اوستا

یشت‌ها

(۱ و ۲)

گردآوری و تألیف: ابراهیم پورداود

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

اوستا

یَشت‌ها (۱)

نامهٔ زرتشت

(جلد دوم)

گزارش

پورداوود

به کوشش

دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴-۱۳۴۷.
اوستا.
تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه، ۱۳۹۴.
۴ ج.
ج اول: ISBN: 978-600-376-036-3
ج دوم: 978-600-376-037-0
ج سوم: 978-600-376-038-7
ج چهارم: 978-600-376-041-7
دوره: 978-600-376-039-4
فیپای مختصر.
فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
جلد دوم به کوشش بهرام فره‌وشی تألیف شده است.
ج ۱. گاثاها: سروده‌های زرتشت. ج ۲. یشت‌ها (۱): نامهٔ زرتشت. ج ۳. یسنا بخش اول: نامهٔ زرتشت.
ج ۴. (ویسپرد، خرده‌اوستا، وندیداد): نامهٔ زرتشت.
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۳۷۸۲۵۰۸

چاپ اول سال ۱۳۰۷ خورشیدی انجمن زرتشتیان ایران و انجمن ایران لیگ بمبئی
چاپ دوم: تهران سال ۱۳۴۷ خورشیدی کتابفروشی طهوری
چاپ اول از ویراست نو: انتشارات نگاه

اوستا

یَشت ها (۱)

جلد دوم

گزارش: ابراهیم پورداود

ویراست نو: فرید مرادی

چاپ اول: ۱۳۹۴؛ لیتوگرافی: طیف‌نگار؛ چاپ: ارشک؛ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۰-۰۳۷-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸
شابک دوره: ۴-۰۳۹-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸

* * *

مؤسسهٔ انتشارات نگاه
دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
www.negahpub.com   info@negahpub.com
Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست مطالب

یشت‌ها (۱)

یشت‌ها (۲)



پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان کار یک نقاش پارسی

پیشگفتار چاپ سوم

سال‌هاست که این نامهٔ ارجمند نایاب گشته است. چاپ نخست آن، در ایران کمیاب بود زیرا در بمبئی به چاپ رسیده بود و دسترسی به آن به آسانی میسر نبود، از این‌رو دوستداران فرهنگ ایران‌زمین همواره تجدید چاپ آن را خواستار بودند تا اینکه در سال ۱۳۴۷ خورشیدی وسیلهٔ چاپ مجدد آن فراهم گشت و به همت دوست ارجمند آقای طهوری مدیر کتابفروشی طهوری به دست خواستارانش رسید.

چاپ دوم در زمان زندگی استاد انجام یافت و استاد گرانمایه شادمان بود که سرانجام پس از سالیان دراز کتاب به دست دوستداران آن رسید. در آن چاپ استاد گرانمایه مرا امر فرمود تا مقدمه‌ای بر آن بنویسم و این افتخار بزرگ را بر من ارزانی فرمود.

یشت‌ها از گرانبهاترین بخش‌های اوستا و یکی از پرمایه‌ترین کارهای استاد روانشاد پورداود است. وی برای تهیهٔ آن رنج بسیار برد و سالیان دراز از زندگی گرانبهای خویش را در آن کار به‌سر برد.

مرا به کتاب یشت‌ها دلبستگی ویژه‌ای است زیرا آشنایی من با اوستا و ایران کهن و نیز شناسایی من با تصویر خیالی استاد از همین نامه که در سال‌های نوجوانی در کتابخانهٔ پدرم بدان دست یافته بودم آغاز گشت. در آن هنگام، این کتاب در آن نوجوان دوازده ساله چنان شوری برانگیخت که سرانجام وی را به راه ایرانشناسی رهنمون گردید و من بر آنم که همین شوق را در هر نوجوان ایرانی برخواهد انگیخت و شادمانم که چاپ سوم این نامه از سوی دانشگاه تهران به دست دوستداران فرهنگ ایران می‌رسد.

نشر این کتاب همزمان با دهمین سال درگذشت استاد روانشاد است و کوشیده شده است که در این سال همهٔ نوشته‌های استاد به چاپ برسد.

روانش شادباد که ایران کهن، ایران خجستهٔ نیاکان و اندیشه‌ها و آرمان‌های ناموران و شهسوارانش را به فرزندان ایران باز شناسانید و به بخشی بزرگ از فرهنگ و تاریخ و اسطورهٔ درخشان ایرانی که در فراموشی مانده بود فروغی جاودانه بخشید.

بهرام فره‌وشی

نامه‌های دیگر پورداود

گزارش اوستا

گات‌ها	سرودهای زرتشت با متن اوستایی، بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی
یشت‌ها	بخش نخست از هرمزد یشت تا خورشید یشت با متن اوستایی، بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷
یشت‌ها	بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت، بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۱۰
خرده اوستا	هوشبام، نیایش، پنجگاه. دو سی‌روزه، چهار آفرینگان؛ بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰
یسنا	بخش نخست: از هات یک تا هات بیست و هفت، بمبئی، بهمن‌ماه ۱۳۱۲. چاپ دوم: تهران آبان‌ماه ۱۳۴۰. بخش دوم. با گفتاری دربارهٔ آتش، چیچست، سولان، سهند، آذرخش، نفت، آذرفرنبغ، آذربرزین، مهر، آذرگشسپ، تخت سلیمان.
گات‌ها	دومین گزارش، بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی ۱۳۲۹
یادداشت‌های گات‌ها	بخش دوم: دربارهٔ واژه‌های گات‌ها، تهران ۱۳۳۶
ویسپرد	بخشی از اوستا با آفرین پیغمبر زرتشت، آتش، هفت کشور، سوگندنامه؛ تهران، تیرماه ۱۳۴۳

***

ایرانشاه	تاریخچهٔ مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) به هند با ۷۵ تصویر، چاپ بمبئی، ۱۳۴۴ هجری قمری.
خرمشاه	گفتار دربارهٔ آیین و کارنامه و زبان ایران باستان، چاپ بمبئی، سال ۱۳۰۵ خورشیدی.
سوشیانس	رساله‌ای است دربارهٔ موعود مزدیسنا، چاپ بمبئی، سال ۱۳۴۶ هجری قمری.
یزدگرد شهریار	منظومه‌ای است در دویست بیت شعر (به یادگار جشن هزارمین سال فردوسی)، بمبئی، ۱۹۳۳ میلادی.
پوراندخت‌نامه	دیوان شعر با ترجمهٔ انگلیسی دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی، شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی.
گفت و شنود پارسی	برای دبیرستان‌های هند، چاپ بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲.
فرهنگ ایران باستان	بخش نخست شامل دوازده گفتار دربارهٔ زبان و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۲۶ خورشیدی.
هرمزدنامه	گفتارهایی است دربارهٔ تاریخ برخی از واژه‌ها و گیاهان، تهران، دی‌ماه ۱۳۳۱ خورشیدی.
آناهیتا	مجموعهٔ پنجاه گفتار پورداود، تهران، ۳۰ خرداد ۱۳۴۳.
بیژن و منیژه	برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشت‌ها، دربارهٔ فردوسی و شاهنامه، تهران شهریورماه ۱۳۴۴.
فریدون	برگزیده‌ای از شاهنامه، با مقدمه و یادداشت‌ها، تهران، آبان‌ماه ۱۳۴۶.

Lectures delivered by P. D., The K. R. Cama Oriental institute publication No. 11, Bombay 1935

Mithra cult, Lecture delivered by P. Dr., Bihar and Orissa 1933.

سخنی دربارهٔ یشت‌ها

کتاب یشت‌ها از ارجمندترین بخش‌های اوستاست و این گزارش که از آن کتاب در چهل سال پیش پرداخته شده است، دانشنامه‌ای بزرگ و پرسود از دانستنی‌های مربوط به آیین و فرهنگ ایران کهن است و بی‌تردید یکی از گرامی‌ترین آثار ادب و تمدن ایران‌زمین است و کتابی است که نخستین بار آیین و فرهنگ ایران کهن را به دانش‌پژوهان ایرانی شناساند.

در این گزارش استاد ارجمند بر سر هر بخشی از یشت‌ها پیشگفتاری نوشته و آن یشت را از نظر تاریخی، داستانی و واژه‌شناسی روشن ساخته‌اند. در پانویس گزارش نیز همه جا مشکل‌ها را گشوده‌اند. این مقدمه‌ها و توضیحات که بدون آنها فهم مطالب کتاب آسان نیست در این گزارش چهارچندان خود متن است و خود دانشنامه‌ای بسیار گرانبهاست و این کار جز با دانش استوار و بینش گشادهٔ ایشان نمی‌توانست فراهم آید.

در ترجمهٔ فارسی نهایت سادگی و امانت به‌کار برده شده است و گزارندهٔ این نامه با همان روان پاک نخستین نویسندگان یشت‌ها این نامه را به پارسی گردانده است و در گزینش واژه‌های پارسی به جای واژه‌های اوستایی که کاری بس دشوار است بی‌تردید هنر و مهارتی به‌کار برده‌اند که درخور هرگونه ستایش است. این گزارش نیز مانند اصل کتاب در انسان احساس ستایش و احترام برمی‌انگیزد.

من خود با ایران کهن به میانجی همین نامه آشنا گشتم و در آن هنگام نیز که دیری از آن می‌گذرد این نامه کمیاب بود و من همواره در دل داشتم که وسیلهٔ چاپ دوم این نامهٔ گرانبها را فراهم آورم ولی نبودن حروف اوستایی در چاپخانه‌های ایران کار را دشوار می‌کرد و از سوی دیگر استاد ارجمند نمی‌خواست این نامه به همان پیکری که در چهل سال پیش نموده شده است دیگرباره بی‌کاست و فزود به طبع برسد و این نیز فقط با حروف‌چینی دوبارهٔ کتاب میسر می‌گشت.

از این‌رو در طبع این کتاب همواره تأخیر روی می‌داد تا سرانجام استاد ارجمند خواهش مرا پذیرفتند و اجازت فرمودند که این نامه به طریق افست به طبع رسد و از کم و بیشی که بر آن روا می‌داشتند چشم پوشیدند.

در این چاپ کوشیده شد تا آنجا که چاپ عکسی اجازه می‌داد واژه‌هایی که در چاپ نخست نادرست افتاده بودند درست شوند و شماره‌گذاری برگ‌های کتاب سامان بهتری یابد و نیز بر مجلد دوم کتاب که در چاپ نخست تنها دویست جلد آن با متن اوستایی چاپ شده بود، متن کامل اوستایی افزوده گشت تا برای کسانی که بخواهند به آن مراجعه کنند سود بیشتری در برداشته باشد.

در پایان از دوست ارجمندم آقای عبدالغفار طهوری مدیر دانش‌دوست کتابخانه طهوری سپاسگزارم که کار تجدید چاپ این کتاب را به سرمایهٔ خویش و به‌صورتی خوب و مطلوب به‌سر آوردند.

اینک کتاب یشت‌ها بار دیگر به دانش‌پژوهان ایرانی تقدیم می‌گردد.

بهرام فره‌وشی

تهران، فروردین‌ماه ۱۳۴۷

دیباچهٔ چاپ دوم

به نام دادار پاک

گزارش نخستین بخش یشت‌ها، از هرمزدیشت تا خود رشن‌یشت، در بمبئی انجام گرفت و دیباچهٔ آن در آغاز فروردین‌ماه ۱۳۰۷ خورشیدی نوشته شده است.

گزارش بخش دوم یشت‌ها، از فرودین‌یشت تا خود ونند (یشت بیست‌ویکم)، در برلین پایان یافته و دیباچه آن در یکم فروردین‌ماه ۱۳۱۰ در همان شهر نوشته شده است.

جلد یکم و دوم یشت‌ها هر دو در بمبئی به چاپ رسیده است.

از آغاز کار گزارش یشت‌ها بیش از چهل سال می‌گذرد، در این سال‌های بلند از کسانی که با آنان در هنگام نخستین سفر خود در هند در سر همین گزارش یشت‌ها کاری داشتم، کمتر کسی زنده مانده است.

به‌ویژه در این سال‌ها با پیشامدهای گوناگون، سراسر گیتی رنگ و روی دیگر گرفت، هند هم که در آنجا دست به کار این گزارش بردم و اوستا را به زبان بومی کنونی ایران درآوردم، آن‌چنان که بود، نماند. پس از آنکه این سرزمین پهناور در پانزدهم ماه اوت سال ۱۹۴۷ میلادی از یوغ بیگانگان رهایی یافته آزاد گردید، بخشی همچنان، خاک هندوان دانسته شد و مانند گذشته هندوستان خوانده شد و بخش دیگر از آن مسلمانان گردید و پاکستان نام گرفت.

آن چاپخانهٔ بزرگ در بمبئی که شش جلد از گزارش اوستای نگارنده در آنجا به چاپ رسیده، نیز به جای نماند و در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۴ (۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵) به دم آتش رفت و با کتابخانهٔ گرانبهایش نابود گردید.

آلمان، کشوری که سال‌ها در آنجا به‌سر بردم و اندک شناسایی من از ایران باستان از آن سرزمین سرچشمه گرفته، در هنگام دومین جنگ بزرگ سهمگین زیرورو گردید.

این خشم دوزخی که از سپتامبر سال ۱۹۳۹ تا دوم ماه مه ۱۹۴۵ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴) آتشفشانی کرد، میهن ما را هم فراگرفت. با اینکه ایران با کسی در سر جنگ و ستیز نبود همان آسیب‌های جنگ را دید و از گزند اهریمنی برکنار نماند. این خاک که گذرگاه جنگاوران بیگانه گردید و «پل پیروزی» خوانده شد، به‌راستی مغاک سیه‌روزی‌ها گردید.

ایران که با سر کار آمدن دودمان پهلوی در ماه آبان ۱۳۰۴ خورشیدی دگرباره جانی گرفت و به یاد روزگاران درخشان خویش سر برافراشت، با فرارسیدن دیو نبرد از کار و کوشش بازماند.

من خود که در بهمن‌ماه ۱۳۱۶ پس از سال‌های دراز به میهن خویش بازگشتم، با درد و دریغ، نگران روزگار اندوهبار سال‌های جنگ دوم بودم.

با این یادآوری کوتاه خواستم به درگاه خداوند سپاس آورم که پس از این همه سال‌های پربیم و هراس، این دیباچهٔ ناچیز را در سر این نامهٔ بزرگ که یکی از گرانبهاترین و کهن‌ترین یادگار نیاکان پاک و پارسای ماست، به جای می‌گذارم.

سال‌هاست که دو جلد یشت‌ها نایاب شده و خواستاران روبه فزونی نهاده، اینک که به درخواست گروه انبوهی از دوستاران ایران باستان، این نامه دگرباره به چاپ می‌رسد به‌جاست، من که به خواست خدا هنوز از زندگی برخوردارم، از یاران و دوستانی که مرا در چهل و اندی سال پیش در کار «یشت‌ها» کمابیش یاری کردند و به زندگی بدرود گفتند، به روانشان درود فرستم.

اینان که در دیباچه جلد یکم و دوم یشت‌ها، از ایشان نام بردم و سپاسگزاری کردم، از دانشمندانند و برخی از آنان نامه‌های سودمندی از خود به جای گذاشته‌اند و من در گزارش (تفسیر) اوستای خود آنها را یاد کرده‌ام:

جیوان جی مدی Modi در ۲۸ مارس در هفتاد و هشت سالگی از جهان رخت بربست.

ج. ک. نریمان G. K. Nariman در ۴ آوریل ۱۹۳۳ زندگی را بدرود گفت.

دینشاه جی‌جی‌بهای Jijibhai ایرانی سلیسیتر Solicitor در ۳ نوامبر ۱۹۳۸ (۱۲ آبان ۱۳۱۷) در پنجاه و هفت سالگی به سوی بهشت برین گرایید.

بهرام گور انکلساریا Anklesaria در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۴ به سرای جاودانی شتافت.

سهراب جمشیدجی بلسارا Bulsara در ۲۰ ماه مه ۱۹۴۵ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۴) از گیتی به جهان مینوی روی آورد.

هیربد بهمن جی نوشروان جی دهابر Dhabhar در ۲ دسامبر ۱۹۵۲ (۱۱ آذر ۱۳۳۱) در هشتاد سالگی به بخشایش ایزدی پیوست.

هوشنگ انکلساریا در ۲۳ ماه مه ۱۹۵۳ (۲ خرداد ۱۳۳۲) جان به جهان آفرین سپرد.

ایرج سهراب‌جی تاراپوروالا Taraporwala در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ (۲۴ دی ۱۳۳۴) از این جهان چشم فرو بست.

کیخسرو فیتر Fitter دبیر ایران لیگ در ۱۸ مارس ۱۹۶۴ (۲۸ اسفند ۱۳۴۲) بدرود زندگی گفت.

پشوتن جی مارکر Marker در ۱۰ اکتبر ۱۹۶۵ (۱۸ مهر ۱۳۴۴) از جهان درگذشت.

استاد خدابخش ایرانی ــ کسی که در پایان دیباچه جلد دوم یشت‌ها از او یاد کردم ــ در سفر سوم من به هند، در سال ۱۳۲۳ خورشیدی برابر با ۱۹۴۴ میلادی از جهان درگذشته بود و هم اوست که در سال ۱۳۱۲ به کتاب «گفت و شنود پارسی» که برای دبیرستان‌ها نوشتم، لغتنامهٔ سودمند فارسی انگلیسی نگاشت.

زندگی همه این درگذشتگان که برشمردم، در بندر بمبئی پایان یافت.

دانشمند نامور ما علامه میرزامحمد قزوینی که تقریظ بلندی از او در جلد دوم یشت‌ها به یادگار مانده، در هفتم خردادماه ۱۳۲۸ در ۷۴ سالگی در تهران به بخشایش ایزدی پیوست.

دیگر از کسانی که در پایان دیباچه جلد دوم یشت‌ها یاد کردم و از او برای غلط‌گیری نمونه‌های چاپخانه سپاسگزار بودم، دوست ارجمند من عبدالحسین سپنتاست که اینک در اصفهان به‌سر می‌برد. او نویسنده چیره‌دست و شاعر شیرین‌گفتاری است. از خدا خواستارم که سال‌های بلند از زندگانی خوش برخوردار و کامیاب ماند.

در پایان از دوست دانش‌پژوه گرامی خود دکتر بهرام فره‌وشی سپاسگزارم که به دستیاری ایشان این نامه به چاپ می‌رسد. امیدوارم باز از کوشش ایشان نوشته‌های دیگر نگارنده به چاپ برسد، آن‌چنان که سه جلد دیگر از گزارش اوستای نگارنده: یادداشت‌های گات‌ها؛ یسنا بخش دوم و ویسپرد به کوشش ایشان در تهران به چاپ رسیده و به دسترس خواستاران گذاشته شده است.

پورداود

آذرماه ۲۵۷۵ مادی

آذرماه ۱۳۴۶ خورشیدی

کتاب‌هایی که استفاده شده

کتب فارسی و عربی

۱ آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه، تألیف ابوریحان بیرونی به اهتمام زاخـوئو Sachau، چاپ لیپزیگ Leipzig، ۱۹۲۳ میلادی.

۲ کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم، تألیف ابوریحان بیرونی، نسخهٔ خطّی.

۳ بحرالجواهر، تألیف محمدبن یوسف الطبیب الهروی، چاپ تهران، ۱۲۸۸.

۴ تاریخ طبری، تألیف محمدبن جریر طبری، رجوع کنید به نولدکه Nöldeke.

۵ تاریخ بلعمی، ابوعلی محمدبن محمدبن عبدالله البلعمی، چـاپ کـانپور از بـلاد هندوستان.

۶ تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء، چاپ برلن، ۱۳۴۰ هجری.

۷ تاریخ روضة‌الصفاء، تألیف میرخواند، چاپ لکهنو از بلاد هندوستان، ۱۳۳۲ هجری.

۸ تحفة‌المومنین، تألیف حکیم مؤمن، ۱۲۹۰.

۹ تورات، ترجمه مارتین لوتر Martin Luther.

۱۰ چهار مقاله، تألیف احمدبن عمربن علی النظامی العروضی السمرقندی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوّهاب قزوینی، چاپ لیدن از بلاد هلاند، ۱۳۲۷ هجری.

۱۱ روایات داراب هرمزیار، به اهتمام هیربد مانکجی رستم جی اون‌والا Unvala، در دو جلد، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی.

۱۲ مجموعه‌ای از روایات در دو جلد، نسخهٔ خطی.

۱۳ شاهنامهٔ فردوسی. به اهتمام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر به اهتمام آموزنده، عکسی، از روی خط اولیا سمیع شیرازی، پونه، ۱۳۱۹.

۱۴ صد در نثر و صد در بندهش، به اهتمام هیربد دهابر Dhabhar، چاپ بمبئی، ۱۹۰۹ میلادی.

۱۵ لغت فرس، تألیف ابوالحسن علی‌بن احمدالاسدی طوسی، به سعی و اهتمام پاول هورن Paul Horn، برلن، ۱۸۹۷ میلادی.

۱۶ فرهنگ جهانگیری، نسخهٔ خطی.

۱۷ فرهنگ سروری، نسخهٔ خطی، فرهنگ‌های دیگر برهان جامع؛ برهان قاطع؛ فرهنگ انجمن‌آرای ناصری.

۱۸ معجم‌البلدان، یاقوت حموی، رجوع کنید به مینارد Meynard.

۱۹ مقدمةالادب، تألیف ابوالقاسم محمودبن عمر الزمخشری، به اهتمام وتزاشتین Wetzstein، چاپ لیپزیگ.

۲۰ ویس و رامین، داستان منظوم فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی، به اهتمام لیس Lees، کلکته، ۱۸۶۵ میلادی.

کتب پهلوی

۲۱ اردا ویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gosht-i Fryano and Hadokht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872

و Artâ Vîrâf-Nâmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.

۲۲ بندهش Bundehesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin; 1863.

و Bundehesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.

و The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V; Oxford 1880.

۲۳ دادستان دینیک S. B. E. by West Vol. XVIII Oxford 1883.

۲۴ دینکرد S.B.E by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol, XLVII; Oxford 1897.

برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید به حاشیه صفحهٔ ط همین کتاب

۲۵ زاد سپرم S. B. E. Vol. V.

۲۶ زند بهمن یشت S. B. E. Vol. V.
و Zand-î vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

۲۷ شایست ناشایست S. B. E. Vol. V.

۲۸ کارنامهٔ اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir I Pâpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879
و Kârnâmak-i Artakhshîr Pâpakan by Edalji Kersâspji Ântiâ Bombay 1900

۲۹ ماتیکان گجستک ابالش Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish, Relation d'une Conférence Théologique Présidèe par le Calife Mâmoun; Paris 1887.

۳۰ ماتیکان یوشت فریان، رجوع کنید به شمارهٔ ۲۱ این فهرست
و Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien Barthélemy; Paris 1888.

۳۱ مینوخرد Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and London 1871.

۳۲ یادگار زریران Yatkar-i Zariran und sein Verhältnis zu Šahname von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم یونان و رُم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه و دانشمندان پارسی هندوستان

33.Ammien Marcellin: traduit en Francais III tomes Berlin 1775.

34.Bratholomae, Christian: Arische Forschungen 1 Heft; Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

35. " " Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

36. " " Altiranisches Wörterbuch Strassburg 1904.

37. " " Zarathuštra's Leben und Lehre; Heidelberg 1924.

38.Bradke, P. V. Dyâus Asura, Ahura Mazda und die Asuras; Halle 1885.

39.Casartelli, L. C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme sous les Sassanides Paris; 1884.

40.Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

41.Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides; Kobenhavn 1907.

42.Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles 1894-1900.

43. " Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

44.Darmesteter, James: Le Zend-Avesta 3 vols,; Paris 1892-93.

45. " Études Iraniennes; Paris 1883.

46. " Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah; Paris MDCCCLXXXVII.

47. " Haurvatât et Ameretât; Paris 1875.

48. " Ormazd et Ahriman; Paris 1877.

49.Dhabhar, E. B. N.: Zand-i Khurtak Avistak; Bombay 1927.

50.Dieterich, Karl: Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5-15. Jhd); Leipzig 1912.

51.Dieterich, Albrecht; Eine Mithrasliturgie; Leipzig u. Berlin 1923.

52.Duncker, Max: Geschichte des Alterthums Zweiter Band; Berlin 1853.

53.Ehni: Der Vedische Mythus des Yama; Strassburg 1890.

54.Fick, August: Vergleichendes Vörterbuch der Indogermanische Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage; Göttingen 1874.

55.Flandin et Coste: Perse Ancienne Texte.

56.Geldner. Karl F.: Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände; Stuttgart 1886-1895.

57. " " Studien Zum Avesta; Strassburg 1882.

58. " " Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt; Stuttgart 1884.

59. " " über die Metrik des Jüngeren Avesta; Tübingen 1877.

60. " " Awestalitteratur, Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904.

61.Geiger, Wilhelm: Ostiranische Kultur; Erlangen 1882.

62. " " Handbuch der Avestasprache; Erlangen 1879.

63.Geiger, Wilhelm: Aogemadaêca ein Pârsentractat übersetzt u. Erklärt; Erlangen 1878.

64.Georges, Karl Ernst: Lateinisch-Deutsches und Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch 2 Bänd; Honnover u. Leipzig 1909-1911.

65.Harlez, C. de: Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme; Paris 1881.

66. " Origines du Zoroastrisme; Paris MDCCCLXXIX.

67. " Manuel de la Langue de l'Avesta; Paris 1882.

68.Hardy, Edmund: Der Buddhismus nach älteren Pali Werken Münster J. W. 1919.

69.Haug, Martin: Essays; London 1878.

70.Hertel, Johannes: Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas; Leipzig 1927.

71.Hehn, Victor: Kulturpflanzen und Haustiere; Berlin 1911.

72.Heil, Ferdi.: China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung; Berlin 1900.

73.Henry, Vic.: Parsisme; Paris 1905.

74.Herodotos: übersetzt von Friedrich Lange; Leipzig 1885.

75.Horn, Paul: Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.

76. " Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi. 1 Bd. 2 Abt) Strassburg 1898-1901.

77.Hübschmann, H.: Persische Studien; Strassburg 1895.

78.Houtum-Schindler: Die Parsen in Persien, ihre Sprache und einige ihrer Gebräuche.

79.Jackson, A. V. Williams: The Prophet of ancient Iran: New York 1901.

80. " " Persia Past and Present; New York 1906.

81. " " Die Iranische Religion (G. ir. Phi. 2 Bd.)

82.Jackson, A. V. Williams: Herodotos VII 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources

83.Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.

84. " " Allgemeine Religions-Geschichte; München 1918.

85.Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidâd. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907.

86.Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.

87.Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.

88. " Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.

89. " Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sâsâniden (G. ir. Phi. 2. Bd.).

90. " Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.

91. " Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.

92.Klauber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L. M. Hartmann; Gotha 1919.

93.Kohut, Alexander: Die Talmudisch-Midraschische Adamssage in ihrer Rückbeziehurg auf die Persische Yima und Meshiasage.

94.Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.

95.Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.

96.Lagard, Paul de: Beiträge zur Altbaktrische Philologie.

97.Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie; Brünn 1881.

98.Lommel, Herman: Die Yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.

99.Marquart, J.: Eranšahr; Berlin 1901.

100. Meffert, Franz: Das Urchristentum IV Teil; Gladbach 1921.

101. Meynard, Barbier de: معجم‌البلدان یاقوت
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris MDCCCLXI.

102. Modi, Jivanji Jamshedji: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees; Bombay 1922.

103. Nöldeke, Th.: Geschichte der Perser und Araber Zur zeit der Sasaniden aus dem Chronik des Tabari übersetzt; Leyden 1879. تاریخ طبری

104. " Aufsätze zur Persischen Geschichte; Leipzig 1887.

105. " Das Iranische Nationalepos (G. ir. Phi. II Bd.)

106. Pausanias: übersetzt von Schubart Langenscheidtsche Bibliothek N. 37 & 38.

107. Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité Tome V; Paris 1890.

108. Prášek, Justin. V.: Geschichte der Meder und Perser Bände; Gotha 1906-1910.

109. Rapp: Die Religion und Sitte der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen.

110. Rawlinson, Geo.: Parthia; London 1893.

111. Reichelt, Hans: Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index; Strassburg 1911.

112. Réville, Jean: Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des Religions).

113. Rezwi, Taher: Parsis: A People of the Book; Calcutta 1928.

114. Sarre, Friedrich: Die Kunst des Alten Persien; Berlin 1922.

115. Scheftelowiz,J.: Die Altpersische Religion und das Judentum; Giessen 1920

116. Schwenck, Konrad: Mythologie der Perser; Frankfurt am Main 1850.

117. Seemann, Otto: Mythologie der Griechen und Römer; Leipzig 1910.

118. Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain; Paris 1909.

119. Söderblom, Nathan: La Vie Future d'après le Mazdéisme; Paris 1901.

120. Spiegel, Fr.: Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände; Leipzig 1852-63.

121. " Commentar über das Avesta 2 Bände; Wien 1864-68.

122. " Die Traditionnelle Literatur der Parsen; Wien 1860.

123. " Arische Periode und ihre Zustände; Leipzig 1887.

124. " Avesta und Schahname.

125. " Erânische Alterthumskunde 3 Bände; Leipzig 1871-78.

126. " Altpersischen Keilinschriften; Leipzig 1881.

127. Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechieschen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann; Leipzig 1882.

128. Tiele: Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich; Gotha 1903.

129. Weber Albr.: Überalt-Irânische Sternnamen, Gesammtsitzung von 12 Januar; Berlin; 1888.

130. Weissbach, F. H.: Die Keilinschriften der Achämeniden; Leipzig 1911.

131. Wesendonk, G. von: Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

132. West, E. W.: Pahlavi Literature, (G. ir. Phi. II Band).

133. Westergaard, N. L.: Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians; Copenhagen 1852-54.

134. Whitney: Zoroaster; the Great Persian; Chicago 1905.

135. Windischmann, Fried.: Mithra; Leipzig 1857.

136. " Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863.

دیباچه

به نام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر

بیارایـد ایـن آتش زرتـهشت   بگیرد همی زند و استا به مُشت
نگهدارد این فال و جشن سده   همان فـرّ نـوروز و آتشکـده
همان اورمزد و همان روز مهر   بشوید به آب خرد جان و مهر
کـنـد تـازه آیـین لهـراسـپی   بـماند پـی کـیش گشـتاسپی

(فردوسی)

زهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهین فرشتگان و پیغمبر پـاک سـرشت ایران، زرتشت اسپنتمان به انتشار جلد دوم از نامهٔ فرخنده اوستا موفق آمده، آن را به رسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش می‌کنم. هیچ ارمـغانی را گـرانـبهاتر از آن نـدیدم کـه سرودهای مقدس کتاب کهن را، همان سرودهایی که در طی چندین هزار سـال از زبـان نیاکان نامدار ما از مرز و بوم ایران برخاسته به عالم بالا، به گرزمان برین می‌رسید به زبان امروزی ایران درآورده، به گوش عموم فرزندان آن خاک برسانم و دریابند آنـچه را کـه خدای یگانه ایرانیان اهورامزدا به پیغمبر برگزیده‌اش گفت: «ای زرتشت اگر تو را آرزوی غلبه نمودن است به دشمنی دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و راهزنان و گمراه‌کنندگان دوپا و گرگ‌های چهارپا و به لشکر دشمن و به سنگر فراخ وی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین وی، پس در همه شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن، منم پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان...[۱]»

---

۱. هرمزدیشت فقرات ۱۰-۱۲.

نه آنکه فقط از مطالعهٔ این نامه به ره و رسم نیاکان خود پی برده، جویای اخلاق پاک رادمردان عهد کهن خواهیم شد، بلکه امیدواریم که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی بـه ادبیّات و زبان و تاریخ ایران هم کرده باشیم.

فایده تحصیلات مزدیسنا

در مقدّمهٔ گات‌ها گفتیم «دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط به هم است، علت قسمتی از وقایع تاریخی قومی دین او است» بسا از وقایع تاریخی را به‌واسطهٔ قوانین مذهبی بـاید حلّ نمود، چنان‌که یک رشته از مسایل مذهبی را به‌واسطهٔ تاریخ باید روشن کرد. همچنین اگر خواسته باشیم که به ارزش لغات زبان قومی برخوریم و به معنی اصـلی تـعبیرات و اصطلاحات آن پی بریم از دانستن تاریخ و دین آن قوم ناگزیریم، سرچشمهٔ زبان فارسی فرس هخامنشی است که بیش از چهارصد لغت از آن باقی نمانده است و پس از آن اوستاست که امروز دارای هشتاد و سه هزار کلمه است و به‌خصوص پهلوی که فارسی از آن مشتق شده است از تفسیر پهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز متجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و به‌علاوه کتب بسیار مهم و معتبری به زبـان پـهلوی در دست است، این کتب به استثنای چند جلد تماماً راجع‌به دیـن زرتشـتی است و تـقریباً دارای چهارصد و چهل و شش هزار لغت می‌باشند. کتب پهلوی غیرمذهبی فـقط دارای چهل و یک هزار کلمه است، در طی مقالات و توضیحات از بیشتر این کتب ذکری کردیم.

در گات‌ها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران به‌شمار است، موقع به‌دست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آیندهٔ ما محتاج به شناختن مزدیسنا هستند، چه گات‌ها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهمّ آن محروم کرده، مجموعه‌ای است از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی، بیش از آنچه در آنجا گفته شـده مجال شرح و بسط نداشتیم؛ ولی یشت‌ها که موضوع این نامه است نسبتاً مفصل و قسمت ادبی اوستا به‌شمار می‌رود، زمینه‌ای است وسیع برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی، به‌خصوص پس از انتشار گات‌ها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا یک رشـته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسایل مزدیسنا به هم رسانیم. نواقص این نامه در جلد دوم از یشت‌ها تکمیل خواهد شد. امید است که بعدها به یاری خداوند به انتشار یسناها و خُرده اوستا نیز موفق آییم که کلیّهٔ جزوات اوستا به استثنای وندیداد در پنج جلد منتشر شود. دامنهٔ این دین کهنسال به اندازه‌ای وسیع است که در ده جلد کتاب

بزرگ هم تمام مسایل آن را نمی‌توان فراگرفت، به‌خصوص کوشش صد و پنجاه سالهٔ بزرگ‌ترین علمای اروپا و صدها کتب مفصّل و نفیس آنان راجع‌به ایران، مزدیسنا را یک سرچشمهٔ خشک نشدنی ساخته است. حقیقتاً سزاوار نیست که ما با وفور این همه مطالب در خصوص دین آباء و اجداد خود به چند کلمهٔ موهوم و بی‌معنی مورّخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم، اگر فقط تنگ بودن دایرهٔ علم و دانش در قدیم سبب موهومات‌نویسی قدماء می‌بود، عذری بس موجّه است؛ اما بدبختانه در گفتار آنان صراحتاً تعصّب عربی دیده می‌شود، در میان چندین مثال به ذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقرهٔ ادبی اکتفا نموده، ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده به‌واسطهٔ تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته به جای خود به‌کار برند. ابوجعفر محمدبن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۴ در آمل تولّد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد درگذشت در تاریخ کبیر خود راجع‌به زرتشت موهوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه مورّخین بعد گردیده است، عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه‌ای است از تاریخ کبیر و به توسط ابوعلی محمدبن محمدبن عبداللّه البلعمی در سال ۳۵۲ انجام یافته این است: «و مغان را یکی پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش‌پرستی را او در میان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش‌پرستی ایشان را صواب نمود تا به ایام گشتاسپ و او شاگرد عزیز علیه‌السلام بود و عزیز علیه‌السلام را مخالف شده بود، پس آن استاد زردشت را دعا کرد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی‌اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت‌المقدس به عراق آمد و از عراق به بلخ شد، نزد پدر گشتاسپ و دعوی پیغامبری کرد...[۱]» برای مابقی موهومات شرم‌انگیز و آلوده به تعصّب وی باید به اصل کتاب رجوع کرد، طبری خود ایرانی است آن هم از طبرستان، در آنجایی که مخصوصاً دین اسلام دیرتر نفوذ نمود هرچند که آمُل شهر خود محمدبن جریر طبری نسبتاً زودتر از سایر قسمت‌های طبرستان به دست عرب‌ها افتاد (در ۱۴۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوییم که در عهد او هنوز ثلث جمعیّت ایران‌زمین قدیم زرتشتی بوده‌اند و به توسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد می‌زیسته‌اند می‌توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متأخرین نشود، ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزریق شده بود آن مورّخ و مفسّر را از این‌گونه تحقیقات باز می‌داشت. ولی از باب حق‌شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در

۱. بلعمی صفحهٔ ۲۰۶ چاپ کانپور.

خصوص آیین ایران قصور کرده، تاریخی راجع‌به ساسانیان باقی مانده که مهم‌ترین اسناد تاریخی ماست، همان است که استاد نولدکه آن را به آلمانی ترجمه نموده، با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است. برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع‌به مزدیسنا ناشی از تعصب بوده مندرجات روضة‌الصفا را که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذهٔ ارمیای پیغمبر می‌شمرد، در ذکر سلطنت گشتاسب نیز ملاحظه کنید، گوییا میرخواند برای عهد گشتاسب هم سنگ تعصب دین اسلام را به سینه می‌زده است، همچنین فضل‌اللّه نویسندهٔ تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسب یکسره عنان قلم فارسی خراب‌کن خود را به دست تعصب سپرده، راجع‌به دین قدیم ایران از هیچ‌گونه ناسزا خودداری نتوانسته است در همان قرن اندکی پیش از آنکه طبری در بغداد افسانه عاد و ثمود می‌خواند و قصّهٔ ابراهیم و نمرود می‌نوشت، در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آتُر فرنبغ پسر فراخ‌زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هـ ق) کتاب معروف دینکرد راکه راجع‌به مسایل دینی و عادات و رسومات و سنّت‌ها و تاریخ و ادبیّات مزدیسنا است به زبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگ‌ترین و مهمّ‌ترین کتاب پهلوی است.[۱] دستور دیگری موسوم به آتُرپت پسر هومت تألیف دینکرد را به انجام رسانیده است، آتُر فرنبغ همان است که در حضور مأمون با یک زندیق موسوم به ابالش مباحثهٔ دینی نموده، وی را مجاب ساخته و موجب مسرّت مأمون و دربارش گردیده است. صورت مباحثهٔ آتر فرنبغ با ابالش موضوع کتاب کوچک پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کلمه حاوی هفت جوابی است که دستور مذکور به زندیق داده است، این کتاب موسوم است به «ماتیکان گجستک ابالش» و به زبان فرانسه نیز ترجمه شده است.[۲] با آنکه ابوریحان بیرونی یک قرن پس از طبری می‌زیسته و نسبتاً از عهد دولت زرتشتی دورتر بوده، ولی عشق و محبت وی به ایران و تنفّر وی از عرب‌ها خراب‌کنندگان مجد و جلال نیاکانش، او را بر آن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی

---

۱. کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده، دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است. وست West مرحوم، مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را به انگلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol. XXXVII Oxford 1892. در پنج سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol, XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد به گجراتی و انگلیسی به توسط دستور پشوتن سنجانا و بعد به توسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است، جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نشده است.

2. Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférance théologique présidée par le calif Mâmoun Paris 1887.

عهد خود در مراوده باشد و مسایل مذهبی را از آنان جویا شود.[۱] آثارالباقیه کتاب این فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ که در ۳ ذی‌الحجّه ۳۶۲ در خوارزم تولّد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰ در غزنه وفات نمود، راجع‌به مسایل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبرترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است، گذشته از تاریخ در زمینهٔ ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آن هم بی‌شک ناشی از تعصّب بوده، نه تعصّب یک شخص مخصوص بلکه تعصّب عمومی که بالطّبع گریبانگیر یک شاعر و نویسنده هم شده است، سعدی در بوستانش از بتکدهٔ سومنات در هندوستان صحبت داشته می‌گوید

«بُتی دیدم از عاج در سومنات　　مرصّع چو در جاهلیّت منات

مردم از اطراف و اکناف به زیارت این بتکده می‌آمدند، سبب پرستیدن پیکر بی‌هوش و توان را پرسیدم:

مُغی را که با من سروکار بود　　نکوگوی و هم حجره و یار بود
به نرمی بپرسیدم ای برهمن　　عجب دارم از کار این بقعه من

این مغ از سؤال من خشمگین شده، پیشوایان دیگر را خبر کرد:

مغان را خبر کرد و پیران دیر　　ندیدم در آن انجمن روی خیر
فتادند گبران پازند خوان　　چو سگ در من ازبهرآن‌استخوان

و من در میان آن جماعت مهین برهمن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استا و زند

مرا نیز با نقش این بت خوش است　　که شکلی خوش و قامتی دلکش‌است

ولی هنر او چیست، برهمن در جواب گفت که این بت به‌خصوص محترم است برای آنکه در طرف صبح دست به سوی آسمان بلند می‌کند، من برای امتحان شب را در بتکده به‌سر بردم.

شبی همچو روز قیامت دراز　　مغان گرد من بی‌وضو در نماز
کشیشان هرگز نیازرده آب　　بغل‌ها چو مردار در آفتاب

چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزهٔ بت جمع شدند.

مغان تبه‌رأی ناشسته روی　　پدید آمدند از در و دشت و کوی

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فایده‌ای ندیدم، بنای تزویر گذاشتم و به سالوس گریستم و دست بُت بوسیدم

---

۱. رجوع کنید به مقدمهٔ استاد زاخائو Sachau، در کتاب آثارالباقیه چاپ زاخائو Leipzig 1923 و به چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی به حواشی محمدبن عبدالوهاب قزوینی صص ۱۹۳–۱۹۷ چاپ لیدن، ۱۳۲۷ هجری.

به تقلید کافر شدم روز چـند   برهمن شدم در مقالات زنـد

از پرتو این تدلیس طرف توجه گشته، در بتکده منزل گزیدم. تا آنکه روزی کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمانی به دست گرفته که از کشیدن آن دست بت به طرف آسمان بلند می‌شود.

پس پـرده مـطرانـی آذرپـرست   مجاور سر ریسمانی به دست.»[۱]

کاری به ارزش ادبی این اشعار نداریم، سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و از مفاخر وطن ماست و زبان دلکش و شیرین او باید سرمشق عموم ما ایـرانـیان بـاشد. مـقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغاتی متعلّق به مزدیسنا بـیجا در ادبیّات ما به‌کار رفته است، چنان‌که ملاحظه می‌کنید پیشوای یک بتکده در هـندوستان گهی به صواب برهمن نامیده شده و غالباً به خطا مغ که اسم پیشوای دینی زرتشتی است، نخست سعدی به مغی گفت ای برهمن! بعد برهمنان به جای آنکه کتاب دینی خود ودا را بخوانند گبرانی شدند پازندخوان؛ یعنی زرتشتیان اوستاخوان، پس از آن برای دلجـویی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی نمودند، نه از ودا؛ فوراً این برهمنان کشیشان شدند یعنی از پیشوایان دین عیسی، بالاخره خود سعدی هم برای مصلحت روزگار کافر و برهمنی شد، ولی چه برهمنی پیرو تعلیمات زند نه ودا، طـولی نکشـید کـه یکـی از آن برهمن‌هایی که از کشیشان آذرپرست شده بودند ارتقاء جسته مـطران شـدند، یـعنی بـه بزرگ‌ترین درجهٔ پیشوایی دین عیسی رسیدند، ولی چه مطرانی که از روح‌القدس چشم پوشیده آتش می‌پرستیدند. حقیقتاً هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سرانجام داستان یکی از این برهمنان مغان گبران پازندخوان کشـیشان بـی‌وضو نـمازگزار را کـه مـطران آتش‌پرست شده بود به چاه انداخته با سـنگ و کـلوخ کشت و بت را از خـدمت چـنین پیشوای بی‌ثباتی آسوده ساخت.

همچنین به‌واسطهٔ عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی دساتیر با آنکه مندرجاتش برخلاف آیین مزدیسناست و کتابی که اسکـندر دروُنـد و گـجستک یـعنی اسکندر خبیث و ملعون کلیّهٔ کتب مذهبی پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جـزو کـتب دینی زرتشتیان پنداشته‌اند و ناسخ‌التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تـصور کرده و لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده‌اش مزوّر و متقلّبی بیش نـبوده در فرهنگ‌های متأخّرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری لغات زند و پازند

---

۱. کلیات سعدی، چاپ بمبئی ۱۳۰۹، ص ۱۷۵.

ضبط شده است، در این سال‌های اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاکان خود می‌برند باز به‌واسطهٔ عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشته‌های آنان دیده می‌شود، مثلاً می‌گویند یاسای زرتشت؛ این لغت مغولی ترکی را متقدّمین فقط برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده‌اند[1]، ابداً مناسب نیست که به جای آیین ایزدی پیغمبری به‌کار رود، این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیدهٔ تاریخی و لغوی خودمان را راجع‌به مزدیسنا در اینجا متذکّر شویم، به‌طور عموم باید بگوییم که مندرجات مورّخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصّصی قابل استفاده نیست[2] و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگ‌ها ضبط است به‌کلّی باید صرف‌نظر نمود، دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا به خوبی در خواهیم یافت که قسمتی از اخبارات مورّخین قدیم یونان و رُم و بیزانس بی‌اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و این ممالک وجود داشته است، از آن جمله است به قول هرودوت سوزانیدن کمبوجیا لاشهٔ فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و تازیانه زدن خشیارشا به آب داردانل در وقت لشکرکشی بر ضدّ یونان، آتش و آب به‌خصوص در مزدیسنا نزد ایرانیان قدیم ستوده و تا به امروز نزد زرتشتیان مقدس بوده و هست. ممکن نیست شاهنشاهان هخامنشی نسبت به این عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند[3] به‌خصوص باید در نظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقهٔ تامّی به دین قدیم زرتشتی دارد، چه ریشهٔ این درخت کهنسال در سرزمین ایران آبیاری گشته، برگ و بری یافته است، دینی نیست که از خارج به وطن ما مهاجرت کرده باشد چنان‌که آیین بودا از هندوستان به چین رفت و مذهب عیسی از فلسطین به اروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان به سوی ایران شتافت. ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستن اصل و بنیان لغات زبان فارسی محتاج به مزدیسنا هستیم، این احتیاج را چینیان زردنژاد نسبت به آیین آریایی بودا ندارند و نه اروپاییان نسبت به مذهب سامی عیسی، تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع می‌شود، یعنی

---

۱. آن همه یاسهای سخت برفت   یار با ما هنوز بر سر جنگ
نزاری قهستانی (فرهنگ جهانگیری).

۲. در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع‌به زرتشت رجوع کنید به کتاب استاد جکسن امریکایی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901.

۳. رجوع کنید به مقالهٔ ناهید و به مقالهٔ آذر.

بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب، به مزدیسنا مربوط است. در این دورهٔ طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهمّ آن همه مجد و جلال و بزرگی بوده است، هرچند که زبان ما پس از استیلای عرب با لغات سامی آمیخته و آلوده شده، ولی ریشهٔ آریایی خود را نباخته و رشتهٔ ارتباط آن با فُرس و زبان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است، به‌جاست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و پهلوی معمول گردد، همان‌طوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبان‌های یونانی و لاتینی که ریشه زبان‌های غربی است معمول است. امید است که به‌زودی دولت ما چند تن از پارسیان دانشمند اوستا و پهلوی‌دان را به تهران جلب نموده، تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و به ملیّت ما روح تازه‌ای بدمد. زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فرس هخامنشی آمده است. زبان اوستا یکی از لهجه‌های ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک به سانسکریت و به‌خصوص نزدیک به فرس می‌باشد، فُرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است. این زبان اخیر به عقیدهٔ نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده، مگر آنکه آن را چندین قرن مصنوعی نگاه داشته، زبان مقدس به‌شمار می‌رفته است، با این همه قدمت هنوز یک دسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دستهٔ دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است، اوستا در ردیف ودا برهمنان و تورات اسراییلی‌ها؛ قدیم‌ترین آثار کتبی دنیاست، تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدت‌هاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است، ودا و اوستا بزرگ‌ترین و قدیم‌ترین اسناد زبان هندو اروپایی است. به ملاحظه آنکه اروپاییان با هندوان و ایرانیان از یک نژادند و زبان‌های آنان و هندوان و ایرانیان را یک مأخذ و آبشخور است. برای توسعهٔ علم اشتقاق (فیلولوگی Philologie) زبان‌های خویش در زمینهٔ اوستا و فرس خدمات شایان نموده‌اند به‌طوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راه‌ها ساخته و آماده است، فقط ما باید که به خیال استفاده افتاده، از این گلستان گلی بچینیم و از این خرمن خوشه‌ای ببریم. دانشمندان اوستادان و ایران‌شناسان اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا می‌باشند، دایرهٔ خدمات این بزرگواران را نظر به اوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد، نخست چنان‌که گفتیم اوستا یکی از قدیم‌ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبهٔ مهمّی از زبان‌های قدیم اقوام هندو اروپایی است، دوم آنکه خود ایرانیان یکی از طوایف بلندهمت و دلیرنژاد هند و اروپایی بوده‌اند، در میدان کارزار جهان از همگنان گوی سبقت ربوده، یک قسمت مهمّ روی زمین را تحت تصرّف خود درآورده بوده‌اند و

به‌واسطهٔ جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته‌اند، به‌خصوص به‌واسطهٔ پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت‌پرستی که تا آن روز در میان اقوام هند و اروپایی متصوّر نبوده به‌وجود آورده‌اند، بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودی‌ها نفوذ یافته که بعدها به سایر ادیان سامی مثل عیسویّت و اسلام سرایت کرده است. گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً تحت نفوذ مهر که یکی از فرشتگان مزدیسناست می‌باشد و شرح آن را در مقالهٔ آیین مهر در رُم ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از یک طرف به‌واسطهٔ مربوط بودن به دین برهمنان و از طرف دیگر به‌واسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب یک مقام بسیار مهمّی پیدا کرده است، به‌طوری که یک رشته از مسایل ادیان موجودهٔ بزرگ را باید به توسط مزدیسنا حلّ نمود، چنان‌که یک رشته از مسایل مبهم مزدیستا به استعانت سایر ادیان روشن تواند شد، بنابراین در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران یک فایده عمومی است به‌طوری که هیچ مورّخ و عالم به فقه‌اللغة و عالم به تاریخ ادیان از آن‌ها بی‌نیاز نیست. گذشته از این فواید که توجّه یک دسته از مستشرقین دانشمند را به طرف ایران کشیده است در این سال‌های اخیر گروهی از فُضلا و بزرگان اروپا به‌واسطهٔ غیرت نژادی خود را دوستدار پیغمبر بزرگ آریایی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده می‌شوند، چنان‌که گروهی دیگر به معلم و مُربّی دیگر آریایی بودا محبت می‌ورزند. وطن ما همیشه یک جنبهٔ معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد، باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمهٔ هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد، تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است، این نکته را برای این گفتیم تا به خیال برخی خطور نکند که در گیرودار این عصر چه حاجتی به تحصیلات اوستا و پهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است، فواید تحصیلات اوستایی منحصر به فواید تاریخی و لغوی آن نیست، فایدهٔ دیگری که به‌خصوص ما می‌توانیم از آن برداریم این است که وطن ما به غایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است، خصلت‌هایی که نیاکان ما را بزرگ و خاک آنان را آباد می‌داشت از ایران رخت بربست، دیو دروغ جای فرشتهٔ راستی را گرفت، کار و کوشش به تن‌پروری و سستی مبدّل گردید، دلیری و رادمردی به ترس و چاپلوسی جای واگذار نمود، ثروت و جلال به قلندری و دریوزگی تغییر یافت، از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلّت کنونی را خواهیم دانست که از کجاست، همچنین خواهیم دانست که بنابه دستور آیین کهن دنیا میدان آزمایش قُوای انسانی است، هر که مغلوب دیو سُستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف

قدم واپس نکشید به جاه و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانهٔ فردای خود را نیز آباد کرد، همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول کـه در مقابل عزم و ارادهٔ انسانی وجود خارجی ندارد. سراسر یشت‌های اوستا حاکی فرّ و بزرگی و پارسایی و داد و دهش و کوشش و راستگویی و دلیری و وطن‌پرستی نیاکان ماست.

یشت‌ها به‌طور عموم

همان ذوق لطیف سخن‌سرایان ما که در اشعار عهد سامانیان و غزنویان و سلجوقیان مشاهده می‌شود در سرودهای یشت‌ها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است به امید صله و جایزه‌ای، اما یشت‌ها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است، به امید پاداش روز واپسین. از آنکـه یشت‌هـا را بـه قصاید شعراء تشبیه کردیم، نکند چنین تصوّر شود که کسی آن‌ها را به میل و خیال خود سروده است، مقصود این است که یشت‌ها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است، مضامین آن‌ها عبارت است از سنّت‌هایی که از زمان بسیار کـهن پشت بـه پشت مـیان ایـرانـیان می‌گردیده و قدمت برخی از آن‌ها تا به عهد آریایی هند و ایرانی می‌رسد و نظایر آن‌ها در ودا برهمنان نیز موجود است. همان‌طوری که فردوسی داستان‌ها و سنّت‌های قدیم را به نظم درآورده، مدوّن ساخت، همان‌طور یشت‌ها به رشتهٔ نظم کشیده شده است. یشت‌هـا بعد از گات‌ها و هفت «ها» قدیم‌ترین اجزا اوستاست، برخـی از جـملات و تـعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این‌طور است، بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی‌که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا به امروز فرق قابل ذکری نکرده است، با وجود این ضرب‌المثل‌های زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره بیگانه شده‌ایم، چه رسد به یشت‌ها که قدمت انشاء آن‌ها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آن‌ها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است، گذشته از این‌ها لطماتی که از اسـتیلای اسکندر و عرب و مغول به ایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آن خاک روی داده، کتاب مقدس ناگـزیر ایـمن نـمانده، حـوادث روزگـار آن را مـانند کـاخ‌های بـاشکوه شاهنشاهان هخامنشی پراکنده و پریشان نموده است. با وجود این همان‌طوری که امروز از پرتو فنّ معماری می‌توانیم از روی خرابه‌های ایران بدانیم که قصرهای پـادشاهان مـا اصلاً چگونه ساخته شده بوده، همان‌طور امروز از پرتو فقه‌اللغة و تاریخ و مقایسهٔ ادیان با

همدیگر می‌توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقی‌مانده چیست. کوشش صد و پنجاه سالهٔ مستشرقین دانشمند و به‌کار انداختن جمیع وسایل مثل تفسیر پهلوی اوستا و کتب عدیدهٔ پهلوی و پازند و فارسی و اخبارات کلیّهٔ مورّخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع‌به ایران و دین آن و کلیّهٔ کتب مذهبی برهمنان و مقایسهٔ لغات زبان‌های هندو اروپایی با یکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع‌آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا به‌طور عموم معلوم است، اختلاف آراء مستشرقین اوستاشناس متأخّر در سر ترکیب برخی از جملات و معنی یک دسته از لغات و تلفظ اصلی آن‌هاست.

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول ترجمهٔ یشت‌ها و تألیف مقالات آن‌ها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومِل[1] در آلمان مشغولِ ترجمهٔ یشت‌ها بود. این کتاب نفیس راکه چند ماه پیش‌تر از انتشار یشت‌های نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم، تفاوت بزرگی با ترجمهٔ کامل اوستای وُلف و بارتولومه[2] که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدیدترین ترجمهٔ کامل اوستاست ندارد، اختلافات موجوده غالباً راجع‌به علم اشتقاق است. تغییراتی که ممکن است در معانی جملات به‌واسطهٔ تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را به‌هم بزند و معانی مخالف و ضدّ ببخشد.

یشت‌ها که قسمت مهمّ ادبیّات مزدیسنا را تشکیل می‌دهد منسوب به حضرت زرتشت نیست، آنچه در اوستا از کلام مؤسّس دین شمرده می‌شود همان پنج گات‌هاست که در سال گذشته به انتشار آن موفق شده‌ایم. در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب به موسی است، مابقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است، در اعصار مختلفه چنان‌که ودا برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در دوران‌های مختلفه همچنین قدیم‌ترین کتاب دینی بوداییان تیپیتاکا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است،[3] انجیل نیز پس از عیسی نوشته شده، نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از یک مملکتند و نه متعلّق به یک عصر.

بیست و یک یشت اوستا در قدمت با همدیگر مساوی نیست، شرح آن در مقالهٔ بعد بیاید.

---

1. Lommel
2. Wolff-Bartholomae
3. Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken von Edmund Hardy, Münster I. W. 1919 S. 7

ترجمهٔ یشت‌ها به توسط مستشرقین

ترجمهٔ نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر[1] است که در سه جلد در سال‌های ۱۸۸۶-۱۸۹۰ میلادی در آلمان به طبع رسیده است.[2] معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ وسترگارد را به کار می‌برند.[3]

نگارنده در ترجمهٔ خویش از ترجمهٔ یشت‌های کلیّهٔ مستشرقین استفاده کردم، به استثنای ترجمهٔ پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن می‌گذرد.[4] گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست ترجمه‌ای است از روی سنّت، آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی به او گفتند همان را نگاشت، مقصود این نیست که ترجمه سنّتی به کلّی بی‌مصرف است، برخلاف تفسیر پهلوی اوستا که ترجمه سنّتی است، یکی از اسباب فهم کلام مقدس است، بلکه مقصود این است که ترجمه سنّتی نسبت به ترجمه‌ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است، در جلد سوم از ترجمهٔ اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع‌به عادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعهٔ آن‌ها از هر حیث مفید است.

پس از این ترجمهٔ قدیم، ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای یشت‌ها هم باشد بنابه تاریخ انتشار آن‌ها از این قرار است: نخست، ترجمهٔ اشپیگل در سه جلد که به‌واسطهٔ یادداشت‌های بسیار همیشه مفید است، هرچند که اصل خود ترجمه را باید از کتاب‌های کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست[5]، به‌خصوص دو جلد کتاب دیگر اشپیگل که در تفسیر ترجمهٔ اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است.[6]

---

1. Geldner

2. Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. Geldner I Teil yasna 1886; II Vispered und Khorde Avesta 1889; III Vendidad 1895 Stuttgart

3. Zendavesta ot The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, Copenhagen 1852-54

4. Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771

کلکر Kleuker اوستا را از روی این ترجمهٔ فرانسوی به زبان آلمانی ترجمه نموده، در دو جلد در سال ۱۷۸۱-۱۷۸۳ منتشر ساخته است.

5. Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände Leipzig 1852-63

از روی این ترجمهٔ آلمانی ترجمهٔ انگلیسی توسط بلک صورت گرفته است.

Arthur Henry Bleeck, London, 1864

6. Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68

دوم، ترجمه اوستای دُهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه،[1] این ترجمه کم و بیش تحت نفوذ اوستای اشپیگل می‌باشد.

سوم، ترجمهٔ دارمستتر در سه جلد بزرگ که از بزرگ‌ترین آثار ادبیّات مزدیسنا شمرده می‌شود،[2] هیچ اوستاشناسی از مطالعهٔ این کتب مستغنی نیست، نه برای خود ترجمه بلکه برای حواشی و یادداشت‌ها و توضیحات فراوان آن، ولی نباید چشم بسته به آن ترجمه و به آن حواشی اعتماد کرد، بلکه آن‌ها را باید وسیلهٔ تحقیقات شخصی قرار داد، صحّت و سقم آن همه یادداشت‌ها را در وقت لزوم سنجید، چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست به‌خصوص از آنچه راجع به عقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود، از آن جمله عقیده او راجع به قدمت اوستا است که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغایی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را بر علیه خود بشورانید.

چهارم، ترجمه اوستای وُلف که ترجمهٔ تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر به استثنای پنج گات‌ها،[3] ترجمه پنج گات‌ها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف به‌واسطهٔ بارتولومه صورت گرفت،[4] از این جهت در ترجمه وُلف لازم به اعاده آن نشد، چه ترجمهٔ اوستای وُلف نتیجهٔ زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم[5] که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است، معانی لغات اوستایی بدون تصرّف با همان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه به ترجمهٔ اوستای وُلف نقل داده شده است، خود بارتولومه نیز ترجمهٔ مذکور را دیده و اصلاح کرده است. این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمهٔ کامل اوستاست که اکنون در دست داریم. نگارنده در ترجمهٔ یشت‌ها به‌خصوص از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آن‌ها را ترجیح دادم، متأسفانه این کتاب بدون هیچ یادداشت و توضیحاتی است، فقط برای صحّت معانی کلمات و ترکیب جملات به فرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است، به‌طوری که فهم آن به غایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و اُنس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره‌ای

---

1. Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez Paris 1881

2. Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

3. Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strassburg 1910

4. Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae, Strassburg 1905

5. Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholomae, Strassburg 1904

نتواند برد، گرچه کلیّهٔ کتب مستشرقین متأخّر در همین حکم است، چه آن‌ها برای استفادهٔ عموم که اصلاً با این‌گونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه برای یک دسته از متخصصین است.

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمهٔ قطعات مختلف اوستا نیز در جزو کتب و رسایل دانشمندان دیگر موجود است، به ذکر چند فقره‌ای از آن‌ها که دارای ترجمه برخی از یشت‌هاست اکتفا می‌کنیم، از آن جمله است ترجمه یشت‌های گلدنر که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است.

نخست ترجمهٔ پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشتر یشت و مهر یشت و فروردین یشت، در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجلهٔ «مقایسهٔ السنه» منتشر گردید،[1] در دو سال بعد در جزو کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خُرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشتاد یشت و ونند یشت منتشر شد[2] و در دو سال دیگر ترجمهٔ سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» به طبع رسید،[3] چنان‌که ملاحظه می‌شود ۱۵ یشت به توسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آن‌ها را ترجمه نموده و در جایی منتشر کرده باشد نگارنده از آن‌ها اطلاعی ندارم. ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است، گلدنر در زمینهٔ اوستا خدمات شایان نموده و به گردن عموم ایرانیان حقّ بزرگی دارد، تألیفات عدیده او سرچشمهٔ معلومات مزدیسناست.

در جزو کتب متعدّده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت باشد از زامیاد یشت و هرمزدیشت در کتاب «تحقیقات آریایی» به نظر نگارنده رسیده است.[4] در میان جزوات خود ترجمه ارت یشت بارتولومه را نیز در دست داریم ولی نمی‌توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است، چه ترجمهٔ مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع‌به مزدیسنا با هم جلد شده، بدون تعیین تاریخ و اسم مجلّه یا کتابی[5] از وندیشمان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج

---

1. Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn.

2. Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104-132

3. Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner Stuttgart 1884

4. Arische Forschungen von Chri. Bartholomae erstes Heft Halle 1882 S. 99-147 and 149-154.

5. Beiträge zur Kenntniss des Avesta II von Chr. Bartholomae, Der Aši yašt (yt. 17) S. 560-585

است از آن جمله ترجمهٔ مهر یشت در کتاب «میترا»[1] و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی»[2]؛ چنان‌که ملاحظه می‌شود بیشترِ مستشرقین معروف چه از متقدّمین و چه از متأخّرین آنان چند قطعه‌ای از اوستا را ترجمه نموده، موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده‌اند و ذکر همهٔ آن‌ها موجب طول کلام خواهد شد. در میان ترجمهٔ یشت‌ها ترجمهٔ لومل که ذکرش گذشت به‌خصوص قابل دقّت است، این کتاب که چند ماه پیش از این به زبان آلمانی انتشار یافته، از روی متن اوستای گلدنر ترجمه شده است و دارای ترجمهٔ تمام یشت‌هاست و به‌علاوهٔ یسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده می‌شود و فرگرد دوم از وندیداد که در داستان جمشید است، هر یک از یشت‌ها دارای مقدمهٔ مختصر و مفیدی است.[3] این ترجمه با وجود اندک تفاوتی که با ترجمه وُلف ــ بارتولومه دارد بهترین دلیل صحّت این ترجمهٔ اخیر است و یک گوهر گرانبهایی است که به تازگی داخل خزینهٔ کتب مزدیسنا گردید. در انجام این مبحث می‌افزاییم که دانشمند مرحوم پارسی کانگا تمام جزوات اوستا را به گجراتی ترجمه نموده، در پنج جلد منتشر ساخته است و یشت‌ها در جزو خرده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است.

مندرجات این نامه و طرز تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یک یشت اوستا را در یک جلد منتشر سازم. ولی وقتی که وارد کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله‌ای مبهم نماند به‌خصوص که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع‌به مزدیسنا که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد نداریم، در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه به زبان فارسی موجود نیست به ناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا به یک اندازه قانع شده، یک فکر مجمل ولی روشن از مزدیسنا به‌هم رسانند و به فواید اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخورند. نظر به این نکات این کتاب مُطوّل شد و در مدت اقامتم در هندوستان به اتمام آن موفّق نشدم، اگر هم به انجام می‌رسید در یک جلد نمی‌گنجید، به ناچار دوازده یشت را در همین جلد منتشر می‌سازم و به انضمام مقالهٔ فروردین که متعلق است به فروردین یشت که یشت سیزدهم است ــ خود این یشت بسیار مفصل است ــ با متن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا

---

1. Mithra. von Fried. Windischmann. Leipzig. 1857 S. 1-52

2. Zoroastrische Studien. von F. Windischmann Berlin. 1863. S 313-324

3. Die yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel. Göttingen 927.

لازم دارد و این کتاب را بی‌اندازه بزرگ می‌کند، لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت. در طی ترجمهٔ یشت‌ها بعضی از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم، چنان‌که عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «وَزْ» را به فدیه مایع و غیره ترجمه می‌کنند، هر علم و فنّی دارای یک دسته لغات و اصطلاحات مخصوص به خود می‌باشد که در زمینهٔ همان علم و فنّ باید دانست، در هر جایی که به چنین لغاتی برمی‌خوریم آن‌ها را شرح دادم و توضیحات لازمه را نگاشتم و به این اکتفا نکرده برای هر یک از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و به اندازه‌ای که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق به فرشته همان یشت را ذکر کردم. در میان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یک کتاب مدون گردیده در دسترس عموم باشد، مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا برای محصّلین بعد راه تحقیق باز باشد، همچنین مسایلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر یک را معلوم نمودم، بیشتر از چهارصدوپنجاه لغت اوستایی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشت‌ها معنی شده و ارتباط برخی از آن‌ها را با لغات فارسی بیان کردم، دگر اینکه برای گروهی از پادشاهان و دلیران و نامداران که در اوستا از آنان ذکری شده مقالات نسبتاً مفصل نگاشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع‌به آنان نشان دادم تا برای صحّت داستان‌های ملی از قدیم‌ترین آثار کتبی ایران حجّتی در دست داده باشم، به‌خصوص خوانندگان این نامه را متوجه می‌سازم که از قرائت هیچ‌یک از پاورقی‌ها صرفنظر نفرمایند چه دانستن آن‌ها برای فهم مطالب بعد لازم است، همچنین لازم است که پیش از مطالعهٔ یشت‌ها مقالات گات‌ها تألیف نگارنده نیز دیده بشود، چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله محسوب داشت، مطالبی که در آنجا مندرج است در یشت‌ها تکرار نشده است، در انجام مقال باید یادآور شوم که در طی یشت‌ها به عبارات ساده آن‌ها نباید نگریست، آن الفاظ را فقط باید وسیلهٔ فهم معانی قرار داد. این سادگی کلام که در یشت‌ها ملاحظه می‌شود تخصیصی به اوستا ندارد و در کلیّه کتب قدیم همین سادگی بیان و جملات کوتاه و تکرار آن‌ها مشاهده می‌شود، عباراتی که امروز به نظر ما ساده می‌آید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و استعاره بوده که ما به‌واسطهٔ انقلاب زمان آن‌ها را موافق ذوق خود نمی‌یابیم، چنان‌که ساختمان و پوشاک و کلیّه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقهٔ کنونی می‌بینیم. به عقیدهٔ نگارنده در کلام قدما قطع نظر از معانی یک لذّتی در سادگی است که حتی‌الامکان باید آن‌ها را به همان ترکیب اصلی نگاه

داشت و آرایش‌های جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بلکه تصرفات کردن در آن‌ها را باید نسبت به علم و معرفت خیانتی دانست، به‌خصوص در کتب مذهبی که مندرجات آن‌ها وحی و الهام تصور می‌شود. اوستا را در عهد ساسانیان کلمه به کلمه بدون هیچ تصرف تفسیر کرده‌اند و برای موارد مشکله جداگانه توضیحاتی افزوده‌اند. بی‌شک این شکل ترجمهٔ اوستا نه در فارسی و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعنی که از کلمات پهلوی هم چیده معنی‌ای به‌دست نخواهیم آورد، چه ترکیب جملات اوستا شبیه به فارسی نیست. بنابراین در ترجمه تقدّم و تاخّر کلمات قهری است، کسانی که به متن اوستا مروری کرده و یا صفحه‌ای از ترجمهٔ مستشرقین به هر زبانی که باشد خوانده، می‌دانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده‌ام به‌خصوص که در فارسی کتابی در زمینهٔ مزدیسنا نداریم که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات علمای متقدمین استفاده کنیم، به ناچار باید خود با مصالح نو بنایی برپا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیک به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد، بنابراین نگارنده را جز اینکه ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است، به چیزی که هیچ خیال نکردم آن زینت نمودن جملات است. در میان نوشته‌های متأخّرین به عبارات شیرین و دلکش بسیار برمی‌خوریم، ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی، نه آن عهدی که تو با یک دروغ‌پرست بستی و نه آن عهدی که تو با یک راستی‌پرست بستی، چه معاهده با هر دو درست است، خواه موحّد و خواه مُشرک». [مهر یشت، فقرهٔ ۲]

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر می‌سازم لازم می‌دانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبتشان بوده‌ام، به‌خصوص رئیس محترم انجمن، دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی‌جی باهای ایرانی که متحمّل زحمات بی‌اندازه شده، آنچه لازمهٔ مهمان‌نوازی بوده در حق من کوتاهی نکردند و از هر قسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند، به‌طوری که توانستم از پرتو مساعی ایشان با حواسی جمع و خاطری آسوده یک دورهٔ تحصیلات مزدیسنا را در اینجا طی نمایم و به اندازهٔ قوّهٔ خویش معلوماتی از آیین کهن بیندوزم، به‌جاست از این سرمایهٔ معنوی که در مرکز مزدیسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم، در مقابل آن همه زحماتشان به هیچ‌وجه وسیلهٔ تلافی در خود سراغ ندارم، یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم

برآید و عموم ایرانیان اندک فایده‌ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین سالهٔ خویش خواهند شمرد.

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزارشان هستم دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جمشید جی. مدی[1] شمس‌العلماست که همیشه درخواست‌های مرا اجابت نموده، از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و به توسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع به مزدیسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنچایت Parsee Punchayet به من هدیه شده است و دیگر دانشمند شهیر گشتاسب نریمان (.G. K. Nariman)که همواره به دستیاری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مسبوق شدم. و کتب آنان را برای استفاده به من برگذار کردند. البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعهٔ معارف وقف کرده‌اند جز این هم نباید انتظار داشت.

و دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر[2] با دقّت عالمانه که مخصوص ایشان است. تمام متون اوستایی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده از بسی سهوها مسبوقم کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی‌دان مشهور بهرام گور انکلیسریا[3] که در مدّت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعهٔ ایشان بهره‌مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگ انکلیسریا صاحب مطبعه‌ای که نوشته‌های من در آنجا به طبع رسیده، ایشان در طبع این کتب دقّت مخصوص به‌کار بردند گوییا خواستند که کتب مقدس مزدیسنا با طرزی مرغوب و شکلی پاکیزه به وطن زرتشت تقدیم شود، می‌توان گفت که این نامه یکی از پاکیزه‌ترین کتاب فارسی است که در هندوستان به طبع رسیده است. به‌خصوص طبع آن به سه خط: زند و فارسی و لاتینی و هر سه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشت‌های عدیده به خط ریز کار آسانی نبوده است.

پورداود

بمبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

---

1. Modi 2. Dhabhar 3. Anklesaria

یشت‌ها

اوستا مُرکّب است از پنج کتاب یا جزو، اول یسنا که مهم‌ترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا «ها» می‌باشد، پنج گات‌ها جزو آن است؛ دوم ویسپرد مجموعه‌ای است از ملحقات یسنا که برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده)؛ سوم وندیداد که مطالب عمدهٔ آن راجع‌به قوانین مذهبی است، هر یک از ۲۲ فصل آن را یک (فرگرد) گویند؛ چهارم یشت که موضوع این کتاب است، از آن مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت؛ پنجم خورده اوستا یا خُرده اوستا که برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است. مندرجات خورده اوستا مثل سایر جزوات اوستا محدود به حدّی نیست، بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه‌ای است که نسخهٔ دیگری از آن نیست، همچنین قاعده‌ای ندارد که چند تا از یشت‌ها باید در جزو آن باشد، ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هرمزد یشت و سروش یشت می‌باشد[1] و بسا هم کلیّهٔ یشت‌ها را جزو خورده اوستا می‌شمرند که بنابراین کلیّهٔ اوستا مرکب از چهار کتاب می‌باشد. اینک یشت که پس از گات‌ها و هفت «ها» قدیم‌ترین قسمت اوستا و سرچشمهٔ یک رشته معلومات بسیار نفیسی راجع‌به ایران قدیم است.

اشتقاق کلمات یشت و کرده

کلمهٔ یشت در اوستا یشتی آمده و از مادهٔ کلمه یسناست و در معنی هم با آن یکی است، یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیه، یشتن در پهلوی به معنی ستودن و عبادت کردن و فدیه آوردن است. یشتی به معنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آن جمله

۱. برای اطلاعات مفصل‌تر رجوع کنید به گات‌ها ترجمه نگارنده به مقالهٔ اوستا.

است در فقره ۵۶ از رام یشت یشتر به معنی نمازگزار و پرستنده و ستایش‌کننده است، چنان‌که در یسنا ۱۲، فقرهٔ ۱۵ و یسنا ۱۴، فقرهٔ ۱ و اردیبهشت یشت فقرهٔ ۱ آمده است. از این کلمات اوستایی لغت جشن که به معنی عید و از کلمه یسنا مشتق است در زبان فارسی به یادگار مانده است. فرقی که میان مفهوم یسنا و یشت می‌توان قرار داد این است که اوّلی به معنی ستایش و نیایش است به‌طور عموم، دومی به معنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است بالخصوص، ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است.

هریک از یشت‌های بزرگ چندین فصل دارد که آن‌ها را کرده گویند و از کلمه اوستایی کَرِتَ می‌باشد که به معنی کارد و خنجر است، کرده یعنی یک قطعهٔ بریده درست به معنی sectio لاتینی و فصل عربی است که به معنی بریدن است، مثلاً آبان یشت دارای ۳۰ کرده است.

اسامی یشت‌ها و اسامی ایزدان سی روز ماه

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آن‌ها را از روی شماره نامیده، یشت یک و دو و سه و غیره می‌گویند از این قرار است:

۱	اهورَمزدَ	هرمزدیشت
۲	اَمِشَ سپنتَ	هفتن یشت
۳	اَشَ وَهیشتَ	اردیبهشت یشت
۴	هَاوُرْوَتاتْ	خرداد یشت
۵	اَرِدْوِیْسوُرْ اَناهیتَ	اردوییسور بانو معمولاً آبان یشت گفته می‌شود.
۶	هوَرِخشَئِتَ	خورشید یشت
۷	ماونگه	ماه یشت
۸	تیشتریه	تیشتر معمولاً تیریشت گفته می‌شود
۹	درواسْپا	درواسپ یا گوش یشت
۱۰	میثْرَ	مهر یشت
۱۱	سرَئوشَ	سروش یشت
۱۲	رَشْنُوْ	رشن یشت
۱۳	فَروَشِیْ	فروردین یشت
۱۴	وِرِثْرَغْنَ	بهرام یشت

۱۵	وَیُو	معمولاً رام یشت نامیده می‌شود
۱۶	چیستا	معمولاً دین یشت نامیده می‌شود
۱۷	اَشِیْ ونْگوُهی	اردیشت
۱۸	اَئیرْینمْ خوارِنو	معمولاً اشتادیشت نامیده می‌شود
۱۹	کوَئنمْ خوارِنو	معمولاً زامیادیشت نامیده می‌شود، در نسخ خطّی قدیم نیز کیان یشت نامیده شده است.
۲۰	هَئومَ	هوم یشت
۲۱	وَننتْ	ونند یشت

چنان‌که ملاحظه می‌شود بیشترِ این یشت‌ها دارای اسامی ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است. اسامی این سه ایزد یا فرشته که روزهای ماه تحت حمایت آنان است نیز در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ (جزو خورده اوستا) مرتباً یاد شده، ولی در یشت‌ها این ترتیب رعایت نشده است.

برای آنکه آسان‌تر بتوانیم ترتیب اسامی ایزدان را آن‌طوری که یشت‌های موسوم به آنان ترتیب داده شده و آن‌طوری که در دو سی روزه آمده و حالا در تقویم رعایت می‌شود با همدیگر مقایسه کنیم، اسامی ایزدان ماه را می‌نگاریم

۱	هرمزد	۲	بهمن	۳	اردیبهشت
۴	شهریور	۵	سفندارمذ	۶	خُرداد
۷	امرداد	۸	دین به آذر	۹	آذر
۱۰	آبان	۱۱	خورشید	۱۲	ماه
۱۳	تیر	۱۴	گوش	۱۵	دین به مهر
۱۶	مهر	۱۷	سروش	۱۸	رشن
۱۹	فروردین	۲۰	بهرام	۲۱	رام
۲۲	باد	۲۳	دین به دین	۲۴	دین
۲۵	ارد	۲۶	اشتاد	۲۷	آسمان
۲۸	زامیاد	۲۹	مهر اسپند	۳۰	انیران

نخستین روز ماه که هرمزد باشد و روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم که دی یا دین باشد به اسم خداوند است، در مقابل آن هرمزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خُرداد و امرداد باشد که

مجموعاً امشاسپندان نامیده می‌شوند. فقط برای دو تن که اردیبهشت و خُرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپند یشت را برای کلیّه امشاسپندان محسوب بداریم. از امشاسپندان گذشته به اسم پانزده ایزد ماه هم یشتی داریم و به اسم نُه فرشتهٔ دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و امرداد (از امشاسپندان) و آذر و باد و آسمان و مهراسپند و انیران باشد امروزه یشتی در دست نیست، در عوض به اسم دو تن از ایزدان دو یشت کوتاه داریم که اسامی آنان جزو اسامی سی ایزد ماه نیست، این دو یشت عبارت است از دو یشت اخیر که هوم و ونند باشد.

برخی از یشت‌ها فقط به اسامی ایزدان ماه نامزد شده، اما مندرجات آن‌ها راجع به همان ایزدان خاص نیست، مثل اشتاد یشت که دارای اسم ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده به اوست، ولی موضوع این یشت در فر آریایی (ایرانی) می‌باشد و به زامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده، اما مندرجات آن فقط تا فقرهٔ ۹ که از زمین (زم) یعنی از کوه‌ها صحبت می‌دارد با فرشتهٔ زمین زامیاد مناسبتی دارد، چه از فقرهٔ ۹ تا انجام که فقرهٔ ۹۶ باشد راجع به فر کیانی است.

همچنین رام یشت و دین یشت فقط به اسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۴ ماه است، اما مندرجات اولی راجع است به (وَیو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشتهٔ علم می‌باشد، از اینکه این چند یشت به اسم فرشته‌ای و مطالب آن‌ها متعلق به فرشتهٔ دیگری است برای این است که میان این فرشتگان ارتباط تامّی موجود است، به مناسب علاقهٔ آنان به همدیگر چند یشت‌های مذکور را به اسم مشهورترین آنان نامزد کرده‌اند (شاید اصلاً به این وسیله خواسته‌اند به اسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد). مثلاً در فقره ۲۱ از دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ رام و ویو یک‌جا نامیده شده‌اند و در فقرهٔ ۲۴ چیستا و دین با هم آمده‌اند، در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را با هم می‌بینیم.

یشت‌ها در قدیم و بغان یشت

بی‌شک در قدیم چنان‌که در سنّت مزدیسنان است برای هر یک از امشاسپندان و ایزدانی که به اسامی آنان سی روز ماه نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و ونند یشت به خوبی دلیل است که برای سایر ایزدان معروف نیز یشتی داشته‌اند، بهمن یشت که یکی از کتب پهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده می‌شود نیز شاهد است که در قدیم یشت‌ها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است، بنابه تصریح

خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعنی تفسیر پهلوی بهمن یشت اوستاست، در فصل اول فقرهٔ ۶ گوید: «در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که گجستک (ملعون) مزدک پسر بامدات دشمن دین خروج کند و در میان پیروان دین یزدان فساد برانگیزد.» در فصل دوم فقرهٔ ۱ گوید: «در زند وهومن یشت آمده که زرتشت از هرمزد دادگر حیات جاودانی درخواست».[1] در اینجا متذکر می‌شویم که خرداد یشت و اشتاد یشت امروز در جزو یشت‌ها موجود است اما تفسیر پهلوی آن‌ها از میان رفته است، شکی در این نیست که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنان‌که وست (West) احتمال می‌دهد قدمت آن تا به عهد خسرو انوشیروان (۵۳۱–۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او می‌رسد، چه در کتاب مذکور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هرچند که گردآورندهٔ آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد سلجوقیان می‌زیسته است، قدمت نسخهٔ خطی آنکه حالا موجود است تقریباً به پانصد و پنجاه سال می‌رسد و محققاً این نسخه از روی نسخهٔ قدیم‌تری نوشته شده است.[2] در دینکرد که شرحش در دیباچه گذشت، تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده، هر یک جداگانه شرح داده شده است. از این تجزیه و شرح به خوبی برمی‌آید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را زیر دست داشته و از میان ۲۱ نسک اوستای قدیم فقط یک نسک در آن زمان موجود نبوده است، بنابه مندرجات دینکرد می‌توان دانست که کتاب مقدس در پارینه به چه عظمت بوده و اکنون آنچه در دست است متعلق به کدام‌یک از ۲۱ نسک مفقود شده می‌باشد. از آنچه در کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی‌ماند که یشت‌های کنونی در قدیم متعلق به نسک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن

---

۱. مندرجات زند بهمن یشت عبارت است: از واقعاتی که اهورامزدا از پیش پیغمبرش خبر داده که چگونه ایران گرفتار پنجهٔ قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدمه‌ها به دین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوّت خواهد گرفت.

قسمتی از کتاب مذکور را اشپیگل در جزو کتاب (ادبیّات سنتی پارسیان) به آلمانی ترجمه کرده است:

Die Traditionnelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128-135

و بعد وست در جزو (کتب مقدس مشرق) به انگلیسی ترجمه نموده است:

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور انکلیسریا آن را به انگلیسی ترجمه کرده با متن پهلوی منتشر ساخته است:

Zand-i Vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments. published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

۲. رجوع کنید به کتاب مذکور وست ص L-LIX

را بغان یشت (یعنی ستایش بغ‌ها) می‌گفته‌اند. اینک دینکرد گوید: «بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که در میان بغان بزرگ‌ترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مریی و غیرمریی زمین است، از آن ایزدانی که روزهای ماه به اسامی آنان نامزد است، همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسامی آنان در وقت نیایش برده می‌شود و از احترامات و اطلاعاتی است که باید نسبت به آنان منظور داشت»[1] این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشت‌های کنونی مصداق می‌یابد و مدلّل می‌دارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته، به جز معدود قلیلی به ما نرسیده است.

وضع یشت‌های باقی مانده

این یشت‌های باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن نمانده، حال پراکندگی و پاشیدگی از وجنات آن‌ها پیداست، باز جای شکر است که صفحات نامهٔ مقدس ایران به‌کلی از سیل خونی که عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته‌اند فرو شسته نشده و سندی از جاه و جلال نیاکان به دست ما فرزندان رسیده است. از یشت‌های مفقود شده خبری نداریم، راجع‌به آنچه موجود است گوییم، بیست و یک یشت اوستا در قدمت با هم فرق دارد، چهار یشت اولی نسبتاً جدید می‌باشد، از حیث عبارت و صحت انشاء به پای یشت‌های بزرگ نمی‌رسد به‌ویژه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک) و اردیبهشت یشت و خُرداد یشت باشد دارای مطالب مهمّی نیست و بسا از کلمات و جملات آن‌ها هم خراب شده است.

دو یشت اخیر که هوم و ونند باشد بسیار کوتاه و هر یک دارای دو سه جمله است، به‌طوری که در خصوص آن‌ها حکمی نمی‌توان نمود، برخلاف یشت‌های بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مهمّ ادبیّات مزدیسنا را تشکیل می‌دهد و حقیقتاً برازنده است که آن‌ها را قصاید غرّاء بنامیم، بی‌شک این یشت‌ها وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا معمول و مصطلح بوده است، برخلاف یشت‌های کوچک که احتمال می‌رود پس از متروک شدن زبان سروده شده باشد. زبان اوستا مدت‌ها پس از متروک شدن چون زبان

۱. رجوع کنید به: Sacred Books of the East translated by West vol. XXXVII Oxford 1892 p. 34

مقدس بوده در میان پیشوایان دین و علمای مذهب تدریس می‌شده و مصنوعی آن را نگاه داشته بوده‌اند.

قدمت یشت‌ها

با آنکه فرق فاحشی میان یشت‌های بزرگ و یشت‌های کوچک موجود است باز نمی‌توانیم بگوییم که اولی کی سروده شده و دومی کی، در هیچ‌یک از آن‌ها به وقایع تاریخی برنمی‌خوریم، ممکن نیست که عهد انشاء یشت‌ها پس از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است، چه از این سلطنت با آن همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فراگرفته بود نه مستقیم و نه غیرمستقیم اسمی نیست و نه به هیچ‌یک از وقایع مهمّ آن عهد در آن‌ها اشاره شده است، اوستا در هر جای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه در مشرق؛ بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است. در یشت‌ها بسا از پادشاهان داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده‌اند، اسم برده شده و مکرراً از سلسلهٔ کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده، ولی از پادشاهان مقتدر واقعی مثل کورش و داریوش و خشایارشا و غیره ذکری نیست، در صورتی‌که غالباً به همین اسامی در جزوات تورات آن هم در کتاب دینی بیگانه از ایران برمی‌خوریم.[1] مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا به مطالبی اشاره شده که مدلّل می‌دارد آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است، اگر هم عهد انشاء یشت‌ها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از میلاد قرار بدهیم شاید به خطا نرفته باشیم، نظر به مندرجات یشت‌ها از آن جمله ذکر داستان ملی در آن‌ها به ناچار باید به یک زمان بسیار بعیدی متوجّه شویم و تا به یک عهدی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یک‌جا به‌سر می‌برده‌اند، چه نظایر این داستان در ریگ ودا برهمنان نیز موجود است نظر به زبان یشت‌ها باید عهد انشاء آن‌ها را پس از عهد گات‌ها قرار دهیم و یک فاصلهٔ چند قرنی میان گات‌ها و یشت‌ها قایل شویم، یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده می‌شود و در میان سروده‌های گات‌ها و یشت‌ها هم مشاهده می‌گردد، عجالتاً به همین قدر اکتفا نموده صحّت و سقم احتمال و حدس را به زمان آینده و استکشافات بعد محوّل می‌کنیم.

در آغاز و انجام یشت‌ها ادعیه و نمازهایی افزوده‌اند که مابه‌الامتیاز آن‌هاست از سایر قطعات اوستا در یک مقالهٔ جداگانه از آن‌ها صحبت خواهیم داشت.

---

۱. رجوع کنید به تورات کتاب عزرا و کتاب استر و کتاب دانیال باب ششم.

اوزان اشعار در یشت‌ها

یشت‌ها نیز مانند گات‌ها منظوم است ولی اوزان آن‌ها با همدیگر فرق دارد، در پنج گات‌ها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllabes) می‌باشد،[۱] ولی وزن شعری در اغلب یشت‌ها ۸ آهنگی است و در میان آن‌ها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده می‌شود و هر یک از این اوزان منقسم به چندین قسم است، در شعرهای ۸ آهنگی گهی سکته (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم، ندرتاً هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سکته گهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گهی پس از آهنگ ششم، در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سکته موجود است، جای سکتهٔ اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۳ + ۵ یا ۵ + ۳ و جای سکتهٔ دومی پس از آهنگ هشتم است، این است به‌طور عموم اوزان شعری یشت‌ها، از تفصیل آن باید صرف‌نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هر یک از قطعات یشت‌ها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است، اما به‌واسطهٔ دخول بعضی کلمات که اصلاً برای توضیح و تفسیر بوده و به مرور جزو متن پنداشته شده، ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشت‌ها را برهم زده آن‌ها را به‌صورت نثر ساخته است، ولی این منظومات را دوباره می‌توان به‌صورت اصلی درآورد و کلمات زیادتی را که اوزان آن‌ها را خراب کرده است تشخیص داد، چنان‌که بارتولومه و گلدنر برای برخی از یشت‌ها که ذکر آن‌ها در دیباچه گذشت این کار را کرده‌اند، منظومات اوستا منحصر به گات‌ها و یشت‌ها نیست، در سایر قطعات کتاب مقدس نیز به این منظومات برمی‌خوریم. گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گات‌ها انشاء شده مورد بحث قرار داده، کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است.[۲] در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هرتل نواقص را تکمیل نموده، اوزان شعری اوستا و ریگ ودا را با هم در یک کتاب مُدّقانه جمع کرده است.[۳] بی‌شک تداخل کلمات در میان منظومات اوستا وقتی روی داده که زبان متروک گشته، کسی میان نظم و نثر امتیاز نمی‌داده است. هرودوت در تاریخ خود در جایی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت می‌دارد نوشته است که: «مغ‌ها در وقت ستایش آواز می‌خوانند و تغنّی می‌کنند.»[۴] لابد

---

۱. رجوع کنید به گات‌ها.

2. Über Die Metrik des Jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

3. Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel Leipzig 1927.

۴. هرودوت Herodote I. 132

تغنّی در نظم ممکن است نه در نثر، در آخر هر یک از یشت‌های بزرگ ترجیع‌های مخصوصی تکرار می‌شود، مثل ترجیعات کنونی در منظومات فارسی.

مندرجات یشت‌ها و داستان ملی

یشت‌ها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد، یشت‌های کوچک غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمت‌های اوستا استخراج شده ترکیب یافته است، اما یشت‌های بزرگ که کلیتاً مستقل و بدیع است هر یک به‌طرز مخصوصی سروده شده و در هر یک فکر مخصوصی غلبه دارد، در اینجا محتاج به شرح و تفصیل نیستیم، چه در مقالهٔ راجع‌به آن‌ها و از ترجمهٔ خود یشت‌ها کاملاً به طرز نگارش و به فکر و مفهوم آن‌ها پی خواهیم برد، فقط در اینجا برای منتقل کردن اذهان می‌افزاییم که مثلاً در آبان یشت و تشتر یشت جنبهٔ حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر یشت و فروردین یشت جنبهٔ اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان. همین مابه‌الامتیاز در هر یک از یشت‌های بزرگ موجود است، گذشته از این کلیّه مندرجات آن‌ها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستان‌ها، قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرّره بیان شده است، قسم دومی به‌طور اختصار و ایجاز آمده است، هرچندکه این داستان‌ها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط به آن‌ها اشاره گردیده، ولی باز در برخی از مواقع کامل‌تر از شاهنامه است به‌خصوص در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و به همین مناسبت است که در نسخ قدیم آن را کیان یشت نامیده‌اند، آنچه فردوسی و طبری و ابن‌الاثیر و البیرونی و غیره راجع‌به داستان ملی ایران ذکر کرده‌اند، در یشت‌ها نیز ذکر شده است از هوشنگ پیشدادی تا گشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است، آن‌طوری که این داستان‌ها در اوستا آمده و بسا فقط به ذکر اسم پادشاه یا پهلوان و نام‌آوری اکتفا شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدوّن بوده که به یک اشاره مردم پی به اصل واقعه می‌برده‌اند، چنان‌که امروز وقتی که در حافظ می‌خوانیم:

شاه ترکان سخن مُدعیّان مـی‌شنود　　شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد

فوراً ذهن ما به داستان معروف کشته شدن سیاوش به فرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل می‌شود، با وجود این برخی از مندرجات یشت‌ها را راجع‌به این داستان‌ها باید به توسط شاهنامه روشن کنیم، به‌خصوص وجود این داستان‌ها در اوستا به

خوبی ثابت می‌کند که فردوسی در ذکر آن‌ها مغلوب احساسات شاعرانهٔ خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه به‌کار نبرده است، این داستان‌ها در اوستا به‌منزلهٔ قصص انبیاء بنی‌اسرائیل است، در تورات و قرآن فرق عمده‌ای که با آن‌ها دارد این است که بنابه خصایص ایرانیان قدیم پر از دلیری و جوانمردی و جاه و جلال است، ضعف و عجز و لابه و گریه و زاری و فقر و بی‌اعتنایی به دنیا در آن‌ها راهی ندارد، در مقالهٔ آینده از آیین مزدیسنا و اخلاق مندرجهٔ در یشت‌ها صحبت خواهیم داشت. در اینجا متذکّر می‌شویم که داستان ملی ایران در حقیقت یک رشته دروس اخلاقی است، از هر نقطه نظری که باشد داستان‌های ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریایی پشت به پشت گردیده، به ما رسیده به‌منزلهٔ دُرهای بسیار گرانبهایی است که در گنجینهٔ کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجّت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه شاعر بزرگ ما فردوسی طوسی، دیر زمانی است که داستان‌های ملی در اوستا توجّه مستشرقین بزرگ را به خود کشیده، هر یک را به نگارش کتاب و رساله و مقاله‌ای گماشته است قطع نظر از آنکه در این داستان‌ها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است، به‌واسطه مربوط بودن آن‌ها به داستان‌های کتاب دینی هندوان ودا و به کتاب حماسه آنان مهابهارتا دامنهٔ فایدهٔ آن وسعت پیدا کرده است.[۱]

تفسیر پهلوی که از یشت‌ها باقی مانده است

تفسیر پهلوی یشت‌ها مثل قسمت عمدهٔ خود یشت‌ها از دست رفته است، تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است:

(۱) هرمزدیشت دارای ۲۰۰۰ کلمه؛ (۲) هفتن یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کلمه است؛ (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است؛ (۴) خورشید یشت ۴۰۰ کلمه است؛ ماه یشت

---

۱. رجوع کنید به کتاب‌های ذیل:

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242-288

Avesta und Shâhname von Spiegel

Ėrânische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514-722

Étude Iraniennes par Darmesteter tome Second p. 217-231

Points de Contacte entre le Mahâbhârete et le Shâh Nâmah par Darmesteter Paris MDCCCLXXXVII.

Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil. B. II. S. 131

۴۰۰ کلمه است؛ (۵) سروش یشت هادُخت ۷۰۰ کلمه است؛ (۶) سروش یشت سر شب؛ (۷) بهرام یشت بسیار جدید است[۱].

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند وهومن یشت از تفسیر پهلوی خرداد یشت و اشتاد یشت اسم می‌برد که امروز در دست نداریم.

سایر قطعاتی نیز که یشت نامیده شده است

در انجام گفتار یادآور می‌شویم که گذشته از ۲۱ یشت به چند قطعهٔ دیگر اوستا نیز اسم یشت داده‌اند از آن جمله یسنای ۲ که راجع است به نثار زوْر و برسم، در نسخ خطی برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعاً هوم یشت نامیده می‌شود، در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آشام هوم سخن رفته است، به‌خصوص فصل اول آن دارای خصایص یشت‌هاست. یشت بیستم اوستا که موسوم است به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقرهٔ ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است. لومل Lommel این سه یسنا را در جزو ترجمهٔ یشت‌ها ترجمه کرده است، دگر آنکه یک قطعهٔ اوستایی که در متن اوستای چاپ وسترگارد[۲] چاپ شده و در جلد دوم ترجمهٔ زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نیز موسوم است به ویشتاسب (گشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و یشت ۲۴ محسوب شده است، در واقع ویشتاسب یشت را نمی‌توان جزو یشت‌ها شمرد زیرا چنان‌که گفتیم یشت قطعه‌ای است در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان، در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است. در ویشتاسب

---

۱. راجع‌به ترجمه‌های پهلوی یشت‌ها رجوع کنید به

Pahlavi Literature by West in Gr. ir. Phil. B II p. 87-88

متون تفسیر پهلوی خورشید یشت و سروش یشت هادخت را دارمستتر به خط لاتینی در جلد دوم کتاب «دروس ایرانی» چاپ کرده است یک تفسیر سانسکریت و فارسی نیز برای خورشید یشت و ماه یشت در کتاب مذکور مندرج است

Études Iraniennes par Darmesteter, Tome Second p. 286-294 & 333-339

برای اطلاعات مفصل‌تر راجع‌به تفسیر خرده اوستا که یشت‌ها جزو آن شمرده شده رجوع کنید به مقدمهٔ هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر به کتاب (زند خورتک اویستاک) در کتاب مذکور متون پهلوی تفسیر خرده اوستا و در جزو آن آنچه از تفسیر یشت‌ها باقی مانده مندرج است:

Zand-i khurtak Avistak edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay 1927

2. Westergaard

یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است، بی‌شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسپ ساستو) متعلّق بوده است. تفسیر پهلوی گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است.

همچنین مناسبتی ندارد (هادخت یشت) را که در متن اوستای چاپ وسترگارد جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمهٔ زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده یشت بنامیم، این قطعه که به دو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده، در آغاز و انجام آن ادعیه و نمازهایی که در آغاز و انجام هر یک از یشت‌ها دیده می‌شود و مابه‌الامتیاز آن‌ها از سایر قطعات اوستا است دیده نمی‌شود و نیز مثل همهٔ یشت‌ها دارای ترجیعی که در پیش ذکر کردیم نیست، گذشته از این‌ها مثل یشت‌های دیگر در توصیف فرشته یا ایزدی هم نیست، این قطعه در فرگرد اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت می‌دارد، لابد این قطعه در قدیم جزو (هادخت نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل می‌داده است. هوگ[1] نیز آن را از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده، با متن و تفسیر پهلوی آنکه دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (ارداویراف) به اسم (هادُخت نسک) منتشر ساخته است.[2] همچنین قطعهٔ دیگری که جزو قطعات یشت در اوستای وسترگارد مندرج و به توسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر به مندرجاتش جزوی از ویشتاسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه‌ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنان‌که وسترگارد محسوب داشته است، قطعهٔ هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشپیگل نیز در جلد دوم صفحات ۱۸۵–۱۹۲ ترجمه شده است.

---

1. Haug

2. Hoshang and Haug, The book of Arda. Viraf, with Gosht- j Fryano and Hadokht Nask, texts and translation; London and Bombay, 1872

آیین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا، این کلمه صفت است. به معنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است. در اوستا مزدیسنَ آمده و بسا با صفت (زرتشتی) یک‌جا استعمال شده است،[1] یعنی دین آوردهٔ زرتشت، بسا هم با کلمهٔ راستی‌پرست یک‌جا آمده است.[2]

دیو و جادو و پری و کرپان و کاوی

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیو یسناست که به معنی پرستندهٔ دیو یا پروردگار باطل است دئوَیَسن در تفسیر پهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده‌اند «آن دین غیرایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا برای تورانیان آمده است[3] و بسا با صفت دروغ پرستنده یک‌جا استعمال شده است.[4] در اینجا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای اوستا که کلمهٔ دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است، غالباً دیوها با جادوان و پری‌ها یک‌جا ذکر شده‌اند که همه از گمراه‌کنندگانند، دیو به معنی‌ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه به آن‌ها برمی‌خوریم به مرور ایّام آن هیئت عجیب به آن‌ها بسته شده، غول‌های

۱. رجوع کنید به یسنا ۱۲ فقرات ۶ و ۸ و فروردین یشت فقرهٔ ۸۹ و ویسپرد ۴ فقرهٔ ۲ و ویسپرد ۱۵ فقرهٔ ۱ و غیره.
۲. مهریشت فقرات ۶۶ و ۱۲۰.
۳. آبان یشت فقرهٔ ۱۱۳ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱.
۴. آبان یشت فقرات ۶۸ و ۹۴ و ۱۰۹ و وندیداد فرگرد ۷ فقرهٔ ۳۶ و فرگرد ۹ فقرات ۲۴ و ۴۱ و سروش یشت هادُخت فقرات ۴ و ۶.

مهیب گردیده‌اند. از خود اوستا چنان برمی‌آید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنان به همان کیش قدیم آریایی باقی بوده، به گروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته‌اند، چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازَنَ) و دروغ‌پرستان دیلم و گیلان (وَرِنَ) سخن رفته است.

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی به اهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شده‌اند، ولی کلمهٔ دیو در نزد کلیّه اقوام هند و اروپایی به استثنای ایرانیان همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Deva نزد هندوان تا به امروز به معنی خداست، معنی این کلمه در سانسکریت فروغ و روشنایی است، چنان‌که زوس Zeus که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Deus لاتینی که در فرانسه دییو Dieu گویند جملگی یک کلمه است.[۱]

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته به همان معنی که ما استعمال می‌کنیم در محاوره به‌کار می‌برند، غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دِوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است. در اوستا نیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کرپان) و (کوی) باشند یک‌جا نامیده شده‌اند، کرپان و کاوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریایی بوده که مراسم دینی دیوها را به جای می‌آورده‌اند. در خود گات‌ها مکرراً زرتشت از آنان شکایت می‌کند که اسباب گمراهی مردم می‌باشند و به‌واسطهٔ تعلیمات دروغین خویش آنان را می‌فریبند.[۲]

گفتیم که در اوستا دیوها و جادوان و پری‌ها در عرض همند، در اینجا موقع را غنیمت شمرده چند کلمه در خصوص آن‌ها گفته، می‌رویم به سر مطلب، چه غالباً در یشت‌ها به آن‌ها برمی‌خوریم جادو در اوستا یاتو است این کلمه در گات‌ها نیامده، اما در سایر قسمت‌های اوستا بسیار دیده می‌شود، به استثنای چند فقره[۳] همیشه با پری یک‌جا آمده است[۴]، در پهلوی یاتوکیه (جادویی) و یاتوک (جادو) گویند، یاتو در اوستا به همان معنی است که امروز در فارسی از کلمه جادو اراده می‌کنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری، در اوستا به شدّت تمام بر ضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است، بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و گمراه‌کنندگان و فریفتاران اراده شده است.

---

۱. رجوع شود به: Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲. رجوع کنید به گات‌ها.

۳. رام یشت فقرهٔ ۵۶ و یسنا ۱۲، فقرهٔ ۴.

۴. هرمزد یشت فقرات ۶ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقرهٔ ۵ و خرداد یشت فقرهٔ ۳ و خورشید یشت فقرهٔ ۴ و تشتر یشت فقرهٔ ۱۲ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۵ و زامیاد یشت فقرهٔ ۲۸ و غیره.

پری در اوستا پئیریکا نیز تقریباً به همان معنایی است که در فارسی دارد، چنان‌که سعدی گوید:

گر چون تو پری در آدمیزاد   گویند که هست باورم نیست

و آن عبارت است از یک وجود لطیف بسیار جمیل و از عالم غیرمریی که به‌واسطهٔ حُسن جمال خارق‌العادهٔ خود انسان را می‌فریبد، این کلمه نیز در گات‌ها نیامده است، در سایر قسمت‌های اوستا پری جنس مؤنث جادو است که از طرف اهریمن گماشته شده تا مزدیسنان را از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک بازدارد، چنان‌که یکی از این پری‌ها موسوم به خنه‌ثئیتی گرشاسب را فریفته است،[۱] همچنین این پری‌ها در جزو جنود اهریمن بر ضد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش در کارند، همین پری‌ها هستند که به شکل ستارگان دنباله‌دار با تشتر فرشتهٔ باران در سر ستیزه و رزمند، تا وی را از بارندگی بازدارند و زمین را از خشکی ویران سازند.[۲]

اسامی توحید و آفرینش نیک

در مزدیسنا از طرفی به گروه پروردگاران داغ باطله خورده، جملگی از شیاطین فریفتار خوانده شده‌اند و از طرف دیگر اساس توحید چنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصوّر شریک و مانندی برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است، اوست آفرینندهٔ یکتای بی‌آغاز و بی‌انجام، آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از اوست. در هرمزد یشت تقریباً شصت اسم برای اهورا مزدا شمرده شده، کلیّهٔ صفاتی که درخور مقام خدای دانا و توانا و مهربان است به او داده شده است.

برای آنکه این آفریدگار مورد تعرّض:

خدایا راست گویم فتنه از توست   ولی از ترس نتوانم چخیدن

واقع نشود ذات او را بری دانسته‌اند از آنکه خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که به‌منزلهٔ فرزندان وی هستند خالق کلیّه دردها و آسیب‌ها هم باشد و انسان را در طی زندگانی گهی اسیر حوادث ناگوار طبیعت و گهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات موذی و بسا دچار اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره به مرگ دچار سازد، بنابراین آنچه زشت و زیان‌آور است به خرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است، انسان را اهورا مزدا از روی صُور روحانی عالم پاک فروهر (فَرَوَشی) بیافرید و او را پاک و بی‌آلایش

---

۱. رجوع کنید به مقالهٔ گرشاسب در همین کتاب.

۲. رجوع کنید به تشتر یشت فقرهٔ ۸ و به توضیحات پاورقی در همین کتاب.

ساخت، اوصاف رذیله که آیینهٔ ضمیر وی راکدر ساخته یا وی را به آفات و مصایب مبتلا نموده از اثر وسوسه و ضربت اهریمن نابکار است، ولی آن جنبهٔ ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فَرَوهر نام دارد و در باطن وی به ودیعه گذاشته شده گَرد آلایش به خود نپذیرفته، پس از جدا شدن روان از کالبد دگرباره به سوی عالم بالا از همان جایی که فرود آمده بازگردد.

فرشتهٔ نیکی و دیو بدی

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و با دیو زشتی و بدی همسفر است، آن یک کوشاست که وی را به سرمنزل مقصود رساند و آن دگری ساعی است که وی را از راه راست به‌در برده از کاروان سعادت دور نماید. انسان در این میان باید با عزم و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش به تصرّف اهریمن بدخواه نیفتد، تمام صفحات اوستا نمودار میدان‌های جنگ خوبی و بدی است، اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن‌پروری صف کشیده، در زد و خوردند تا جهان پایدار است این ستیزه برقرار است، پروردگار مهربان برای پیروزی بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیماتی فرستاد و به‌واسطهٔ آیین راستین اسلحهٔ مهلکی بر ضدّ جنود دروغ به دست انسان داد، نظر به اینکه در مزدیسنا بدبینی و نومیدی راه ندارد انسان را به فتح و ظفر مطمئن ساخته‌اند و بالاخره در سرانجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابودگشتن آن وعده داده شده است. چنان‌که در فقرات ۸۸-۹۶ از زامیاد یشت آمده است: «پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد، سعادت روی آورد، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفر یابد، جهان از دروغ پاک شود، خشم نابود گردد، راستی به دروغ چیر آید، منش ناپاک از منش پاک شکست بیند، امشاسپندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را براندازند، اهریمن بگریزد.»

سلطنت مینوی و تواضع ایزدی

اهورامزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان یک سلطنت روحانی که آن را خشترَ گویند آراسته، آنچه در عالم بالا و پایین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و گماشتگان ایزدی قرار داده شده است، پاسبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ

بی‌پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلزّ و غیره هر یک سپرده به فرشتهٔ مخصوصی است و نیز در باطن هر یک از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است به فروهر به ودیعه گذاشته شده است، دل هر ذرّه که بشکافی آفتابیش در درون یابی؛ این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جاست در بارگاه قدس که آن راگرونمان یعنی خانهٔ ستایش گویند مقام دارد، به‌خصوص نظم و نسق در این سلطنت معنوی جالب دقّت است، هیچ چیز در عالم خودسر و بیرون از دایرهٔ حکم ایزدی نیست، گوییا همین سلطنت سرمشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدّت بیشتر از دویست سال از پرتو نظم و ترتیب یک قسمت مهمّ روی زمین را تحت تصرّف خویش داشتند. در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم.

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده، ولی برای ساحت قُدس کبر و غرور نپسندیده‌اند، خود اهورامزدا مطیع اوامر مصدر جلال است. در کمال فروتنی برای سرمشق بندگان یکی از فرشتگان خود ناهید راکه موکّل آب است نماز آورده، وی را می‌ستاید، چنان‌که در فقرهٔ ۱۷ از آبان یشت آمده است، همچنین در فقرهٔ ۵۰ از تشتر یشت اهورامزدا می‌گوید: من تشتر (فرشتهٔ باران) را مثل خود شایسته ستایش بیافریدم. در فقرهٔ اول از مهر یشت به‌عینه همین جمله برای مهر (فرشتهٔ فروغ) تکرار شده است.

جلال و آسایش و خوشی

چون اساس توحید در مزدیسنا روی یک سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم به عظمت و اقتدار و جلال اهمیّت مخصوصی داده شده است، برخلاف ادیان سامی مزدیسنا از زندگانی مجلّل روی‌گردان نیست، زندگانی نیک و شریف است، جهان و آنچه در آن است مقدس است، خوشی و خرمی برای نوع بشر موهبت ایزدی است، از آن‌ها نباید خود را محروم ساخت. فقر و مسکنت کردهٔ اهریمنی است، به امید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید. پریشانی و ذلّت در این جهان سرمایهٔ آبرو و اعتبار برای جهان دیگر نخواهد شد، در روز واپسین مزد به کسی بخشیده خواهد شد که از پرتو کوشش خویش زمین را آباد و مردم را شاد می‌سازد. خانهٔ خلد برین در گرو حُسن عمل بندگان است، آن کس که از پرتو کار و کوشش خویش مایهٔ خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره‌مند گشته، در خوشی و آسایش خواهد بود. نظر به همین

اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین می‌خوانیم که مزدیسنا دینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر. در اوستا مکرراً به فقراتی برمی‌خوریم که ثروت و خانوادهٔ بزرگ و خانهٔ آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رمه و مزارع حاصلخیز حتی غذاهای گوناگون تمنّا شده است. آنچه مورّخین قدیم یونان مثل هرودوت و گزنفون و کتزیاس و کورتیوس و دینون و غیره[1] راجع به جلال ایرانیان نوشته‌اند به خوبی از یشت‌ها هم پیداست، بسا در آن‌ها از قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطّر و چرخ‌های درخشان گردونه‌های خروشنده و اسب‌های شیهه زننده و تازیانه‌های طنین براندازنده و تیغ و تیر و گرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و طوق و گوشواره و دست‌بند گوهرنشان سخن رفته است، لابد در دینی که زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید به تمام لذایذ دنیوی اقبال نمود و کلیتاً آنچه راکه از آن فایده و سودی می‌رسد دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه راکه ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه راکه مایهٔ رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید.

آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است

بنابراین بسیار منطقی است که در مزدیسنا آسمان و آنچه در آن است از خورشید و ماه و ستارگان و غیره و زمین و آنچه بر اوست از آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلّز و غیره مقدّس و معزّز باشد و به فرشتگان موکل هر یک از آن‌ها نماز برده شود و شکرانهٔ نعمت به‌واسطهٔ این گماشتگان به درگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد، در یشت‌های خورشید و ماه و ناهید و تیر و گوش و مهر و رام و غیره شکر نعمت به جای آورده، خدای را از فروغ‌های گوناگون و آب‌ها و رستنی‌ها و چارپایان سپاسگزارند و حتی از مناظر طبیعی که چشم انسان از آن‌ها حظی می‌برد قدردانی شده، به آن‌ها درود فرستاده شده است، چنان‌که قلّه کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ۶ از یسنای ۴۲ مورد توجّه و نوازش گردیده است، مختصراً آنچه نیک و نغز است مقدس است. مکرّراً در اوستا به‌طور مطلق از جمیع موجودات به‌خوبی یاد شده است از آن جمله در فقرهٔ ۳ از یسنای ۴۲ آمده است (به همه چیزهای خوب و نیک ما درود می‌فرستیم)، در فقرهٔ ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است (پیکرهای کلیّه آفرینش مقدس را ما می‌ستاییم) معنی شعر سعدی:

1. Rapp. die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. Römi. quellen S. 102-103

به جهان خرّم از آنم که جهان خـرّم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

درست در مزدیسنا مصداق می‌یابد، این تعظیم و تکریم اختصاصی برای مادیات نـدارد بلکه برای مجرّدات و صفات نیکو نیز فرشتگانی قایل شده، خوشنودی هر یک از آن‌ها توصیه شده است، از آن جمله است عدل و عشق و دلیری و زور و پیروزی و سخاوت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنّت کهن و غیره، به‌خصوص گروهی از این فـرشتگان در فـقرات ۲۱-۲۲ از سروش یشت هادخت یاد شده‌اند.

باید به نابود کردن آنچه بد و زشت است کوشید

در مقابل این گروه فرشتگان برای آنچه زشت و بد و نکوهیده و زیان‌آور است خواه از مادیّات و خواه از مجرّدات، از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا دروغ و آز و خشم به وجود دیوهایی قایل شده‌اند که از طرف خرد خبیث بر ضد انسان برانگیخته شده‌اند.

برخلاف آیین برهمنی که کشتن هیچ‌یک از جانوران موذی هم جایز نیست حـتی در عید مخصوصی موسوم به (ناک پنچم) Nag-pancam به مار شیر می‌دهند و جاین‌ها Jain's که فرقه‌ای از هندوانند اگر در بدن خود هم حشرات موذی ببینند باید آن‌ها را به حال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقهٔ «برهمن» و «ویشناو» Vaishnao ذبح نمی‌کنند و گوشت هیچ قسم جانداری را نمی‌خورند) در دین مزدیسنا باید به ضدّ آنچه موذی است جنگید و کشتن حشرات از ثواب‌های بزرگ به‌شمار است. در ایران قدیم موبدان بایستی هـمیشه یک چوبدستی سر سیخ که آن را در اوستا خرفسترغنَ یعنی حشرات‌زن و حشرات‌کش و در پهلوی مارکن گویند با خود همراه داشته باشند، مار از شفقّت بیجای هندوان اسـتفاده نموده از دست آنان شیر می‌نوشد، ولی در مقابل هر سال به گروهی از آن‌ها زهـر خـود چشانیده هلاک می‌کند، به‌خصوص این‌گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد، سـر تسـلیم و رضا در مقابل هیچ‌یک از آفات فرود نباید آورد. آنچه زشت سرشت و بـدنهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد، باید نابود شود و عرصه را برای یاران ایـزدی بدون معارضه گذارد، نظر به این معنی در فقرات ۷-۹ از اردیبهشت یشت آمده است: «ای باد طرف شمال نابود شو؛ ای ناخوشی‌ها فرار کنید؛ ای دیوها بگریزید؛ ای آشوب و غوغا نابود شو؛ ای تب فرار کن؛ ای مرد ستمکار نابود شو...»

پندار و گفتار و کردار نیک

آنچه در مزدیسنا بیش از همه چیز دقّت را جلب می‌کند آن سه کلمهٔ مقدس هومت و هوخت و هوورشت می‌باشد که به معنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است و در هر صفحه از اوستا تکرار شده است، هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد که بیرون از دایره وسیع این سه کلمه باشد، هر که دارای این سه گوهر تابناک شد به گنجینهٔ اسرار ربّانی رسیده، انسانی کامل و دارای جمیع صفات ملکوتی است، اهورامزدا هیچ دولت و سعادتی را برای پیغمبر خویش بالاتر از این ندیده که در فقرهٔ ۱۸ از آبان یشت آرزو می‌کند که: «زرتشت مقدس پسر پوروشسب هماره بر حسب دین بیندیشد، بر حسب دین سخن گوید و بر حسب دین رفتار کند.» زرتشت هم به نوبت خود در گات‌ها: «و بعدها هم از زبان وی در سراسر اوستا» توفیق داشتن همین سه چیز برای پیروان مزدیسنا تمنّا شده است.

مقصود این نیست که در این مقاله از کلیّه اصول مزدیسنا صحبت بداریم، این مبحث مفصل‌تر از این است که در چند ورق بگنجد، بلکه مقصود این است که از مندرجات یشت‌ها به‌طور عموم سخن رانده، از هر مطلبی برای نمونه یک دو مثالی از فقرات خود یشت‌ها به‌دست دهیم تا فهم سایر فقرات آسان‌تر شود.

مطالب خارق‌العاده مشترک میان کلیّه ادیان است

در یشت‌ها به مطالب خارق‌العاده هم برمی‌خوریم که بیرون از دایره تصوّرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداوله است، چنان‌که در کتب مذهبی سایر ادیان.

مثلاً هیچ مسئله‌ای عجیب‌تر از تولّد عیسی آن‌طوری که در آغاز انجیل مسطور است نیست، البته در سر واقعهٔ ولادت بی‌نظیرش مکث نباید کرد، اما اینکه آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل دقّت است. در طی مندرجات خارق‌العادهٔ کتب مذهبی که ابداً ضرری از آن‌ها به کسی نمی‌رسد باید دید که چه اخلاقی در آن‌ها گنجانیده‌اند که ممکن است به عموم فایده‌ای برسد.

مسایل خارق‌العاده مشترک میان تمام ادیان است، برتری آن‌ها از همدیگر همان مطالب اخلاقی و گذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که علامات ویژه هریک از آن‌هاست.

رسومات ظاهری در مزدیسنا

برتری ظاهری مزدیسنا از دیگر ادیان با علامات خارجی آن زَوْر و هوم و برسم است که عمده اسباب عبادت در این دین است، گو آنکه هر یک از آن‌ها اشاره به یک مقصود مخصوصی است که در جاهای خودشان ذکر کردیم، ولی همه آن‌ها را باید بهانهٔ (اگر این تعبیر درست باشد) برای ستایش دانست، چه در وقت تهیّه نمودن آب زَوْر و فشردن گیاه هوم و بستن و گشودن شاخه‌های برسم جز اوستاخوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست، همین رسوم و آداب با ادوات و آلات مخصوصی در مندر برهمنان و کنشت یهودیان و کلیسای عیسویان هم دیده می‌شود.

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا بر خلاف تمام ادیان اهمیّت مخصوصی به دنیا و زندگی داده شده؛ یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت. دگر از خصایص مزدیسنا فلسفهٔ امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع‌به آن‌ها ملاحظه خواهید کرد.[۱] دگر از خصایص مزدیسنا مسئلهٔ آخرالزمان و ظهور سوشیانس و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل صراط و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ است که از ایران به سایر ادیان رسیده است.

راستی و دروغ

چیزی که در مزدیسنا به‌خصوص توصیه شده و به‌واسطهٔ اصرار و پافشاری که بر سر آن شده به‌طوری که از مختصات این دین شمرده می‌شود مسئلهٔ راستی است، ابداً جای تعجب نیست که ایرانیان قدیم در دنیا به راستگویی مشهور بوده‌اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده‌اند. هرودوت می‌نویسد: «ایرانیان به فرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد می‌دهند سواری و تیراندازی و راستگویی». در چند سطر بعد می‌نویسد: «ایرانیان آنچه راکه نبایستی بکنند به زبان هم نبایستی بیاورند، نزد آنان دروغگویی از عیب‌های بزرگ شمرده می‌شود و همچنین قرض گرفتن؛ چه به قول آنان کسی که قرض می‌گیرد به ناچار به دروغگویی می‌پردازد.»[۲]

تمام آمال و آرزوی یک مزدیسنا کیش باید این باشد که به درجهٔ اشویی برسد، یعنی راست و پاک باشد. راجع‌به راستی محتاج به نشان دادن مثالی در اوستا نیستیم، چه هر

---

۱. راجع‌به فلسفهٔ امشاسپندان رجوع کنید به پیک مزدیسنان، تألیف دینشاه جی جی باهای ایرانی، بمبئی، نوامبر ۱۹۲۷ میلادی.

2. Herodote I, 136 & 138

صفحه‌ای از کتاب مقدس را که بگشاییم به تعریف راستی و به تکذیب دروغ برمی‌خوریم، همان‌طوری که انسان باید بکوشد تا به صفت ایزدی راستی متّصف شود همان‌طور باید از صفت دروغ اهریمنی اجتناب کند، دیو دروغ (دروج) مهیب‌ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش می‌کند، انعکاس مندرجات اوستا در مذمّت دروغ در کتیبهٔ خطوط میخی داریوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده می‌شود، شاهنشاه هخامنشی در کتیبهٔ بیستون گوید: «تو ای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصاً از دروغ بپرهیز، اگر تو را نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند، هر که دروغ گفت او را به سزای سخت برسان.» در چند سطر بعد گوید: «به یاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز به توسط من صورت گرفت که همهٔ آن‌ها در این کتیبه نوشته نشد، به این ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من به نظرش گزاف نیاید و همهٔ آن‌ها را باور کند و دروغ تصور ننماید اینک آنچه به توسط من انجام گرفت باور کن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور و ستمگر و دروغگو هستیم.» در جای دیگر گوید: «ای کسی که بعد شاه خواهی شد به آن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی مورز، او را به سزای سخت برسان.» باز همین شاهنشاه در فارس (تخت جمشید) گوید: «داریوش پادشاه گوید اهورا مزدا و سایر بغان باید مرا یاری کنند، این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید.» مکرراً گوید: «این کشور گرفتار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد.»[۱] غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه نصایح اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده، راستی‌دوست و از دروغ متنفّر بوده‌اند.[۲] این چند فقره اخیر از کتیبهٔ تخت جمشید در کمال وضوح ترجمه‌ای است از آیات اوستایی به زبان فرس هخامنشی.

شقی‌ترین در میان مردمان کسی است که به صفت زشت درگونت یعنی دروغگو متّصف باشد. به‌خصوص حیرت‌انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاکان ما تا به این اندازه به حسن راستی و قبح دروغ پی برده‌اند، مهر فرشتهٔ فروغ و موکّل بر عهد و پیمان است. با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده‌بان که شبان‌روز بی‌خواب در بالای برج بسیار بلندی به پا ایستاده نگران است که هر که دروغ گوید و عهد بشکند به سزا رساند، درگردونهٔ این فرشتهٔ دلیر که دستش به شرق و غرب عالم می‌رسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است، تمام این اسلحه بر ضد کسی به کار می‌رود که دروغ می‌گوید و پیمان خویش نمی‌پاید، مهر دروغگو را به داغ فرزندانش نشاند؛ خانه‌اش را ویران سازد؛ خیر و برکت از کشت و گله‌اش برگیرد؛ در میدان جنگ مغلوبش کند؛ از

۱. رجوع کنید به: Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911

۲. رجوع کنید به خرمشاه تألیف نگارنده، بمبئی ۱۳۰۵ شمسی، صص ۶۱ــ ۷۳.

خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی‌بهره‌اش نماید. بهترین پاداش و سخت‌ترین سزا در مهر یشت برای راستگو و دروغگو معیّن شده است. تا به اندازه‌ای که برای مردمان عهدکهن تصوّر از خوبی و بدی ممکن بوده و تا به اندازه‌ای که در آن زمان توانسته‌اند خیالات را به زبان و بیان آورند، در مهر یشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده‌اند به‌طوری که بی‌اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاک نیاکان ما در وقت خواندن این یشت فرود می‌آید.

دلیری و عدل و سخاوت و علم و خوش‌بینی

دگر در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقّت آدمی را جلب می‌کند، آن صفت دلیری است، سراسر یشت‌ها پر است از پهلوانی و مردانگی و رزم‌آزمایی و اسب‌دوانی و تیراندازی، تمام فرشتگان از سر تا پای غرق اسلحه سیمین و زرینند، در همه جای یشت‌ها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوّت دل و اسب تندرو و پایداری تمنّا می‌شود، در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه بر ضد جنود اهریمن بکوشد لابد باید به رشادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد، همان‌طوری که آیین مزدیسنا در پارینه ایرانیان را به راستگویی مشهور ساخت، همان‌طور هم بازوی نیرومند آنان را به شرق و غرب عالم مسلّط کرد و همواره آنان را در میدان‌های جنگ مظفّر و منصور نمود، اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشت‌ها را یک یک شرح دهیم سخن به درازا خواهد کشید، به ناچار دامنهٔ سخن کوتاه گرفته گوییم که در هر یک از یشت‌ها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن یشت از عدل و انصاف سخن رفته است، در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور روی زمین از قلّهٔ کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا به آسمان و کرهٔ ماه و خورشید و ستارگان و فضای فروغ بی‌پایان (انیران) و عرش اعظم (گرزمان) شمرده شده و در هر جایی که رشن یعنی عدالت باشد، تمنّای داشتن آن گردیده است. در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است، فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز) از آسمان برای دیدن و سرکشی بازماندگان فرود می‌آیند، به‌خصوص امیدوارند که بازماندگان آنان در راه خدا انفاق کنند تا آنان خوشنود و خرم به آسمان عروج نموده، از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق بازماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به راتا در فقرهٔ ۳ از همین یشت کوچک از او اسم برده شده است.

در دین یشت از چیستا یعنی علم و معرفت سخن رفته، در فقرهٔ اول از یشت مذکور

آمده است: «درست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه راست را نموده به سرمنزل مقصود می‌رساند.» در فقرات ۶ و ۷ آمده است: «زرتشت علم را به‌واسطهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک خویش بستود و از او ثبات قدم‌ها و شنوایی گوش‌ها و قوّت بازوان و صحّت بدن و قوّهٔ بینایی درخواست نمود.»

در هفتن یشت (کوچک) فقرات ۱ و ۶ از خَرَتَوَ که به معنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش اکتسابی یاد کرده گوید: «دانش فطری مزدا آفریده را ما می‌ستاییم، دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما می‌ستاییم.» (به فقرهٔ ۱۲۶ از مهر یشت و فقرهٔ ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز نگاه کنید). چنان‌که ملاحظه می‌شود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است، در زامیاد یشت که از فرّ و شکوه سلطنت ایران صحبت می‌دارد امید و خوش‌بینی که مشوّق انسان است در کار و کوشش به خوبی پیداست، بنابه مندرجات یشت مذکور فرّ و جلال مختص به ایران است و تا جهان پایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخرالزمان این فرّ به سوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید.

در سراسر اوستا و در جزو آن یشت‌ها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید تعریف شده است. از پرتو همین اخلاق و قوّه معنوی است که دورهٔ عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دورهٔ اقتدار دو رقیبش یونان و رُم طول کشیده است.

وطن‌پرستی

در انجام نوشتار به‌خصوص لازم می‌دانیم که به یک نکته بسیار مهمّی متوجّه شویم و به یکی از اخلاق مندرج در اوستا به چیزی که وطن ما به غایت محتاج آن است و بدون آن هیچ‌وقت روی نجات نخواهد دید منتقل گردیم و آن علاقهٔ مخصوصی است «آنچه را که ما امروز وطن‌پرستی می‌گوییم» که نیاکان ما به خاک خویش داشته‌اند، برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده می‌شود که ایرانیان قدیم علاقه‌ای به وطن خود نداشته‌اند و نمی‌دانیم که مأخذ این خیال بی‌اساس از کجاست، از کتاب مقدس ایرانیان به‌خوبی برمی‌آید که ایرانیان فاقد این حسّ نبوده‌اند، گذشته از آنکه مورّخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند به خاکشان ذکر کرده‌اند، در کتابی که به اسم قیصر موری کیوس [1] موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که «ایرانیان به وطنشان علاقمند هستند»

1. Maurikios

و بعد شرحی در دلاوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید در نظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است، با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده‌اند، ولی نمی‌توانسته‌اند اوصاف مشهورهٔ آنان را منکر شوند.[۱]

گذشته از این آیا از کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی این علاقه نسبت به ایران مشحون نیست، پس تمنّای داریوش از درگاه اهورا مزدا که این «خاک دچار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد» چه معنی دارد؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نگذاشته بود احتمال می‌رفت که پای دشمن به خاک ایران رسد تا ما دعای مذکور را برای بقای سلطنت خود او تصوّر کنیم نه برای ایران تا ابد.

در اوستا مکرراً به کلمهٔ ائیریه برمی‌خوریم چنان‌که در خرداد یشت فقرهٔ ۵ و آبان یشت فقرات ۴۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشتر یشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقرهٔ ۴ و اشتات یشت فقرهٔ ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و ونديداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۹ و غیره این کلمه صفت است یعنی آریایی (ایرانی)، همچنین کلمهٔ دیگر ائیرین که در اشتات یشت فقرهٔ ۱ و در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ فقرهٔ ۹ و غیره آمده نیز صفت است یعنی منسوب به آریا، همین کلمه است که اکنون ایران گوییم. نگارنده در هر جایی از یشت‌ها که به این کلمات برخوردم آن‌ها را به آریایی و آریا ترجمه کردم، شاید صواب در این بود که به ایرانی و ایران ترجمه کنم تا صراحتاً معلوم باشد که تا به چه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است. شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریایی می‌نامیده‌اند، داریوش بزرگ در کتیبهٔ فارس (نقش رستم) نیز خود را آریایی خوانده است از این قرار «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه)، پادشاه ممالک و اقوام بسیار؛ پادشاه این زمین بزرگ و فراخ؛ پسر گشتاسب هخامنشی؛ از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است؛ آریایی و آریانژاد هستم.» در فرس هخامنشی آریا airya به معنی ایرانی است. همچنین هرودوت می‌نویسد: «مادها را در قدیم آریایی می‌گفتند»[۲] مختصراً کلمه ائیریه در اوستا و آریا در فرس و ایرانی در فارسی یکی است، مطابق آنچه در فوق از کتیبهٔ داریوش نقل کردیم. در فقرهٔ ۵۶ از تشتر یشت آمده است: «اگر تشتر را (فرشته باران را) معزّز بدارند به ممالک آریایی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل،

1. Byzantînîsche quellen zur Länder-und Völkerkunde 5-15 Jhd von Karl Dietrich Leipzig 1912 S. 36

2. Herodote VII,

رجوع کنید به: Aufsätze zur persischen Geschichte von Th. Nöldeke Leipzig 1887 s. 148

نه زهر، نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرق‌های برافراشتهٔ دشمن.» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است به خونیرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید. با آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت به خاکشان به‌خوبی از مندرجات اوستا برمی‌آید اما این علاقه مانع نشده است که ممالک دیگر هم به نیکی یاد شود، در فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ از فروردین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان به فروهرهای پاک‌مردان و زنان ممالک خارجه که از چهار مملکت آن‌ها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است.

غایت آمال

اینک باید دید که غایت آمال و آرزو و انتهای مقصود در مزدیسنا کدام است، از پارسایی و پرهیزگاری و راستی و درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و رادمردی و داد و دهش و دانش و خوش‌بینی و وطن‌پرستی و نوع‌دوستی و غیره نتیجهٔ دنیوی معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و عزّت و سرافرازی است، پس از سر آمدن دورهٔ زندگانی خرم و خوش غایت آمال هم برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوّف ایران در فقرهٔ ۲ از یسنای ۴۰ (هفتن یشت بزرگ) این‌طور بیان شده است: «تو ای اهورا مزدا برای ما در این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه به مصاحبت تو نایل شویم با تو و با راستی جاودان به‌سر بریم.»

زرتشت کلید رستگاری　　بسپرد به دست هر یک از ما
فرمود که مرد گردد از کار　　شایستهٔ بارگاه مزدا
راهی نبود جز از (اشویی)　　در گیتی پر ز شور و غوغا
زینهار مپوی راه دیگر　　هشدار هم از سراب و صحرا
از بهر کمال نفس خود کوش　　تا گردی ز آن سعید فردا
آری گردد مُطاع آن کس　　کاو گشته مطیع امر والا
در دل علم (اشا) برافراز　　و از (وهمن) خیمه ساز برپا
ار کشور بی‌زوال خواهی　　رو آر به دولت (خشترا)
از (ارمتی) آن فرشتهٔ عشق　　زنگ دل خود ز کینه بزدا
ای خوش آن‌کس‌که‌عشق‌وی‌را　　باشد رهبر به کار دنیا
گیرد دستی ز بینوایان　　گردد همه را برادرآسا
تا نام ز راستی است پایا　　ماند پادار (مزدیسنا)

ملحقات یشت‌ها

در آغاز و انجام هریک از یشت‌ها نمازها و ادعیهٔ مخصوصی تکرار می‌شود که در کلیّهٔ آن‌ها یکسان است مگر اینکه در هریک از آن‌ها اسم فرشتهٔ مخصوص همان یشت ذکر شده، از یشت‌های دیگر امتیاز می‌یابد.

نمازهایی که در آغاز می‌آید بر حسب ترتیب از این قرار است:

اول نمازی است به زبان پازند پنامِ یزدان . . .

پس از آن خشنوتره که از گات‌ها یسنا ۵۰ فقرهٔ ۱۱ می‌باشد معنی آن چنین است: خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آنچه را که موافق‌تر با ارادهٔ اوست (خداست) به جای می‌آورند.

پس از آن فرستویه (فقط در هرمزد یشت می‌آید) که از یسنا ۱۱، فقرات ۱۷–۱۸ برداشته شده است، معنی آن چنین است: من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک‌پندار، نیک‌گفتار، نیک‌کردار باشم من مصممم که آنچه از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است به جای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم.

ای امشاسپندان من ستایش و نیایش تقدیمتان می‌کنم، آن‌ها را در اندیشه و گفتار و کردار نثارتان می‌سازم. آن‌ها را به طیب خاطر تقدیم می‌کنم و نیز جان خود را.[1]

پس از آن نماز معروف شم وهو سه بار تکرار می‌شود که جای آن در یسنا ۲۷ فقرهٔ ۱۴ است و معنی آن را در فقرهٔ ۲۳ از هرمزد یشت ملاحظه خواهید کرد.

---

۱. این جملهٔ اخیر از گات‌ها یسنا ۳۳ فقرهٔ ۱۴ می‌باشد.

پس از آن فره ورانه که در اعتراف به دین زرتشتی است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۶ می‌باشد، معنی آن چنین است: من مقرّم که مزداپرست و پیرو زرتشتم، دشمن دیوها و دوستار کیش اهورا هستم در متمّم این اعتراف به مناسبت وقت به فرشتهٔ یکی از اوقات پنجگانه روز و به یاران و همکارانش درود فرستاده می‌شود، مثلاً اگر یشتی در هاونگاه سروده شود از فرشته مُوکل این وقت و یارانش این‌طور یاد می‌شود: «تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) به هاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) به ساونگهی و ویسیه مقدس.»[۱]

همین‌طور است در سایر اوقات روز که رفتون و اُزیرن و ایوه ثریترم و اُشهن باشد[۲]، پس از آن از ایزد مخصوص همان یشت یاد می‌شود مثلاً در هرمزد یشت این‌طور اهورا مزدای رایومند فرهمند را خوشنود ساخته، او را ستایش و نیایش می‌کنیم و خورسند می‌نماییم و بر او آفرین می‌خوانیم.

در انجام یشت‌ها اول دعایی به زبان پازند (هرمزد خدای...) می‌آید که آهسته خوانده می‌شود، پس از آن نماز معروف یتا اهو که دوبار تکرار می‌گردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه که در آن از ایزد مخصوص همان یشت به همان ترتیبی

---

۱. رجوع کنید به خورشید نیایش، فقره ۱۰.

۲. اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آن‌ها:

(۱) هاونی هاونگاه از بر آمدن خورشید تا نیمروز و فرشتهٔ موکل بر این وقت نیز هاونی گفته می‌شود، یکی از فرشتگان همکار و یاور او موسوم است به ساونگهی فرشته‌ای است که به افزودن چارپایان بزرگ گماشته شده است و دیگری ویسیه فرشته‌ای است که مستحفظ ده است.

(۲) رپیثوین رفتونگاه از نیمروز تا عصر یکی از همکاران او موسوم است به فرادت فشو، فرشته‌ای است که به افزودن چارپایان خُرد گماشته شده است و دیگری زنتوم فرشته‌ای است که مستحفظ ناحیه است.

(۳) اوزیّه ایرین اُزیرنگاه از رفتون تا سر شب، یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویر، فرشته‌ای است که به افزودن انسان گماشته شده است و دیگری دخیوم، فرشته‌ای است که مستحفظ ایالت است.

(۴) ائیوی سروثرم ایوه ثریترمگاه از سر شب تا نیم‌شب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویسپم هوجیائیتی فرشته‌ای است موکل بر رستنی‌ها و دیگری زرثوشتروتم، فرشته‌ای است که مستحفظ مرکز حکومت زرتشتوم یعنی رئیس روحانی (مسمغان) است.

(۵) اوشهین اشهنگاه از نیم‌شب تا برآمدن خورشید یکی از همکاران او موسوم است به برجیه (برنج) فرشته‌ای است موکل بر حبوبات و دیگری نمانیه، فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است، فقط چهار وقت محسوب می‌دارند، رفتون ساقط می‌شود و هاونگاه از برآمدن خورشید تا ازیرنگاه امتداد می‌یابد (رجوع کنید به بندهش فصل ۲۵ فقرهٔ ۹). در خصوص اوقات روز رجوع کنید به یسنا ۱ فقرات ۳-۸، از فقرات مذکور برمی‌آید که مهر و رام و اردیبهشت و آذر و آپم نپات و آبان و اَمَ و بهرام و وپرتات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشتهٔ اوقات روز می‌باشند، در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع کنید به همین کتاب.

که در آغاز آن یشت ذکر شده یاد می‌گردد و سپس اشم وهو... مـی‌آید، در فـقرهٔ ۳۳ از هرمزد یشت معانی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهمایی رئشچه کـه از یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱۶ می‌باشد، پس از آن هزنگرم پس از آن جَسـیم اَونگـهه پس از آن بـاز اشم‌وَهو... برای معانی این ادعیه رجوع کنید به فقرهٔ ۳۳ از هرمزد یشت.

هرمزد

پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است[۱]
خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسوم است به اهورَمزدَ

در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزداه می‌باشد، امروز در فارسی هرمَزد به فتح میم و هرمُزد به ضم میم و اورمزد و هورمزد گوییم، در فرهنگ‌های فارسی به‌علاوه آنکه کلمهٔ مذکور را به معنی خدا ضبط کرده‌اند، هرمزد و اشکال دیگر آن را نیز مرادف با کلمهٔ برجیس و زاوش دانسته؛ به معنی ستاره مشتری گرفته‌اند.

قدیم‌ترین شعرای ایران هم آن را به معنی مذکور استعمال کرده‌اند از آن جمله بوشکور گفته است:

فروتر ز کیوان تـو را اورمـزد به رخشانی لاله اندر فـزود[۲]

در ادبیّات فارسی به ستاره‌ای اسم هرمزد داده شد که نزد یونانیان به اسم زوس Zeus و بعدها نزد رمی‌ها به اسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگ‌ترین پروردگار آنان هم بوده است[۳]. وجه تسمیه ستاره مشتری را به هرمزد نمی‌دانیم چیست، ابداً مناسبتی در اوستا و آیین مزدیسنا به نظر نگارنده نرسید، چه اهورامزدای ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست، در واقع به هیچ‌یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد، نه با خدایان

---

۱. پرفیریوس Porphyrius در توصیف Oromazes اورمزس (اهورامزدا) از زبان مغ‌های ایران.

۲. در لغت اسدی فرزد گیاهی است که در تابستان و زمستان سبز است، در عربی ثیل خوانند.

۳. کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگ‌ها ضبط است و شعرای قدیم به معنی مشتری استعمال کرده‌اند به نظر می‌رسد که مانند کلمات درهم و دینار و الماس و دیهیم و غیره اصلاً یونانی و از زوس zeus مشتق باشد، اورمزدی گفت:

حسودانت را داده بهرام نحس تو را بهره کرده سعادت زاوش لغت فرس اسدی

شومر و آگاد و اشور و بابل و فنیسی و مصر و نه با پروردگاران یونان و رُم، حتی با هیچ‌یک از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده‌اند مناسبتی ندارد، اهورامزدای زرتشت در وحدت و قدرت و خلاقیّت فقط با یهوَه موسی قابل مقایسه است.

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد، چه مشتری از بزرگ‌ترین سیّارات به‌شمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیّت داد. کلمه هرمزد که امروز در نثر و نظم ما غالباً به معنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال به این ترکیب درآمده، نخست از دو کلمه آریایی به معانی مختلف به توسط پیغمبر زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید، پس از چندین قرن از زبان مخصوص گات‌ها و اوستا وارد زبان فرس یعنی زبان دورهٔ هخامنشی شد، پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا به ما فارسی‌زبانان رسید.

از ترکیب خود کلمه، قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله پیداست، قرن‌ها لازم بود که کلمهٔ اوستایی ترکیب مخصوصی گرفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه به شکل معیّن اورمزداه زینت‌ده کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی شود، چه در گات‌ها که قدیم‌ترین قسمت اوستاست کلمهٔ مذکور دارای ترکیب فرس نیست، بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است؛ مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اوّل مزدا تنها برای خدا آمده است، در قطعه هشتم همین یسنا اهورَ تنها استعمال شده است، باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهورَ و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است، در قطعهٔ ششم برعکس اوّل مزدا و پس از فاصلهٔ چندین جمله اهورَ دیده می‌شود، در قطعهٔ دوم مزدا اهورَ استعمال گردیده است همین‌طور است در سراسر گات‌ها در هر جایی از گات‌ها که این دو کلمه با هم آمده است مزدا مقدّم به اهوراست چنان‌که در قطعهٔ یازده یسنای ۲۸ پیغمبر گوید: «تو ای مزدااهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود.» برعکس گات‌ها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه با هم آمده، اهورا مقدم به مزداست مگر به‌طور استثنا به تقلید گات‌ها در فروردین یشت فقرهٔ ۱۴۶ و زامیاد یشت فقرهٔ ۹۲ و فرگرد نوزدهم وندیداد در فقره ۳۴ مزدااهورا آمده است. همین‌طور است در کلیّهٔ خطوط میخی پادشاهان هخامنشی، یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزدا و پیوسته به آن است مگر به‌طور استثنا در کتیبه‌ای از خشیارشا در

فارس، اهورا جدا از مزدا دیده می‌شود.[1] اینک ببینیم معنی این دو کلمه که هر یک جداگانه یا پیوسته به همدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست؟ اهـور در اوسـتا و اسورَ در ودا برهمنان هر دو از ریشهٔ اسو می‌باشد که به معنی مولا و سرور است. در نزد هندوان اسور غالباً برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است و به‌خصوص در ودا عنوان وارونا varuna می‌باشد، این عنوان نیز در کتاب مقدّس هندوان فقط چهار بار به انسان داده شده است،[2] در اوستا هم کلمه اهورَ به معنی بزرگ و سرور برای فرشتگان مثل مهر و آبان نپات آمده است[3] و نیز در گات‌ها و سایر جزوات اوستا به معنی امیر و فرمانده و بـزرگ برای انسان استعمال گردیده است.[4]

مزدا در اوستا یسنا ۴۰ (هفت ها) فقرهٔ اول به معنی حافظه می‌باشد، در خود گات‌ها یسنای ۴۵ فقره اوّل مزدَ به معنی به حافظه سپردن و به یاد داشـتن است، ایـن کـلمه در سانسکریت مدس Medhas که به معنی دانش و هوش است می‌باشد، بنابراین وقتی کـه مزدا برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کـرده‌انـد،[5] از آنـچه گذشت اهورامزدا به معنی سرور دانا می‌باشد، اهورامزدا به‌واسطهٔ زرتشت اسـم خـدای یگانه ایرانیان گردید به گروه پروردگاران آریایی که هنوز در هندوستان مقام الوهیّت آنان محفوظ است داغ باطله زده و دیو را که به معنی خداست غول و گمراه‌کننده خواند.

از آن روز به بعد در ایران‌زمین خداپرست موسوم است به مزدیسنا، مُشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانده شد.

بعثت زرتشت از طرف اهورامزدای آفرینندهٔ زمین و آسمان کسی که همیشه بـوده و خواهد بود، کسی که از همه چیز آگاه و همه را بیناست بزرگ‌ترین وقایع تاریخی جنس

---

1. Aurahia. Mazdaha
Xerx. Pers. C 3
Die Keilinschriften der Achämemiden Von weissbach

۲. رجوع شود به: Dyâus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87 Von Bradke
و به: Erânische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳. رجوع کنید به مهر یشت فقرهٔ ۲۵ و فقرهٔ ۶۹ و یسنا دوم فقرهٔ ۵.

۴. رجوع کنید به یسنای ۵۳ قطعهٔ ۹ و بهرام یشت فقرهٔ ۳۷ و آبان یشت فقرهٔ ۸۵ و تیر یشت فقرهٔ ۳۶ و فروردین یشت فقرهٔ ۶۳.

۵. رجوع شود به کلمه مزداه Mazdah در:
Altiranisches Worterbuch von Bartholomae
و به: Die Iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)
و به: Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

بشر است، چه تا آن روز برای اقوام آریایی تصوّر این مسئله دشوار بود که یک خدا به تنهایی بتواند این همه کارهای مهمّ بسازد. آسمان به این بزرگی و زمین به این پهنی و کوه‌های بلند و سراسر دریاهای فراخ و همه جانوران و جنس بشر و گیاه‌ها را کار دست یک اوستاد بداند، اقوام آریایی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یا آنچه به نظرشان باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه جمله را خدایی دانسته از پی شکرانه بخشایش و نعمتی که از این قوای طبیعت به آنان می‌رسید سجده می‌بردند، همچنین از قوای دیگر طبیعت که از آن‌ها در بیم و هراس بودند و بسا از آن‌ها آسیب و گزند می‌دیدند، مثل رعد و برق و غیره هر یک را جداگانه پروردگار غضب‌آلودی تصوّر نموده، برای فرو نشاندن قهر و خشم آنان تضرّع و زاری می‌نمودند، فدیه و قربانی می‌آوردند. زرتشت به قوم خود گفت آنچه در بالا و پایین است جمله را یک آفریننده و سازنده است، جز از او کسی شایستهٔ ستایش نیست و آنچه مایهٔ رنج و آسیب توست با آن بستیز، جنس زشت و ستمکار از فدیه و تضرع تو خوب نگردد، نسبت به نیک نیکی به جای آر و نسبت به بد کینه ورز، چنان کن که بدی از جهان برخاسته؛ نابود گردد و سراسر جهان را خوبی فرا گیرد. تو باید آن کسی را با ستایش پارسای خود بستایی که همیشه مزدا اهورا نام دارد.[۱] کسی که به ضدّ دروغ‌پرست با زبان و فکر و دست ستیزگی کند، خوشنودی مزدااهورا را به جای آورد.[۲] البته این‌گونه مواعظ در آن روز به کلّی نو و مایهٔ تعجب شنوندگان بوده است، خود زرتشت نیز می‌گوید که ستایش و نیایشش نو است و پیش از او کسی نسروده است.[۳] بی‌شک در چنین روزی به آواز بلند به مردم خطاب کردن: «ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده‌اید، اینک به خاطرتان بسپرید که مزدا در تجلّی است، نکند دروغ‌پرستان شما را فریفته زندگانی دیگر سرای را تباه کنند»،[۴] بسیار خطرناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنان‌که از تعاقب مردم مجبور به فرار گردید و خود گوید: «ای مزدا به کدام خاک فرار کنم، به کجا رفته پناه جویم... ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر.»[۵] به قول مستشرق دانشمند درگذشتهٔ آلمانی پروفسور بارتولومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر به‌در برد با چند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تا آنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران به قول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیویسنا که داستان آن مفصلاً در کتب پهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورامزدا جان فدا نمود. در مدّت عمرش دچار ستیزه

---

۱. یسنا ۴۵، قطعهٔ ۱۰.
۲. یسنا ۳۳، قطعهٔ ۲.
۳. یسنا ۲۸، قطعهٔ ۳.
۴. یسنا ۴۵، قطعهٔ ۱.
۵. یسنا ۴۶، قطعهٔ ۱ و ۲.

و دشمنی اُمرا و پیشوایان دیویسنا بود و غالباً در گات‌ها از آن‌ها شکایت می‌کند.[۱] البته جان‌فشانی زرتشت بیهوده نبود. از اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدّن قدیم ره وحدت‌پرستی پیش گرفت و از پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زبرین و زیرین فرماندهی جز او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی‌پایان نور است و آنچه در جهان به دیدگان مسرّت بخشد، چه از فروغ خورشید و سپیده‌دم صبح درخشان جمله از پی تعظیم و تسبیح اوست.[۲] در ایرانیان علو همّتی تولید کرد و نفخه‌ای از رشادت و دلیری به آنان دمید که در سایهٔ آن به انتهای درجه اقتدار رسیدند. پادشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین مظهر تسلّط و قدرت اهورامزدا خوانده، دارای فر و شکوه ایزدی می‌دانستند نمی‌خواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی با دیگری در سلطنت شریک باشند، آنچه در عظمت اهورامزدا در گات‌های زرتشت می‌خوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه‌های داریوش بزرگ می‌شنویم فقط داریوش از طرف اهورا برای شهریاری جهان گماشته شد و زرتشت در گات‌ها برای راهنمایی جهان برانگیخته گردید. داریوش گوید: «بغ بزرگ است اهورامزدا کسی که این زمین بیافرید، کسی که آن آسمان بیافرید، کسی که انسان بیافرید، کسی که برای انسان بخشایش و نعمت بیافرید، کسی که داریوش را پادشاه نمود؛ پادشاه (اقوام) بی‌شمار، فرمانده ممالک بسیار.»[۳] نیز ممدّ مسئلهٔ فوق خبری است که هرودوت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل می‌کند، پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند، قصد آتن نمود، سران و بزرگان و امرای ایران را برای مشورت به حضور خواند.

در طی خطابه مفصل شاهنشاه گوید: «پس از آن فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایهٔ آن ایران را جز از آسمان حدود و ثغور دیگری نخواهد بود، خورشید به جایی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد، من سراسر اروپا را در خواهم نوردید، همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت.»[۴]

کوس عظمت خدای ایرانیان به همه جا دمیده، افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹–۳۴۷ پیش از مسیح) اوّل یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده‌اش زرتشت اسم می‌برد، ولی غالب مورّخین یونانی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع به ایران به اهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود را داده، زوس گفتند. پس از استیلای اسکندر و بعدها

---

۱. یسنا ۳۲، قطعهٔ ۹ و یسنا ۴۶، قطعهٔ ۱۱ و یسنا ۴۹، قطعهٔ ۱.	۲. یسنا ۵۰، قطعه ۱۰.

3. Die Keilinschrift der Achämeniden Von Weissbach NRa 1.

4. Herodote VI 18.

به‌واسطهٔ وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیادتر گردید و غالباً مورّخین خدای ایرانیان را به اسم مخصوصش نامیده اُورمزس Oromazes یا هورُمزس Horomazes نوشته‌اند، فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در سال ۳۰۴ میلادی درگذشته است فیلسوف دیگر یونانی فیثاغورس معروف را که در نیمهٔ قرن ششم پیش از مسیح می‌زیسته است از شاگردان زرتشت شمرده، در شرح احوالش می‌نویسد فیثاغورس به‌خصوص در راست بودن توصیه می‌نمود و بر سر آن پافشاری می‌کرد، به عقیدهٔ او فقط به‌واسطهٔ راستی است که انسان شبیه به خدا تواند شد، زیرا خداوند را چنان‌که او از مغ‌ها تعلیم یافته است همان خداوندی که آنان اورمزس می‌نامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی، آنچه پرفیریوس از زبان مغ‌های ایران در وصف هرمزد می‌نویسد به‌کلی مطابق آیین زرتشتی است، گذشته از آنکه همهٔ مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغ‌ها را ستوده‌اند. خود اوستا به‌خوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است. در فقرهٔ ۸۱ فروردین یشت آمده است: «(اهورامزدایی که) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدّس است و اشکالی که پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است.» پلوتارخس[1] که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در سال ۱۲۵ درگذشته است مفصلاً از اهورامزدا صحبت می‌دارد، بی‌شک مطالب عمده‌اش از کتاب مفقود شده تئپونپوس[2] مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است، از جمله می‌نویسد: زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هرمزس اشبه است به نور و ارمانیوس[3] (اهریمن) اشبه است به ظلمت و جهل و نیز مورّخ مذکور می‌نویسد که: به قول ایرانیان هرمزس از نور تولّد یافت. اوزبیوس[4] نقل از فیلوس بیبلیوس[5] (۸۰-۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت می‌گوید: «خداوند را سری است مانند سر شاهین، اوست نخستین و فناناپذیر و جاودانی، نه از کسی تولّد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم، بی‌مانند و بی‌نظیر است، آفرینندهٔ کلیهٔ چیزهای نیک است. خود بهترین نیکی است. فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است. اوست پدر نظم و آیین و عدالت، کسی است که از خود تعلیم یافت، ساده و رسا و داناست، یگانه مُوجِد قانون مقدّس طبیعت است.» هرچند که ما در اوستا به جایی برنمی‌خوریم که اهورامزدا به عقاب تشبیه شده باشد، نظر به سایر اوصافی که فیلوس از اهورامزدا می‌شمارد، از سر عقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است، لابد مرغی که نقل می‌کند همان است که در اوستا سئن Saena آمده

---

1. Plutarkhos
2. Theopoinpus
3. Areimanios
4. Eusebius
5. Philos Byblius

است و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید، عجالتاً به همین اشاره اکتفاء نموده، تا در بهرام یشت مفصل‌تر از آن صحبت بداریم. شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد، نزد بسا از اقوام قدیم هند و ژرمن عقاب نشانهٔ اقتدار بوده است. از جمله عَلَم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمی‌ها نیز دارای همین لوا بوده‌اند. اکنون علامت آلمان عقاب است، چنان‌که روسیّه پیش از انقلاب بلشویکی دارای آن بوده است. در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل ایندرا Indra و اگنی Agni به عقاب تشبیه شده‌اند، سوم (هوم) نیز در ریگ ودا به همین مرغ تشبیه گردیده است.[۱] کُریزسموس[۲] (۳۴۷-۴۰۷ میلادی) می‌نویسد: مغ‌ها در ستایش خدای خویش چنین می‌سرایند: «رسا و نخستین گردانندهٔ گردونهٔ کمال (چرخ جهان)». آگاسیاس[۳] (۵۳۶-۵۸۲ میلادی) می‌گوید: ایرانیان به دو اصل اعتقاد دارند. یکی از آن خوبی است و دیگری از آن بدی، در میان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس‌داتس Ormisdates (هرمزد) می‌نامند.

در مجموع برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورامزدا آن‌طوری که در آیین مزدیسنا است دشوار بوده است، به کنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر و یگانه و غیرمریی خود ذکر می‌کرده‌اند نمی‌رسیده‌اند، چه خدای بزرگ آنان زوس به‌کلی از معنویات بری، تمام بزرگواری و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است.[۴]

از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکر کرده‌اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ایران می‌باشد که از زمان بسیار قدیم برای تیمّن و تبرک جزو اسامی اشخاص گردیده، چنان‌که امروز هرمز از اسامی اشخاص هم هست.

در یک کتیبهٔ آشور که از قرن هشتم پیش از مسیح می‌باشد، از یک ماد مزدکَ نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی به فرمان قباد کشته شده است از همین مزدا می‌باشد.

در فروردین یشت به فروهر اوساذن[۵] پسر مزدیسنا نامی یعنی پرستندهٔ مزدا درود فرستاده می‌شود،[۶] به‌خصوص در عهد ساسانیان اسم هرمزد بسیار معمول بوده است،

---

1. Atharvaveda VII 7
2. Chrysosmus
3. Agathias

۴. رجوع شود به: Die Altepersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 8.

و به: Zoroastrische Studien von Windischmann S. 201.

و به: Die Religion u. Sitte der Perser nach griech u. rom. Quellen von Rapp. S. 47-53.

5. Usadhan

۶. فروردین یشت، فقره ۱۲۱.

چهار تن از پادشاهان سلسلهٔ ساسانی به این اسم نامزده بوده‌اند، نخستین آنان پسر شاپور اوّل[۱] یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است به رام هرمز، بنا شدهٔ هرمزد اول؛ به قول حمزهٔ اصفهانی شهر مذکور از بناهای اردشیر پاپکان است و اصلاً رام اردشیر هرمزد بوده است. در زمان یاقوت حموی شهر مذکور رامُز خوانده می‌شده است، امروز محلّ مذکور رومز گفته می‌شود،[۲] آری هر گوشه‌ای از ایران گویای داستان و گواه فرّ و شکوه و بزرگی دیرین است. در ایران قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هریک از سی روز ماه به اسم یکی از فرشتگان و ایزدان است، به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هرمزد، پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بغ بوده است. در کتیبهٔ سارگون پادشاه آشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته است به اسم یک ایرانی نامزد به بگ داتی برمی‌خوریم که در جنگی اسیر گشته، به فرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند. بگ داتی درست به معنی بغداد است که هنوز در کنار دجله یادآور خدای قدیم ایرانیان است، کوه بیستون که امروز در سینه‌اش بزرگ‌ترین کتیبه‌های دنیا نقش و حافظ اعتبارنامهٔ عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است، اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است باگ ایادیش بوده است که به معنی پرستش بغ است. در دهم ماه باگ ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گماتای مغ دست یافته وی را با بزرگ‌ترین یارانش بکشت، تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد،[۳] به قول هرودوت این روز را به اسم جشن مغ‌کشان عید می‌گرفتند.[۴]

لابد بغ اسم مطلق همهٔ پروردگاران بوده است. در کلیهٔ کتیبه‌های هخامنشیان اهورامزدا بغ بزرگ خوانده می‌شود. در خود اوستا فقط چند باری بغ به معنی خدا و ایزد آمده است، غالباً به معنی اصلی خود که بخث و بهره و برخ باشد استعمال گردیده است، اسمی که امروز معمولاً به آفریدگار می‌دهیم خدا یا خداوند می‌باشد که به عینه مثل اهورا هم اسم باری تعالی است و هم به معنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب می‌باشد. خانه خدا و یا کدخدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است.[۵] خدای در پهلوی ختای می‌باشد، از کلمه ختادَ مشتق شده است، یعنی از خود

---

۱. ورا پادشا نام کرد اورمزد — که سر وی بد اندر میان فرزد — (فردوسی)

۲. رجوع شود به معجم‌البلدان یاقوت و به: Eranšahr von Marquart S. 145.

۳. رجوع شود به: Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 19

4. Herodote III 79

۵. زن کاز راز چیز شد رهنمای — چنین گفت یک روز باکدخدای — فردوسی

آفریده؛ از خود برخاسته؛[۱] گفتیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد، همچنین روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هر ماه نیز به شکل دیگری دارای اسم هرمزد است. روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که به معنی آفریدگار است و از کلمه اوستایی ددوه dadhvah مشتق است، اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمهٔ اوستایی دئنا daenâ که به معنی کیش و آیین است آمده است، در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور به همدیگر مشتبه نشود، هر یک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین به آذر، دین به مهر، دین به دین، یا دی به آذر و غیره؛ از کلمهٔ سپنتا مینو که به معنی خرد مقدس است و از آن قوهٔ عامله اهورامزدا اراده شده است. در مقالهٔ بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقالهٔ امشاسپندان معانی کلمات وهمن و اردی‌بهشت و شهریور و سفندارمذ و خورداد و امرداد که گهی از فرشتگانند و گهی از صفات خاصّه اهورامزدا حلّ خواهد شد، عجالتاً به دو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا به آن‌ها برمی‌خوریم اشاره کرده می‌گذریم، اولی آن‌ها کلمه خُورنه وَنت Xvarenah vant می‌باشد که در ادبیّات زرتشتیان خره‌مند شد و در فرهنگ‌های فارسی فرهمند ضبط است و شعرای قدیم استعمال کرده‌اند معنی آن دارندهٔ فر و شکوه می‌باشد، در مقالهٔ زامیاد یشت مفصلاً از فر یا خرّه صحبت خواهد شد.

دوم کلمه رئونت (raevant) است که در تفسیر پهلوی رایومند شد و به همین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند، معنی آن دارندهٔ جلال و شکوه و فروغ می‌باشد. ریوند اسم محل قدیم نیشاپور (ابرشهر) که به‌واسطهٔ آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است، از همین کلمه اوستایی رَئونت است.[۲]

همان‌طوری که در عهد پیشین از کلمهٔ بغ، بغداد ساخته شده است و امروز از کلمهٔ خدا، خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهورَداد و مزداداد به معنی آفریدهٔ اهورا و ساختهٔ مزدا آمده است، اوّلی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است.[۳] کلمهٔ ایزد که در فارسی به معنی خدا هم می‌باشد به معنی شایستهٔ ستایش است، در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آن‌ها جای دارد.

---

۱. رجوع شود به کلمهٔ Xadhâta در: Altiranisches Wöterbuch von Bartholomae

و به: Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn

و به: Persische Studien von Hübschmann

و به: Études Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7

۲. رجوع شود به معجم‌البلدان یاقوت و به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده، مقالهٔ زرتشت.

۳. تلفظ درست این دو کلمه Ahuradhata و Mazdadhata می‌باشد.

اینک چند کلمه از نقوش و آثاری که در ایران از روزگاران قدیم به جا مانده و به اشکال اهورامزدا معروف است صحبت می‌داریم.

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبهٔ داریوش نقش برجسته‌ای به شکل آدمی تاج بر سر با شهپر بزرگ دیده می‌شود، همین شکل در نقش رستم هم موجود است جمعی از مستشرقین گمان کرده‌اند که آن اهورامزدا باشد، گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلی‌ها به زیر نفوذ آنان رفته، برای اهورامزدای غیرمریی و معنوی خویش به تقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند، چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده می‌شود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است، ولی هرودوت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش بانی نقش مذکور است صراحتاً می‌نویسد: «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب برپا کنند و به نظر آنان کسانی که آن‌ها را می‌سازند عمل خطا و ناصوابی مرتکب می‌شوند، به عقیدهٔ من از این جهت که ایرانیان مثل یونانی‌ها اعتقاد ندارند که پروردگارانشان به شکل انسان باشند.»[1]

گروه دیگری از مستشرقین می‌گویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز به همین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند، چنان‌که در فروردین یشت و در مقالهٔ متعلق به آن خواهیم دید که همیشه در هر جا و در هر حال از فَروَهَر پاکان و نیکان یاری طلب می‌شود. به‌ویژه پادشاهان در میدان‌های جنگ فتح و پیروزی خود را از پرتو یاری فروهرها می‌دانسته‌اند، در صورتی‌که اوستا برای خود اهورامزدا فروهری قایل باشد ابداً بعید به‌نظر نمی‌رسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ‌ترین و بهترین و خوب‌ترین و استوارترین و داناترین و زیباترین و دادگرترین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند[2] و نیز ممکن است که شکل مذکور فَروَهَر خود پادشاه باشد چه در خرابهٔ دشت مرغاب در آن جایی که روزی قصر سرسلسلهٔ شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ برپا بوده است در پهلوی قبرش معروف به قبر مادر سلیمان در روی پاره‌سنگی شکل مرد بلند بالایی دیده می‌شود که از دو طرف شهپرهای بسیار بزرگ گشوده، تاجی مثل تاج فرعون‌های مصر بر سر گذاشته، دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده است، در بالای آن به خط میخی نوشته است: منم پادشاه کورش هخامنشی؛ اما نقوشی که از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و

---

1. Herodote I. 131

۲. فروردین یشت، فقرهٔ ۸۰.

نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار به شاه سوار طرف مقابلش می‌دهد، بی‌شک اهورامزدا از آن اراده شده است، چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانهٔ اسب سوار مقابل اردشیر به خط پهلوی نوشته شده است این مجسمهٔ خداوند اهورامزداست، هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانی‌ها و رُمی‌ها باشد چه آن‌طوری که اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد، پیش از آنکه به تجزیه هرمزدیشت که مختص به خدای بزرگ است برسیم از بوی خوش مورد که در سنّت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یاسمن مخصوص باور مزداست،[۱] در کتاب مذکور نیز به هر یک از فرشتگان و ایزدان گل یا گیاهی مخصوص است که هر یک به جای خویش گفته شود.

مورد که همیشه سبز و خرّم است و آسیب خزان نبیند مخصوص اهورامزدای جاودانی گردید،[۲] همان اهورامزدایی که پیغمبرش در گات‌ها به او مناجات کرده، گوید:

ای مزدا همان که تو را با دیدهٔ دل نگریسته در قوهٔ اندیشه خود دریافتم که تویی سرآغاز، که تویی سرانجام، که تویی پدر منش پاک، که تویی آفرینندهٔ راستی، که تویی داور دادگر.[۳]

اینک هرمزد یشت.

این یشت که در سر بیست و یک یشت اوستا جای داده شده است در واقع فهرستی از اسامی و فضایل اهورا است.

از فقرهٔ ۱-۶ از اسامی اهورامزدا که به‌طور عموم مقدّس‌ترین کلام رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت می‌شود.

از فقرهٔ ۷-۸ اهورا بیست و یک اسم خود را برای زرتشت می‌شمرد، در اینجا متذکر می‌شویم که در فقرهٔ ۸ گوید دوازدهمین نام من اهوراست و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزداست.

از فقرهٔ ۹-۱۱ اثر و خاصیّت اسامی فوق بیان می‌شود.

---

۱. بندهش فصل ۲۷، فقرهٔ ۲۴.

۲. مورد به‌خصوص در میان اقوام آریایی مقدس است هنوز در آلمان در شب عروسی تاجی از شاخه‌های مورد ساخته به سر عروس می‌گذارند، در خانه‌های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده می‌شود.

۳. یسنا ۳۱، قطعه ۸.

از فقرهٔ ۱۲-۱۵ دوباره اهورامزدا سی و چهار اسم دیگرش را بـرای پـیغمبرش ذکـر می‌کند.

فقرهٔ ۱۶-۲۰ در تأثیر و قوت اسامی خداست.

فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است.

فقره ۲۳ نماز معروف یتااهووئیریو... می‌باشد.

از فقره ۲۴-۳۲ ظاهراً متعلق به این یشت نیست و در بسیاری از نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است. بنابه قولی متعلق به بهمن یشت است.

فقرهٔ ۳۳ دعای معروف اشم وهو... است که این یشت با آن ختم می‌شود.

هرمزد یشت

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید: ای اهورامزدا، (تو ای) مقدّس‌ترین خـرد آفـرینندهٔ جهان مادّی، ای پاک در کلام مقدس چه چیز قادرتر؛ چه چیز پیروزمندتر؛ چـه چیز بلندرتبه‌تر؛ چه چیز برای روز واپسین مؤثرتر است.

۲ چه چیز پیروزمندترین؛ چه چیز چاره‌بخش‌ترین؛ چه چیز به خصومت دیـوها و مردم بهتر غلبه کند. در سراسر جهان مادّی چه چیز بیشتر در اندیشهٔ (انسان) اثر نماید، در سراسر جهان مادّی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند.

۳ آنگاه اهورامزدا گفت: ای سپنتمان زرتشت اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدّس قادرتر؛ پیروزمندتر؛ بلندرتبه‌تر؛ برای روز واپسین مؤثرتر است.

۴ این پیروزمندترین؛ این چاره‌بخش‌ترین است. این است آنچه بهتر بـه خـصومت دیوها و مردم غلبه کند. این است آنچه در سراسر جهان مادّی بیشتر در اندیشه اثر نماید. این است آنچه در سراسر جهان مادّی بهتر وجدان را پاک کند.

۵ زرتشت گفت ای اهورامزدای پاک مرا از آن اسم خود که بزرگ‌تر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثرتر و فیروزمندتر و چاره‌بخش‌تر و بهتر به خصومت دیوها و مردم غلبه‌کننده است آگاه ساز.

۶ تا آنکه من به همهٔ دیوها و مردم ظفر یابم، تا آنکه من به همهٔ جادوان و پری‌ها چیر شوم، تا آنکه کسی به من غلبه نتواند نمود نه دیو؛ نه انسان؛ نه جادو و نه پری.

۷ آنگاه اهورامزدا گفت: ای زرتشت پاک کسی که از او سئوال کنند اسم من است،[۱] دوم کسی که گلّه و رمه بخشنده است، سوم کسی که تواناست، چهارم بهترین راستی، پنجم (مظهر) کلیّه نعم پاک آفریدهٔ مزدا، ششم منم خرد، هفتم منم خردمند، هشتم منم دانایی، نهم منم دانا.

۸ دهم منم تقدّس، یازدهم (منم) مقدّس، دوازدهم اهورا، سیزدهم زورمندترین، چهاردهم (منم) کسی که دست خصومت به او نرسد، پانزدهم مغلوب نشدنی، شانزدهم کسی که پاداش (هر یک را) در خاطر نگهدارد، هفدهم (کسی که) همه را نگهبان است، هیجدهم همه را درمان‌بخش است، نوزدهم منم آفریدگار، بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا.

۹ ای زرتشت تو باید شبانه‌روز مرا با نیاز برازندهٔ زَوْر بستایی،[۲] (این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه به سوی تو آیم، سروش مقدّس برای یاری و پناه به سوی تو آید، آب‌ها و گیاه‌ها و فروهر پاکان (نیز) برای یاری و پناه به سوی تو آیند.

۱۰ ای زرتشت اگر تو را خواهش غلبه نمودن است، به خصومت دیوها و مردم و جادوان و پری‌ها به کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار و راهزنان دوپا و گمراه‌کنندگان دوپا و گرگ‌های چهارپا.

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین به دست گرفته، پس در همه روزها و شب‌ها این اسامی را آهسته زمزمه کن.

---

۱. یعنی که اهورامزدا سرچشمهٔ علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سئوال نمود.
۲. زور در اوستا Zaothra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره که در هنگام رسومات مذهبی به کار برده شود و به‌خصوص آب آمیخته به شیر که در وقت یزشنه کردن استعمال گردد به‌منزلهٔ آب مقدس عیسویان eau bénite می‌باشد.

۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان، منم شناسنده و مقدّس‌ترین خرد، چاره‌بخش نام من است، چاره‌بخش‌ترین نام من است، پیشوا نام من است، بهترین پیشوا نام من است، اهورا نام من است، مزدا نام من است، پاک نام من است، پاک‌ترین نام من است، فرهمند نام من است، فرهمندترین نام من است، بسیار بینا نـام مـن است، بسیار بیناتر نام من است، دوربین نام من است، دور را بهتر بیننده نام من است.

۱۳ پاسبان نام من است، پشت و پناه نام من است، آفریدگار نام من است، نگهدار نام من است، شناسنده نام من است، بهترین شناسنده نام من است، پرورنده نـام مـن است، کلام پرورش نام من است، جویای سلطنت نیکی نام مـن است، کسـی کـه بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام مـن است، شـهریار دادگـر نـام مـن است، دادگرترین شهریار نام من است.

۱۴ (کسی که) نفریبد نام من است، (کسی که) فریفته نشود نام من است، (کسی که) به ستیزگی غلبه کند نام من است، (کسی که) به یک ضربت فتح کند نـام مـن است، (کسی که) به همه شکست دهد نام من است، آفرینندهٔ کلّ نام من است، بخشایندهٔ تمام نعمت‌ها نام من است، بخشندهٔ بسیار خوشی‌ها نام من است، بخشایشگر نام من است.

۱۵ (کسی که) به ارادهٔ خود نیکی کند نام من است، (کسی که) به ارادهٔ خـود پـاداش رساند نام من است، سودمند نام من است، نیرومند نام من است، نیرومندترین نام من است، پاک نام من است، بزرگ نام من است، برازندهٔ سلطنت نام من است، به سلطنت برازنده‌ترین نام من است، دانا نام من است، داناترین نام من است، (کسی که) دور را نگران است نام من است، این چنین است نام‌های (من).

۱۶ و کسی که برای من در این جهان مادّی ای زرتشت این اسامی را آهسته زمزمه‌کنان و به آواز بلند در روز و شب بخواند.

۱۷ کسی که (آن‌ها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن، در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن، در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن، در وقت از جایی به جایی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت به سوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند.

۱۸ به چنین کسی نه در این روز و نه در این شب کارد کارگر شود، نه تبرزین؛ نه تیر؛ نه خنجر؛ نه گرز؛ که از طرف خشمی که باطنش پر از دروغ است بدو حواله شود سنگ‌های فلاخن بدو نرسد.

۱۹ و این بیست اسامی مانند جوشن پشت سر و زره پیش سینه به ضد گروه غیرمریی دروغ و نابکاران وَرِنا[1] و کیاذه تبه‌کار[2] و به ضدّ اهریمن مفسد ناپاک به‌کار رود، چنان‌که گویی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کند.

۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد؟ به‌واسطهٔ یک الهام به من بگو کیست داور نجات‌دهندهٔ این جهان که به این کار گماشته گردیده؟ چنین داوری که به نزد او اطاعت و منش پاک مقام گزیده، داوری که تو خود او را خواستاری ای مزدا.[3]

۲۱ درود به فرّ کیانی،[4] درود به آریا ویج،[5] درود به سئوکَ (Saoka)،[6] درود به آب

---

۱. وَرنا (Varena) اسم مملکتی است، مستشرقین را بر سر تعیین محل آن اختلاف است به قول سنت آن مملکت پتشخوارگر (Patašxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان کنونی، بنابراین مملکت مذکور در ناحیهٔ کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیهٔ جنوب غربی دریای خزر واقع است، این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقرهٔ ۱۸ از آن یاد شده است. چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط‌الراس فریدون خوانده شده است. رجوع شود به دارمستتر Z. A. 2. 14 و به گیگر G. I. R. Ph. 2. 39.

۲. کیاذه Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم‌کش و غیره، امروز نمی‌توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده است.

۳. این فقره بدون کم و زیاد از گات‌ها، یسنا ۴۴، قطعه ۱۶ برداشته شده است.

۴. در خصوص فر کیانی رجوع کنید به زامیاد یشت و مقالهٔ متعلق به آن.

۵. آریا ویج مستشرقین را در سر تعیین این مملکت نیز اختلاف است به قول بندهش در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پایگان واقع است، دانشمند آلمانی مارکوارت آن را خوارزم دانسته، این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقرهٔ سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریدهٔ اهورامزدا یاد گردیده است، به مناسبت آنکه در فقرهٔ مذکور از زمستان سخت این مملکت صحبت شده است. مارکوارت آن را خوارزم ذکر می‌کند. چه خوارزم در ایران‌زمین سردترین مملکت است رجوع کنید به: Eranšahr von Marquart p. 155

۶. سئوکَ (Saoka) فرشته‌ای است که به صحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده، مظهر خوشی ایزدی است. در تفسیر پهلوی سئوک گردید.

دایی‌تیا (Daitya)،[۱] درود به آب ارَدِوی ناهید،[۲] درود به همهٔ موجودات پاک، یتااهو... مانند بهترین سرور. (زرتشت) بهترین داور است، کسی که بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را به سوی مزدا و شهریاری را که به‌منزلهٔ نگهبان بیچارگان قرار داده شد به سوی اهورا آورد. اسم وهو. . . راستی بهترین نعمت و هم (مایهٔ) سعادت است، سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است.[۳]

۲۲ ما می‌ستاییم اهونا وئیریا را[۴] اشا وهیشتا، نیکوترین امشاسپند را می‌ستاییم،[۵] توانایی و قوّت و زور و پیروزی و فرّ و نیرو را می‌ستاییم اهورامزدای رایومند (و) فرهمند را می‌ستاییم[۶] ینگهه هاتام. . . اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان می‌شناسد آن کسی را که برای ستایشش به او به توسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد، این چنین مردان و این‌چنین زنان را ما می‌ستاییم.

۲۳ یتااهووئیریو. . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است، کسی که بر طبق قانون مقدّس اعمال جهانی منش نیک را به سوی مزدا و شهریاری را که به‌منزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد به سوی اهورا آورد، درود و ستایش و قوّت و نیرو خواستارم برای اهورامزدای رایومند و فرهمند اشم وهو. . . راستی بهترین نعمت و هم (مایهٔ) سعادت است، سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است.

۲۴ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن بدخواه حفظ کنی، تو نباید روا داری که دوست را به معرض خطر اندازی، مگذار که از صدمه به رنج افتد، مگذار آن مرد آیین‌شناسی که برای ما (و) امشاسپندان نیاز بزرگ یا کوچک‌ترین فدیه می‌آورد از مال خود محروم گردد.

۱. Daitya دایی‌تیا اسم رودی است در آریا ویج. برخی از مستشرقین آن را رود اَرَس دانسته و برخی دیگر زرافشان.
۲. رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقالهٔ متعلق به آن (آبان).
۳. رجوع کنید به مقالهٔ ملحقات یشت‌ها.
۴. مقصود از اهونا وئیریا همان نماز معروف یتا اهو وئیریو می‌باشد.
۵. اشا وهیشتا یعنی امشاسپند اردی‌بهشت رجوع کنید به مقالهٔ امشاسپندان و به اردیشت.
۶. در خصوص دو صفت رایومند و فرهمند رجوع کنید به مقاله هرمزد.

۲۵ این است وهومن آفریدهٔ من ای زرتشت، ایـن است اردیـبهشت آفـریدهٔ مـن ای زرتشت، این است شهریور آفریدهٔ من ای زرتشت، این است سفندارمذ آفریدهٔ من ای زرتشت، ایناند خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من، پاداش پاکانی که بـه سرای دیگر درآیند از آنان مقرّر گردد.

۲۶ . . . ای زرتشت پاک به‌واسطهٔ قوهٔ روحیّه و علم من [۱]
زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام زندگانی چگونه باید باشد. [۲]

۲۷ هزار درمان، ده هزار درمان سپندارمذ (برساد) [۳] و با (یاری) سفندارمذ خـصومت دیو را از هم پاشیده و پریشان کنید، گوش‌هایش را بدرید، دست‌هـایش را بـه‌هم ببندید، اسلحه‌اش را در هم شکنید، او را به زنجیر در کشید، به‌طوری که (هماره) در بند باشد.

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک به دروغ‌پرست غلبه خواهد نمود؟ [۴] پاکدین به دروغ ظفر خواهد یافت؟ دینداران راست به پیروان دروغ چیر خواهند شد؟ ما می‌ستاییم قُوّه شنوایی اهورامزدا را که کلام مقدّس را نیوشید، ما می‌ستاییم قوّهٔ حافظهٔ اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود، ما می‌ستاییم زبان اهورامزدا را که کلام مـقدّس را بیان نمود، آن کوه اوشیدم اوشیدَرنه را شبانه‌روز با نیاز برازندهٔ زَوْر می‌ستاییم. [۵]

۲۹ زرتشت گفت: به این وسیله شما را به زیر زمین برانم، به‌واسطهٔ دیدگان سفندارمذ راهزن به زمین افکنده شود.

---

۱. چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آن‌ها مفهوم نمی‌گردد.
۲. این دو جمله از گات‌ها یسنا ۲۸ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۳۰ فقرهٔ ۴ اقتباس گردید.
۳. این دعا غالباً در اوستا تکرار شده است، در فقرهٔ فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است، ولی در جاهای دیگر به‌طور مطلق آمده است.
۴. این جمله از گات‌ها یسنا ۴۸، فقرهٔ ۲ اقتباس گردید.
۵. اوشیدم (Uši. dam) اوشیدرنه (Ušidarena) هر دو اسم یک کوه می‌باشد که در بـالای آن زرتشت بـه الهـام غیبی رسید، به قول بندهش در سیستان واقع است، در تفسیر پهلوی اوستا اوش‌داشتار Ušdaštar گردید، معنی لفظی آن هوش بخشنده است.

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد).
فَروَهَر این مرد پاک راکه موسوم است به اسمو خوانونت Asmo. Xvanvant [۱]
می‌ستاییم، پس از آن من می‌خواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر
پاکدینان را بستایم، (فروهر) گئوکرنه Gaokerena توانا و مزدا آفریده را
می‌ستاییم، گئوکرنه Gaokerena [۲] توانا و مزدا آفریده را می‌ستاییم.

۳۱ ما می‌ستاییم قوّه شنوایی اهورامزدا راکه کلام مقدّس را نیوشید، ما می‌ستاییم قوّهٔ حافظهٔ اهورامزدا راکه کلام مقدّس را حفظ نمود ما می‌ستاییم زبان اهورامزدا راکه کلام مقدّس را بیان نمود، آن کوه اوشیدم اوشید رنه را شبانه‌روز با نیاز برازنده زَوْر می‌ستاییم، اشم وهو... راستی بهترین نعمت و هم (مایهٔ) سعادت است، سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است. (سه بار تکرار می‌شود).

۳۲ سفندارمذ مقدس کارساز را می‌ستاییم...[۳] از این جهت می‌خواهیم آن کسی راکه بزرگ‌تر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور خود قرار دهیم، اهریمن نابکار را براندازیم تا خشم اسلحهٔ خونین آزنده را برافکنیم، تا دیوهای مازندران را برانیم و دروغ‌پرستان ورنه را براندازیم، تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم، تا امشاسپندان را بلند سازیم، تا ستارهٔ باشکوه پرفروغ تشتر را بلند سازیم، تا مرد پاک را بلند سازیم، تا کلیّه مخلوقات خرد مقدّس را بلند سازیم.[۴]

۳۳ اشم وهو... راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است، سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است.

---

۱. اسمو خوانونت Asmo. Xvanvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است. در فرودین یشت در جایی که به فروهر همهٔ پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده می‌شود اسمو خوانونت در سر آن‌ها جای داده شد، معنی لفظی آن فروغ آسمان می‌باشد.

۲. اسم درختی است آن را هوم سفید تصوّر کرده‌اند، در تفسیر پهلوی گوکرن شد. به قول بندهش بزرگ این درخت در میان اقیانوس فراخ‌کرت روییده است، برای آنکه مورد صدمه اهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن گماشته شده است.

۳. چند کلمه در این فقره خراب شده به‌طوری که معنی درستی از آن مفهوم نمی‌شود.

۴. تمام جملات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اوّل و دوم یسنای ۲۷ برداشته شده است.

(کسی که تو را بستاید) تو به او فر و فروغ، به او تندرستی، به او دوام بدن و پیروزی بدن، به او دولت بسیار خوشی بخشنده، به او نیز فرزندان برازنده، به او عمر بلند (و) طولانی، به او فردوس پاکان (و) روشنایی کلیّه لذّات بخشنده (عنایت کنی).[۱]

اشم وهو..

هزار درمان ده هزار درمان (برساد)

اشم وهو..

ای مزدا به یاری من بشتاب.

۱. این جمله از یسنای ۲۷ فقرهٔ ۹ می‌باشد. به یسنای ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید.

امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که به یک دسته از بزرگ‌ترین فرشتگان مزدیسنا داده شده است، امشاسپندان جمع آن است. امشاسپند و امهوسپند و امهوسفند نیز گفته‌اند. زراتشت بهرام گوید: ز امشاسپند آنکه بگزیده‌تر، به نزدیک یزدان پسندیده‌تر، در خود اوستا اَمِشَ سپنتَ آمده است. این کلمه مرکبّ است از سه جزء نخستین اَکه از ادوات نفی است و برای آن در فُرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم، در سانسکریت و سایر زبان‌های هند و اروپایی هم با اندک تفاوتی در سر یک رشته از لغات دیده می‌شود، این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر می‌دهیم مثلاً آگاثا از لغات فرس هخامنشی در فارسی می‌شود ناگاه و کلمه اوستایی و پهلوی اَن آپَ می‌شود، ناب اَخوشنوت و اَکرانَ یعنی ناخشنود و بیکران، اپوثرَ اوستا را باید به بی‌فرزند و اَن اُمت پهلوی را به نومید ترجمه کرد. پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه‌ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و اَنْ ایران (غیر ایران) می‌خوانده‌اند،[1] کلمات امرداد و ناهید و انیران که هر یک به جای خود گفته شود دارای همین جزء می‌باشد.

دومین جزء که عبارت باشد از مِشَ به معنی مرگ است و با کلمهٔ مر Mar که در کتیبه‌های هخامنشی و اوستا به معنی مردن است از یک ریشه و بُن می‌باشد و نیز از همین ریشه است کلمات مرتیّا Martiya در کتیبه‌ها و مشیا Mašya در اوستا که به معنی درگذشتنی و فناپذیر و مردم آمده است، در گات‌ها کلمات مَشَ Maša و مرتَ Mareta نیز

---

۱. رجوع شود به: Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

به معنی انسان و بشر و در گذشتنی می‌باشد. کلمات مذکور در تفسیر پهلوی به مرتُم ترجمه گردید، مردم که در فارسی به جای انسان غربی است به معنی مردنی و در گذشتنی و فناپذیر است.[۱]

در اینجا متذکر می‌شویم که مشیا و مشیویی Mašyoi و Mašya در بندهش به جای آدم و حوّای اقوام سامی است. در زبان قوم اوستی Ossethi که در اطراف کوه‌های شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران) می‌نامند و اصلاً ایرانی نژاد هستند کلمه مرگ به معنی زهر است، از این جهت احتمال داده‌اند که مار (حیّه عربی) به مناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش از همان ریشهٔ کلمه فرس مر که به معنی مردن است باشد.[۲]

سومین جزء سپنت به معنی سود و فایده و مقدّس و درمان‌بخش می‌باشد در سانسکریت سونتَ آمده است، سپنتَ و سونتَ هر دو از ریشه و بُن کلمه آریایی سو می‌باشد. سوا sava که غالباً در گات‌ها و اوستا استعمال شده است شکل دیگری از کلمهٔ سپنت می‌باشد. گذشته از آنکه این کلمه در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفندماه) در زبان ما باقی است اسم گیاه معروف اسپند که تخم آن را هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب چشم بد دود می‌کنند از همین لغت اوستایی است.[۳] کلمهٔ گوسپند که امروز به جای کلمهٔ میش استعمال می‌شود در فرگرد ۲۱ وندیداد فقره اوّل به معنی گاو پاک آمده است، در خود اوستا مئش برای گوسفند استعمال شده است. سپند نیز کوهی است در سیستان؛ اسدی در گرشاسب‌نامه گوید:

یکی شهر بدپشت اسپند کوه   بسی رهزنان گشته آنجا گروه

در شاهنامه هم غالباً از این کوه اسم برده شده است:

به خون نریمان کمر را ببند   برو تازیان تا به کوه سپند

اسم خاص اسفندیار که در اوستا سپنتوداتَ می‌باشد به معنی بخشیده، سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع کلمهٔ امشاسپند می‌شود بی‌مرگ، مقدّس یا مقدّس فناناپذیر و مقدّس جاودانی.

---

۱. رجوع شود به گات‌ها یسنا ۲۹، قطعهٔ ۱۱؛ یسنا ۴۶، قطعهٔ ۱۳ و یسنا ۴۵ قطعهٔ ۵ و یسنا ۲۹، قطعه ۷.

۲. رجوع شود به: Handbuch der Avestasprache von Geiger.

و به: Altiranisches Wörterbuch von Chr. Bartholomae

و به: Altpersische Keilinschriften von Fr. Spiegel.

و به: Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

۳. یارم سپند اگرچه بر آتش همی فکند   از بهر چشم تا نرسد مر او را گزند
او را سپند و آتش ناید همی به کار   با روی همچو آتش و با خال چون سپند
(حنظلهٔ بادغیسی)

گفتیم که این اسم به یک دسته از بزرگ‌ترین فرشتگان مزدیسنا داده شد، سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آن‌ها قرار داده، گفتند: هفت امشاسپندان از این قرار: هرمزد، بهمن، اردی‌بهشت، شهریور، سفندارمذ، خورداد و امرداد در اوستا و هومناه، اشا وهیشتا، خشتراسپنت، آرمتی هروتات و امرتات می‌باشد. در مقالهٔ گذشته از هرمزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته، پس از آن به سر امشاسپندان می‌رویم.

جزو اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کردیم، جزو دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آن را به معنی بهشت و فردوس گرفته‌اند. ناصرخسرو علوی گوید:

این یک سوی دوزخت همی خواند   و آن یک سوی ناز و نعمت

مینو در خود اوستا مئینو (Mainyu) آمده است و به معنی خرد و روح و جوهر است، مئینوَ Mainyava صفت است به معنی روحانی و معنوی، ریشهٔ این کلمه من می‌باشد که در اوستا به معنی اندیشیدن است. در سانسکریت مانیو Manyu و در یونانی مانتیس Mantis و در لاتینی ممنی memini جمله از یک اصل است. در فرس هخامنشی نیز به معنی اندیشه است، توکی‌دیدس[1] مورّخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح می‌زیسته است و مورّخ دیگر یونانی پلوتارخس[2] (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنش) پسر داریوش بزرگ اسم می‌برند. معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت می‌باشد.[3]

به‌خصوص کلمهٔ دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش می‌باشد، چه دُژْ ودُش به معنی بد و زشت است، چنان‌که در کلمات دژخیم (بدسرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا).

بنابر آنچه گذشت سپنت مینو را می‌توان به عقل مقدّس و خرد پاک ترجمه نمود. اینک ببینیم که در اوستا سپند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست، در گات‌ها یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو، در هر شش قطعه این‌ها از سپنت مینو یا خرد مقدّس صحبت شده است به‌طوری که ابداً جای تردید نیست که آن را غیر از اهورامزدا بدانیم. در نخستین قطعهٔ این یسنا خرد مقدّس و آیین ایزدی یک‌جا نامیده شده است و انسان باید نسبت به آن‌ها نیک اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و به آن وسیله به کمال و حیات ابدی نایل گردد. در قطعهٔ دوم دگرباره انسان را به ادای تکلیف خود خوانده، نسبت به خرد مقدّس اعمال نیک خواسته می‌شود. در قطعهٔ سوم آمده است ای مزدا تویی

1. Thukidides   2. Plutarkhos

3. Iranisches Namenbuch von Fer. Yusti.

پدر مقدّسِ این خرد، در قطعهٔ ۴ گوید که به توسّط این خرد مقدّس گناهکاران و دروغگویان برافتند و پیروان راستی روی نجات بینند. در قطعهٔ پنجم به دستیاری خرد مقدس از اهورامزدا پاداش اعمال تمنّا می‌شود. در قطعهٔ ششم پاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آیین راستین و کیش دروغین می‌گردد.[۱] در یسنا ۴۴ قطعهٔ هفت زرتشت می‌گوید: ای مزدا من می‌کوشم که تو را به توسط خرد مقدس آفریدگار کلّ بشناسم.

از این چند فقره به خوبی برمی‌آید که سپنت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان، چنان‌که سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند.

ستیزهٔ خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سپنت مینو یا خرد مقدّس است نه در مقابل اهورا، چنان‌که در هر جای از گات‌ها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدّس می‌بینیم، از این قبیل است در یسنا ۴۵ قطعهٔ دوم. در مقالهٔ آیین زرتشت مفصلاً از سپنت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم، فقط در اینجا می‌افزاییم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصوّر شد برای این است طرف مقابل او که سپنت مینو باشد گاهی به جای اهورامزدا آمده است، چنان‌که در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده می‌شود. با روح مقدّس برای خود یَهوَه استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیاء نبی (Yesaja) باب ۴۸ فقرهٔ ۱۶ و باب ۶۳ فقرهٔ ۱۰، از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا به جای سپنت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سپنت مینو از سر امشاسپندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر امشاسپندان جای داده‌اند. در هیچ جای از گات‌ها به کلمهٔ امشاسپند برنمی‌خوریم ولی همه آن‌ها مکرراً در گات‌ها آمده، تقریباً در هر یک از قطعات غالباً از مجرّدات و صفات اهورامزدا می‌باشند، بسا در یک قطعه برخی از آن‌ها از صفات برخی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر یک از صفات خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۴۷ در قطعه اول و دوم هر هفت امشاسپند ذکر شده‌اند، از این قرار «نسبت به خرد مقدّس (سپنت مینو) و آیین ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی به جای آوردن سبب می‌شود که اهورا به توسّط خشترا و آرمتی به ما کمال (هروتات) و جاودانی (امرتات) بخشد».

«برای حقّ معرفت مزدا که پدر راستی است نسبت به این خرد مقدّس بهترین اعمال را به جای آورد، خواه از گفتار زبان و سخنانی که از منش پاک (وهومناه) است و خواه از کار

---

۱. رجوع شود به گات‌ها یسنا ۴۷ ترجمهٔ نگارنده.

بازوان و کوشش پارسا». در یسنا ۵۱ قطعه ۷ گوید: «ای کسی که ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرتات) و کمال (هروتات) آفریدی از خرد مقدّس (سپنت مینو) و به‌واسطهٔ وهومناه به من قوّه و پایداری بخش».

همین‌طور است در سراسر گات‌ها به‌طوری که تفکیک آن‌ها از همدیگر دشوار و فهم و ترجمهٔ گات‌ها را مشکل ساخت. در سایر قسمت‌های اوستا این کلمات نیز این‌طور استعمال شده است مگر آنکه شخصیّت آن‌ها ثابت‌تر گشته به مجموع اسم امشاسپند داده، از فرشتگان بزرگ شمرده‌اند چنان‌که ملایک در تورات برای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش که نور مطلق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده، و برای آنان دو جنبه قایل شده‌اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی، آنچه در عالم کون و وجود می‌گذرد همگی به دستیاری این گماشتگان صورت می‌پذیرد، آنانند اجراکنندگان مشیّت و ارادهٔ خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی، در جایی که نخستین بار به کلمهٔ امشاسپند برمی‌خوریم در هفت پاره (هپتن هایتی) یسنا ۳۷ فقرهٔ ۴ می‌باشد، چه پس از گات‌ها هفت پاره از قدیم‌ترین اجزاء اوستا به‌شمار است چیزی که در امشاسپندان به‌خصوص جالب دقّت است آن هفتن بودن آنان است، عددی که از زمان‌های بسیار قدیم در میان اقوام آریایی و سامی مقدّس بوده است.

در مملکت بابل به‌خصوص عدد هفت دارای اهمیّت بوده، غالباً در تاریخ و آیین آن سرزمین به این عدد برمی‌خوریم، بعدها یهودی‌ها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعه سیّاره بابل ترتیب داده، فرمانفرمایی هر یک از روزهای هفته را به یکی از آن‌ها برگذار کرده‌اند. رفائیل به جای خورشید؛ جبرائیل به جای ماه؛ شمائیل به جای بهرام (مریّخ)؛ میکائیل به جای تیر (عُطارد)؛ زدکائیل به جای برجیس (مشتری)؛ انائیل به جای ناهید (زهره)؛ سبات‌ئیل یا کفزائیل به جای کیوان (زُحل).[1] اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلی‌ها و آشوری‌ها در سرزمین عراق کنونی وجود داشته و متعلّقند به قوم شُومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است، گرچه هنوز نمی‌دانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شده نزدیک به هیچ‌یک از زبان‌های متداول امروز نیست، آنچه محقّق است این است که شومرها سامی‌نژاد نبوده‌اند، تمدّن آنان تا به سه هزار سال پیش از مسیح می‌رسد،[2] بی‌شک مأخذ

---

۱. رجوع شود به: Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Yeremia Leipzig 1913 S. 164.

۲. رجوع شود به: Weltgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Klauber S. 30-35.

مقدّس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سیّارات سبعه است که از پروردگاران شومر محسوب بوده است، شمارهٔ هفت نیز مستقّلاً در میان تمام اقوام هند و ژرمن مقدّس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم. در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص آپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعر و صنعت است بوده است، هفت روز مانده به ماه نو برای او قربانی می‌کرده‌اند برای آنکه سخن به درازا نکشد از سایر اقوام هند و ژرمن صرف‌نظر کرده، فقط از آریایی‌ها یعنی هندو و ایرانی صحبت می‌داریم. عجالتاً در اینجا اشاره می‌کنیم تا بعد دوباره مفصّل‌تر از آن صحبت بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوطند به هفت آدی‌تیا Aditya هندو، عدد هفت بنابه شواهد ودا و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیّت مخصوصی داشته است، در گات‌ها یسنا ۳۲، قطعهٔ ۳ از هفت بوم هپت بومی (hapta bumi) صحبت شده است. زرتشت از دیوپرستان شکایت نموده گوید که به‌واسطهٔ دروغ و خودستایی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید، در سایر قسمت‌های اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karšvar) سخن رفته است،[۱] در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانهٔ زمین برمی‌خوریم، به مرور زمان و به‌واسطهٔ انقلاب زبان هفت بوم گات‌ها به هفت اقلیم تبدیل یافت.[۲] در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سپت دوپا (septa dvipa) صحبت شده است.[۳]

هفت پاره (هپتن هایتی) پس از گات‌ها از قدیم‌ترین جزوات اوستا محسوب است، از حیث عبارت و زبان مثل گات‌هاست ولی به نثر، از این جهت آن را از ادبیّات کاسانیک می‌شمرند چنان‌که از اسم آن برمی‌آید این قسمت از اوستا به هفت فصل یا «ها» منقسم گردید، از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۴۲ ختم می‌شود.[۴] گذشته از اوستا و مسایل مذهبی بسا در تاریخ ایران به عدد هفت اهمیّت مخصوصی داده شده است، بی‌شک آن را باید از اثر نفوذ مذهبی دانست.

---

۱. رجوع کنید به اوستا تیر یشت، فقرهٔ ۴۰ و به یسنا ۶۵، فقرهٔ ۵.

۲. گویی اندر کشور ما برنمی‌خیزد وفا — یا خود اندرهفت‌کشورهیچ‌جایی‌برنخواست
خاقانی شیروانی

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه — همچنان در فکر اقلیم دیگر
شیخ سعدی

۳. رجوع شود به: Ostiranische Kultur von Geiger S. 300-304.

۴. اساساً هفت «ها» عبارت بوده از هفت فصل، بعدها یک فصل کوچک افزوده شد. رجوع کنید به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده در مقاله گات‌ها به هفت «ها» و به مقالهٔ هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب.

هرودوت می‌نویسد که قلعهٔ همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده، کنگره‌های آن‌ها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برج‌های دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است.

باز همین مُورّخ می‌نویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که با خودش هفت تن بودند دست به هم داده تا گماتای مغ را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نمایند، در طیّ راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را به ضدّ گماتا به تأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرکس دیدند و این را به فال نیک گرفته فوراً با داریوش هم‌رأی شده کار گماتا را ساختند.[۱] به قول هرودوت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده‌اند. اشک اول را هفت تن از بزرگان بالای تخت نشانده‌اند، در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده‌اند.[۲]

در تورات در کتاب استر داستانی از پادشاه اَخشورَش (خشایارشا) مذکور است، در طیّ این داستان چندین بار به عدد هفت برمی‌خوریم، نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت، ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنهٔ خویش شوشن (شوشتر) داد هفت روز طول کشید، هفت تن از خواجه‌سرایان پادشاه را خدمت می‌کردند.

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّبان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند، استر یهودیه که از جملهٔ زنان سراپردهٔ پادشاه بود و به‌واسطهٔ وجاهت خود مخصوصاً طرف توجّه گردیده و بعدها سبب نجات یهودی‌ها از قتل‌عام شد در سال هفتم سلطنت اخشورش داخل قصر سلطنتی گردید.[۳]

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روی یک صُفّه از سنگ مَرمَر که دارای هفت پلّه است ساخته شده است، در فارس در دخمهٔ پادشاهان هخامنش معروف به نقش رستم در بالای گور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفر نیز منقوش است که با مجسمهٔ خود پادشاه که در وسط ایستاده است هفت تن می‌شوند، شاید از آنان چنان‌که پروفسور اندرآس[۴] گمان می‌کند نمایندگان شش طایفه و قبیلهٔ فارس که هرودوت از آن‌ها اسم می‌برد و ذکرش گذشت مقصود باشد.

---

1. Herodote III, 76

۲. رجوع شود به: L'Empire aes Sassanide par Christensen p. 6 et. 8

و به: Nöldeke, Tabari S 437

۳. رجوع شود به تورات استر، باب اول، فقره ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم، فقره ۱۶.

4. Andreas

در جزو اسامی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمی‌خوریم که در کارنامک اردشیر پاپکان از هم‌آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده می‌شود، گرچه دانشمند آلمانی نولدکه[۱] هفتان را از هفت ستارگان سیّاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابراین اسم مذکور برای توهین به او داده شده است.

این وجه تسمیه بسیار بعید به نظر می‌رسد، بی‌شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است، یک دسته از اسامی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی به معنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه‌بوخت یعنی هومت؛ هوخت؛ هورشت (پندار نیک؛ گفتار نیک؛ کردار نیک) نجات داد، پنج بوخت یعنی اهنود؛ اشتود؛ اسپنتمد و هوخشتر و هشتواشت (پنج گات‌ها) نجات داد، همچنین است ماه بوخت و یزدان بوخت؛ هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است.[۲]

فیلسوف عرب جاحظ که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن و الاضداد می‌نویسد که: در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه‌ای هفت شاخه از درخت‌هایی که مقدّس می‌شمردند مثل زیتون و بید و انار و به و غیره می‌گذاشتند و در هفت پیاله سکّه سفید و نو می‌نهادند، هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچهٔ هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که به حرف سین شروع شده باشد. در گیلان خوانچهٔ هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است، هفت پیکر که عبارت است از افسانه هفت زنان سراپردهٔ بهرام گور، منظومه نظام‌الدین ابومحمد الیاس‌بن یوسف معروف به نظامی گنجه (۵۳۵-۵۸۹) معروف است. همچنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تا به امروز مقدّس است، در ریگ ودا آمده است که هفت اسب گردونهٔ خورشید را می‌کشد. به عقیدهٔ هندوان هفت بار انسان می‌میرد و دوباره به دنیا می‌آید، در روز عروسی داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند.[۳]

---

1. Nöldeke

۲. رجوع شود به: Artachschir Papakan von Th Nöldeke S. 49-50.

رجوع شود به چهار مقاله احمدبن عمر علی النظامی العروضی السمرقندی، به حواشی میرزا محمدخان‌بن عبدالوهاب قزوینی، صص ۲۳۹-۲۴۰.

و به ایرانشاه، بمبئی، ۱۹۲۵، ص ۱۲.

و به: Iranisches Namenbuch von Justi.

۳. رجوع شود به: Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 133.

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در اینجا ذکر شود چه این داستان مفصّل‌تر از این است که بتوان به آسانی آن را فراگرفت و در چند صفحه درج نمود، غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن اُنس آریایی‌هاست از چندین هزار سال قبل تا به امروز به این عدد.

بی‌شک عقیده به آسمان و زمین هفت طبقه که فردوسی می‌گوید:

ز سُم ستوران در آن پهن دشت   زمین شد شش و آسمان گشت هشت

از نفوذ بابلی‌هاست، چه در ایران قدیم به‌طوری که از کتب مذهبی مزدیسنا برمی‌آید به زمین و آسمان سه طبقهٔ قایل بوده، طبقهٔ زبرین زمین را چنان‌که گفتیم به هفت کشور قسمت می‌کرده‌اند.

یک تقسیم هفت‌گانهٔ دیگری هم از اقوام سامی به ما رسیده است و آن تقسیم ماه به هفته می‌باشد. در ایران ماه بی‌کم و بیش سی روز بود و به هر روز اسم یکی از فرشتگان یا ایزدان می‌داده‌اند، اسم روزی که با اسم ماه یک‌جا اتفاق می‌افتاد آن روز را عید می‌گرفته‌اند، مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به اردی‌بهشت در ماه اردیبهشت جشن بوده است و در خوردادماه روز ششم را به‌واسطه توافق اسم روز با اسم ماه جشن می‌گرفته‌اند[۱] در مقالهٔ هرمزد گفتیم که گذشته از روز اوّل ماه که موسوم است به هرمزد، روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است، برخی از مستشرقین گمان کرده‌اند که ایرانیان به این ترتیب ماه را مانند اقوام سامی به چهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه به این ترتیب دو هفتهٔ اولی هر یک دارای هفت روز است و دو هفتهٔ آخری هر یک هشت روز می‌باشد، ماه چهار هفته پس از دخول اسلام در میان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبد[۲] از یک کلمهٔ آرامی سبّات sabbath می‌باشد که در عبری شبّات گویند، این کلمه دارای یک ریشهٔ قدیم‌تری است و آن شبّاتو šabbatu است که از قوم اکّاد Akkad به یادگار مانده است. آکادی‌ها اصلاً سامی نژاد بوده‌اند، در شمال عراق سلطنت داشته‌اند، بعدها بابلی‌ها جای آنان را گرفته تمام تمدنشان را اخذ کرده‌اند، کلمه شبّاتو در نزد آکادی‌ها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه، روزی که دایره ماه پر می‌شود. کلمه سامدی samedi فرانسه و زامستاخ

---

۱. رجوع شود به الآثارالباقیه عن‌القرون الخالیه، تألیف ابی‌الریحان البیرونی، چاپ زاخوئو sachau صص ۲۵۱-۲۳۰.

۲. به فال نیک و به روز مبارک شنبد   نبید گیر و مده روزگار خویش به بد
منوچهری

Samstag آلمانی که در مملکت بایرن Bayern اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از شبّاتو آمده است.[۱] بعدها روز شبات در نزد یهودی‌ها روز جشن گردید، زیرا که یَهوَه خداوند بنی‌اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را به انجام رسانید و در روز هفتم بیاسود،[۲] بنابراین یوم‌السبّت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است.

پیش از آنکه در خصوص امشاسپندان به کتب مذهبی مزدیسنان متوسّل شویم و به‌خصوص از اوستا که سرچشمهٔ اطلاعات دینی است از فرشتگان بزرگ نام و نشانی جوییم، ببینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یا نه، به حسب قدمت زمان نخست به یکی از آثار خطوط میخی عهد آشور بانیپال[۳] پادشاه آشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجّه می‌شویم، در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آن جمله اسارامزش Assaramazaš و هفت انوناکی Anunnaki برخی از مستشرقین احتمال می‌دهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند.[۴]

در خطوط میخی که از خود پادشاهان هخامنشی زرتشتی کیش به‌جا مانده است در هیچ جا صراحتاً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست، گذشته از آنکه کلیّه کتیبه‌های آنان سیاسی است و به امور مذهبی نپرداخته است، نام اهورامزدا که تقریباً در هر جمله تکرار شده است مجالی برای ذکر اسامی فرشتگان که به‌منزلهٔ وزیران اهورا هستند نداده است، با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون[۵] گمان کرده است که در کتیبهٔ بیستون از کلمات خشترا که به معنی سلطنت است و شیاتیش که به معنی خوشی و شادمانی است شهریور امشاسپند و خورداد امشاسپند اراده شده باشد.[۶]

مورّخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده‌اند، ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست، چه در کتب مورّخین مذکور یک دسته از اسامی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و به خوبی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسامی فرشتگان برای تیمّن و تبرّک جزو اسامی خاص شده بود همین‌طوری که از

---

۱. رجوع شود به: Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.

۲. رجوع شود به تورات، کتاب موسی، باب دوم، فقرهٔ اول.

3. Assurbanipal

۴. رجوع شود به: Geschichte der Meder u Perser von Prašak II Band Gotha 1910 S. 120.

5. Moulton

۶. رجوع شود به: Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von: Carl Clemen, Giessen 1920 S. 71.

عهد قدیم تا به امروز اسامی برخی از فرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رفائیل در میان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسامی خاص اشخاص شده است،[۱] اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن به اشخاص داده شد. هرودوت و ارسطو از ارتبانوس اسم می‌برند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است. کتزیاس طبیب اردشیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم می‌برد که کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است، در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده می‌شود. ارتبانوس به جای اشاوان آمده است که در گات‌ها و سایر قسمت‌های اوستا صفت مانند استعمال شده است. یعنی به اشا تکیه‌کننده و به راستی و درستی پناهنده؛ کتزیاس نیز از اوخسیارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکری کرده است: مورّخ دیگر یونانی فیلارُخس[۲] که در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیسته همین اسم را ضبط کرده است، کتزیاس از یک اوخسیارتس بسیار قدیم‌تری اسم می‌برد که پادشاه باختر بوده است و نینوس[۳] مؤسّس مملکت نینوا او را شکست داده است.[۴] مورّخ رُمی دیودُر[۵] که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد به‌سر می‌برده همین اسم را یاد کرده است. اوخسیارتس یا به قول مورّخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشاسپند خشترا (شهریور) می‌باشد، اوخسیارتس در کتب یونانی‌ها به جای هوخشترا می‌باشد که غالباً در اوستا آمده و به معنی فرمانده خوب و خسرو نیک است.

در جزو اخبارات مورّخین یونان بسا به اسامی خاص ایرانی برمی‌خوریم که به خوبی یادآور امشاسپندان اوستاست، برای اختصار به دو مثال فوق اکتفا کردیم. در سنّت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خود را برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است، در میان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرّک اسم نخستین امشاسپند بهمن را به خود داد، گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دومین امشاسپند، اشا می‌باشد.[۶] غالباً در جزو اخبار یونانی‌ها می‌خوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی می‌کردند و فدیه می‌آوردند. هرودوت در عادات و رسومات ایرانیان می‌نویسد که به آفتاب و به ماه و به زمین و به آتش و به باد

---

1. Raphaël, Michel, Gabriel 2. Phylarkhos 3. Ninos

۴. لشکرکشی پادشاه نینوس به ضدّ باختر جزو افسانه‌های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدّت اقامت خود در آنجا شنیده است.

5. Diodor

۶. رجوع شود به: Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson S. 635.

قربانی می‌کردند.[۱] گزنفون در خصوص لشکرکشی کورش بزرگ به آشور می‌گوید همین که لشکریان به خاک آشور رسیدند کوروش فرمان داد که برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران آشور شربتی نیاز کنند، باز همین مورّخ می‌نویسد: به فرمان کوروش گاوی برای هرمزد؛ اسبی برای مهر (مترا)؛ ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران آشور گردید،[۲] از این قبیل اخبارات در کتب مورّخین یونان و رُم بسیار دیده می‌شود و می‌توان دریافت که ایرانیان دورهٔ هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چارپایان و غیره را سپرده به آنان می‌دانسته‌اند و برای خوشنود ساختنشان فدیه می‌آورده‌اند، به‌خصوص که در چندین جای اوستا چنان‌که ذکرش بیاید از سپنت آرمتی (سفندارمذ) و اشا وهیشتا (اردی‌بهشت) زمین و آتش اراده شده است، بنابراین فدیه‌های مذکور نیاز این فرشتگان می‌شده است، یکی از کتب قدیم که ممکن بود به توسّط آن اطلاعات مفصّل و نسبتاً درست در خصوص آیین ایران به‌دست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است، نویسندهٔ آن مورّخ یونانی تئپونپوس[۳] معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است. بنابه سنّت زرتشتیان که قایلند به فرمان اسکندر اوستا به یونانی ترجمه گردیده و بنابه قدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدی که یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته‌اند، می‌توان گفت که این کتاب بسیار گرانبها بوده است، در جزو هشتم آن از آیین مُغ‌ها صحبت می‌شده است. مورّخ دیگر یونانی پلوتارخُس که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است. آنچه پلوتارخُس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفهٔ آن می‌نویسد و آنچه از ستیزهٔ اریمانوس (اهریمن) با اورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل می‌کند تماماً از کتاب فیلیپینا برداشته شده است، شاید هم در جایی که با آن همه دقّت از فلسفه دین زرتشت صحبت می‌شود از کتاب مفقود شدهٔ مذکور باشد.[۴] اطّلاع مختصری که به توسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان به ما رسیده است بسیار مهم است، چه

---

۱. هرودوت: Herodote I. 131.

۲. گزنفون در کتاب کیروپدی Kyropädie 3,3 و 3,8 مقصود از شربتی که نیاز پروردگاران آشور شد هوم می‌باشد گزنفون در سال ۴۳۰ یا ۴۲۵ پیش از مسیح تولد یافته و در سال ۳۵۲ درگذشته است.

3. Theopompos

۴. رجوع شود به: Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iran. Völkern von: Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 7.

مأخذ همان‌طوری که گفتیم کتاب فیلیپیناست که در قرن چهارم پیش از مسیح تألیف یافته است، از جمله گوید هرمزد شش پروردگار بیافرید فرشتهٔ منش پاک یا نهاد نیک؛ فرشتهٔ راستی؛ فرشته قانون و نظم؛ فرشته خرد و دانایی؛ فرشتهٔ ثروت و مال؛ فرشتهٔ خوشی بخشنده و نیکی دهنده، گذشته از آنکه مورّخ مذکور این فرشتگان یا به قول خود او این پروردگاران را از خصایص دین زرتشتی و آیین مُغ می‌شمرد معانی که برای هر یک آن‌ها داده است تقریباً چنان‌که به زودی خواهیم دید موافق معانی حقیقی آن‌هاست.[۱] پس از پلوتارخُس خبر جغرافی‌دان یونانی استرابون[۲] که شصت سال پیش از مسیح تولّد یافته، بسیار مهمّ است که می‌گوید در کاپادُک پرستشگاه اومانوس[۳] (وهومناه) و اناداتوس Anadates یا Anadatos (امرتات) را دیده است.[۴] بنابراین معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد. اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آیین مزدیسنا و از ارکان مهم این دین است به‌طوری پیوسته و مربوطه به آن است که به هیچ‌وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستایی ممکن نیست، دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپند با مزدیسنا یک‌جا به‌وجود آمده، بنیان و ریشهٔ این اصول چنان‌که دیدیم در خود گات‌هاست. امروز تا به آن اندازه‌ای که نگارنده اطلاع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمی‌دهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد. مادامی که ما برای اثبات قدمت یا آریایی بودن یکی از مسایل مزدیسنا از ودا برهمنان و آیین کهن هندوان یعنی برادران آریایی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه را نباید بکوبیم، دانشمند مرحوم فرانسوی دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادی‌تیای Aditya هندو است.[۵] در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد.[۶] مدّعی گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون[۷] فیلسوف یونانی و یهودی می‌باشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولّد شده و در سال ۲۵ میلادی درگذشته است و یکی از پیشروان

---

1. De Iside et Osiride, C 46-47.

2. Strabon

3. Omanos

4. Persische Anahita Oder Anaïtis von Windischmann München 1856 S. 36.

کاپادک در خطوط میخی بیستون کاتپاتوکا آمده است ایالتی است در طرف شرقی آسیای صغیر، خود استرابون در آنجا تولد یافت. (آناطولی).

۵. رجوع کنید به: Ormazd et Ahriman par Darmesteter. Paris 1877 p 38-36.

6. Le Zend Avesta par Darmesteter, II vol. Paris 1893 p. LII

7. Philon

فلسفه جدید افلاطونی بوده است (Nouveau platonisme) و حتّی برخلاف کلیّه شواهد تاریخی قدمت تدوین گات‌ها را تا به قرن اول میلادی کشانید، یعنی در همان اوقاتی که فلسفهٔ مذکور نو افلاطونی به‌وجود آمده است. چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلیّهٔ مزدیسنا را تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفداری پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده‌اند،[۱] در صورتی‌که استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولّد یافته صراحتاً در کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد در کاتپاتوکا (آسیای صغیر اناطولی) خبر داده می‌گوید که خود دیده است مجسّمهٔ بهمن را در روز جشنی می‌گردانیده‌اند، ما نمی‌توانیم با دارمستتر هم‌عقیده شده، تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون می‌باشد بدانیم. قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخُس راجع‌به امشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است.

گفتیم که امشاسپندان به ادی‌تیای Adityas برهمنان مربوط است، در آیین هندوان آدی‌تیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همهٔ آن‌ها معلوم نیست، چنان‌که اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگر که در ودا از آنان صحبت شده به ما نرسیده است، ادی‌تیا یعنی پسران ادی‌تی که الهه‌ای می‌باشد از میان این هفت برادر اسم ورونا Varuna و مترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده می‌شود.

اینک ببینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند، گرچه سراسر اوستا یعنی در گات‌ها و کلیّه یسنا و یشت‌ها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عظمت و جلال این فرشتگان صحبت می‌شود، به هیچ‌یک از قطعات اوستا برنمی‌خوریم که در آن ذکری از امشاسپندان نشده باشد. در خود گات‌ها در هر قطعه دیده می‌شود مگر آنکه در اینجا چنان‌که گفتیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند. انسان باید در طیّ زندگانی بکوشد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد، باید چنان پاک و آراسته و نیک‌اندیش باشد که به صفت ستوده پاک‌منشی (وهومناه) رسد، محبّت و فروتنی و بردباری را (آرمتی) باید یگانه مایهٔ رستگاری خود شمرد، در صورتی‌که راستی و درستی آرزوی انسان شد ضمیر و نهاد پاک و اندیشه‌اش بی‌آلایش گردید، تواضع و محبت را پیشهٔ خود ساخت لاجرم به دو خصلت دیگر رحمانی کمال (هروتات) و

---

۱. رجوع کنید به: Geschi. der Reli. im Altert. von Tiele Deutsche Ausg. v. gehrich s. 38

و به: Jackson (Grund. der irani. Philolo) irani Religion s. 635

و به: Geldner Avestalitteratur (Grund der Irani. Philol) S. 39.

جاودانی (امرتات) نایل گردد، چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در پناه خود گرفته، هماره در کشور جاودانی و مملکت روحانی باری تعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد. در سایر قسمت‌های اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان برمی‌آمد و به‌علاوه چنان‌که در خود گات‌ها از ملایکه مقرّبین هم شمرده می‌شوند و واسطهٔ فیض میان اهورامزدا و بندگان می‌باشند،[۱] در قطعات یسنای ۲۹ که گفتگو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان، شخصیّت امشاسپندان واضح و آشکار است.[۲] امّا در سایر قسمت‌های اوستا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است.[۳] گاهی نیز کلمه امشاسپند بدون سپنت برای فرشتگان بزرگ آمده است.[۴] در فروردین یشت عدد هفت تن بودن آنان نیز معیّن گردیده است.[۵] در ماه یشت به توسّط امشاسپندان فرّ و شکوه به زمین بخشیده می‌شود.[۶]

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان garonmana (عرش) در آنجایی که مقام خود اهوراست به امشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است.[۷] در فروردین یشت می‌خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلّی می‌کند.[۸] در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان با خورشید هم‌اراده هستند.[۹] در فرگرد ۱۹ وندیداد می‌گوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت می‌کنند).[۱۰] در نخستین یشت که مختص به هرمزد است نسبت این فرشتگان به پروردگار معین گردیده گوید: وهومن آفریدهٔ من است ای زرتشت، اردی‌بهشت آفریدهٔ من است ای زرتشت، شهریور آفریده من است ای زرتشت، سپندارمذ آفریدهٔ من است ای زرتشت، خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت.[۱۱] به‌خصوص آنچه در فروردین یشت از

۱. رجوع شود به: یسنا ۳۳، قطعه ۱۲.
۲. رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷.
۳. رجوع شود به یسنا ۳۵ فقره ۱ و یسنا ۳۷ فقره ۴ و یسنا ۳۹ فقره ۳ و یسنا ۴۲ فقره ۱ و ۶.
۴. رجوع شود به یسنا ۲۱ فقره ۲.
۵. یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقرهٔ ۸۳.
۶. یشت هفتم (ماه یشت) فقرهٔ ۳.
۷. فرگرد نوزدهم وندیداد فقرهٔ ۳۳ و فقرهٔ ۳۶.
۸. یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقرهٔ ۸۱.
۹. یشت دهم (مهریشت) فقرهٔ ۵۰ و یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقرهٔ ۹۲.
۱۰. فرگرد نوزدهم وندیداد فقرهٔ ۱۳.
۱۱. یشت اول (هرمزدیشت) فقرهٔ ۲۵.

امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجّه و دقّت است. در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ آمده است: «ما به فروهرهای نیک و توانا و مقدّس پاکان درود می‌فرستیم و به آن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند، کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است، کسانی را که یک پدر و سرور است و اوست آفریدگار اهورامزدا، کسانی که یکی از آن‌ها ناظر روح دیگری است، کسانی که به هومت اندیشند و به هوخت اندیشند و به هورشت اندیشند، کسانی که راه آنان روشن و درخشان است وقتی که به سوی زَوْر پرواز کنند.» فقرات فوق گویای مقام اتّحاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است به یک پدر و بزرگ.

در یکی از دعاهای متأخر مزدیسنان (کشتی افزون) که در جزو خُرده اوستاست از سی و سه امشاسپندان صحبت شده است. گذشته از این یک فقره دیگر در هیچ جا به چنین عددی برای امشاسپندان برنمی‌خوریم.[1] در جزو خُرده اوستا نماز دیگری نسبتاً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقرهٔ یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و یاران و همکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که بعدها در جزو هر یک امشاسپندان صحبت خواهیم داشت اسم می‌برد.

از فقرهٔ هشت تا فقرهٔ ۱۸ نماز مذکور به سایر ایزدان درود فرستاده می‌شود.[2] در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ به هر یک از امشاسپندان درود و تحیّات تقدیم می‌گردد. به قول زرتشتیان در قدیم هر یک از امشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است، امروز فقط در میان بیست و یک یشت، یشت دوم مخصوص به هفت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آنِ اردی‌بهشت و خرداد است. احتمال دارد که سنّت زرتشتیان را نیز حقیقتی باشد، چه رساله پهلوی بهمن یشت که امروز در دست است هرچند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه‌تری ترتیب داده شده است،[3] بنابراین رساله مذکور به اسم نخستین امشاسپند است.

---

۱. رجوع شود به: Avesta von Spiegel Bd. III S. 4.
و به خرده اوستای تیرانداز بمبئی، سنه یزدگردی ۱۲۷۵، صفحه ۱۱.

۲. رجوع شود به: Avesta von Spiegel Bd. III S. 234.

۳. رجوع شود به: Die Tradition elle Literatur der Persen von Spiegel. S. 128-135, Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1-Lix.
و به: Essays on The Sacred Language; Writings and Religion of the Parsis by Haug p. 107.

در کتب پهلوی نیز مانند اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شده، به قول دینکرد امشاسپندان به نزد شاه گشتاسب درآمده، او را به دین زرتشت دلالت کردند. بندهش مقام و درجهٔ هر یک را مثل وزراء پادشاهی معیّن کرده، گوید:

وهومن که به‌منزله بزرگ فرمدار یا رئیس‌الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین مرتبه است، پس از آن باز از طرف راست اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند، از طرف دست چپ سفندارمذ و خرداد و امرداد به حسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند.

وهو vohu وهیشتَ vahišta وئیریه vairya سپنت spenta از صفات و به حسب ترتیب به معنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدّس می‌باشد، بعدها جزء لاینفک چهار تن از امشاسپندان گردیده، گفتند وهومناه (بهمن)، اشا وهیشت (اردی‌بهشت)، خشترَ وئیریه (شهریور)، سپنت آرمتی (سپندارمذ).

شش ماه از سال و شش روز از ماه به اسم این فرشتگان است و هر یک به جای خویش گفته خواهد شد، اکنون که به‌طور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیّت آنان در مزدیسنا تا به چه درجه است هر یک از آنان را جداگانه شرح می‌دهیم.

(۱) بهمن

هرچند که در گات‌ها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای داده شود.

در اوستا وهومنه vohumana، در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گوییم، این کلمه مرکب است از دو جزء وهو به معنی خوب و نیک است و مَنه از ریشهٔ من می‌باشد که ذکرش گذشت، در فارسی منش یا منشن گردید. بنابراین هر دو جزو این کلمه در زبان ما باقی است و می‌توانیم مجموع آن را به وه منش و خوب منش یا به نیک نهاد ترجمه کنیم، بسا به جای وهو صفت دیگر وهیشت آمده وهیشت مَنه گفتند یعنی بهترین منش.

وهمن یا نهاد پاک و منش نیک نخستین آفریدهٔ اهورامزداست. در عالم روحانی مظهر اندیشهٔ نیک و خرد و دانایی خداوند است، انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشد و او را به آفریدگار نزدیک کند، بهمن همان فرشته‌ای است که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال اهورا راهنمایی نمود. چنان‌که گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران‌زمین و ممالک مزدیسنا این فرشته مورد توجّه بوده، بنابه شهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او

معمول بوده است، یکی از وظایف بهمن این است که به انسان گفتار نیک تعلیم می‌دهد و از ژاژگویی و هرزه‌سرایی بازمی‌دارد.

خروس که از مرغکان مقدّس به‌شمار است و در سپیده‌دم با بانگ خویش دیو ظلمت را رانده، مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار می‌خواند مخصوص به بهمن است. همچنین لباس سفید مخصوص به این فرشته است، در میان گل‌ها یاسمین سفید هم از آن وهمن است.

گفتیم که هر یک از فرشتگان را دو جنبه است روحانی و جسمانی؛ در عالم مادی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورامزدا سپرده به آنان است که از طرف آفریدگار کُلّ به پرورش و تربیت آن‌ها می‌کوشند، همهٔ جانوران سودمند به حمایت بهمن سپرده شده است.

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن و نیز دومین روز ماه منسوب به اوست، دومین روز بهمن ماه به‌واسطهٔ توافق اسم روز با اسم ماه در ایران جشن بزرگ بوده به اسم بهمنگان یا بهمنجنه؛ انوری گوید:

بعد ما کز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن و نارفتن ما در افواه
اندر آمد ز در حجرهٔ من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین می‌نویسد: «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بذین روز بهمن سپیذ بشیر خالص پاک خورند و گویند حفظ آیذ مردم را و فرامشتی بروذ و امّا به خراسان مهمانی کنند برد یکی که اندرو از هر دانه خوردنی خورند کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچ آندر آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات». آنچه شاعر معروف علی‌بن احمد طوسی که در وسط قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس می‌نویسد نیز قابل توجه است. در تحت کلمه بهمنجنه چنین می‌گوید بهمنجنه رسم عجم است، چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بوذی بهمنجنه کردندی و این عیدی بوذی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد بر سر کاسه‌ها برافشاندندی، فرّخی گفت:

فرّخش باد و خداوندش فرخنده کناد عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه

چنان‌که از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی برمی‌آید بهمن نیز اسم گیاهی است که به‌خصوص در جشن بهمنجنه خورده می‌شد در طبّ نیز این گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل زردک.[1]

---

۱. رجوع شود به تحفهٔ حکیم مؤمن و بحرالجواهر.

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است، سابقاً ریشه آن را به اسم بهن سرخ و بهن سفید در داروخانه‌ها استعمال می‌کرده‌اند.[۱]

سابقاً اشاره کردیم که در ادبیّات مزدیسنا برای هر یک از امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکر کرده‌اند، همچنین هر یک را همستار یعنی رقیب و ضدّ و دشمنی می‌باشد، در اینجا مناسب است که متذکّر شویم انگره مینو (اهریمن) در آغاز همستار یا ضدّ سپنت مینو بوده است، چون به مرور سپنت مینو (خرد مقدّس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و به جای آن خود اهورامزدا را در سر فرشتگان بزرگ قرار داده‌اند، لاجرم اهریمن نیز در مقابل اهورامزدا تصوّر شده است به عقیدهٔ نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف که اهریمن را نقطهٔ مقابل هرمزد خوانده‌اند همین است.

ایزد ماه، ایزد گوش، ایزد رام از همکاران امشاسپند وهمن شمرده می‌شوند، اک منه Aka Manah یعنی بدمنش یا زشت نهاد، دشمن بزرگ و رقیب بهمن است.[۲]

(۲) اردی‌بهشت

برافکند ای صنم ابر بهشتی   زمین را خلعت اردیبهشتی[۳]

در اوستا اشا وهیشتَ Aša vahišta در پهلوی اشا وهیشت یا ارت وهیشت و در فارسی اردی‌بهشت گوییم، جزء اوّلی این کلمه اشا از جمله لغاتی است که معنی آن بسیار منبسط است، راستی و درستی و تقدّس و قانون و آیین ایزدی و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است، فقط در گات‌ها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار شده است، تشخیص معانی آن نیز دشوار است، بسا در یک قطعه یا یک جمله گهی به یکی از معانی مذکور است و گهی از آن فرشته‌ای اراده شده است. در سانسکریت رتا rta و در لاتینی راتوس ratus گویند.[۴] بسا در گات‌ها از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود می‌باشد چنان‌که بوستان و سرای وهومنه نیز به همین معنی است.[۵] جزء دیگر این کلمه که وهیشت باشد صفت تفضیلی است یعنی بهتر بهشت

---

۱. رجوع شود به: La Grande Encyclopédie francaise

۲. نزد اهالی کوهستان‌های ایران بهمن اسم برفی است که به‌واسطهٔ تراکم و ازدیاد از بالای کوه‌ها سرازیر شده به دره و دشت می‌ریزد و آن را در فرانسه Avalanche گویند.

۳. دقیقی، المعجّم فی معاییر اشعارالعجم.

۴. رجوع شود به کتاب خرمشاه، صص ۷۰-۷۲.

۵. رجوع شود به یسنا ۳۳، قطعهٔ ۳.

که در فارسی به معنی فردوس است، از همین کلمه می‌باشد پس معنی اردی‌بهشت بهترین راستی و درستی است. در آیین مزدیسنا آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمرهٔ اشوان یا پاکان و مقدّسین گردد، در مجموع کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد به دین راستین است، اَشونْ ašavan خوانده می‌شود. غالباً خود زرتشت در اوستا اشو خوانده شده است. آنکه از اشا روی بگرداند و به کیش دروغین گرود درگونت dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده می‌شود، به‌خصوص در جزو اسامی خاص ایرانی به یک دسته از اسامی برمی‌خوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است. سه نفر از پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی موسوم بوده‌اند به ارتخشترا، همین اسم به‌تدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک می‌باشد.

اردی‌بهشت در عالم روحانی نمایندهٔ صفت راستی و پاکی و تقدّس اهورامزداست و در عالم مادّی نگهبانی کلیّه آتش‌های روی زمین بدو سپرده شده است، سومین یشت مختص به این فرشته است، دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی‌بهشت؛ در روز سوم اردی‌بهشت ماه به‌واسطهٔ اتّفاق دو اسم با همدیگر در ایران قدیم جشنی می‌گرفته‌اند موسوم به اردی‌بهشتگان،[1] به قول بندهش گل مرزنگوش مخصوص به اوست.[2]

ایزد آذر، ایزد سروش، ایزد بهرام، از همکاران و یاران امشاسپند اردی‌بهشت شمرده می‌شوند. اندرا Indra که به قول بندهش و دینکرد دیو فریفتار و گمراه‌کننده است همستار و دشمن بزرگ اردیبهشت محسوب است، نماز معروف اشم وهو نیز نماز اشا گفته می‌شود.

(۳) شهریور

ز شهریورت باد فتح و ظفر　　بزرگی و تخت و کلاه و کمر

(فردوسی)

در اوستا خشتر وَئیریه Xšathra Vairya در پهلوی خشتریور و در فارسی شهریور یا شهریر گوییم.[3] جزء اول این کلمه به معنی سلطنت و مملکت است به این معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است، کلمهٔ شهر که امروز در فارسی به جای بلدة

---

۱. رجوع شود به آثارالباقیه بیرونی، چاپ زاخائو Sachau، ص ۲۱۹.

۲. رجوع کنید به بندهش Bundehesh von Justi Cap. XXVII گل مرزنگوش (مرزنجوش) ریز سفید رنگ مایل به سرخی است گل مانند خود گیاه خوشبو است (تحفة‌المؤمنین).

۳. چو در روز شهریر آمد به شهر　　ز شادی همه شهر را داد بهر لبیبی

(فرهنگ انجمن‌آرای ناصری)

عربی است از خشتر آمده است. در قدیم نیز از خود کلمهٔ شهر مملکت اراده می‌شده است می‌گفتند ایرانشهر، یعنی کشور ایران.[۱] در کلمهٔ شهریار تاکنون معنی اصلی محفوظ مانده چه آن به معنی پادشاه مملکت است، جزء دومی این کلمه صفت است به معنی آرزو شده، از ور var مشتق است. در خطوط میخی و گات‌ها و اوستا انتخاب نمودن و برگزیدن و گرویدن بسیار استعمال شده است. در پهلوی واور و در فارسی باور گردید.

شهریور را به کشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه می‌توان ترجمه نمود، بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا؛ سرزمین فناناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است. در آنجایی که مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی به‌سر برد که پس از مرگ شایستهٔ این مملکت گردد. شهریور در عالم روحانی نمایندهٔ سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است، در جهان مادّی پاسبان فلزّات است، از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر، چون نگهبانی فلزّات با اوست از این‌رو او را دستگیر فقرا و فرشته رحم و مروّت خواندند،[۲] گاهی هم در اوستا از کلمهٔ شهریور فلزّ اراده شده است.[۳] در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ می‌شود از کسی که سیم و زر را بد به‌کار اندازد یا بگذارد که زنگ زند. ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور، روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان، بنابه قولی آن را نیز آذر جشن می‌گفتند.[۴] به قول بندهش ریحان (شاسپر غم Basilicum) مختص به شهریور است.[۵] ایزدمهر، ایزد آسمان اینران از یاران و همکاران شهریور شمرده می‌شوند. دیو سئورو sauru که به قول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرگ شهریور است.[۶]

---

۱. از آفریدون که جبّاران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را به سه بخش کرده به میان سه فرزند خویش، پاره مشرقی که اندرو ترک و چین است پسرش را داد توژ، پارهٔ مغربی که اندرو روم است پسرش را داد سلم و پاره میانکی که ایرانشهر است پسرش را داد ایرج. ابوریحان بیرونی التفهیم فی صناعة التنجیم و رجوع کنید به معجم‌البلدان یاقوت حموی.

۲. رجوع کنید به سی روزه فقرهٔ ۴.

۳. رجوع کنید به فرگرد نهم وندیداد، فقرهٔ ۱۰.

۴. آثارالباقیه (ابوریحان بیرونی) چاپ پروفسور زاخائو Zachau ص ۲۲۱.

۵. بندهش Bundehesh von Justi Cap. xxvii

۶. سَئوُرو Sauru در پهلوی ساور و در فارسی ساول می‌باشد.

(۴) سپندارمذ

سـپندارمـذ پـاسبان تـو بـاد   ز خرداد روشن روان تو بـاد

(فردوسی)

در اوســتا سـپنت آرمـئیتی Spenta Armaiti، در پـهلوی سـپندارمت، در فـارسی سپندارمذ یا سپندارمد و اسپندارمد و اسفندارمذ و سفندارمز گوییم.

سپنت صفت است. به معنی که سابقاً شرح دادیم، بعدها به آرمئیتی متّصل شده است، آرمیتی به معنی فروتنی و فداکاری است، در ودا این فرشته نیز آرمتی گفته مـی‌شود، در یک جای ریگ ودا چنان که گاهی در اوستا به معنی زمین آمده است در پهلوی آن را به خرد کامل ترجمه کرده‌اند.

سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبّت و بردباری و تواضع اهورامزد است، در جهان جسمانی فرشته‌ای است موکّل زمین، به این مناسبت آن را مؤنّث دانسته دختر اهورامزدا خوانده‌اند. سپندارمذ موظّف است که هماره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد، هر که به کشت و کار پردازد و خاکی را آباد کند خوشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است، تمام خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده به دست اوست مانند خود زمـین، ایـن فرشته شکیبا و بردبار است به‌خصوص مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ایزد آبان، ایزد دین، ایزد اَرد از همکاران و یـاران او شـمرده مـی‌شوند. دیـو نـاخوشنودی و خیره‌سری ترومیئتی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمـذ مـحسوب است. آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ، در ایران قدیم در این روز جشن می‌گرفته‌اند، به قول ابوریحان بیرونی این عید به زنان تـخصیص داشــته و از شوهران خود هدیه دریافت می‌کرده‌اند، از این‌رو به جشن مزدگیران معروف بوده است.[۱]

بیدمشک گل مخصوص سپندارمذ می‌باشد.

---

۱. و کان فیما مضی هذالشهر و هذالیوم خاصةً عیدالنساء و کان الرجال یَجودون عـلیّهن و قـد بـقی هـذا الرسـم باصفهان و الرّی و سائر بُلدانِ فهله ویسمّی بالفارسیة مژدگیران (آثارالباقیه ص ۲۲۹) ابوریحان در کـتاب دیگـر خود التفهیم این جشن را مزدگیران ضبط کرده است، یعنی در یک نسخهٔ خطی که نگارنده در کتابخانه ملّی پاریس دیده‌ام مردگیران مندرج است. عجالتاً وسایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب التفهیم از این قرار است: «مردگیران نبشتن رُقعه‌ها گژدم این از رسم‌های پارسیان نیست ولیکن عامیان نو در آوردند این روز بر کاغذها نویسند و بر در خانه آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و به پنجم روز است از اسفند ماه، پارسیان نبشتن رقعه‌ها گژدم را مردگیران خوانند، زیراکه زنان بر شوهران اقتراح‌ها کردندی و آرزوها خواستندی». غالب فرهنگ‌ها مثل فرهنگ سروری و برهان جامع و برهان قاطع و انجمن‌آرای ناصری مردگیران ضبط کرده و این جشن را در آخرین روز سفندارماه قرار داده‌اند.

(۵) خورداد و امرداد

در اوستا هروتات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی خُـردات و امـردات آمده است. این دو فرشته همیشه با هم نامیده می‌شوند، نسبت به سایر امشاسپندان از آن‌ها کمتر اسم برده شده، هروتات از کلمه هُروَ haurva مشـتق است کـه در گـات‌ها و سـایر قسمت‌های اوستا بسیار استعمال گردیده، به معنی کـامل و تـمام و بـی‌نقص و بـی‌عیب می‌باشد، همین کلمه در فرس در خطوط میخی هرُوَو haruva آمده است، در سانسکریت سرو sárva گویند، بنابراین خرداد یعنی کمال و رسایی و صحّت؛ گذشته از آنکه حفاظت یکی از ماه‌های سال سپرده به این فرشته و به اسم او نامزد نموده، خرداد ماه گوییم، به یک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است به این معنی که کلمه هر (هر کس و هر چیز) از ریشه و بُن خرداد است و از هرُوَو haruva فرس آمده است.[۱] امّا امرداد آنچه در ترکیب و تجزیهٔ کلمه امشاسپند ذکر کردیم، در اینجا نیز مصداق می‌یابد، امرداد یعنی بی‌مرگی یا به عبارت دیگر جاودانی، این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند. در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است. اهورامـزدا خـوشی (خـرداد) و جاودانی (امرداد) را به کسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آیین مقدّس بوده است.[۲] در عالم مادی پرستاری آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد می‌باشد. این دو وظیفه برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است، چه در خود گات‌ها اشـاره بـه آن شـده است.[۳] چنانچه از پیش گذشت استرابون معبد امرداد را در آسیای صغیر دیـده است، در اوستا یشت چهارم از آن خورداد است، سومین و پنجمین ماه موسوم است بـه خـرداد و امرداد، روز ششم و هفتم ماه نیز به اسم این دو فرشته است. ایـن دو روز را در مـاه‌های مذکور عید می‌گرفته‌اند به اسم جشن خوردادگان و مردادگان[۴]، به قول سـنّت حـضرت زرتشت در خُرداد روز از فروردین ماه تولّد یافته و در این روز مبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستاخیز به‌وقوع خواهد پیوست.

---

۱. رجوع کنید به: Grundriss der Neupers. Etymo. von Horn
و به: Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182
و به: Handbuch der Avestasprache von Geiger
و به: Altiranisches Wörterbuch von Rartholomae

۲. رجوع کنید به گات‌ها، یسنا ۴۷، قطعهٔ ۱ و هرمزدیشت، فقرهٔ ۲۵.

۳. رجوع شود به گات‌ها، یسنا ۵۱، قطعهٔ ۷.

۴. به قول برهان قاطع خرداد روز در خرداد ماه موسوم است به جشن نیلوفر

برون رفت شادان به خرداد روز — به نیک اختر و فال گیـتی‌فـروز — (فردوسی)

روز مـرداد مـژده داد بـدان — که جهان شد به طبـع باز جـوان — (مسعود سعد)

ایزد تشتر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خورداد می‌باشند، ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده می‌شوند، دیو گرسنگی و تشنگی تئروُ Tauru و زئیریچَ که در بندهش تاریچ و زاریچ نامیده می‌شوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند، این دو دیو نیز مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یک جا نامیده می‌شوند.

گل سوسن مخصوص به خرداد و گل چمبک از آن مرداد است.[1]

۱. چمبک گلی است زردرنگ؛ خوش‌بو و تند، در تحفة‌المؤمنین ضبط است که چنبه به هندی زنبق را گویند. در فرهنگ‌ها چنپا و چنپی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده‌اند، الحال در ایران یک قسم گل یاس به این اسم معروف است و یک قسم برنج نیز در گیلان موسوم است به چنپا، این کلمه اصلاً از هند آمده است. در سانسکریت چمپاکا و در هندوستانی چمپا گویند. رجوع کنید به قسمت لغات بندهش چاپ و ترجمه یوستی Yusti.

***

در خصوص خورداد و امرداد رجوع کنید به: Haurvatât et Ameretât par Darmesteter Paris 1875

در خصوص امشاسپندان به‌طور عموم رجوع شود به کتاب‌های ذیل:

Die Iranische Religion G. ir. Ph. von Jackson S. 633-639. Eranische Alterthumskunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez p. 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanidee par Casartelli Paris 1884 p. 66-69. Rapp, die Religion u Sitte der Perser nach den g?iechichen und römischen quellen S. 63-66. Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند آلمانی پروفسور مارکوارت Marquart نیز رساله‌ای در خصوص امشاسپندان نوشته است، در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلن بنابه درخواستم نسخهٔ خطی آن را که هنوز چاپ نشده بود برای مطالعه به نگارنده داد، متأسفانه به‌واسطه نامرتب بودن نسخه و به‌واسطهٔ یادداشت‌های عدیده که خطش ناخوانا بود نتوانستم از آن استفاده کنم.

دکتر برنهارد گیگر Dr. Bernhard Geiger پروفسور در وینه کتابی در خصوص امشاسپندان تألیف کرده است، پس از فرستادن این مقاله به مطبعه، کتاب مذکور به دست نگارنده آمد، عنوان آن از این قرار است:

Die Ameša Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

مقدّمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شـرحش در مـقالهٔ پـیش گـذشت. معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص مـی‌دهند یکـی مـوسوم است بـه هـفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ، در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هـفت امشاسپندان و در جزو یشت‌هاست. هفتن یشت بزرگ متعلّق به یسناست فقط به مناسبت آنکه مرکّب از هفت ها (فصل) می‌باشد آن را نیز متّعلق به هفت امشاسپندان دانستند. ما هم هر دو را به معرض مطالعه عموم می‌گذاریم؛ به‌زودی از هـفتن یشت بـزرگ یـا هـپتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت. اینک در خـصوص دومـین یشت کـه مـتعلق بـه مـهین فرشتگان مزدیسناست گوییم هفتن یشت کوچک نسبتاً کوچک و به قدمت هم به سـایر یشت‌های بزرگ نمی‌رسد.

از فقرهٔ یک تا فقرهٔ شش که مـی‌توان آن را مـثل یک جـمله فـرض نـمود، از هـفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقرهٔ ۶ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصّل‌تر اسم برده به هر یک درود فـرستاده مـی‌شود، متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آن‌ها مفهوم نمی‌شود به‌خصوص فقرات ۱۳ و ۱۴ که به هیچ‌وجه از لغات آن معنی‌ای که موافـق عـلم اشـتقاق بـاشد نـمی‌توان استخراج کرد مگر آنکه یک معنی سنّتی برای آن‌ها قایل شویم. به‌خصوص در قرائت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی به دو خصلت ایرانیان قدیم برمی‌خوریم، یکی مـیل مخصوص آنان به زراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیـری، چـه در جـزو درود و

تحیّات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم به گله و رمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده می‌شود.

در انجام باید بیفزاییم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت با هم می‌خوانند، در صورتی‌که خواسته باشند با هفتن یشت کوچک اکتفا کنند فقرات ۱۱ تا ۱۴ آن را هفت بار تکرار می‌کنند.

هفتن یشت کوچک

۱ اهورامزدای رایومند (و) فرهمند را، امشاسپندان را، وهومن را، صلح پیروزمند را، که از بالا حامی همهٔ آفریدگان است، دانش فطری مزدا آفریده را، دانش اکتسابی مزدا آفریده را.

۲ اردیبهشت زیباتر را، (نماز) زورمند مزدا آفریدهٔ ائیریامن ایشیا را،[۱] سوک[۲] نیک دور بینندهٔ مزدا آفریده مقدّس را، شهریور را، فلزّ گداخته را،[۳] رحم و مروّت غمخوار بیچارگان را.[۴]

۱. نماز ایثریامن ایشیا (airyaman išya) از ادعیّه بسیار شریف به‌خصوص به ضد ناخوشی‌ها خوانده می‌شود. جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ فقرهٔ اول است یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تجزیهٔ کتاب دینکرد، این نماز متعلّق به آخرین گاتا و جای آن در انجام وهشتواشت بوده است، در وزن شعر هم با آخرین گاتا یکی است. در یشت آینده که اردیبهشت باشد از فقرهٔ ۵ تا آخر آن در تعریف و تأثیر این نماز است، به‌زودی از آن صحبت خواهیم داشت. خود ائیریامن اسم فرشته‌ای است که درمان و شفا می‌بخشد، رجوع کنید به اردیبهشت و به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده به مقالهٔ چند لغت از گاتا (ایرمان) و به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

۲. سوک در اوستا سئوکَ (saoka) در پهلوی سوک گردید، رجوع کنید به ترجمهٔ هرمزدیشت، به پاورقی شماره ۴.

۳. ذکر فلزّ در اینجا به مناسبت امشاسپند شهریور است که پیش از آن گذشت، چه در عالم مادّی نگهبانی فلزّ با این امشاسپند است، رجوع کنید به مقالهٔ امشاسپندان به شهریور.

۴. ذکر رحم و مروّت نیز به مناسبت امشاسپند شهریور است گفتیم که این امشاسپند در عالم مادّی نگهبان فلزّ است چون فلزّات در جزو آن زر و سیم مایهٔ ثروت است، از این جهت دستگیری از فقرا و تفقّد احوال بیچارگان نیز به عهدهٔ شهریور است. رجوع کنید به مقاله امشاسپند به شهریور.

۳ سپندارمذ را، راتای نیک و دور بینندهٔ مقدّس مزدا آفریده را،[۱] هروتات رد را،[۲] یائیریه هوشیتی را[۳]، (فرشتگان) سال را، سروران تقدّس را، امرتات رد را، هر دو گله پرواری و مزرع گندم سودبخش را، گوکرن[۴] نیرومند مزدا آفریده را.

۴ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاهان خوب بخشنده را، اردیبهشت و آذر اهورامزدا را، سرور بزرگ اپام نپات را[۵] و آب مزدا آفریده را.

۵ فروهر پاکان را و گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را و یائیریه هوشیتی را و امه[۶] خوش‌اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را و اوپرتات[۷] پیروزمند را، سروش مقدّس پاداش بخشنده پیروزمند گیتی‌افزا را،[۸] رشن راست و ارشتاد گیتی‌افزا و فزاینده جهان را خوشنود می‌سازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را به من

---

۱. راتا (Rata) نخست به معنی فدیه و نیاز و جُود و بخشش است، دوم اسم فرشته‌ای است که پاسبانی داد و دهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱۹ نیز به معنی اخیر آمده است.

۲. کلمه‌ای که ما رد ترجمه کردیم، در اوستا رتو (Ratav) می‌باشد به معنی مرد درستکار یا یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً به معنی رئیس و سرور است و نیز به معنی داور و قاضی است. به‌خصوص زرتشت در روز رستاخیز داور محکمهٔ ایزدی است، این کلمه در تفسیر پهلوی اوستا رت گردید و امروز در فارسی رد گوییم و از آن دلیر و دانا اراده می‌شود:

جهانش نام کرده شاه موبد   که هم موبد بد و هم بخرد رد   (ویس و رامین)

۳. یائیریه yairya صفت است به معنی سالی و فصلی، از کلمهٔ یارِ که به معنی سال است مشتق گردیده. در زبان‌های آلمانی و انگلیسی yahr و year با یارِ اوستایی یکی است، در اینجا از یائیریه فرشتگان شش جشن یا گهنبار سال اراده گردید، کلمهٔ مذکور غالباً با کلمه هوشیتی که به معنی منزل نیک و به موقع در رسیدن است ترکیب یافته از مجموع آن‌ها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید، رجوع کنید به مقالهٔ فروهر.

۴. گوکرن پهلوی از گئوُکرِنَ (gaokerena) اوستایی آمده است، شرح آن در هرمزدیشت گذشت، رجوع کنید به یشت مذکور فقرهٔ ۳۰ و پاورقی شمارهٔ ۳.

۵. اپام نپات معنی لفظی آن سرچشمه یا ناف و زادهٔ آب می‌باشد و آن اسم فرشته‌ای است که او را عموماً ایزد برج می‌نامند، در فرس هخامنشی نیز نپات آمده است. کلمات نوه و نبیره از همین لغت است، نپوس nepos و neptis لاتین که به معنی نوه است با نپات فرس از یک ریشه و بنیان است.

۶. امه ama نخست به معنی جرأت و قوّت و رشادت است، دوم صفتی است به معنی قوی و زورمند در پهلوی اما وند گردید و اسم فرشته‌ای است که غالباً با ایزد بهرام می‌آید، رجوع کنید به مقالهٔ بهرام.

۷. اوپرتات uparatat اول به معنی برتری و تفوّق است، دوم اسم فرشته‌ای است، رجوع کنید به آخر مقالهٔ بهرام.

۸. چون غالباً ما در طی یشت‌ها به صفت گیتی‌افزا برمی‌خوریم لازم است که در همین آغاز چند کلمه در خصوص آن گفته شود، صفت مذکور در اوستا فَرادَت گئته Fradat gaetha می‌باشد، در تفسیر پهلوی به فراخ داتاری گهان ترجمه گردید و در فارسی افزونی‌دهندهٔ جهان ترجمه کرده‌اند، مقصود از این صفت ثروت و خوشی مادّی افزاینده می‌باشد.

بگوید،[۱] (زرتشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است»[۲] باید مرد پاکدین آن را بگوید.

۶ اهورامزدای رایومند (و) فرهمند را می‌ستاییم، امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را ما می‌ستاییم، وهومن امشاسپند را ما می‌ستاییم، صلح پیروزمند را که از بالا حامی همه آفریدگان است ما می‌ستاییم، دانش فطری مزدا آفریده را ما می‌ستاییم، دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما می‌ستاییم.

۷ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را ما می‌ستاییم، (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریا من ایشیا را ما می‌ستاییم، سوک نیک دور بینندهٔ مزدا آفریده مقدّس را ما می‌ستاییم، شهریور امشاسپند را ما می‌ستاییم، فلزّ گداخته را ما می‌ستاییم. رحم و مروّت را که غمخوار بیچارگان است ما می‌ستاییم.

۸ سپندارمذ نیک را ما می‌ستاییم، راتای نیک دور بینندهٔ مقدّس مزدا آفریده را ما می‌ستاییم، هروتات امشاسپند را ما می‌ستاییم، یائیریه هوشیتی را ما می‌ستاییم، (فرشتگان) مقدّس سال سروران تقدّس را ما می‌ستاییم، امرتات امشاسپند را ما می‌ستاییم، گله پرواری را ما می‌ستاییم و مزروع گندم سودبخش را ما می‌ستاییم، گوکرن نیرومند مزدا آفریده را ما می‌ستاییم.

---

۱. زوت، در اوستا زَوْتَر؛ اسمی است که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا می‌دهند، خود زرتشت نیز زوتر خوانده می‌شود، قدمت این کلمه تا به زمان آریایی می‌رسد از آن دو معنی برمی‌آید نخست مجریٰ‌کننده فدیه، دوم منادی پروردگاران. در تفسیر پهلوی زوت گردید، در قدیم زوتر بزرگ‌ترین پیشوای مذهبی بوده است که در سر هفت موبد دیگر مراسم مذهبی به جای می‌آورده‌اند، در وقت فقدان سایر موبدان او مجاز بوده که به تنهایی تشریفات آیینی به‌عمل آورد، امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت به موبدی داده می‌شود که در روی کرسی سنگی چهارپایه نشسته، یسنا و ویسپرد می‌سراید و مراسم به جای می‌آورد، به موبد دیگری که در مقابل او نشسته و نیز به اجرای چنین خدماتی موظف است راسپی نام می‌دهند. رجوع کنید به کتاب دیگر نگارنده خرمشاه، چاپ بمبئی ۱۹۲۷، ص ۱۶.

۲. مقصود از «مانند بهترین سرور (زرتشت) بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است» نماز معروف یتا اهو وئیریو می‌باشد که مرکّب است از بیست و یک کلمه و جای آن در یسنای بیست و هفت در فقره سیزده است، رجوع کنید به مقالهٔ ملحقات گات‌ها. ترجمهٔ نگارنده.

۹ مهر دارنده دشت‌های فراخ را ما می‌ستاییم، رام چراگاهان خوب بخشنده را ما می‌ستاییم، اردیبهشت و آذر پسر اهورامزدا را ما می‌ستاییم، سرور بزرگ شهریار درخشنده (و) دارندهٔ اسب تندرو اپام نپات را ما می‌ستاییم و آب مزدا آفریده مقدّس را ما می‌ستاییم.

۱۰ فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاکان را ما می‌ستاییم و گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را ما می‌ستاییم و یائیریه هوشیتی را ما می‌ستاییم و امه خوش اندام زیبا بالا را ما می‌ستاییم و بهرام اهورا آفریده را ما می‌ستاییم و اوپرتات پیروزمند را ما می‌ستاییم، سروش پاک (و) مقدّس پیروزمند گیتی‌افزا و سرور تقدّس را ما می‌ستاییم و رشن راست را ما می‌ستاییم و ارشتاد گیتی‌افزا (و) بزرگ‌کنندهٔ جهان را ما می‌ستاییم.

۱۱ او جاودان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرتشت هلاک کند آن کسی که در حقیقت (به خانهٔ ما تعلّق دارد؟) ای سپنتمان زرتشت به محضی که این مرد چنین کلامی را (به زبان آورد) هر دروغی را هلاک کند، هر دروغی نابود شود.[1]

۱۲ ....کسی که از آنان استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای بازداشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) ما می‌ستاییم.

۱۳ ....

۱۴ ....

۱. از شماره ۱۱ تا خود ۱۴ که آخرین فقره یشت است کلمات و جملات یا به‌کلّی خراب شده است یا قسمتی از آن‌ها به‌طوری است که معنی درستی از آن‌ها برنمی‌آید.

۱۵ یتااهو . . . .
درود می‌فرستم به اهورا مزدای رایومند و فرهمند و به امشاسپندان...[۱]
اشم وهو . . . .
اهه ریه . . .[۲]

۱. از فقرهٔ ۱ تا خود فقرهٔ ۵ همین یشت تکرار می‌شود.
۲. رجوع کنید به فقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت.

مقدمه هفتن یشت بزرگ

هفت «ها»

در مقدمهٔ هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشت‌ها نیست ولی به مناسبت هفت فصلش آن را به هفت امشاسپندان مختص کرده‌اند، کلمهٔ هفت ها در اوستا هپتنگ هائیتی آمده است، در پهلوی هفت هات گفته‌اند، این کلمه صفت است، یعنی دارندهٔ هفت فصل، ولی امروز هفت «ها» دارای هشت فصل است، ذکر آن به‌زودی بیاید. پس از گات‌ها هفت «ها» قدیم‌ترین اجزای اوستاست، از حیث قدمت متأخر تر از آن، ولی از حیث زبان با آن یکی است. هفت «ها» برخلاف گات‌ها منثور است مگر آنکه در یسنا ۴۱ بسا به منظوم ۸ سیلابی (آهنگ) برمی‌خوریم، از حیث مطالب نیز نزدیک به رویهٔ گات‌هاست، امّا ساده‌تر از آن؛ در پهلوی آن را جزو ادبیّات گاسانیک شمرده‌اند. هفت «ها» از یسنای ۳۵ شروع شده به یسنای ۴۱ ختم می‌شود و در میان اهنودگات و اشتودگات جای داده شده است، از زمان بسیار قدیم جای هفت «ها» را در میان گات‌های منظوم قرار داده‌اند، شاید به مناسبت هفت های اهنودگات هفت «ها» نیز به هفت فصل منقسم گردیده است، همان‌طوری که گات‌ها در کلیّهٔ اوستا دارای مقام بلندی است هفت «ها» نیز دارای چنین رتبه‌ای است. نظر به قدمت و مطالب عمده‌اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است. مطالب فصول آن به همدیگر مربوط نیست، هر یک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه‌ای است، مثلاً در فصل اول (یسنای ۳۵) در بیان ادای وظایف هر یک از ایمان‌آوردگان است، در فصل دوم (یسنای ۳۶) از آذر صحبت می‌دارد. به‌خصوص از آتشی که در روز واپسین برای آزمایش برافروخته گردد، در فصل سوم (یسنای ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزداست، فصل چهارم (یسنای ۳۸) در ستایش زمین و

آب‌هاست، در فصل پنجم (یسنای ۳۹) به روان مردمان پاک و چهارپایان مفید و فرشتگان درود فرستاده می‌شود و فصل‌های ششم و هفتم (یسنای ۴۰ و ۴۱) به همدیگر مربوط، از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر صحبت می‌دارد و دارای بلندترین درجهٔ اخلاقی است که بتوان برای عهد کهن تصوّر نمود، به‌خصوص دقت خوانندگان را به مطالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجّه می‌سازیم، شاید بتوانیم بگوییم که این دو یسنا قدیم‌ترین مأخذ تصوّف ایران است. اینک رسیدیم به یسنا ۴۲، این فصل بعدها به هفت «ها» ملحق گردیده، از حیث زبان با سایر فصول هفت «ها» فرق کلّی دارد و علایم جدید در آن بسیار دیده می‌شود که به‌کلّی آن را از فصول پیش ممتاز می‌سازد، در این فصل به کلیهٔ چیزهای مفید و سودبخش درود و تحیّات فرستاده شده است.

در انجام مقال لازم است متذکّر شویم که در هفت «ها» فقط سه بار کلمهٔ امشاسپندان تکرار شده است، راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز به کلمهٔ امشاسپند برمی‌خوریم ولی چنان‌که گفتیم این فصل متأخّر است. در آغاز هفت «ها» در فقره اوّل هم کلمهٔ امشاسپند آمده است، ولی این فقره و فقرهٔ دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آن‌ها را جزو هفت «ها» یا ادبیّات گاسانیک نباید شمرد، در واقع از فقرهٔ ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقرهٔ ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت «ها» می‌باشد. کتاب پهلوی شایست ناشایست (فصل ۱۳، ۱۴) فقرهٔ ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت «ها» محسوب می‌دارد، بنابراین در قدیم‌ترین جایی که از کلمهٔ امشاسپند ذکری شده است همین هفت «ها» می‌باشد، چنان‌که نخستین بار در همین هفت «ها» به کلمهٔ فروهر برمی‌خوریم، در فصول هفت «ها» اسمی از زرتشت برده نشده، اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقرهٔ ۹ اشاره به او شده است.

کردهٔ ۱ (یسنای ۳۵)

۱ اهورامزدای مقدّس (و) سرور تقدّس را ما می‌ستاییم، شهریاران خوب امشاسپندان نیکخواه را ما می‌ستاییم، کلیّه آفریدگان مقدس معنوی و مادّی را برای خاطر اشای نیک، برای خاطر دین نیک مزدیسنا ما می‌ستاییم.

۲ ما پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در اینجا و جاهای دیگر به‌عمل آورده شده و به‌عمل آورده خواهد شد بزرگ می‌شماریم، چنان‌که ما (خود) با غیرت برای نیکی می‌کوشیم.

۳ ای اهورامزدا، ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را برای خود برگزینیم و با آن اندیشه و گفتار و کرداری را به جای آوریم که در میان اعمال موجوده برای هر دو جهان بهترین باشد.

۴ نظر به پاداش روز جزا برای بهترین اعمال، ما دانایان و نادانان و فرمانروایان و فرمانبرداران را بر آن تشویق می‌کنیم که به گله و رمه آسایش و علوفه روا دارند.

۵ در حقیقت برای کسی سلطنت روا می‌داریم و آن را حقّ کسی می‌شناسیم و آن را برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند، برای مزدا اهورا و برای اشا وهیشتا.

۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آن را با غیرت برای خود به جای آورد و آن را به دیگران بفهماند تا آن‌طوری که بایست بدان عمل کنند.

۷ پس ما برای شما اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می‌پنداریم و علوفه را برای ستوران ما خواستاریم که آن را برای شما به‌عمل آوریم و آن را به اندازه‌ای که در قوّه داریم (به دیگران) بفهمانیم.

۸ در تصاحب راستی در رفاقت (با) راستی هر یک از موجودات در هر دو جهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد.

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مزدیسنا) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم، امّا تو را (زرتشت را) فرمانده و آموزگار آن بشناسیم.

۱۰ و برای خاطر اشا و وهومن و شهریور نیک اکنون ای اهورا ما سرود نیایش پی در پی و دعا پی در پی و نماز پی در پی (می‌سراییم)
ینگه هاتام..

کردهٔ ۲ (یسنا ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخست خود را به‌واسطهٔ عمل آذر تو در اینجا به تو نزدیک می‌کنیم و به‌واسطهٔ خرد مقدّست به سوی تو (تقرّب می‌جوییم)، (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده می‌سازد، ای آذر مزدااهورا تو ای خجسته‌ترین توانا به سوی ما آی.

۲ ای آذر مزدااهورا تو مانند سودبخش‌ترین کسی به سوی ما آی، با نعمت متنعّم‌ترین به ما روی کن. در روز محاکمه بزرگ با ستایش مخلص‌ترین به یاری ما بشتاب.

۳ ای آذر تویی خوشی مزدا اهورا، تو مانند خرد مقدّسی، دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا، ما خواستاریم با آن اسمی که از تو فزاینده‌تر است (به زبان آورده) به تو نزدیک شویم.

۴ با خیال پاک، با راستی و درستی، با کردار و گفتار و آیین نیک ما می‌خواهیم به تو نزدیک شویم.

۵ تو را ثناخوان، تو را سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا با سراسر پندار نیک، با سراسر گفتار نیک؛ با سراسر کردار نیک؛ ما می‌خواهیم به تو نزدیک شویم.

۶ ای مزدا اهورا در میان ترکیب‌ها زیباترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زبرین (ترکیبی راکه) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده می‌شود از آنِ تو می‌شمریم[۱] ینگهه هاتام . . .

کرده ۳ (یسنا ۳۷)

۱ ما می‌خواهیم اهورامزدا راکه ستور و راستی بیافرید، آب‌ها و گیاه‌های خوب بیافرید، روشنایی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید.

۲ برای سلطنت و بزرگواریش؛ برای صنعت زیبایش بستاییم، ما کسانی که از ستوران محافظت می‌کنیم می‌خواهیم او را با ادعیه منتخبه ستایش کنیم.

۳ ما می‌خواهیم او را به اسم اهورا و به اسم محبوب و مقدّس مزدا بستاییم، ما می‌خواهیم او را با کالبد و روان خود (با دل و جان) بستاییم، او را و فروهرهای مردان و زنان پاک را ما می‌خواهیم بستاییم.

۴ اشا وهیشتا را ما می‌خواهیم بستاییم، آن زیباترین امشاسپند؛ آن فروغ را؛ آن همه چیزهای نیک بخشنده را.

---

۱. در آغاز مقاله هرمزد گفتیم که پرفیریوس Porphyrius از زبان مغ‌های ایران اُرُمَزس Oromazes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است. نظیر فقرهٔ فوق در فروردین یشت فقره ۷۱ اهورامزدا فروغ سفید و درخشان خوانده شده است.

۵ وهومن و شهریور (خشترا) و آیین نیک و پاداش نیک و ارمتی نیک (سپندارمذ) را ما می‌خواهیم بستاییم.[۱]

ینگهه هاتام ....

کردهٔ ۴ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست می‌ستاییم و آن زنانی که از آنِ تو هستند (زنانی که) از پرتو راستی ممتازند ما می‌ستاییم.

۲ غیرت، ایمان، چالاکی، شوری، پارسایی؛ با آن‌ها پاداش نیک؛ ثروت نیک؛ فراوانی نیک؛ شهرت نیک؛ فیض نیک را ما می‌ستاییم.

۳ ما آب‌های از چشمه جوشنده و با هم جمع شده و جاری را می‌ستاییم، آن آب اهورایی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آب‌هایی که) به سهولت روان، قابل شناوری و شُست و شو و ارمغان هر دو جهان هستید.

۴ این چنین با اسامی که اهورامزدای سودبخش به شما آب‌های نیک داده و شما را بیافرید نام برده می‌ستاییم، از آن‌رو (از شما) یاری می‌طلبیم، شما را ثنا خوانیم، شما را سپاس‌گزاریم.

۵ و از شما آب‌های بارور و از شما که مثل مادرید و از شما شیر گاو که از فقرا توجّه می‌کنید و در میان مشروبات خوب‌ترین و بهترین هستید، ما استغاثه می‌کنیم شما نیکان را با فدیه بزرگ به سوی نشیب (همی خوانیم) (ای کسانی که) در تنگدستی پاداش بخشیده به یاری می‌شتابید، شما ای مادران زنده (جاندار).

ینگه هاتام ....

---

۱. در این فصل از چهار تن از امشاسپندان اسم برده شد.

کردهٔ ۵ (یسنای ۳۹)

۱ این چنین ما می‌ستاییم گوشورون و تشان[۱] Tašan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که به ما غذا می‌دهند، برای کسانی که این‌ها (وجود دارند) و کسانی که برای این‌ها وجود دارند.[۲]

۲ روان‌های جانوران مفید برّی را ما می‌ستاییم، این چنین ما می‌ستاییم روان‌های مردان و زنان پاکدین را، آنانی که وجدان نیکشان برای پیروزی (راستی) می‌کوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است.

۳ ما فرشتگان نیک (مذکّر و مؤنث) را که جاودان زنده‌اند و امشاسپندان همیشه خرّم را که به منش پاک متّکی هستند می‌ستاییم.

۴ همان‌طوری که تو ای اهورامزدا به‌خصوص به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و مُجری داشتی، ما هم برای تو نثار می‌آوریم، این چنین آن را به تو برازنده می‌دانیم، این چنین تو را با آن ستایش می‌کنیم، این چنین تو را ثنا خوانیم، این چنین تو را سپاس‌گزاریم. (این قطعه دو بار تکرار می‌شود).

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و به راستی و به خضوع و به خلوص به تو نزدیک می‌کنیم.
ینگه هاتام..

---

۱. گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشتهٔ موکّل جانوران مفید است و از تشان Tašan بدنش اراده گردید. رجوع کنید به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده به مقاله گوشورون.

۲. یعنی کسانی که برای تغذیهٔ آنان ستوران آفریده شده‌اند و مردمانی که برای پرستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلقت یافته‌اند.

کردهٔ ۶ (یسنای ۴۰)

۱ ای مزدا اهورا تو اینک از اجرای این پاداش‌هایی که آرزوی ماست مُزدی راکه تو برای دین مانند ماکسانی مقرّر داشتی یاد نموده، به جای آر ای مزدا اهورا.

۲ تو برای ما این (مُزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مقرّر داشتی، از این جهت تو آن را (مقرّر داشتی) تا بدان واسطه به مصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سر بریم).

۳ ای مزدا چنان ساز که شرفا به راستی اعتقاد کنند و جویای راستی شوند، که دهقانان برای اتّحاد محکم و ثابت و پر از غیرت لایق شوند، (امّا) برای ما پیشوایان (چنان ساز که آن دو طبقه) نسبت به ما باوفا باشند.

۴ بشود که به این‌طور شرفا و به این ترتیب دهقانان و به این‌طور پیشوایان با آنانی که ما مُتّحد گشتیم از شما شوند و به این‌طور ما خواستاریم ای مزدا اهوراکه مانند مرد پاکدین و عادلی از شما محسوب شویم و آنچه آرزوی ماست به ما ارزانی دارید.
ینگه هاتام..

کردهٔ ۷ (یسنای ۴۱)

۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) به اهورامزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار می‌کنیم.

۲ ای مزدا اهورا بشود که ما جادوان از کشور نیک تو بهره‌مند شویم، بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان به ما چه مرد و چه زن سلطنت کند، تو ای در میان موجودات خوب‌ترین.

۳ ما تو را صاحب تأیید و دارندهٔ توفیق می‌شماریم و از این جهت با راستی همراه (می‌دانیم)، بشود که تو در هر دو جهان جان و تن ما شوی، تو ای در میان موجودات خوب‌ترین. (این قطعه دو بار تکرار می‌شود).

۴ ای مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را بازیافته خود را شایسته آن سازیم، خواستاریم که از پرتو تو عامل و توانا گردیم، تو ای در میان موجودات خوب‌ترین؛ بشود که تو به حسب آرزوی ما پناه طولانی خود را به ما ارزانی داری.

۵ ای اهورامزدا ما سرودگویان و پیمبران تو موسوم هستیم و می‌خواهیم که این چنین باشیم و خود را برای مزدی که تو برای دین مانند ما کسانی مقرّر داشتی مُهیّا سازیم، ای مزدا اهورا. (این قطعه دو بار تکرار می‌شود)

۶ تو برای ما این (مُزد را) در این جهان و (جهان) مینوی مقرّر داشتی، از این جهت تو آن را (مُقرّر داشتی) تا بدان واسطه به مصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان به‌سر بریم.

۷ ....

ما پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در اینجا و جاهای دیگر به‌عمل آورده شد بزرگ می‌شماریم، چنان‌که ما (خود) با غیرت برای نیکی می‌کوشیم.

یتا اهوئیریو .... اشم وهو ....°°°

۸ هفت های توانا و مقدّس و سرور تقدّس را ما می‌ستاییم.

ینگه هاتام ....°°°

کردهٔ ۸ (یسنای ۴۲)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت «ها» را نثارتان می‌سازیم، ما به سرچشمه‌های آب درود می‌فرستیم و به گذرهای آب درود می‌فرستیم و به شُعبات راه درود می‌فرستیم، به تقاطع راه درود می‌فرستیم.

۲ به کوه‌هایی که از (بالای آن‌ها) آب جاری موجود است درود می‌فرستیم و به دریاچه‌ها و استخرها درود می‌فرستیم و به مزارع گندم سودبخش درود می‌فرستیم، به هر دو، به پاسبان و به آفریدگار درود می‌فرستیم، به مزدا و زرتشت درود می‌فرستیم.

۳ به زمین و آسمان درود می‌فرستیم و به باد چالاک مزدا آفریده درود می‌فرستیم و به قلّه کوه هرا[۱] درود می‌فرستیم، به زمین و به همه چیزهای نیک و خوب درود می‌فرستیم.

۴ به منش پاک و به روان‌های پاکدینان درود می‌فرستیم، (به ماهی) وس پنچا سَتوَران[۲] درود می‌فرستیم و به خرای پاک[۳] که در وسط دریای

---

۱. غالباً در طی یشت‌ها از کوه هرا ذکری شده است، کوه مذکور نیز هرائیتی گفته شده است. در ترجمهٔ پهلوی هربُرز و در فارسی البُرز گوییم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند که دارای ۵،۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قلل آن به‌شمار است معلوم همه کس می‌باشد، ولی در ادبیّات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست. در زامیاد یشت فقرهٔ ۱ آمده است که کوه هرا تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریف‌ترین کوه محسوب شده است، در رشن یشت در فقرهٔ ۲۵ می‌خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید دور قلّه آن که تئره Tacra باشد دور می‌زنند، ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهر یشت در فقرهٔ ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا به سراسر ممالک آریایی می‌تابد، در فقرهٔ ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه هرا واقع است در آنجایی که نه شب است و نه ظلمت، نه باد گرم می‌وزد و نه باد سرد، از ناخوشی‌ها بری و از آلایش و ناپاکی اهریمنی عاری است، مه و بخار از آنجا متصاعد نشود. بندهش مفصل‌تر از این کوه صحبت داشته، در فصل ۱۲ گوید که در مدّت ۱۸ سال کوه‌ها نموّ نمودند اما البرز در مدت هشتصد سال به درجهٔ کمال درآمد، در مدت ۲۰۰ سال به کره ستارگان رسید، در مدت ۲۰۰ سال به فلک ماه رسید، در ۲۰۰ سال بعد به فلک خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر به چرخ فروغ بی‌پایان (انیران) رسید و ۲،۲۴۴ کوه‌های دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است. نظر به این مندرجات کوه (هرا) را باید یک کوه معنوی و مذهبی تصوّر نمود، رجوع کنید به: Ostiranische Kultur, Geiger p. 42

۲. کلمه اوستایی واسی vasi اسم ماهی بسیار بزرگی است که در اقیانوس فراخ‌کرت زندگانی می‌کند، این ماهی در اوستا و بندهش با صفت پنچا سَدوَرا آمده است. صفت مذکور که به معنی پنجاه در دارنده می‌باشد، مرکّب است از پنچا سه ـ دَورا، معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست، برخی آن را ماهی پنجاه پردارنده مقصود دانسته‌اند. این ماهی در بندهش واس ی پنجا ستوَران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده، گوید واس در وسط اقیانوس فراخ‌کرت به‌سر می‌برد و طول او به اندازه‌ای است که اگر مرد تندروی از بامدادان تا هنگام فرو رفتن خورشید با سرعت تمام بدود هنوز طول قامت آن را نتواند پیمود، کلیّه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس می‌باشند.

۳. خَرا Khara از جمله کلماتی است که در طیّ چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته، گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوییم، ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی می‌کند. همان‌طوری که بعدها هرابرزئیتی اوستا اسم کوه مخصوصی گردیده البرز گفتیم، خرا نیز به مرور ایّام برای تعیین ستور معینی تخصیص یافت. در اوستا برای خر به معنی معمولی کلمه کتوَ آمده است و آن فقط یک بار در فرگرد هفتم وندیداد در فقرهٔ ۴۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجهٔ زن خانه خدایی یک کتوَ (خر) مزد طبیب می‌باشد. کلمهٔ مذکور ←

فراخ‌کرت[۱] ایستاده است درود می‌فرستیم، به دریای فراخ‌کرت درود می‌فرستیم.

←

نیز در تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید، کلمه خَرا به معنی جانوری که در اقیانوس زندگی می‌کند فقط یک‌بار همان در یسنای ۴۲ فقره ۴ آمده است، ولی بندهش در فصل ۱۹ مفصلاً از این جانور صحبت می‌دارد، طوری‌که از این حیوان تعریف گردیده ابداً جای شک و شبهه نمی‌ماند که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سیل و طغیان و غیره اراده شده باشد، چنان‌که دارمستتر و وست West نیز چنین حدس می‌زنند. نظیر این‌گونه تشبیهات در یشت‌ها بسیار دیده می‌شود، به‌خصوص در تشتریشت به‌طور وضوح و آشکارا این مسئله معیّن است که بسا از حوادث طبیعی به حیوانی تشبیه شده است. اینک بندهش گوید که: خر سه پا در میان اقیانوس فراخ‌کرت به‌سر می‌برد، این جانور پاک را بدن سفیدی است، دارای شش چشم و نُه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین می‌باشد که از آن هزار شاخ دیگر سر زده و با آن‌ها جانوران اهریمنی را نابود می‌کند.

گوشش به اندازه‌ای بزرگ است که مملکت مازندران را فرا تواند گرفت، جای قدم او به اندازه‌ای است که یک گله از هزار گوسفند روی آن آرام تواند گرفت، در اطراف کوچک‌ترین پای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوش‌های خویش بجنباند اقیانوس به جوش و خروش افتد، لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناوَد پدید آید، از اثر آواز او همه جانوران مادهٔ اهورایی در اقیانوس آبستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بچه سقط کنند، تصفیه آب‌های اقیانوس که به سوی هفت کشور روان است به عهدهٔ این جانور است، اگر اهورامزدا او را نمی‌آفرید هر آینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاک می‌شدند. کتاب مینوخرد در فصل ۶۲ در فقرات ۲۶ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس ورکش زندگی می‌کند و تمام آب‌های ناپاکی که از لاشه و مردار گذشته به اقیانوس رسد به توسط این جانور پاک گردد. در هرمزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوکرن نیز در میان اقیانوس فراخ‌کرت روییده است، از این تعریفات به‌خوبی برمی‌آید که کلمهٔ خرا در ایران قدیم برای تعیین اسم جانوری که امروز به این اسم معروف است نبوده است، چنان‌که در مقالهٔ گوش نظیر آن را در کلمهٔ گوسفند ملاحظه خواهید کرد.

رجوع کنید به: Sacred Books of the East by West. و به: Bun on Justi و به Zoroastrische Studien von Windischmann S. 91 و به Ostiranische Kultur von Geiger S. 361 و به Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148-151.

۱. فراخ‌کرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا واوروکش آمده است مینوخرد وَرکش ضبط کرده است معنی تحت‌اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ کنار می‌باشد، کش که در زبان فارسی برای زیر بغل و بیغولهٔ ران و سینه استعمال می‌شود با جزء دوم این کلمه اوستایی یکی است چنان‌که حافظ گوید:

می‌به زیر کش و سجاده زهدم بر دوش — آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم

از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم برده شده، در طی قرائت یشت‌ها به آن بر خواهیم خورد، اساساً نمی‌دانیم که کدام دریا از آن اراده شده است، برخی از مستشرقین دریای خزر یا دریاچه آرال پنداشته‌اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده‌اند، آن‌طوری که در اوستا و کتب پهلوی از فراخ‌کرت صحبت شده است هیچ شکی نمی‌ماند که اقیانوس بسیار بزرگی از آن اراده گردیده است، بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ‌کرت از طرف دامنهٔ جنوبی البرز ثلث زمین را فرا گرفته، از این جهت است که فراخ‌کرت نامیده شد، برای آنکه دارای هزار دریاچه است. همچنین چشمهٔ اَردِی ویسور از آنجا برمی‌خیزد، هر یک از دریاچهٔ آن دارای شکل مخصوصی است، برخی بزرگ، برخی کوچک و بعضی به اندازه‌ای بزرگ است که یک مرد سوار در مدت چهل روز دور آن را تواند پیمود، چه اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است.

←

۵ به هوم[1] زرین رنگ و بلند روییده درود می‌فرستیم، به هوم جان‌افزا و آشامیدنی درود می‌فرستیم، به هوم دور دارندهٔ مرگ درود می‌فرستیم.

۶ به آب روان و به مرغ پرّان درود می‌فرستیم و به بازگشت پیشوایان (اتربان) درود می‌فرستیم که دور رفته، برای سایر ممالک جویای راستی هستند[2] و به همه امشاسپندان درود می‌فرستیم.

ینگه هاتام..

→

شاید از تشتریشت بتوان استنباط نمود که از فراخ‌کرت اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است، در یشت مذکور مکرراً آمده است که تشتر (تیر) فرشته باران از فراخ‌کرت آب برگرفته بر روی زمین می‌باراند، در فقرهٔ ۳۲ یشت مذکور گوید:

«آنگاه تشتر درخشان از اقیانوس فراخ‌کرت برخاست، بعد از آن مِه از آن طرف کوه هند که در میان اقیانوس فراخ‌کرت واقع است بلند گردید.» عجالتاً به همین قدر توضیح اکتفا می‌کنیم تا در آبان یشت (اردی ویسور ناهید) دوباره به سر آن برگردیم.

۱. رجوع کنید به مقاله هوم.

۲. از این عبارت به خوبی معلوم می‌گردد که موبدان عهد قدیم برای انتشار دین مزدیسنا اطراف و اکناف جهان را می‌گردیده‌اند و مردم را به خداپرستی ارشاد می‌کرده‌اند، چنان‌که بیکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور می‌زده مردم را موعظه می‌کرده‌اند و امروز هم کشیش‌ها (Missionnaire) به ممالک غیر عیسوی رفته دین عیسی را تبلیغ می‌کنند.

مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشا وهیشتا که نیک اردیبهشت گوییم، از این فرشته در طیّ مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم، در اینجا متذکّر می‌شویم که در میان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروتات (خورداد) دارای یشتی هستند، چنان‌که گفتیم احتمال دارد سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم، اینک چند کلمه در خصوص سومین یشت گفته، آنگاه می‌پردازیم، به ترجمه و توضیحات لغات آن. اردی‌بهشت یشت را به دو جزو قسمت می‌توان نمود، اولی از فقرهٔ ۱ تا ۵ که در توصیف اشا وهیشتا می‌باشد، در واقع در اثر نماز معروف اشم وهو که نماز اشه وهشته هم گفته می‌شود می‌باشد، معنی نماز مذکور از این قرار است:

«راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است.» هرچند اولین فقرات این یشت به‌واسطهٔ خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است. ولی از آن به خوبی می توان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوّت نماز اشم وهو خبر می‌دهد، جزء دوم از فقرهٔ ۵ تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیریامن ایشیا می‌باشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم، نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده، از آن جمله در وندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا به یاری ائیریامن ۹۹،۹۹۹ ناخوشی که اهریمن به‌وجود آورد شفا بخشید. معنی نماز مذکور از این

قرار است: «بشود که ائیریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) برای یاری از منش پاک به سوی ما آید. با پاداش گرانبهایی که در خور ایمان است. من از او پاداش مطلوبهٔ عدالت را که اهورا مـزدا خـواهـد بـخشید خـواسـتارم.» از اردیبهشت یشت نیز به خوبی اثر و قوّت دعای مذکور برمی‌آید چنان‌که خواهیم دید کلیّه آفات و مصایب و شرّ اهریمنی از سرودن این دعا دفع گردد.

اردیبهشت یشت

اشا وهیشتای زیباترین را، (نماز) ائیریامن ایشیای نیرومند مزدا آفریده را، سوک مقدّس نیک دور بیننده مزدا آفریده را، خوشنود می‌سازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را به من بگوید، (زرتشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید.

۱ اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گفت: ای سپنتمان زرتشت، ای ستاینده و زوت و استغاثه‌کننده و وعظ‌دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرودگوی، وقتی که من با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان بیافریدم . . . . به‌خصوص از پی ستایش و نیایش ما امشاسپندان.[۱]

۲ زرتشت گفت اهورامزدای مبشّر کلام راستین اینک به سپنتمان زرتشت ستاینده و زوت و استغاثه‌کننده و وعظ‌دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرودگوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامی که تو با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان می‌آفریدی، . . . . . به‌خصوص از پی ستایش و نیایش شما امشاسپندان.

---

۱. زوت از کلمه زوتر اوستایی آمده است، ذکرش در یشت پیش گذشت. در اینجا لازم است بیفزاییم که در خود گات‌ها یسنای ۳۳ فقرهٔ ۶ زرتشت خود را زوت می‌نامد، رجوع کنید به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده همین کتاب. در این فقره چندین لغت خراب شده، معنی درستی از آن‌ها معلوم نمی‌شود.

۳ من اشا وهیشتا را همی خوانم، وقتی که من اشا وهیشتا را خواندم، آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آن را با اندیشه نیک حفظ می‌کند، که مزدا آن را با گفتار نیک حفظ می‌کند، که مزدا آن را با کردار نیک حفظ می‌کند، (گشوده گردد)[۱] آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست.[۲]

۴ گرزمان برای مردمان پاک می‌باشد، کسی از دروغ‌پرستان را به سوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورامزدا.

۵ (نماز) ائیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پری‌ها را براندازد بزرگ‌ترین کلام ایزدی است؛[۳] بهترین کلام ایزدی است؛ زیباترین کلام ایزدی است؛ به غایت زیباترین کلام ایزدی است، در میان کلام خدایی قوی است؛ قوی‌ترین کلام خدایی است، در میان کلام خدایی محکم است؛ محکم‌ترین کلام خدایی است، در میان کلام خدایی پیروزمند است؛ پیروزمندترین کلام خدایی است، در میان کلام خدایی درمان‌بخش است؛ درمان‌بخش‌ترین کلام خدایی.

۶ کسی (از طبیبان) به‌واسطهٔ اشا معالجه کند، کسی به‌واسطهٔ قانون شفا بخشد، کسی با کارد علاج نماید،[۴] کسی با گیاه درمان دهد، کسی با کلام مقدّس شفا دهد، در میان درمان‌بخشان درمان‌بخش‌ترین کسی است که با کلام مقدّس شفا دهد، کسی که امعاء و احشای[۵] مرد پاک را معالجه کند، چنین کسی درمان‌بخش درمان‌بخشندگان است.

---

۱. مقصود این است که از سرودن نماز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسپند اشا وهیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود می‌شوند و مقصود از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یا هومت و هوخت و هورشت سه طبقات بهشت می‌باشد.

۲. لغت گرزمان که شعرای قدیم ما غالباً استعمال کرده‌اند از کلمه اوستایی گَرَونَمان می‌باشد، جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانمان هنوز در زبان ما باقی است، معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلندترین طبقهٔ آسمان یا عرش اراده گردید، در آنجایی که مقام اهورامزداست.

۳. لغتی که ما به کلام ترجمه کردیم در اوستا منترَ می‌باشد که به معنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است.

۴. مقصود از طبیبی که با کارد (کَرِت) معالجه می‌کند جرّاح است.

۵. از آن امراض داخلی اراده گردید.

۷ ناخوشی‌ها فرار کنید، مرگ بگریز، دیوها بگریزید، پتیاره‌ها[۱] فرار کنید، آموزگار دروغین کینه‌ور از آیین پاک بگریز، مرد ستمکار بگریز.

۸ شما ای اژدها نژادان بگریزید، شما ای گرگ نژادان بگریزید، شما ای از جنس دریا بگریزید،[۲] ترومتی بگریز،[۳] پئیری متی بگریز،[۴] تب بگریز، افترازن بگریز، آشوب و غوغا بگریز، مرد بدچشم بگریز.

۹ شما ای دروغ‌ترین در میان دروغگویان بگریزید، (زن) جهی جادو[۵] بگریز، زن بدعمل کخوارذَ بگریز،[۶] ای باد طرف شمال بگریز، ای باد طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از نژاد این اژدهاست.

۱۰ کسی که هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد چنین کسی ناخوشی‌ها را براندازد، مرگ را براندازد، دیوها را براندازد، پتیاره‌ها را براندازد، آموزگار دروغین دشمن آیین پاک را براندازد، مرد ستمکار را براندازد.

۱۱ اژدها نژادان را براندازد، گرگ نژادان را براندازد، دو پا نژادان را براندازد، ترومتی را براندازد، پئیری‌متی را براندازد، تب را براندازد، افتراءزن را براندازد، آشوب و غوغا را براندازد، چشم بد زننده را براندازد.

---

۱. پتیاره در پهلوی پتیارک، در اوستا پئیتیاره می‌باشد، به معنی نکبت و آفت و زشتی است. بسا از آن دیو و غول اراده شد. فردوسی گوید:

جهانی بر آن جنگ نظاره بود   که آن اژدها طرفه پتیاره بود

۲. در اینجا از جنس دو پا مردمان شریر و خبیث مقصود می‌باشند.

۳. در گات‌ها تَرِمئیتی و در سایر قسمت‌های اوستا ترومئیتی اول به معنی غرور و تکبّر و خودپرستی می‌باشد، دوم به معنی غول نخوت و غرور است آن را در پهلوی ترمنش گویند، این دیو را به‌خصوص رقیب و ضدّ ارمتی که فرشتهٔ تواضع و بردباری است می‌شمارند.

۴. پئیری مئیتی نخست به معنی خیال واهی و بی‌اساس، دوم دیو وهم و اندیشه قلمدادست.

۵. جهی که در پهلوی جه گویند و در برخی از فرهنگ‌ها به همین ترکیب در جزو لغات زند و پازند ضبط است، به معنی زن پست و بدکار و از مخلوقات اهریمنی می‌باشد، از آن زن بدکاره و فاحشه اراده گردید.

۶. از کخوارذ (با واو معدوله) در تفسیر پهلوی فره کاستار، یعنی زایل‌کنندهٔ فر و فروغ زن و یا مرد اهریمنی اراده گشته، اسم طبقهٔ مخصوصی است که به اعمال زشت شهرت دارد.

۱۲ دروغ‌ترین را در میان دروغگویان براندازد، (زن) جهی جادو را براندازد، زن بدعمل کخوارذَ را براندازد، باد طرف شمال را براندازد، باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دوپاست.

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار دو هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد فریفتارترین دیوها اهریمن تبه‌کار از فراز آسمان به سوی نشیب سرنگون گردد.

۱۴ اهریمن تبه‌کار گفت: وای بر من از (دست) بهترین اشا.
آنچه در میان ناخوشی‌ها ناخوش‌تر است بر خواهند انداخت.
به آنچه در میان ناخوشی‌ها ناخوش‌تر است ستیزه خواهند نمود.
آنچه در میان فاسدها فاسدتر است بر خواهند انداخت.
به آنچه در میان فاسدها فاسدتر است ستیزه خواهند نمود.
آنکه در میان دیوها دیوتر است بر خواهند انداخت.
به آنکه در میان دیوها دیوتر است ستیزه خواهند نمود.
آنکه در میان پتیاره‌ها پتیاره‌تر است بر خواهند انداخت.
به آنکه در میان پتیاره‌ها پتیاره‌تر است ستیزه خواهند نمود.
آموزگار دروغین دشمن آیین راستین را بر خواهند انداخت.
به آموزگار دروغین دشمن آیین راستین ستیزه خواهند نمود.
در میان مردمان ستمکارترین را بر خواهند انداخت.
در میان مردمان با ستمکارترین ستیزه خواهند نمود.

۱۵ در میان اژدهانژادان کسی را که اژدهانژادتر است بر خواهند انداخت.
در میان اژدهانژادان با کسی که اژدهانژادتر است ستیزه خواهند نمود.
در میان گرگ‌نژادان کسی را که گرگ‌نژادتر است بر خواهند انداخت.
در میان گرگ‌نژادان با کسی که گرگ‌نژادتر است ستیزه خواهند نمود.
در میان جنس دوپا (موذی) آنکه بیشتر از این جنس دوپاست بر خواهند انداخت.
در میان جنس دوپا با آنکه بیشتر از این جنس دوپاست ستیزه خواهند نمود.
ترومتی را بر خواهند انداخت. با ترومتی ستیزه خواهند نمود.
پئیری‌متی را بر خواهند انداخت. با پئیری‌متی ستیزه خواهند نمود.

در میان تب‌ها آنچه بیشتر تب است بر خواهند انداخت.[۱]
در میان تب‌ها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود.
در میان افتراءزنندگان آنکه افتراءزننده‌تر است بر خواهند انداخت.
در میان افتراءزنندگان با آنکه افتراءزننده‌تر است ستیزه خواهند نمود.
در میان نزاع‌جویان آنکه نزاع‌جوینده‌تر است بر خواهند انداخت.
در میان نزاع‌جویان با آنکه نزاع‌جوینده‌تر است ستیزه خواهند نمود.
در میان چشم بد زنندگان آنکه چشم بد زننده‌تر است بر خواهند انداخت.
در میان چشم بدزنندگان با آنکه چشم بدزننده‌تر است ستیزه خواهند نمود.

۱۶ در میان دروغگویان آنکه دروغ‌گوینده‌تر است بر خواهند انداخت.
در میان دروغگویان با آنکه دروغ‌گوینده‌تر است ستیزه خواهند نمود.
جهی جادو را بر خواهند انداخت. با جهی جادو ستیزه خواهند نمود.
زن بدعمل کخوارذَ را بر خواهند انداخت. با زن بدعمل کخوارذَ ستیزه خواهند نمود.
باد طرف شمال را بر خواهند انداخت. با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود.

۱۷ دروغ باید نابود شود، دروغ باید کاسته گردد، دروغ باید سپری گردد، یکسره باید آن نابود شود، تو باید که در شمال گم شوی، تو نباید که جهان مادّی راستی را نابود سازی.

۱۸ برای فر و فروغش من او را، اردیبهشت را، زیباترین امشاسپند را، با نماز بلند (و) با زَوْر می‌ستایم. اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته به شیر با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار نیک، با زَوْر و با کلام بلیغ می‌ستاییم،[۲] ینگه‌هاتام.......

۱۹ یتا اهو.........
درود می‌فرستیم به زیباترین اشا وهیشتا، به (نماز) ائیریامن ایشیای نیرومند مزدا آفریده، به سوک مقدّس نیک دور بیننده مزدا آفریده
اشم وهو.............[۳]

---

۱. یعنی سخت‌ترین تب، کلمهٔ تب در اوستا تفنو آمده است این لغت خود جداگانه به معنی حرارت و گرمی است. کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره جمله از یک مادّه است.
۲. این جمله مکرراً در آخر هر یک از کرده یا فصل یشت‌ها آمده است.
۳. رجوع کنید به هرمزدیشت فقرهٔ ۳۳.

مقدمهٔ خُرداد یشت

چهارمین یشت متعلّق به پنجمین امشاسپند خُرداد است. آن را نیز هروتات و اوَرْداد یشت گویند. در میان یشت‌ها خُردادیشت به‌خصوص خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است، در بسیاری از نسخ، این یشت نوشته نشده و در هر جایی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء با کلمات سایر نسخ فرقی دارد، به‌علاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تا به یک اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته، امروز در دست نداریم.

بنابراین مستشرقین بر سر معانی بعضی از جملات این یشت با همدیگر موافق نیستند.

خُرداد یشت

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت من برای مردمان پاک امداد و رستگاری و رامش و سعادت خُرداد را بیافریدم....... [۱]

کسی که در میان امشاسپندان او را بستاید به آن می‌ماند که او امشاسپند وهومن اردیبهشت شهریور سپندارمذُ خرداد و امرداد را ستایش کرده باشد.

۲ کسی که هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار صد هزار بار صد هزار به ضدّ این دیوها

۱. یعنی که نعمت‌ها و پناه‌ها و غیره از طرف امشاسپند خرداد به مرد پاکدین بخشیده می‌شود، در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درستی از آن‌ها برنمی‌آید.

اسامی امشاسپندان (به‌خصوص) خرداد را یاد کند نسو از او زده شود[۱] و از او هَشی زده شود، بشی زده شود، سئنی زده شود، بوجی زده شود.[۲]

۳ نخست من به مرد پاک به آواز بلند می‌گویم، اگر کسی به این‌طور در میان ایزدان مینوی به عادل‌ترین رشن و به این‌طور به امشاسپندان متوسّل شود همه آنانی که دارای چنین اسامی دلیرانه‌اند مرد پاک را از نسو نجات خواهند داد (و) از هشی (و) از بَشی (و) از سئنی (و) از بوجی (و) از لشکر دشمن با سنگر فراخ (و) از درفش برافراشته (و) از مردم ستمکار دروغ‌پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از جادو (و) از پری (و) از بدبختی.

۴ چگونه راه مرد پاک از آن مرد دروغ‌پرست امتیاز داده شود؟ آنگاه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدّس را (منترا) از بر خواند یا آنکه از یاد خود بگذراند یا آنکه زمزمه‌کنان یا آنکه به آواز بلندگویان شیاری کشد (به‌طوری) که شخص خود را در امان تواند داشت.[۳]

۵ هریک از (شما) تو (دروغ‌پرست) و دروغ که آشکار باشید یا هر یک (از شما) در هر کاری که باشید یا هر یک (از شما) که در خفا (باشید) هر یک (از شما) تو و دروغ را من از منزلگاهان آریایی برانم، تو و دروغ را من به بند درکشم، تو و دروغ

---

۱. نسو یعنی لاشه و مرداد و کلیّه آنچه فاسد و گندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور، غالباً می‌گویند دروج نسو و از آن دیو مردار و لاشه اراده می‌کنند به قول وندیداد اگر کسی دست خویش به لاشه و مردار بیالاید دروج نسو به‌واسطهٔ یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کند، نسو در تفسیر پهلوی نساک شد و هنوز هم این کلمه در ادبیّات زرتشتیان به اسم نسا باقی است. نسا سالار کسی است که مرده را از در دخمه به درون دخمه می‌گذارد، او را در اوستا نسوکشَ خوانده‌اند. در پهلوی نساک‌کش گویند، عمله‌جاتی که مرده را از در خانه تا به در دخمه برده به دست نسا سالاران می‌سپارند، در میان پارسیان هندوستان به اسم گجراتی خندایا نامیده می‌شوند، زرتشتیان ایران آنان را پش‌گهن می‌گویند یعنی نعش‌کش، تابوت‌کش.

۲. هَشی و بَشی و سئنی و بوجی اسامی چهار دیو می‌باشد، شاید که اصلاً اسامی چهار ناخوشی بوده است. جز از فقرهٔ مندرج در فوق و فقرهٔ ۳ در همین یشت دیگر در هیچ جای اوستا از آن‌ها اسمی نیست، در بعضی از نسخ خطی به جای بشی غشی ضبط شده است.

۳. معنی این فقره روشن نیست شاید دایره و خطّی که در عهد قدیم در وقت خواندن دعای مخصوصی به دور خود کشیده در میان آن می‌نشسته‌اند مقصود باشد.

را من براندازم، تو و دروغ را به زیر پا افکنم.[۱]

۶ سه شیار او بکشد،(سه) من به مرد پاک می‌گویم.
شش شیار او بکشد، شش من به مرد پاک می‌گویم.
نُه شیار او بکشد، نُه من به مرد پاک می‌گویم.

۷ اسامی (امشاسپندان) به زند دروج‌هایی که به نسا پیوستند و نُطفه و نژاد کرپان‌ها را[۲] زوت زرتشت[۳] به اراده و میل خویش چنان‌که همیشه بـه اراده و مـیل اوست آنان را به دوزخ هولناک (براند).

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتی که) آفتاب هنوز فرو نرفته است، او (زرتشت) با یک اسلحه مُهلک برای خوشنودی و حقّ معرفت ایزدان مینوی نسا را زده به طرف شمال (براند)،[۴] آن نابکار را به زوال محکوم سازد.

۹ ای زرتشت تو نباید این منترا را بیاموزانی جز به پدر یا به پسر یا به برادر تنی یا به آترون[۵] متعلّق به درجهٔ سه‌گانه، کسی که به نیکی مشهور و پیرو آیین نیک و بهدین و پارساست. کسی که دلیرانه در همه جا آیین می‌گستراند.

---

۱. ظاهراً این فقره همان کلام مقدّس یا منترا باشد که در فقرهٔ پیش مذکور است.
منزلگاهان آریایی همان ایران است که در قدیم خاک یا سرزمین آریا نامیده می‌شد.

۲. کرپان در ودا برهمنان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آیین برهمن یا دیویسناست، چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه‌کننده اراده گردیده، این کلمه در پهلوی کرپ شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را به کر و کور تعبیر کرده‌اند، یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست، رجوع شود به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده، به مقاله اسامی خاص.

۳. زوت در اوستا زاوتر عنوان پیشوایی است که به مصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسپی رسومات مذهبی به جای می‌آورد، در فقرهٔ فوق چنان‌که در گات‌ها زرتشت زوت خوانده شده است.

۴. در مزدیسنا شمال طرف نحس و شوم محسوب است، مسکن دیوها یعنی دیوپرستان یا به عبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است، رجوع شود به فقرات ۹ و ۱۶ اردیبهشت یشت.

۵. آترون عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است.

۱۰ اهه ریه برای فروغ و فرّش من او را، امشاسپند خُرداد را با نماز بـلند (و) بـا زَوْر
می‌ستاییم، ما می‌ستاییم امشاسپند خُرداد را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان
خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَوْر و با کلام بلیغ. ینگه هاتام ....

۱۱ یتا اهو ....
درود می‌فرستم به خُرداد راد به یائیریا هوشیتی، به فرشتگان سال، به سرور راستی
اشم وهو ....[1]

۱. رجوع کنید به فقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت.

ناهید

به ماه روشن و تابنده خورشید　　به فرّخ مشتری و پاک ناهید[1]

عناصر چهارگانه

در آیین مزدیسنا کلیّه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک باشد مقدس است، غالباً در اوستا از آن‌ها سخن رفته است. برخی از آن‌ها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است، در میان این عناصر آتش به‌خصوص مقدّس‌تر است. آذر ایزد مُوکّل آن است، هرچند که برای این فرشته یشت مخصوصی نداریم اما در سراسر کتاب مقدّس و کتب مذهبی پهلوی از عُلوّ مقام او سخن رفته است. برای آنکه مندرجات اوستا را راجع‌به این ایزد نزدیک‌تر به فهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصّلاً از آن صحبت خواهیم داشت. عنصر دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است، پانزدهمین یشت از آن فرشته هواست، هرچند که این یشت به رام یشت نامزد است، اما در هیچ جای آن صحبت از ایزد رام نیست، در سراسر آن از فرشتهٔ هوا صحبت شده است، این فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) vayu و در پهلوی (اندروای) گویند، عجالتاً به همین قدر اکتفا نموده تا در یشت پانزدهم در مقاله متعلّق به آن مفصّل‌تر از این ایزد سخن بداریم.

خاک یا زمین تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت آرمتی) می‌باشد. برای آن نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طیّ مقاله امشاسپندان مفصّلاً از آن صحبت داشتیم. آب که موضوع مقالهٔ ماست بعد از آتش مقدّس‌ترین عنصر است. در ایران قدیم

1. ویس و رامین فخر گرگانی، ص ۱۰۹.

چنان‌که خواهید دید ستایش فرشته آن موسوم به ناهید در کلیّهٔ ایران‌زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته، در اوستا و کتب پهلوی مکرّراً و مفصّلاً از آن ذکر شده است.

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیم‌ترین یشت‌هاست موسوم به آبان یشت است و از جلال و عظمت فرشته موکل آن ناهید صحبت می‌دارد به‌علاوه در خرده اوستا نیایش چهارم موسوم به آبان نیایش است، این نیایش را که از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه‌ای باشند می‌سرایند.

در میان یسناها از یسنای ۶۳ تا خود یسنای ۶۹ موسوم است به (آبزور) که در پهلوی (آپزهر) apzohr گویند، در یادداشت هرمزدیشت شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۵۳ گفتیم کـه زور یـا (زاوترا) اوستایی مخصوصاً در مراسم مذهبی به‌کار برده می‌شود و بـه‌منزلهٔ آب مـقدّس (eau bénite) عیسویان است، به مناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشتهٔ مُوکّل آن ناهید صحبت می‌شود به (آبزور) نامیده شد. به‌خصوص یسنای ۶۵ از فقرهٔ یک تا خـود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت می‌باشد، در روایت داراب هـرمزدیار[۱] آمـده است: «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پـیش آتش کردن روا نیست». اسم کامل فرشتهٔ آب (اردویسور ناهید) می‌باشد، چون این فرشته مؤنث است گاهی کلمهٔ بانو را به آن می‌افزایند.

در اوستا از یک فرشتهٔ دیگر نیز که مستحفظ آب است یاد شـده است، ایـن فـرشته موسوم است به (اپام نپات) در ودا برهمنان نیز چنین آمده است و از آن فرشته‌ای مـذکر اراده شده است.

در هفتن یشت کوچک مجملاً از آن صحبت داشتیم، در اوستا نسبتاً کمتر به این اسم برمی‌خوریم، همین‌قدر می‌دانیم که این فرشته را نیز بـا آب سـروکاری است، پـاسبانی سرچشمه و رود و دریا با اوست.[۲]

ایرانیان آب را محترم می‌داشته‌اند

پیش از آنکه از ناهید که مُوکّل آب است صحبت بداریم لازم است از عنصر آب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورّخین قدیم یونانی از آن ذکری کرده‌اند مختصراً یادآور شویم.

---

۱. در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایرانشاه تألیف نگارنده، چاپ بمبئی ۱۹۲۵ میلادی، صفحه ۳.

۲. در جاهایی که در اوستا از (اپام نپات) اسم برده شده است از این قرار است: یسنای ۲ فقرهٔ ۵ و یسنای ۲ فقرهٔ ۵ و یسنای ۴۵ فقرهٔ ۱۲ و یسنای ۷۱ فقرهٔ ۲۳ و نشتر یشت فقرهٔ ۳۴ و فروردین یشت فقرهٔ ۹۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲.

از هرودوت مورّخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا با آگاسیاس[1] مورّخ یونانی قرن ششم پس از مسیح ستایش این عنصر را به ایرانیان نسبت داده‌اند، هرودوت می‌نویسد که ایرانیان به خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد ستایش نموده، برای آن‌ها فدیه و نیاز می‌آورند.[2]

باز همین مورّخ در جای دیگر کتابش می‌نویسد: «ایرانیان در میان رود بول نمی‌کنند، در آب تفو نمی‌اندازند، در آن دست نمی‌شویند و متحمّل هم نمی‌شوند که دیگری آن را به کثافاتی آلوده کند، احترامات بسیاری از آب منظور می‌دارند».[3] مقصود هرودوت آب جاری است، ممدّ آن خبری است که استرابون[4] جغرافی‌نویس یونانی نقل می‌کند: «ایرانیان در آب جاری استحمام نمی‌کنند، در آن لاشه و مردار نمی‌اندازند، عموماً آنچه ناپاک است در آن نمی‌ریزند». استرابون مفصّل‌تر از هرودوت از ستایش آب در نزد ایرانیان می‌نویسد: «وقتی که ایرانیان می‌خواهند برای آب نیاز و فدیه بفرستند به کنار دریاچه یا جویبار یا چشمه می‌روند، در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی می‌کنند، به‌خصوص احتیاط می‌کنند که آب را به خون نیالایند، پس از آن گوشت قربانی را روی شاخه‌های مورد یا غار (laurier) می‌گذارند. مُغ‌ها آن را با چوب‌های مقدّس (مقصود برسم می‌باشد) لمس می‌کنند و کلام مقدّس (مقصود منترا می‌باشد) می‌سرایند، زیت آمیخته با شیر و عسل به روی زمین (نه در آب) می‌ریزند، شاخه‌های تمر (برسم) در دست گرفته با سرودهای مفصّل قربانی را به انجام می‌رسانند.[5] جغرافی‌نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر می‌کند: «مردمان هیرکانی Hyrkanie (استراباد) در جایی که آب از سنگ خارا جهیده به دریا فرو می‌ریزد و یک منظره زیبایی تشکیل می‌دهد فدیه خود را نیاز می‌کنند».[6] آنچه هرودوت و استرابون در خصوص محترم بودن عنصر آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته‌اند در قرن‌های چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مُورّخین این عهدها هم به ما خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی‌شستند، مطلقاً به آن دست نمی‌زدند مگر برای نوشیدن یا به گیاه آب دادن.[7] برخی مستشرقین گمان کرده‌اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم نبوده است، ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنان‌که امروز در نزد زرتشتیان) مقدّس بوده است. آب دریاچه اُرمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است

---

1. Agathias
2. Herodotus I, 131, 132.
3. Herodotus I, 138.
4. Strabon
5. Strabon XV, p. 1066.
6. Strabon XI, p. 778.
7. Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

مقدّس است، بسا در اوستا به اسم چئچست (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است. در سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند نیز این دریاچه به‌خصوص محترم است، تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اوّل اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) که از خاندان بسیار پارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی[۱] به رُم رفته، در آنجا از دست امپراطور نرو[۲] تاج ارمنستان را به سر بگذارد. برای آنکه آب دریا را در طیّ مسافرت خود به کثافاتی نیالاید از راه خشکی خود را به رُم رساند.[۳]

اخبارات نادرست هرودوت

چیزی که بسیار مایهٔ تعجّب است این است که هرودوت می‌نویسد: «وقتی خشیارشا شاهنشاه هخامنشی به قصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته بـه هـلسپُن (Helespontos) (داردانل) رسید برای گذشتن از آسیا به خاک اروپا فرمان داد که پلی به روی آب بسازند، پس از آنکه پل به انجام رسید دریا به تلاطم درآمده بـندهای پـل از هـم گسسـته آن را پراکنده و پریشان کرد، شاهنشاه از این حادثه برآشفته، امر کرد که سیصد تازیانه به امواج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند. من نیز شنیدم که خشیارشا میرغضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی‌معنی را از طرف شاهنشاه به آب برسانند: «ای آب تلخ سرور و بزرگ تو این‌چنین سزایت می‌دهد، برای آنکه تو او را آزرده نموده، هتک آبرو نمودی، شاه خشیارشا از روی تـو خـواهـد گذشت چه تو بخواهی یا نخواهی، مردم حق دارند برای تو فدیه نمی‌آورند زیراکـه تـو خیانتکار و شور هستی».[۴] نگفته خود پیداست که این خبر هرودوت مورّخ یونان دشمن دیرین ایران افسانهٔ بی‌سروپایی است و مثل اکثر اخبار و به‌خصوص آنچه راجع‌به جنگ ایران و یونان است آلوده به غرض و تعصّب است، دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار وقایع تاریخی او است، همین خبر را مورّخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس[5] که در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیسته تکذیب نموده، می‌نویسد که آن را حقیقتی نیست، زیراکـه آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است.[۶]

---

1. Das Urchristentum von Meffert IV Gladbach 1921 S. 578.
2. Nero
3. Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII.
4. Herodotos VII 35.
5. Diogenes Laertius
6. Diogenes Laertius Prooem-segm 9

هرودوت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع‌به لشکرکشی خشیارشا خبر دیگری ذکر می‌کند که به‌خوبی بی‌اساس بودن اقوال وی را می‌رساند، از آن جمله گوید:

«ایرانیان مهیّای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن خورشید روانه شوند. در روی پل برگ مورد پاشیدند، انواع و اقسام بخور کردند، پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و از ظرفی زرین فدیه‌ای نثار دریا نمود، آنگاه آن ظرف را با یک پیاله زرین دیگر و یک شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس Akinakes می‌نامند در آب انداخت... من نمی‌توانم به‌طور حتم بگویم که شاه آن‌ها را نثار خورشید نمود یا آنکه از کردهٔ خود پشیمان گشته خواست از داردانل دلجویی کند برای بی‌احترامی که به دریا کرده بود».[۱]

ناهید مربوط به ایشتار نیست

پس از دانستن این مقدّمات گوییم ناهید فرشته‌ای است که نگهبانی عنصر آب با اوست، چنان‌که تشتر (تیر) فرشته باران و مترا (مهر) فرشتهٔ فروغ است. در آیین مزدیسنا برای کلیّه مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است فرشته و موکّلی قایل هستند، بنابراین ابداً جای تعجب نیست که برای مهمّ‌ترین عنصر که آب باشد فرشته‌ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجمندی باشد. برخی از مستشرقین می‌نویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (شومر)[۲] موسوم به (ایشتار) Ištar که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده می‌شد به‌وجود آمده باشد،[۳] ایشتار که مادر و مولّد نوع بشر تصوّر می‌شده در برخی از خصایص شباهتی با ناهید دارد و ممکن است بعدها در بیرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمهٔ پرستش ناهید ایرانی کرده باشند،[۴] چنان‌که مهر فرشتهٔ فروغ ایران در هر مملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آیین او گشت، در مقالهٔ مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت. گذشته از تعریف و توصیفی که در اوستا از ناهید شده است و مجسمه‌هایی

---

1. Herodotos VII, 54.

۲. در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقالهٔ امشاسپندان (عدد هفت).

3. Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Völker von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrich S. 253.

۴. در خصوص ایشتار Ištar رجوع شود به: Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1913 S. 253-4.

که نیز از این فرشته به‌جا مانده است، قهراً انسان را به پروردگار بابلی ایشتار منتقل می‌سازد. خبری که هرودوت نقل می‌کند نیز ممدّ تصوّر مستشرقین گردید چه مورّخ مذکور می‌نویسد: «ایرانیان ستایش (اورانیا) Urania را از آشوری‌ها و عرب‌ها آموختند، نزد آشوری‌ها (افرودیت) Aphrodite موسوم است به (میلیتا) Mylitta و در نزد عرب‌ها (الیتا) Alitta و در نزد ایرانیان (مترا) Mitra (مهر).[1]» هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودوت اشتباهاً مهر را به جای ناهید آورده است، چنان‌که کلیّه مستشرقین این را سهو مورّخ یونانی می‌شمرند، چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افرودیت) پروردگاران مؤنث یونانی ندارد. در اینجا متذکّر می‌شویم از این خبر هرودوت به‌خوبی برمی‌آید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده، اول مورّخی که صراحتاً از ناهید اسم می‌برد، بروسوس[2] مورّخ و پیشوای معروف کلده است که در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیسته است. کلمنس الکساندرنیوس[3] یکی از پیشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده می‌نویسد: «مورّخ کلده در کتاب سومش در تاریخ کلده چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر به ستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند، نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) به این امر پرداخته مجسمه افرودیت انائیتیس (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش او را به مردمان فارس و باختر آموخت».[4] به زودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت، عجالتاً در اینجا اشاره می‌کنیم که ستایش ناهید در هر قرنی که در ایران رواج گرفته باشد جزو آیین ایران قدیم است و ناهید متعلّق به گروه فرشتگان و ایزدان آریایی است، چه در ریگ ودای برهمنان دو تن از الهه‌ها یکی موسوم به سینی‌والی sinivali و دیگری سرسواتی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند.

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته به ممالک همسایه نفوذ نمود در میان اقوام سامی عراقی و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از الهه‌های اقوام بیگانه به خود گرفت. ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدّت‌ها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر به سایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد.[5]

---

1. Herodotos I, 131. 2. Berossus 3. Klemens Alexandrinus

۴. رجوع کنید به:

Clem. Alex. Protr 5. 65, 4 Pers. Anahita oder Anaitis Von Fr. Windischmann S. 4.

5. Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93-94.

و رجوع کنید به: Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 230.

اشتقاق کلمات اردویسور ناهید

گفتیم که اسم کامل فرشتهٔ آب اردویسور ناهید می‌باشد، در اوستا اَرِدُویْسُورْ اناهِیتَ آمده است. این اسم مرکّب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است. بسا از اسامی امشاسپندان و ایزدان مرکّب است از یک صفت و یک اسم، اردویسور ناهید یگانه اسم خاص اوستایی است ک از سه صفت ترکیب یافته است، جزء اوّل اردوی از کلمه اَرِد (ared) که به معنی بالا برآمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردید؛ کلمه (اَردویْ) در اوستا فقط اسم رودی است به این معنی جداگانه در فرگرد ۲ وندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقرهٔ ۱۶ استعمال شده است، بارتولومه Bartholomae معنی لفظی آن را رطوبت و نمناکی ضبط کرده است،[1] ولی غالباً با کلمات (سُوْرَ) و (اَناهیت) یک‌جا آمده است. جزء دوم (سُوْرَ) صفت است. به معنی قوی و قادر، در سانسکریت هم به معنی نام‌آور و دلیر است، این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است، در فروردین یشت غالباً به آن برمی‌خوریم از آن جمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ و غیره، سورن که اسم یکی از خانواده‌های شریف عهد اشکانی بوده است به معنی دلیر و پهلوان است و از همین کلمه اوستایی است، فقط این خانواده حقّ داشته است که تاج به سر پادشاه بگذارد.[2] جزء سوم که اَناهیتَ باشد نیز صفت است، خود جداگانه مرکّب است از دو جزء اولی (اَ) که از ادات نفی است دومی (آهیتَ) یعنی چرکین و پلید و ناپاک، این کلمه اخیر به معنی مذکور در فرگرد ۱۶ وندیداد فقرهٔ ۱۶ استعمال شده است. همین کلمه است که در پهلوی آهُک ahok و در فارسی آهو گردید و به معنی عیب و نقص گرفته‌اند، چنان‌که خاقانی گوید:

بینی آن جانور که زاید مشک　　نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر به هر دو معنی آهو که غزال و عیب باشد اشاره می‌کند، چون کلمهٔ (اهیتَ) مُصدّر است به (آ) بنابه قاعده کلیّه یک حرف نون به (اَ) افزوده گفتند اَناهیتَ چنان‌که از کلمهٔ ایران اَنایران (مملکت خارجه) ساخته شد، بنابراین اناهیتَ یعنی پاک و بی‌آلایش، این صفت بسا برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است، غالباً مهر و تشتر (تیر) و هوم و برسُم و آبزور و فروغ و غیره در اوستا به صفت اَناهیت یا به صفت پاکی و بی‌آلایش مُتّصف شده‌اند.[3]

---

1. Altiranisches Wörterbuch　　2. Iranisches Namenbuch von Justi

۳. هرمزدیشت فقره ۲۱، تشتریشت فقرهٔ ۲، مهریشت فقره ۸۸.

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته، چهار بار به معنی فرشته تکرار شده است. از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً به معنی رود قوی پاک یا آب توانای بی‌آلایش می‌باشد، هرچند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم‌آب ما روی برتافته، ولی اسمش در زبان ادبی ما باقی است، بسا در اشعار متقدّمین به آن برمی‌خوریم و در فرهنگ‌ها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی به معنی دختر بالغ ضبط است، به قول شفتلویتز دانشمند آلمانی در یک افسانهٔ اسلامی به ستاره زهره اسم بُذُخت اناهیذ داده شده است، این کلمه از بُغدختِ اناهیتَ آمده است یعنی ناهید دختر بغ (خدا).[1] اینک چند سال است که ایرانیان به یاد عهد کهن درخشان افتاده، دگرباره اسم این فرشتهٔ زیبا و بلندبالای اوستا را به دختران مملکت ایران، همان سرزمینی که روزی در آن معبدهای سیمین و زرین ناهید برپا بود می‌دهند.

در فارسی نیز ناهید اسم ستارهٔ زهره است، یعنی همان ستارهٔ زیبایی که رمی‌ها اسم الهه وجاهت را به آن داده ونوس Venus خواندند. اردویسور ناهید هم اسم رودی است و هم اسم فرشته‌ای که موکّل آن است.

توصیف ناهید از روی آبان‌یشت

آن‌طوری که این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک آب مینوی تصوّر نمود چه آن رودی است به بزرگی تمام آب‌های روی زمین که از فراز کوه (هکر) به دریای (فراخ‌کرت) فرو ریزد. اقیانوس را به جوش و خروش درآورد، رودی است که در زمستان و تابستان یکسان روان است، رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب است. هر یک از رودها و دریاهای آن به اندازه‌ای بلند و فراخ است که سوار تندروی در مدّت چهل روز طول و دور آن را تواند پیمود، یکی از آن رودها سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند، در کنار هر یک از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریچهٔ درخشان برای ناهید برپاست، در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطری گسترده است، ناهید زنی است جوان؛ خوش‌اندام و بلندبالا و برومند و زیبا؛ چهر آزاده و نیکو سرشت؛ بازوان سفید وی به ستبری شانهٔ اسبی است؛[2] با سینه‌های برآمده و با

---

۱. متأسفانه کتبی که شفتلویتز برای تحقیقات لازمه نشان می‌دهد در زیر دست ندارم که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود، رجوع کنید به:

Scheftelowitz, Die alte-persische Religion u. das Judentum, Giessen 1920 S. 230.

۲. آبان یشت دلکش‌ترین قصیده‌ای است که از ایران قدیم به یادگار مانده است، تعبیرات و تشبیهات این یشت و ←

کمربند تنگ در میان بسته؛ در بالای گردونهٔ خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک‌قد را در دست گرفته می‌راند، اسب‌های گردونهٔ وی عبارت است از بـاد و ابـر و بـاران و ژاله؛ ناهید با جواهرات آراسته تاجی زرین به شکل چرخی که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است بر سر دارد، از اطراف آن نوارهای پـرچـین آویـخته، طـوقی زریـن دور گـردن و گوشوارهای چهار گوشه در گوش دارد، کفش‌های درخشان را در پاهای خود با بندهای زرین محکم بسته، جبّه‌ای از پوست سی ببر که مانند سیم و زر می‌درخشد در بر نـموده، جامهٔ زرین پرچین در بر کرده در بلندترین طبقهٔ آسـمان آرام دارد، اهـورامـزدا در کُـره خورشید مقام او را برقرار نمود، به فرمان پروردگار ناهید از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و ژاله فرو بارد، از اثر استغاثه پارسایان و پرهیزکاران از فلک ستارگان یا از بلندترین قلهٔ کوه (هکر) به سوی نشیب شتابد، نطفهٔ مردان و مشیمهٔ زنان را پاک کند، زایش زنان را آسان سازد، شیر را تصفیه نماید، به گله و رمه بیفزاید، سراسر کشور از پرتو او از خوشی و نعمت و ثروت برخوردار گردد.

چون از مطالعهٔ آبان یشت به‌خوبی پی به احوال فرشتهٔ آب خواهیم برد در اینجا لازم نمی‌دانم که بیش از این از مأخذ اوستایی او را شرح دهیم، اینک ببینیم که در تاریخ ایران چه علایم و آثاری از ناهید باقی است.

ناهید در کتیبه هخامنشی

گفتیم که مورّخ کلده بروسوس در سه قرن پیش از مسیح نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش نـاهید را در نـقاط مـختلف ایـران و در مـمالکی کـه تـحت تـصرّف شاهنشاهان هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود.

آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عـهد ایـن پـادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالاگرفته است، چه در آثار کورش بزرگ و داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اوّل اسمی از ناهید و مهر نیست، در آثار اردشیر سوم نـیز اسـمی از ناهید دیده نمی‌شود فقط یک بار از مهر اسم برده شده است.

→

یشت‌های دیگر در اشعار سخن‌سرایان بعد هم دیده می‌شود. فردوسی در مقابل بازوان سفید ناهید که به ستبری شانهٔ اسبی است در توصیف گرشاسب گوید:

برش چون برِ شیر و چهره چو خون   دو بازوش مانند ران هیون

شاهنامه، چاپ ترنر مکان Turner Macan صفحهٔ ۲۱۳۲.

کتیبه‌ای که از اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پیش از مسیح) در شوش روی یک صُفّه ستونی کشف شده است از این قرار است: «پادشاه بزرگ، اردشیر شاهنشاه، پادشاه ممالک، پادشاه این زمین، پسر داریوش (دوم)، داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول)، اردشیر پسر پادشاه خشیارشا، خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول)، داریوش پسر گشتاسب هخامنشی، می‌گوید: این ایوان را داریوش (اول) جدّ من بنا نهاد، در زمان اردشیر (اول) پدربزرگ من آتش آن را ویران کرد، بنابه خواست اهورامزدا و اَناهیتَ (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم، بشود که اهورامزدا و اَناهیتَ و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام ویران نسازند و آسیب نرسانند».

کتیبهٔ دیگری که از شاهنشاه مذکور روی پایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبهٔ فوق است، یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا به هخامنش اسم می‌برد و پس از آن گوید: «. . . . . این ایوان را من به خواست اهورامزدا و اناهیتَ و مترا بنا کرده‌ام، بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام ویران نسازند».[۱]

آتشکده‌های ناهید

در جزو تاریخ اردشیر دوم باز به اسم ناهید و معبد معروفی که به اسم او در همدان برپا بوده برمی‌خوریم، کورش کوچک برادر اردشیر دوم به امید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار سرباز یونانی بودند به جنگ برادرش شتافت، اما در (کوناک) نزدیک بابل شکست یافته کشته شد. معشوقهٔ یونانی کورش کوچک موسوم به اسپاسیا[۲] در جزو غنیمت‌ها به دست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی به‌سر می‌برد، روزی که اردشیر پسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنابه عادت ایران قدیم که در این روز ولیعهد هر چیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد، داریوش از پدرش خواست که اسپاسیا معشوقه عمّش را به او بخشد. شاهنشاه خواهشش را اجابت نمود، اما باطناً از این امر خوشدل نبود، پس از چندی اسپاسیا را به همدان فرستاد تا در آنجا راهبهٔ معبد ناهید گشته پارسا و پاکدامن به‌سر برد. ولیعهد از حرکت پدرش آزرده گشته، سوء قصد وی نمود، لکن نقشهٔ او کشف گشته به فرمان شاه به دار زده شد.[۳]

---

۱. رجوع شود به: Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach

2. Aspasia

۳. خبر فوق را پلوتارخُس از کتزیاس Ktesias و دینون Dinon نقل می‌کند:

←

در اینجا متذکّر می‌شویم که معابد ناهید در ایران بـرای زنـان راهـبه جـای تـقویٰ و پرهیزگاری بود، برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگر گرفته بود، چنان‌که به‌زودی ذکرش بیاید.

معبد ناهید در همدان به‌خصوص مجلّل و در همه جـا مـعروف بـوده است. یکـی از نویسندگان مُدقّ و مُوثّق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس[1] که در قرن دوم پیش از مسـیح می‌زیسته در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع جغرافیایی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکرکشی آنتیوخُس[2] چنین می‌نویسد:

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stade (۴۲۰۰ قـدم) دور آن مـی‌باشد، عـمارت‌های باشکوهی که در آن ساخته شده است به‌خوبی ثروت سلاطین بانی‌های آن‌ها را نشان می‌دهد هرچند که تمام چوب‌هایی که در این بناها به‌کار برده شد از سدر و سرو است، اما در هیچ جا این چوب‌ها برهنه دیده نمی‌شد، تیرک‌های سقف و قاب و ستون‌ها و رواق کلیّه با صفحات فلزّات قیمتی پوشیده بوده، سیم و زر در اینجا و آنجای قصر می‌درخشید، پوشاک بام نیز از صفحات نقره بوده، پس از شرح دادن قصر، مورّخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته، گوید که: در وقت ورود آنتیوخُس در این شهر تمام ستون‌های ایوان دور پرستشگاه هنوز با صفحات طلا پوشیده بوده است، پولیبیوس نمی‌گوید که این ستون‌ها چطور ساخته شده، ولی از بیاناتش می‌توان درک نمود که بنای معبد شبیه به بنای قصر بوده است. بیشتر پوشاک‌های فلزّی این معبد در وقت فتح اسکندر به تاراج رفت، از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیدها بود تا آنکه مابقی مانده آلات طلا و نقره آن را آنتیوخُس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکید است (۲۲۳–۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اوّل (اشک سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسکوک داخل خزینهٔ خویش نمود،[3] برخی از دانشمندان گمان کرده‌اند که قدمت معبد ناهید همدان تا به عهد دومین پادشاه ماد هووخشترا (۶۲۵–۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استیاج می‌رسد.[4]

←

رجوع کنید به: Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7

و به: Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Nöldeke S. 62-63

1. Polybius 2. Antiokhos

3. Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

رجوع کنید به: Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.

و به: Eranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

۴. رجوع شود به: Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris 1890 p. 499-500.

ایزیدروس خراکس[1] جغرافی‌نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی می‌زیسته، نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که به زودی شرحش بیاید ذکری کرده است.[2] یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است، آثارش هنوز موجود است، همان است که به قولی پولیبیوس[3] پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به اپیفانوس[4] (۱۷۵-۱۶۴ پیش از مسیح) برای آنکه پولی به خزانهٔ تهی خود برساند قصد غارت آن نمود، این معبد که از دستبرد ماکدونی‌ها محفوظ مانده بود دارای زینت‌های بسیار گران‌بها بوده است، اپیفانوس به تاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده به رجعت مجبورش کردند. پس از چندی پادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته بمرد، مردم می‌گفتند که ایزد ناهید او را برای سوء قصدش به سزا رسانید.[5]

پلینیوس[6] مورّخ رُمی که در سال ۷۹ میلادی درگذشت می‌نویسد که در معبد ناهید شوش یک مجسمهٔ بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بودند، برپا بود، این مجسمه در اوقات جنگ سردار رُمی انطوان[7] به ضدّ اشک پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی) به غارت رفت، بنابراین در میان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح[8] معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه‌اش موجود و از آثار بسیار مهمّ ایران قدیم است برپا بود.

به قول پروفسور هرتسفلد[9] معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگ‌ترین معابد دنیای قدیم محسوب می‌شده است، آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است.[10] خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌ای که ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن می‌باشد، در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴ پی با ستون‌های بلند ساخته شده بود. هنوز چند ستون در گوشهٔ شمال شرقی معبد برپاست. در این بناها صنعت معماری ایران و یونان دیده می‌شود، دندانه‌های ابنیه و برخی از نقوشات دیگر به حجّاری‌های قصور پرسپولیس شبیه است،[11] در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه‌ای موجود نیست و

---

1. Isidorus von Charax
2. Isidorus von Charax II, p. 6.
3. Polybius
4. Epiphanus
5. Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.
6. Plinius
7. Antonius
8. Plinius N. H. XXXIII, 4, 82 Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmann S. 12.
و به: Geschichte des alten Persian von Justi S. 150-151.
9. Hertzfeld
۱۰. نشریات انجمن آثار ملّی، فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران، طهران، شهریور ۱۳۰۴.
11. Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

حفریات در آن نیز دشوار است، چه آبادی قصبه کنگاور چنان‌که گفتیم در داخل معبد ساخته شده است.

بی‌شک این معبد همان است که یاقوت حموی در معجم‌البلدان در تحت کلمات قصر کنگور و قصر اللصوص محلّ آن را در میان همدان و قرمیسین (کرمانشاه) معیّن نموده، گوید: «بناهای باشکوه آن در روی یک پشته تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریباً ده زرع) واقع است، گنبدها و ستون‌های آن‌ها به غایت زیبایی و استحکام است».

یاقوت این بناها را از آنِ خسروپرویز تصوّر نموده، اقامتگاه شیرین ضبط کرده است.[۱] از گوشه و کنار تاریخ به‌خوبی برمی‌آید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عرب‌ها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است، طبری می‌نویسد که: ساسان پدربزرگ اردشیر بابکان در اصطخر پیشکار و متولّی معبدی موسوم به آتشکده (اناهذ) بوده است بنابه قولی در همین معبد در سال ۳۴۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را آویخته بودند.[۲] طبری در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده می‌نویسد: «اردشیر بابکان اول به طرف سگستان حرکت کرد، از آنجا به گرگان، پس از آن به ابرشهر و بعد به مرو و بلخ و خوارزم و تا به آخرین نقاط ممالک خراسان رفت و از آنجا به مرو برگشت، پس از آنکه بسیاری از مردمان را کشت و سرهای آنان را بـه آتشکدهٔ ناهید فرستاد از مرو به طرف فارس مراجعت نموده، در گور (فیروزآباد) اقامت گزید».[۳]

گذشته از آثار معابد در جزو حجّاری‌های نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است، در این نقش ناهید برومند و بلندبالا به پا ایستاده، تاجی جواهرنشان بر سر گذاشته، نوارهای پرچین از آن فرو آویخته است. طوق دور گردن و سایر زینت‌های او یادآور اوصافی است که در آبان یشت از این فرشته شده است، در مقابل او شاهنشاه ساسانی نرسی (۲۹۳-۳۵۳ میلادی) به پا ایستاده نگینی که علامت قدرت و اقتدار است از او می‌گیرد.[۴]

از آنکه ما در طیّ مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکر کردیم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارای پرستشگاه مخصوصی بوده است، ناهید از ایزدان دین مزدیسناست،

---

۱. برای نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به: Perse ancienne par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 68.

2. Martyr ed st E Essemani I, 95.

۳. رجوع کنید به: Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 4

" " " " S. 17

4. Die Kunst des alten Persien von Sarre Bérlin 1922 Fig. 81

در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده می‌شده است، چنان‌که امروز هم در نزد پیروان آیین زرتشت ستوده می‌شود. معبدهای ایران قدیم به‌طور عموم آتشکده نامیده می‌شده، برخی از این آتشکده‌ها به ناهید تخصیص داشته است، شاید در آنجا ناهید را با آدابی که مناسب مقام او بود ستوده و خواهش‌ها و استغاثاتی از او می‌کرده‌اند، چنان‌که امروز بسیاری از کلیساهای عیسویان به اسم مقدّسین و مقدّسات این دین است، بنابه وقوع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پرآب می‌توان گفت که مخصوصاً دقّت داشته‌اند که پرستشگاه فرشتهٔ آب در نزدیک آب باشد.

شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر

مورّخین یونان (آناهیت) اوستا را انائیتیس Anaïtis نوشته‌اند غالباً او را ارتمیس Artemis انائیتیس گفته‌اند، یعنی که اسم الهه عصمت و عفّت یونانی را به او داده‌اند، مورّخین رُم و بیزانس او را دیانا Diana خوانده‌اند که در نزد رُمی‌ها به‌منزلهٔ ارتمیس یونانی‌هاست و بسا او را ارتمیس ایرانی یا دیانا ایرانی ذکر کرده‌اند، فقط کلمنس الکساندرنیوس که ذکرش گذشت از بروسوس نقل کرده، افرودیت انائیتیس نوشته است بی‌شک افرودیت Aphrodite که نزد یونانیان الههٔ عشق و شهوت است به هیچ‌وجه مناسبتی با ناهید ندارد.

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است، در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالک از پروردگاران بوده است. در ممالک وسیعه که در تحت تصرّف ایران بوده نیز آتشکدهٔ وی وجود داشته است، در سراسر آسیای صغیر تا به نزدیک دریای یونان در سارد پایتخت لیدی به توسط مورّخین قدیم از معابد او به ما خبر داده شده است، به‌خصوص در برخی از ممالک آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته، از آن جمله در ارمنستان به مناسبت آنکه شعبه‌ای از خانواده اشکانیان در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ نموده، مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده می‌شده‌اند.[1] کار ستایش ناهید در این سرزمین به اندازه‌ای بالا گرفته بود که ایالت اکیلیزن Akilisen همان جایی که سرچشمه فرات است در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیانویس یونانی انائیتیس نامیده می‌شده است. معبد ناهید در این ایالت شهرت تمام داشته، همان است که به قول پُروکوپیوس[2] بعدها عیسویان

---

1. Geschichte des alten Persiens von Justi S. 95.

2. Procopius

بدون آنکه تغییری در بنای آن بدهند به کلیسا مبدّل کردند،[1] ولی در ممالک آسیای صغیر آیین و رسوم اقوام سامی ضمیمه ستایش ناهید گشته، به کلی رنگ و روی دیگری به خود گرفت. استرابون می‌نویسد: در معبد ناهید در اکیلیزن دخترهای جوان از خانواده‌های شریف و بزرگ چندی مثل راهبان در خدمت معبد به‌سر می‌بردند و خود را برای استفاده عموم وقف می‌نمودند، پس از مدّتی شوهر اختیار می‌کردند بدون آنکه عمل پیشین آنان ننگین و پست شمرده شود.[2] عادت مذموم مذکور در هیچ عصری چنان‌که کلیّه مستشرقین و مُورّخین نوشته‌اند نزد ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آیین مزدیسناست. در طیّ اخبارات قدیم نیز از یک جشن سالیانه موسوم به (ساکائه) Sakäa سخن رفته است. از آن جمله استرابون در این خصوص می‌نویسد اسکیت‌ها[3] وقتی که به ارمنستان و (کاتپاتوکا) اناطولی هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا به آنان شبیخون برده، شکست داد، به یاد این فتح محلّی را خاکریزی نموده، در بالای آن معبدی برای انائیتیس (ناهید) و اُومانس Omanos (وهومن) ساختند. در هر سال جشن مذهبی موسوم به (ساکائه) Sakäa در آنجا می‌گرفتند و هنوز هم در نزد اهالی آن محلّ که اکنون موسوم به (زلا) Zela است این جشن معمول است، پس از آن استرابون افزوده می‌نویسد: برخی گویند که کورش اسکیت‌ها را شکست داده و روز فتح را جشنی برای الههٔ وطن خود برقرار ساخت. در هر جایی که معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است. در این عید مردم لباسی به طرز اسکیت‌ها پوشیده، باده‌پیمایی می‌نمایند، زن و مرد با هم زد و خورد می‌کنند. چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت‌ها را با حیله جنگی مست نموده، برخی را در خواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند.[4] در معبد (زلا) برای امر مهمّی سوگند یاد می‌کردند.[5] جشن ساکائه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورّخینی که پیش از استرابون می‌زیسته و آنانی که بعد از او آمده‌اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده‌اند، از مجموع اخبار می‌توان استنباط نمود که این جشن تخصیصی به ناهید داشته

1. Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

2. Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

۳. اسکیت (Saka) اسمی است که به کلیّه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در قفقاز و ترکستان روس بوده‌اند داده می‌شود، اصلاً آریایی نژاد بوده‌اند، اسامی بسیاری از شاهزادگان آنان ایرانی است، مذهب آنان نیز آریایی بوده است.

4. Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmann S. 7.

۵. زلا Zela در پونتوس Pontus مملکت ساحلی دریای سیاه واقع است امروز زلّه Zilleh گویند، در طرف غربی توکات Tokat واقع است.

Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

است.[۱] در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر بسا به اسم ناهید و معبد آن در شهرهای مختلف برمی‌خوریم وندیشمان Windishmann اخبار مورّخین را راجع به این موضوع در کتابی جمع کرده،[۲] از ذکر همهٔ آن‌ها اطّلاعات مخصوصی راجع به ستایش ناهید به دست نخواهیم آورد، مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران دارای مقام بسیار بلندی بوده است، حتی در شهر (ارز) Erez چنان‌که یک مورّخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگاتانگلوس Agathangelus) خبر می‌دهد مثل معبد خوزستان ناهید دارای مجسمه طلا بوده است.

در انجام مقال یک فقره از اخبار مورّخ مذکور ارمنی را ذکر نموده، ختم می‌کنیم، هرچند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش مُتعصّبی بوده است مخلوط به افسانه است ولی تا به یک اندازه حاکی از نفوذ ستایش ناهید است، در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع به عیسوی شدن ارمنستان به توسط گرگوری ایلومیناتُر[۳] معروف که از سال ۲۹۴ میلادی[۴] در ارمنستان مشغول کار بوده، مردم را به دین عیسیٰ دعوت می‌کرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله می‌نویسد تیرداد مُبلّغ دین عیسیٰ گرگور را تهدید نموده، گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمایی به‌خصوص این ملکهٔ بزرگ اناهیت راکسی که مایهٔ شرف و نجات ملّت ماست، کسی که همه پادشاهان او را می‌ستایند و به‌خصوص پادشاه یونانی‌ها نیز او را می‌پرستد، کسی که مادر کلیّهٔ دانش و خرد است، کسی که خیرخواه نوع بشر و از نسل ارامزد Aramazd (هرمزد) بزرگ و تواناست. در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور می‌نویسد: «آنان که پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن می‌داری، اناهیت بزرگ را، کسی که از پرتو او ارمنستان زنده بوده و هست، ارامزد بزرگ و توانا را، کسی که آفرینندهٔ آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تو بی‌جان و بی‌زبان می‌نامی». در یک جای دیگر کتابش باز مورّخ ارمنی در یک فرمان تیردات از اناهیت اسم برده می‌نویسد: «ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوّت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد».[۵] تیردات که ظاهراً در سال ۳۱۴ میلادی مُرد

---

1. Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. CIV

2. Persische Anahita oder Anaïtis von Windischmmann, München 1856.

3. Gregory Illuminator

4. Geschichte Irans von Justi (Grundriss der iranis. Philologie) s. 522

۵. رجوع کنید به: Pers. Anahita oder Anaïtis S. 21-22.

در سال‌های اخیر عمرش به توسط همین گرگور به دین عیسیٰ گروید، معابد ناهید راکه در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور خراب کرد، یعنی همان معابدی که به قول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش به زیارت آن‌ها رفته بود، از این تاریخ به بعد به زور و جبر دین عیسیٰ جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آن‌ها آتشکـده‌های نـاهید خراب یا به کلیسا تبدیل یافت، ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم در کیش عیسویان ارمنستان باقی است چنان‌که در کلیّه مذهب عیسیٰ آثار و نفوذ آیین مترا (مـهر) فـرشته فروغ ایرانیان آشکارا و هویداست.[1]

۱. رجوع کنید به مقالهٔ مهر در قسمت آیین مهر در رُم.

اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی یک دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته، در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طیّ ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشت‌های بعد نیز چنان‌که در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت به همین نامداران برمی‌خوریم که هر یک بـه نـوبت خـود بـه فرشتگان و ایزدان نماز برده و فدیه آورده مزیّت و برتری تمنّا می‌کنند.

از این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و آژی دهاک (ضحّاک) و فریدون و افراسیاب و کیکاوس و کیخسرو و توس و نوذر و کی‌گشتاسب و زریر و ارجاسب و غیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابوریحان بیرونی و میرخواند و غیره مفصلاً صحبت داشته‌اند، همچنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جـاه و جلال هستند، ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب پـهلوی در خـصوص آنـان آمـده است می‌نگاریم مگر آنکه برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکری خواهیم کرد.

آنانی راکه در میان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آژی‌دهاک تازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی‌اسرائیل تورات تـصوّر نـمود کـه هـم از پیمبرانند و هم از پادشاهان چنان‌که داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید می‌گوید:

منم گفت بـا فـرّه ایـزدی　　همم شهریاری و هم موبدی

پوریوتکیشان که در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۸ و یسنا ۲۳ فقرهٔ ۲ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۷ آمده و به معنی نخستین آموزگاران کیش است، در سنّت متاخّر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده‌اند از این قبیل ویونگهان و تریت کـه در طـیّ مـقالات راجـع‌به جـمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت.

هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود.

جهاندار هوشنگ با رأی و داد به جای نیا تاج بر سر نهاد

از پدر خویش سیامک که به دست دیوها کشته شد انتقام کشید، آهن از سنگ استخراج نمود، آتش پدید آورد، جشن سده بنیاد نهاد، از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت.

در اوستا مکرّراً به اسم هوشنگ پیشدادی برمی‌خوریم، نخست در فقرهٔ ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقرهٔ ۳ از درواسپ یشت (گوش یشت) و در فقرهٔ ۷ از رام یشت و در فقرهٔ ۲۴ از ارت یشت، در هر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا به ایزدان یشت‌های مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده، درخواست می‌کند که وی را بزرگ‌ترین شهریار روی زمین گردانند که وی را به دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپان‌ها چیر سازند که همهٔ دیوها از او به هراس افتاده رو به گریز گذارند که او به دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان وَرِنه (دیلم ـــ گیلان) دست یافته، همه را شکست دهد، ایزدان خواهش‌های هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند.

در فروردین یشت در فقرهٔ ۱۳۷ به فروهر یل پاکدین هوشنگ درود فرستاده می‌شود، در زامیاد یشت در فقرهٔ ۲۶ آمده است که مدت زمانی فر کیانی به هوشنگ پیشدادی متعلق بوده است، از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ به‌دست نمی‌آید، همین‌قدر می‌دانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسلهٔ پیشدادیان است. در فقرهٔ ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش می‌خوانیم که ایرانیان از پشت هوشنگ می‌باشند. در فقرهٔ ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زن و شوهری ماشیه و ماشیویی (نخستین پدر و مادر نوع بشر، آدم و حوّا) تا به وجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است.

در فقرهٔ اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است: هوشنگ پسر فرواک پسر سیاکمک، پسر مشی، پسر کایومرت این سلسله با آنچه حمزهٔ اصفهانی می‌نویسد که او شهنج‌بن فروال‌بن سیامک‌بن مشی‌بن کیومرث است به‌کلّی مطابق است. ابوریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده می‌نویسد او شهنگ‌بن افراواک‌بن سیامک‌بن میشی (بیشداذ) می‌باشد.[۱]

---

۱. رجوع کنید به تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء تألیف حمزةبن‌الحسن الاصفهانی، چاپ برلن، صفحهٔ ۱۹.

←

هوشنگ در اوستا هئوشینگه آمده است معنی لفظی آن به قول یوستی Justi چنین است که منازل خوب فراهم سازد،[۱] این اسم مرکبّ از هوش و هنگ چنان‌که برخی پنداشته‌اند نیست شاید فردوسی در جایی که می‌گوید:

گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

سبب لغت‌سازی و وجه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد.

در هر جایی از اوستا (به استثنای فروردین یشت که ذکرش گذشت) که از هوشنگ ذکری شده است با صفت پَرَذاتَ آمده، این صفت که در فارسی پیشداد شده است مرکبّ است از پَرَ که به معنی پیش و مُقدّم (pro) است و ذات که به معنی داد و قانون می‌باشد، مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و دادگری نمود یا اوّل واضع قانون، حمزهٔ اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده می‌نویسد فیشداد اوّل حاکم می‌باشد چه او شهنج اول حاکم ممالک به‌شمار است.

این کلمه همیشه با هوشنگ می‌آید مگر آنکه یک‌بار در فقرهٔ اول از فرگرد ۲۰ وندیداد که ذکرش در طیّ مقاله گرشاسب بیاید پَرَذات (پیشداد) تنها استعمال شده است، در تفسیر پهلوی اوستا به‌خصوص برای توضیح کلمه پَرَذات در فقرهٔ مذکور قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته‌اند مثل هوشنگ».

جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است، در قدیم‌ترین قسمت اوستا که گات‌ها باشد پیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعهٔ ۸ از مجرمین نامیده می‌گوید: «از همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان، کسی که برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن به آنان آموخت در آینده تو ای مزدا باید میان من و او قضاوت کنی».

در سایر قسمت‌های اوستا و کلیّه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در

←

و به الآثار الباقیه عن‌القرون الخالیه تألیف ابی‌الریحان محمدبن احمد البیرونی الخوارزمی چاپ زاخائو، صفحه ۱۰۳.

۱. رجوع کنید به: Iranisches Namenbuch von Justi

و به:

Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515 Zoroastrische Studien von Windischmann S. 190 f:

آخر عمرش به‌واسطهٔ خودستایی و دروغگویی مغضوب پروردگار گردید، در گات‌ها فقط یک‌بار از او یاد شده، یِمَ خوانده شده است. بعدها در سایر قسمت‌های اوستا کلمه خشَئتَ به آن افزوده، گفتند جمشید چنان‌که همین کلمه به هُوَرِ (هور) پیوسته خورشید شد، شید به معنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیّات فارسی بسیار استعمال شده است، فردوسی گوید:

بدو گفت زان‌سان که تابنده شید برآید یکی پرده بینم سپید

جمشید همیشه در اوستا با صفت هووتَوَ آمده است، در تفسیر پهلوی این صفت به هورمک یعنی دارندهٔ گله و رمه خوب ترجمه شده است، صفت دیگر جمشید در اوستا سریره می‌باشد که به معنی زیبا و خوشگل است، صفت اولی با وظیفهٔ جمشید مناسبتی دارد چه او به افزودن جهان و به پروراندن چارپایان و ستوران گماشته شده بود، در خصوص حُسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طیّ مقاله گرشاسب به آن اشاره خواهیم کرد.

جمشید در اوستا پسر وِیْوَنْگهونت خوانده شده است، ابوریحان بیرونی این اسم را ویجهان و حمزهٔ اصفهانی ویونجهان که مُعرّب ویونگهان است ضبط کرده‌اند، در سایر کتب ویوان‌ها نیز ضبط شده است. در سانسکریت ویوسونت می‌باشد، در ریگ ودا ویوسونت اسم پروردگاری است. در عهد هخامنشیان ویونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده، در کتیبهٔ بیستون از ویوانا vivana نامی یاد شده است که خشترَ پاوَن (ساتراب) ایالت هَرَرووَاتی Harauvati (قندهار) بوده است، معنی لفظی این اسم دور درخشنده می‌باشد.

شاید معنی لفظی جم توأم و همزاد و جنابه باشد چه بسا در اوستا کلمه یَمَ به معنی توأمان است در نزد برهمنان نیز یَمَ و خواهرش یَمی نخستین نر و ماده نوع بشرند و این عقیده ممدّ معنی فوق است.[1]

از فقرهٔ ۲ تا خود فقره ۵ یسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است: «زرتشت از هوم پرسید که تو را در میان مردمان نخستین بار در این جهان مادی بیفشرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید، هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بیفشرد ویونگهان است در پاداش پسری مثل جمشید که دارندهٔ رمه خوب و در میان مردمان دارای بلندترین رتبه است و مانند خورشید درخشان است، به او داده شد کسی که در مدّت سلطنت خویش جانوران و انسان را فناناپذیر، آب و گیاه را

---

۱. رجوع کنید به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده.

مشروب و مأکول تمام نشدنی قرار داد. در مدّت سلطنت جم دلیر نه سرما وجود داشت و نه گرما، جهان از مرگ و از حسد آفریدهٔ دیو عاری بود، در هنگام شهریاری وی پدر و پسر هر دو به ظاهر جوان پانزده ساله می‌نمودند».[۱] در جایی که مفصّلاً از جم سخن رفته است در فرگرد دوم وندیداد می‌باشد تمام این فصل راجع‌به اوست از ایـن قـرار: «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد پاک و مقدّس، ای آفریدگار جهان معنوی در میان نوع بشر به غیر از من دگر با که نخستین بار مکالمه نمودی، دین اهورایی زرتشت را به که سـپردی. آنگاه اهورامزدا گفت: ای زرتشت پاک، من در میان نوع بشر به غیر از تو نخستین بار با جم زیبا و دارندهٔ رمه خوب مکالمه نمودم و دین اهورایی زرتشت بدو سپرده، گفتم ای جم زیبا، پسر ویونگهان من آیین خویش به تو برگذار می‌کنم، پس جم زیبا در پاسخ گفت من برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم، آیین‌پروری و دین‌گستری از من ناید. آنگاه من به او گفتم اگر تو مستعد و مهیّای چنین امری نیستی آن به که جهان مرا بپرورانی و به گـیتی فزایش و گشایش بخشی، پشتیبان و پاسبان جهان شوی. پس جـم زیـبا بـه مـن گـفت: پذیرفتم که جهان تو را بپرورانم و به گیتی بیفزایم، همواره پشتیبان و پاسبان و نگـهبان آن باشم. در هنگام سلطنت من نباید که باد سرد و گرم وجود داشته باشد و نـه نـاخوشی و مرگ، آنگاه من به جم دو ابزار دادم یک نگین زر (سُوَرا) و یک عصای زرنشان (اَشْـتَرا) این‌چنین جم دارای اقتدار گردید. سیصد زمستان (۳۰۰ سال) از سـلطنت وی گـذشت، زمین از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگ‌ها و مرغکان و شعله‌های سُرخ آتش پر شد به‌طوری که جا به چارپایان خُرد و بزرگ تنگ گردید، پس از آن من جم را آگاه نموده، گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهان زمین از چارپایان خُـرد و بـزرگ و مـردم و سگ‌هـا و مرغکان و شعله‌های سُرخ آتش پر گشته، جا به ستوران خُرد و بزرگ تنگ گردید. آنگاه جم در نیمروز به سوی فروغ روی نموده به راه خورشید درآمد. با نگین زریـن خـویش زمین را بسود و عصای زرنشان خویش به آن بمالید و گفت ای سپندارمذ محبوب (فرشته مُوکّل زمین) پیش رو و خویشتن بگشای تا چارپایان خُرد و بزرگ و مـردمان را در بـر توانی گرفت، پس زمین دامن بگشود و یک ثلث بزرگ‌تر گردید. چارپایان خُرد و بزرگ و مردمان به میل و آرزوی خویش جا گزیدند، سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) از سلطنت

---

۱. مرحوم پورداود در این باب توضیحی آورده است: در فقرهٔ ۱۳ تیریشت آمده که تشتر فرشتهٔ باران به ترکیب جوان پانزده ساله در فروغ پرواز می‌کند، همچنین در فقرهٔ ۱۷ بهرام‌یشت آمده که بهرام ایزد پـیروزی بـه شکـل جوان پانزده ساله خود را به زرتشت نمود. در فصل ۳۰ بندهش فقرهٔ ۲۶ مندرج است که در رستاخیز بچگان به سن جوانان پانزده ساله و مردان به سن چهل ساله برخیزند.

جم گذشت، زمین دگرباره از چارپایان خرد و بزرگ و مردم و سگ‌ها و مرغکان و شعله‌های سُرخ آتش پر گشته، جا تنگ گردید. جم باز مثل سیصد سال پیش از این در نیمروز به سوی فروغ روی آورده، به همان ترتیبی که گذشت یک ثلث دیگر به زمین بیفزود. در سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) باز زمین از مخلوقات پر گشته جا به همه تنگ شد، سومین بار جم به ترتیب مذکور یک ثلث دیگر زمین را فراخ‌تر نمود. در آریاویج در آنجایی که رود ونگوهی دائیتیا مشهور است آفریدگار اهورامزدا با ایزدان مینوی انجمنی بیاراست، جمشید زیبا دارندهٔ رمه خوب نیز با بهترین مردمان در همان جا انجمنی بیاراست. اهورامزدا به جم گفت ای جم زیبا پسر ویونگهان به جهان مادّی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباه‌کننده از پی درآید، دانه‌های برف از بلندترین کوه به بلندی چند ارش ببارد، یک ثلث از جانوران هلاک شود، چه در محل‌های هولناک (بیابان‌ها و کویرها)، چه در بالای کوه‌ها، چه در دره‌ها، پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برف‌ها آب شده آب فراوان روان گردد، این جهان غیرقابل زیست به‌نظر خواهد رسید، برای پیش‌آمد این حادثه باغی (وَرَ) بساز که از هر چهار طرف به بلندی یک میدان اسب (چرتو ــ اسپریس) باشد، در آنجا تخم‌های چارپایان خرد و بزرگ و سگ‌ها و مرغکان و شعله‌های سرخ آتش جمع کن این ور را که از هر یک طرف به بلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز و یک طویله که از هر یک طرف به بلندی یک هاثرَ (هزار گام) باشد برای ستوران بساز، در آنجا جوی آبی جاری نما، چراگاهان فراهم کن، خانه‌ها و سرداب‌ها و ایوان‌ها و رواق‌ها بنا نما، تخم‌های مردان و زنانی که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن، همچنین تخم‌های جانورانی که بزرگ‌تر و بهتر و زیباترند در آنجا گرد آور، از میان گیاه‌ها آنچه بلندتر و خوشبوتر است و از میان غذاها آنچه لذیذتر و خوشبوتر است، تخم‌های آن‌ها را در آنجا حفظ نما و این تخم‌ها را از هر قسمتی که باشد یک جفت در آنجا بیاور تا در تمام مدتی که مردمان در ور به‌سر می‌برند آن‌ها پوسیده و فاسد نگردند، کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آفت‌ها و ناخوشی‌های اهریمنی دیده شود نباید داخل ور گردند، در بزرگ‌ترین محلّه این ور نُه گذر بساز، در محلّه وسطی شش گذر و در محلّه کوچکی سه گذر؛ در گذرهای بزرگ‌ترین محلّه تخم هزار مرد و هزار زن در وسطی ششصد و در کوچکی سیصد جمع نما، گذرها را با نگین زرین علامت و نشانی بگذار و برای ور دری بگشای که روشنایی داخل شود.

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم؟ اهورامزدا گفت: ای جم زیبا پس ویونگهان زمین را با پاشنهٔ خویش بکوب، پس از آن با دست‌های خویش آن را بمال همان‌طوری که امروز مردم گل نرم را می‌مالند،[۱] آنگاه جمشید همان‌طوری که اهورامزدا گفت عمل نمود، ور را حاضر کرد، چارپایان خرد و بزرگ و مردمان و گیاه‌ها و غذاها را در آنجا گرد آورد.

ای آفریدگار جهان مادّی، ای پاک، چه فروغ و روشنایی در این ور که جم ساخت می‌تابد. اهورامزدا گفت: در آنجا فروغ‌های جاودانی (روچنکهه) و فروغ جهانی (ستیذاته) می‌باشد، در هر سال یک بار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب می‌کند، به نظر ساکنین ور یک سال مثل یک روز است، در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات ور یک جفت دیگر به‌عمل می‌آید، مردمان در ور به بهترین زندگانی به‌سر برند.

ای آفریدگار جهان مادّی، ای پاک؛ که در آنجا کیش مزدا داخل کرد؟ اهورامزدا گفت: مرغ کرشیپتر.[۲] ای آفریدگار جهان مادّی، ای پاک، کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو) و سردار دینی (رتو = رد) اهورامزدا گفت: اروتدنر و تو ای زرتشت».[۳] در اینجا متذکّر می‌شویم که جمشید فقط به فرمان اهورامزدا باغ ور را که در پهلوی ور جمکرت می‌گویند برای پیش‌آمد طوفان آخرالزمان ساخت. ریاست روحانی و مادّی این باغ با زرتشت و پسرش اروتدنر می‌باشد، همچنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز با ساکنین از ور درآمده، زمین را دگرباره آباد خواهد نمود، بنابراین آنچه در زامیاد یشت که به زودی ذکرش بیاید راجع‌به جمشید مندرج است نقیض مطالب فرگرد دوم وندیداد نیست. پیش از آنکه به مابقی داستان جم بپردازیم لازم است یادآور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مَهرْکوشا، که از مرگ مشتق است، این کلمه فقط یک بار در یکی از اجزای اوستایی استعمال شده است.[۴]

---

۱. در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است

بفرمود دیوان ناپاک را — به آب اندر آمیختن خاک را
هر آنچه از گل آمد چو بشناختند — سبک خشت را کالبد ساختند

۲. بندهش در فصل ۱۹ در فقره ۱۶ می‌نویسد در خصوص کرشبت گفته شده است که او می‌تواند کلماتی تلفظ کند، او است که در ور جم دین منتشر ساخت. در فصل ۲۴ همین کتاب در فقرهٔ ۱۱ آمده است کرشبت بزرگ و رئیس مرغ‌هاست، دین مزدیسنا را به ور آورد او را نیز چرغ گویند. مینوخرد در فصل ۶۱ فقره ۹ گوید که چهراو (چهروا) رئیس مرغ‌هاست. در فرهنگ‌ها نیز چرغ یکی از مرغ‌های شکاری درج شده است. اسدی گوید:

ز میغ روان چرخ چون پرّ چرغ — پر آواز رامشگران مرغ مرغ

۳. اروتدنر یکی از سه پسران زرتشت است، به قول سُنّت رئیس طبقه برزیگران بوده است. رجوع کنید به گات‌ها.

۴. رجوع کنید به: Zendavesta by Westergaard Fragm. VIII, p. 334.

در پهلوی ملکوش گویند، در مینوخرد ملکوسان آمده است، او دیوی است مهیب، در پایان هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد، در مدّت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد نماید، به‌طوری که از این طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند، آنگاه ساکنین ورجمکرد بیرون آیند و دگرباره زمین آباد کنند.[۱]

طوفان ملکوش و باغ ور در اوستا بسیار شبیه است به طوفان نوح و کشتی وی که در تورات منقول است، فرقی که در میان این دو عقیده موجود است این است که به قول دانشمند آمریکایی ویتنی[۲] باغ ورجمکرد با آن همه وسعت برای فراگرفتن قومی و لوازم زندگانی وی منطقی‌تر است تا کشتی کوچک نوح برای جمعیّت انبوه.[۳]

گذشته از یسنا و وندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است، به حسب ترتیب نخست باید به آبان یشت متوجّه شویم. در فقرهٔ ۲۵ آن آمده است که جمشید دارندهٔ رمه خوب در بالای کوه هکر، صد اسب؛ هزار گاو؛ ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده، از او تمنّا کرد که وی را در همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گرداند که وی را به دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار چیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی و رمه و خورسندی و تشخّص را دور بدارد، ایزد ناهید وی را کامروا ساخت. در درواسپ یشت نیز جمشید به ترتیبی که در آبان یشت گذشت برای ایزد گوش قربانی نموده، درخواست می‌کند که وی را موفّق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات گله و رمه مهیّا سازد، گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدّت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد ایمن بدارد، ایزد گوش نیز حاجت او را برآورد. در فروردین یشت در فقرهٔ ۱۳۰ آمده است ما به فروهر پاک جم پسر ویونگهان توانا و دارندهٔ رمه درود می‌فرستیم تا به ضدّ فقارت که دیوها آورده‌اند استقامت توانیم نمود و به ضدّ خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد. در رام‌یشت در فقرهٔ ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده، همان تمنّاهایی که از ناهید داشت در اینجا از فرشتهٔ هوا نموده و کامروا می‌گردد. در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز به جمشید برمی‌خوریم که به ترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب می‌کند که حاجاتش را برآورد.

در زامیاد یشت نسبتاً مفصّل‌تر از جمشید صحبت می‌شود، به‌خصوص مندرجات آن مفید و سرچشمهٔ مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع‌به جمشید مندرج است.

---

۱. رجوع کنید به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده.

2. Whitney

3. Zoroaster, The Great Persian.

در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است: «فر مدّت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت به دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپان‌ها مسلّط بود، جم از دیوها ثروت و سود بربود، فراوانی و گله و رمه و خوشی و جاه و جلال را از آنان دور بداشت، در مدّت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمی‌شد، نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک، آفریدهٔ دیو این‌چنین بود تا به وقتی که او دروغگویی آغاز نمود و خیال خود را به دروغ مشغول ساخت، آنگاه فر از او به‌صورت مرغی جداگشته به مهر رسید؛ بار دوم فر از او جداگشته به فریدون رسید؛ بار سوم فرّ از او جداگشته به گرشاسب رسید؛ پس از آنکه فرّ از جمشید دور شد او افسرده و پریشان گرد جهان همی گشت به ناچار بایستی به خصومت دشمن تن در دهد».

در فقرهٔ ۴۶ زامیاد یشت آمده است که سپیتیورَ (Spityura) جم را با اره دو پاره نمود. در فصل ۳۱ بندهش در فقرهٔ ۵ آمده است: «سپیتور برادر جمشید است با اژدی دهاک (ضحاک) جمشید را کشت». همان‌طوری که شغاد برادر خود رستم را کشت، در روضة‌الصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواری بود در کنار دریای چین در میان یک درخت تُهی و کهنسال یافته با اره به دو نیم کردند. شاهنامه نیز مطابق با زامیاد یشت در خصوص جمشید گوید:

چنین سال سیصد همی رفت کار — ندیدند مرگ اندر آن روزگار
نیارست کس کرد بیکاری‌ای — نبد دردمندی و بیماری‌ای
ز رنج و ز بدشان نبود آگهی — میان بسته دیوان بسان رهی

پس از آنکه جمشید مغرور گشته خودستایی آغاز نمود فر از او جدا شد.

شما را ز من هوش و جان و تن‌است — به من نگرود هر که اهریمن است
گر ایدون که دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فر یزدان از اوی — گُسست و جهان شد پر از گفتگوی

جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاک زخم یافته خود از معرکه به کنار کشید در مدّت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین دستگیر نموده با اره به دو نیمش کردند.

چو صد سالش اندر جهان کس ندید — ز چشم همه مردمان ناپدید
صدم سال روزی به دریای چین — پدید آمد آن شاه ناپاک دین
چو ضحاک آورد ناگه به چنگ — یکایک ندادش زمانی درنگ
به اره مر او را به دو نیم کرد — جهان را از او پاک و بی‌بیم کرد

طبری و بلعمی می‌نویسند که جمشید پس از شکست یافتن از ضحاک به زاولستان بگریخت و دختر شاه آنجا را به زنی گرفت، از او پسری آمد تور، از تور پسری آمد دستان، از دستان پسری آمد طوارک، از طوارک پسری آمد فرامرز، برای مُتمّم داستان رجوع کنید به مقالهٔ گرشاسب. در انجام مقال متذکّر می‌شویم که داستان غرور و خودستایی جمشید بعدها داخل سنّت یهودیان شد و در کتاب تلمود سلیمان، به جای جمشید اوستا گردید، نگین سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نگین جمشید باشد که ذکرش در فرگرد دوم وندیداد گذشت.[۱]

ضحاک

به قول شاهنامه پس از آنکه جمشید خودستایی آغاز کرد، فر ایزدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد. مدت سلطنت ضحّاک تازی و دورهٔ ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده، به کوه دماوند به زنجیر بست. در شاهنامه مرداس پدرش می‌باشد، حمزه و بیرونی اروند اسپ ضبط کرده‌اند.

در اوستا اژی دهاکَ آمده است، این اسم مرکبّ است از دو جزء اولی که اژی باشد خود جداگانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فرگرد اول وندیداد، در فقرهٔ ۲ اهورامزدا می‌گوید: نخستین کشوری که من بیافریدم آریاویچ می‌باشد، اهریمن در آنجا اژی (مار) سرخ بیافرید. همچنین در فقرهٔ ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقرهٔ ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقرهٔ ۹۰ از آبان یشت اژی به معنی مار می‌باشد، بسا از اژی یک جانور اهریمنی اراده شده است، درست به همان معنی که امروز از کلمهٔ اژدها یا اژدر فارسی برمی‌آید. چنان‌که در یسنا ۹ که ذکرش در مقالهٔ گرشاسب بیاید، دهاکَ نیز جداگانه استعمال شده. یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت است، چنان‌که در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۶ غالباً اژی با کلمه دهاکَ یک‌جا آمده، از آن نیز یک مخلوق دیوسیرتی اراده می‌شود. در زامیاد یشت از فقرهٔ ۴۶ تا ۵۲ از منازعهٔ آذر و اژی دهاکَ صحبت می‌دارد که هر یک برای به‌دست آوردن فر ایزدی می‌کوشد، در فقرات مذکور نیز گهی اژی تنها آمده است.

اژدها و اژدر از کلمهٔ اوستایی اژی دهاکَ می‌باشد، در ادبیّات فارسی نیز به همان معنی است که در اوستا لبیبی گوید:

---

۱. برای کسب اطلاعات مفصل‌تر راجع‌به جم در ودا برهمنان و در تلمود یهودیان رجوع کنید به کتاب‌های ذیل:

Der Vedische Mythus des yama von Ehni, Strassburg 1890.

Die talmudische-midraschische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die persische yima und Meshiasage, von Kohut.

از این هفت سر اژدر عـمرخـوار   بـپرهیزد آن کـاو بـود هـوشیار

حمزهٔ اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین می‌نویسد: «بیوراسب ده اک ده اک اشتقاقه ده اسم لعقدالعشرة و آک اسم للآفته والمعنی انه کان ذا عشر آفات احدثها فی‌الدنیا» این اشتقاق درست نیست چه دهاک مرکبّ از ده و اکَ که در اوستا به معنی بد و زشت است نمی‌باشد و کلمهٔ ده در اوستا دَسَ آمده است، از اژی دهاکَ در اوستا چنان‌که از ضحاک در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبّار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصوّر شده است که چندی ایران را گرفتار پنجهٔ قهر و غلبه خویش داشت.

در کتب متّأخرین او را نیز بیوراسب خوانده‌اند که به معنی دارندهٔ ده هزار اسب است، فردوسی گوید:

همان بیوراسبش همی خوانـدند   چـنین نـام بـر پـهلوی رانـدند

از اوستا نیز برمی‌آید که اَژی دهاک از قوم دیگری است و از مملکت بابل است، یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان در قدیم یک طایفهٔ عـرب نـژاد از سـاکـنین آنـجا را تـازی می‌نامیدند و بعدها اسم این طایفهٔ مـخصوص را بـرای کـلیّه اعـراب اطـلاق کـردند. در شاهنامه هم که ضحاک تازی نامیده شده است، لابد یکی از جبّاران بابل مقصود می‌باشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا آشور دارد.

در فقرهٔ ۲۹ از آبان یشت آمده است: «که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بَوْرِیْ، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی را به تهی نمودن هفت کشور از انسان موفّق سازد، اما حاجت او برآورده نشد».

بَوْرِیْ همان بابل است به مناسبت آنکه لام در زبان‌های ایرانی نبوده است، آن را به راء تبدیل کرده‌اند. بابل در کتیبه‌های هخامنشیان بابیروش و در اوستا بَوْرِیْ شد، مُشتبه نشود باکلمه دیگر اوستایی بَوْرِیْ که با همین املاء به معنی ببر است و در فقرهٔ ۱۲۹ یشت مذکور آمده است. از فقرهٔ فوق برمی‌آید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است. در فقرهٔ ۱۹ از رام‌یشت آمده است که اژی‌دهاک در کوِیرِینتَ در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیه آورد، کویرینت همان است که اکنون موسوم بـه کرند است، این قصبه کوچک در جایی که ضحاک فدیه نثار فرشته هوا نمود در بـالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بَوْرِیْ وطن اصلی ضحاک است، همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است:

همی رفت آن شاه گیتی‌فروز   بزد گاه در پیش کوه اسـپروز

یونانی‌ها آن را زاگرُس Zagros خوانده‌اند.

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقرهٔ ۶ بندهش این‌طور مندرج است، دهاک پسر خرو باسپ، پسر زینیگاو، پسر ویرفشک، پسر تازی، پسر فرواک، پسر سیامک از طرف مادر دهاک، پسر اودی، پسر بیک، پسر تمبیک، پسر اوُوخم، پسر پاو رویسم، پسر گذویثو، پسر دروگا، سکان، پسر گنّاک مینوی (زشت نهاد)، باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ می‌نویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیو و مرد جوانی با یک پری به‌هم پیوستند. از اختلاط آنان زنگی‌های سیاه‌پوست به‌وجود آمدند، وقتی که فریدون به سر کار آمد آن‌ها را از ممالک آریایی بیرون نموده به ساحل دریا راند، اما پس از استیلای عرب دگرباره به ممالک آریایی داخل شدند. داستان دست یافتن فریدون به ضحاک و در کوه دماوند او را به زنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است.

بندهش در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ می‌نویسد: «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند، این اژدهاک را که نیز بیوراسب می‌گویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شد نتوانست که او را بکشد». در شایست ناشایست در فصل ۲۰ فقرهٔ ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا به او گفت تو نباید که او را اکنون بکشی، زیرا که زمین پر از مخلوقات موذی و مُضر خواهد شد.

در سُنّت است که در هزارهٔ هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست. دست تطاول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته، آن نابکار را نابود خواهد ساخت.[۱]

فریدون

نگه کن کجا آفریدون گُرد　　که از پیر ضحاک شاهی ببرد

(فردوسی)

فریدون در اوستا ثَراِتئونَ (Thraetaona) آمده است، اسم پدرش آثْوَیهْ می‌باشد در سانسکرت آپتیا aptya گویند معمولاً در اوستا آتوْیَانهَ آمده است و این صفت است به معنی از خاندان آتوْیهَ همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است به زودی ذکرش بیاید.

۱. رجوع کنید به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده صص ۴۳-۴۴.

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنا ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که تو را در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی به او بخشیده شد. هوم در پاسخ گفت: دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آثویه می‌باشد، در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا به او داده شد کسی که اژی دهاک سه پوزه و سه کله و ششم چشم و هزار چستی و چالاکی دارنده را شکست داد، آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاک برای تباه نمودن راستی به ضدّ جهان مادی بیافرید». از فقرهٔ ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می‌توان استدلال نمود که گیلان مسقط‌الرأس فریدون می‌باشد، چه در فقرهٔ مذکور آمده است: «چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم وَرِنه چهار گوشه می‌باشد، در آنجایی که فریدون کشنده اژی‌دهاک تولّد یافت. اما اهریمن بدکنش در آنجا حیض غیرطبیعی بیافرید و غیرآریایی را (خارجه را) بر آن مملکت مسلّط داشت». در هر جایی از اوستا که از فریدون ذکری شده می‌بینیم که او در مملکت وَرِنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان یشت و درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش بیاید. وَرِنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان کنونی دانسته‌اند، تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوارگر تفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیهٔ کوهستانی جنوب غربی دریای خزر، بندهش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ می‌نویسد: «پدشخوارگر کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است».

به قول وست[1] محققاً پدشخوارگر در جنوب قفقاز واقع است و اکنون البرز نامیده می‌شود. به‌هر حال وَرِنه محلی است در گیلان، در پهلوی ورنیک گفته‌اند، به قول یوستی هنوز دهی موسوم به ورک در طرف شرقی ساری واقع است.[2] وَرِنَهْ چهارگوشه خوانده شده است. تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست برای آنکه چهار راه به سوی ورنه دلالت می‌کند، آن را چهارگوشه گفتند، دوم آنکه وَرِنَهْ دارای چهار شهر عمده است همان‌طوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد، بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ‌پرستان وَرِنَهْ یاد شده است. از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۲۷ فقرهٔ ۱ و آبان یشت فقرهٔ ۲۲ و مهر یشت فقرهٔ ۹۷ و فروردین یشت فقرهٔ ۷۱.

---

1. West

۲. رجوع کنید به: Zend-Avesta, Darmesteter Vol. 11 p. 14

و به: S. B. E. by West p. 38

و به: Iranisches Namenbuch von Justi S. 331

دگر از جاهایی که از فریدون سخن رفته است در فقرهٔ ۳۳ از آبان یشت است، از این قرار: «فریدون از خاندان توانای آثوِیَهْ در مملکت چهارگوشه وَرِنَه صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده، از او درخواست که به اژی دهاک سه پوزه ... [۱] ظفر یابد ناهید حاجت او را برآورد».

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپ یشت آمده است که فریدون برای ایزدگوش قربانی نموده، از او درخواست که به ضحاک غلبه کند و دو زنش را سنگهوک و اَرِنَوَکَ را که برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن و برای خانه‌داری برازنده هستند از او برُباید، در فقرهٔ ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۳-۳۵ از ارت‌یشت باز فریدون برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیه آورده به ترتیب مذکور تمنّا می‌کند که وی را کامروا سازند. سنگهوکَ و اَرَنوَکَ را که فریدون از دست ضحاک نجات می‌دهد. در شاهنامه شهرناز و ارنواز می‌باشند دو خواهر جمشید که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاک مادر دوش شدند.

دو پاکیزه از خانهٔ جمشید   برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بدند   سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز   دگر ماهرویی به نام ارنواز

در فقرهٔ ۴۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکری شده است، در تمام فقرات مذکور کار عمدهٔ فریدون همان شکست دادن ضحّاک است. داستانی که مفصّلاً در شاهنامه و در کلیّه کتب تاریخ مندرج است، پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فرانَکْ می‌باشد.

فرانَکْ بدش نام و فرخنده بود   به مهر فریدون دل آکنده بود

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقرهٔ ۷ بندهش این‌طور آمده است «فریتون آسپیان پسر پورتورا آسپیان، پسر سوک‌تورا آسپیان، پسر پورتورا آسپیان، پسر سیاک‌تورا آسپیان، پسر سپیدتورا آسپیان، پسر گفرتورا آسپیان، پسر رمک‌تورا آسپیان، پسر ونفرغشن آسپیان، پسر جم، پسر ویونگهان؛ از ویونگهان تا به آسپیان پورتورا ده پشت بوده است هر یک از آنان صد سال زندگانی کرده است که روی هم رفته هزار سال باشد، این هزار سال مدّت سلطنت ضحاک بوده است. از آسپیان پورتورا فریدون به‌وجود آمد، کسی که از جم انتقام کشید، از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که برمایون و کتایون باشند نیز به‌وجود آمدند، امّا فریدون پرهیزگارتر بوده است. از فریدون سه پسر به‌وجود آمدند سرم (سلم) و توچ و ایریچ ...».

---

۱. مثل فقره ۸ از یسنای ۹ که ذکرش گذشت.

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالک خود را در میان آنان در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است.

نخستین به سلم اندرون بنگرید — همه روم و خاور مر او را گزید
دگر تور را داد تـوران زمـین — ورا کرد سالار ترکان و چـین
وزان پس چو نوبت به ایرج رسید — مر او را پدر شهر ایران گزید[۱]

در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است، در فروردین یشت در فقرهٔ ۱۴۳ آمده است به فروهرهای مردان و زنان پاک ممالک آریایی درود مـی‌فرستیم، بـه فروهرهای مردان و زنان پاک ممالک تورانی درود می‌فرستیم، به فـروهرهای مـردان و زنان پاک ممالک سئیریمه Sairima درود می‌فرستیم، بنابر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی خود را به خاک و قلمرو سلطنت خویش داده‌اند، سئیریمه اوستا مملکت سرم (سلم) می‌باشد که قسمت بزرگ‌ترین پسر فریدون بوده است، از آن مملکت روم یا اروپا و یا به قول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است.[۲]

دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی‌ران ماهر پـا اُوروَ را بـه‌صورت کرکس درآورده، در هوا به پرواز نمودن واداشت. در فقرهٔ ۶۱ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود. نظیر آن را در هیچ‌یک از کتب پهلوی نیافتم در شـاهنامه و کـتب تاریخ نیز چیزی از آن به نظر نگارنده نرسید.

در پایان نوشتار از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشت ذکری نموده ختم می‌کنیم. در فقرات مذکور آمده است: «دومین بار وقتی که فر از جمشید به‌صورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آثْوْیَهْ آن را دریافت. به‌طوری که او در میان پیروزمندان پـیروزمندترین شد، به استثنای زرتشت، کسی که اژدی دهاک سه پوزه ...[۳] را کشت».

گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدّس به‌منزلهٔ رستم شاهنامه یا هرقل[۴] یونانی‌هاست. در اوستا کرشاسپ آمده است، در سانسکریت نیز کرِساسوَ Krsasva گویند، معنی لفظی این اسم دارندهٔ اسب لاغر

---

۱. رجوع کنید به همین کتاب از مملکت آریایی، ایران مقصود می‌باشد.
۲. رجوع کنید به: Eranšahr von Marquart 1901 S. 155-157.
۳. مثل فقرهٔ ۸ از یسنای ۹.
4. Herakles

یا کسی که اسبش لاغر است می‌باشد، امروز گرشاسب گوییم؛ ولی بهتر این است که کرشاسب بگوییم چون در نسخ خطّی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمی‌داده‌اند، شاید که فردوسی هم در عهد خویش کرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم گرشاسپ گفته باشد. طبری کرشاسب و ابوالفداء کرشاسف ضبط کرده‌اند، هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیّه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته‌اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع به گرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نماییم و به این وسیله معنی یک رشته از جملات اوستایی را به فهم نزدیک کنیم، خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی که در سال ۴۵۸ سراییده شده است موافق باشد یا نه. ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یادآوری نموده می‌گذریم.

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهماسب از خاندان فریدون نُه سال سلطنت نمود؛

پسر بُد مر او را (زو را) یکی خویش کام   پدر کرده بودیش گرشاسب نام

ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگری اسم برده، گوید پس از آنکه جمشید از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ به کنار کشید شبانه با لباس مبدّل فرار نموده، سر به کوه و بیابان نهاد، چندی سرگشته می‌گشت تا اینکه به زابلستان رسید، سمن‌ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان شیفته حُسن جمال جمشید گردیده در خفا زن او شد. کورنگ پس از آبستن شدن دخترش قضیّه را دریافت، خواست که جمشید را دستگیر نموده به نزد ضحاک بفرستد، اما گریه و زاری سمن‌ناز او را دل بسوخت و دست از جمشید بداشت، تا آنکه سمن‌ناز پسری بزایید.

نهاد آن دل‌افروز را نام تور   دل و جان جم بد از او پر ز نور

پس از آنکه تور به سنّ پنج سالگی رسید از حرکات او حدس می‌زدند که او باید از پشت جمشید باشد، کورنگ برای آنکه سرّ فاش نشود از بیم ضحاک به جمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود. جمشید پس از پیمودن مراحل به هندوستان رسید. پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین گشت، در آنجا گماشتگان ضحاک او را دستگیر نموده، به فرمان شاهنشاه ماردوش او را با اره به دو نیم کردند. سمن‌ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود بکشت، تور به حدّ کمال رسید از او پسری به‌وجود آمد موسوم به شیدسب:

از آن ماه زادش یکی شه نژاد　　ببد شاد و شیدسب نامش نهاد

شیدسب پس از مرگ کورنگ به تاج و تخت زابلستان رسید، از او نیز پسری موسوم به طورک پا به عرصه وجود نهاد

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ　　به رسم نیا نام کردش طورگ

پس از در گذشتن شیدسب طورگ چندی سلطنت نمود از او هم پسری بـه‌دنیا آمـد نامزد به شم:

یکی پورش آمد به خوبی چو جم　　نـهاد آن دلاور ورا نـام شـم

از شم پسری به‌وجود آمد موسوم به اترط:

ز شم زان سپس اترط آمد پدید　　همی فر شاهی از او مـی‌دمید

اترط هم چندی شاهی نمود، پسر او که موضوع مقالهٔ ماست موسوم به گرشاسب است.

چو بختش به هر کار منشور داد　　سپهرش یکی نامور پـور داد

بر آن پور آرام بـفزود و کـام　　گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است اما داستان او به پایان نرسیده، فقط در انجام داستان نژاد رستم به گرشاسب نسبت داده می‌شود:

بزرگان این تخمه کز جم بُدند　　سراسر نیاکان رسـتم بـدند[۱]

این داستان را که ترنرمکان در جزو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است معلوم نیست که از فردوسی باشد، احتمال دارد که از گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی باشد که هنوز به نـظر نگارنده نرسیده است. میرخواند نیز در روضة‌الصفاء می‌نویسد: «در گرشاسف‌نامه نـقل است که جمشید مجهول‌وار گرد عالم می‌گردید تا در حوالی سجستان ساکن شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولّد شدند که گرشاسف از آن نسل است و رستم از آن تخمه». به قول نولدکه[۲] خاندان رستم منسوب به گرشاسب اوستا نیست،[۳] از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب در شاهنامه از این قرار است: گرشاسب پسر اترط، پسر شم، پسر طورگ، پسر شیدسب، پسر تور، پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سـروکاری دارد و اسامی برخی از نیاکانش یادآور اسامی نیاکان گرشاسب شاهنامه است.

متمّم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وی با ضحّاک و لشکرکشی‌هایش به ضد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید به‌واسطهٔ گرشاسب‌نامه اسدی طوسی

---

۱. رجوع کنید به شاهنامه چاپ مکان Macan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰.

2. Nöldeke

3. Nöldeke Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S. 138

تکمیل نمود، سرایندهٔ گرشاسب‌نامه علی‌بن احمد طوسی مؤلف لغت فرس اسدی است. پدرش را که برای تشخیص باید اسدی بزرگ نامید موسوم است به احمدبن منصورالطوسی معاصر فردوسی و به قولی استاد او بوده است.[۱]

مأخذ گرشاسب‌نامه که در سال ۴۵۸ هجری (۱۰۶۶ میلادی) سرایـیده شده است، بی‌شک همان مأخذی است که در ملحقات شاهنامه در متمّم داستان جمشید و اعقاب او به رشتهٔ نظم کشیده شده است.

از آنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۶ و ۲۷ می‌نویسد به خوبی یادآور سلسلهٔ گرشاسب شاهنامه می‌باشد، بندهش گوید: «گرشاسب و اوروخش Aurvakhsh دو برادر بوده‌اند از پسران اترت، پسر سام، پسر تورک، پسر سپانیاسپ Spaênyasp، پسر دورُشاسپ Dûrôshasp، پسر توگ، پسر فریدون.[۲]»

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریتَ آمده است، گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است، چنان‌که در فروردین یشت در فقرات ۶۱ و ۱۳۶، در کتب پهلوی گاهی فقط به اسم خاندانش سام نامیده شده است.

اینک آنچه در اوستا راجع‌به آباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده، بعد نواقصات این داستان را به توسط سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند و فارسی تکمیل می‌کنیم، نخست راجع‌به تریت پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ وندیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی که ناخوشی را باز داشت، مرگ را باز داشت، (زخم) نیزه‌پران را باز داشت، حرارت تب را از تن مردم باز داشت. اهورامزدا در پاسخ گفت: ای سپنتمان زرتشت تریتَ در میان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت، مرگ را باز داشت، (زخم) نیزه‌پران را باز داشت، حرارت تب را از تن مردم باز داشت». بنابراین تریتَ در اوستا نخستین طبیب و اولین درمان‌بخش نوع بشر است، به‌منزلهٔ اسکلپسیوس Asklepsios یونانی‌ها Aesculapius رُمی‌ها می‌باشد.

---

۱. گرشاسب‌نامه را مستشرق مرحوم فرانسوی کلمان هوارت Clément Huart در دو جلد با ترجمه فرانسه در پاریس به طبع رسانیده است، یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (نقل از مقالهٔ آقا میرزا محمدخان قزوینی در مجلهٔ ایرانشهر شماره ۱۱ از سال چهارم، ۱۹۲۷ میلادی).

۲. رجوع کنید به: Sacred Books of the East by West p. 137.

در یسنا ۹ فقرهٔ ۱۰ باز در طیّ سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریتَ اسم برده شده است، هوم در پاسخ به زرتشت می‌گوید: «سوم کسی که مرا مُهیّا ساخت تریت از خاندان سام است که از نیکخواهان‌ترین است. در عوض خداوند به او دو پسر داد یکی اورواخشیه که زاهد و قانون‌گزار بود و دیگری گرشاسب که دلیر و نام‌آور بود». عجالتاً به همین قدر اکتفا می‌کنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم، از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقرهٔ ۲۸ رام‌یشت می‌دانیم که هیتاسپ او را کشت و برادرش گرشاسب از او انتقام کشید، در فقرهٔ ۴۱ زامیادیشت نیز کشته شدن هیتاسپ زرین تاج به دست گرشاسپ برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است، در آبان یشت از یک تریت و برادرش اشاوَزْدَنکه که از پسران سایوژدری هستند اسم برده شد، او را با تریت که از خاندان سام است نباید مُشتبه نمود چنان‌که اشورَد که در فقرهٔ ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایوژدری می‌باشد، نباید که با برادر گرشاسب مُشتبه شود. گرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است، این صفت در اوستا نئیرمناو می‌باشد یعنی نرمنش و مردسرشت یا به عبارت دیگر دلیر و پهلوان، این صفت به‌تدریج نریمان شد و جزو اسامی خاص گردید. الحال سام گرشاسپ نریمان گوییم. دگر از صفاتی که در اوستا برای سام آمده است گئسو می‌باشد. یعنی گیسو دارنده یا دارای گیس، دگر از صفات او گذَوَرَ می‌باشد یعنی دارندهٔ گرز به‌خصوص غالب فتوحات گرشاسب با همین گرز صورت می‌گیرد.

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است، از آن جمله در فقرهٔ ۳۷ آبان یشت آمده است: «گرشاسب نریمان (دلیر) در کنار دریاچه پیشینگه فدیه نیاز اردوی سور ناهید نمود و از او خواست که وی را به شکست دادن گندرِوَ در ساحل دریای فراخ‌کرت موفق سازد. نخست ببینیم که پیشینگه در کجاست. بندهش در فصل ۲۹ در فقرهٔ ۱۱ می‌نویسد: «دشت پیشیانسی در کاولستان واقع است، گفته شده است که در کاولستان پشته پیشیانسی عجیب‌ترین مملکت است، در آنجا بسیار گرم است، در بلندترین محل آنجا گرم نیست». امروز این دشت موسوم به پیشین است. دشت بسیار پهنی است بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است، دارای چراگاهان بسیار مرغوب می‌باشد، مردمان آنجا به پرورش گوسفند می‌پردازند، گله و رمه فراوان دارند، قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن می‌گذرد به اسم این دشت نامیده شده، در بلوچستان به دریاچه (باتلاق) آب ایستاد می‌ریزد.[1]

۱. رجوع شود به: Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

←

اما گندرِوَ که به دست گرشاسب کشته شد در فقرهٔ مذکور آبان یشت زرین پاشنه نامیده شده است. در کتب متأخرین چنان‌که خواهیم دید او را کندرب زره پاشنه خوانده، چنین معنی کرده‌اند آب دریا تا پاشنه او بوده است. کلمه زَئیری اوستایی که به معنی زرین است با کلمهٔ دیگر اوستایی زریه که به معنی دریاست مُشتبه شده است، در شاهنامه نیز اسم گندرِوَ موجود و وزیر ضحاک بوده است. لابد از نژاد او هم تصوّر شده است یعنی از نژاد سامی، فردوسی گوید:

چو کشور ز ضحّاک بودی تهی　　یکی مایه ور بد بسان رهی
که او داشتی گنج و تخت و سرای　　شگفتی به دلسوزی کدخدای
و را کندرو خواندندی بنام　　به کندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد، در کتب متّأخرین نیز جای او در میان دریا قرار داده شده است، چنان‌که در آبان یشت گرشاسب تمنا می‌کند که او را در کنار دریای فراخ‌کرت بکشد، در فقرهٔ ۵۰ از فصل ۲۷ مینوخرد او دیوی آپیک کندرو نامیده شده است.

دگر از جاهایی که در اوستا از گرشاسب ذکری شده است در یسنا ۹ در فقرهٔ ۱۰ می‌باشد که ذکرش گذشت. در این فقره از تریتَ پدر گرشاسب و از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است، در فقرهٔ ۱۱ که مُتمّم فقرهٔ پیش است از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است: «گرشاسپ اژدر شاخدار راکه اسب‌ها و مردم را می‌درید و زهر زردرنگی به کلفتی یک بند انگشت از او جاری بود کشت، گرشاسپ بر پشت آن (اژدر) در میان دیگ فلزی غذای ظهر خود می‌پخت به این جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت، آنگاه از زیر دیگ بجست و آب جوشان را فرو ریخت، گرشاسپ از آن هراسیده خویش به کنار کشید». کلمه‌ای که ما به شاخدار ترجمه کردیم در متن سروَرَ آمده است که مرکب است از کلمهٔ سرو و وَرَ، کلمه مذکور به معنی شاخ در زبان فارسی محفوظ مانده است. ازرقی گوید:

ز نور تابش خورشید لعل فام شود　　سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال

برخی از مستشرقین گمان کرده‌اند که سروَرَ اسم این اژدر باشد، مینوخرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰ می‌نویسد که: «سام مار سرووَرَ و گرگ کپوذ که آن را پهینو (یا پهن و یا پسینو) می‌خوانند و دیو آبی کند رفی و مرغ کمک راکشت».

→

و به: Grundriss der Iranischen Philologie 2. 380

و به: Sacred Books of the East Vol. V p. 37, 203

و به: Eranische Altert. 1, 18, ff von Spiegel

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبتاً مفصل‌تر از گرشاسب صحبت شده است، می‌گوید: سومین بار که فر از جمشید جدا شد به‌صورت مرغی به گرشاسب رسید و او از پرتو فر در میان دلیران دلیرترین گردید، او اژدر شاخدار زهرآلود را کشت. . . . . به‌عینه آنچه در یسنای ۹ در فقرهٔ ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن گندرو زرین پاشنه و غیره، در اینجا تکرار می‌شود، از فقرهٔ ۴۱ که متمّم فقرات قبل است سایر فتوحات گرشاسب از این قرار ذکر می‌شود: نُه پسر از خاندان پثنیه و پسران خانواده نیویکه و پسران خانواده داشتیانی و هیتاسب زرین تاج و وَرِشَوَ از خاندان دانه و پیتئونه و اَرِزْوَشَمنَهْ و سناویذکه را کشت،[1] دگر از جاهایی که می‌توانیم از گرشاسب اطلاعی به‌هم رسانیم از فقرهٔ نهم از نهمین فرگرد وندیداد می‌باشد که می‌گوید: «هفتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم وَاِکِرِته می‌باشد، اهریمن بدکنش در آنجا خنه‌ثئیتی پری را که به گرشاسب پیوست بیافرید». وَاِکِرِته اسم قدیم مملکت کابل است، در تفسیر پهلوی اوستا این کلمه به کاپول ترجمه گردید. اما خنه‌ثئیتی این لغت به قول بارتولومه ایرانی نیست و نمی‌دانیم معنی لفظی آن چیست، فقط می‌دانیم که یکی از پتیارهای کابلی است که گرشاسب فریفتهٔ او شده بود. در فقرهٔ ۵ از فقرهٔ ۱۹ وندیداد نیز از او اسم برده شده است، زرتشت به اهریمن می‌گوید: «بدان ای اهریمن نابکار من تا روز ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده، دیو عفریت لاشه و مردار آفریده، دیو و خنه‌ثئیتی جادو را خواهم برانداخت». در اینجا از خنه‌ثئیتی یک زن بدعمل اراده شده است.

اینک رسیدیم به جایی در اوستا که دلیل سر آمدن روزگار گرشاسب است، در فقرهٔ ۶۱ فروردین یشت گوید: «ما به فروهرهای نیک و توانای پاکدینان درود می‌فرستیم که

---

۱. از این اشخاص که به دست گرشاسب کشته شده‌اند اطلاع درستی نداریم، همین‌قدر می‌دانیم که آنان از دیویسنان بوده‌اند. در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره‌ای شده است مثلاً نُه پسر از خاندان پثنیه در روایت هفت راهزن شده از دو مرغ کمک را که در کتب متأخرین به دست گرشاسب کشته شده است با وَرِشَوَ اوستا یکی دانسته‌اند معنی لفظی برخی از آنان نیز معلوم است در اسم پَثنَ کلمه که در اصل بهن است دیده می‌شود، هیستاسب یعنی دارندهٔ اسب یراق شده؛ اسب به گردونه بسته شده. داشتیانه که در پهلوی داشتا نیک شده به معنی دارندهٔ داشن یا داشاد (ایزدی) می‌باشد:

ز داشاد تو شاد گردد ولی — ز کین تو غمناک گردد عدو — منوچهری

خواستم با نثار داشادش پدر — اینجا به من فرستادش — عنصری

در اسم وَرِشَوَ کلمه وَرِشَ که به معنی بیشه و درخت است دیده می‌شود این لغت را نیز بارتولومه در فارسی ورشان به معنی کبوتر جنگلی ضبط کرده است، بسیاری از فرهنگ‌ها آن را از لغات عرب نوشته‌اند. رجوع کنید به بحرالجواهر.

۹۹۹۹۹ نفر از آنان به پاسبانی جسد سام گرشاسپ مجعد موی (گیسوان دارنده) و مُسلّح به گرز گماشته هستند».

باز در فقرهٔ ۱۳۶ همین یشت گوید: «ما به فروهر پاک سام گرشاسب مجعد موی و مُسلّح به گرز درود می‌فرستیم، تا آنکه به ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته‌اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود». گفتیم که در فقرهٔ ۳۷ آبان‌یشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده است، از اینجا معلوم می‌شود که گرشاسب از زابلستان می‌باشد، به قول سُنّت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است به خواب رفته است، در فقرهٔ ۷ از فصل ۲۹ از بندهش چنین آمده است: سام (مقصودش گرشاسب می‌باشد نه پدربزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی‌هاست اما به‌واسطه بی‌اعتنایی وی به آیین مزدیسنا یک تورانی موسوم به نیهاک (نیهاو ونیاک نیز خوانده شد) او را در دشت پیشیانسی با یک تیر زخم زده، خواب غیرطبیعی بوشاسب را بر او مسلّط داشته است، فراز فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاک دگرباره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد، او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند، ده هزار از فروهر پاکان به پاسبانی پیکر او گماشته شده‌اند». برای آنکه مطلب فوق روشن شود، باید دانست که گرشاسب در سنّت مزدیسنان یکی از جاویدانی‌هاست، نمرده فقط به خواب رفته است. در آخرالزمان وقتی که دگرباره ضحّاک از کوه دماوند زنجیر بگسلاند گرشاسپ نیز از خواب برخاسته او را هلاک خواهد کرد. گرشاسب از جملهٔ یاران موعود زرتشتی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز با سوشیانس همراهی خواهد نمود، در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۶۲ راجع‌به این مسئله آمده است: «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسیخته پر از آز به جهان روی آورده به گناهان بی‌شمار مرتکب شود و یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد، به آب و آتش و گیاه لطمه وارد آورد، آنگاه آب و آتش و گیاه به درگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگرباره برانگیز تا ضحّاک را هلاک سازد. ای اهورامزدا اگر خواهش ما برآورده نشود ما را قوّه پایداری در جهان نخواهد ماند، آتش گوید من گرمی نخواهم داد. آب گوید من نخواهم جاری شد. آنگاه پروردگار اهورامزدا به سروش و نریوسنگ گوید پیکر سام گرشاسپ را بجنبانند تا از خواب برخیزد. ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده، گرشاسپ را بخوانند. در بار چهارم سام با پیروزی برخیزد و به ضحاک روی آورد و به سخنان او گوش

ندهد. گرز به فرق او کوبیده هلاکش کند، آن‌گاه ویرانی و نکبت از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود، پس سوشیانس‌ها دگرباره جهان را پاک کنند، رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند».

چنان‌که ملاحظه می‌شود کلیّهٔ مندرجات کتب مذهبی راجع‌به گرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است، متأسفانه نسکی که در اوستا به‌خصوص از گرشاسب صحبت می‌داشته است از میان رفته است، این نسک مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نسک، فرگرد پانزدهم آن از گرشاسب سخن می‌داشته است. دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمش خلاصهٔ مندرجات سوتگر نسک را برای ما حفظ کرده است، از این قرار: «فرگرد پانزدهم، ات فرَوَخشیا، راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسب را در یک حالت هولناکی به زرتشت و نظر به سابقهٔ اعمال گرشاسب و نظر به برتری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از پرتو کوشش‌های بی‌شمار وی وضع هولناک و در زجر بودن روان وی به زرتشت ناگوار آمدن و چشم‌داشت گرشاسب از آفریدگار اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی‌احترامی نسبت به آتش از او سر زده و تمنّای گرشاسب از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مار سروبر راکشته و ستم هماورد را به انجام رسانیده است، از آنکه او گندروَ زرین پاشنه را شکست داده، به قدرت هولناک آن نابکار چیر گشته است، از آنکه او نژاد ناپاک نیویک و داشتانیک را برانداخته و آسیب و زیان فراوان آنان را به پایان رسانیده است، از آنکه او باد نیرومند را به سر صلح و سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدی بازداشته است، از آنکه او روزی ضحاک راکه بند گسسته برای تباه ساختن جهان و به آرزوی نابود نمودن مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت، از این‌رو به آفریدگان گیتی آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزگی آذر نسبت به گرشاسب به‌واسطه آزاری که از او به آن رسیده و بازداشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری نمودن گوشورون گرشاسب را به‌واسطهٔ آبادی که از او شامل حالش گردیده است و او را از داخل شدن به دوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن زرتشت از آذر برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ)».

در کتب متاخّرین داستان گرشاسب مفصل‌تر مندرج است، به‌طوری که آنچه به‌واسطهٔ خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح می‌شود. در صد در بندهش کلیّه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت وقایع او در صد و هفتاد و سه

(۱۷۳) شعر به رشتهٔ نظم کشیده شده است. قیمت این منظومه فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است، اگر نه ارزش ادبی ندارد.[۱] پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع‌به گرشاسب بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزگی آذر به ضد گرشاسب اردیبهشت می‌باشد، چه در عالم مادی نگهبانی آتش با این امشاسپند است و سبب آزردگی اردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فرو ریختن (سروبر) دیگ طعامش را به ناچار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبع کند، چون آتش ساعتی دیرتر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش به عنصر مقدس فرود آورده است، از این‌رو موکّل آتش اردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است. اینک خلاصه‌ای از باب بیستم از صد در بندهش: «گرشاسب نخست اژدهایی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هر یک از دندان‌هایش به درازی ستونی و دو چشمش که آتش از آن‌ها می‌جهید به بزرگی گردونه‌ای بود، مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش می‌کشیده و با دم عقاب را از هوا پایین می‌آورد، هر یک از پشیزش به بزرگی یک سپر گیلی بود، طول آن اژدها به اندازه‌ای بود که به‌شمار ناید، در دشت و غار آواز او می‌توفید گرشاسب در بامداد از دُم او تاختن آغاز نمود و در شام به سرش رسید، آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه‌ها در لای دندان‌هایش آویخته بودند.

دوم، گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش به خورشید می‌رسید. او را زره پاشنه می‌گفتند، مسکنش در کوه و دره و دریا بود، دریای زره تا پاشنه‌اش و دریای چین تا به زانوش بود، از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان می‌کرد، دوازده مرد را یک بار فرو می‌برد. شیر و پیل پیش او مانند پشه‌ای بود. گرشاسب نُه شبانه‌روز به ضدّ او بجنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند نموده، سرش با گرز بکوفت، تنش مانند کوه البرز بود، در بُن دندان‌هایش اسب و خر خزیده بودند.

سوم، گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان به ستارگان می‌رسید بکشت، همهٔ آنان آدمخوار و ناپاک بودند. دریای چین تا به کمرشان بود، کسی از بیمشان یارای سفر

---

۱. دگرباره فریاد کرد آن روان — به پیش خدا داور داوران
بگفتش به فریاد زاری‌کنان — که بخش ای خدایا ز سختی رهان
بده جای ما را به روشن بهشت — به مزد آنکه کشتم همان دیو زشت
که بُد نام آن دیو را کندرب — بلایی ستمکاره بود و عجب
به خورشید رخشان رسیدی‌سرش — بگفتند خلقان ز ره پاشنش

نقل از یک نسخه خطی که در سال ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده است.

کردن نداشت، در هر سال یک‌صد هزار آدم می‌خوردند، گرشاسب در مدت یک هفته با آن‌ها جنگ نموده همه را شکست داد.

چهارم، گرشاسب باد را که فریفتهٔ اهریمن شده، چه به او گفته بود پیروزمندتر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب می‌کرد و کوه‌ها را با دشت هموار می‌نمود و درخت‌ها را از ریشه می‌کند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد.

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش به فلک می‌رسید و از شهپرهای خود خورشید و ماه را پوشیده می‌داشت و جهان را تیره و تار می‌نمود و در وقت باران پرهای خود گشوده نمی‌گذاشت که باران به زمین برسد و پس از آن به دریا رفته، آب‌ها را که به پرهای خود گرفته بود در آنجا می‌ریخت و جهان را از قحط و غلاء به تنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد، پس از آن در مدت یک هفته از پی او تاخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادنش خراب شد. آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بکوفت».

افراسیاب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزهٔ او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهمّ شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است. آنچه راجع‌به او در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است. در اوستا فَرَنگرَ سیّنَ و در پهلوی فراسیاک می‌باشد. در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ، پسر زاد شم، پسر تور، پسر فریدون است. ابوریحان بیرونی اجدادش را این‌طور ذکر کرده است: فراسیاب‌بن پشنگ‌بن اینت‌بن ریشمن‌بن ترک‌بن زبن اسب‌بن ارشسب‌بن طوج،[1] در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است: فراسیاپ پسر پشنگ، پسر زادشم، پسر تورک، پسر سپانیاسپ، پسر دوروشاسپ، پسر توچ، پسر فریدون؛ در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب مینوخرد مندرج است: مصلحت کار چنین بود که اژی‌دهاک بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی به سلطنت رسند، اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت برمی‌انگیخت. در فصل ۸ در فقرهٔ ۲۹ مینوخرد آمده است: اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب و اسکندر فناناپذیر باشند، اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند. در گات‌ها گفتیم که

۱. آثارالباقیه صفحهٔ ۱۰۴ چاپ زاخاتو.

تورانیان قبیله‌ای از ایرانیان قدیم بوده‌اند، از حیث تمدّن پست، بیشتر صحرانشین و بیابان‌نورد و غالباً به ضدّ ایرانیان در جنگ بوده‌اند، اشکانیان را از این قبیله باید دانست، به مناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زدوخورد بوده‌اند یا آنکه ایرانیان بنابه سنّت قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران می‌شمرده‌اند، بعدها اشکانیان را که از قبیلهٔ تورانیان بوده به‌کلی از نژاد بیگانه خوانده‌اند. خدای‌نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است، چه منافی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان؛ از کسانی که سلطنت به ساسانیان انتقال یافت صحبتی بدارد، از این جهت است که فردوسی هم فقط بیست شعر مبهم راجع‌به سلطنت آنان که چهارصد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده، گوید:

از ایشان جز از نام نشنیده‌ام   نه در نامهٔ خسروان دیده‌ام

طوایف ترک مغول نژاد که بعدها به سرزمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان بنای زدوخورد گذاشته‌اند متدرجاً با تورانیان مشتبه شده، بسا در شاهنامه ترک به جای تورانی و تورانی به جای ترک آمده است و همچنین است در کتب پهلوی بنابه سنّت بسیار قدیم و بنابه آنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ما مسطور است افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون می‌باشد، ایرج و سلم و تور سه پسران فریدون بوده‌اند که هر یک اسم خود را به خاک قلمرو سلطنت خویش داده‌اند. قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته‌ای از ایرانیان قدیم بوده‌اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است، اسامی برخی از این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است. کلیتاً این اسامی آریایی و معنی بیشتر از آن‌ها معلوم ست. در طی این مقاله اسامی تورانیانی راکه در اوستا از آن‌ها ذکری شده معنی خواهیم کرد، بنابراین ابداً مناسبتی ندارد که عثمانی‌ها و کلیّه ترک‌های مغول نژاد را از بازماندگان تورانیان آریایی نژاد تصوّر کنیم.

در شاهنامه در طیّ داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریرث و گرسیوز یاد شده است، اغریرث به قول شاهنامه سپهدار لشکر توران بوده و نسبت به ایرانیان محبّتی داشته است، ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نوذر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند به‌واسطهٔ اغریرث آزادی یافته‌اند، اما خود اغریرث به این جرم به حکم افراسیاب کشته گشت.

برادر دیگر افراسیاب که گرسیوز باشد همان است که به تحریک و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیکاوس را کشته است، در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکری شده است. بندهش در فقرهٔ ۱۵ از فصل ۳۱ می‌نویسد: «فراسیا و گرسیوز که او را نیز کداک می‌گفتند و اغریرث هر سه برادر بودند». اغریرث را در پهلوی چنان‌که در فقرهٔ ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گوپت شاه می‌گفتند. باز بندهش در فصل ۳۱ در فقرهٔ ۲۱ می‌نویسد: «وقتی که فراسیا و پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در پدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد اغریرث از خداوند درخواست نمود که وی را به نجات دادن لشکریان و دلیران ایران موفق سازد، حاجتش نیز برآورده شد، ایرانیان به توسط او رهایی یافتند، فراسیاو از این کار برآشفته، اغریرث را کشت. خداوند در پاداش عمل نیک اغریرث پسری به او داد موسوم به گوپت شاه». متمم داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش به دست کیخسرو در شاهنامه چنین آمده است: «کیخسرو نبیره کیکاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش به جنگ افراسیاب شتافت و به سوی گنگ دژ روی نهاد، افراسیاب از آن آگاه گشته، شبانه تنها بگریخت، سال‌ها از بیم جان خویش سرگشته می‌گشت تا آنکه در بالای کوه به نزدیک بردع در غاری پناه برد. اتفاقاً در همان کوه عابدی موسوم به هوم منزوی گشته. خدای را پرستش می‌کرد:

یکی مرد نیک اندران روزگار ‌ ‌ ‌ ز تخم فریدون آموزگار
کجا نام آن نامور هوم بود ‌ ‌ ‌ پرستنده دور از بر و بوم بود

هوم از اثر نالهٔ افراسیاب برخاسته به نزدیک غار که آن را هنگ افراسیاب گویند آمد، گوش فرا داد، ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گله‌مند و از کرده‌اش پشیمان است. هوم دانست که آن افراسیاب است، به درون غار درآمد بازوان او محکم بست و از غار بیرونش کشید. در راه افراسیاب چندان ناله و زاری نمود که هوم را دل بسوخت و بند بازوانش را سست نمود، آنگاه افراسیاب فرصت یافته خود را در میان آب انداخته پنهان شد، در این هنگام گودرز و گیو از آنجا می‌گذشتند هوم را در کنار دریا متحیر ایستاده دیدند، سبب پرسیدند. هوم واقعه باز گفت در این آب خنجست پنهان شده است. بگفتم به تو راز چونان که هست. گودرز فوراً به آتشکده آذرگشسب تاخت، در آن موقع کیکاوس با نبیره‌اش در آنجا مشغول عبادت بودند، پس از شنیدن واقعه به سوی دریای خنجست شتافتند. هوم تدبیر در این دید که کیکاوس فرمان داده، گرسیوز برادر افراسیاب را که اسیر شده بود در بند بسته و پالهنگ به گردن انداخته، به لب دریا آورند تا از آن زجر خروش برآورد و خون افراسیاب از مهر برادری به جوش آمده از دریا بیرون آید.

تدبیر هوم مقبول افتاد. چنین کردند، افراسیاب از دریا به‌در آمده گرفتار شد. از او و برادرش گرسیوز انتقام خون سیاوش کشیدند:

به شمشیر هندی بزد گردنش　　به خاک اندر افکندی تاری تنش

در اینجا متذکر می‌شویم که دریای خنجست شاهنامه همان چئچست اوستا می‌باشد، که اکنون دریاچه اُرمیه گویند و آتشکده آذرگشسب همان معبد بسیار معروف شیز است که اینک خرابه‌اش به تخت سلیمان معروف است.[۱] چنان‌که گفتیم داستان افراسیاب در شاهنامه بسیار مفصّل است ما به اندازه‌ای که از برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در اینجا ذکر کرده‌ایم.

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است اَغْرَئِرَثَ که لفظاً به معنی (کسی که گردونه‌اش در پیش می‌رود) می‌باشد، دومی کِرِسَوَزْدَ به معنی (استقامت و پایداری کم دارنده) می‌باشد، اغریرث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و گرسیوز از بدان شمرده شده است.

کلمه افراسیاب را (فرنگرِسیّن) یوستی این‌طور معنی می‌کند (کسی که بسیار به هراس اندازد)[۲] بسا در اوستا اغریرث با صفت نَرَوَ آمده است، یعنی از پشت دلیر ــ نر ــ پهلوان چنان‌که در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱، افراسیاب همیشه با صفت مئیریّه آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ، گفتیم که مندرجات اوستا راجع‌به افراسیاب مطابق مطالب شاهنامه می‌باشد، مگر آنکه به مرور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیرزمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه:

ز هر شهر دور و به نزدیک آب　　که خوانی همی هنگ افراسیاب

از اوستا و کتب پهلوی به‌خوبی برمی‌آید که هنگ قصری بوده، این کلمه در اوستا هنکن آمده است یعنی چیز کنده شده از ریشهٔ لغت کَنْ که در اوستا و فرس هخامنشی به معنی کندن است می‌باشد، کلمات خان (خانه) و کان به معنی معدن و خندق که معرّب از خنتک پهلوی است، از همان ریشه و بنیان است. در کتاب اَئو گِمدَئچا (Aogemadeca) در

---

۱. رجوع کنید به گات‌ها ترجمه نگارنده.

۲. رجوع کنید به: (Der Sehr in Schrecken Setzende) Iranisches Namenbuch von Justi

به نظر بارتولومه معنی که برای کلمه افراسیاب در

Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung Herausgege. von A. Kuhn. 33. 465

داده شده است درست‌تر است. متأسفانه رساله مذکور به نظر نگارنده نرسیده است.

رجوع کنید به: Altiranisches Wörterbuch Bartholomae

و به: Commentar über das Avesta von Spiegel Band 2 S. 133

فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتاً از این قصر صحبت داشته می‌نویسد: «کسی از چـنگال مـرگ رهایی نیابد نه کسی که مثل کیکاوس در فنای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین به ارتفاع هزار قد آدم با صد ستون ساخته بود، در ایـن قـصر او بـرای روشـنایی سـتاره و مـاه و خورشیدی ساخته، آنچه دلش می‌خواست در آنجا مهیّا و در میان بشر از بهترین زندگانی بهره‌مند بود، با وجود جادویی خویش باز نتوانست که از دست مرگ اَسْتو پهات (در اوستا) ایمن بماند.» اینک آنچه در اوستا راجع‌به هنگ و زندگانی و سرانجام افـراسـیاب آمـده است می‌نگاریم. در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ گوید: «زود قسمتی از (فدیهٔ) گـوشت بـریده در راه هوم‌دلیر نثار کن تا آنکه تو را هوم به بند نکشد، چنان‌که او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقهٔ وسطی زمین در میان دیوار آهنین در پناه بود به بند در کشـید». در ایـنجا یـادآور می‌شویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه می‌دانسته‌اند و سطح آن را بـه هـفت کشـور قسمت می‌کرده‌اند، به‌خصوص از فقرات ۴۱-۴۳ آبان یشت به خوبی برمی‌آید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیرزمینی صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند برای اردویسور ناهید قربانی کرده تمنّا نمود به آن فرّی که در میان دریای فراخکرت شناور است برسد». بی‌شک این قـربانی فـراوان و خـواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود به‌سر می‌برده است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراکنده و پریشان از بیم جان در بُـن غـاری پنهان بوده است. راجع‌به گرفتار شدن افراسیاب به دست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است: «هوم درمان‌بخش و سرور نیک با چشمان طلایی در بلندترین قلّه کوه هرا برای فرشته درواسپ فدیه آورده چنین درخواست نمود، مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را به زنجیر کشم و به زنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند به نزد کیخسرو برم تا او را روبروی دریاچه عمیق و وسیع چئچست بکشد، کیخسرو آن پسر انتقام‌کشنده از سیاوش (سیاورشن) که به خیانت کشته شده و برای انتقام اغریرث دلیر (نَرَوَ) درواسپ هوم را کامروا ساخت». در فـقرهٔ ۲۱ از درواسپ یشت آمـده است: «برای درواسپ یل نامور آریایی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسرونگهه) روبروی دریاچهٔ عمیق و وسیع چئچست صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کـرد و زور نثار نمود، از او درخواست ای درواسپ نیک و تو ای تواناترین این کامیابی را به من ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریاچهٔ عمیق و وسیع چئچست براندازم، من پسر انتقام‌کشنده از یل نامور سیاوش که به خیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر».

در فقرهٔ ۷۷ از زامیاد یشت آمده است: «از پر تو فرّ بوده که کیخسرو به افراسیاب مجرم تورانی و برادرش گرسیوز ظفر یافته آنان را در بند نمود و از یل نامور سیاوش که به خیانت کشته شد و از اغریرث دلیر انتقام کشید». چنان‌که ملاحظه می‌شود داستان خصومت طولانی تورانیان به ضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سپهبدان و ناموران و امکنه هر دو طرف مثل افراسیاب و اغریرث و گرسیوز و سیاوش و هوم و کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریاچه چئچست (ارمیه) برای ما در اوستا نیز محفوظ مانده است، دگر از جاهایی که در اوستا می‌توان نشانی از این داستان جست در فقرات ۶ و ۳۷ از تشتر یشت است، در فقرات مذکور فرشته باران تشتر در چستی و چالاکی به تیر آرش (اِرِخْشَ) بهترین تیرانداز آریایی‌ها تشبیه شده است. آرش تیرانداز همان است که مورخین مثل طبری و بلعمی و ابوریحان و میرخواند و غیره در خصوص او نوشته‌اند، پس از آنکه افراسیاب به منوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد به ناچار ایرانیان با تورانیان صلح کردند. برای تعیین حدود ایران و توران بر آن قرار دادند که تیر آرش کمانگیر معروف آن زمان به هر جا که فرود آید همان موضع سرحدّ باشد، این داستان را مفصلاً در مقاله تشتر خواهیم نگاشت. کتاب مینوخرد نیز در فصل ۳۴ فقرهٔ ۶ راجع به زدوخورد افراسیاب با منوچهر می‌نویسد: در هنگام سلطنت منوچهر دوازده سال ایران تحت تصرف افراسیاب بود باز در فقرهٔ ۴۱ از فصل ۲۷ کتاب مذکور مندرج است فایده‌ای که از منوچهر رسید این است که سلم و تور را برای انتقام پدربزرگش ایرج کشت و آنان را باز داشت که جهان را ویران کنند و از مملکت پدشخوارگر تا به دُوگکو Dûgakô که بنابه معاهده‌ای به افراسیاب رسیده است باز گرفته به تصرف مملکت ایران درآورد. در فقرات ۴۱–۴۳ از آبان یشت دیدیم که افراسیاب تورانی را آرزوی به‌دست آوردن فر کیانی بوده است؛ فر یا خره فروغ مخصوصی است که از طرف پروردگار به پادشاهان و دلیران و پیغمبران بخشیده می‌شود، در مقالهٔ زامیادیشت از آن صحبت خواهیم داشت. عجالتاً در اینجا متذکّر می‌شویم که در فقرات ۵۶ تا ۶۴ از زامیادیشت مندرج است سه بار افراسیاب خود را به دریای فراخکرت در آنجایی که فر شناور است انداخت، امّا این فر که مختص به ممالک ایرانیان است و در آینده نیز از آن ایرانیان و زرتشت مقدس خواهد بود نصیب افراسیاب نشد، پادشاه تورانی در هر سه بار از عدم توفیق خویش برآشفته، دشنامی به زبان راند؛ از این قرار: «اِیثِ اِیثَ یَثْنَهْ اهمایی» این کلمات که باید ناسزاهای افراسیاب باشد در فقرهٔ ۵۷ مندرج است، در فقرات ۶۰ و ۶۳ باز کلمات دیگر به آن‌ها افزوده شده، امّا ابداً معنایی از آن‌ها برنمی‌آید یعنی که اساساً معنی هم نداشته است، از این کلمات که

بی‌شک برای تمسخر و نامفهوم بودن زبان تورانیان بیان شده است شاید بتوان استنباط کرد که قبیلهٔ تورانی یک لهجه مخصوص به خود داشته است چنان‌که زبان اوستا یکی از لهجه‌های ایران قدیم و متعلق به سمت مغرب ایران بوده است.

کیکاوس

کیکاوس در اوستا کَوَ أوسَنْ یکی از پادشاهان کیانی است، پسر اَئیپی وَنگهو و نوهٔ کیقباد (مؤسس سلسله کیانی) و شوهر سودابه و پدر سیاوش و جدّ کیخسرو می‌باشد. در بهرام یشت فقرهٔ ۳۹ و در زامیادیشت فقرهٔ ۷۱ از او اسم برده شده است، از فقرات مذکور چنان‌که از فقرات ۴۵ و ۴۶ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او به‌دست نمی‌آید، فقط از اوستا برمی‌آید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارندهٔ فر و به‌خصوص نیرومند بوده است، پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید خواهشش از فرشتهٔ آب این بوده که او را تواناترین شهریار روی زمین بگرداند و او را به دیوها و مردمان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپان‌ها چیر سازد، ناهید او را کامروا ساخت. تعیین محل کوه اِرِزیفیه که در فقرهٔ ۴۵ از آبان یشت آمده در آنجایی که کیکاوس فدیه نثار ناهید کرده است غیرممکن است، فقط دو بار این اسم در اوستا دیده می‌شود. در فقرهٔ ۲ از زامیادیشت که فهرستی است از اسامی کوه‌های ایران قدیم باز از اِرِزیفیه یاد شده است، ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد، در فصل ۱۱ از بندهش یک رشتهٔ از اسامی کوه‌ها مندرج است اما از اِرِزیفیه اسمی نیست. دارمستتر احتمال می‌دهد که آن یکی از قلّه‌های البرز باشد، چه در سنّت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته به این مناسبت فدیه او در یکی از این قصرها به‌عمل آمده است، اِرِزیفیه نیز به همین املاء در اوستا به معنی مرغ شاهین و باز می‌باشد.

به مناسبت آنکه در زامیادیشت به‌خصوص از فرّ کیانی یاد می‌شود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع‌به آن به‌طور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت، در اینجا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یادآور شده، می‌گذریم و آن داستان آسمان‌پیمایی اوست. هرچند امروز چیزی راجع‌به این داستان در اوستا موجود نیست، ولی به نظر می‌رسد که در اوستای عهد ساسانیان به این مسئله اشاره شده باشد، یکی از قطعات اوستایی موسوم به اَئوگِمَدَئچا که ذکرش در مقالهٔ افراسیاب گذشت به آن اشاره کرده است.[۱] یاقوت در معجم‌البلدان نقل

---

۱. رجوع کنید به فقرهٔ ۶۰ از کتاب: Aogemadaêca Übersetzt von Geiger S. 55.
و مقالهٔ افراسیاب همین کتاب.

می‌کند: «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان به‌منزلهٔ تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست به آسمان عروج کند، اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند، آنگاه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته، در شهر سیراف (در خلیج‌فارس) فرود افتاد، چنان‌که (باربیه دُ مینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی‌شک از کتاب الانشاء، اوستا مقصود می‌باشد چه یاقوت باز در تحت کلمه ابرقوه از کیکاوس و زنش سودابه صحبت داشته می‌نویسد که: در کتاب الابستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسان است راجع به داستان کیکاوس چنین خوانده است . . . . . در کتب پهلوی مثل بندهش و دینکرد چنان‌که در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان‌پیمایی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلّی است که در آنجا کیکاوس از آسمان فرود افتاده است.

طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدّعی تاج و تخت وی بود، در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو به قصد مسافرت به جهان دیگر روی به کوه و بیابان نهاده، اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان بسپرد.

در سنّت مزدیسنان طوس از جمله جاویدانی‌هاست، نمرده؛ هنوز در حیات است، چنان‌که ذکرش بیاید. در آبان یشت چندین بار به اسم توسَ برمی‌خوریم، در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است: «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده، از او درخواست که وی را به شکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوکَ در بالای گنگ بلند و مقدّس موفّق بدارد، ناهید حاجتش را برآورد». این فقره به‌خوبی یادآور جنگ کیخسرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه توران و گنگ دژ سیاوش می‌باشد که مفصلاً در شاهنامه از آن‌ها سخن رفته است.

در فصل ۲۹ در فقرهٔ ۶ بندهش مندرج است که طوس پسر نوذر در جزو سی تن از جاویدانی‌هاست، در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی خواهد کرد.[۱] گذشته از آنکه طوس اسم کسی است، در کتب پهلوی نیز بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان

---

۱. رجوع کنید نیز به فصل ۳۰ و فقرهٔ ۱۷ از بندهش.

می‌باشد، چنان‌که در فصل ۱۲ فقرهٔ ۲۴ و فصل ۲۰ فقرهٔ ۳۰ و فصل ۲۲ فقرهٔ ۳ از بندهش سپهداران شهر طوس در خراسان مدّعی بوده‌اند که از بازماندگان طوس هستند، اساساً طوس Tus اسم شخص و طوس Tos اسم محل بوده است، بعدها در املاء و تلفّظ به همدیگر مشتبه شده هر دو را طُوس Tus گفتند.[1] در اینجا متذکّر می‌شویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود، مثل سایر نامداران قربانی نکرد فدیه گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کلمه‌ای که ما به مناسبت مقام گهی به قربانی کردن و گهی به عبادت نمودن و ستاییدن ترجمه می‌کنیم، در متن اوستا یَزَتَ می‌باشد که از فعل یز مشتق است و به معنی فدیه آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستاییدن و پرستیدن و ستودن است، کلمات یسنا و یشت و ایزد از همین ریشه است؛ در پهلوی یشتن به جای یَزْ استعمال می‌شود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم، به ناچار به کلمهٔ مذکور به مناسبت مقام معانی مختلف می‌دهیم، بنابراین به‌طور یقین نمی‌توانیم بگوییم که در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آن‌ها یا در راه خدا به ارزانیان بخشیدن مقصود است.

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و موفق هم شد.

این ویسه برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید:

بشد ویسه سالار توران سپاه　　ابا لشکری نامور کینه‌خواه

پیران یکی از پسران ویسه بوده، از این جهت محمدبن جریر طبری او را فیران‌بن ویسقان می‌خواند، بلعمی و میرخواند پیران ویسه می‌نویسند، فردوسی نیز گوید:

چنان بد که روزی سیاوش راد　　خود و گرد پیران ویسه نژاد

در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده، یکی از برادرانش پیلسم به دست رستم و برادر دیگرش هومان به دست بیژن کشته شدند، لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب به سرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند. بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت می‌دارد که با خودش در میدان جنگ کشته گردیدند. بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ می‌گوید: پشنگ و ویسک هر دو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند، لابد این سان چنان‌که وست[2] می‌نویسد همان پیلسم شاهنامه است، گذشته از فقرهٔ ۵۴ آبان یشت در فقرهٔ ۵۷ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا وَئسَکَ) یاد شده است، چه آنان نیز به نوبت خود در گذرگاه خشترو سوک در بالای گنگ صد اسب هزار

1. Nöldeke, Persische Studien II, 28.　　2. West

گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرده، خواستار بودند که به یل نـامور جـنگجو طوس غلبه کنند و ممالک آریایی را براندازند، اما ناهید آنان را کامیاب نساخت.

اینک رسیدیم به میدان کارزار، در آنجایی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند، این میدان در اوستا موسوم است به خشترو سوکَ، گذری است در بالای کوه، گنگ دژ معروف نیز در همان‌جا واقع است، این اسم مرکب است از دو جزء؛ اولی خشترَ همین کلمه است که امروز شهر گوییم و در قدیم به معنی مملکت و کشور بوده است، دومی سوک نیز به شکل سو که به معنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است، شمس فخری گوید:

مه و خورشید بر گردون گردان   همی گیرد ز رأی روشنت سو

بارتولومه خشتر و سوک را چنین معنی کرده است، فروغ کشور.[1] امـا گـنگ دژ کـه راجع‌به آن دامنهٔ اطلاعات ما وسیع‌تر است در غالب کتب تاریخ بنای آن به سیاوش پسر کیکاوس منسوب است، فردوسی نیز گوید:

کنون بشنو از گنگ دژ داستان   بدین داستان باش همداستان
که آن را سیاوش برآورده بود   بسی اندرو رنج‌ها بـرده بـود

از کتب تاریخ و ادبیّات ما چنین برمی‌آید که گنگ دژ در خوارزم، خیوه کنونی واقـع بوده است، شاید شهر خیوه گنگ دژ قدیم باشد، چه ابوریحان بیرونی می‌نویسد که: نزد خوارزمیان ورود سیاوش به توران مبدأ تاریخ سال بوده است،[2] فرّخی نیز به آن اشـاره کرده گوید:

ز کوه گیلان او راست تا بدان سـوی بـر   ز آب خوارزم او راست تا بدان سوی گنگ

نرشخی در تاریخ بخارا[3] بنای شهر بخارا را به سیاوخش نسبت می‌دهد و در عهد نرشخی هنوز قبری در بخارا برای سیاوخش معیّن بوده و اهالی از زبان سیاوخش یک سرود گله و شکوه‌آمیزی می‌خوانده‌اند، در هر نوروز زرتشتیان خروسی برای او فدیه می‌آورده‌اند.[4]

در فصل ۲۹ فقرهٔ ۱۰ بندهش آمده است کنگ دیز در طرف مشرق واقع است، چندین

---

1. Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۲. آثارالباقیه ص ۳۵.

۳. ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی تاریخ بخارا را در سنه ۳۳۲ به نام امیر نوح‌بن نصر سامانی بـه عـربی تألیـف نموده است و در سنهٔ ۵۲۲ ابونصر احمدبن محمدبن نصر قباوی آن را به زبان فارسی ترجمه و اختصار نمود و در سنهٔ ۵۷۴ محمدبن زفَربن عمر ثانیاً آن را به نام برهان‌الدین عبدالعزیز اختصار نمود و این اصلاح اخیر است کـه نسخ متعدّده از آن در کتابخانهٔ پاریس و لندن موجود است و متن آن در سال ۱۸۹۲ به اهتمام شـفر Schefer در پاریس به طبع رسیده است. نقل از چهار مقاله، حاشیهٔ میرزامحمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی، ص ۱۱۷.

۴. رجوع کنید به: Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 380-381.

فرسنگ دور از دریای فراخکرت می‌باشد. در مینوخرد فصل ۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ مندرج است کنگ دیز در طرف مشرق نزدیک ستویس؟[۱] در سرحدّ ایران‌ویچ واقع است.

در آبان‌یشت در فقرات ۵۴ و ۵۷ دوباره به اسم کنگه برمی‌خوریم و یک بار هم در زامیاد یشت در فقرهٔ ۴ در جزو اسامی کوه‌ها از انترَ کنگهَ یاد شده است، معنی لفظی این کوه اخیر چنین است اندر گنگ؛ ظاهراً این کوه همان است که در فصل ۱۲ فقرهٔ ۲ از بندهش از آن اشاره شده است: «کوهی که در آن کنگ واقع است در آنجایی که آسایش و رامش است». محققاً (گنگ) منسوب به سیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است، چنان‌که (هنگ) منسوب به افراسیاب و (وَر) منسوب به جمشید است، فردوسی می‌نویسد: سیاوش گنگ دژ را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت. در دو فقرهٔ مذکور آبان یشت نیز کنگههَ بلندپایه و مقدس خوانده شده است، بسا در شاهنامه بهشت گنگ نامیده می‌شود، یوستی[۲] می‌نویسد: «به نظر می‌رسد این محل که چینی‌ها نیز در تحت اسم کنگ می‌شناخته‌اند و یک قسم بهشت روی زمین ایرانیان محسوب می‌شده به‌واسطهٔ یک دسته از ایرانیان در وسط خاک توران در طرف شمال سیر دریا برپا شده بود».[۳] لابد همین گنگ است که برخی از شعرای ما آن را بتخانه پنداشته و فرهنگ‌ها محل آن را در ترکستان یا در چین قرار داده‌اند.

به قول شاهنامه پس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند، قلعهٔ گنگ نیز به دست کیخسرو افتاد. در فصل ۲۷ فقرات ۵۷-۶۲ از مینوخرد نیز چنین مندرج است که: «سیاوخش پدر کیخسرو گنگ دیز را ساخت و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود». در سنّت مزدیسنا چنین آمده است که گنگ هنوز برپاست و پشوتن در آنجا سلطنت می‌کند، در اوستا فقط یک‌بار به اسم پشوتن پشوتنو برمی‌خوریم، آن هم در ویشتاسپ یشت که معمولاً در جزو اوستای کنونی نوشته نشده است، در فرگرد اول یشت مذکور در فقرهٔ ۴ زرتشت به کی‌گشتاسب دعا کرده گوید: «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن بشوی چنان‌که پشوتن شد».[۴] این پشوتن بزرگ‌ترین پسر کی‌گشتاسب است، در سنّت است که زرتشت او را شیر و درون (نان مقدّس) بداد و او را فناناپذیر و جاویدانی نمود، در فصل ۳۲ در فقرهٔ ۵ از بندهش آمده است: «اروتدنر کشاورزی بوده و در (ور) جمشید که در زیر زمین

---

۱. ستویس اسم ستاره‌ای است که در اوستا آمده است، مستشرقین برخی آن را از ستارگان برج نسرالواقع دانسته‌اند و برخی دیگر پروین و دَبَران، مناسبت ستویس در اینجا نمی‌دانیم چیست، رجوع کنید به مقالهٔ تشتر.

2. Justi

3. Handbuch der Zendsprache von Justi.

4. Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II. p. 666.

است رئیس و بزرگ می‌باشد، خورشید چهر جنگ‌آوری بوده، اینک سپهبد لشکر پشوتن پسر ویشتاسب می‌باشد در گنگ دیز به‌سر می‌برد». در مقالهٔ جمشید گفتیم که ریاست باغ جمشید (ورجمکرد) با اروتدنر پسر زرتشت است، اینک در اینجا می‌بینیم که ریاست لشکر پشوتن در گنگ با سومین پسر زرتشت خورشید چهر می‌باشد که بنابه سنّت نخستین رزمی است. بهمن یشت که به‌خصوص از آینده و از ظهور سوشیانس‌ها و آخرالزمان صحبت می‌دارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره با صدوپنجاه تن از یارانش از کنگ دیز یاد کرده است، در فصل ۳ در فقرات ۲۵-۲۹ گوید: «در انجام دهمین هزاره اهورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را به کنگ دیز که سیاوخش ساخت خواهد فرستاد، آنان خروش برآورده گویند: ای پشوتن نامدار، ای پسر کی‌گشتاسب، ای افتخار کیانیان، تو ای پاک و استوار، سازندهٔ دین از این کشور ایران برخیز؛ آنگاه پشوتن با صدوپنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده‌اند برخیزند».[۱] در کتاب نهم دینکرد در فصل ۱۵ در فقرهٔ ۱۱ نیز آمده است «پشوتن پسر ویشتاسپ (گشتاسب) با صدوپنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه در بر دارند از کنگ دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش (دارنده) به در آیند».[۲] از این فقرات اخیر معلوم می‌شود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می‌آیند، چه پوست سمور در بر دارند.

رود رنگها = ارنگ

به مناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان یشت و چندین بار در سایر یشت‌ها آمده است لازم دانسته، در اینجا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً به آن برمی‌خوریم باز تعیین محل آن مشکل و به‌طور حتم نمی‌دانیم که کدام از رودهای معروف کنونی در قدیم چنین نامیده می‌شده است، به‌واسطهٔ قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع‌به آن مستشرقین هر یک رود معروفی را حدس زده‌اند وندیشمان[۳] گمان می‌کند که در اومتا از رود رنگها سِند مقصود باشد، هارلز[۴] می‌نویسد که

۱. رجوع کنید نیز به فقره ۵۱ از فصل ۳ بهمن یشت.
۲. رجوع کنید به رساله سوشیانس تألیف نگارنده.

3. Windischmann
4. Harlez

آمودریا (جیحون) از آن اراده شده است، اشپیگل[1] و یوستی[2] و گایگر[3] به سیر دریا حدس زده‌اند، دُ لاگارد[4] بسیار دور رفته، آن را رود معروف روسیه وُلگا[5] پنداشته است، دارمستتر به‌کلی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است؛ مارکوارت[6] می‌نویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم می‌شود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سغد)، بارتولومه و وست آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصوّر کرده‌اند. بی‌شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها به مرور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده، تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته، یا به قول برخی از مستشرقین مثل رود افسانه شد. در میان احتمالات مذکور سِند و وُلگا کمتر جالب دقّت است، مندرجات اوستا نیز تا به یک اندازه برخلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد، در بندهش بسا کلمه اَرَگْ یا ارنگ به جای رنگهای اوستا استعمال شده است. در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها صحبت می‌دارد در آغاز مفصلاً از ارنگ و وه روت یاد کرده، گوید: «دو رود از شمال (اپاختر) البرز (هربورچ) یکی به سوی مغرب (خوروران) جاری است و موسوم است به ارنگ، دیگری به سوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونگوهی در اوستا)». پس از آن بندهش طوری این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آن‌ها را از رودهای مینوی تصوّر نمود، چه می‌گوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمهٔ آن‌ها برمی‌خیزد دوباره به ارنگ و وه روت می‌ریزند، ارنگ و وه روت به اقصیٰ حدود زمین می‌روند و به دریا ریخته می‌شوند، تمام کشورها از آن‌ها سیراب می‌گردد، هر دو باز در دریای فراخکرت به هم می‌رسند و دگرباره به سرچشمه‌ای از همان جایی که آمده‌اند برمی‌گردند، همان‌طوری که روشنایی از البرز به‌در آمده، دگرباره به سوی آن فرود می‌آید، آب نیز از البرز بیرون آمده و به آن فرو می‌رود. .... پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقرهٔ ۸ همین فصل از بندهش آمده است: «من دوباره متذکر می‌شوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می‌آید و به مملکت سوراک Surak می‌رود، در اینجا آن را (آمی) می‌نامند». از این فقرهٔ بندهش برمی‌آید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراک به جای کلمهٔ سغد می‌باشد و از فقرهٔ ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش به‌خوبی برمی‌آید که سوراک به جای سغذَ اوستا استعمال شده است».

---

1. Spiegel
2. Justi
3. Geiger
4. de Lagard
5. Volga
6. Marquart

در تفسیر پهلوی نیز در فقرهٔ ۴ از فرگرد اول وندیداد سُغذَ به سوریک Surik ترجمه شده است، ولی آمی یادآور آمودریاست. بندهش در متمّم فقرهٔ مذکور ارنگ را تا به مملکت مصر سیر داده و در آنجا به آن اسم نیو (نیل؟) می‌دهد، چنان‌که ملاحظه می‌شود بـا ایـن بیانات درهم و برهم تعیین محل این رود به غایت دشوار است (فصل ۲۱ فقرهٔ ۳ بندهش نیز ملاحظه شود). بسا در کتب پهلوی اروند به جای ارنگ آمده و این بیشتر مایهٔ اشتباه شده است، چه از بعضی کتب صراحتاً برمی‌آید که اروند در پهلوی اسم دجله است، از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقرهٔ ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است. در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده می‌شود، بهمن یشت که به‌خصوص از آخرالزمان صحبت می‌دارد، یکی از علایم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شـد می‌شمارد بنابراین اروند در آنجا کلاً به معنی دجله است (رجوع کنید به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده) در فقرهٔ ۲ از فصل ۹۲ دادستان دینیک آمده است: «آبی که از اردویسور ناهید می‌ریزد به اندازه تمام آب‌هایی است که در جهان جاری است به استثنای اروند. . . . محل اردویسور در سپهر است». در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که از اروند دجله اراده شده است یا آنکه به جای رنگها استعمال شده، رودی در مشرق ایران مقصود است. در آفرین هفت امشاسپند آمده است: «بکند که اوزْوَنْت دارای تمام قوتها شـود» (رجـوع کـنید بـه اوستای اشپیگل[1] جلد ۳، ص ۲۳۶)، اشپیگل در اینجا کلمه اوزْوَنت (اروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته، مثل انکتیل دُپرون[2] آن را با سیردریا یکی می‌داند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در کتب پهلوی اروند هم برای دجله استعمال شده است و هم برای رنگ‌های اوستا، فردوسی هم می‌گوید:

اگـر پـهلوانـی نـدانـی زبـان به تازی تو اروند را دجله خـوان

می‌توان گفت که متاخرین اشتباهاً کلمهٔ اروند را در پهلوی به جای کلمه اَرَکْ یا ارنگ استعمال کرده‌اند، چه زادسپرم به‌عینه مثل فقرهٔ اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونگوهی) اسم برده، گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می‌آید ولی به جای آنکه بندهش به یکی از این دو رود ارنگ و به دیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) می‌نامد، اروند همان الوند است فقط راء به لام تبدیل یـافته است. یـاقوت حموی در معجم‌البُلدان و کلیّه فرهنگ‌ها اروند ضبط کرده، به جای الوند کـوه مـعروف همدان دانسته‌اند، اروند یا الوند صفت است به معنی تند و چـالاک و تـوانـا؛ در اوسـتا

---

1. Spiegel
2. Anquetil Duperron

اَاُورْونت به معنی مذکور استعمال شده است، از آن جمله در فقرهٔ ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کلمه اروند شد. در ادبیات فارسی گذشته از آنکه اروند اسم کوه و رودی است به معانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است، فردوسی گوید:

با رمـان و ارونـد مـرد هـنر   فـراز آورد گـنج و زرّ و گـهر

اَاُورَوَتْ اسپَ در اوستا اسم پدر کی‌گشتاسب است، امروز لهراسب گوییم. معنی لفظی آن دارندهٔ اسب تندرو می‌باشد، در عهد ساسانیان همین کلمه با کلمات دیگر ترکیب یافته، جزو اسامی خاص آن زمان گردید. مثل اروند زیک پسر خسروپرویز که به دست شیرویه کشته شد (حمزهٔ اصفهانی، ص ۴۲، چاپ برلن) همان‌طوری که ایرانیان کوه بلند و باشکوه و بزرگ همدان را اروند نامیده‌اند، به مناسبت شکوه و بزرگی و تندی رود دجله به آن نیز اروند نام نهاده‌اند، ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست. از مندرجات خود اوستا چنین برمی‌آید که این رود در مشرق واقع است، نظر به قراین آمو دریا و سیردریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و به‌خصوص سیردریا. اینک جاهایی که در اوستا از رنگها ذکری شده است در فرگرد اول وندیداد در فقرهٔ ۱۹ آمده است: «سرزمینی که در سرچشمهٔ رنگها واقع است شانزدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیافریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند، اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده پدید آورد و (تئوژیه) را در آنجا مسلّط نمود». در اینجا از سرزمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آنجا می‌گذرد، در فرگرد مذکور ۱۶ مملکت نامیده شده است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آن‌ها ابداً اشکالی نداریم، از آن جمله است سغد (سمرقند) و مرو و بلخ و هرات و جرجان و قندهار و هلمند (سیستان) و ری و هند و کابل و طبرستان. در سر این ممالک اختلافی در میان نیست چه اسامی آن‌ها در اوستا غالباً شبیه به اسامی امروزی این ممالک است یا آنکه به‌طور تحقیق می‌دانم که این ممالک در قدیم چنین نامیده می‌شده‌اند، مجموعاً از شانزده مملکت اسم برده شده، آریاویچ (خوارزم-خیوه؟) در سر آن‌ها جای دارد و مملکت رنگها آخرین آن‌هاست. نظر به آنکه قسمت بزرگ این ممالک چنان‌که ذکر کرده‌ایم معلوم و برای قسمت دیگر حدس‌های تقریباً درست می‌توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالک راکه برای آن‌ها به‌واسطهٔ عدم اطلاع کافی خود نمی‌توانیم محلی معین کنیم افسانه بشماریم، گرچه نمی‌توانیم به‌طور یقین بگوییم که کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است. ولی به‌طور حتم می‌توانیم بگوییم که این رود با دجله یکی نیست، چه در فقرهٔ مذکور وندیداد از زمستان آنجا صحبت شده، عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست دگر آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سر و بزرگی ندارند و این

مناسب‌تر است به حال تورانیان چادرنشین و بیابان‌نورد که در طرف مشـرق در اقـصیٰ حدود ایران منزل داشته‌اند تا به حال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه به نوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و آشور و ایران بوده‌اند، اما قوم (تئوژیه) را که بر مملکت رنگها مسلّط بوده، باید قومی فرض نمود مثل قوم غـیرآریـایی کـه بـر مملکت وارِنَ (طبرستان) مسلّط شده بود و در فقرهٔ ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است.

در فقرهٔ ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکری شده اطلاع مخصوصی به‌دست نمی‌آید چه از خود (پااوروَ) کسی که نذر کرده برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم، ولی از فقرهٔ ۸۱ همین یشت می‌توان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سیردریا باشد چه یواِیشت از خاندان فریان در جزیرهٔ موج‌شکن رنگها برای ناهید قربانی نمود، فریان تورانی همان است که در گات‌ها یسنا ۴۶ قطعهٔ ۱۲ از او اسم برده، از دوستان زرتشت شمرده شده است، لابد خاندان و بازماندگان او مـناسب‌تر است کـه در سرزمین خود در خاک توران قربانی کنند تا در کنار دجله، در مـهریشت در فـقرهٔ ۱۰۴ مندرج است: «به مهر درود می‌فرستیم کسی که دست بلندش پیمان‌شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد، گرچه او در غرب باشد، گرچه او در دهنهٔ رنگها باشد، گرچه او در مرکز زمین باشد». در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است: ای رشن پاک اگر هم تو در سرچشمه رنگها باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم، ای رشن پاک اگر هم تو در دهنه رنگها باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم. از فقرات فوق برمی‌آید که از رنگـها رودی در اقـصیٰ حدود اراده شده است و این قهراً ما را به سیردریا متوجه می‌سازد، دگر از جاهایی که در اوستا از رنگها ذکری شده است در فقرهٔ ۲۹ از بهرام یشت است، از این قرار «بهرام (فرشته پیروزی) به زرتشت نیرو و قدرت در بازوان و صحّت بدن و پایداری بخشید و آن قـوّه بینایی که ماهی در آب زندگانی کننده کَرَ (Kara) دارد که یک گرداب را به باریکی مویی در رنگهای پهن و ژرف به عمق هزار قد آدم تواند دید». در این فقره از وسعت و عمق و بزرگی رنگها سخن رفته است، بنابراین تعریف زرافشـان کـه نسـبتاً رود کـوچکی است مناسبتی با آن ندارد، در رام یشت در فـقرهٔ ۲۷ گـوید: «بـرای او (وایـو = فـرشته هـوا) گرشاسب در گوذ Gudha در جوی رنگها در بالای تخت زرین فدیه آورد». گوذَ هـمین یک‌بار در اوستا آمده است، همین‌قدر می‌دانیم که یکی از شعبات رنگها می‌باشد. در اینجا یادآور می‌شویم که کلیّه اعمال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت، لابد در کنار رود معروف سرزمین خود یا مجاور آن فدیه نثار فرشته هوا نموده، از او خواستار بوده که

وی را به انتقام کشیدن از خون برادرش موفق بدارد، هرچند که سیستان و کابل نیز از سرزمین آمودریا و زرافشان و سیردریا دور است ولی در این فقره ذکر اسم یل زابلی به‌کلی خیال ما را از دجله منصرف می‌سازد. (رجوع کنید به مقالهٔ گرشاسب).[1]

جاماسب

جاماسپَ از خاندان هُوگوَ برادر فَرشوشترَ داماد زرتشت شوهر پوروچیستا وزیر کی گشتاسب و از شرفای دولتمند بوده، در فقرهٔ ۹۸ همین یشت از ثروت خانواده‌اش هوگوَ سخن رفته است، در گات‌ها سه بار از او یاد شده است. در یسنا ۴۶ فقرهٔ ۱۷ و یسنا ۴۹ فقرهٔ ۹ و یسنا ۵۱ فقرهٔ ۱۸، در این فقرهٔ اخیر نیز حضرت زرتشت او را دولتمند بزرگ نامیده است. در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۳ به فروهر فرشوشتر پاک از خاندان هوگوَ و به فروهر جاماسب پاک از خاندان هوگوَ درود فرستاده می‌شود، در گشتاسب یشت فقرهٔ ۳ زرتشت به گشتاسب دعا کرده فرماید: «بکند که از تو ده پسر به‌وجود آیند. سه تن از آنان مانند اتربانان (موبدان)، سه تن از آنان مانند رزمیان، سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب آباد دارنده کشور». در فقرهٔ ۶۸ از آبان یشت آمده است: «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دویسنان دروغ‌پرست، صف جنگ آراسته پیش می‌آید فدیه نیاز ناهید نموده، از او درخواست که او را به اندازه تمام آریایی‌ها از یک فتح بزرگ بهره‌مند سازد». بی‌شک در این فقره اشاره به جنگ ارجاسب تورانی دیویسناست، کی گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته به زرتشت گروید، ارجاسب کس به نزد گشتاسب فرستاده پیغام داد که به دین قدیم آباء و اجداد خویش (کیش آریایی) برگشته با او هم‌کیش بماند. گشتاسب از مزدیسنا رو نگردانید، به ناچار کار به جنگ کشید. داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک پهلوی یات‌کار زریران مندرج است، شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت می‌دارد، در این جنگ به‌خصوص جاماسب وزیر کی گشتاسب و زریر برادر کی گشتاسب و اسفندیار پسرش مقام بزرگی دارند، جاماسب در ادبیّات زرتشتی به خرد و

---

۱. در خصوص رود رنگها رجوع کنید به کتاب‌های ذیل:

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 188.

Avesta par de Herlez p. 12.

Ostirranische Kultur von Geiger S. 34-41.

Le Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 15.

Eranšahr von Marquart S. 148.

دانایی و هنر معروف است، غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته می‌شود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است. در کتب پهلوی دستوبر (دستور) آمده است، در فقرهٔ ۳ از یات‌کار زریران (پیشینکان سردار) خطاب شده است، در خصوص هنر و دانایی او در فقرهٔ ۲۱ از یات‌کار زریران مندرج است، پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته، بایستی روز بعد به همدیگر مقابل شوند کی‌گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده، نتیجهٔ جنگ فردا را از او پرسیده، چنین گفت: «من می‌دانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی، اگر در مدت ده روز باران ببارد تو می‌دانی که چند قطره به روی زمین افتاده است، اگر گیاهی گل بدهد تو می‌دانی که گل کدام گیاه در روز بازمی‌گردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته می‌شود، تو می‌دانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست، تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی‌گشتاسسب به ضد این اژدها کدام‌یک از پسران و برادرانم کشته خواهند شد».[1]

داستان این جنگ همان‌طوری که در شاهنامه است در یات‌کار زریران نیز مندرج است، در اینجا محتاج به تفصیل نیستیم، دقیقی هم در شاهنامه راجع‌به عقل و فرزانگی جاماسب گوید:

بخواند آن زمان شاه جاماسب را — کجا رهنمود بود گشتاسب را
سر موبدان بود و شاه ردان — چراغ بزرگان و اسپهبدان
چنان پاکدین بود و پاکیزه جان — که بودی بر او آشکارا نهان
ستاره‌شناسی گرانمایه بود — ابا او به دانش که را پایه بود

یکی از کتب پهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است به جاماسپ نامک، این کتاب نمونه‌ای است از علم و دانش و هوشی که در سنّت مزدیسنان به جاماسب نسبت داده می‌شود. کتاب مذکور حاوی جواب‌هایی است که جاماسب به سئوالات گشتاسب می‌دهد، از این قبیل راجع‌به مسایل پیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجمکرت و ایران‌ویچ و هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب‌الخلقه و از آنانی که در آب به‌سر می‌برند و چگونه مردم به دوزخ می‌روند و راجع‌به ملت ترکستان و مازندران که آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمهٔ

---

۱. رجوع کنید به:
Das Yatkar-i Zariran und Sein Verhältnis zu šah-name von Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890.

معرفت و هوش و دانش و اعمال نیک پادشاهان و اندوه و اضطراب کی‌گشتاسب و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده، در جاماسب‌نامه در پازند و فارسی نیز موجود است، لابد هر دو از متن پهلوی ترجمه شده است. نسخه‌ای خطّی از متن پهلوی که قدمتش به پانصد سال پیش از این می‌رسد در بمبئی موجود است،[1] در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده و نزد نگارنده موجود است، جاماسب‌نامه منظومی نیز در آن مندرج است، اشعارش به غایت پست است سرایندهٔ آن دستور برزو نامی است.

ناهد (کلمه عربی)

پیش از آنکه به ترجمهٔ آبان یشت بپردازیم لازم است در اینجا بیفزاییم که برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصوّر کرده‌اند ناهد عربی که به معنی زن پستان برآمده است معرب و از ناهید ایرانی آمده باشد و این اشتباه بزرگی است، چون نگارنده در اینجا برای تحقیق به کتب لازمه دسترس نداشته‌ام به دوست دانشمند خود استاد معظم میرزامحمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی متوسّل شده، ایشان از پاریس می‌نویسند: «کلمه ناهد عربی ابداً و اصلاً ربطی به کلمهٔ ناهید فارسی ندارد و ناهد عربی اسم فاعل است از نَهَدَالثّدیُ یَنْهَدُ نُهوُداً فهی ناهدٌ و ناهدةٌ (لسان‌العرب) و جمیع مشتقات این مادّه ن هد همه به معنی برآمدگی و برجستگی پستان یا بناء یا اعضاء است..».
پس از آنکه به توسط ایشان ریشهٔ کلمه ناهد عربی به‌دست آمد به مقدمةالادب زمخشری رجوع نموده، در آنجا چنین یافتم «نَهَدَتْ ناربستان شد زن ۵ بستان کنیزک برآمد ۶ ناری بستان شد زن کعبَتْ دورت ثدییها تنهَّدَ معا نهوُداً و هی ناهدٌ زن ناربستان ۵ زن بستان برآمده ۶ مدوّرةالثدّی.»

مقدمه آبان‌یشت

آبان‌یشت که متعلّق به فرشتهٔ آب ناهید می‌باشد یکی از یشت‌ها یا قصاید بسیار بلند اوستاست، مرکب است از ۳۰ کرده که مجموعاً ۱۳۳ فقره است.
مندرجات آن را به دو جزء تقسیم می‌توان نمود، قسمتی در مدح و توصیف ناهید است، در قسمت دیگر از ستایندگان وی صحبت می‌شود. این جزء اخیر را قسمت تاریخی

1. Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

این یشت می‌توان محسوب داشت، چه در آن از پادشاهان و نامدارانی که هر یک به نوبت خویش ناهید را ستوده و خواهشی داشتند یاد شده است.

در میان این نامداران غیرآریایی نیز مثل اژی‌دهاک (ضحاک) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب برای ناهید فدیه آورده توفیق و رستگاری درخواست کردند اما کامروا نشدند.

برخی از این پادشاهان و نامداران همانند که در شاهنامه نیز در جزو شهریاران سلسلهٔ پیشدادی شمرده شده‌اند مثل هوشنگ و جم و فریدون و گرشاسب که از آنان در مقالات پیش صحبت داشته‌ایم. در آبان‌یشت از سایر شاهان پیشدادی مثل طهمورث و منوچهر و نوذر و زاو اسمی نیست،[1] اما در رام‌یشت در فقرهٔ ۱۱ از طهمورث (تخمَوْاُوْرَوْپَ) در جزو پیشدادیان پس از هوشنگ یاد شده است همچنین اسامی برخی از پادشاهان سلسله کیانی نیز در آبان‌یشت مذکور است، مثل کیکاوس و کیخسرو و کی‌گشتاسب. از کیقباد (کاوی‌کواتَ) که مؤسس سلسله کیانیان است، در سایر قسمت‌های اوستا چنان‌که در فقرهٔ ۱۳۲ از فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ از زامیاد یشت که هر یک به جای خود گفته خواهد شد ذکری شده است.

از لهراسب نیز (اوروت اسپ) در فقرهٔ ۱۰۵ آبان یشت اسم برده گوید پدر ویشتاسپ (گشتاسب) می‌باشد.

نامداران و پادشاهانی که برای ناهید فدیه آوردند، گروهی پیش از زرتشت می‌زیستند و گروهی دیگر معاصر وی بودند، مندرجات آبان یشت بنابه ترتیب فقرات از این قرار است:

فقرات ۱-۱۵ در مدح و ثنای اردویسور ناهید است.

فقرات ۱۶-۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را ستودند یاد می‌کند.

فقرات ۸۴-۹۶ از مینوی نژاد بودن ناهید و نزول وی از کره ستارگان به طرف زمین صحبت می‌دارد و حاوی دستوری است که خود ناهید به زرتشت می‌دهد، از آنکه چگونه باید مردم او را بستایند.

فقرات ۹۷-۱۱۸ دگرباره از ستایش پادشاهان و نامدارانی صحبت می‌دارد که معاصر زرتشت بودند.

فقرات ۱۱۹-۱۳۲ در تعریف و توصیف ناهید است.

---

۱. در فقرات ۷۶ و ۹۸ از خاندان نوذر ذکری شده است.

آبان یشت

آب بی‌آلایش مُقدّس اردوی و همه گیاه‌های مزدا آفریده را خوشنود می‌سازیم، «مـانند بهترین سرور» زوت باید آن را به من بگوید، (زرتشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است»، باید مرد پاکدین آن را بگوید.[۱]

(کردهٔ ۱)

۱ اهورا مزدا به اسپنتمان زرتشت گفت: برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای، کسی که به همه جا گسترده، درمان بخشنده، دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورایی است، سزاوار است که ستوده جهان مادّی گردد، سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند، مقدّسی که جان‌افزاست، مقدّسی که فزایندهٔ گـله و رمه است؛ مقدّسی که فزایندهٔ گیتی است؛ مقدّسی که فزایندهٔ ثروت است؛ مقدّسی که فزایندهٔ مملکت است.[۲]

۲ کسی که نطفهٔ همه مردان را پاک کند، کسی که مشیمهٔ همه زنان را برای زایش پاک کند، کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند، کسی که به همهٔ زنان حامله در موقع لازم شیر دهد.

---

۱. این دعا مخصوص به آبان یشت نیست، در آغاز هر یک از یشت‌ها تکرار می‌شود و به مناسبت مقام کـلمات اولی تغییر می‌یابد، در اینجا به مناسبت آنکه آبان یشت مخصوص به فرشتهٔ موکل آب است به آب درود فرستاده می‌شود.
۲. فقرهٔ اول در آغاز سایر کرده‌ها تکرار می‌شود.

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است، کسی که در بزرگی به اندازهٔ همه آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است، زورمندی که از کوه هکر به دریای فراخ‌کرت ریزد.

۴ سراسر سواحل دریای فراخ‌کرت به جوش درافتد و کلیّه وسط (آن) بالا برآید وقتی که به سوی آن روان گردد و به سوی آن سرازیر شود، اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریاچه (و) هزار رود است و هر یک از این دریاچه‌ها و هر یک از این رودها به بلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است.

۵ از این آب من یک رود به همهٔ هفت کشور منتشر شود و این یک (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است، او (اردوی) برای من آب را، او نطفه مردان را، او مشیمه زنان را، او شیر زنان را پاک می‌کند.

۶ من اهورا مزدا او را از نیروی خویش به‌وجود آوردم[1] تا خانه و ده و قریه و مملکت را بپرورانم و تا (آن‌ها را) حمایت کنم و حفظ نمایم و پاسبانی کنم و پناه دهم و نگهبان باشم.

۷ ای زرتشت؛ اردویسور ناهید از طرف آفریدگار مزدا برخاست، به حقیقت بازوان زیبا و سفیدش به ستبری شانهٔ اسبی است با (زینت‌های) باشکوه دینی آراسته است، نازنین و بسیار نیرومند روان، این‌چنین در ضمیر خویش اندیشه‌کنان.

۸ که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته به هوم، به شیر که از روی دستور مقرّره تهیّه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود، به چنین کس که نسبت به من وفادار و مخلص است، من خوشی پسندم (که او) خرم و شاد (ماناد).

۹ برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم، من او را با نماز نیک به جای آورده (و) با زَوْر می‌ستایم، آن اردویسور ناهید مقدس را بشود تو این‌چنین از پی

۱. کلمه‌ای که ما به نیرو ترجمه کرده‌ایم در متن هیزوارِنَ می‌باشد، بارتولومه آن را معنی نکرده است. معنی مذکور از ترجمه سایر مستشرقین و دانشمندان (اشپیگل و دارمستتر و کانگا) برمی‌آید.

استغاثه (ما) به فریاد رسی، ای اردویسور ناهید این چنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَوْر و با کلام بلیغ.
ینگهه هاتام... اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان می‌شناسد آن کسی را که برای ستایشش به او به توسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد، این مردان و این زنان را ما می‌ستاییم.[۱]

(کردهٔ ۲)

۱۰ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که...[۲]

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (می‌راند) در این گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته به هوم...[۳]
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم...[۴]

(کردهٔ ۳)

۱۲ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که
. . . .

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و یک نژاد به خصومت همه دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار غلبه کند.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . . .

---

۱. فقره ۹، در آخر هر یک از کرده‌ها تکرار می‌شود و این دعایی است که در تمام یشت‌ها نیز می‌آید، فقط اسامی فرشتگان به مناسبت مقام تغییر می‌یابد.
۲. به عینه فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. به عینه فقرهٔ ۸ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۴. به عینه فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۴)

۱۴ بـرای مـن ای زرتشت اسـپنتمان ایـن اردویسـور نـاهید را بسـتای، کسـی کـه
. . . .

۱۵ آن زورمند درخشان بلندبالا و خوش‌اندام را از کسی که شـبانه‌روز آب روان بـه فراوانی تمام آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است (و) با قـوّت تـمام روان است.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۵)

۱۶ بـرای مـن ای زرتشت اسـپنتمان ایـن اردویسـور نـاهید را بسـتای، کسـی کـه
. . . .[۲]

۱۷ او را بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاویج، در کنار (رود) وَنْگـوهی دائـیتیا بـا هوم‌آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَوْر و با کلام بلیغ.[۳]

---

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. در اینجا لازم است که خوانندگان را به چندین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم نخست آنکه اهورامزدا خدای یگانه زرتشت که آن همه در اوستا مقتدر و قادر تعریف شده است یکی از فـرشتگان خـود را مـی‌ستاید و از او استغاثه می‌کند، بی‌شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را به عبادت امر می‌کند خود از فرمان ایزدی روگردان نیست، برای آنکه آنان را در مقابل اوامر خدایی اطاعت و فرمانبرداری بیاموزد و در پرستش سرمشق و مشوق باشد خود به ستایش می‌پردازد. این فقره نیز ما را به یکی از خصایص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه می‌سازد، همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند.

اهورامزدا قانونی را که خود وضع نموده محترم شمرده، مطیع آن است، امر اهورا چنان‌که در فقرهٔ اول همین یشت آمده است این است که به توسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییرناپذیر امـتیاز میان شاه و گدا قرار داده نشده است. اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کـرده منظور می‌دارد، دوم آنکه انتهای آمال و آرزوی اهورامزدا این است که زرتشت پیغمبر‌ش کسی که برای هـدایت
←

۱۸ و از او درخواست این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من پسر پوروشسب زرتشت مقدس را هماره بر آن دارم که به حسب دین بیندیشد، به حسب دین سخن گوید، به حسب دین رفتار کند.

۱۹ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوژ نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۶)

۲۰ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که[۲] . . . .

۲۱ برای او هوشنگ پیشدادی در بالای (کوه) هزار صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.

→
مردمان برگزیده شد نیک‌اندیش و نیک‌گفتار و نیک‌کردار باشد تا پیروان در این سه اصول به وی تأسّی کنند، اساس مزدیسنا به روی همین سه کلمه است، سوم آنکه حسّ وطن‌پرستی سراینده آبان یشت را بر آن داشته است که آریاویج یعنی وطن اصلی ایرانیان قدیم محلّ نزول فیض اهورامزدا باشد، در همان جایی که در فقرهٔ دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است: «آریاویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا بیافریدم» و در فقرهٔ ۲۰ از فرگرد دوم وندیداد آمده است: «من اهورامزدا با ایزدان خود در آریاویج انجمین بیاراستم» چهارم آنکه ستایشی که اهورامزدا برای سرمشق بندگان به جای می‌آورد مثل ستایش پادشاهان و نامدارانی که در فقرات بعد از آن‌ها یاد می‌شود، خونین یعنی قربانی اسب و گاو و گوسفند نیست. در گات‌ها گفته‌ایم که زرتشت در مراسم دینی به ضدّ فدیه خونین و قربانی است که در نزد آریایی‌ها معمول بوده است. پادشاهان و نامدارانی که در آبان یشت و در سایر یشت‌ها فدیهٔ خونین نثار فرشتگان و ایزدان می‌کنند متعلق به عهد پیش از زرتشت می‌باشند، هرچند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیه خونین آورده‌اند شاید بتوانیم بگوییم که این طرز عبارت آنان پیش از گرویدن به دین زرتشت بوده است در هر جایی از اوستا که خود زرتشت فرشتگان را نثاری می‌فرستد قربانی و ذبح نمی‌باشد، در همین یشت ستایش او به عینه مثل ستایش اهورامزداست، مقصود این نیست که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم، برخلاف از تاریخ ایران به خوبی برمی‌آید که قربانی نزد آنان معمول بوده است به‌خصوص در جشن مهرگان، چنان‌که تا به امروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذیحجه مسلمانان به جای آورده می‌شود، بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنان‌که در دین موسی و بودا در جزو عبادات از اهمیت فدیه خونین کاسته به سایر اعمال خیریّه بیشتر اهمیت داده شده است.
Die Altpersische Religion und das Yudentum von Scheftelowitz S. 132.

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۲. فقره اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲۲ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم، به همه دیوها و مردم، به همه جادوان و پری‌ها، به همه کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار (دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان (وَرِنه) را به زمین افکنم.

۲۳ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۱]

(کردهٔ ۷)

۲۴ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که. . . . . . .
. . . .[۲]

۲۵ برای او جمشید دارنده گله و رمه خوب در بالای کوه هکر، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.

۲۶ و از او خواست این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم، به همهٔ دیوها و مردم، به همه جادوان و پری‌ها، به همه کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار (دست یابم) که من دیوها را از هر دو از ثروت و سود، از هر دو از فراوانی و گله، از هر دو از خوشنودی و افتخار بی‌بهره سازم.

۲۷ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۳]

---

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۸)

۲۸ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .
. . . . ۱

۲۹ برای او اژدی دهاک (ضحاک) سه پوزه در مملکت بابل (بوری) صد اسب، هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد.

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را به من ده‌ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهی سازم.

۳۱ او را کامیاب نساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .

(کردهٔ ۹)

۳۲ برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .
. . . .

۳۳ برای او فریدون پسر آثویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (وَرِنَهْ) صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.

۳۴ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به اژدی‌دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کلهٔ شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم، به این دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است، به این خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن به ضد جهان مادی بیافرید تا جهان

۱. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

راستی را از آن تباه سازد و که من هر دو زنش را بربایم، هر دو را سنگهوک (شهرناز) و اَرِنَوَکْ را (ارنواز) که برای توالد و تناسُل دارای بهترین بدن می‌باشند، هر دو راکه برای خانه‌داری برازنده هستند.

۳۵ او راکامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری راکه زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۱]

(کردهٔ ۱۰)

۳۶ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که..[۲]

۳۷ برای او نریمان گرشاسب روبروی دریاچه پیشینه، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به (گندرو) زرین پاشنه درکنار دریای موج‌زن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) پهن و گرد و بیکران در تاخت به خانه مستحکم دروغ‌پرست نتوانم رسید.

۳۹ او راکامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری راکه زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۳]

---

۱. مثل فقرهٔ ۹ از همین یشت.
۲. مثل فقرهٔ اول از همین یشت.
۳. مثل فقرهٔ ۹ از همین یشت.

(کردهٔ ۱۱)

۴۰ برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .[۱]

۴۱ برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیرزمینی صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.

۴۲ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به آن فری که در میان دریای فراخکرت در شناست، (به آن فری که) حالا و در آینده به ممالک آریایی و به زرتشت مقدس متعلق است نایل گردم.

۴۳ او را کامیاب نساخت اردویسور ناهید،
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .

(کردهٔ ۱۲)

۴۴ برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .[۲]

۴۵ برای او کیکاوس توانا در بالا کوه (اِرِزیفیه) صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.[۳]

۴۶ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم، به دیوها و مردمان، به جادوان و پری‌ها و به کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار (دست یابم).

---

۱. مثل فقرهٔ اول از همین یشت.
۲. مثل فقرهٔ ۹ از همین یشت.
۳. مثل فقرهٔ ۹ از همین یشت.

۴۷ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۱۳)

۴۸ برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که
. . . .[۲]

۴۹ برای او یل ممالک آریایی استوار سازنده کشور خسرو، روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.[۳]

۵۰ و از او درخواست این کامیابی را به من ده،،،، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم و به دیوها و مردمان و به جادوان و پری‌ها و به کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار (دست یابم)، که من در طول میدان تاخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همهٔ گردونه‌ها برانم، که ما به کمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او) سواره به جنگ من شتابد.

---

۱. مثل فقرهٔ ۹ از همین یشت. ۲. مثل فقرهٔ اول از همین یشت.

۳. خسرو (هئوسروَنگهه) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است، پسر سیاوش و نوه کیکاوس می‌باشد، سیاوش به‌واسطهٔ تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب کیکاوس واقع شده به ناچار به توران پناه برد، پادشاه آنجا افراسیاب دختر خود فرنگیس را به او داد، پس از چندی از بدگویی گرسیوز، پادشاه توران از دامادش ظنین گشته او را کشت. از فرنگیس و سیاوخش پسری به‌وجود آمد موسوم به کیخسرو که از پدر خویش انتقام کشیده، افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرّف نمود. دریاچه چئچست که در کنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خنجست آمده است، همان است که در کنار آن کیخسرو افراسیاب و گرسیوز را کشت، شرحش در مقالهٔ افراسیاب گذشت. بندهش در فصل ۲۲ فقره ۲ می‌نویسد: «من دوباره می‌گویم که دریاچهٔ چچست در آتروپاتکان واقع است، آبش گرم است، ایمن است از آسیب جانوران موذی که اهریمن بیافرید، در آن هیچ جانوری زندگانی نمی‌کند، سرچشمه آن به دریای فراخکرت پیوسته است». در فصل ۶ در فقرهٔ ۲۲ زاد سپرم آمده است: «دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شده، یکی از آن‌ها موسوم است به چچست، دریاچه‌ای که در آن باد سرد نیست و در کنار آن آذرگشسب پیروزمند واقع است...» به ملاحظهٔ آنکه در سنّت محل ولادت پیغمبر ایران در جوار چئچست تصوّر می‌شود و به ملاحظه آنکه آتشکده معروف شیز موسوم به آذرگشب به نزدیکی این آب واقع بود، کلیه کتب پهلوی کم و بیش از این دریاچه صحبت داشته‌اند. (رجوع کنید به بهمن یشت فصل ۳ فقرهٔ ۱۰).

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۱]

(کردهٔ ۱۴)

۵۲ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که. . . . . . .
. . . .[۲]

۵۳ او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود، قوّت برای اسب‌ها و صحّت برای بدن خویش درخواست نمود، تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و به هماوردان کینه‌ور به یک ضربت غلبه تواند نمود.

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوکَ در بالای گنگ بلند و مقدس ظفر یابم، که من ممالک تورانی را براندازم، پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.[۳]

۵۵ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۴]

(کردهٔ ۱۵)

۵۶ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که. . . . . . .
. . . .[۵]

---

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. رجوع کنید به مقالهٔ طوس.
۴. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۵. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۵۷ برای او پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوکَ در بالای گنگ بلند و مقدس صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کردند.[۱]

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را بـه مـا بـخش، ای نـیک، ای تـوانـاترین، ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس ظفر یابیم، که مـا مـمالک آریـایی را براندازیم پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها، هزارهـا ده هـزارهـا، ده هـزارهـا صـد هزارها.

۵۹ آنان را کامیاب نساخت اردویسور ناهید.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۲]

(کردهٔ ۱۶)

۶۰ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .[۳]

۶۱ او راکشتی‌ران ماهر پااُوروَ[۴] ستایش نمود وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به‌صورت یک کرکس به پرواز نمودن واداشت.

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب پی در پی برای خانهٔ خویش در پـرواز بـود، نمی‌توانست که (در آن) فرود آید، در انجام سومین شب او به سپیده‌دم رسید، در گاه بامداد روشن و توانا به اردویسور ناهید ندا در داد.

۶۳ ای اردویسور ناهید رود به یاری من بشتاب، مرا اینک پناه ده، اگر من زنده به زمین

---

۱. رجوع کنید به مقالهٔ طوس (ویسه و گنگ دژ).

۲. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

4. Paurva

اهورا آفریده و به خانهٔ خویش رسم هر آینه من برای تو در کنار آب رنگها[۱] هزار زَوْر از روی دستور تهیّه شده و تصفیه گردیده، آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، نیاز خواهم آورد.

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید به‌صورت دختر زیبایی بسیار برومند، خوش‌اندام، کمربند در میان بسته، راست بالا، آزاده نژاد و شریف از قوزک پا به پایین کفش‌های درخشان پوشیده، با بندهای زرین (آن‌ها را) محکم بسته روان شد.

۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک، طولی نکشید که او را در یک تاخت تند سالم بدون ناخوشی و بی‌صدمه همان‌طوری که در پیش بود به زمین اهورا آفریده، به خان و مانش رساند.

۶۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره رستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۲]

(کردهٔ ۱۷)

۶۷ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .[۳]

۶۸ برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یسنان دروغ‌پرست از دور صف جنگ آراسته پیش می‌آید، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.[۴]

۶۹ و از او درخواست این کامیابی را به من بخش، ای نیک، ای تواناترین، ای

۱. رجوع کنید به مقالهٔ رود رنگها = ارنگ.
۲. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۴. رجوع کنید به مقالهٔ جاماسب.

اردویسور ناهید که من به اندازهٔ همه آریاییهای دیگر از یک فتح بزرگ بهره‌مند شوم.

۷۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَورْ نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.

برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۱]

(کردهٔ ۱۸)

۷۱ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که ....[۲]

۷۲ برای او اَشَوزْدَنگهه پسر پوروذاخشتی و اَشَوَزْدنگهه و تریت پسران سایوژدری در نزد ایزد بزرگ و سرور درخشنده و دارندهٔ اسب تندرو اپم نپات صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کردند.

۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را به ما بخش، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که ما به تورانی‌های دانو و به کَرَ (از خاندان) اَسَ‌بَنَ و به وَرَ از (خاندان) اَسَ‌بَنَ و به دُورَاِکئتَ (در میدان) جنگ گیتی چیر گردیم.[۳]

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. در این دو فقره (۷۲ و ۷۳) می‌بینیم که دسته‌ای از ایرانیان در مقابل دسته‌ای از تورانیان در ستیزه و جنگند، نخست از دو اَشَوَزْدَنگهه اسم برده شده است، یکی پسر پوروذاخشتی و دیگری پسر سایوژدری و برادر تریت می‌باشد، این تریت غیر از پدر گرشاسب و اورواخشیه از خاندان سام است که ذکرش گذشته است، در فروردین یشت در فقرات ۱۱۲ و ۱۱۳ به فروهر هر دو اَشَوَزْدنگهه هم پسر پوروذاخشتی و هم پسر سایوژدری درود فرستاده شده است. اَشوَزْدَنگهَ در پهلوی اَشَوَزْدْ شده، معنی لفظی آن چنین است: «از راستی پایدار»، از اشوزد پسر پوروذاخشت بسا در کتب پهلوی یاد شده است. در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و فقرهٔ ۱۷ او یکی از هفت جاویدانی‌هاست که در خونیرس سلطنت می‌کند. در دادستان دینیک نیز در فصل ۹۰ فقرهٔ ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانی‌ها که حاکم و شهریار خونیرس می‌باشند شمرده شده است. بندهش در فصل ۲۹ فقرهٔ ۶ او را در ردیف جاویدانی‌هایی مثل نرسی و طوس و گیو و گودرز می‌شمرد که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا قیام خواهد نمود.

از خود پوروذاخشت که از خاندان خَشتاوَ نامیده شده در فقره ۱۱۱ از فروردین یشت یاد شده، به فروهرش ←

۷۴ آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوزْ نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۱۹)

۷۵ برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .[۲]

۷۶ برای او وِیْستَئورُو از خاندان نوذر، در کنار آب ویتنگوهَئیتی فدیه آورد (در حالی) که او با کلام راستین این‌چنین سخن راند.[۳]

→ درود فرستاده شده است، گذشته از این چند فقرات دیگر خبری از آنان نداریم. همین‌قدر می‌دانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدیسناکیش بوده‌اند، امروز در سنّت آنان از مقدسین شمرده می‌شوند. ایزد اپام نپات در نزد کسی که این پارسایان اعمال فدیه خود را به جای آورده‌اند فرشته موکّل آب است، ذکرش در مقالهٔ ناهید گذشته است. رقبای این ایرانیان پارسا از تورانیان دانو بوده‌اند نه از تورانیان خویئونَ مثل ارجاسب رقیب گشتاسب، دانو و خویئون که در پهلوی خیون گویند دو قبیله بوده‌اند از تورانیان، چنان‌که ایرانیان هم منقسم به قبایل و شعبات بوده‌اند، امروز هم نظیر این‌گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجابی که هر دو کُرد هستند.

در فقرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیلهٔ دانوی تورانی اسم برده شده در هر جا که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است. دانو نیز اسم رود زیرزمینی است که در فقرهٔ ۷۷ از ائوگمدَئیچا از آن سخن رفته است.

یکی از این تورانیان از قبیله دانو موسوم است به کَرَ از خاندان اَسَبَنَ (یا اَسَنْبَنَ) و دیگری وَرَ نیز از خاندان اَسَبَنَ، مشتبه نشود به کَرَ اسم ماهی‌ای که گفتیم در اقیانوس فراخکرت زندگانی می‌کند و ذکرش در پاورقی گذشت.

معنی لفظی کلمه اَسَبن را نمی‌دانیم چیست، فقط در جزء اول آن لغت اَسَنْ که به معنی سنگ است دیده می‌شود.

سومی از این دانوهای تورانی موسوم است به دَورَاِکَئتَ (Duraekaeta) معنی لفظی آن چنین است «کسی که آرزوی دور و دراز دارد» از او نیز اطلاعی نداریم، همین‌قدر می‌دانیم که مانند (کَرَ) و (وَرَ) از دیو یسنان و از دشمنان ایرانیان مزدیسنان می‌باشد.

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. وِیْستَئورو یکی از ناموران ایران است از خاندان نوذر، در فقرهٔ ۱۰۲ از فروردین یشت نیز او به خاندان نوذر نسبت داده شده، به فروهرش درود فرستاده می‌شود. معنی لفظی این اسم گشوده و منتشر شده می‌باشد، دارمستتر این اسم را با گستهم شاهنامه یکی پنداشته است.

←

۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته می‌شود که مـن بـه انـدازهٔ موهای سر خویش از دیو یسنان به خاک افکندم، پس تو برای من ای اردویسور ناهید، یک گذر خشک از بالای ویتنگوهئیتی نیک مهیّا ساز.

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید به‌صورت دختر زیبایی بسیار برومند، خوش‌اندام، کمربند در میان بسته، راست بالا، آزاده نژاد و شریف، کفش‌های زرین در پـا نـموده، بـا زینت‌های بسیار آراسته روان گشت، یک (رشته) از آب را از جریان بـاز داشت، (رشته‌های) دیگر را به حال خود در جـریان گـذاشت، (ایـن‌چنین) او یک گـذر خشک از بالای ویتنگوهئیتی نیک مهیّا ساخت.

۷۹ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[1]

→

از این نامور اطلاعی نداریم، اما از خاندانش مکرراً در اوستا و کتب پهلوی یاد شده است بسا اشخاص بزرگ به آن منسوبند.

مؤسّس این خاندان در اوستا موسوم است به نئوتَرَ، در پهلوی نودر و در فارسی نوذر گویند، پسر منوش‌چیثرَ (منوچهر) می‌باشد که به قول شاهنامه برادر زراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شـاهی نـموده و بـه دست افراسیاب تورانی کشته شده است.

در فصل ۳۱ از بندهش در فقرهٔ ۱۳ نوذر یکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است، خاندان نوذر در اوستا نئوتئیریانَ می‌باشد و در کتب تاریخ عربی و فارسی نوذران ضبط است. طوس پسر نودر در فصل ۲۹ از بندهش در فقرهٔ ۶ از جمله جاویدانی‌هاست که در هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد نمود از جمله نامدارانـی کـه بـه خاندان نوذران منسوب است کی‌گشتاسب می‌باشد، در فقرهٔ ۹۸ همین آبان یشت آمده است: «خانواده هووَها از ناهید ثروت تمنا نمود و خانواده نوذرها از او اسب‌های تندرو خواهش کرد، هَوَوَها به مال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسب‌های تندرو شد». هوتئوسا زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است، در فقرات ۳۵ و ۳۶ از رام یشت چنین مندرج است: «هوتئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روی تخت زرین و بالش زرین و بستر زرین با برسم و کف سـرشار فـدیه نـثار وایـو فـرشتهٔ هـوا نـمود و از او درخواست که وی را نزد کی‌گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه‌اش خوب پذیرفته شـود». در ارت یشت نـیز در فقرات ۵۵ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است، از رود ویتنگوهئیتی از آنجایی که ویستئوُرُو نوذران پس از فاتح شدن و برگشتن از میدان جنگ توران به توسط ناهید سالم عبور نمود اطلاعی نداریم، جز در همین فقره در جای دیگر از آن اسمی نیست معنی لفظی این رود که نظر به محل اقامت خانوادهٔ نوذران و میدان جنگ تـورانـیان در مشرق ایران واقع است فراخ و پهن می‌باشد.

۱. فقرهٔ نهم از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۲۰)

۸۰ بـرای مـن ای زرتشت اسـپنتمان، ایـن اردویسـور نـاهید را بسـتای کسـی کـه ....[1]

۸۱ برای او یوایشتَ از (خاندان) فریان‌ها در جزیرهٔ موج‌شکن رَنْگها صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.

۸۲ و از او درخواست این کـامیابی را بـه مـن بـخش، ای نـیک، ای تـوانـاترین، ای اردویسور ناهید که من به اختیه غدّار خیره‌سر چیر شوم و من که بـه سئوالاتش پاسخ توانم گفت، به نودونه (۹۹) سؤالات سختی که به قصد خصومت از طـرف اختیه غدّار خیره‌سر از من می‌شود.[2]

۱. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. یَوْاِیْشتَ در پهلوی یوشت و بسا در پازند و پهلوی این کلمه خراب شده، گَشت Gošt گویند. یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان می‌باشد، خاندان فریان از دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش نیست در گات‌ها یسنا ۴۶ قطعهٔ ۱۲ از بازماندگان فریان به نیکی یاد شده است، در فقرهٔ ۱۲۰ از فروردین یشت به فروهر یوشت پاک از خاندان فریان درود فرستاده می‌شود. در دادستان دینیک فصل ۹۰ در فقرات ۱-۳ یوشت پسـر فریان هرچند که از مزدیسنان نیست ولی در جزو جاویدانی‌ها و از شهریاران خونیرس شمرده شده است، در بهمن یشت فصل ۲ فقره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا خواست که گویت شـاه و گُشت فـریان و چـتروک مـیان پسـر گشتاسب را که پشوتن نامیده می‌شود فناناپذیر نماید.

یَوْاِیْشت نیز به همین املاء در اوستا صفتی است به معنی جوان‌ترین.

رقیب یوشت موسوم به اَخْتیه یکی از دیویسنان است، ۹۹ معمای او را یوشت حل کرد او را در پهلوی اَخْت خوانند.

داستان یوشت و اَخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یـوشت فـریان یـا گُشتِ فریانو، کتاب مذکور دارای ۶ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰)، در اوسـتا از ۹۹ سـؤال اخت سخن رفته است، اما در ماتیکان یوشت فریان از ۳۳ معما بحث شده است. مختصری از این داستان آن‌طوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار است: «اخت جادوگر با لشکر بزرگی به شهری درآمد، شهر را به ویران نمودن و مردمان را به کشتن تهدید نمود و در صورتی‌که آنان نتوانند ۳۳ معمای او را حل کـنند. در ایـن مـیان یکـی از پاکدینان یوشت فریان فرا رسید، تمام سؤالاتش را جواب گفت پس از آن خود از اَخْتَ سه سؤال نمود که از پاسخ آن‌ها عاجز ماند، آنگاه یوشت فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گزندش برهانید».

در انجام مقال برای آنکه بتوانیم به درجهٔ اخلاقی این داستان‌های ملّی خود پی بریم و از این بـیانات سـاده ←

۸۳ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۲۱)

۸۴ بـرای مـن ای زرتشت اسـپنتمان ایـن اردویسـور نـاهید را بسـتای کسـی کـه . . . .[۲]

۸۵ به کسی که اهورامزدای نیک کنش فرمان داد به سوی پایین روان (شو) و دگرباره به اینجا آی ای اردویسور ناهید، از آن کره ستارگان بسه سوی زمین آفریده اهـورا (بشتاب)، تو را باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران بزرگان مملکت نیایش کنند.

۸۶ از تو باید همچنین سپاهیان آن دلیران برای اسب تندرو و برای برتری جستن در فر استغاثه کنند، از تو باید اتربانان عابد. . .[۳]

→

مقصود اصلی را که پند و اندرزی است دریابیم به ذکر یکی از سه سؤال یوشتِ فریان می‌پردازیم. یوشتِ فریان از اخت جادو می‌پرسد چه چیز است فضیلت و ارزش کسی که زمین را با گاو (ورزاو) برای زراعت شخم و شیار کند. اخت از جواب گفتن عاجز مانده، حلّ مسئله را از اهریمن خواست. اهریمن از پاسخ گفتن دریغ نموده گفت اگر تو را از فضیلت و ثواب آن مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من پراکنده و پریشان شود، جملگی بـه کـیش اهورا روی آورند، فوراً جهان معنوی آغاز کند و روز رستاخیز برانگیخته شود، بهتر است که تو یکی را فدای گروه انبوه دوستان خود و جمع گناهکاران نمایم، برو گردن به زیر تیغ یوشتِ فریان گذار و شکست ما روا مدار.

کتاب مذکور را وست West به انگلیسی ترجمه نموده، با متن پهلوی آن به آخر کتاب ارداویرافنامه ضـمیمه ساخته منتشر کرده است. همچنین ترجمهٔ فرانسوی آن بعدها به توسط بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است.

Arda-Viraf by Hoshangji and Haug, Gosht-i Fryano and Hadokht-Nask by Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduitedu Pahlevi par Ardien Barth élemy Paris 1888.

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. به جای نقاط از کلمه ثرایئونو در متن معنی درستی بـرنمی‌آید، بـارتولومه آن را مـعنی نکـرده است، گـلدنر Geldner این‌طور ترجمه می‌کند: Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.

←

اتربانان برای دانش و برای تقدس استغاثه کنند و برای آن پیروزی اهورا آفریده و برای برتری پیروزمند.

۸۷ از تو باید دختران . . .[۱] قابل شوهر و ساعی برای سروری استغاثه کنند و برای یک خانه خدای دلیر.
از تو باید زنان جوان در وضع حمل برای زایش خوب استغاثه کنند، تویی تو، آن کسی که (همه) این‌ها را به جای توانی آورد ای اردویسور ناهید.

۸۸ ای زرتشت؛ اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان به سوی زمین آفریده اهورا فرود آمده و این‌چنین گفت اردویسور ناهید.

۸۹ به‌راستی ای اسپنتمان پاک تو را اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد، مرا اهورامزدا نگهبان کلیّه آفرینش مقدس قرار داد.
از فروغ و فرّ من است که ستوران خُرد و ستوران بزرگ و بشر دوپا در روی این زمین در گردشند، من به‌راستی . . .[۲] تمام مزداآفریدگان نیک و مقدس را حفظ می‌کنم، چنان‌که گویی آغلی چارپایان را حفظ کند.

۹۰ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید، ای اردویسور ناهید با کدام ستایش تو را بستایم، با کدام ستایش مراسم تو به جای آورم، تو ای کسی که مزدا برای تو راهی از بالای کره خورشید، نه راهی از پایین آن مهیّا ساخت تا به تو آسیبی از مارها؛ آرِشنَ‌ها؛ وَوْژَکَ‌ها؛ وَرِنَوَها؛ وَرِنَوَ وِیْشَ‌ها نتواند رسید.[۳]

→

یوستی می‌نویسد:

Einem der drei (priesterlichen) Orden (Herpat, Maupat und Dectur) angehörig.

دارمستتر élève ترجمه می‌کند، کانگا از یوستی پیروی کرده و به‌علاوه می‌نویسد

giving nourishment (to the soul).

۱. به جای نقاط یک کلمه خراب شده، یئونَ معنی درستی از آن برنمی‌آید، مستشرقین مذکور در فوق در سر معنی آن متفق نیستند و به‌علاوه رجوع کنید به اوستای هارله Harlez و اشپیگل Spiegel.

۲. به جای نقاط در متن کلمه بیزنغرَ آمده که صفت است به معنی (با دو پا) یا (دو قوزک دارنده) در اینجا وجه مناسبت نمی‌دانیم چیست.

۳. هرچند که این فقره اندکی مبهم به‌نظر می‌رسد ولی در فهمیدن مقصود اشکال نداریم، مقصود این است که

←

۹۱ آنگاه گفت اردویسور ناهید به‌راستی ای اسپنتمان پاک با این ستایش مرا بستای، با این ستایش مرا به جای آر، از هنگام برآمدن خورشید تا به وقت فرو رفتن خورشید از این زَوْر من تو توانی نوشید (و نیز) آتربانانی که از پرسش و پاسخ آگاهند و خردمند آزموده که کلام مقدس در او حلول کرده باشد.

۹۲ از این زَوْر من نباید بنوشد، نه یک هَرتَ، نه یک تبدار، نه یک ناقص الاعضاء، نه یک سچی، نه یک کسوَیش، نه یک زن، نه کسی که گات‌ها نمی‌سراید. نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد.

۹۳ من حاضر نمی‌شوم به آن (مراسم) زَوْری که برای من کور و کر و کوتاه قد و بی‌شعور و اَرَ و مصروع (و نه کسانی که) بنابه شهادت همه با علاماتی هستند که با آن‌ها بیشعورها شناخته می‌شوند، همچنین نباید از این زور من بیاشامند. نه کسانی که از پیش قوز دارند، نه کسانی که از پشت قوز دارند، نه قصیرالقامه‌ای با دندان‌های درهم و برهم.[1]

→

اردویسور ناهید یک رود مینوی و آسمانی است، راه جریانش از بالای کره خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آب‌های دنیوی دُچار جانوران آبی اهریمنی مثل مار و وزغ و غیره نیست. اشکال فقط در این است که نمی‌دانیم از کلمات ارثن arethan وَوْزَکَ vawzaka وَرِنَوَ varenava وَرِنَوَ وِیْشَ varenava. viša کدام جانوران اراده شده است، احتمال دارد که از آن‌ها جانورانی که در آب زندگانی می‌کنند مقصود باشد، بارتولومه همه را جانوران اهریمنی دانسته است، سایر مستشرقین مثل هارله و اشپیگل و یوستی و دارمستتر و گلدنر مثل بارتولومه همه این کلمات را از اسامی جانوران تصوّر نکرده‌اند، بلکه لغاتی به معانی مختلف گرفته‌اند. در نسخ خطی نیز این کلمات با املاءهای مختلف نوشته شده است، دگرگون گشته و تحریف شده به نظر می‌رسد. احتمال دارد که کلمه وَوْزَکَ ترکیب خراب شدهٔ کلمه وزغ ماده باشد که در اوستا وَزَغا و نرش وَزَغَ آمده است.

بارتولومه نیز احتمال می‌دهد که وَوْزَکَ زنبور، وَرِنَوَ عنکبوت وَرِنَوَ، ویش یک قسم عنکبوت زهردار باشد، در میان این کلمات فقط معنی ویش که جزء اخیر کلمه سومی است معلوم است، چه این لغت در اوستا وِیْشَ به معنی زهر بسیار استعمال شده است، در پهلوی وِش و در فارسی بِش گویند، در تحفهٔ حکیم مؤمن ضبط است: «بیش به هندی بش نامند و او بیخیست منبت او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع نفوذتر از سمّ افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او می‌باشد».

۱. از ناخوشی‌هایی که در این فقره و فقره پیش اسم برده شده است برخی معلوم و برخی دیگر نامعلوم است و نمی‌دانیم چه امراضی از آن‌ها اراده شده است، از این قبیل هَرِتَ hareta، سچی saci، کسویش Kasviš، اَرَ ara کلمه‌ای که ما به پیسی ترجمه کرده‌ایم در متن نیز پَئس می‌باشد، این کلمه در اوستا دو معنی دارد اول به معنی زینت کردن و نقش بستن است، دوم اسم مرض معروف پیس می‌باشد که در عربی برص گویند، به همان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض پیس نامیده شده است، چه در این ناخوشی بدن از خال‌ها نقشی گرفته ابلق

←

۹۴ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید، ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد به آن زَوْرهای تو اگر دیویسنان و پرستاران دروغ آن‌ها را برای تو پس از فرو رفتن آفتاب نیاز کنند.

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید، به‌راستی ای اسپنتمان زرتشت پاک ششصد و هزار

→

سیاه و سفید می‌شود، پیسه نیز در زبان فارسی به معنی دو رنگ و ابلق است، گاو پیسه گاوی است با نشان‌های سفید و سیاه، کلاغ پیسه کلاغی است دو رنگ، کلاپیسه لغتی است که از کلاغ پیسه آمده و آن زیر و بالا شدن سپیدی و سیاهی چشم است.

مستشرقین تا به آن اندازه‌ای که به نظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستایی را به lèpre یا Aussatz ترجمه کرده‌اند که به معنی جذام است و مرضی است مُسری، در قدیم بسیار شیوع داشته و حالا کمتر است، اما در مرض جذام یا داءالاسد (léontiasique) در بدن خال‌های سفید ظاهر نمی‌شود که آن را پیسه یا ابلق و خلنگ کند، بنابراین مناسب‌تر است که پَئسَ اوستا در زبان‌های اروپایی به کلمهٔ یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طب اسم همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار می‌شود مثل بهق. در فرگرد دوم وندیداد نیز از پئسَ اسم برده شده است، در پهلوی پیسک گویند. در فقرهٔ ۹۲ آمده است که پیسی (ابرص) را باید از دیگران دور و جدا نمود. هرودوت نیز در کتاب اولش در فقرهٔ ۱۳۸ می‌نویسد: «اگر کسی در میان ایرانیان به مرض برص مبتلا گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی درآید، ایرانیان گمان می‌کنند که مبتلایان به این مرض گناهی نسبت به خورشید مرتکب شده‌اند، اگر خارجه‌ای دارای این ناخوشی باشد او را از مملکت بیرون می‌کنند». از یک فرد شعر انوری نیز چنین برمی‌آید که ایرانیان خورشید را در پیسه شدن ذی مدخل می‌دانسته‌اند؛

جاه تو سایه‌ایست که خورشید را به عمر ‌‌ امکان پیسه کردن آن نیست در شمار

(فرهنگ سروری)

کلمات پیش قوز و پشت قوز در متن فَرَکَوَ و اَپَ‌کو می‌باشد، در پهلوی فراچ کوفک و ایچ کوفک شد. در فارسی باید قوز پشت و قوز سینه بگوییم، در فرگرد دوم از وندیداد در فقرهٔ ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است. به‌علاوه کلمهٔ کئوف در اوستا هم به معنی کوه است و هم به معنی کوهه که معمولاً برای چارپایان به کار می‌بریم، مثل کوهه گاو و کوهان شتر و برای انسان قوز می‌گوییم.

هرچند که معنی تمام امراض مذکور در فوق را به‌درستی نمی‌دانیم، که چیست. ولی به‌طور عموم می‌دانیم که مردمان بیمار و ناخوش و ناقص و مجنون و بی‌شعور و کلیّه کسانی که در آنان اندک نقصی در بدن و ضعفی در دماغ موجود است نباید که در مراسم مذهبی شرکت کنند اتربانان و پیشوایان دینی بایستی از این عیوبات عاری باشند چنان‌که در تاریخ ایران می‌خوانیم که پادشاهان نیز نبایستی علت و نقصی داشته باشند، در نزد هندوان قدیم هم صحت بدن و دماغ پیشوایان دینی ملحوظ بوده است. همچنین در نزد اسراییلی‌ها یک پیشوای دینی ناقص‌الاعضا مأذون نبوده است که مراسم فدیه به جای آورد، در تشریفات مذهبی یونانیان قدیم صحت بدن مباشرین عمل شرط بوده است.[1]

1. Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 123

در مزدیسنا محروم بودن مردمان ناقص‌الاعضاء و مجانین و ناخوش‌ها برای به جای آوردن مراسم دینی به‌کلی منطقی است چه عیب و نقص از آفات اهریمنی است.

(تن) از هول و هراس برانگیزندگان؛ یاوه‌گویان؛ هرزه‌سرایان؛ فرومایگان پس از من حضور به‌هم رسانند، (در زَوْری) که من حاضر نباشم شایستهٔ ستایش دیوهاست.

۹۶ من می‌ستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکرُ راکه برای من از یک بلندی هزار قد آدمی اردویسور ناهید (از آنجا) فرود می‌آید، او به بزرگی همه آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است. (کسی که) با قوّت تمام روان است
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۱]

(کردهٔ ۲۲)

۹۷ برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ....[۲]

۹۸ کسی که در اطرافش مزدیسنان برسم به دست گرفته درآیند، او را هوُوَها ستایش نمودند، او را نوذرها ستایش نمودند، هوُوَها از او ثروت خواستند و نوذری‌ها اسب‌های تندرو[۳]؛ به‌زودی هوُوَها از ثروت بسیار توانا شدند، به‌زودی نوذری‌ها (کامروا شدند)، ویشتاسپ (گشتاسب) در این ممالک دارای اسب‌های تندرو شد.

۹۹ آنان راکامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری راکه زَورْ نثار کند و از راه راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۴]

---

۱. فقرهٔ نهم از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. هُوْوَ در گات‌ها هُوَگْوَ اسم یکی از خاندان دولتمند است. جاماسب و برادرش فراشوشتر از این خانواده‌اند. حضرت زرتشت در یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۸ جاماسب را دولتمند می‌نامد، نوذرها یا نوذران اسم خانواده‌ای است که کی‌گشتاسب منسوب به آن است، رجوع کنید به فقرات ۷۵ و ۷۶ همین یشت به توضیحات پاورقی.

۴. فقرهٔ نهم از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۲۳)

۱۰۰ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که ....[۱]

۱۰۱ کسی که (دارای) هزار دریاچه (و) هزار رود است و هر یک از این دریاچه‌ها و هر یک از این رودها به بلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است، در کنار هر یک از این (دریاچه‌ها) یک خانهٔ خوب ساخته شده برپاست، با یک‌صد پنجرهٔ درخشان و هزار ستون خوش‌ترکیب یک (خانه) جسیمی که در روی هزار پایه قرار گرفته است.

۱۰۲ در هر یک از این خانه‌ها در روی ایوانی بستر زیبا و معطری با بالش‌ها گسترده است؛ ای زرتشت در اینجا اردویسور ناهید از یک بلندی هزار قد آدمی می‌ریزد؛ او به بزرگی همه آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است. (کسی که) با قوت تمام روان است.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۲]

(کردهٔ ۲۴)

۱۰۳ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که ....[۳]

۱۰۴ او را بستود زرتشت پاک در آریاویچ در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا.[۴] با هوم آمیخته به

---

۱. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ نهم از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۴. ونگوهی دائیتیا اسم رودی است، ونگوهی صفت است یعنی نیک، بسا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است، در پهلوی دائیتیک می‌باشد. تعیین محل این کوه منوط به دانستن محل مملکت آریاویچ می‌باشد، زیراکه ←

شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار نیک، با زَوْر و با کلام بلیغ.

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب را همواره بر آن دارم که به حسب دین بیندیشد، به حسب دین سخن گوید، به حسب دین رفتار کند.

۱۰۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم ...[۱]

(کردهٔ ۲۵)

۱۰۷ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که ....[۲]

۱۰۸ برای او کی گشتاسب بلندهمّت روبروی آب فرزدان صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.[۳]

→

این رود در این مملکت جاری است. بندهش در فصل ۲۰ در فقرهٔ ۱۳ گوید: «آب رود دائیتیک از ایران‌ویژ آید و به کوه کوفستان؟ شود، از همه رودها در آن جانوران موذی (خرفستر) بیشتر است، گفته شده است که دائیتیک رود پر است از جانوران موذی». یوستی Justi کلمهٔ کوفستان را در پهلوی گرجستان خوانده است و دائیتیک را رود ارس دانسته است.

در فصل ۲۴ بندهش در فقرهٔ ۱۴ رود دائیتیک سرور و بزرگ (رد) رودها خوانده شده است، در جاهایی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:

وندیداد فرگرد اول فقرهٔ ۲، فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱، فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۲، هرمزدیشت فقرهٔ ۲۱، آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲، درواسپ یشت (گوش یشت) فقرات ۲۵ و ۲۹، رام یشت فقرهٔ ۲. در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویج شمرده شده است. رجوع کنید به یادداشت شمارهٔ ۴. در اینجا متذکر می‌شویم که طرز ستایش زرتشت به عینه همان‌طوری است که در فقرهٔ ۱۷ همین یشت اهورامزدا تعلیم داده است.

۱. فقرهٔ نهم از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. فرزدان در اوستا فرزدانَوَ اسم دریاچه‌ای است، نظر به محل سلطنت کی گشتاسب باید در سیستان واقع باشد.

←

۱۰۹ و از او درخواست این کامیابی را به من بخش، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به تتریه‌ونت زشت آیین و به پِشَنَ دیویسنا و به دروغ‌پرست (دروند) ارجاسب ظفر یابم در (میدان) جنگ گیتی.[1]

۱۱۰ او راکامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری راکه زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم...[2]

(کردهٔ ۲۶)

۱۱۱ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که ....[3]

→

بندهش نیز در فصل ۲۲ در فقره ۵ می‌نویسد: «فرزدان در سگستان (سیستان) واقع است، اگر رادمرد پارسایی چیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگهدارد، اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز بیرون افکند، سرچشمه فرزدان به فراخکرت پیوسته است». بهمن یشت در فصل ۳ فقرهٔ ۱۳ می‌گوید: «هشیدر (نخستین موعود مزدیسنان) در کنار دریاچهٔ فرزدان تولد خواهد یافت، یوستی گمان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غزنه در سیستان به اسم آب ایستاده، معروف است به نظر بارتولومه حدس یوستی درست نیامده است.

در ارمنستان نیز رودی به همین اسم که در زبان ارمنی هرزدان Hrazdan شده موجود است.

۱. تتریاونت یکی از دیویسنان است که به دست کی‌گشتاسب کشته شد، معنی لفظی آن تیره و سیاه‌منش می‌باشد، به ملاحظهٔ آنکه با ارجاسب یک‌جا ذکر شده باید از تورانیان باشد. در فقرهٔ ۳۱ از درواسپ یشت (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است. در فقرهٔ مذکور کی‌گشتاسب فدیه نثار فرشتهٔ ستوران نموده، خواستار است که به گروهی از دشمنان خویش که همه را اسم می‌برد از آن جمله به تتریه‌ونت ظفر یابد ولی مراسم فدیه کی‌گشتاسب در درواسب یشت مثل فقرهٔ ۱۰۸ از آبان یشت در کنار فرزدان به جای آورده نمی‌شود، بلکه در کنار رود دائیتیا که ذکرش گذشت صورت می‌گیرد، در فقرات ۵۰–۵۱ از ارت یشت به عینه مثل فقرات ۳۰–۳۱ از درواسپ یشت باز اسم تتریه‌ونت دیده می‌شود، پِشنَ دومین رقیب کی‌گشتاسب نیز از دیویسنان است پِشنَ به همین املاء در اوستا لغتی است به معنی جنگ و پیکار، احتمال دارد که اسم خاص پِشن مختصر شده جزء اخیر آن افتاده باشد، در میان این دیویسنانی که در این فقره از آنان اسم برده شده، ارجاسب در اوستا اَرِجت اسپَ معروف است، او از تورانیان خیون و پادشاه بوده است. پس از مدتی جنگ به ضد کی‌گشتاسب عاقبت به دست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است. معین لفظی این اسم دارندهٔ اسب ارجمند و باقیمت می‌باشد.

۲. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۱۱۲ برای او زریر بر پشت اسب جنگ‌کنان روبروی آب دائتیا، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.[۱]

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را به من بخش، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به دیو یسنا هُومَیَکَ (کسی که) با چنگ گشوده در هشت خانه (فضا) به‌سر می‌برد ظفر یابم و به ارجاسب دروغ‌پرست در (میدان) جنگ گیتی.[۲]

---

۱. زریر در اوستا زَئیری وَئیری پسر کی‌لهراسب، برادر کی‌گشتاسب و سپهبد ایران بوده است، گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آبان یشت در فقرهٔ ۱۰۱ از فروردین یشت نیز از او یاد شده به فروهرش درود فرستاده شده است.

جزء اولی این اسم به معنی زرین و زرد رنگ است، جزء دومی را وَرَ، در پهلوی ور، در فارسی بر (سینه) گویند، مجموعاً زریر به معنی زرین‌بر و جوشن است وَئیری نیز در اوستا به معنی دریاچه آمده است.

فقرهٔ فوق یادآور جنگ مذهبی است که به‌واسطهٔ گرویدن کی‌گشتاسب به دین زرتشت میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است، از دقیقی هزار فرد شعر راجع‌به ظهور زرتشت و دین پذیرفتن گشتاسب و برآشفتن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان و تورانیان به یادگار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است، زریر یکی از نامورانی بوده که برای کیش نو جانفشانی کرده است. این داستان نیز در یک کتاب کوچک پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کلمه است موسوم به یات‌کارِ زریران (یادگار زریران) محفوظ مانده است، به قول شاهنامه زریر در میدان جنگ به خیانت به دست سپهبد تورانیان بیدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر به همراهی اسفندیار پسر کی‌گشتاسب از خون پدر انتقام‌کشیده، بیدرفش را کشت. مطالب شاهنامه و یادگار زریران به‌هم موافق است، مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور، در اوستا نیز بستَ وئیری آمده است. این اسم مرکب است از بَستَ و وَئیری که شرحش گذشت. یعنی جوشن بسته. در فقرهٔ ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود فرستادن به فروهر اسفندیار (در اوستا سپنتوداتَ) به فروهر بستور (بَستَ وئیری) درود فرستاده می‌شود، بدون هیچ شکی نستور شاهنامه همان بستور پهلوی است، مگر آنکه اشتباهاً به جای باء نون نوشته شده است. این اشتباه از دقیقی نیست. معلوم می‌شود در کتابی که از روی آن شاهنامه به نظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمدبن جریر طبری نیز نسطور بن زریر ضبط کرده است.

۲. هُوْمَیَکَ (Humayaka) کسی که به دست زریر کشته شد یکی از تورانیان دیو یسنا و دشمن مزدیسناست جز از همین یک فقرهٔ دیگر در جایی اسمی از او نیست، در جزء اولی این اسم کلمه هومایا (در گات‌ها) یا هُومَیا (در سایر قسمت‌های اوستا) دیده می‌شود که به معنی همایون و فرخنده است و نیز به همین املاء اسم خاص دختر کی‌گشتاسب بوده است که در فارسی همان گوییم.

کلماتی که ما به چنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده‌ایم از روی فرهنگ اوستایی بارتولومه است، این دو کلمه در متن چنین است پشو چنگهه pešo cingha و اشتو کانَ ašto kãna، در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده می‌شود مثل چنگ و هشت و خان (خانه =کن)، در ترجمهٔ این فقره از آبان یشت هیچ‌یک از مستشرقین با هم موافق نیستند مثلاً پشو چنگهه را یوستی و اشپیگل اسم خاص کسی تصور کرده‌اند، برخلاف هومَیَکَ را اشپیگل از اسامی خاص نگرفته است. همچنین گلدنر آن را لغتی به معنی حیله‌گر دانسته است.

۱۱۴ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۲۷)

۱۱۵ بـرای مـن ای زرتشت اسـپنتمان، ایـن اردویسـور نـاهید را بسـتای کسـی کـه . . . .[۲]

۱۱۶ برای او وَنْدَرِمئینیش (برادر) ارجاسب، نزدیک دریای فراخکرت صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد[۳]

---

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. وَنْدَرِمئینیش Vandaremainiš یکی از شاهزادگان تورانی از قبیلهٔ خیون و برادر ارجاسب می‌باشد، در جنگ ایرانیان و تورانیان از اسفندیار پسر کی‌گشتاسب شکست دیده کشته گردید. معنی لفظی این اسم چنین است: کسی که منش و خیالش در پی شهرت و مدح می‌باشد، در شاهنامه نیز این اسم موجود است، ولی مثل اسم نستور خراب شده، به جای آنکه وندریمان باشد اندریمان یا اندریمن آمده است. اندریمان نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افراسیاب است که به دست گرگین کشته شد.

هـمان انـدریمان یـل شـیرگیر که بگذاشتی نیزه بر کـوه و تـیر

پس از فقرهٔ ۱۱۶ دگر به نامورانی برنمی‌خوریم که برای ناهید قربانی کرده خواهشی نمایند، در اینجا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی می‌نگاریم.

نخست آنکه کلمه‌ای که ما به گوسفند ترجمه کرده‌ایم، در متن اوستا چنان‌که ملاحظه می‌شود مئش (میش) که معمولاً برای گوسفند استعمال می‌شود نیامده است، بلکه کلمه انومّیه که به معنی چارپایان کوچک است مثل بز و گوسفند در متن مندرج است. انومّیه در مقابل کلمهٔ ستئور (ستور) که به معنی چارپایان بزرگ است مثل شـتر و اسب و خر و گاو می‌باشد (رجوع کنید به مقالهٔ گوش = درواسب)، دوم آنکه اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) به معنی حقیقی استعمال نشده است بلکه به معنی استعاره و مجاز آمـده است و از آن‌هـا بسـیار و فـراوان مـقصود می‌باشد، به مناسبت آنکه فدیه‌آورندگان از پادشاهان و سپهبدان و ناموران مـی‌باشند، اعـدادی بـرای نـثارها و قربانی‌های آنان برگزیده‌اند که شایستهٔ مقام باشد از زمان بسیار قدیم تا به امروز بسا از لغات صد و هزار مـعانی مجازی اراده شده است، صد برگ اسم گلی است که در مقدمةالادب زمخشری در مقابل مُضاعف عربی نگـاشته شده است، هزار چشان درختی است شبیه به رز؛ در بحرالجواهر به مناسبت بلندی آن هـزار چشـان یـعنی ذرع نامیده شده است. هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم بوده است، بسا پادشاهان ساسانی به سرداران دلیر خود عنوان هزار مرد می‌دادند، یعنی از زور هزار مرد بهره‌منده؛ از این قبیل مثال در تاریخ و در زبان ←

۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را به من بخش، ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به کی گشتاسب و به زریر سوار جنگجو ظفر یابم که من ممالک آریایی براندازم، پنجاه‌ها، صدها، صدها، صدها، هزارها، هزارها، ده‌هزارها، ده‌هزارها، صدهزارها.

۱۱۸ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید،
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۱]

(کردهٔ ۲۸)

۱۱۹ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . .[۲]

۱۲۰ برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت، همیشه ای زرتشت اسپنتمان برای من (از این چهار) باران و برف می‌بارد و ژاله و تگرگ می‌ریزد، به کسی که نهصد و هزار تیر بخشیده شده است.[۳]

۱۲۱ من می‌ستایم کوه زرین در همه جا ستودهٔ هُکر را که از آنجا برای من از یک بلندی هزار قد آدمی اردویسور ناهید فرود می‌آید، او به بزرگی همه آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است، (کسی که) با قوّت تمام روان است.[۴]
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[۵]

←

فارسی مثل هزار دستان و هزار تابهٔ و هزار پا بسیار داریم. مسلم است که تمام این لغات صد و هزار به معنی حقیقی خود نیست همچنین در زبان معمولی صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر برای کسی تمنا کردن در معنی مجازی است. در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) به معنی بسیار آمده است، در همین آبان یشت در فقرهٔ ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستورئوچن یعنی صد روزنه (پنجره) دارنده و هزنگرو ستونَ یعنی هزار ستون دارنده نامیده شده است. همچنین مهر فرشته فروغ و روشنایی و موکّل عهد و پیمان بَئوَرِ چشمن یعنی ده هزار چشم دارنده و بَئوَرِسَپسنَ یعنی ده هزار پاسبان دارنده خوانده شده است.

۱. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. قطرات باران و دانه‌های برف و تگرگ مقصود می‌باشد.

۴. به عینه مثل فقره ۹۶ می‌باشد.

۵. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۲۹)

۱۲۲ برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اردویسور ناهید را بستای کسی که
. . . . [1]

۱۲۳ پنام زرین در بر کرده؛[2] اردویسور ناهید نیک در آنجا ایستاده به اشتیاق (شنیدن). سرود زَوْر این‌چنین در ضمیرخویش‌اندیشه‌کنان است

۱۲۴ که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته به هوم، آمیخته به شیر که از روی دستور مقرّره تهیّه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود، به چنین کس که نسبت به من وفادار و مخلص است، من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد).[3]
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .[4]

---

۱. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. پنام در اوستا پئیتی دانَ و در پهلوی پدام و پندام و پنوم گویند. در فقرهٔ فوق آن عبارت است از جامه‌ای که در زیر زره پوشند، در فرگرد ۱۴ از وندیداد در فقرهٔ ۹ پنام در جزو اسلحه و لوازم یک مرد جنگی شمرده شده است، گذشته از این چند فقرات، پنام در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که به روی دهان آویخته، با دو نوار به پشت سر گره می‌زنند، زرتشتیان ایران آن را روبند نامند، این پردهٔ کوچک که بنابه توضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پایین‌تر از دهان باشد در وقتی به‌کار برده می‌شود که موبد در مقابل آذر مقدس اوستا سروده، مراسم دینی به جای می‌آورد، استعمال پنام برای این است که نفس و بخار دهن به عنصر مقدس نرسد، پنام از لوازم اتربانان (موبدان) است. از هیچ جای اوستا مفهوم نمی‌شود که بهدینی هم باید آن را در مراسم دینی به‌کار برد. در فرگرد ۱۸ وندیداد در فقرهٔ اول آمده است «چنین گفت اهورامزدا، در میان مردمان هست کسی که پنام بسته، اما بندی از دین به میان بسته ندارد و خود را به دروغ اتربان (موبد) می‌نامد، ای زرتشت پاک تو نباید که چنین کسی را اتربان بخوانی».

در ایران قدیم نیز کسی که به نزد شاه می‌رفت، بایستی برای احترام و ادب پنام بیاویزد، این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است.

رجوع کنید به: Haug's Essays p. 243.

و به فصل ۱۰ فقرهٔ ۴۰ و به فصل ۱۲ فقرهٔ ۴ شایست ناشایست نیز ملاحظه کنید.

L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98.

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl. Berlin 1900 S. 25.

رجوع کنید نیز به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده و به یادداشت پاورقی.

۳. به عینه مثل فقرهٔ ۸.

۴. فقرهٔ ۹ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳۰)

۱۲۵ بـــرای مــن از زرتشت اسـپنتمان، ایـن اردویسـور نـاهید را بسـتای کسـی کـه [۱]
. . . .

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهر می‌شود به‌صورت یک دختر جوان بسیار بـرومندِ خوش‌اندام، کمربند به میان بسته، راست بالا، آزاده نـژاد و شـریف کـه یک جـبهٔ قیمتی پرچین زرین در بردارد.

۱۲۷ به‌راستی همان‌طوری که در قاعده است (او) برسم در دست با یک گوشواره چهار گوشهٔ زرین جلوه‌گر است، (آن) اردویسور ناهید بسیار شریف یک طوقی به دور گلوی نازنین خود دارد، او کمربند به میان می‌بندد تا سینه‌هایش ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود.

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید تاجی با صد ستاره آراسـته گـذارده، (یک تـاج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده، با نوارها زینت یافته، (یک تاج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری پیش آمده است.

۱۲۹ اردویسور ناهید جامه‌ای از پوست ببر در بر دارد، از سیصد ببری که چهار بـچه زاید (از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده زیباترین است، چه موی آن انبوه‌تر است. ببر یک جانور آبی است، در صورتی‌که پوست آن در وقت معین تهیه شود به نظر مانند سیم و زر بسیار می‌درخشد.[۲]

---

۱. فقرهٔ اول از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. کلمه‌ای که ما به ببر ترجمه کردیم در اوستا بَوْرِیْ می‌باشد و این کلمه نیز به همین املاء به معنی شهر بابل است که ذکرش گذشت.

در اینجا ببر به فتح باء اول و سکون باء ثانی و راء که جانوری است درنده به بزرگی شیر و در عربی موسوم به نَمِر، به لاتینی تیگریس tigris، مقصود نیست بلکه بَبَرْ به فتح باء اول و ثـانی و سکـون راء مـقصود است و آن
←


جانوری است شبیه به گربهٔ دشتی، آن را نیز وَبَرْ گویند، در لاتینی فیبر fiber در آلمانی قدیم بیبَر Bibar و حالیه بیبر Biber و در انگلیسی بیور beaver و در روسی ببرُو bobru خوانند، در سانسکرت ببهرو babhru به معنی سرخ تیره (بور) می‌باشد.

Kulturpflanzen und Haustiere von Henn s. 15

این جانور به مناسبت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است، در فرانسه موسوم است به کاستور castor، پوست آن بسیار قیمتی است، همچنین دو غده‌ای که در زیر دُم دارد در طب به اسم کاستور اُوم castoréum معروف و از دواهای پربها است و آن عبارت از دو نافهٔ خوشبو است که در طب قدیم ایرانی نیز به اسم جند بیدستر معروف است و به فارسی‌اش بچگان گویند. در بحرالجواهر مندرج است: «جند بیدستر هو خصیه حیوان فی‌البحر و له قشر رقیق ینکسر بادنی مس قال‌الدّمیری هو حیوان کهیئةالکلب لیس کلب‌الماء و یسمّی‌القندز و لا یوجد الاّ فی بلاد القفجاق و مایلیها و یسمّی‌السمور ایضاً...» در تحفةالمؤمنین مندرج است: «جند به فارسی‌اش نامند و آن شبیه به خصیه است و حیوان اومایی است و در انهار عظیمه بیشتر یافت می‌شود و از یک سگ بسیار کوچک‌تر و موی او سرخ مایل به سیاهی و در خارج آب تعیش نمی‌کند و در دیلم او را شنگ نامند».

در خصوص قندُز حیوانی که از آن جُند بیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین می‌نویسد: قندز به ضم اول بر وزن هرمز جانوری است شبیه به روباه و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوری است شبیه به سگ و در ترکستان بسیار است و بعض دیگر گویند سگ آبی است و اش بچها که جُند بیدستر باشد خصیهٔ او است.

در برهان قاطع نیز لغت بَبَر ضبط است، «بَبَر به فتح اول و ثانی و سکون راء جانوری باشد صحرایی شبیه به گربه، لکن دُم ندارد و از پوست آن پوستین سازند». فرهنگ انجمن‌آرای ناصری نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی‌دُم نوشته است، هیچ شکی در این نیست که بوری اوستا همان فیبر لاتینی است که در تمام زبان‌های هند و اروپایی با اندک تفاوتی موجود است، دارمستتر به خطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است، به جای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بَورک و بفرک و در فارسی وَبَرو بَبَر شده است. این جانور به‌خصوص دم بزرگ پهنی دارد اما بی‌مو، در علم جانورشناسی می‌خوانیم که قسمت عمده معماری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها به‌واسطهٔ همین دُم انجام می‌گیرد، از فقرهٔ ۱۲۹ آبان یشت برمی‌آید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست بَبَر لباس می‌ساخته‌اند، فردوسی نیز در خصوص هوشنگ می‌نویسد که او است کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت.

ز پویندگان هر که مویش نکوست　　بکشت وز ایشان برآهیخت پوست
چو سنجاب و قاقم چو روباه نرم　　چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان، هرودوت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر می‌دهد، بندهش بَبَر را از اقسام سگ می‌شمارد، در فصل ۱۴ فقرهٔ ۱۹ می‌نویسد که ده قسم سگ موجود است از آن جمله از بورک آپیک (وَبر آبی) اسم می‌برد و به‌خصوص قید می‌کند که آن را نیز سگ آبی گویند.

در مینوخرد نیز در فصل ۳۶ فقرهٔ ۱۰ بیور آوی نامیده شده است.

به نظر می‌رسد که در فقرهٔ ۱۲۹ از جملهٔ (برای آنکه ببر ماده زیباترین است...) تا آخر فقره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است.

در فقرهٔ مذکور مندرج است که جامهٔ ناهید از سیصد پوست بَبَر می‌باشد. نظر به آنکه ممکن است طول این


۱۳۰ اینک مرا ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید خواهش این کامیابی است که من بسیار معزّز به سلطنت بزرگ برسم، (آن سلطنتی) که در آن بسیار غذا تهیه می‌شود، بهره و بخش (هر یک) بسیار است، (به آن سلطنتی) که با اسب‌های شیهه‌زننده و گردونه‌های (خروشنده) و تازیانه‌های طنین براندازنده است، (به آن سلطنتی) که در آن خوراک فراوان و آذوقه ذخیره شده است، به آن سلطنتی که در آن چیزهای معطّر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه برای زندگانی خوش به‌کار آید فراوان باشد.[۱]

۱۳۱ اینک مرا ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید خواهش داشتنِ دو چالاک می‌باشد؛ یک چالاک دوپا و یک چالاک چهارپا؛ این چالاک دوپا برای آنکه در جنگ چُست و چالاک است و در (میدان) رزم گردونه را به‌خوبی تواند راند، این چالاک چهارپا برای آنکه هر دو جناح سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد، از چپ به راست و از راست به چپ.

۱۳۲ برای این ستایش، برای این نیایش، از پی (آنچه نثار می‌شود) به اینجا آی ای اردویسور ناهید، از آن (کره) ستارگان بالا به سوی زمین آفریده، اهورا به سوی

←

جانور به یک زرع برسد، ۱۲ پوست آن برای یک جبه کافی است، لابد ناهید فرشته آب بی‌اندازه بزرگ و رسا و برومند تصوّر شده که سیصد پوست برای جبه‌اش لازم است، دگر آنکه از بَبَری که چهار بچه زاید سخن رفته است، در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار بچه می‌زاید و مدت حمل آن چهار ماه است.

در متن قید شده است بَبَر آبی (او پاپَ)، این قید هم بسیار به‌جاست، چه بَبَرهایی که در آب زندگانی نمی‌کنند پوستشان بی‌مصرف و بسیار کم‌قیمت است، دگر آنکه قید شده است بَبَری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر می‌درخشد، در جانورشناسی نیز می‌خوانیم که صید بَبَرها از وسط پاییز شروع شده تا بـه آغـاز بـهار طـول می‌کشد، به‌خصوص موی آن‌ها در این فصل بسیار خوب و انبوه است. در انجام متذکر می‌شویم که بَبَر در ایران قدیم زیاد بوده است، بنابه آنچه پولاک می‌نویسد هنوز هم در رودهایی که به خزر می‌ریزد این جانوران دیده می‌شود.
(Polak, Persien I, 188.)

نگفته نگذریم که ببر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکری شده است یادآور پوستینی است که از پوست بَبَر بوده، هرچند که معنی بیان را نمی‌دانیم چیست.

۱. این فقره به‌خوبی یادآور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقهٔ مخصوص ایرانـیان را بـرای تـجمل و زیـنت نشان می‌دهد، همان مجد و جلالی که به توسط مورّخین از شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی به ما خبر رسـیده است، اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراک فراوان لازمهٔ شرافت ایرانیان قدیم بوده است.

رجوع کنید به: L'Empire des Sassanides par Christensen p 88-106.

زَور نیازکننده، به سوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن، خواستاری را که تو نجات می‌بخشی (برای یاری) کسی که زَوْر آورد و از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی گشتاسب به خان و مان برگردند.

برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم . . .

۱۳۳ یتا اهو. . . . .

درود می‌فرستیم به آب‌های نیک مزدا آفریده و به اردویسور ناهید مقدس

اشم وهو، . . . .

اهمایی رئشچه . . . .[1]

۱. رجوع شود به فقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت.

خورشید

خورشید در اوستا هوَرِ خشئتَ (hvare-xšaeta) و در پـهلوی خـورشت گـویند، در گات‌ها هوَرِ بدون شئتَ آمده است. در سایر قسمت‌های اوسـتا نـیز مکـرراً تـنها دیـده می‌شود،[1] هرچند که کلمهٔ خور فارسی همان هوَرِ اوستایی است، فقط مـثل بسـیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است، ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور می‌باشد، فردوسی گوید:

ز عکس مـــی زرد و جـام بـلور سپهری شد ایوان پر از ماه و هور

شئت صفت است به معنی درخشان و درفشان، بعدها جزء این کلمه گردیده، خورشید گفتند، چنان‌که جم در گات‌ها بدون شئت می‌باشد[2] بعدها به آن پیوسته جمشید شد،[3] بنابه قاعده کلیّه که های اوستا در ودا برهمنان سین است، در سانسکریت سوَرْ svar به جـای هور می‌باشد و سول sol لاتینی نیز از همین اصل است، خراسان نیز که از قدیم تا به امروز اسم ایالت شرقی ایران است به معنی مشرق است،[4] چه جزء اخیر این اسم آسان به معنی برآینده و بالارونده است، معنی‌ای که فخرالدین گرگانی در منظومهٔ خـویش مـوسوم بـه ویس و رامین از خراسان کرده است به‌کلی درست است.

به لفظ پهلوی هـر کس سـر آیـد خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان پهلوی باشد خـور آمـد عراق و پارس را زو خور برآمـد

---

۱. رجوع کنید به گات‌ها یسنا ۳۲، قطعهٔ ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعهٔ ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ فـقرهٔ ۱۴ و فـروردین یشت فقرهٔ ۱۶ و رشن یشت فقرهٔ ۲۵ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۷۱ فقرهٔ ۹.

۲. رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعهٔ ۸.

۳. رجوع کنید به آبان یشت فقرهٔ ۲۵ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۰ و یسنا ۹ فقرهٔ ۴ مخصوصاً به فرگرد ۲ وندیداد.

۴. رجوع کنید به بندهش فصل دوم.

خراسان است معنی خـور آیـان کجا زو خور برآید سوی ایـران[۱]

لغت دیگری که امروز برای خورشید استعمال می‌کنیم کلمهٔ آفتاب است، مرکّب است از کلمهٔ آب که در اینجا به معنی روشنی و درخشندگی است و از تاب به معنی تابیدن و گرم کردن در کلیّه اوستا هور و یا هور شئت هم به معنی قرص خورشید و کرهٔ آفتاب آمده و هم از آن فرشته‌ای اراده شده است، در جاهایی که به معنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یک جا ذکر شده است. در فروردین یشت گوید: «به‌واسطهٔ فر و شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود می‌پیمایند».[۲] در رشن یشت گوید: «تو ای رشن مقدّس اگر هم در بالای قلّه کوه هرایتی Haraiti برای احاطه کردن به ستارگان و ماه و خورشید باشی ما تو را به یاری خواهیم خواند».[۳]

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او می‌پرسد چه فروغی است که از قصر جمشید می‌تابد، گوید: «آن‌ها فروغ‌های جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یک بار در آنجا طلوع نموده غروب می‌کند».[۴] بسا در اوستا این سه یک جا نامیده شده، به آن‌ها درود فرستاده می‌شود[۵] و نیز در وندیداد آمده که خـور و مـاه و سـتارگان برخلاف میلشان به ناپاکان می‌تابند.[۶] غالباً صفات جاودانی و باشکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است،[۷] در آغاز یشت ششم که مخصوص به خورشید است چنین گوید: «ما خورشید فناناپذیر و باشکوه و تنداسب را خوشنود می‌سازیم». خورشید به‌واسـطهٔ عظمت و نور و فایدهٔ خویش همیشه نزد کلیه اقوام هندو اروپایی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است، از خود گات‌ها در جایی که گـوید آمـوزگار گـمراه‌کـننده سـتوران و خورشید را به زشتی یاد می‌کند،[۸] به‌خوبی برمی‌آید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد

۱. ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۶۵، ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت مـی‌باشد، مـوضوع آن داسـتان عشقبازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است با رامین برادر شاه موبد، سراینده آن فخرالدین اسعد اسـترآبـادی گرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آن را به رشتهٔ نظم کشیده است، بنابراین سی سال پس از فردوسی داستان ویس و رامین بنابه خواهش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشاپوری که از طرف طغرل حـاکـم اصفهان بوده، از پهلوی به نظم فارسی آورده شده است.

۲. رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) فقرهٔ ۱۶.

۳. رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) فقرهٔ ۲۵.

۴. رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد فقرهٔ ۴۰.

۵. رجوع کنید به یسنا ۲ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۷۱ فقرهٔ ۹ و گاه سوم (گاه ازیرن) فقرهٔ ۶.

۶. رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد فقرهٔ ۴۱.

۷. رجوع کنید به یسنا ۱۶ فقرهٔ ۴ و رشن یشت فقرهٔ ۳۴ و دو سی روزه (بزرگ و کوچک) ۱۱.

۸. رجوع کنید به گات‌ها یسنا ۳۲ قطعهٔ ۱۰.

ایرانیان دارای جنبهٔ تقدّسی بوده است، در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستاست کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است.[۱] در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزدا است،[۲] چنان‌که در وید سوریا surya (خور) چشم برخی از پروردگاران هندو مثل مترا و وارونا varuna می‌باشد،[۳] در بندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان درگذشت نطفه‌اش به کُره خورشید انتقال یافته، در آنجا پاک گشته محفوظ ماند. یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است، از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میلشان به ناپاکان می‌تابند و آنچه از بندهش به ما رسیده، این مسئله به خوبی برمی‌آید و به‌علاوه صراحتاً در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آب‌های دریا و رود و غیره و کلیّه موجودات که متعلّق به خرد مقدّس است پاک می‌شود، مُمدّ این عقیده نیز خبری است که از هرودوت مانده است، مورّخ یونانی گوید اگر در میان ایرانیان کسی مبتلا به مرض برص (پیسی) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت ننماید، ایرانیان گمان می‌کنند که مبتلایان به این مرض جرمی نسبت به خورشید مرتکب شده‌اند.[۴] گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیزاسب و یا دارندهٔ اسب‌های تند آمده است، در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپایی و سامی مثل آشوری‌ها شرکت دارند. یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios را که در نزد رمی‌ها به اسم سول sol پرستیده می‌شده، پسر جوانی با خود زرین و به دور سرش اشعه‌ای از نور سوار گردونه چهاراسبه تصوّر می‌کرده‌اند. پرستش هلیوس بدون شک از آسیا به یونان سرایت کرده است،[۵] همچنین در ریک ودا گردونهٔ سوریا surya با یک و غالباً با هفت اسب کشیده می‌شود.[۶] از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید به‌دست نمی‌آید، فرشتهٔ فروغ و روشنایی مهر است که یشت دهم مخصوص به او است، مفصلاً از او صحبت خواهیم داشت. هرچند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله به‌خوبی از خود اوستا برمی‌آید،[۷] ولی از زمان قدیم این دو به‌هم مشتبه شده، چه استرابون می‌نویسد که ایرانیان خورشید را به اسم مهر

---

۱. رجوع کنید به هفت پاره یسنا ۳۶ فقرهٔ ۶.

۲. رجوع شود به یسنا ۱ فقرهٔ ۱۱.

3. Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p. 50.

۴. رجوع کنید به Herodote I, 138 در آبان یشت در یادداشت فقرهٔ ۹۲ مفصلاً از پیسی صحبت داشته‌ایم.

۵. رجوع شود به: Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910. S. 98.

۶. رجوع کنید به: Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2 S. 69.

۷. رجوع کنید به مهریشت فقرهٔ ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرگرد ۹ فقرهٔ ۲۸.

می‌ستایند، به مناسبت نزدیک بودن این دو با هم و به‌تدریج یکی پنداشته شدن آنـان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید به درجهٔ دوم نزول کرده است، بعدها که آیین مهر از آسیای صغیر به رُم نفوذ نموده، در آنجا مهر خورشید مغلوب‌نشدنی (sol invictus) نامیده شده است.

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده می‌شود، در روز مذکور در دو سی روزهٔ (کوچک و بزرگ) به آن درود فرستاده می‌شود، به قول ابوریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز به خور ماه موسوم است، در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرم‌گاه).[۱] در مقالهٔ دیگری از تقویم اوستایی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت، عجالتاً در اینجا متذکّر می‌شویم کـه گهنبار مدیوزرم از روز خیر شروع می‌شود، ولی نه در دی‌ماه بلکه در اردیبهشت‌ماه، بـه قول بندهش گل مرو سفید مختص به خورشید است.[۲] خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان جزو اسامی خاص بوده و هست، از آن جمله است ابن خُرداذ بـه کـه در طـی مقالات از او اسم بردیم. از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تنداسب تعبیر شده بی‌شک خواسته‌اند از این تعبیر سرعت سیر آن را بیان کنند، بندهش سیر آن را به شکل دیگـری بیان کرده گوید: سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کمان بزرگی به‌واسطهٔ مرد بلندبالا و بزرگی پرتاب شده باشد، سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسّطی است که از کمان متوسط به واسط مرد متوسط‌القامه پرتاب شـده بـاشد. آنـچه تاکنون گفته‌ایم از مأخذ اوستایی بوده است، از تاریخ ایران هـم بـه‌خوبی بـرمی‌آید کـه خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده. بسا در اخبار مورخین یونانی راجع‌به ایـران از گردونهٔ خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است.

گزنفون می‌نویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران مـی‌گردانـند.[۳] کُـرتیوس Curtius از اسب خورشید نام می‌برد، به‌علاوه می‌نویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنان‌که عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت می‌داد.[۴] هـرودوت می‌گوید پس از آنکه داریوش با شش نفر دیگر از بزرگان فارس گماتای مغ (اسمردیس

۱. رجوع شود به آثارالباقیه چاپ پروفسور زاخائو Sachau صص ۲۲۵-۲۲۶.

برون رفت شادان به خرداد روز   به نیک اختر و فـال گیتـی‌فروز   فردوسی

۲. مرو اسم جنس گیاهی است، قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آن را نیز مرو سفید گویند. کـلیهٔ ایـن گیاه‌ها خوشبو است. مرو سفید در آلمانی Weisse Malwe ترجمه گردیده است، رجوع کنید به بندهش ترجـمهٔ یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفة‌المؤمنین و بحرالجواهر.

3. Xenophon Cyrôpèdie VIII, 3, 9.

4. Curtius III, 7.

غاصب) راکشتند، در میان خود قرار دادند که اسب هر یک در روزی که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود.[۱] هرچند که این خبر هرودوت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد، چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب به داریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود می‌رسید، محتاج به قرارداد و مقدماتی نبوده، فایده خبر هرودوت فقط در این است که در افسانه‌ای راجع‌به ایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است. باز همین مورّخ می‌نویسد که در وقت لشکرکشی به ضدّ یونان، ایرانیان در داردانل پلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند، پس از اتمام پل مُهیای حرکت شدند، ولی صبر کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند. هرودوت در طی این خبر همواره سپاهیانی که دسته دسته از پل می‌گذشتند در جزو باروبُنه از گردونه‌های مقدّس و اسب‌های مقدس اسم برده است.[۲] کتزیاس می‌نویسد که ایرانیان غالباً به خورشید سوگند یاد می‌کنند.[۳] در جزو اخبار کرتیوس می‌خوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده، در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود می‌درخشید،[۴] در اینجا متذکّر می‌شویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سکّه ما می‌باشد.

در میان ارمنی‌ها که سابقاً مُتدیّن به آیین ایران بوده‌اند گرچه امروز عیسوی هستند، ولی بسا از آثار ستایش خورشید در میان آنان باقی مانده است، در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانهٔ رحمت ایزدی است، کسی که در وقت جان سپردن روبه طرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان، در وقتی که خورشید می‌تابد مرده به خاک سپرده می‌شود. در بیرون از کلیسا در وقت نماز روی به مشرق می‌کنند، مخصوصاً دقّت دارند که بستر ناخوش و تابوت مرده را به طرف مشرق بگذارند، در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی به طرف مشرق می‌افکنند.[۵]

گذشته از خورشید یشت که آن را خیر یشت هم می‌گویند و ترجمهٔ آن را ملاحظه می‌کنید، در خُرده اوستا یک خورشید نیایش هم داریم، این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده می‌شود، آنچه در آن متعلق به خورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده، سایر قطعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است.

---

1. Herodote III, 84.

۲. رجوع کنید به مقالهٔ ناهید ص ۱۶۲ و به: Herodote VII, 54-55

3. Ketsias Persica, 15.

4. Curtius III, 7.

5. Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 69-70.

خورشید یشت

خورشید جاودانی با شکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود می‌سازم «مانند بهترین سرور»، زوت آن را به من بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید.

۱ خورشید جاودانی باشکوه تیزاسب را می‌ستایم.
در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد.[۱]
در هنگامی که خود روشنایی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته، این فر را جمع کنند، این فر را به سوی نشیب فرود آورند، این فر را آنان در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند، برای افزودن به جهان راستی، برای افزودن به هستی راستی.

۲ هنگامی که خور برآید زمین اهورا آفریده پاک شود.
آب روان پاک شود، آب چشمه پاک شود، آب دریا پاک شود، آب ایستاده پاک شود، آفرینش راستی که از آنِ خرد مقدس است (سپنتا مینو) پاک شود.[۲]

۳ اگر خور برنیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند، ایزدان مینوی در این جهان مادی اقامتگاهی نیابند (و) آرامگاه(نجویند).

---

۱. تفسیر پهلوی در این جمله شرح داده می‌نویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است.
۲. مقصود این است آنچه در ظلمت به‌واسطهٔ جنود اهریمن آلوده گردیده، در روز به‌واسطه اشعه خورشید پاک می‌شود.

۴ کسی که خور جاودانی باشکوه تیزاسب را بستاید، برای مقاومت کردن به ضدّ ظلمت، برای مقاومت کردن به ضدّ تیرگی دیو آفریده؛ برای مقاومت کردن به ضدّ دزدان و راهزنان؛ برای مقاومت کردن به ضدّ جادوان و پری‌ها، برای مقاومت کردن به ضدّ گزند مرشَئون،[۱] چنین کسی اهورامزدا را می‌ستاید، امشاسپندان را می‌ستاید، روان خود را می‌ستاید، همهٔ ایزدان مینوی و جهانی را خوشنود می‌سازد، (آری همان کسی) که او خور جاودانی باشکوه تیزاسب را می‌ستاید.

۵ من می‌ستایم مهر دشت‌های فراخ (و) هزار گوش (و) ده هزار چشم دارنده را؛ من می‌ستایم، آن گرزی که از مهر دارنده دشت‌های فراخ به سر دیوها خوب نواخته گردد. من می‌ستایم دوستی را، آن بهترین دوستی که در میان ماه و خور موجود است.

۶ برای فروغ و فرّش من او را می‌ستایم، با نماز بلند، با زَوْر، آن خورشید جاودانی باشکوه تیزاسب را.
خورشید جاودانی باشکوه تنداسب را ما می‌ستاییم، با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَوْر و با کلام بلیغ ینگهه هاتام .....

۷ یتااهو .....
درود می‌فرستم به خورشید جاودانی باشکوه تیزاسب،
اشم وهو .....[۲]

---

۱. مَرشَئونَ (Marešaona) اسم دیوی است در فرگرد ۱۸ از وندیداد، در فقرات ۸ و ۹ آمده است: «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد مقدس چه آسیب‌هایی ممکن است که از مَرشَئون متوجّه انسان شود، اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت ممکن است که او به‌واسطهٔ آیین بد خویش کسی را گمراه نموده بر آن دارد که مدت سه سال پی در پی از تحصیل علم دینی باز بماند که کسی گات‌ها نسراید و آب نیک را نستاید».

مَرشَئونَ صفتی است که از مرشون آمده، در فرگرد ۱۹ از وندیداد در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۰ استعمال شده است، در تفسیر پهلوی سجِ نهان روان ترجمه شده است، در فصل ۲۸ از بندهش در فقرهٔ ۲۶ گوید سج دشمنی است که فنا و زوال آورد.

در باب ۳۲ از صد در بندهش عین عبارت فارسی راجع به این دیو چنین است در دین به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آن را سیج خوانند، به هر خانه که کودک بود آن کوشد تا گزندی بدان خانه رساندش.

بارتولومه مَرْشَوْن را این‌طور معنی کرده است، فراموشی آورنده، این معنی نیز از فقرهٔ ۹ از فرگرد ۱۸ وندیداد که در فوق ذکر شده برمی‌آید. ذکر دزدان در این فقره به مناسبت شغل آنان است در شب هنگام غیبت خورشید.

۲. رجوع کنید به هرمزدیشت فقرهٔ ۳۳.

ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه می‌باشد. چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است و در سانسکریت ماس گویند، دایره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است، یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن به‌دست نمی‌آید، ولی به‌طور اجمال می‌دانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده، چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در پردهٔ تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم می‌دارد. ماه یگانه مشعل ایزدی است که پردهٔ ظلمت دریده، سرّ عفریت سیاه را فاش می‌کند. ماه در اوستا چنان‌که در فارسی به معنی سیّاره معروف و ماهتاب است و هم اسم، مدّت سی روزی است که قمر در پانزده روز از آن در افزایش و پانزده روز دیگر در کاهش است.[۱] زرتشت پیغمبر ایران دلدادهٔ حُسن صنعت ایزدی از اهورامزدا می‌پرسید: کیست که به خورشید و ستارگان راه سیر بنمود، از کیست که ماه گهی پر است و گهی تهی.[۲]

در مقالهٔ خورشید گفتیم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا با هم ذکر شده است، همچنین غالباً مهر و تشتر (تیر) و انیران (روشنایی بی‌پایان) با آن‌ها یک‌جا آمده است،[۳] در فروردین یشت گوید: ما درود می‌فرستیم به فروهرهای پاکان که به ستارگان و به ماه و به خورشید و به انیران راه‌های مقدس بنمودند، چه پیش از این مدّت زمانی به‌واسطه ضدیّت دیوها غیرمتحرک بود.[۴] در مهریشت آمده است: ما می‌ستاییم مهر را که

---

۱. رجوع کنید به ماه‌یشت فقرهٔ ۲.

۲. رجوع کنید به گات‌ها، یسنا ۴۴ قطعهٔ ۳.

۳. رجوع کنید به یسنا ۱ فقرهٔ ۱۱.

۴. رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) فقرهٔ ۵۷.

گاهی پیکر خود را مانند ماه می‌درخشاند.[۱] گذشته از این فقرات بسا در اوستا برمی‌خوریم که به‌خصوص ماه مورد تعظیم است.[۲] غالباً ماه تشکیل‌دهندهٔ تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است.[۳] در هیچ جای اوستا مناسبتی برای این تعبیر دیده نمی‌شود، فقط به توسط کتاب بندهش وجه مناسبی به‌دست می‌آید. در مقالهٔ خورشید گفتیم که کرهٔ خورشید پاک‌کننده و نگهبان نطفهٔ نخستین بشر (کیومرث) می‌باشد، به قول بندهش کرهٔ ماه حافظ نطفهٔ ستوران و جانوران است. در کتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورزاو (گاو نر) بوده، اهریمن دیو آز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گماشت ورزاو از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد، در هنگام مردن از هر یک از اعضایش پنجاه‌وپنج قسم از حبوبات و دوازده قسم گیاه درمان‌بخش به‌وجود آمد، آنچه از نطفهٔ آن پاک و توانا بود به کرهٔ ماه انتقال یافت، در آنجا به‌واسطه نور سیّاره تصفیه گردید و از آن یک جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آن‌ها ۲۸۲ جانوران دیگر تولد یافتند. در هنگامی که ورزاو جان می‌سپرد، روان آن (گوشورون) از کالبدش به‌در آمده، در مقابل آن ایستاد چنان خروش بر کشید که گویی هزار مرد با هم فریاد برآورده باشند؛ آواز برداشت ای هرمزد کشور مخلوقات را به که سپردی، اعمال زشت زمین را ویران نمود، گیاه و رستنی بی‌آب ماند، کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی، کسی که آیین رستگاری و نجات آورد، هرمزد در پاسخ گفت: ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من پیمان گرفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین گستاخ نگشتی، آنگاه گوشورون به کرهٔ ستارگان بشتافت، گله از سر بگرفت پس از آن به کرهٔ ماه درآمد، باز خروش شکوه برآورد، پس از آن به فلک خورشید شتافت، در آنجا هرمزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آیین نجات خواهد آورد، آنگاه گوشورون خوشنود گشته، پذیرفت که وسیلهٔ تغذیه مخلوقات گردد.[۴] به قول ابوریحان بیرونی ایرانیان عهد او چنین می‌پنداشته‌اند که گردونهٔ ماه به‌واسطه گاوی از نور که آن را دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده می‌شود، این گردونه در شب شانزدهم دی‌ماه یک ساعت ظاهر می‌شود، کسی که آن را

---

۱. رجوع کنید به مهریشت (یشت ۱۰) فقرهٔ ۱۴۲.

۲. رجوع کنید به تیریشت (یشت ۸) فقرهٔ ۱ و مهریشت فقرهٔ ۱۴۵ و به فقراتی که در مقالهٔ خورشید نشان دادیم.

۳. رجوع کنید به یسنا ۱ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۱۶ فقرهٔ ۴ و وندیداد فرگرد ۱ فقرهٔ ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقرهٔ ۹ و سی روزه کوچک و بزرگ فقره ۱۲.

۴. رجوع کنید به: Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 144-145. و Bundehesh IV

مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا می‌شود.[۱] به مناسبت آنکه ماه حافظ جنس ستوران است بسا در اوستا مربّی گیاه و رُستنی نیز خوانده شده است.[۲] روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز، به قول بندهش گیاه روگس به ماه تـعلّق دارد.[۳] اردای‌ویـراف در سـیر آسمان در دومین گام به کُره ماه به مقام هوخت یعنی آنجایی که گفتار نیک آرام دارد رسید و در آنجا گروهی از مقدّسین را مشاهده نمود.[۴] هلال ماه به‌خصوص یکی از علایم ایران قدیم بوده است، در روی بیشتر مسکوکات پادشاهان ساسانی دیده می‌شود. ترک‌هـای عثمانی این علامت را که در حال حاضر نقش بیرق آنان است از ایرانیان گرفته‌انـد،[5] بـه قول حمزهٔ اصفهانی بالای تخت بهرام‌بن بهرام هلال زریـن نـصب بـوده است.[۶] یـاقوت حموی از مِسعرَبن المهلهل نقل می‌کند که در بالای گنبد آذرگشسب آتشکده معروف شیز هلال سیمین برافراشته بوده است،[۷] گذشته از آنکه یشت هفتم مخصوص به ماه است. در خرده اوستا یک ماه نیایش هم داریم که در مدت سی روز ماه سه بار خوانده می‌شود، در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه می‌شود. نیایش مذکور نیز بسیار کوتاه است، قسمتی از آن از ماه یشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یشت استخراج شده است.

گفتیم که در اوستا ماه نیز به شهور دوازده‌گانه سال اطلاق می‌شود و بـرای آن مـثال بسیار داریم.[۸] در فرگرد اول وندیداد در جایی که ممالک ایران زمین شمرده مـی‌شود در فقرهٔ سوم چنین آمده است: اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدم ایـران‌ویـج می‌باشد، اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت پدید آورد، در آنجا ده ماه زمستان است و

---

۱. رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۲۲۶.

۲. رجوع کنید به ماه یشت فقرهٔ ۴.

۳. روگس در آلمانی به rother lack ترجمه شده است، به قول یوستی آن را نیز لک گویند، در فارسی رنگ لاک را لک گویند و آن صمغ نباتی است شبیه به مرساق، گیاه او پرشاخ و گلش زرد... رجوع کنید به تحفهٔ حکیم مؤمن و بحرالجواهر.

۴. رجوع کنید به اردای ویرافنامه، فصل ۸.

5. Jeremias Allgemeine Religious Geschichte, München 1918 S. 124

۶. کتاب تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء، چاپ برلن، ص ۳۵.

۷. رجوع شود به معجم‌البلدان، در گات‌ها در آغاز صفحه ۲۴ سهو نموده از مِسعرَبن المهلهل کسی کـه خـود بـه شخصه آذرگشسب آتشکده معروف شیز را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسـمی نـبردیم، مِسـعرَبن المهلهل در اواسط قرن چهارم میلادی در دربار ساسانیان می‌زیسته و سفرنامه‌ای داشته که بدبختانه از دست رفته است.

۸. رجوع کنید به یسنا ۱ فقرهٔ ۸ و ۱۷ و آفرینگان گهنبار فقرهٔ ۱.

دو ماه تابستان، این ماه‌ها برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است.[۱] در خود اوستا اسامی تمام ماه‌های مذهبی به ما نرسیده است، فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است. به‌خصوص اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان گهنبار به مناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستاست، اسامی مابقی به توسط کتب پهلوی و کتب ابوریحان بیرونی و غیره به ما رسیده است، متأسفانه از اسامی ماه‌های فرس نیز در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون بیش از نُه ماه موجود نیست.

---

۱. رجوع کنید به یادداشت شماره ۳ آریاویج.

ماه یشت

ماه حامل نژاد ستوران را، گوش یگانه آفریده را، چارپایان گوناگون را خـوشنود می‌سازیم،[1] «مانند بهترین سرور» زوت آن را به من بگوید، (زرتشت) «بر طـبق قانون مقدس بهترین داور است»، مرد پاکدین دانا آن را بگوید.

۱ درود (نماز) به اهورامزدا، درود به امشاسپندان، درود به ماه حامل نژاد سـتوران، درود به آن (ماه) نگریسته شده، درود به آن (در هنگام) نگریستن.

۲ در چند مدت ماه در فزایش است؟ در چند مدت ماه در کاهش است؟ در پـانزده (روز) ماه می‌افزاید، در پانزده (روز) ماه می‌کاهد، مدت طول فزایش آن مثل مدت طول کاهش آن است، همان‌طوری که مدت طول کاهش آن است، همان‌طور مدت طول فزایش آن است، از کیست که ماه گهی می‌فزاید و گهی می‌کاهد؟[2]

۳ ماه مقدس حامل نژاد ستوران (و) سرور راسـتی را مـا مـی‌ستاییم، ایـنک مـاه را نگریستم، اینک ماه را دریافتم، به فروغ ماه در نگریستم، از فروغ ماه آگاهی یافتم،

---

۱. کلمه‌ای که به حامل نژاد ستوران ترجمه شده است، در متن گئوچیثرَ می‌باشد، یعنی تخمه و نطفه گاو، در اینجا گاو اسم جنس ستوران و چارپایان می‌باشد، این کلمه در پهلوی به گوسفند تخمک و به گوسفند چهرک ترجـمه شده است. گوسفند در اینجا نیز اسم جنس است از برای چارپایان و حیوان‌های مفید و چهر به معنی نژاد و تخمه است، رجوع کنید به مقالهٔ ماه و به‌خصوص به مقالهٔ گوش = درواسپ.

۲. این جمله اخیر از گات‌ها، یسنا ۴۴ قطعهٔ ۳ می‌باشد.

امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع می‌کنند، امشاسپندان برخاسته آن فرّ را در روی زمین اهورا آفریده پخش می‌کنند.[۱]

۴ و در هنگامی که ماه روشنایی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین بروید، اندر ماه، پُر ماه، ویشپتث.[۲]
اندر ماه پاک (اشو) و سرور پاکی را ما می‌ستاییم.
پر ماه پاک و سرور پاکی را ما می‌ستاییم.
ویشپتث پاک و سرور پاکی را ما می‌ستاییم.

۵ من می‌ستایم ماه حامل نژاد ستوران را، بغ[۳] رایومند؛ فرهمند آبرومند؛ تابندهٔ ارجمند؛ دولتمند مالدار؛ چست و چالاک؛ سودمند سبزی رویاننده؛ آبادکنندهٔ بغ درمان‌دهنده را.

۶ برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند و با زَوْر می‌ستایم، ماه حامل نژاد ستوران را، ماه پاک (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاکی را، ما می‌ستاییم با هوم‌آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَوْر و با کلام بلیغ.
ینگهه هاتام . . . . .

۷ یتا اهو. . . . .
درود می‌فرستیم به‌ماه حامل نژاد ستوران، به‌گوش یگانه آفریده، به چارپایان گوناگون اشم وهو . . . . .[۴]

---

۱. در فقرهٔ ۱ خورشید یشت نیز چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و روشنایی) خورشید را برگرفته در روی زمین پخش می‌کنند.

۲. اندر ماه پُرماه ویشپتث در متن (اَنْتَرِ مانگهه) (پرنو مانگهه) (ویشپتث) عبارت است از سه ترکیب ماه، اولی در پهلوی اندرماه و دومی پُرماه شد، سومی به همان شکل اوستایی خود محفوظ مانده است، اندرماه وقتی است که هنوز ماه تیغه است، دومی وقتی است که دایرهٔ آن پُر باشد، در سر سومی اختلاف است، شاید آن وقتی باشد که ماه روبه کاهش است. بندهش بزرگ می‌نویسد اندرماه عبارت است از اول ماه تا پنجم؛ پرماه از دهم تا پانزدهم؛ ویشپتث از ۲۰ تا ۲۵؛ این لغات در یسنا ۱ فقرهٔ ۸ و یسنا ۲ فقرهٔ ۸ نیز آمده از آن‌ها فرشتگانی اراده شده است که موکل سه اوقات ماه می‌باشد.

۳. بغ در اینجا به معنی خدا نیست، بلکه به معنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده است، بنابراین به معنی بخشنده است.

۴. رجوع کنید به هرمزدیشت فقرهٔ ۳۳.

تشتر

هرچند که دو یشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دایرهٔ اطلاعات ما در خصوص آن‌ها تنگ و محتاج به مدد خارجی بوده‌ایم، برخلاف تشتر یشت مفصل و از این‌رو خود سرچشمه بسیار کافی است و به‌خوبی می‌توانیم از روی مندرجات آن معرفتی به ستارهٔ تشتر یا فرشته باران به‌هم رسانیم. چون این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگزیریم.

تشتر در اوستا تیشتریّه آمده است و در پهلوی تیشتر و در فارسی تشتر گوییم، تشترینی (tištryeini) اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیک تشتر می‌باشد و او را یاری و همراهی می‌کند، در فقرهٔ ۱۲ همین یشت از آن‌ها اسم برده شده است.

آن‌طوری که تشتر در اوستا تعریف شده ابداً شکی نمی‌ماند که این ستاره شعری یمانی باشد، به قول زمخشری در مقدمةالادب ستاره‌ای که بنی خزاعه او را پرستیدند، ابوریحان بیرونی شعری یمانی را به گذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره‌ای است بردهان کلب‌الجبّار؛[1] ستارهٔ مذکور در زبان‌های اروپایی به سیریوس Sirius معروف است، (Canicula) بنا به آنچه پلوتارک می‌نویسد از زمان بسیار قدیم هم می‌دانستند که تشتر ستاره شعری یمانیّه است، چه مورّخ مذکور صراحتاً به ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید: «هرمزد سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این به‌کلی مطابق است با آنچه در خصوص تشتر در اوستا ذکر شده است. در فقرهٔ ۴۴ از تشتر یشت آمده است: «ما ستارهٔ تشتر درخشان و باشکوه را تعظیم می‌کنیم که اهورامزدا او را

---

۱. ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم، کلب‌الجبّار از صُور کواکب Constellation du Grand Chien.

سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده، چنان‌که زرتشت را برای مردمان». کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشتر را همان سیریوس نوشته‌اند، ابداً مناسبتی ندارد که آن را به عطارد یا مرکور Mercure ترجمه نمود، تیر را با تشتر یکی بدانیم،[۱] از آنکه آیا تیر به معنی عطارد و تشتر به معنی شعری از یک ریشه و بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه مُسکتی[۲] نخواهد داد، همین‌قدر می‌توان گفت که تیر غیر از تشتر است، هرچند که تشتر اوستایی در فارسی تیر هم گفته می‌شود، یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت موسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که به اسم فرشتهٔ تشتر است تیر ماه و تیر روز گفته می‌شود، به‌خصوص در فصل پنجم بندهش آنچه راجع‌به تیر و تشتر آمده است قابل توجه می‌باشد، در فصل مذکور سبعه سیّاره با سبعه ثابته در جنگ و ستیز است، تیر (عطارد) به ضد تشتر و بهرام (مریخ) به ضد هفتورنگ و غیره ذکر شده است.

تیری که به معنی سهم است بی‌شک از تیغری Tigri می‌باشد که در اوستا استعمال شده است و تیغرَ Tigra صفت به معنی سر تیز است.

در خطوط میخی فرس در کتیبه بیستون تیگرَ خودَ Tigra-Xauda به معنی خُود سر تیز می‌باشد، بنابراین ابداً ارتباطی با ستارهٔ تشتر ندارد.

تشتر در فرهنگ‌ها به معنی فرشتهٔ باران ضبط است و بسا آن را به میکائیل ترجمه کرده‌اند، لابد به مناسبت آنکه تشتر فرشتهٔ باران و از این‌رو فرشتهٔ ارزاق است او را به‌منزلهٔ میکائیل فرشته رزق دین یهود و اسلام پنداشته‌اند، چنان‌که سروش مزدیسنا با جبرائیل یکی تصور شده است.

در طی مقالات پیش گفتیم که خورشید و ماه و تشتر غالباً در اوستا با هم ذکر شده است، یشت‌هایی که مخصوص به آن‌هاست نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است.

در گات‌ها اسمی از تشتر نیست، در سایر قسمت‌های اوستا غالباً به آن برمی‌خوریم همیشه در ردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و فرّ آریایی و غیره می‌آید،[۳] در هر جا که ذکر شده فرشتهٔ باران از آن اراده گردیده است،[۴] حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشتر به منزل باران تعبیر شده است، دو صفتی که همیشه از

---

۱. هوگ تشتر را همان ستاره عطارد Mercury دانسته است (Essays p. 200)

۲. ویژگی پاسخی مدلل که مخاطب را به سکوت وادارد. (فرهنگ سخن)

۳. رجوع کنید به یسنا ۱ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۱۶ فقرهٔ ۴ و یسنا ۲۷ فقرهٔ ۲ و اشتات یشت (یشت ۱۸) فقرهٔ ۵ و ۷ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۷.

۴. رجوع کنید به مینوخرد فصل ۶۲ فقرهٔ ۴۱ و ۴۲ و فصل ۷ بندهش.

برای تشتر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند می‌باشد. مینوخرد آن را اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرهمند می‌خواند،[۱] هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بوده، به‌خصوص که در هوای خوش ایران فروغ آن‌ها به‌خوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست، گذشته از این در شب‌های تار ستارگان در بیابان‌ها راهنمای کاروان و رهروان است، در همسایگی ایران در خاک بابل و آشور به اندازهٔ ستارگان توجه مردمان آن سرزمین را به خود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده، پروردگاران و خداوندان واجب‌التعظیم گردیدند؛ از پرتو ستاره‌پرستان آن سامان علم نجوم به‌وجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست، همان قومی که بعدها بابلی‌ها به جای آن به ستایش اختران پرداختند.

اسامی ستارگان در اوستا

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است، نخستین تشتر که موضوع این مقاله است؛ دوم ستویس؛ سوم هفتورنگ؛ چهارم ونند؛ هر چهار از ثوابت می‌باشد. احتمال دارد که در فقرهٔ ۱۲ تشتر یشت اسم ستارهٔ پروین که ذکرش به جای خود بیاید نیز محفوظ باشد، از آنکه فقط صراحتاً از این چهار اسم برده شده، به مناسبت جهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب آسمان است، فرماندهی و پادشاهی هر یک از جهات چهارگانه با یکی از این ستارگان است مابقی ستارگان فرمانبردار و زیردست آنان هستند. در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خوراسان سپاهپت؛ ستویس خوروران سپاهپت؛ ونند نیمروچ سپاهپت؛ هفتو کرینک اپاختر سپاهپت؛ از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده‌اند برای این است که اجرام سماوی نیز با هم در زد و خورد هستند، همین‌طوری که در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دایمی است در آسمان‌ها نیز ستارگان نیک با اختران نحس در جدال می‌باشند. سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشتر سپرده شده است، ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است. فرماندهی کُلّ قوای ستارگان نیک شمال با هفتورنگ است، ونند هم برای سرکردگی افواج کواکب جنوب معین گردیده است.

اینک چند کلمه در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته، می‌رویم به سر تشتر؛ ستویس پهلوی است کلمه اوستایی آن سَتَوَئِسَ (satavaesa) می‌باشد. معنی لفظی

---

۱. رجوع کنید به مینوخرد فصل ۴۹ فقرهٔ ۵ و ۶.

آن صد چاکر دارنده است.* چنان‌که خواهیم دید ستویس در عمل با بارندگی یار و همراه تشتر می‌باشد و در چندین جای تیریشت از او اسم برده شده است، در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکری شده مناسباتش با آب منظور است.

متأسفانه نمی‌توانیم به‌طور یقین بگوییم که از ستویس کدام‌یک از ستارگان اراده شده است. لابد نظر به علایم و قراین باید با حدس و احتمالات بسازیم، دانشمند آلمانی گیگر احتمال می‌دهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسرالواقع باشد[1]، دارمستتر بـه ثُـریّا حدس زده است،[2] گمان بارتولومه به دَبَران رفته است.[3]

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم، چه این کلمه برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات‌النعش یا خـرس بـزرگ Ursa Major اراده می‌شود.

تا بدین هفت فلک سیر کند هفت اختر   همچنین هفت به دیدار بود هفتورنگ

فرّخی

هفتورنگ در اوستا هَپْتوایرنگَ آمده است و معنی آن دارندهٔ هفت عـلامت و نشـانه می‌باشد، جزء دومی این کلمه به معنی رنگ است که در سانسکریت رنگَ ranga باشد، در لغت‌سازی عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را به هفت تخت معنی کرده‌اند، به قول زمخشری در مقدّمةالادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند به‌خصوص وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سپهسالاری شمال با اوست، همان طرفی که در آیین مزدیسنا شوم شمرده شده، دوزخ در طرف شمال واقع است، مسکن دیوها و پری‌ها و جادوان است، تمام بلایا و مصایب از شمال متوجّه ایران می‌گردد. عجالتاً به همین قـدر اکتفا کرده تا بعد موقعی به‌دست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم، ولی در ایـنجا حسّ وطن‌پرستی مانع است که نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلیّه ذلت و بدبختی وطن مقدس ما از اوست صرفنظر کنیم، بشود که اختران شمال به دل روس‌هـا

---

* وبر Weber آن را به صد منزل دارنده ترجمه کرده است، رجوع کنید به:

Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesammtsitzung von 12 January 1888.

1. Ist diese Voraussetzung richtig, so müsste der Satavaêsa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok. S. 313

2. Peut-être Satavaêsa est-il identique aux Pléiades. Z. A. voll II p. 417.

3. Vielleicht ist der Aldebran gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden Altir. Wört.

دَبَران را زمخشری به کوکرد ترجمه کرده است؟

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی‌چشم   بـر قـبضهٔ شـمشیر نشـاندی دَبَـران را

تابیده آنان را از اجرای اندیشه سیاه و انعدام قوم قدیم ایران که به تمدّن نوع بشر در پارینه خدمات شایان نموده است باز بدارد.

در فروردین‌یشت آمده است: ما می‌ستاییم فروهرهای توانای پاکان را که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آن‌ها به نگهبانی ستاره هفتورنگ گماشته شده است، در فصل ۴۹ مینوخرد گوید: هفتورنگ به همراهی ۹۹،۹۹۹ از فروهرهای پاکان و نیکان موظف است که در و گذر جهنم را محافظت کند و ۹۹،۹۹۹ دیوها و پری‌ها و جادوان را که به ضدّ کواکب ثابته و افلاک ایزدی هستند باز دارد و نگذارد که از ستیزه و خصومت آن‌ها زیان و آسیبی وارد آید. ستاره چهارمی ونند در اوستا وننت آمده است، از این ستاره نیز نمی‌توانیم به‌طور حتم بگوییم که کدام مقصود است، بارتولومه احتمال می‌دهد که یکی از ستارگان نسرالواقع باشد (Wega)، یشت بیست‌ویکم که مختصرترین یشت است مختص به اوست، در یشت مذکور از ونند به ضد حشرات مُوذی استغاثه می‌شود، در فصل ۴۹ مینوخرد آمده است که ونند برای محافظت دروازه و گذر البرز گماشته شده است، آنجایی که در گرداگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت می‌باشد، پری‌ها و دیوها را نمی‌گذارد که خط سیر کواکب را باز دارند، از این سه ستاره اخیر نسبتاً در اوستا کمتر اسم برده شده است.[۱]

در دو سی روزه فقرهٔ ۱۳ از تشتر و ستویس و ونند و هفتورنگ یاد شده، به آن‌ها حامل نطفهٔ آب و نطفهٔ زمین و نطفهٔ گیاه اسم داده شده است.

ستاره تشتر در تیریشت

بزرگ‌ترین و مهمّ‌ترین در میان این ستارگان همان تشتر است که اینک به شرح یشت آن نمی‌پردازیم، وظایف عمدهٔ تشتر در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعهٔ آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع‌به تشتر آمده است و ممدّ فهم یشت مذکور است بسیار مفید می‌باشد.

بندهش گوید: «در آغاز وقتی که خرد خبیث به ضدّ خرد مقدس شروع به ستیزه نمود تشتر نیز به یاری خرد مقدس برخاست تا وظیفهٔ خود را در بارندگی به جای آورد، از نیروی باد آب به سوی بالا انتقال یافت، تشتر به رهنمایی ایزد بورج (بُرز)[۲] و فروهر نیکان

---

۱. رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقرهٔ ۲۶ و به خورشید نیایش فقرهٔ ۸.

۲. به قول دارمستتر ایزد برج اسم دیگر اپام نپات می‌باشد (Dar. Z A. vol. 2 p. 432.) که در هفتن یشت کوچک از آن صحبت داشته‌ایم.

با یاری وهومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب به خود گرفت نخست به‌صورت مردی، دوم به شکل اسبی، سوم به قالب گاو نری (ورزاو) درآمد. در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر یک از ترکیب سه‌گانهٔ خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید ببارید، هر قطره‌ای از این باران به درشتی پیاله‌ای بود، از اثر آن به اندازهٔ یک قد مرد آب در روی زمین بالا آمد، جانوران موذی هلاک و در سوراخ‌های زمین غرق شدند، آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آب‌ها را به اقصیٰ حدود زمین راند، از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) به‌وجود آمد، لاشهٔ جانوران موذی در روی زمین بماند، از آن‌ها زهر و عفونت خاک را فراگرفت، برای آنکه زمین از زهر شسته و پاک شود. دومین بار تشتر به شکل اسب سفیدی با سُم‌های بلند به سوی دریا شتافت، رقیب او دیو خشکی اپوش به‌صورت اسب سیاهی با سم‌های گرد از پی خصومت به سوی وی دوید، از یک فرسخ دور تشتر را به بیم و هراس انداخت، تشتر برای پیروزی و رستگاری از اهورامزدا یاری طلب نمود، خداوند بدو قوّت بخشید. چنین آمده است که تشتر فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده کوه و ده رود به خود گرفت، آن‌گاه دیو اپوش هراسیده، یک فرسخ دور بگریخت، از این جهت است که می‌گویند قوّت یک تیر با تشتر بوده، چه یک فرسنگ مسافت پرش یک تیر می‌باشد. پس از آن تشتر دیو اپوش را به مسافت یک هزار گام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید، قطرات بزرگ و کوچک هر یک به درشتی کلهٔ گاو و کلهٔ انسان، به درشتی یک مشت و یک دست فرو بارید. در مدت این بارندگی دیوهای سپینچکر (spincakr)[۱] و دیو اپوش به ضد تشتر کوشیدند، آتش وازیشته (vazišta) از گرز تشتر شراره کشیده سپینچکر را هلاک نمود، از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست، این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده می‌شود، آنگاه تشتر در مدت ده شبانه‌روز باران فرو ریخت، چرک و زهری که از جانوران موذی در روی زمین مانده بود با آب مخلوط گردید، از این‌رو است که آب شور پدید آمد، پس از انقضای مدت سه روز دگرباره باد برخاست، آب‌ها را به انتها حدود کُره زمین براند، از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل یافت». بندهش در فصل یازدهم گوید: «زمین پیش از بارندگی تشتر یک قطعه بود، دریاهای روی زمین از اثر باران‌های او به‌وجود آمد و زمین را به هفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود».

---

۱. از دیو سپینچکر رقیب تشتر در خود تشتر یشت اسمی برده نشده است، ولی در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۴۰ از سپینجغرَ Spenjaghra و آتش و از یشته که او را هلاک نمود ذکر شده است.

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشتهٔ باران با دیو خشکی صحبت شده است، از تشکیل دریاها سخنی نیست، دگر آنکه در بندهش ستیزهٔ تشتر و اپوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم می‌شود، امّا در تشتر یشت این جنگ دایمی است، همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست. اینک ببینیم که چرا تشتر این همه در نزد ایرانیان ستوده و معظّم است، در خود تشتر یشت فقرهٔ ۵۲ اهورامزدا به زرتشت می‌گوید که من تشتر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم، دلیلش نیز در طیّ فقرات یشت بیان شده است، برای آنکه تشتر فرشتهٔ باران است، از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریایی؛ در مملکت کم‌آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند به‌شمار است، ناگزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد.

چرا تشتر ستاره باران خوانده شده است

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشتر یا شِعرَی یمانی و باران چیست که این ستاره را نیز فرشتهٔ باران دانسته‌اند، به‌خصوص برای دانستن این وجه مناسبت لازم است چه مندرجات تشتر یشت در اول نظر بسیار شگفت‌آمیز می‌باشد، اما پس از اندک تفکّری در آن خواهیم دید که کلیهٔ مضامینش مطابق با واقع و بسیار طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی ناظر آن‌ها هستیم با یک زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده‌اند، نخست باید دانست که تشتر یا شِعرَی همیشه در افق دیده نمی‌شود تابستان و به‌خصوص امرداد و شهریورماه اوقات جلوه و کار تشتر است.

در تیرماه همان ماهی که به اسم تشتر است این ستاره طلوع می‌کند، در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده می‌شود به‌خصوص در ماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق می‌درخشد، در بحبوحهٔ تابستان در فصلی که دل خاک از تشنگی چاک چاک؛ گیاه‌ها سوخته و درختان پژمرده؛ ستور و مردم چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته؛ تشتر مانند پیک خدایی سر از گریبان افق به‌در کرده، مژدهٔ رحمت می‌رساند. در فقرهٔ پنجم تشتر یشت گوید: «چارپایان خُرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشتر هستند کی دگرباره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود، کی دگرباره چشمه‌های آب به ستبری شانهٔ اسبی جاری خواهد شد». از آنکه تشتر در موقع معین از سال دیده می‌شود از فقرهٔ فوق و فقرهٔ یازده به‌خوبی برمی‌آید. در جایی که تشتر به

اهورامزدا می‌گوید: «اگر مردم مرا چنان‌که سایر ایزدان را می‌ستایند نـام بـرده، تـعظیم و تکریم به جای آورند، هر آینه من در موقع همین سال در مدّت یک شب یا دو شب یا پنجاه شب به‌در آمده خود را به پاکان و نیکان خواهم نمود». راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشتر باران نمی‌بارد، ندرتاً در ماه امرداد و شهریور در ایران بـاران دیـده مـی‌شود، اوستا هم میان جلوۀ اولین تشتر و ریـزش بـاران مـدت زمـانی فـاصله قـرار مـی‌دهد، همان‌طوری که از بندهش نقل شده است تشـتریشت نـیز گـوید در ده شب اوّلی تشـتر به‌صورت پسر جوان پانزده ساله با چشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز می‌کند، در ده شب دیگر به شکل ورزاو زرین شاخ جلوه می‌نماید، در ده شب آخرین تـرکیب اسب سفید زیبایی گرفته با گوش‌های زرین و لُگام زرنشان به سوی اقیانوس وُاوروکشَ که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد، دیو خشکی اپئوشَ به شکل اسب مهیب سیاه باگوش و یال و دُم کل (بی‌مو) در مقابل او آید، از آنکه رقیب تشتر دیو خشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال تابستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زینت گیاه محروم مانده، گِل شده، مناسبت تام دارد. در نزدیک اقیانوس فرشتۀ باران تشتر و دیو خشکی اپوش به‌هم در افتند، در مدّت سه شبانه‌روز جنگ آنان طول کشـد، تشتر شکست یافته به مسافت یک هاثرَ hathra یا هزار گام از فراخکـرت رانـده شـود، فرشتۀ باران خروش ماتم برآورده، به درگاه اهورامزدا بنالد وای بر من؛ افسوس به دیـن مزدا؛ دریغ به آب‌ها و گیاه‌ها اگر مردم از پی شکرانۀ نـعمت مـرا مـی‌ستودند و خـیرات می‌کردند هر آینه من قوّت گرفته، به دیو خشکی غالب می‌شدم، آنگاه اهورامزدا به بندگان رحم آورد، به فرشتۀ باران دلداری دهد و بدو زور و توانایی بخشد، پس از آن تشتر به ضد اپوش بشتابد و جنگ از سر گیرد، چندان بکوشد تا به رقیب چیر گشته او را هزار گام از فراخکرت دور نماید، بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا به من؛ خوشا به دین مزدا؛ خوشا به آب‌ها و گیاه‌ها؛ خوشا به ممالک روی زمین؛ آنگاه تشتر به اقیانوس درآید، دریا را به جوش و خروش درآورد، از سینۀ دریا امواج برخیزد، طغیان و تـلاطم پدید آید، در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شود، فرشته ستویس نیز به یاری آید، از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر به جنبش درآید، باد جنوب وزیدن گیرد. ابر و مه را از پیش براند باران و تگرگ را به دشت‌ها و منزلگاهان و به هفت کشور رهنمون گردد؛ آنگاه فرشته آب اپام نپات به همراهی ایزد باد و فرّ و فروهر نیکان مقدار معیّنی از آب در جهان خاکی به ممالک تقسیم نمایند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند   تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار   شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

به قول مینوخرد (۶۲، ۴۲) انواع و اقسام تخمه‌ها به‌واسطه تشتر با باران فرو می‌ریزد، مدّت جنگ تشتر و اپوش سه شبانه‌روز قرار داده شده است، این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی در فضای آسمان دیده می‌شود، گهی برق می‌درخشد و گهی رعد می‌غرّد، تا آنکه به قول بندهش گرز آتشین بر فرق خصم فرود آمده، فرشتهٔ باران پیروزمند گردد.

گذشته از دیو اپوش دسته‌ای از پری‌ها با تشتر در زد و خوردند، در فقرهٔ هشتم می‌گوید که آن‌ها به شکل ستارگان دنباله‌دار در میان زمین و آسمان پراکنده خصومت می‌ورزند، تا آنکه شکست یافته فرشتهٔ باران بدون معارضه فرمانفرما می‌شود.

به‌خصوص این ستارگان دنباله‌دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبان‌ماه (۱۰ اوت-۱۱ نوامبر) بسیار دیده می‌شود،[۱] پس از انقضای مدت سی روز که اوقات جلوه تشتر است به سه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً می‌رسیم به ماه باران ایرا یا به ماهی که به مناسبت بارندگی آبان‌ماه نامیده شده است. از روز نهم همین ماه تا هشتم آذرماه (ماه نوامبر) تشتر فاتح در تمام شب‌های ماه مذکور در آسمان دیده می‌شود، یک رقیب دیگر تشتر که در فقرهٔ ۵۱ از آن اسم برده شده است دُژیائیریا (Duzyairya) می‌باشد، یعنی بدسالی یا قحط‌سالی؛ داریوش هم در یکی از کتیبه‌های پرسپولیس (تخت جمشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده، گوید: «اورمزد این مملکت پارس را از لشکر دشمن و بدسالی (دُشی ایارا duši iara) و دروغ نگهدارد، نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بدسالی (قحطی) و دروغ گردد.[۲]»

تیر آرش کمانگیر

در فقرهٔ ۶ و ۳۷ آمده است که تشتر چُست و چالاک به سوی دریای فراخکرت بشتابد، همان‌طوری که تیر در هوا از کمان بهترین تیرانداز آریایی اِرخش Erexša از کوه ائیریوخشوث (Airyo.Xšutha) به طرف کوه خوانونت (Xvanvant) پرتاب گردید،

۱. مقصود از ستارهٔ دنباله‌دار ذوذنب و شهاب می‌باشد، به قول زمخشری در مقدمةالادب ستاره دیوانداز و به قول بندهش موش پر (étoile filante) به‌خصوص در فصل مذکور در فوق اوقات این‌گونه سوانح سماوی (méteorite, aérolithe) می‌باشد.

2. Weissbach, Keilinschriften der Achämeniden, leipzig, 1911 S. 83.

ارخش همان است که در مجمل‌التواریخ آرش شیوا تیر ضبط است. بهرام چوبین رقیب خسروپرویز مُدعی بود که از خاندان آرش می‌باشد. داستان تیراندازی آرش در جنگ منوچهر و افراسیاب برای تعیین حدود خاک ایران و توران در ادبیّات و تاریخ ما معروف است، کوه‌های اریوخشوثَ و خوانونت را نمی‌دانیم که در کجا واقع است و امروز به چه اسمی نامیده می‌شوند، ولی می توان گفت که اوّلی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است، فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

اگر خوانند آرش را کمانگیر　　که از ساری به مرو انداخت یک تیر

تو اندازی به جان من زگوراب　　همی هر ساعتی صد تیر پرتاب[1]

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه راجع‌به جشن تیرگان که در تیر روز در تیرماه اتفاق می‌افتد، چنین می‌نویسد: «پس از آنکه افراسیاب به منوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد، بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید به توران برگزار گردد به‌واسطهٔ پرش و خط سیر تیری معین شود، در این هنگام فرشتهٔ اسفندارمذ حاضر گشته، امر کرد تا تیر و کمانی چنان‌که در ابستا بیان شده است برگزینند، آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند، آرش برهنه شده بدن خویش به حضّار بنمود و گفت: ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید، مرا زخم و مرضی نیست، ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید، پس از آن دست به چله کمان برد، به قوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود، خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید، آن تیر از کوه رویان[2] به اقصیٰ نقطه مشرف به فرغانه رسید و به ریشهٔ درخت گردکان که در دنیا بزرگ‌تر از آن درختی نبود نشست، آن موضع را سرحدّ ایران و توران قرار دادند. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا به آنجایی که فرو نشست شصت هزار فرسخ فاصله است، بنابراین جشن تیرگان به مناسبت صلح ایران و توران می‌باشد.»[3]

---

۱. ویس و رامین صفحهٔ ۲۸۰ چاپ کلکته ۱۸۶۵ میلادی، رضا قلی‌خان هدایت در کتاب خود فرهنگ انجمن‌آرای ناصری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده‌اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگر به اشتباه دیگران افزوده است، از آن جمله اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل می‌کند، قطعاتی که از وامق و عذرا باقی مانده است متعلق به عنصری است و شعرایی که بعدها آن را اقتباس کرده‌اند نسبتاً متأخر هستند.

۲. رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان، رجوع کنید به معجم‌البلدان

و به: Eranšahr von Marquart S. 136.

۳. آثارالباقیه چاپ زاخائو، ص ۲۲۰.

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است، عین عبارت بلعمی که از او نقل می‌کند چنین است: «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیراندازتر نبود و بر تلی شد، در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت، بر لب جیحون به زمین آمد».[۱] روضة‌الصفا در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین می‌نویسد: «مقرّر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد، هر کجا که آن تیر فرود آمد فاصلهٔ میان دو مملکت آن محلّ بود و آرش بر قُلّه جبل دماوند رفته تیری به جانب مشرق افکنده از شست رها کرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و هنگام استوا بر کنار جیحون افتاده».[۲]

برای آنکه سخن به درازا نکشد فقط تا به اندازه‌ای که برای فهم مطالب عمدهٔ تشتریشت محتاج به توضیحات بوده‌ایم، نگاشته آمد. در انجام خوانندگان را منتقل می‌سازیم که این یشت مانند بیشتر قطعات اوستا نمونه‌ای است از مصارعه خوبی و بدی، زد و خورد فرشته باران در عالم بالا به ضد دیو خشکی به ایرانیان تلقین می‌کند که در مملکت خشک و کم‌آب خود نیز به ضدّ خشکی بکوشند و چنین هم شد، ایرانیان مخترع قنات گشتند و از پرتو آن در پارینه ایران آباد بود. دگر آنکه در موقع بارندگی و ریزش ابر رحمت به انسان خیرات و مبرّات تعلیم داده شده است، آنکه خواستار است تا ابر بخشایش جنبیده به کشت و ورز او ببارد و از آن درِ روزی بر وی گشاده گردد، نباید از جود و بخشش خودداری کند و نعمت خود را از دیگران دریغ نماید، به عقیدهٔ نگارنده تشتریشت یکی از یشت‌های بسیار دلکش اوستاست، به عبارت ساده آنکه در چند هزار سال پیش از این ترکیب یافته نباید نگریست فقط آن‌ها را باید وسیلهٔ فهم معانی عالی و دقیق آن‌ها قرار داد.

---

۱. بلعمی چاپ کانپور ۱۹۱۶ میلادی، ص ۱۱۵.

۲. رجوع شود به روضة‌الصفا چاپ لکنهو ۱۹۱۴ میلادی، ص ۱۸۵.

تیر یشت

تشتر ستارهٔ درخشان (رایومند) باشکوه (فرهمند) را، ستویس آب آورندهٔ توانای مزدا آفریده را خوشنود می‌سازیم.
«مانند بهترین سرور» زوت آن را به من بگوید، (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است»، مرد پاکدین دانا آن را بگوید.

(کردهٔ ۱)

۱ اهورامزدا به اسپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش.[۱] ماه و خانه (میهن) (و) میزد را می‌ستاییم،[۲] تا اینکه برای من ستاره فرهمند به همراهی ماه به مردان (دلیران) شکوه ارزانی داد.
من تشتر ستارهٔ آرامگاه بخشنده را با زَورْ می‌ستایم.

۱. کلماتی که به بزرگ جسمانی و روحانی ترجمه شده، در متن اَهُوْ و رَتُوْ آمده است، لغت رد که در زبان ادبی موجود و به معنی بخرد و دانا گرفته‌اند از رَتُو اوستایی است که به معنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است، در فقرهٔ فوق اهورامزدا به پیغمبرش زرتشت امر می‌کند که در رسالتش مقام سلطنت جسمانی و روحانی هر دو را محفوظ بدارد.

۲. میهن در متن مئثنَ به معنی خان و مان است، شمس فخری گوید:

جهانیان را یک ذرّه از عنایت تو　　به از هزار عقار و قبیله و میهن

میزد در متن میزدَ به معنی فدیه و نثار می‌باشد، در زبان ادبی فارسی به معنی مجلس ضیافت و عشرت گرفته‌اند، فرّخی گوید:

اندر میزد با هنر دانش　　وندر نبرد با هنر بازو

۲ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، (آن ستاره) که منزل آرام و منزل خوش بخشد، (آن) فروغ سفید افشانندهٔ درخشندهٔ درمان‌دهندهٔ تند پرندهٔ بلند از دور درخشنده را که روشنایی بی‌آلایش (پاک) افشاند، آب دریای فراخ را (رود) ونگوهی در همه مشهور را،[۱] نام گوش مزدا آفریده را، فرّ توانای کیانی را، فروهر اسپنتمان زرتشت پاک را، (ما می‌ستاییم).

۳ برای فروغ و فرّش من او را می‌ستایم، با نماز بلند، با زَوْر (آن) ستارهٔ تشتر را، تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، با هوم آمیخته به شیر؛ با برسم؛ با زبان خرد؛ با پندار و گفتار و کردار؛ با زَورْ و با کلام بلیغ.

ینگهه هاتام. . . . .[۲]

(کردهٔ ۲)

۴ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم (که) نطفهٔ آب در بردارد، (آن) توانای بزرگ نیرومند دوربینندهٔ بلندپایهٔ زبردست را، آن بزرگواری که از او نیکنامی آید و نژادش از اپم‌نپات (می‌باشد).

برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[۳]

(کردهٔ ۳)

۵ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی را که چارپایان خرد و بزرگ منتظرند و مردمانی که سابق جفاکار بودند و کَئِتَ‌ها[۴] که در پیش به شرارت پرداختند.

---

۱. ونگوهی اسم رودی است، غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یک‌جا نامیده شده وه روت خوانده می‌شود، ونگوهی نیز لفظاً به معنی به و خوب می‌باشد، رجوع کنید به مقالهٔ رنگها.

۲. فقره ۳ در انجام هر یک از کرده‌های تشتریشت تکرار می‌شود.

۳. فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۴. کَئت معنی این کلمه معلوم نیست، از فقرهٔ فوق برمی‌آید که از کئت‌ها گروهی از بدخواهان و دشمنان اراده شده است، معانی که دانشمندان برای این کلمه حدس زده‌اند هیچ یک نزد بارتولومه مقبول نیفتاده است.

چه وقت برای ما تشتر رایومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟
چه وقت سرچشمه‌های آب به قوّت اسبی دگرباره روان خواهد شد؟
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[۱]

(کردهٔ ۴)

۶ تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که تند به سوی دریای فراخکرت تازد، به مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوث به سوی کوه خوانونت انداخت.[۲]

۷ آنگاه آفریدگار اهورامزدا به او (به تیر) نفخه بدمید، آنگاه آب و گیاه[۳] و مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ از برای او گرداگرد راهی مُهیا ساخت.
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[۴]

(کردهٔ ۵)

۸ تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی که به پری‌ها غلبه کند، کسی که پری‌ها را درهم شکند وقتی آن‌ها به شکل ستارگان دنباله‌دار[۵] در میان زمین و

---

۱. فقرهٔ ۳ در انجام هر یک از کرده‌های تشتریشت تکرار می‌شود.

۲. ائیریوخشوث خوانونت تعیین محل این دو کوه مشکل است، بنابر آنچه در مقالهٔ تشتر از ابوریحان ذکر کرده‌ایم که تیر آرش از کوه رویان پرتاب گشته به فرغانه فرود آمد، باید ائیریوخشوث همان کوه رویان باشد که سابق اسم ناحیه و شهری بوده است و در طبرستان، احتمال دارد که کوه رَئوذیتَ در فقرهٔ ۲ از زامیاد یشت و رویشن هومند در فصل ۱۲ در فقرات ۲ و ۲۷ از بندهش همان رویان باشد، این حدس درست باشد یا نه به هیچ‌وجه ممدی برای تعیین محل ائیریوخشوث نیست، فقط می‌توانیم بگوییم بنابه آنچه در کتب تاریخ ما از داستان جنگ منوچهر و افراسیاب سخن رفته است ائیریوخشوث باید در طبرستان واقع باشد و خوانونت در خراسان، همچنین گفته‌ایم که به قول طبری و بلعمی تیر آرش به لب جیحون (آمودریا) فرود آمد، میرخواند نیز نوشته است که از کوه دماوند پرتاب گشته بر کنار جیحون افتاد بنابراین خبر خیر خوانونت باید یکی از کوه‌های سرچشمهٔ جیحون باشد.

۳. فرشتگان آب و گیاه مقصود است.

۴. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.

۵. ستاره دنباله‌دار یا ذوذنب در اوستا ستاره کرم نامیده شده است، همین ستارگانند که غالباً در این یشت به پری‌ها تعبیر شده است.

آسمان پرتاب شوند به نزدیک دریای فراخکرت نیرومند خوش‌منظر ژرف که آبش سطح وسیعی را فراگرفته است، او به‌راستی به‌صورت اسب مقدسی (به سوی دریا) آید، او از آب امواج برانگیزاند و باد چُست وزیدن آغاز کند.

۹ آنگاه این آب را ستویس به هفت کشور رساند،[۱] وقتی که او در موقع تقسیم پاداش حضور به‌هم رساند، (آنگاه تشتر) زیبا و صلح‌بخش به سوی ممالک آید (تا آنکه آن‌ها) از سال خوب بهره‌مند شود، این‌چنین ممالک آریایی از سال خوش برخوردار گردد.

برای فروغ و فرّش او را می‌ستاییم . . . .[۲]

(کردهٔ ۶)

۱۰ تشتر ستاره رایومند و فرهمند را می‌ستاییم که این‌چنین سخن‌گویان به اهورامزدا گفت ای اهورامزدا، ای خرد مقدس (سپنتامینو)، ای آفریدگار جهان جسمانی، ای پاک.

۱۱ اگر مردم در نماز از من نام برده بستایند چنان‌که از ایزدان دیگر نام برده می‌ستایند، (پس) من با زندگانی درخشان و جاودانی خویش به مردمان پاک روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت یک یا دو و یا پنجاه شب فرا رسم.

۱۲ تشتر را می‌ستاییم، تیشتریئنی‌ها (Tištryaeini)[۳] را می‌ستاییم، (آن ستاره‌ای) را که از پی اولی درآید می‌ستاییم،[۴] پروین را می‌ستاییم،[۵] آن ستاره هفتورنگ را برای

---

۱. ستویس که اسم ستاره‌ای است در آن واحد اسم یکی از فرشتگان مُوکل آب هم هست، یکی از وظایف او چنان‌که از فقرهٔ فوق برمی‌آید تقسیم کردن نعمت آب است.

۲. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.

۳. تیشتریئنی اسم یک دسته از ستارگانی است که در نزدیک تشتر می‌باشد، در خورشید نیایش نیز در فقرهٔ ۸ از آن‌ها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکتیل Anquetil که ترجمه‌اش فقط ترجمه سنّتی است گرفته تا اشپیگل و هارلز و گلدنر کلمهٔ مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشتر محسوب است گرفته‌اند، به تحقیق نمی‌دانیم که کدام ستارگان مجاور تشتر از آن‌ها اراده شده است.

۴. در این جمله آن ستاره‌ای که پس از تشتر دارای دومین مقام و رتبه است مقصود می‌باشد و آن عبارت از ستارهٔ ستویس است.

۵. ستاره‌ای که به پروین ترجمه شده در متن پَئوْاِیْریه‌اِئینی (paoiryaeini) می‌باشد و به صیغهٔ جمع آمده است، ←

مقاومت کردن به ضدّ جادوان و پری‌ها (می‌ستاییم)، ونند ستاره مزدا آفریده را می‌ستاییم، برای قوّت؛ برای پیروزی برازنده؛ برای قوّهٔ مدافعه اهورا آفریده؛ برای برتری؛ برای غلبه نمودن به احتیاج؛ برای غلبه نمودن به خصومت؛ تشتر درست چشم را می‌ستاییم.

۱۳ در ده شب اول ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی پذیرد به شکل یک مرد پانزده سالهٔ درخشان با چشم‌های روشن بلندبالا (و) بسیار نیرومند (و) توانا و چُست در فروغ پرواز کند.

۱۴ به سنّ یک چنین مردی که به او نخستین بار کمربند دهند،[۱]
به سنّ یک چنین مردی که نخستین بار قوّت گیرد،
به سنّ یک چنین مردی که نخستین بار به بلوغ رسد.

۱۵ کسی که در اینجا در انجمن سخن گوید، کسی که در اینجا بپرسد که مرا اکنون با زَورْ آمیخته به شیر آمیخته به هوم می‌ستاید؟

→

گروهی از مستشرقین آن را به پروین ترجمه کرده‌اند، رجوع شود به:

Beiträge Zur Altbaktrische Philologie von Lagarde S. 58.

و به: Über Alt-iranische Sternnamen von Weber

۱. از این فقره به خوبی برمی‌آید که در قدیم پس از سنّ پانزده سالگی کستی می‌بستند، چه در فقرهٔ پیش گفته شده است تشتر به‌صورت جوان پانزده ساله ظاهر می‌شود، اکنون پس از سنّ هفت سالگی هر زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است. این بند از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند بافته می‌شود و سه بار به دور کمر بندند، عدد ۷۲ به مناسبت ۷۲ یسنا (قسمتی از اوستا) می‌باشد و سه بار به دور کمر بستن اشاره است به پندار و گفتار و کردار نیک؛ در روزی که مراسم کُستی‌بندی به‌عمل می‌آید در همان وقت به بچه نیز سُدره می‌پوشند و آن عبارت است از پیراهن سفیدی که در زیر لباس پوشند. در موقع دیگر از آن صحبت خواهیم داشت. کستی یا کستیک کلمهٔ پهلوی است به معنی طرف و کنار، معمولاً این کلمه را کشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل کشتی‌گیر و کشتی گرفتن؛ کلمه اوستایی کستی أئبوینگهَنَ می‌باشد. در هرمزدیشت فقرهٔ ۱۷ و یسنا ۹ فقرهٔ ۲۶ استعمال شده است. در اوستا کلمهٔ مذکور هم به معنی مطلق کمربند است و هم به معنی بند مخصوص که کستی یا کشتی باشد، همیان که در فارسی به معنی کمربند است با این کلمه اوستایی یکی است. در اینجا متذکر می‌شویم که کشتی از عهد بسیار کهن در میان اقوام آریایی معمول بوده است، برهمنان یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهمن نیز چنین بندی به گردن آویخته، به طرف شانه راست حمایل می‌کنند.

رجوع کنید به خرمشاه تألیف نگارنده.

و به:

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedj i Modi, Bombay 1922 p. 188-190.

به که باید من ثروتی از پسران و گروهی از پسران و کمال برای روان بدهم؟
اکنون من در جهان مادّی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم، طبق بهترین راستی.

۱۶ در ده شب دومی ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی پذیرد، به شکل یک گاو زرین شاخ در فروغ پرواز کند.

۱۷ کسی که در اینجا در انجمن سخن گوید، کسی که در اینجا بپرسد که مرا اکنون با زَورْ آمیخته به شیر آمیخته به هوم می‌ستاید؟
به که باید من ثروتی از گاوان (ستوران) و گله‌ای از گاوان و کمال برای روان بدهم؟
اکنون من در جهان مادّی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم، طبق بهترین راستی.

۱۸ در ده شب سومی ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی پذیرد، به شکل یک اسب سفید زیبا با گوش‌های زرین و لُگام زرنشان در فروغ پرواز کند.

۱۹ کسی که در اینجا در انجمن سخن گوید، کسی که در اینجا بپرسد که مرا اکنون با زَورْ آمیخته به شیر آمیخته به هوم می‌ستاید؟
به که باید من ثروتی از اسب‌ها و خیلی از اسب‌ها و کمال برای روان بدهم؟
اکنون من در جهان مادّی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم، طبق بهترین راستی.

۲۰ آنگاه‌ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند به پیکر اسب سفید زیبایی با گوش‌های زرین و لُگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید.

۲۱ به ضدّ او دیو اپوش به پیکر اسب سیاهی به‌در آید.
یک (اسب) کَل با گوش‌های کَل، یک (اسب) کَل با گردن کَل، یک (اسب) کَل با دُم کَل، یک (اسب) گرِ مهیب.[۱]

---

۱. کل یا کچل در اوستا کَئوُرْوَ می‌باشد. جلال‌الدین اکبر شاهنشاه هندوستان، ابن همایون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی به سرکوبی میرزا یادگار که یاغی شده کشمیر را گرفته بود می‌رفت، در هنگام حرکت این
←

۲۲ هر دو ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند و دیو اپوش به‌هم درآویزند، هر دو ای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز با همدیگر بجنگند، دیو اپوش به تشتر رایومند فرهمند چیر شود، او را شکست دهد.

۲۳ پس از آن او (اپوش) او را (تشتر را) به مسافت یک هاثْرَ از دریای فراخکرت دور براند،[۱] (آنگاه) تشتر خروش درد و ماتم برآورد، وای بر من ای اهورامزدا؛ بدا بـه حال شما ای آب‌ها و گیاه‌ها؛ محنت به تو ای دین مزدیسنا، اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برده شود نمی‌ستایند چنان‌که سایر ایزدان را در نماز نام برده می‌ستایند.

۲۴ اگر مردم در نماز از من نام برده بستایند چنان‌که از ایزدان دیگر نام برده می‌ستایند، (این‌چنین) من قوّت ده اسب، قوّت ده شتر، قوّت ده گاو، قوّت ده کوه، قوّت ده آب قابل کشتی‌رانی خواهم گرفت.

۲۵ من خود اهورامزدا تشتر رایومند فرهمند را نام برده در نماز می‌ستایم، مـن بـه او می‌بخشم قوّت ده اسب؛ قوّت ده شتر؛ قوّت ده گاو؛ قوّت ده کوه؛ قوّت ده آبِ قابل کشتی‌رانی.

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند به پیکر اسب سفید زیبایی بـا گوش‌های زرین و لُگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید.

۲۷ بر ضد او دیو اپوش به پیکر اسب سیاهی به‌در آید.
یک (اسب) کَل با گوش‌های کَل، یک (اسب) کَل با گردن کَل، یک (اسب) کَل با دُم کَل، یک (اسب) گرِ مهیب.

←
شعر را گفت:

کلاه خسروی و تـاج شـاهی   به هر کَل کی رسد حاشا و کلا

میرزا یادگار سرکش کچل بود، نقل از (شعر فارسی و سلاطین و امرا خـطابه مـهاراجـه سـرکشن پـرشاد بـهادر یمین‌السلطنه صدراعظم در جلسه شعبه جامعه معارف) حیدرآباد دکن ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۴۶.

گر که در فارسی به معنی جرب است به جای کلمه اوستایی می‌باشد، این ترجمه از گلدنر است.

۱. هاثْرَ در پهلوی هاسر می‌باشد، بندهش در فصل ۷ مفصلاً از منازعه تشتر و اپوش صحبت می‌دارد. در فقرهٔ ۸ از فصل مذکور می‌نویسد که نخست اپوش تشتر را یک فرسنگ از دریای فراخکرت دور نمود، در فصل ۲۶ در فقرهٔ اول کلمه هاسر را چنین معنی می‌کند «یک هاسر یک فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام».

۲۸ هر دو ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند و دیو اپوش به‌هم درآویزند، هر دو ای اسپنتمان زرتشت با همدیگر بجنگند، در وقت ظهر تشتر رایومند فرهمند به دیو اپوش چیر شود او را شکست دهد.

۲۹ پس از آن او (تشتر) او را (اپوش را) به مسافت یک هاثْرَ از دریای فراخکرت دور براند، تشتر رایومند فرهمند خروش شادکامی و رستگاری برآورد، خوشا به من ای اهورامزدا؛ خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها؛ خوشا به دین مزدیسنا؛ خوشا به شما ممالک؛ آب جوهای شما بدون مانعی به طرف محصول با دانه‌های درشت و چراگاه با دانه‌های ریز و به سوی جهان مادّی روان گردد.

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند به پیکر اسب سفید زیبایی با گوش‌های زرین و لُگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید.

۳۱ او دریا را به تموّج درآورد — او دریا را به جنبش درآورد
او دریا را به خروش درآورد — او دریا را به طغیان درآورد
او دریا را به جوش درآورد — او دریا را به تلاطم درآورد
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان دریا بالا برآید.

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند دگرباره از دریای فراخکرت برخیزد، ستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن مِه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت واقع است برخیزد.[۱]

۳۳ و پس از آن مِه‌های پاک ابر تشکیل‌دهنده به جنبش درآید، باد جنوب وزیده (آن‌ها را) به طرف پیش به راهی راند که از آنجا هوم مفرّح[۲] و فزایندهٔ جهان می‌گذرد، پس باد چالاک مزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به سوی کشتزار و منزلگاهان و هفت کشور رساند.

---

۱. از این فقره برمی‌آید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد.

۲. کلمه‌ای که به مفرّح ترجمه شد، در متن فراشمی می‌باشد، ترجمهٔ مذکور از گلدنر است رجوع کنید به:
Drei Yasht Geldner s. 115.

۳۴ ای اسپنتمان زرتشت، اپم نپات (به همراهی) باد چالاک و فرّ در آب آرام گزیده و فروهرهای پاکان به هر یک از امکنه در جهان مادی مقدار معینی از آب تقسیم کند.
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[1]

۳۵ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم که از آنجا از سپیده‌دم درخشان به راهی که از باد دور است به محلّی که از بخشندگان مقرّر شده است به آنجای مقرّر پرآب روان گردد، برای خاطر اهورامزدا، برای خاطر امشاسپندان.
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[2]

(کردهٔ ۸)

۳۶ تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، وقتی که سال از مردم در کار سرآمدن است اُمرای خردمند و (جانوران) وحشی که در کوهساران به‌سر برند و درندگان بیابان‌نورد انتظار برخاستن او (تشتر) کشند، کسی که از طلوع خویش برای مملکت سال خوش یا سال بد آورد
آیا ممالک آریایی از سال خوش برخوردار خواهد شد؟
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [3]

(کردهٔ ۹)

۳۷ تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که شتابان بدان سوی گراید، چُست بدان سوی پرواز کند، تند به سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوث به سوی کوه خوانونت انداخت.

---

۱. فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۲. فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. به عینه فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳۸ آنگاه اهورامزدا به او (به تیر) نفخه‌ای بدمید (و امشاسپندان)[۱] و مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ هر دو برای او راه را مهیّا ساختند، از پی آن (تیر) اشی نیک و بزرگ و پارند[۲] سوار گردونه سبک و چُست روان شدند تا مدتی که آن (تیر) پران به کوه خوانونت فرود آمد، در خوانونت آن به زمین رسید.[۳]
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[۴]

(کردهٔ ۱۰)

۳۹ تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی که به پری‌ها غلبه نمود، کسی که پری‌ها را درهم شکست، آن پری‌هایی که اهریمن برانگیخت به امید آنکه تمام ستارگانی راکه حامل نطفه آبند باز بدارد.[۵]

۴۰ تشتر آن‌ها را شکست داد، آن‌ها را از دریای فراخکرت دور نمود، آنگاه ابرها بالا برآمد و آب‌های سال خوش آورنده روان گشت، در آن‌هاست سیل، باران شدید، آب‌هایی که سیلان‌کنان در روی هفت کشور پراکنده شود،
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . .[۶]

---

۱. امشاسپندان سابقاً در تفسیر برای توضیحات افزوده شده، بعدها جزو متن گردیده است.
۲. اشی به صیغهٔ تأنیث اسم فرشته ثروت و نعمت است، یشت هفدهم مختص به اوست و آن را ارت یا ارد یشت گویند، در مقالهٔ ارت از او صحبت خواهیم داشت. پارند در تفسیر پهلوی اوستا به جای کلمه پارندی استعمال شده است، معنی آن نعمت و فیض و ثروت می‌باشد، کلمه‌ای که در یسنا ۳۸ فقرهٔ ۲ به فیض ترجمه کرده‌ایم همین پارندی می‌باشد (رجوع کنید به همین کتاب هفت تن یشت بزرگ). غالباً از پارندی در اوستا فرشته‌ای اراده شده است که مثل اشی فرشتهٔ مؤنث است و مانند او نیز برای محافظت گنج و ثروت گماشته شده است، بسا این دو در کتاب مقدس با هم نامیده شده‌اند از آن جمله در مهر یشت فقرهٔ ۶۶ و در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۲۵ و غیره، غالباً پارند با صفت رَئورَتَ آمده است یعنی با گردونه چست و سبک رونده.
۳. تمام این فقرهٔ ۳۸ راجع به تیر آرش است که به امر خدا و یاری فرشتگان از کوه طبرستان به کوه خراسان سرحد ایران و توران رسید، در مقالهٔ تشتر دیده‌ایم که ابوریحان بیرونی نیز می‌نویسد که خداوند به باد امر فرموده تیر را حفظ نماید تا از کوه رویان به اقصی نقطه مشرق به فرغانه رسید.
۴. به عینه فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۵. در اینجا از پری‌ها همان ستارگان دنباله‌دار یا به قول اوستا ستارگان کرم مقصود می‌باشد.
۶. به عینه فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۱۱)

۴۱ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی که آب‌های راکد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست.

۴۲ چه وقت تشتر رایومند فرهمند برای ما به‌در خواهد آمد؟
چه وقت چشمه‌های آب سترگ‌تر از (شانه) اسبی به جریان درآید؟
چه وقت چشمه‌ها به سوی کشتزاران زیبا و منزلگاهان و دشت‌ها جاری شود و ریشهٔ گیاه‌ها را از رطوبت قوی خود نمی‌بخشد؟
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [1]

(کردهٔ ۱۲)

۴۳ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فرو شوید، (این‌چنین) او شفا بخشد، آن تواناترین در صورتی‌که او را ستوده و معزّز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند.
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [2]

(کردهٔ ۱۳)

۴۴ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی را که اهورامزدا سرور (رد) و پاسبان همه ستارگان قرار داد، چنان‌که زرتشت را (رد و پاسبان) مردمان، کسی که اهریمن وی را تباه نتواند نمود و نه جادوان و نه پری‌ها، مردمان جادو و همه دیوها متّفقاً آسیبی به وی نتوانند رسانید.
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [3]

---

۱. فقرهٔ ۵ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۲. فقرهٔ ۵ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. به عینه فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۱۴)

۴۵ تشتر ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم، به کسی که اهورامزدا هزار چُستی بخشید. به آن کسی که در میان (ستارگان) حامل نطفهٔ آب تواناترین است، به آن کسی که با (ستارگان) حامل نطفهٔ آب در فروغ در پرواز است.

۴۶ کسی که به‌صورت یک اسب سفید زیبا با گوش‌های زرین و لُگام زرنشان تمام خلیج‌ها و تمام رودهای زیبا و تمام جوهای زیبای دریای فراخکرت را دیدن کند، (آن دریای) نیرومند خوش ترکیب عمیق را که آبش سطح وسیعی را فراگرفته است.

۴۷ آنگاه‌ای اسپنتمان زرتشت سیلان آب پاک‌کننده و درمان‌بخش از دریای فراخکرت سرازیر شود، این (آب) را (تشتر) تواناترین به مملکت‌هایی تقسیم کند که در آنجاها او را ستوده و معزّز بدارند، (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند.
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [۱]

(کردهٔ ۱۵)

۴۸ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، کسی را که تمام مخلوقات خرد مقدس (سپنتا مینو) مشتاق دیدارند، آن‌هایی که در زیر زمین به‌سر می‌برند آن‌هایی که در روی زمین به‌سر می‌برند و آن‌هایی که در آب و آن‌هایی که در خشکی زندگانی می‌کنند و آن‌هایی که پرنده و خزنده است و آن‌هایی در محل آزاد جای گزیند و آنچه در (عالم) بالا که از آفرینش بی‌انجام و بی‌آغاز راستی (اشا) نامیده می‌شود.[۲]
برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [۳]

---

۱. فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. مقصود از این جمله اخیر مخلوقات مینوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در جمله‌های پیش از آن‌ها اسم برده شده است.

۳. فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۱۶)

۴۹ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستاییم، آن غمخوار نیرومند ماهر فرمانروا را که با هزار نعمت آراسته است، کسی که او را خوشنود سازد، او به مرد خواهشمند بدون عوض نعمت‌های بسیار بخشد.

۵۰ من ای اسپنتمان زرتشت، آن ستارهٔ تشتر را در شایستهٔ ستایش بودن مساوی، در برازندهٔ نیایش بودن مساوی، در تکریم او را خوشنود ساختن مساوی، در قابل مدح و ثنا بودن مساوی، با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم.

۵۱ برای مقاومت کردن بر ضدّ آن پری و (او را) شکست دادن و برای چیر شدن و خصومتش را (به وی) برگردانیدن، به آن (پری) خشکسالی[1] که مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده می‌نامند.

۵۲ اگر من به‌خصوص ای اسپنتمان زرتشت، آن ستارهٔ تشتر را در شایستهٔ ستایش بودن. . . . .[2]

۵۳ برای مقاومت کردن به ضدّ آن پری و (او را) شکست دادن. . . . .[3]

۵۴ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی اینجا و آنجا سرزده قوّهٔ زندگانی جهان مادّی را یکسره درهم می‌شکست.

۵۵ آری تشتر رایومند فرهمند، آن پری را به بند در کشد، با زنجیر دولا ببندد و با زنجیر سه‌لا ببندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین لا ببندد چنان‌که گویی یک هزار مرد که در قوت بدن قوی‌ترین (مردمان) باشند یک مرد تنها را به بند در کشند.

---

۱. مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشتر از آن اسم برده‌ایم دُژیـائیریه در مقابل هویائیریه یعنی سال نیک و خوب، سال رزق و فراوانی.

۲. فقرهٔ ۵۰ به عینه در اینجا تکرار می‌شود.

۳. فقرهٔ ۵۱ به عینه در اینجا تکرار می‌شود.

۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریایی برای تشتر رایومند فرهمند ستایش و نیایش شایسته به جای آورند، همان ستایش و نیایشی که برای او شایسته‌ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد، هر آینه لشکر دشمن به این ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (گر) و نه کبست (زهر)[1] و نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرق‌های برافراشته (دشمن).

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا برای تشتر رایومند فرهمند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است؟

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت برای او ممالک (اقوام) آریایی باید زَوِرْ نثار کنند، برای او ممالک آریایی باید برسم بگسترانند، برای او ممالک آریایی باید یک گوسفند بریان کنند؛ سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یک رنگ (باشد).

۵۹ به راهزن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد، نه به زن بدعمل و نه به آن نابکاری که گات‌ها نمی‌سراید و برهم‌زن زندگانی است، کسی که مخالف این دین اهورایی زرتشت است.

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) به راهزن رسد یا به زن بدعمل و یا به نابکاری که گات‌ها نمی‌سراید و برهم‌زن زندگانی است، کسی که مخالف این دین اهورایی زرتشت است، هر آینه تشتر رایومند فرهمند چاره و درمان را برگیرد.

۶۱ به ناگاه سیل ممالک آریایی را فراگیرد به ناگاه لشکر دشمن به ممالک آریایی درآید، به ناگاه ممالک آریایی درهم شکند، پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۱. کبست فارسی در متن کپستی می‌باشد، به‌طور یقین نمی‌دانیم که کبست فارسی آنچه در فرهنگ‌ها به معنی گیاه تلخ و کلیه گیاه‌ها زهردار ضبط است، غالباً شعرا استعمال کرده‌اند با کپستی اوستا یکی باشد، مستشرقین در سر معنی این لغت با هم متفق نیستند، برخی به معنی زهر (گلدنر)، برخی دیگر به معنی گیاه زهرآلود (دارمستتر) گرفته‌اند، بارتولومه تصور می‌کند که اسم مرض مخصوصی باشد.

برای فروغ و فرّش او را می‌ستایم. . . . . [1]

۶۲ یتا اهو . . . .
درود می‌فرستم به تشتر رایومند فرهمند به ستویس آب آورندهٔ توانای مزدا آفریده،
اشم وهو . . . . [2]

۱. فقرهٔ ۳ از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. رجوع کنید به هرمزدیشت فقره ۳۳.

گوش = درواسپا

یشت نهم موسوم است به درواسپا Drvaspa و آن را نیز در اوستا گااُوْش (Gauš) و در فارسی گوش گویند، برای رفع اشتباه باید بگوییم که گوش به معنی آلت شنوایی در اوستا گَئوشَ (Gaoša) می‌باشد، گِئُوش یا گَئو به معنی گاو و (گااَوْش) فرشتهٔ حافظ چارپایان که از آن مشتق شده است به گوش آلت شنوایی مربوط نیست. در مقالهٔ ماه از گوشورون صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود می‌باشد، در اینجا لازم است متذکّر شویم که کلمهٔ گاو در اوستا علاوه بر معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده می‌شود دارای یک معنی بسیار منبسطی است و به همهٔ چارپایان مفید اطلاق می‌گردد، در خود اوستا برای تشخیص به چارپایان خُرد مثل میش و بُز اَنومِیه یا گفته‌اند و به چارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خر ستؤرَ (ستور) نام داده‌اند، هر یک از چارپایان خُرد و بزرگ را جداگانه اسمی است و بسیار نزدیک به فارسی، از آنکه گفتیم کلمهٔ گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کلمهٔ گوسفند نیز به‌خوبی برمی‌آید که امروز برای میش استعمال می‌کنیم، ولی اساساً آن برای چارپایان خرد وضع شده است. از جزء اخیر این کلمه که سفند یا سپند باشد در مقالهٔ امشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن مقدس یا پاک و مفید می‌باشد. جزء اوّلی همان گاو است که در اینجا بهتر شکل اوستایی خود را محفوظ داشته است. در وندیداد فرگرد ۲۱ فقرهٔ ۱ گوید: درود به تو ای گاو مقدّس (گئو سپنت)، مقصود همان گاو است نه میش، بعدها از گئو سپنت چارپایان کوچک اراده کرده‌اند و به‌تدریج در فارسی برای میش تخصیص یافته است، برای میش نر در خود اوستا کلمهٔ مئشَ maeša و برای میش ماده مئشی استعمال شده است.[1] در لهجه دری یعنی

---

۱. رجوع شود به یشت ۱۴ (وهرام یشت) فقرهٔ ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقرهٔ ۵۶ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۳.

در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سر یک رشته از اسامی جانوران دیده می‌شود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو گراز و گاو کرگدن و گاو ماهی[۱] و این خود دلیل است که کلمهٔ گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی به معنی منبسط تر از کلمه بوین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلیّه چارپایان از جنس گاو می‌باشد.

پس از دانستن این مقدمه اینک ببینیم که چرا گاو به‌خصوص این همه مورد توجّه گردیده و حتی اسم فرشتهٔ حافظ جانوران مفید از کلمهٔ گاو مشتق شده است، دلیلش بسیار واضح است برای آنکه در میان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هر آن فوایدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته‌اند، چون شیر و روغن و پنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است، ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقّت ساختند. هنوز پارسیان ذبح گاو را ناروا و گوشت آن را به خود ناگوار می‌دانند، چنان‌که از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از پی ستایش خدای و کار و کوشش می‌خواند امتناع دارند، گاو نر یا ورزاو که به معنی گاو ورز و کِشت می‌باشد برای قوم فلاّح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهایی بوده است، غالباً در خود گات‌ها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آن‌ها برای زراعت توصیه شده است[۲] و به‌علاوه از پی گاو زه کمان می‌ساخته‌اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است، گردونه و بارکشی نیز با این جانور بوده است. این مسئله نیز از مهریشت فقرهٔ ۳۸ به‌خوبی برمی‌آید چه در اینجا از گردونه‌ای که با ورزاو کشیده می‌شود صحبت رفته است، ممدّ بر آن فردوسی نیز گوید:

ز گاوان گردونکشان چل هزار   همی راند پیش اندرون شهریار[۳]

نظر به این فواید ابداً شگفت‌آمیز نیست که گاو در آیین مزدیسنا معزّز باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود. در چندین جای گات‌ها از فرشتهٔ گوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چارپایان نیک گماشته شده یاد گردیده است،[۴] در سایر قسمت‌های اوستا نیز به کالبد و روان این فرشته درود فرستاده می‌شود،[۵] نگهبانی روز

---

1. Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebiäuche.

۲. رجوع شود به گات‌ها یسنا ۳۲، قطعهٔ ۱۴ و یسنا ۳۳، قطعهٔ ۳ و ۴.

۳. شاهنامه چاپ آموزنده، پونه ۱۹۱۳ میلادی، ص ۱۰۷.

۴. رجوع شود به گات‌ها یسنا ۲۸ قطعهٔ ۱ و به تمام قطعات یسنا ۲۹ و به مقاله گوشورون ترجمهٔ نگارنده.

۵. رجوع شود به یسنا ۱ فقرهٔ ۵ و یسنا ۲۶ فقرهٔ ۴ و یسنا ۳۹ (هفت ها) فقرهٔ ۱ و یسنا ۷۰ فقرهٔ ۲.

چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است، به قول ابوریحان بیرونی گوش روز در دی‌ماه جشنی است موسوم به سیرسور، در این روز سیر و شراب خورند و برای دفع شر شیاطین سبزی‌های مخصوصی با گوشت پزند،[۱] در فرهنگ‌ها نیز جشن سیر سور ضبط است.

فرشتهٔ نگهبان چارپایان گهی گوش خوانده می‌شود و گهی درواسپا، بی‌شک از این دو کلمه یک فرشته اراده شده است. در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ فقرهٔ ۱۴ نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است. کلمه درواسپا مرکّب است از دو جزء دروَ + اسپ معنی جزء اخیر معلوم است، جزء اول در اوستا دروَ (drva) و در فرس دُورُووَ به معنی عافیت و صحّت و تندرستی می‌باشد، همین کلمه است که امروز در فارسی درست گوییم بنابراین درواسپا یعنی درست دارندهٔ اسب؛ بی‌شک در اینجا هم از کلمهٔ اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود می‌باشد، در آغاز یشت نهم نیز درواسپا سالم نگهدارندهٔ چارپایان خُرد و بزرگ نامیده شده است، از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته موکّل چارپایان تخصیص یافته، برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است به‌خصوص نزد ایرانیان دلیر و رزم‌آزما که برای نبرد و جنگ به غایت محتاج آن بوده‌اند و به‌علاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است، بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب و گشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجتسب و غیره با کلمهٔ اسب ترکیب یافته است. در هر جایی که درواسپا ذکر شده آن را به دارندهٔ اسب‌های زین شده و گردونه‌های تندرو و چرخ‌های خروشنده متّصف کرده‌اند، دلیران و ناموران در نماز و ستایش از او اسب‌های قوی پیکر و سالم استغاثه می‌کنند، حتی اسب خورشید که ذکرش گذشت از او است. در گوش یا درواسپ یشت هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای غلبه کردن به هماوردان خویش یا برای موفق شدن به امری بدو نماز برده، یاری درخواست می‌کنند، نخست هوشنگ پیشدادی؛ دوم جمشید؛ سوم فریدون؛ چهارم هوم؛ پنجم خسرو؛ ششم زرتشت؛ هفتم کی‌گشتاسب؛ این نامداران همان‌هایی هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمنّای رستگاری نمودند و هر یک را شرح دادیم و بعد هم آن‌ها را به همین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه می‌کنیم در ارت یشت هم خواهیم دید، مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی برده نشده است، ولی در طی مقاله افراسیاب از آن صحبت داشتیم.

---

۱. آثارالباقیه چاپ زاخائو، ص ۲۲۶.

گوش یشت = درواسپ یشت

درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را خوشنود می‌سازیم.

(کردهٔ ۱)

۱ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را می‌ستاییم، کسی که چارپایان خُرد را سلامت نگه می‌دارد، کسی که چارپایان (ستوران) بزرگ را سلامت نگه می‌دارد، کسی که دوستان را سلامت نگه می‌دارد، کسی که بچگان را سلامت نگه می‌دارد، با دید، با نان بسیار دور و . . .[۱]
با سعادت . . . . .[۲]

۲ کسی که دارای اسب‌های زین شده، گردونه‌های تکاپوکننده، چرخ‌های خروشنده است که فربه (راه) بپیمایند،[۳] نیرومند خوش‌اندام بهرهٔ نیک بخشنده و درمان‌بخشی که برای یاری مردان پاک؛ پیشه سالم و اقامتگاه مُهیّا دارد.[۴]

---

۱. به جای نقاط کلمه پیثنَ خراب شده معنی درستی از آن برنمی‌آید.
۲. به جای نقاط کلمات درغو پخذْ رییّن خراب شده است فقط کلمهٔ اولی را می‌دانیم که به معنی دراز و بلند و دیر و درنگ است.
۳. معنی این جملهٔ اخیر روشن نیست، هرچند که معنی کلمات آنکه فشئونی (فربه) و مَرزْ (پسودن و مالیدن) باشد معلوم است.
۴. فقرات اول و دوم در آغاز شش گردهٔ (فصل) دیگر این یشت تکرار می‌شود.

۳ برای او هوشنگ پیشدادی در بالای کوه زیبای مزدا آفریدهٔ (هرا) صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند، قربانی کرد[۱] و زَورْ نیازکنان (چنین درخواست).

۴ این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من به همه دیوهای مازندران ظفر یابم، که من به هراس نیفتاده از بیم دیوها گریزان نشوم، که همه دیوها برخلاف میل‌شان به هراس افتاده در مقابل من فرار کنند (و) از بیم در تاریکی بدوند.

۵ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زَورْ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.

۶ برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم، من او را با نماز نیک به جای آورده (و) با زَورْ می‌ستایم، آن درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را، درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَورْ و با کلام بلیغ ینگه هاتام... اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان می‌شناسد آن کسی را که برای ستایشش به او به توسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد، این مردان و این زنان را ما می‌ستاییم.[۲]

(کردهٔ ۲)

۷ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس رامی‌ستاییم، کسی که چارپایان...[۳]

۸ برای او جمشید دارندهٔ گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَورْ نیازکنان (چنین درخواست).

۹ این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من برای مخلوقات مزدا گله پرواری مهیّا سازم که من آفریدگان مزدا را جاودانی سازم.

---

۱. رجوع کنید به مقالهٔ هوشنگ و به فقرات ۲۱–۲۲ آبان یشت.

۲. فقره ششم در انجام شش کردهٔ دیگر این یشت تکرار می‌شود.

۳. فقرات اول و دوم از همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۱۰ که من از مخلوقات مزدا گرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگ را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد گرم و سرد را دور بدارم.[۱]

۱۱ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زَوژ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. . . . .[۲]

(کردهٔ ۳)

۱۲ درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس را می‌ستاییم، کسی که چارپایان را...[۳]

۱۳ برای او فریدون پسر آثویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (وَرِنَهْ) صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَوژ نیازکنان (چنین درخواست).

۱۴ این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من به اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار چستی و چالاکی دارنده، ظفر یابم، به این دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است، به این خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دو زنش را بربایم، هر دو را سنگهوک (شهرناز) و اِرنَوَکْ (ارنواز) که برای توالُد و تناسُل داری بهترین بدن می‌باشند، هر دو را که برای خانه‌داری برازنده هستند.[۴]

۱۵ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زَوژ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. . . . .[۵]

---

۱. رجوع کنید به مقاله جمشید و به فقرات ۲۵-۲۶ از آبان یشت.
۲. فقرهٔ ۶ همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۳. فقرات اول و دوم همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۴. رجوع کنید به مقالهٔ فریدون و به فقرات ۳۳-۳۴ آبان یشت.
۵. فقرهٔ ۶ همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۴)

۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را می‌ستاییم، کسی که چارپایان را...[۱]

۱۷ برای او هوم...[۲] درمان‌بخش و سرور نیک با چشمان زرد رنگ در بلندترین قُلّه کوه هرا فدیه آورد و از وی برای این کامیابی درخواست نمود.

۱۸ این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را به زنجیر کشم و به زنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند به نزد کیخسرو برم تا او را روبروی دریاچهٔ چئچست عمیق و با سطح وسیع بکُشد، کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که به خیانت کشته شد و برای (انتقام) اغریرث دلیر.[۳]

۱۹ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زَوِرْ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. . . . .[۴]

(کردهٔ ۵)

۲۰ درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس را می‌ستاییم کسی که چارپایان را...[۵]

۲۱ برای او، یل ممالک آریایی، استوار سازندهٔ کشور خسرو، روبروی دریاچه ژرف و پهن چئچست صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَوِرْ نیازکنان (چنین درخواست).

---

۱. فقرهٔ اول و دوم همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. در متن به جای نقاط کلمه فراشِمِی آمده است، در طی ترجمهٔ یشت‌ها در هر جایی که به این صفت برخوردیم آن را به آشامیدنی ترجمه کردیم، این معنی در فقرهٔ فوق برای هوم که اسم کسی است مناسبتی ندارد، مگر آنکه صفت مذکور را به معنی ترقّی‌دهنده و پرورانندە بگیریم، چنان‌که برخی از مستشرقین به این معنی گرفته‌اند.
در خصوص هوم رجوع کنید به مقالهٔ افراسیاب.

۳. راجع‌به کیخسرو رجوع کنید به فقره ۴۹ از آبان یشت.

۴. فقرهٔ ۶ همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۵. فقرات اول و دوم همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲۲ این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را روبروی دریاچه چئچست ژرف و پهن بکشم، من پسر انتقام‌کشنده، از سیاوش نامور که به خیانت کشته شد و برای انتقام اغریرث دلیر.

۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. . . . . [۱]

(کردهٔ ۶)

۲۴ درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس را می‌ستاییم، کسی که چارپایان را...

۲۵ او را بستود زرتشت پاک در آریاویج، در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا[۲] با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زَوْر و با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست.

۲۶ این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین درواسپ که هُوتُس نیک و شریف را[۳] هماره بر آن دارم که به حسب دین بیندیشد، به حسب دین سخن گوید، به حسب دین رفتار کند[۴] که او به دین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را دریابد که او برای جمعیّت من مایه شهرت نیکی شود.

---

۱. فقرهٔ ۶ همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.
۲. در خصوص مملکت آریاویج و رود ونگوهی دائیتیا رجوع کنید به همین کتاب.
۳. هُوتُس در پهلوی به جای اسم اوستایی هُوتئوسا آمده است، هُوتُس از خاندان نئوترَ (نوذر) زن کی گشتاسب است در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۹ و در رام یشت ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است. در کتاب پهلوی یادگار زریران مندرج است: «آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم تمام پسران و برادران و بزرگان من و نیز زن من هوتس از کسی که برای من سی پسر و دختر متولد شدند کشته شوند باز من پیرو این دین پاک خواهم ماند، آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد». در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون، بنابه داستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است هُوتُس غیر از کتایون است، چه این اخیر دختر قیصر رُوم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش لُهراسب رنجیده‌خاطر در مملکت رُوم متواری بود او را شیفتهٔ حُسن جمالش نموده، به زنی گرفت.
۴. در اینجا یادآور می‌شویم که حضرت زرتشت در فقرهٔ ۱۰۴ از آبان یشت خواستار است که شاه گشتاسب به وی ایمان آورد، در فقرهٔ فوق آرزو دارد که هوتُس زن کی گشتاسب به او بگرود.

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زوؤ نثار کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. . . . . [۱]

(کردهٔ ۷)

۲۸ درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس را می‌ستاییم کسی که چارپایان را...[۲]

۲۹ برای او کی گشتاسب بلندهمّت روبروی آب دائیتیا صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَوْرْ نیازکنان (چنین درخواست).

۳۰ این کامیابی را به من ده، ای نیک، ای تواناترین درواسپ که من به اَشْتَ اَئورَوَنْتْ پسر وِیْسپَ ثَئورْوُ اَشْتی[۳] . . . . [۴] با خُود سر تیز، با سپر سر تیز و با گردن ستبر که دارای هفتصد شتر است در پشت زَئینیاوَرَ خویذاهه[5] در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به ارجاسب خیون[۶] نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به دَرْشینیکَ[۷] دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد.

---

۱. فقرهٔ ۶ همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۲. فقرهٔ اول و دوم همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۳. اَشْتَ اَئورونت پسر ویْسپَ ثَئورْوُ اَشْتِی از رقبای کی گشتاسب لابد از دیویسنان و از تورانیان خیون می‌باشد، معنی لفظی آن چنین است «کسی که هشت سوار دارد».

۴. به جای نقاط از کلمه وِیسپ ثئورْوُ که باید صفتی باشد معنی درستی برنمی‌آید، کلمه خراب شده به‌نظر می‌رسد.

۵. زئینیاوَرَ خویذاهه به قول بارتولومه اسم محلی است، این اسم را گلدنر در متن اوستای خود جَئینیاوَرَ ضبط کرده است و زئینیاوَرَ را نسخه بدل.

۶. خیون اسم یک قبیلهٔ تورانی است، خاک این قبیله نیز مملکت خیون نامیده می‌شود. ارجاسب در اوستا و یادگار زریران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است، این اسم در اوستا خویئونَ می‌باشد. این قبیله همان است که بعدها با شاپور دوم (۳۰۹–۳۸۰ میلادی) نیز در زد و خورد بوده است، مورّخ رم امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus که در سال ۳۳۰ میلادی می‌زیست از گرُومباتس Grumbates نامی پادشاه خیونیت Chionitae که در داغستان سلطنت داشت و رقیب شاپور دوم بود اسم می‌برد. در زامیاد یشت فقرهٔ ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تریاونت زشت نهاد و به دیویسنا پِشَنَ و به دروغ‌پرست ارجاسب و به سایر خیون‌های نابکار زشت کردار ظفر یافت.

۷. دَرْشینیکَ چنان‌که در فقرهٔ فوق ذکر شده است یکی از دیویسنان و دشمن مزدیسنان است، معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد).

۳۱ که من تثریاونت[1] زشت‌نهاد را براندازم، که من دیویسنا سپینج‌اُورُوشْکَ[2] را براندازم، که من دگرباره همای و واریذکنا[3] را از مملکت خیون‌ها به خانه برگردانم، که من ممالک خیون را برافکنم، پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه‌دهنده، کسی که خواستاری را که زَوْرْ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا می‌سازد.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. [4]

۳۳ یتا اهو . . . .
درود می‌فرستم به درواسپ توانای مزداآفریدهٔ مقدس
اشم وهو . . . .
اهمائی رئشچه . . . .[5]

---

۱. تثریاونت همان است که در فقرهٔ ۱۰۹ از آبان یشت به او برخوردیم (نسخهٔ بدل تثریه‌ونت) و مثل فقرهٔ ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با پِشَن و ارجاسب یک جا ذکر شده است، در هر جایی که به این اسم برمی‌خوریم او را رقیب گشتاسب می‌بینیم، تئریاونت لفظاً یعنی تیره و ظلمانی.

۲. سپینج اورُوشْکَ در پهلوی سپینجروش شد، از دیویسنان و دشمن کی‌گشتاسب است.

۳. همای و وارِیْذکنا همای در اوستا هومایا یا هومایه یا هومَیه دو معنی دارد، اول به معنی فرخنده و همایون است چنان‌که در یسنا ۴۱ (هفت ها = هفتن یشت بزرگ) فقرهٔ ۳ استعمال شده است، دوم اسم دختر کی‌گشتاسب است در فقرهٔ ۱۳۹ از فروردین یشت، نیز به فروهر همای پاک درود فرستاده شده است، در پهلوی هماک گویند، در یادگار زریران آمده است کی‌گشتاسب برای تشویق و تشجیع به لشکریانش چنین گفت: «کیست در میان شما ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم، برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپهبد لشکر گردانم». فردوسی نیز گوید:

به لشکر بگفتا کدام است شیر — که باز آورد کین فرخ زریر....
که هرگز میانه نهد پیش پای — مر او را دهم دخترم را همای

وارِیْذکنا باید اسم دختر دیگر کی‌گشتاسب و خواهر همای باشد که در شاهنامه به‌آفرید شده است، بی‌شک فقرهٔ ۳۱ از درواسپ یشت اشاره به شکست اولی است که ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی‌گشتاسب همای و به‌آفرید اسیر ارجاسب شدند. در شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان به توسط برادرشان اسفندیار صحبت شده است:

ببردند پس دخترانت اسیر — چنین کار دشوار آسان مگیر
اگر نیستی جز شکست همای — خردمند را دل برفتی ز جای
دگر دختر شاه به آفرید — که باد هوا هرگز او را ندید
که از تخت زرّینش برداشتند — برو باره و طوق نگذاشتند.

۴. فقرهٔ ۶ همین یشت در اینجا تکرار می‌شود.

۵. رجوع کنید به فقرهٔ ۲۳ هرمزدیشت.

مهر

اشتقاق کلمهٔ مهر

مهر در اوستا و در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی میثر Mithra و در سانسکریت میترَ Mitra آمده است، در پهلوی میتر Mitr شده، امروز مهر گوییم و معانی مختلف از آن اراده می‌کنیم، عهد و پیمان و محبّت و خورشید جمله از معانی آن است، هفتمین ماه سال شمسی و روز شانزدهم هر ماه نیز مهر نامیده می‌شود، مسعود سعد این معانی را در یک بیت شعر جمع کرده گوید:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرّخ مهرگان　　مهر بفزا ای نگـارِ مـهرچـهرِ مـهربان

بسا اسامی اشخاص تاریخی به ما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم ایران در کتب مورخین و جغرافیادان‌های ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده که با کـلمهٔ مـهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهربندگشای؛ در تورات کتاب عزرا در باب اول فقرهٔ ۸ مندرج است که خزینه‌دار کورش بزرگ موسوم بوده است به مِترَدات، چون مهر یکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام بلندی است بسا آتشکده‌های عهد باستان به اسم او بوده است چنان‌که فردوسی گوید:

چه آذرگشسب و چه خرداد مهر　　فروزان چو ناهید و بـهرام و مـهر

امروز هم زرتشتیان به پرستشگاه خویش در مهر گویند، در فرهنگ‌ها نـیز مسـطور است که مهر قبهٔ زرینی است که بر سر چتر و عَلَم و خرگاه نصب کنند. کلیه ایـن مـعانی درست و برای هر یک در اوستا و تاریخ مأخذی می‌توان نشان داد. اسم بیخ گیاهی هم که به مناسبت شباهتش به دو نفری که در مقابل هم ایستاده باشند مهر گیاه می‌باشد و نیز به مردم گیاه و استرنگ و سگ‌کن معروف است، این بیخ و ریشه را در عربی یبروج‌الصنم و

خود گیاه را لُفّاح گویند.[۱] در طبّ نیز میتری داتیسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری به‌کار بردن و طبیعت خود را به آن عادت دادن، به‌طوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت علمی که در طب اروپاییان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری داتیسم به مهرداد رقیب بزرگ رُمی‌ها پادشاه مملکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳–۶۳ پیش از مسیح سلطنت کرد منسوب می‌باشد، می‌گویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را به استعمال آن عادت داد تا سمّی در وجود او اثری نکند، بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میانجی ذکر کرده‌اند. در نزد هندوان کلمه میث Mith که بُن و ریشهٔ مهر است به معنی پیوستن و به جایی فرود آمدن است، لغت مـئیثنیا Maethanya کـه در اوستا بسیار استعمال شده به معنی خانه و سرا می‌باشد، این کلمه همان است کـه امـروز میهن گوییم، بنابراین فرهنگ‌هایی که آن را به وطن ترجمه کرده از معنی حقیقی منحرف شده‌اند، کلمهٔ میهمان یـا مـهمان نـیز از هـمین اصـل و بـنیان است و در اوسـتا مـئثمن Maethman می‌باشد،[۲] یوستی Yusti مهر را به معنی‌ای که ذکر شد گرفته، آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی می‌داند و یا به عبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان،[۳] در گات‌ها که قدیم‌ترین قسمت اوستاست فقط یک‌بار کلمهٔ میثرَ استعمال شده است، اما نه به معنی فرشته بلکه به معنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی،[۴] در فرگرد چهارم وندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان‌شکن و اقسام معاهدات و شروط آن‌ها صحبت می‌شود کلیّه کلمه مثرَ به معنی عهد و پیمان آمده است، در یشت دهم که مخصوص به این فرشته است بسا کلمه مثرَ به جای عهد و میثاق آمده است، میثرو دروج (Mithro-druj) که به مـعنی تـحت‌الفـظی

---

۱. تحفةالمؤمنین می‌نویسد: یبروج‌الصنم بیخ لُفّاح بری است به شکل دو انسان که روبـروی یکـدیگر گـذاشـته باشند و او را مهر گیاه و سگ‌کن نامند، نبات مذکور شبیه به علیق و به قدر زرعی، برگش شبیه به بـرگ انـجیر و باریک‌تر از آن و ثمرش سرخ و به قدر زیتونی و در بوی شبیه به میعه سایله و گلش سفید، بیخش به‌صورت دو انسان مواجه و مستور به لیف‌های اشقر شبیه به موی رجوع کنید نیز به بحرالجواهر؛ خاقانی در معنی مردم‌گیا گوید:

من همی در هـند مـعنی راست هـمچون آدمـم — وین خران در چین صورت راست چون مردم گـیا

حافظ گوید:

سبزهٔ خط تو دیدیم و ز بستان بهشت — به طلبکاری این مهر گـیاه آمـده‌ایـم

۲. رجوع کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae Strassburg 1904.

۳. رجوع شود به: Geschichte des laten Persiens von Fer. yusti Berlin 1879 S. 92-93.

۴. رجوع کنید به گات‌ها یسنا ۴۶ قطعهٔ ۵ میثروابیو Mithroibyo

دروغگوی به مهر می‌باشد در همه جا پیمان‌شکنی از آن اراده گردیده است، هیچ‌یک از این معانی مخالف همدیگر نیست، معنی ریشهٔ کلمه پیوستن و واسطه بودن است؛ معنی‌های دیگر بعدها به‌واسطهٔ مقام و شغل این فرشته برخاسته است، برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر Darmesteter معنی قدیمی و اصلی آن را دوستی و محبّت گرفته است.[۱]

مهر نزد برهمنان

در سانسکریت هم میترَ به معنی دوستی است و در ودا برهمنان مانند اوستا پروردگار روشنایی و فروغ می‌باشد، در کتاب مقدس هندوان نیز به یک دسته از پروردگارانی که عدد آن‌ها هفت می‌باشد اشاره گردیده است، ولی اسامی همه آن‌ها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنان‌که اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگری که در ودا از آن‌ها صحبت شده به ما نرسیده است. دستهٔ هفتگانه هندوان موسوم است به ادی‌تیا Aditya یعنی پسران ادی‌تی Aditi که اسم الاهه‌ای می‌باشد، از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میترَ غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گات‌ها صحبت داشتیم در جزو ادی‌تیاها شمرده می‌شود،[۲] میترَ در ودا برهمنان مانند میثرَ در اوستای مزدیسنان پاسبان راستی و پیمان است، در هر دو کتاب به ضد دروغ و خطا می‌باشد، فقط در سرودهای مقدس هندوان از میترَ یک یادگار مجمل و مبهمی مانده است و یک قطعه مختصر و بدون اهمیّت متعلق بدو است و همیشه میترَ با وارونا آمده است، با آنکه فلسفهٔ ودا و اوستا با همدیگر فرق دارد ولی باز این‌قدر به هم نزدیک و شباهت دارد که بتوان از روی تحقیق گفت که هر دو دسته آریایی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی با هم مهر را می‌ستوده‌اند، هرچند که میتر در ودا دارای مقام بلندی است، ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنایی مثل اندرا Indra و سویتر Savitar از اهمیّت او کاسته، اینک باید میثرَ اوستا را با وارونای ودا مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیک به او است.

---

۱. رجوع شود به: Le Zend-Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441

۲. رجوع کنید به گات‌های نگارنده در فصل (چند لغت از گات‌ها).

قدمت مهر

اینک که دانستیم مهر در ودا هم که قدیم‌ترین کتاب مذهبی دنیا به‌شمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهنسال است، از خطوط میخی که از هزاروچهارصد سال پیش از مسیح می‌باشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکور که درکاتپاتوکا Katpatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که دسته‌ای از قوم هتیت در میتانی Mitani در شمال عراق کنونی (بین‌النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند می‌پرستیده‌اند.[۱] این پروردگار عهد آریایی و فرشتهٔ زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و به اندازهٔ ملیّت ما قدیم است، هنوز هم در ایران پیروان آیین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی می‌کنند و مجلس ایران پس از پیش‌تر از هزار سال فراموشی دگرباره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را به دست این فرشته مهربان سپرد.

مهر درکتیبه‌های هخامنشیان

اسم میثرَ از قرن چهارم پیش از مسیح درکتیبهٔ پادشاهان هخامنشیان جای گرفته، فقط پنج بار این اسم تکرار شده است نخست درکتیبهٔ اردشیر دوم که از سال ۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه‌ای که در خرابهٔ شوش باقی مانده گوید: «این ایوان را (اپدانَ Apadana) داریوش (اول) از نیاکان من بنا نمود، بعد در زمان اردشیر (اول) پدربزرگ من طعمهٔ آتش گردید، من به خواست اهورامزدا و آناهیتا (ناهید) و میثرَ (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا آناهیتا و میتر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام خراب نسازند و آسیب نرسانند». باز از همین پادشاه در پایهٔ ستونی که در همدان پیدا شده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است: «این ایوان را من به خواست اهورامزدا آناهیتا و میتر بنا نمودم، بشود که اهورامزدا آناهیتا و میثر مرا از کلیّه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام ویران نسازند».

---

۱. هتیت‌ها قوم آریایی‌نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات به اسم هاختی Hakhtti قادر از آن‌ها ذکری شده است، مادر سلیمان که داود به خیانت او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است، آنان نیز مانند ایرانیان به خدا بغ می‌گفتند. به‌واسطهٔ زد و خوردهایی که میان آنان و مصریان و آشوریان واقع شده کتیبه‌های قدیم این دو مملکت آنان را در قبطی خیتا Kheta و در آشوری ختی Khatti نامیده‌اند. رجوع شود به:
Cumont Mithra p. 2

و به: Geschichte der Meder und Perser von Justin Prášek Gotha 1906 I Band S. 25

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابهٔ پرسپولیس (تخت جمشید) به نوبت خود گوید: «اهورامزدا و بغ میترَ مرا و این مملکت را و آنچه را که به توسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند».[۱]

چنان‌که ملاحظه می‌کنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر می‌شود، مگر آنکه در فقرهٔ اخیر مهر تنها ذکر شده است.

جشن مهرگان[۲]

روز شانزدهم هر ماه مخصوص به فرشته فروغ و به مهر روز موسوم است و این روز عیدی است، به‌خصوص روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بزرگی است، به قول بندهش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولّد یافتند. این جشن را در قدیم متراکانا می‌گفتند یعنی متعلق به مهر، بعد مهرگان شد و مهرجان معرب آن است، این جشن بزرگ شش روز طول می‌کشد، از روز شانزدهم شروع شده به روز بیست‌ویکم که رام روز باشد ختم می‌گردد. روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند. در ایران قدیم فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هَمَ Hama) پس از آن زمستان (زَینَ Zayana از همین کلمه است دی)، در کلیهٔ اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است. نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان، به‌خصوص جشن مهرگان بسیار شوخ و سرورانگیز بود، کتزیاس می‌نویسد که: پادشاهان هخامنشی هیچ نبایستی مست شوند. مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده‌پیمایی با میخوارگان شرکت می‌نمودند. مورّخ دیگر دوریس Duris می‌نویسد که: در این جشن پادشاه می‌رقصید،[۳] به قول استرابون Strabon خشترپاون (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب به رسم ارمغان به دربار شاهنشاه هخامنشی می‌فرستاد، اردشیر بابکان و خسروانوشیروان در این روز رخت نو به مردم می‌بخشیدند، در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوّا) از نطفه کیومرث پدید آمدند.[۴] از علمای

---

۱. رجوع کنید به: Die Keilinschriften der Achämeniden von F. H. Weissbach Leipzig 1911

۲.
ملکا جشن مهرگان آمذ — جشن شاهان و خسروان آمذ
خز به جای مُلْحمَ و خرگاه — بدل باغ و بوستان آمذ
مورد به جای سوسن آمد باز — می به جای ارغوان آمذ

روذکی، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، ص ۲۷۵

3. Clemen, Die Griechi. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S. 90

۴. رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی yusti.

ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهر جان نقل شده است از آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه‌ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه‌کنان (واج‌گویان) نزد شاه می‌آورد.[۱]

ابوریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده می‌شود، در کتاب معروف خود الآثارالباقیه عن‌القرون الخالیه مفصلاً از عید مهرجان صحبت می‌دارد، از آن جمله می‌نویسد: «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد، به این مناسبت این روز بدو منسوب کرده‌اند. پادشاهان در این جشن تاجی که به شکل خورشید و در آن دایره‌ای مانند چرخ نصب بود به سر می‌گذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاک خوانندش دست یافت، چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند ندا می‌داد: ای فرشتگان به سوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهانید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در این روز کرهٔ ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنایی و نور کسب نمود. از سلمان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قایل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرجان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد، چنان‌که یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات. در آخرین روز این جشن که بیست‌ویکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دباوند به زندان انداخت و خلایق را از گزند او برهانید، لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که کُشتی به میان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند، چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد، از این روز به بعد دعای خیرشان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی).

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرجان در عظمت و شرافت مساوی است، پس هر دو روز را عید بگیرید. از این پس هرمزبن شاپور در تمام روزهای مهرجان جشن

۱. وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحهٔ ۵۷ در جزو اشیاء خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است، نگارنده این کلمه را در جایی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که می‌دانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است، آن گیاهی است شبیه به نعناع و خوشبو، تخم آن ریزه‌تر از تخم ریحان است. رجوع شود به بحرالجواهر و تحفةالمؤمنین.

برپا داشت، در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایرانشهر از آغاز مهرجان تا مدت سی روز مانند نوروز عید می‌گرفتند و هر پنج روز را به یک طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند».[۱]

ابوریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة‌التنجیم در نسخهٔ فارسی آن گوید: «مهرجان روز است از مهرماه و نامش مهر و اندرین روز آفریذون ظفر یافت بر بیور اسب، جاذوانک به ضحاک معروف است و به کوه دنباوند بازداشت و روزها از بس مهرگانست، همه جشن‌اند بر کردار انچ از بس نوروز بوذ و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بذین دانندش».[۲] بلعمی می‌نویسد: «آفریدون ظفر یافت و ضحاک را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج بر سر آفریدون نهاده، جهان بر وی سپرد و آن مهر روز بود از مهرماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون به ملک بنشست».[۳]

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید:

به روز خجسته بر مهر و ماه — به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

.... — ....

بفرمود تا آتش افروختند — همه عنبر و زعفران سوختند

پرستیدن مهرگان دین اوست — تن‌آسایی و خوردن آیین اوست

کنون یادگار است از او ماه و مهر — بکوش و برنج ایچ منمای چهر

این عید به اندازه‌ای بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم نتوانست آن را از میان ببرد، بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت. از اشعار منوچهری برمی‌آید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان می‌گرفتند. جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آیین مهر به اروپا رفت که ذکرش بیاید. جای تعجب است که از این عید به این بزرگی و شریفی در طی اخباری که در خصوص آیین مترا در اروپا خوانده می‌شود اسمی نیست، مستشرق دانشمند بلژیکی کومون[۴] در

---

۱. رجوع کنید به کتاب آثارالباقیه چاپ زاخائو Sachau صص ۲۲۲-۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است، چون جشن مهرگان در میان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز به عبارات دیگر به همدیگر می‌گویند، تا در این سال‌های اخیر پارسیان در وقت غذا خوردن صحبت نمی‌کردند.

۲. نقل از یک نسخهٔ خطی که در کتابخانه ملّی پاریس موجود است. نگارنده در اوقاتی که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج می‌کردم غفلت نموده شماره نسخه را ضبط نکردم.

۳. بلعمی، چاپ کانپور، ص ۴۶.

4. Cumont

کتاب نفیس خود «آیین مترا» می‌گوید بدون شک جشن مهرگان که در ممالک رُم قـدیم روز ظهور خورشید تصور می‌شده و آن را Sol Natalis invicti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی می‌گفته‌اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شده است، در انـجام ایـن مـبحث مـتذکر مـی‌شویم کـه در فرهنگ‌ها مهرگان بزرگ و مهرگان خُرد اسم دو مقام از موسیقی است.

مهر در کتب مورخین قدیم

از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع‌به مهر به ما نرسیده، یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسیٰ در اروپا، اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آیین مترا سراسر ممالک وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطّلاعات بسیار داریم، ولی غالباً آلوده به غرض و کینه؛ بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و روحانیون دین عیسیٰ می‌باشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و بـرحـق بـودن عـیسی دارنـد. به‌طوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط به ملیّت ما ایرانیان نیست. کتبی که در خصوص آیین مترا نوشته شده بود و ممکن بود که یک سرچشمه بسیار خوبی برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفـته، همان‌طوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان اوراق دینی زرتشت را در ایـران نـابود نموده است.

غالباً مورخین یونانی به فرشتگان مزدیسنا به مناسبت مقام و شغلشان اسـم یکـی از پروردگاران خود را که با او شباهتی داشته می‌داده‌اند، مثلاً به ناهید ایـرانـی اسـم الاهـه یونانی داده ارتمیس Artemis می‌گفته‌اند. مگر مهر که اسم او مبدّل نشده میترس Mithres نامیده می‌شده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است. گزنفون[1] در کتاب کـیروپدی Cyropedie می‌نویسد که پادشاهان هخامنشی به مهر سوگند یاد می‌کردند، پلوتارک نیز به نوبت خود نقل می‌کند از آنکه داریوش در یک امر مهمّی به یکی از خواجگان امر می‌کند که راست بگوید و از مهر بترسد، از این دو فقره برمی‌آید که از قدیم مهر گـواه راسـتی و دروغ بوده و دروغگویان را به سزا می‌رسانید. کُرتیوس[2] می‌نویسد که داریوش در جنگ به ضد اسکندر در نزدیک اربل Arbela از مهر استغاثه نمود که به لشکرش نصرت دهد، این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مـهر فـرشته‌ای است بـه‌خصوص در

1. Xenephon
2. Curtius

میدان‌های جنگ از او یاری خواسته می‌شود. استرابون[1] می‌گوید که ایرانیان خورشید را به اسم میترس می‌ستایند، از این خبر می‌توان دانست که در یک قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مُشتبه شده، این دو را یکی می‌پنداشته‌اند. موثق‌ترین خبری که به ما رسیده همان خبر پلوتارک می‌باشد که می‌نویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینیوس Armeinios (اهریمن) شبیه است به ظلمت، در میان این دو میترس (مهر) قرار داده شده، از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی می‌دانند. این خبر پلوتارک اشاره است به معنی اصلی که مترَ که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیدهٔ ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیم‌تر از عهد پلوتارک است که در قرن اول میلادی می‌زیست، زیراکه آنچه او راجع‌به مذهب ایران می‌نویسد چنان‌که خود ذکر می‌کند از کتاب فیلپینا[2] که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تئپونپوس[3] در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فیلیپ پدر اسکندر بوده است.

هرودوت که از حیث زمان قدیم‌تر از مورّخین فوق است مستقیماً راجع‌به مهر چیزی نمی‌نویسد، فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر می‌کند می‌توان دانست که مهر در زمان ماد (مِد) و فارس مشهور و به‌واسطه تبرّک جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است، از آن جمله هرودوت داستانی از کورش دخترزادهٔ استیاج آخرین پادشاه ماد می‌نویسد که استیاج کورش نوزاد را به دست یکی از گماشتگان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد، هرودوت نیز در کتاب اول خود در فقرهٔ ۱۳۱ از مترا اسم می‌برد ولی بدون شک در ذکر این اسم اشتباهی کرده است، می‌گوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هرمزد است) که به نزد آنان اسم سراسر آسمان است به آفتاب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز فدیه می‌فرستند، از آشورها و عرب‌ها ستایش اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته‌اند، آشورها اورانیا را میلیتا Mylitta و عرب‌ها الیتا Alitta و ایرانیان مترا می‌نامند.

در اینجا مقصود هرودوت آناهیتا (ناهید) می‌باشد، چون این فرشته مؤنّث به یادش نیامده و مترا که مشهورتر بوده زودتر به خاطرش افتاده، لهذا او را به جای الاهه آشور و سامی ذکر نموده است.[4]

---

1. Strabon 2. Philippina 3. Theopompos

۴. برای اطلاعات مفصل‌تر رجوع شود به: Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 55-60

مهر در اوستا

هرچند که در گات‌ها اسمی از مهر به معنی فرشته فروغ و روشنایی برده نشده است، چنان‌که از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او، یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب به او است، مهریشت مانند همه یشت‌های بلند بسیار قدیم و بی‌اندازه دلکش است، مهریشت منظوم و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است، هر یک از قطعات به‌طور غیرمساوی دارای ابیات می‌باشد، این منظومه طوری نیست که بتوان اوزان آن‌ها را مثل پنج گات‌ها معین نمود و یا یک قاعده کلی برای عدد سیلاب‌ها و یا آهنگ‌ها قرار داد، مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آن را تجزیه نموده هر یک را منفرداً شرح دهیم.[۱] مهریشت به‌خوبی یادآور عهد آریایی است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده می‌شود. در سنّت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند، وخشور ایرانی آیین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید، این سنت را نیز حقیقتی است. زرتشت دین پیشین آریایی را همان دینی که امروز اصول آن در ودا برهمنان مندرج است تجدید نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد، گروه پروردگاران قدیم را آفریده. اهورامزدا خواند، همه را گماشتگان پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دنیوی بندگان پردازند. به این کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده‌اند، مهر یکی از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مهین فرشتگان امشاسپندان نیست، ولی سراسر اوستا سرودگوی عُلوّ مقام او است. مستشرق دانشمند هلندی تیل[۲] کلیّه مطالب مهریشت را تجزیه نموده، آثار آریایی و تجدّد زرتشتی آن را به‌طوری که در ذیل ملاحظه می‌کنید نشان می‌دهد.[۳] از مهریشت دو مطلب عمده می‌توان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه

---

۱. رجوع شود به: Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

2. Tiele

۳. مهریشت از قطعهٔ ۱-۶ مقدمه‌ای است در توحید که اصلاً متعلق به این یشت نیست، بعدها افزوده شده است. از قطعهٔ ۱۱۸-۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است، از قطعهٔ ۱۴۰-۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی‌که از قطعهٔ ۱۱۵-۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم می‌توان آن را نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و به قطعهٔ ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد، به‌طور یقین در قطعات ۹ و ۱۸-۲۱ و ۲۳-۲۴ و ۲۸-۳۴ و ۳۷-۴۳ و ۴۸ و ۸۳-۹۴ و ۹۸-۱۰۱ و ۱۰۵-۱۱۱ علایم نفوذ آیین زرتشتی است، پس از تجزیه قطعات مذکور مابقی را باید یادگار عهد آریایی دانست، رجوع شود به: C. P. Tiele Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 32

قرار داد، اول راستی و دوم دلیری، این یشت را نیز می‌توان سرچشمه راستگویی و پهلوانی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم مخصوصاً به این دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده‌اند. مهرایزد هماره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان‌شکنان در تکاپو است، در آغاز یشت دهم در فقرهٔ دوم در همان جایی که در واقع مهریشت از آنجا شروع می‌شود، اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گوید: مه مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم، ای سپنتمان کسی که به مهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفا نداند، ویران‌کنندهٔ کشور و کشندهٔ راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدی که بستی بشکنی خواه با یک مزدیسنا، خواه با یک دیویسنا، چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است.[1] چنان‌که اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و برای محافظت عهد و میثاق مردم گماشته شده است، از این‌رو فرشته فروغ و روشنایی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ می‌گذرد و عهدی که بسته و شکسته می‌شود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد، برای آنکه خوب از عهدهٔ خدمت پاسبانی و نگهبانی برآید اهورامزدا به او هزار گوش و ده هزار چشم داده، در تفسیر پهلوی این یشت چنین آمده است که این گوش‌ها و چشم‌ها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گماشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده‌اند به او خبر دهند. در تاریخ ایران می‌خوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم به چشم و گوش مملکت نامیده می‌شده‌اند بی‌شک مهریشت مأخذ آن است و به‌علاوه ده هزار دیدبان به خدمت او گماشته، دایماً در اطراف زمین در گردشند و وقایع را به مهر خبر می‌دهند، مقام مهر در بالای کوه هرا Hara می‌باشد. در آنجایی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت، از آنجا به ممالک آریایی نگران است، این آرامگاه خود به پهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته، به نزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشد امّا نالهٔ گله‌آمیز سراسر زمین را فراگیرد و به عالم بالا رسد، مهر از آن آگاه گشته به یاری شتابد و نیز برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند پاسبانان به‌پا ایستاده آمادهٔ خدمت است. مهر مانند سروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است. بازوان او به اندازه‌ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فراگرفت و دروغگو را در هر کجا که باشد خواه در مشرق؛ خواه در

---

۱. مزدیسنا و دیویسنا را می‌توان به مؤمن و کافر ترجمه نمود.

مغرب؛ خواه در مرکز زمین به چنگ تواند آورد. دلیری و بینایی و فریفته نشدنی از صفات مختصه به مهر است، کلیه خصایصی که لازمهٔ وظیفه او است به او داده شده است، همچنین اسباب کار پاسبانی او از هر جهت فراهم است. مهر مانند ناموران شاهنامه خُود بر سر، زرهٔ زرین در بر، سپر سیمین به دوش افکنده؛ گرز گران به دست گرفته؛ به گردونهٔ زرین که به یک طرز مینوی ساخته شده و دارای چرخ‌های درخشان بلند است نشسته است؛ چهار اسب سفید او را چُست و چالاک گرد گیتی می‌گرداند. در گردونهٔ مهر یک هزار تیر ناوک زرین، یک هزار نیزه، یک هزار تبرزین پولادین، یک هزار تیغ، یک هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است. فرشته پیروزی بهرام و فرشتهٔ فرمانبرداری سروش و فرشتهٔ دادگری رشن و فرشتهٔ درستی ارشتاد و فرشتهٔ نیکبختی و فراوانی پارند و فرشتهٔ توانگری و ثروت اشی (ارت) از پیش و پس و راست و چپ مهر می‌تازند،[1] به‌خصوص ایزد رام از یاران اوست. چون دین زرتشتی عملی است، مهر نیز در همین دنیا به دروغگویان و پیمان‌شکنان سزا می‌دهد، آنان را پریشان و سرگردان می‌سازد، خان و مانشان را به باد می‌دهد و در میدان‌های جنگ ضرب تیغ و تیر و نیزه آنان را کارگر نمی‌سازد، خوار و زبون آنان را به خاک سیاه می‌افکند، همچنین دینداران راست‌کردار را به نعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهریاری و برتری می‌نوازد و در میدان‌های جنگ پیروزمندشان می‌گرداند، به مناسبت زور و توانایی مهر است که در زمان قدیم پادشاهان به‌خصوص به او توجّه داشته‌اند، در خود یشت دهم نیز غالباً آمده است که مهر شهریاری بخشنده است از این جهت در میان طبقهٔ شرفا و جنگجویان بیشتر از فرشتگان دیگر ستوده می‌شده است.

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشتهٔ روشنایی و فروغ است به‌خوبی از خود یشت دهم از فقرهٔ ۱۳ و ۹۵ برمی‌آید، در این دو فقره از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است، در فقرهٔ ۱۴۵ همین یشت آمده است: «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهریار همه ممالک را می‌ستاییم.» گذشته از مهر یشت در سایر قسمت‌های اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است، از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۲۸ از هویدا شدن مهر و به‌در آمدن خورشید سخن رفته است. در کتب متأخّرین هم این امتیاز موجود است، در فصل ۵۳ کتاب مینوخرد گوید: «دانای مینوخرد پرسید که چگونه نماز و ستایش یزدان باید کرد؟ مینوخرد در پاسخ گفت: هر روز سه بار وقتی که خورشید و مهر برابر گشته روان گردند». در فصل ۳ از بهمن‌یشت در

۱. پارند Parend پهلوی کلمه اوستایی پارندی Parendi می‌باشد، اشی را نیز اشیش ونگوهی می‌نامند.

فقرۀ ۴۷ آمده است: «مترو (مهر)دارندۀ دشت‌های فراخ خروش برآورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیک را برقرار ساز و به خورشید تیزاسب بانگ زده، گوید به جنبش درآی، چه هفت کشور گیتی تیره و تار گردید». نگهبانی یک قسمتی از روز کـه مـوسوم است به هاونی یا هاون‌گاه که از سپیده‌دم تا نیمروز باشد با مهر است.

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص به مهر است، اگر مـهر و خـورشید یکـی بـود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص به آفتاب گشته، خورشید روز نامیده شود. گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشـده است. شکـی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم به هم مشتبه گشته، یکی پنداشته شده است؛ چنان‌که فروهر و روان به هم مشتبه شده است و ذکرش در مقالۀ فروهر بیاید، چه استرابون که ذکرش گذشت می‌نویسد کـه ایـرانـیان خورشید را به اسم مهر می‌ستایند پنج قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده می‌گوید: «خورشیدی که به‌واسطه اشعۀ خود جهان را روشن کند و به‌واسطۀ حرارت خود غذای انسان و جانوران را نـضج دهـد کسـی کـه از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است».[1]

از روی دستور یشت دهم آنانی که به احکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوایی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آیینی مهر گردند، در هنگام به جای آوردن آن باید پاک بود و غسل نمود. بعدها این شروط با آیین مهر به اروپا رفته، شـاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد.

از آنچه گذشت می‌توان گفت که مهر فرشتۀ روشنایی و جنگ است. در کتب متأخرین نیز وظیفۀ حساب و رهنمای روز واپسین به او داده شده است، از آن جمله مـهر در روز قیامت به همراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سر پل چنوت از دست دیوهایی که می‌خواهند او را به دوزخ کشانند نجات می‌دهد[2]، اردای‌ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندروای و بهرام با او در گردش همراه شدند[3] به قول بندهش انوع گل بنفشه مخصوص به مهر است.[4]

---

۱. رجوع شود به: Darmesteter, Le Zend-Avesta vol II p 441

۲. رجوع شود به: La vie Future d'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblom Paris 1901 p. 95-96

۳. رجوع شود به: Arta Vîrâf-Namah par Barthélemy, Chapitre V Paris 1887

۴. رجوع شود به: Bundehesh von Fer. Yusti, Capitel XXVII

آیین مهر در رُم

شهرت مهر در ایران و ممالک مجاور

چون پادشاهان ایران توجّه مخصوصی به مهر داشتند و کلیه لشکریان فتح و پیروزی خود را از او می‌دانستند از این‌رو ستایش مهر سراسر ایران‌زمین را فراگرفته، در همه جا از او یاری و پناه خواسته می‌شد. قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته، به تمام ممالکی که در تحت استیلای شاهنشاهان بود رسید. در بابل که یکی از پایتخت‌های ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Schmasch به‌واسطهٔ شباهتی که با او داشت یکی تصور شده، به نظر اهالی آنجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد، چنان‌که ناهید ایران با الاهه بابلی ایستار Istar برابری نموده پرستیده شد. آیین مهر از بابل به تمام آسیای صغیر انتشار یافت. در ممالک یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی به‌هم رسانید، مختصراً به هر جا که رفت با پروردگار محلی خورشید ساخته، طرف توجّه و محبت همه گردید، بدون آنکه اساس آریایی آن به‌هم بخورد هریک از اقوام بیگانه رسم و عادتی از پروردگار خود به او بسته به مذاق خویش نزدیک نمود، به این شکل وسعت خاک مهر از طرف مغرب کشیده شد به دریای سیاه و به دریای یونان اِژه Égée و از طرف مشرق به سند یعنی به هندوستان، به همان مملکت آریایی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده است، می‌توان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالک وسیع آسیایی از عهد هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود. از فتح اسکندر ماکدونی به درخت کهنسال آیین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن ممالکش در میان سردارانش دوباره به

شدت تمام در سراسر ممالک قلمرو مهر مانند پارینه آیین این فرشته روشنی و پیروزی برقرار بود، از طرق مشرق سلطنتی که در باختر تشکیل یافت و بعدها به اسم سلطنت هند اسکیت Hendo-Scythic به شمال غربی هندوستان کشیده شد، در روی سکه کانیشکا Kaniška و هُویشکا Huviška از پادشاهان سلسله تروشکا Turuška از قرن اول و دوم میلادی شعاع و دایرهٔ نور مهر دیده می‌شود و به‌علاوه به خط یونانی روی آن‌ها مترو Mitro (مهر) و اترو Athro (آذر) نقش شده است.[۱]

همچنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که سلطنت مستقلی برپا شد کلیهٔ شهریاران آن ممالک خود را از خاندان هخامنشیان می‌شمردند، حقیقتاً هم ایرانی‌نژاد بوده‌اند یا نه ولی افتخاراتشان در این بود که منسوب به شاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنّت آباء و اجداد خود اصراری داشتند و غالباً از پدر به پسر به خود اسم متری‌داتس Mithridates یعنی مرداد می‌دادند. آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر به هخامنشیان منسوب می‌دانست، امرداد که به افتخار خداوند و فرشتگان نیاکانش معابد بزرگ برپا کنند و پیشوایان مذهبی مانند مغ‌ها لباس بپوشند از آن جمله معبدی برای مترا ساخت، نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود روبروی مهر ایستاده است. در دورهٔ اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفر از پادشاهان پارت مهرداد بوده است (مثل اشک ششم و نهم و سیزدهم)، در زمان ساسانیان در میان مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی نام داشت که معروف به هزار بنده می‌باشد و خود را به اسفندیار منسوب می‌دانست. در طاق بستان که نزدیک کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسّمه دیده می‌شود، وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت کرد، در طرف دست راست او اهورامزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی به دست گرفته مهر است نه زرتشت. چنان‌که بعضی گمان کرده‌اند.[۲]

آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر به امپراطوری رُم

پس از دانستن این مقدمه بعید به‌نظر نمی‌رسد که آیین مهر از آسیای صغیر به خاک یونان داخل شده باشد، هرچند که اساساً می‌دانیم یونانی زبان‌ها کمتر در زیر نفوذ مهر

---

۱. رجوع شود به: Grundriss der Iranischen Philologie. Zeweiter Abschmitt Pahlavi literature by E. W. West S. 75

۲. رجوع شود به: Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922 S. 42

بوده‌اند. پلوتارک می‌نویسد که از دیرزمانی راهزنان دریایی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس کنونی) در بالای کوه اولمپ Olympe یعنی در همان جایی که همیشه مقرّ پروردگاران یونانی بود عبادت سرّی و فدیه و قربانی برای مهر برقرار داشتند، بنابه شهادت همین مُورّخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه‌ای از مزدیسنا که مقصودش آیین مهر است در اروپا معروف بود، به هر حال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند، ولی در وسط قرن اول میلادی مهر مقام بلندی داشت چه بنابه قول یکی از مورخین رم دیو کاسوس[۱] وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی به رم آمد تا از دست امپراطور نرون[۲] تاج ارمنستان به سر گذارد، در روز جشن تاجگذاری به امپراطور خطاب نموده گفت: من به نزد تو آمدم تا تو را مثل مهر بستایم و نیز پلوتارک می‌نویسد که: در عهد پومپهٔ[۳] بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمی‌ها به راهزنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آیین مهر که در کلیّه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند، در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه‌ای از سواحل سیلیسی به دست رُمی‌ها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایالت‌های رُم محسوب گردید، هرچند که بروز آیین مهر در اروپا این‌قدر قدیم است ولی شیوع آن در اواخر قرن اوّل میلادی است. لشکرکشی‌های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را به اروپا نفوذ داد، در عهد قیصر تیبریوس[۴] که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت، کاتپا توکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالک رُم گردید، در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه به دست رُمی‌ها افتاد، در عهد وسپازیان Vespasian که از سال ۶۹ تا ۷۹ میلادی امپراطور رُم بود ارمنستان کوچک و کوماگن Kommagene همان مملکتی که در آنجا به‌خصوص مهر ستایش می‌شد مفتوح گردید و از آنجا لشکریان رُم آیین مهر را مانند ارمغان از آسیا به اروپا آوردند و بعدها لشکرکشی‌های بزرگ قیصران رُم مثل ترژان Trajan (۹۸–۱۱۷) و لوسیوس ورُوس Lucius Verus (۱۶۱–۱۶۹) و سپتیمیوس سِوِرُوْس Septimius Severus (۱۹۳–۲۱۱) به ضد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر به‌واسطه این آمدوشدها در دنیای غربی پر و بال گشود، از همان آغاز حکومت وسپازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر در کارنونتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر برپا کردند.

---

1. Dio Cassus
2. Neron
3. Pompée
4. Tiberius

انتشار آیین مهر و دوره ترقّی آن

سبب عمده انتشار آیین مهر همان سربازهای رُم می‌باشند که بسیار پارسا و خداپرست بودند. در آغاز هم در اروپا ستایش مهر به جنگجویان تخصیص داشت، همان مقامی که در ایران در میان امرا و لشکریان داشت در ممالک رُم محفوظ ماند. گذشته از سربازان اُسرای جنگ که از آسیا به اروپا نقل داده شدند ممد انتشار آن گردیدند و به‌علاوه ارتباط تجارتی و مسایل اقتصادی و تبادل افکار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیّت تمام داشت و به سرعت سراسر ممالک وسیعه رُم قدیم را فرا گرفت. در سال ۱۴۸ در میان لشکریان دلیر ژرمن (آلمان‌های قدیم) نفوذ نمود. در عهد امپراطور کومودُوس[1] که از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت کرد و خود به مهر گرویده بود جایی نماند که اثر مهر در آنجا نباشد به‌طوری که وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه کشیده به اکوس Ecosse جزیره انگلستان کشیده می‌شد و در آفریقا نفوذ آن تا به حدود صحرا می‌رسید. نظر به نقشهٔ ممالک رُم قدیم و وسعت خاک آسیا به استثنای ممالک زردنژاد می‌توان گفت در هیچ قرنی هیچ پروردگار یا فرشته یا پیغمبری به شهرت مهر نبوده است، به قول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رُنان[2] (۱۸۲۳-۱۸۹۲ میلادی) «اگر علّت و حادثه‌ای روی داده ترقی عیسویت را بازمی‌داشت هر آینه جهان از آن مهر بود». دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در یک زمان از آسیا داخل اروپا شد، در آخر قرن دوم هر دو در دورترین نقاط ممالک رُم پیروانی داشت بنابه کثرت آثاری که از زمان امپراطور سوِر Sévér (۲۰۸-۲۳۵) باقی ماند می‌توان احتمال داد که مهرپرستان بیش از عیسیٰ‌پرستان بودند، راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پرزور عیسی باقی نگذاشت. به‌واسطهٔ مورخین می‌دانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آیین مهر و نماز و ادعیه و طریقهٔ ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم پلاس[3] که فقط اسمش به ما رسیده است، ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالک اروپا پیدا شده است تا به یک اندازه حاکی جاه و جلال دیرین و مبیّن برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول به زبان یونانی و بعدها لاتینی بود، برای قوّت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل می‌کردند، صفتی که همیشه برای مهر می‌آوردند کلمهٔ

---

1. Commodus 2. Renan 3. Pallas

نبرذ می‌باشد، این کلمه همان است که امروز نبرد یا نبرده گوییم و به معنی دلاور و جنگجو می‌باشد، چنان‌که فردوسی گوید:

هم‌اکنون تو را ای نبرده سوار   پیاده بیاموزمت کارزار

در اوستا نیز صفتی که همیشه برای مثرَ آورده شده است کلمه سُوْرَ Sura می‌باشد که به معنی نبرده است، پیشوایان دین مهر می‌بالیدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد می‌ستانید و می‌کوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر به‌هم نخورد، گرچه مهر پس از قرن‌ها اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر به خود گرفته بوده است، ولی نه به‌طوری که آب و رنگ ایرانی خود را ببازد به‌خصوص رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشکریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان می‌دادند که عیسویان را تعاقب کنند.

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی به‌واسطهٔ امپراطور دسیوس[1] در تاریخ رُم مشهور است، در سال ۲۷۴ قیصر اورلیان[2] امر کرد که یک معبد بزرگی برای مهر بسازند، چه فتح خود را در سوریه به ضد زنوب[3] ملکه پامیر (تدُمُر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی می‌دانست، دیوکِلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت به قول معاصرین خودش وضع دربار خود را مثل دربار ساسانیان نموده به‌خصوص مایل بود که بیش از بیش آیین مهر منتشر شود، در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از او قیصر گالریوس[4] (۳۰۶–۳۱۱) به شدّت تمام عیسویان را تعاقب می‌نمود. در قرن سوم میلادی مهر در ممالک رُم به اوج ترقی رسید و به نظر می‌رسید که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر لیسیلیوس[5] که در زیر عَلَم پروردگار پیروزی مهر به ضد کنستانتین[6] که به نزد عیسویان به‌منزلهٔ گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست یافت، در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید.

مهر بپوشید رو، ریخت ز مُغ آبرو   ترسا چون شب‌پره دیدهٔ بینا گرفت
لاف زد و هرزه گفت، مهر خدایی نهفت   زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت

دوره انحطاط آیین مهر

پس از فتح کنستانتین پیروان عیسیٰ جسور شدند نه آنکه فقط به رسوم و عادات مهرپرستان خنده می‌زدند و آن‌ها را پست به قلم می‌دادند، بلکه تمنّا داشتند که کلیهٔ معابد

---

1. Decius
2. Aurelian
3. Zenobe
4. Galerius
5. Licilius
6. Constantin

آنان را خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مامِر [۱] مطران وینه که در سال ۴۷۴ درگذشت نقل شده است که در عهد کنستانتین کسی جرأت نمی‌کرد که خورشید را در وقت برآمدن و فرو رفتن نگاه کند، دهقانان و دریانوردان هم جرأت نداشتند که به ستارگان نظری افکنند، از بیم جان لرزان چشم خود را به زمین می‌دوختند.

کنستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال بـمُرد. در مدت سی و شش سال مهرپرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ میلادی ژولیانوس [۲] به سلطنت رسید، این امپراطور فیلسوف گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی به مهر می‌ورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می‌پنداشت، فوراً پس از به تخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود، پس از به سر کار آمدن چنین امپراطوری لابد دوباره مهرپرستان جانی گرفتند، حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرک) اسکندریه جُرج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسایی برپا کند، مردم شوریده او را گرفته به زندان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی یک روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را به سخت‌ترین شکلی کشتند. چون ژولیانوس خود را در تحت حمایت پروردگار نصرت و پیروزی تصور می‌کرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمهٔ آیین او بود تصاحب کند، لشکر بزرگی به طرف ایران کشید و تا مقابل تیسفون آمد، امّا فرشتهٔ پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست، در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانوس رسید، گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش پر نموده، به طرف آسمان پاشیده گفت: ای جلیلیّ تو شکست دادی [۳] در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر. پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانوس، مهرپرستان در اروپا طرف سوءظن واقع شدند، چنان‌که عیسویان در ایران، دوباره پیروان مهر بی‌پشتیبان مانده، در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطورها مستقیماً به ضدّ آن‌ها بنای ستیزه گذاشتند. در ایالت‌ها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند، معبدها را غارت می‌کردند و می‌سوزانیدند، هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاک کشف می‌شود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است، همان‌طوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هندوستان در ریختن و شکستن مجسّمه‌های

---

1. Mamert 2. Julianus

۳. جلیل محلّی است از بیت‌المقدس، عیسیٰ در آنجا تولّد یافت. رُمی‌ها غیرمسیحی عیسیٰ را جلیلیّ Galilee می‌نامیده‌اند.

پروردگاران هندو می‌خواست ثابت کند، رمی‌ها نیز برای نمودن درجهٔ اخلاص خود به پسر روح‌القدس در ویران نمودن پرستشگاهان مهر و شکستن مجسمه‌ها اصراری داشتند، غالباً پیشوایان مهر برای آنکه مابقی اشکال را حفظ کنند درِ معابد زیرزمینی خود را با دیواری می‌بستند، آثار مقدس را تا به اندازه‌ای که می‌توانستند پنهان می‌کردند، چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است. از طرف دیگر عیسویان برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیرقابل استفاده کنند، در خود معابد پیشوایان را کشته، در زیر طاق و دیوار فرو ریخته می‌گذاشتند، چون می‌دانستند که بنابه آیین مزدیسنا زمینی که آلوده به مردار و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود، آیین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالک رُم وجود داشته، از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصومت مخصوصی به آن می‌ورزیدند.

در خود شهر رُم (پایتخت) آیین مهر بیشتر پایداری نمود، چه شرفا به‌واسطهٔ نفوذ و ثروت خود می‌توانستند از آن مدافعه کنند و به‌خصوص مقید بودند که به کیش آباء و اجداد خویش باوفا باشند و بیش از پیش به فدیه و اوقاف معابد می‌افزودند. پس از مرگ ژولیانوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهرپرستان و رونق گرفتن آیین خورشید برده می‌شد، به‌خصوص در سال ۳۹۲ وقتی که اُژِنیوس[1] عنوان امپراطوری گرفت امیدها زیادتر شد. ولی دو سال پس از این واقعه تئودُزیوس[2] او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روی داده، تاریخ قطع امید شدن مهرپرستان و ریشه‌کن شدن آیین خورشید است. تئودزیوس جداً در انتشار دین عیسیٰ کوشید دگر مجالی برای مهرپرستان نماند مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وُسژ Vosges تا قرن پنجم میلادی آیین مهر باقی بود.

اثرات آیین مهر در دین عیسیٰ

آیین مهر بیشتر از سیصد سال در ممالک رُم دوام داشت، ولی بسیاری از اصول آن مثل فدیه و نیاز و رستاخیز و عقیده به پل صراط و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسیٰ باقی مانده است و به‌علاوه بسا از آداب و رسومات آیین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است، از آیین مهر کتابی از قدیم در دست نداریم که بدانیم تا چه اندازه از اصول آن داخل دین عیسیٰ شده است، هرچند که اساس این دو دین با هم تفاوت دارد ولی به‌واسطهٔ نقوش و آثاری که در خرابه‌های معابد مهر پیدا

---

1. Eugenius 2. Theodosius

شده و به‌واسطهٔ یک رشته اخباری که به‌واسطهٔ مورخین به ما رسیده می‌توانیم بگوییم تقریباً آنچه متعلق به رسومات و آداب آیین مهر بوده، به مذهب عیسیٰ منتقل گردیده است از همان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر از اروپا بیرون رود این تصاحب و دست‌اندازی روی داده است و به اندازه‌ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوف‌های قرن دوم میلادی آن‌ها را به هم مقابله می‌نموده‌اند، ولی رجحانیت و برتری به مهر داده می‌شده است، بعدها علما و پیشوایان عیسوی متعصب قرون اولیهٔ میلادی باز این دو کیش را به هم مقابله نموده می‌گفته‌اند مهرپرستان از دین مقدس عیسیٰ تقلید شیطانی کرده‌اند، اگر تعصب این علما می‌گذاشت که از دین مهر هم کتابی به ما برسد بدون شک در آن می‌خواندیم که عیسیٰ‌پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده‌اند.

رسومات و آیین و آداب مهر بسیار قدیم است، چه بیشتر از آن‌ها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آن‌ها تا به عهد آریایی می‌رسد. دین عیسیٰ وقتی که وارد اروپا شد خود را در مقابل دین کهنسالی دید که به‌واسطهٔ عادات قرون متمادی برگ و بری به آن بسته و صورت ظاهری آن طوری شده بود که به مذاق مردمان آن زمان درست می‌آمد و توجه را به طرف خود می‌کشید، دین نوزاد که حتی از طرف مؤسّس خود عیسیٰ به هیچ‌وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است به ناچار بایستی آداب و رسومات یا به عبارت دیگر شکل ظاهرش را لااقل از دیگران به عاریت بگیرد تا به جایی رسید که پیروان هر دو دسته به هم‌کیش خود برادر می‌گفتند، هر دو دسته غسل تعمید می‌کردند، هر دو به همدیگر آب مقدس می‌پاشیدند، هر دو وعظ اخلاقی می‌کردند، هر دو گمان می‌کردند که طریقهٔ مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است، لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه به‌واسطهٔ طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه، عیسویان در ادّعای خویش جسورتر شدند.

معابد مهر و داستان ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میترَاوم Mithraüm و یا مترایه Mithraea، سرداب‌مانند در زیرزمین یا غار ساخته می‌شده است، برای آنکه گاو ازلی در میان غاری به دست مهر قربانی شده بوده است، عموماً مجسمه مهر در آن دیده می‌شود که گاوی را در زیر پا انداخته قربانی می‌کند، دو پسربچه هر یک مشعلی به دست گرفته، در طرف راست و چپ او ایستاده‌اند (Cautes, Cautopates)، مشعل دست راست سر به بالا و مشعل دست چپ سر به پایین است و این علامت طلوع و غروب خورشید می‌باشد. در زیر دست و پای گاو

نر (ورزاو) مار و عقرب دیده می‌شود، در مقابل مجسمه‌ها آتشدان است که آتش مقدس بایستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد، نقوش و اشکال معبد منحصر به همین نیست، انواع و اقسام صورت‌های مختلف که از هر کدام معنی اراده مـی‌شده است موجود است و ذکر همهٔ آن‌ها موجب طول کلام خواهد شـد. از روی اشکـال و نـقوش دانشمند بلژیکی کومون[1] داستان مهر را به اعتقاد رُمی‌ها این‌طور نقل می‌کند: مهر از سنگ خارا تولّد یافت، کلاهی به طرز فریژی Phrygie (ولایت قونیه کـنونی) بـر سـر دارد، در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که برای روشن نمودن تاریکی است ظـاهر گشت، چوپان‌هایی که معجزهٔ تولد او را دیدند به او نماز آوردند، بره و گوساله و سایر محصولات تازه خود را نیازش نمودند، چون مهر جوانمرد دلیر برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخه‌های درخت انجیر پنهان کرد. با کارد خود از درخت میوه چیده، غذا ساخت و از برگ آن پوشاکی برای خود تهیه نمود. نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زورآزمایی کرد خورشید است، از این‌رو خورشید علوّ مقام مهر را شناخته، اشعه‌ای از نور دور سر او قرار داد، از این روز به بعد مهر و خورشید به هم دست داده در هر کاری همدیگر را یاری می‌کنند، جنگ مهر با گاو نر (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره به این معنی است. گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) می‌باشد آزاد در بالای کوه می‌چرید، میل مهر به آن کشید که شاخ او را گرفته به پشـتش سـوار شـود، جـانور خشمگین دویدن آغاز کرد هرچند که مهر زمین خورده بود، اما دست برنداشت، خود را به شاخ‌های او آویخته، چندی کشان کشان با آن رفت تا آنکه ورزاو خسته گشته تسلیم شد، آنگاه مهر سم‌های دو پای آن را گرفته به دوش خویش کشید و به زحمت زیاد به غاری که منزلش بود فرود آورد، این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی در این جهان است. مهر دگرباره ورزاو را رها نموده که آزاد در روی زمین می‌گردید، آنگاه خورشید پیک خـود کلاغ را به سوی مهر فرستاد به او امر کرد که گاو نر را گرفته فدا سازد، هرچند که مهر بـه اجرای چنین امری خوشدل نبود و به حال جانور رقّت می‌آورد ولی چاره‌ای جز اطاعت کردن به امر آسمانی نداشت، ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورزاو را دنبال نمود و فوراً دستگیرش کرد، زیرا که در غاری پناه برده بود؛ مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه به تُهیگاه او فرو برد، فوراً از کالبد جانور جانسپار معجزه‌ای روی داده گیاه‌های درمان‌بخش روییدِ، به‌طوری که سراسر زمین سبز شد، از مغز فـقرات پشت آن حبوبات به‌وجود آمد و از خونش تاک (رز) پدید شد که بـه مـقدسین در وقت اجـرای

1. Cumont

رسومات مذهبی شراب داد. خرد خبیث (اهریمن) به امیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات ناپاک خود مثل مار و کژدم و مورچه را شتابان به سوی جانور جانسپار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آن را مسموم سازند و آلات توالد و تناسل جانور حاصلخیز را بخورند و از خونش بیاشامند، اما کوشش آن‌ها بی‌فایده ماند، بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند. ماه نطفه ورزاو را پاک نموده به خود گرفت، انوع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت، روح گاو که به توسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود به آسمان عروج نمود و در آنجا به اسم سیلوانوس Silvanus نگهبان گله و رمه گردید. مهر به‌وسیلهٔ این فدیه به درگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود، این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقالهٔ ماه گذشت.

آنچه در کیش عیسی از آیین مهر گرفته شده است

برای آیین مهر هفت درجه و مقام تقدس قایل بوده‌اند، برای دخول به هر یک از درجات شست‌وشوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است، در هر یک از روزهای هفته در جای معینی در معبد از ستارهٔ مخصوص همان روز استغاثه می‌شده است و روز یکشنبه را که مخصوص به خود خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند. بزرگ‌ترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور می‌کرده‌اند یعنی که کوتاه‌ترین روز سال جشن مهر بوده است، در همین اوقات نیز فینیقی‌ها برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند؛ ظاهراً در فصول سال نیز جشن‌های مخصوصی داشته‌اند، در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصح و روز صعود عیسیٰ تصور می‌شود جشنی نزد مهرپرستان معمول بوده است، زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند در عوض به مجلس تشریفات ماگنا ماتر Magna mater که به جای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می‌کرده‌اند، بی‌شک ماگنا ماتر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان‌آوردگان به آن خود را در مقابل برادران ایمانی مهر خواهران می‌نامیده‌اند.[۱]

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم در کار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌اند، مثلاً پس از به جای آوردن مراسم وقتی که می‌خواستند پرده از روی مجسّمه مهر بردارند و به ایمان‌آوردگان ارایه دهند زنگ می‌زده‌اند، هنوز هم در آتشکده‌ها

---

۱. رجوع شود به: Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910 S. 126

زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده می‌شود. در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است، در آیین زرتشتی موبدان نان و آب را تقدیس نموده، با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خوردند، این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر به اروپا رفته، ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشردهٔ آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت به جای آن عصارهٔ شاخه‌های تر و تازه درخت رز را استعمال می‌کرده‌اند. چند قرص نان و یک پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پیشوایان بر آن دعا می‌خوانده‌اند، متدرجاً عصاره شاخه‌های رز به فشرده انگور یعنی شراب مبدّل شده است، هنوز هم هوم در دین زرتشتی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور به‌کار برده می‌شود. این آب در اوستا موسوم است به زاوثرَ Zaothra که امروز زَوْژ گویند و چند قرص نانی که در آیین مهر به‌کار می‌رفته چنان‌که حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و یا شش عدد بوده است، در اوستا درَئونَ Draona آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر به مسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسیٰ معمول است. آب زَوْژ به اسم آب مقدس یا ماءالعماد (Holy Water, Weihwasser, eau bènito) یکی از شاهکارهای کلیساست.

و همچنین در مذهب عیسیٰ eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آن را خون و گوشت و روان مسیح پنداشته، در مراسم استعمال می‌کنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است، همچنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنان‌که تاکنون نزد زرتشتیان معمول است برسم به دست می‌گرفته‌اند. لابد اول پیشوایان آیین مهر مُغ‌ها بوده‌اند، بعدها آنان را Sacerdos می‌گفته‌اند و مثل مُغ‌ها لباس می‌پوشیده‌اند، هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز به جای می‌آورده‌اند، در نماز صبح روبه مشرق؛ در ظهر روبه جنوب و در عصر روبه مغرب می‌کرده‌اند. از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت، از آیین مهر برداشته شده است، غالباً در آثار مهر دیده می‌شود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی روی خود را به آسمان کرده با اکراه و سختی فدیه نیاز می‌کند، ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمّل چنین امر دشواری شده است، برخی از نقش‌هایی که در کلیساهای عیسویان کاتولیک راجع‌به تولّد و نشأونما و صعود مسیح دیده می‌شود شباهت تامّ دارد با نقش‌های خرابه‌های معابد مهر که حاکی داستان ظهور مهر و اعمال او است، صلاح کار در کیش عیسیٰ چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر راکه در قرون متمادی در رُم ریشه دوانده بود اخذ کنند و به این ترتیب آن را به سلیقهٔ مردمان آن زمان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است، مردم

از روز یکشنبه که مخصوص به خورشید و روز بیست‌وپنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمی‌شده‌اند تا بالاخره به ناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسیٰ قرار داده شده است، روز یکشنبه هم نزد عیسویان روز برخاستن عیسیٰ و به آسمان صعود کردن وی تصوّر می‌شده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده می‌شده است.[۱] مقصود نگارنده نیست که کلیّه آداب و رسومات مذهب عیسی را با آیین مهر مقایسه کنم نخست چنان‌که گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیهٔ اصول و رسومات این دو کیش را با هم بسنجیم، دوم آنکه مقابلهٔ این دو آیین کلام را به درازا کشانده ما را از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد، گذشته از چند فقرهٔ عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات در میان اقوام عیسوی موجود است که به خوبی یادآور مهر است به‌خصوص در میان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان. در همان جایی که مهر از زمان‌های بسیار قدیم پرستیده می‌شده است، هنوز بعضی از علمای متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصراری می‌ورزند که حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مورّخین دانشمند بیطرف که نزد آنان همای علم و معرفت مانند پیغمبر و فرشته‌ای مقدس و محترم است از حقیقت‌گویی خودداری نکرده، صراحتاً می‌نویسند که قسمتی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است. در قرن چهارم وقتی که پروردگار خورشید در مغرب زمین روبه غروب گذاشته بود دین دیگری از ایران‌زمین که از روی اصول مزدیسنا و به‌خصوص آیین مهر تأسیس شده بود به اروپا رسیده، مدّعی دین عیسیٰ گردید؛ به‌طوری که نزدیک بود لرزه به ارکان آن اندازد، آن دین مانی است که در عهد شاپور اول به‌وجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه‌های آن در اروپا با پیروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خونین بودند.

---

1. Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

در خصوص آیین مهر رجوع شود به کتاب‌های ذیل:

Jean Réville. Le Mithriacisme (Revue de Phistoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

F. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894-1900, 2 vol.

Les Myetères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich. Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil. Gladbach 1921.

Theodor kluge, Der Mithrakult, Leipzig 1911.

مهر یشت

مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ[1] و رام کشتزار خوب بخشنده را خوشنود می‌سازیم، «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را به من بگوید. (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است». باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید.

(کردهٔ ۱)

۱ اهورامزدا به اسپنتمان زرتشت گفت: ای اسپنتمان هنگامی که من مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی، در سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم.

۲ ای اسپنتمان؛ مهر و پیمان‌شکنندهٔ نابکار سراسر مملکت را ویران سازد،[2] مثل صد (تن از اشخاصی است) که (به گناه) کَیذَ آلوده باشد[3] و قاتل مرد پاکدینی باشد، ای

---

۱. دارندهٔ دشت‌های فراخ به جای کلمات اوستایی وُاُورُو گئویه‌اِیتیْ (vouru gaoyaiti) می‌باشد. صفتی است که همیشه برای مهر استعمال شده در پهلوی به فراخو گویوت تبدیل یافته است، به مناسبت آنکه مهر فرشتهٔ فروغ و روشنایی است سراسر روی زمین میدان‌های فراخ و پهن و دشت‌های جلوه و تکاپوی وی دانسته شده است.

۲. کلمه‌ای که به پیمان‌شکن ترجمه شد، در متن میثرو دروج آمده است و آن صفتی است به معنی دروغ‌گوینده به مهر، از آن عهدشکن اراده شده است. در پهلوی مهر دروژ گویند همچنین از کلمات میثرو اَئوجنگهه که در فقرهٔ ۱۰۴ آمده یعنی نادرست‌گو و فریبندهٔ مهر و میثرو زیه که در فقرهٔ ۸۲ آمده و در پهلوی مهرژن شده به معنی مهر زیان رساننده، نیز پیمان‌شکن و عهد و میثاق‌ندان و رسم مهر و وفانشناس مقصود می‌باشد.

۳. کیذَ اسم گناه مخصوصی است، نمی‌دانیم که چه جرمی در قدیم از آن اراده می‌شده است، در فقرهٔ ۳ از یسنای ←

اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان بشکنی، نه آن (پیمانی که) تو با یک دروغ‌پرست و نه آنکه تو با یک راستی‌پرست بستی، زیرا معاهده با هر دو درست است، خواه دروغ‌پرست و خواه راستی‌پرست.[۱]

۳ مهردارندهٔ دشت‌های فراخ اسب‌های تیزرو دهد به کسی که به مهر دروغ نگوید (پیمان نشکند)، آذر مزدااهورا راه راست نماید به کسی که به مهر دروغ نگوید،[۲] فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان فرزندان کوشا دهند به کسی که به مهر دروغ نگوید.

۴ برای فروغ و فرّش با نماز بلند با زَوْرْ می‌ستایم آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را، مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را می‌ستاییم که به ممالک آریایی خان و مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد.[۳]

۵ بشود که او برای یاری ما آید　　بشود که او برای گشایش (کار) ما آید
بشود که او برای دستگیری ما آید　　بشود که او برای دلسوزی ما آید
بشود که او برای چارهٔ ما آید　　بشود که او برای پیروزی ما آید
بشود که او برای سعادت ما آید　　بشود که او برای دادگری ما آید
آن کسی که قوی و در همه جا پیروزمند و هرگز فریفته نشدنی و در سراسر جهان مادی سزاوار ستایش و نیایش است، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ.

۶ آن ایزد نیرومند توانا را و در میان موجودات قوی‌ترین را، (آن) مهر را با زَوْرْ می‌ستاییم، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را، با هوم آمیخته به شیر با برسم، با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار با زَوْرْ و با کلام بلیغ می‌ستاییم.
ینگهه هاتام . . . . .

→

۶۱ جزو دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان‌شکنی به‌شمار رفته است. همچنین در فقرهٔ ۱۵ از یسنای ۵۷ و در فقرهٔ ۷۱ از فروردین‌یشت در ردیف معاصی کبیره محسوب شده است.

۱. از دروغ‌پرست و راستی‌پرست موحّد و مشرک مقصود می‌باشد.

۲. آذر (آتر) فرشته و موکّل آتش مقصود است، رجوع کنید به مقاله‌ای که بعد از مهریشت مندرج است.

۳. از ممالک آریایی ایران اراده شده، در قدیم ایران خاک آریا نامیده می‌شده است.

(کردهٔ ۲)

۷ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری[۱] که دارای هزار گوش است، خوش اندامی که دارای هزار چشم است، بلندبالایی که در بالای برج پهن (ایستاده)، زورمندی که بی‌خواب پاسبان است.

۸ از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغاثه کنند وقتی که آنان به میدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار، در مقابل صف هجوم (هماوردان) درآیند.

۹ به آن یکی از دو (دسته هماوردان) که از طیب خاطر با منش نیک و اعتقاد حقیقی نماز آورده باشد، مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ به همراهی باد پیروزمند[۲] و به همراهی داموئیش اُوْپَمَنَ[۳] به همان طرف روی آورد، برای فروغ و فرّش با نماز بلند با زَوْرْ می‌ستایم آن مهر[۴].

---

۱. صفت زبان‌آور که غالباً در این یشت برای مهر تکرار شده است به جای کلمه اوستایی ویاخَن می‌باشد که در تفسیر پهلوی به هنجمنیک ترجمه شده است، یعنی انجمن‌آرا، در محفل گویا زبان‌آور و نطاق از کلمه ویاخْمَنْ (انجمن) مشتق شده است.

۲. فرشتهٔ باد مقصود است (واتَ).

۳. داموئیش اُوْپَمَنَ در فقرات ۶۶ و ۶۸ و ۱۲۶ و ۱۲۷ همین یشت نیز این اسم تکرار شده است و در سایر جاهای اوستا هم غالباً به آن برمی‌خوریم، از آن جمله در رشن یشت فقرهٔ ۴ و فروردین یشت فقرهٔ ۴۷ و یسنا ۱ فقرهٔ ۱۵ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱۵ و یسنا ۷ فقرهٔ ۲۶ و یسنا ۸ فقرهٔ ۱ و یسنا ۷۱ فقرهٔ ۲۳ و در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ فقرهٔ ۳۰ آن اسم فرشته‌ای است که در مهریشت از یاران و همرهان مهر محسوب شده است در فقراتی که در فوق از جاهای دیگر اوستا ذکر شد این فرشته با سایر فرشتگان نامیده شده، غالباً ایزد قوی و دلیر خوانده شده است، با آنکه اسم این ایزد غالباً تکرار شده است ولی از هیچ‌یک از فقرات نمی‌توان وظیفه و شغل او را معیّن نمود. در پهلوی «دهم اپر په مِنشنِ یزت» شد به قول دارمستتر (زند اوستا جلد ۱ ص ۱۷) آن عبارت است از اندیشهٔ نفرین و لعن از طرف دانا و خردمندی la Pensèe de malèdiction du sage جکسن (گرندریس ۲ ص ۶۴۵) نیز این ایزد را نماینده چنین شغلی تصور کرده است:

"Verwiinschung" welche das Anathema des Priester, oder den Fluch des Weisen vorstellt.

۴. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳)

۱۰ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است.[۱]

۱۱ کسی راکه جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوّت مرکب و صحت بدن (خویش) استغاثه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هماوردان را بتوانند بازداشت تا به دشمنان کینه‌جوی بداندیش بتوانند غلبه نمود. برای فروغ و فرّش. . . .[۲]

(کردهٔ ۴)

۱۲ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است . . .

۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فناناپذیر تیزاسب در بالای کوه هرا برآید،[۳] نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر به‌در آورد، از آنجا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد.

۱۴ آنجایی که شهریاران دلیر قُوای بسیار مرتّب سازند، آنجایی که کوه‌های بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان . . . .[۴] موجود است، آنجایی که دریاهای عمیق و وسیع واقع است، آنجایی که رودهای پهن قابل کشتی‌رانی با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده، به سوی مروِ هرات، به سوی سغد (گَوَ) و خوارزم شتابد.[۵]

---

۱. به عینه مثل فقرهٔ ۷.

۲. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۳. از این جمله به خوبی برمی‌آید که مهر غیر از خورشید است.

۴. به جای نقاط کلمه ثاتئیرو Thatairo خراب شده است.

۵. از این رودها هری‌رود و زرافشان و جیحون اراده شده است. بارتولومه در فقرهٔ فوق مرو را (در اوستا مواوُرو) جزو هَرَاِوَ شمرده است، در فرس هخامنشی هَرئیوَ Haraiva همان هرات کنونی است، رود این مملکت موسوم ←

۱۵ به (کشور) اَرِزهی و سَوَهی به فرَدَذَفْشُو و وِیْدَذَفْشُو، به واُوروبَرِشْتی و واُرو جَرِشتی، به این کشور خونیرث درخشان[۱] آنجایی که ستوران آرام دارند و پناهگاه سالم

→

است به هری رود، در صورتی‌که مثل سایر مستشرقین در فقرهٔ فوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از هَرَاوَ، باید در میان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب بداریم، مرگو (مرو) چندین بار در کتیبهٔ بیستون ذکر شده است، هرچند که داریوش از آن در جزو ممالک عمده‌ای که می‌گوید در تحت تصرفش می‌باشد اسم نمی‌برد. Die Keilinschrifter der Achämeniden von Weissbaeh II ? 6. گَوَ به جای مملکت سغد آمده است، در متن نیز اسم سوغذَ موجود است، ظاهراً این اسم در تفسیر برای توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است. Eranšahr von Marquart S. 29 No. 2. در کتیبه‌های خطوط میخی نیز مکرراً سوگودَ Suguda ذکر شده است، رود معروف آن امروز موسوم است به زرافشان خواایریزم در اوستا و (هووارزمی) در کتیبهٔ هخامنشی مملکت خوارزم است که معمولاً خیوه نامیده می‌شود، رودی که از این خاک می‌گذرد موسوم به آمودریا یا جیحون است.

۱. در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است، در گات‌ها یسنا ۳۲ قطعهٔ ۳ هفت بوم (بومی) ذکر شده که بعدها کلمه کشور جای آن را گرفته است، در سایر قسمت‌های اوستا غالباً به هپتو کرشورِ برمی‌خوریم در آیین برهمنان نیز روی زمین به هفت کشور منقسم شده، سپت دوی‌پا septa dvipa گفته‌اند در فقرهٔ ۹ از تشتر یشت دیدیم که ستویس یکی از فرشتگان و از یاوران تشتر فرشته باران آب‌ها را به هفت کشور روی زمین می‌رساند، در همین مهریشت در دو جا به اسامی هفت کشور برمی‌خوریم نخست در فقرهٔ ۱۵ و پس از آن در فقرهٔ ۱۳۱ و در فقرات ۹–۱۵ از رشن یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد فقرهٔ ۳۹ و در کردهٔ ۱۰ از ویسپرد فقرهٔ ۱ مرتباً از هر هفت یاد شده است، اسامی این کشورها از این قرار است (۱) اَرِزَهی کشوری است که در مغرب واقع است، در پهلوی ارزه؛ (۲) سَوَهی کشوری است در مشرق در پهلوی سوه؛ (۳) فَرَدَذَفْشُو اسم کشور جنوب شرقی است در پهلوی فردذَفْش؛ (۴) وِیْدَذَفْشُو اسم کشور جنوب غرب است، در پهلوی ویدذفش؛ (۵) وُاُورُو بَرِشْتی کشور شمال غربی است، در پهلوی وروبرشت؛ (۶) وُاُورُوجَرِشْتی کشور شمال شرقی است در پهلوی وُرُوجرشت؛ (۷) خونیرَثَ کشور مرکزی است در پهلوی خونیرس یا خوانیرس (با واو معدولهٔ مثل خواهر و خواهش). در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای دیگر اسم برده شده است، چه خونیرس شریف‌ترین قسمت زمین و مسکن ایرانی‌هاست به قول بندهش (فصل ۱۵ فقرهٔ ۲۷) شش نژاد در آنجا زندگانی می‌کنند. گذشته از فقراتی که در فوق ذکر کردیم و در آنجاها خونیرس با شش کشور دیگر یک جا ذکر شده، در فقرهٔ ۶۷ از مهریشت باز به خونیرس و ارزه برمی‌خوریم. در یسنا ۵۷ فقرهٔ ۳۱ و در هادُخت نسک فرگرد ۱ فقرهٔ ۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است. شاید معنی لفظی خونیرس این باشد باگردونه‌های خوب؛ در فصل ۱۱ از بندهش نسبتاً مفصل‌تر از کشورها صحبت شده است از این قرار سی‌وسه قسم زمین موجود است، در روزی که تشتر بارندگی کرد نصف گیتی را آب گرفت و زمین به هفت کشور منقسم گردید، کشوری که در میان واقع است موسوم است به خونیرس و آن به بزرگی شش کشور دیگر است، یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است به بزرگی یک کشور میانگی است. در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف خووران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروچ (جنوب) فردذفش و ویدذفش و در طرف اپاختر (شمال) وروبرشت و ورُوجرشت، خونیرس در میان واقع است، قسمتی از اقیانوس فراخکرت اطراف خونیرس را گرفته است. در میان وُروبرشت و وُروجرشت کوهی برپاست که ممکن نیست کسی بتواند از این کشور به کشور دیگر برود، در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و زیباتر است، اهریمن

←

ستوران است، مهر توانا نگران است.

۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده به سوی همه کشورها روان گردد، آن ایزد مینوی شهریاری بخشنده به سوی همه کشورها روان گردد، به آن کسانی او پیروزی دهد و به آن پاکدینان واقف به رسوم دینی (ظفر دهد) که وی را با زَوِرْ می‌ستایند.
برای فروغ و فرّش . . . . .[۱]

(کردهٔ ۵)

۱۷ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است . . .[۲]

کسی که هیچ‌کس به او دروغ نتواند گفت، نه بزرگ خانواده، نه بزرگ ده، نه رئیس ناحیه و نه شهریار ایالت.[۳]

→

به‌خصوص در این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد، زیراکه دید در این کشور کیانیان و دلیران به‌وجود آمدند و دین نیک مزدیسنا از اینجا برخاست و به سایر ممالک نفوذ نمود و سوشیانس از اینجا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود. (مقالهٔ مهر نیز ملاحظه شود).

۱. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود. ۲. مثل فقرهٔ ۷.

۳. کلماتی که به بزرگ خانواده و بزرگ ده و رئیس ناحیه و شهریار ایالت ترجمه شده در متن به حسب ترتیب چنین است: نمانوپئیتی در پهلوی مان پت جزء اول این کلمه در فارسی باقی است، اسدی گوید:

چو آمد بر مهمن و مان خویش ببردش به صد لا به مهمان خویش

جزء دوم که به معنی صاحب و سرور است در جزو کلمات موبد و سپهبد و هیربد و غیره محفوظ مانده است.

ویس پئیتی در پهلوی ویسپت یعنی بزرگ ده، دهخدا.

زنتوُ پئیتی در پهلوی زند پت یعنی رئیس ناحیه، زند در پهلوی به جای کلمه زنتو اوستایی می‌باشد. اسم خانواده کریم‌خان زند که مؤسس سلسله زندیه است بی‌شک مربوط به زنتو اوستایی یا زند پهلوی می‌باشد. کریم‌خان برخلاف نادرشاه افشار و آقامحمدخان قاجار هر دو ترک‌نژاد که قبل از او و بعد از او سلطنتی تشکیل داده‌اند ایرانی‌نژاد بوده است، اسم خانواده‌اش مناسبتی با کلمات ترکی ندارد، مشتبه نشود با کلمه زند که در پهلوی به معنی تفسیر اوستاست و از کلمه اوستایی آزئینتی آمده است. دئینگهوپئیتی در پهلوی ده پت یا دهوپت به معنی شهریار و مرزبان ایالت است، در عهد هخامنشی در سر هر یک از دهیو در اوستا دخیو یک خشترَپاوَنْ

←

۱۸ اگر به او بزرگ خانواده دروغ بگوید یا بزرگ ده یا رئیس ناحیه یا شهریار مملکت (آنگاه) مهر غضبناکِ آزرده، خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تباه سازد.

۱۹ مهر غضبناکِ آزرده به همان طرفی روی آورد که در آنجا پیمان‌شکن است و به‌خاطر او اشتباه روی ندهد.

۲۰ و اسب‌های پیمان‌شکنان در زیر بار (راکب) خیره‌سری کنند از جای خود بیرون نتازند، (اگر) بتازند پیش نروند، در تاخت جست‌وخیز نکنند، از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزه‌ای که از دشمن مهر پرتاب شود به قهقرا برگردد.

۲۱ اگر هم نیزه خوب پرتاب شود اگر هم آن به بدن رسد اما زیانی به آن (بدن) نرساند، از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است، باد نیزه‌ای که از طرف دشمن مهر پرتاب شود برگرداند، از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است.

برای فروغ و فرّش . . . . . [۱]

(کردهٔ ۶)

۲۲ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است. . . . . [۲] کسی که اگر به وی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد، از خطر برهاند.

←

(ساتراپ) گماشته بوده است. این کلمه همان است که امروز ده گوییم و در کتب فارسی قدیم دیه مسطور است. استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود، از دیهی که آن دیه را بازخوانند (چهار مقالهٔ عروضی) در زبان فارسی از وسعت دایره این کلمه کاسته آن را به جای اوستایی و ویکوس vicus لاتینی استعمال می‌کنیم. کلمات مذکور در فقرات ۷۵ و ۱۱۵ نیز آمده است.

۱. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. مثل فقرهٔ ۷.

۲۳ تو از احتیاج، از احتیاجات ما را برهان ای مهری که به تو دروغ گفته نشد، تو توانی که به ابدان مردان پیمان‌شکن بیم و هراس مستولی سازی، تو توانی (وقتی) که غضبناک شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری، از پاهای آنان توانایی و از چشم‌های آنان بینایی و از گوش‌های آنان شنوایی (سلب کنی).

۲۴ نه یک نیزهٔ خوب تیز شده، نه یک تیر پران به کسی که از روی خلوص نیّت به یاری مهر آید نرسد، (آن مهری) که ده هزار دید به آن دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است.
برای فروغ و فرّش . . . . .[۱]

(کردهٔ ۷)

۲۵ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است. . . .[۲] (آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشندهٔ زبان‌آور، نیایش به جای آورندهٔ عالیمقام، دولتمندی که پیکرش کلام ایزدی (منترَ) است، یک جنگ‌آور قوی بازوان را.

۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد، کسی که نسبت به اشخاصی که خودشان را مقصر می‌سازند خشم گیرد، کسی که از مردمان پیمان‌شکن انتقام کشد، پری‌ها را به تنگنا اندازد؛ کسی که (در صورتی‌که) به او دروغ گفته نشود به مملکت قوهٔ سرشار بخشد، کسی که (در صورتی‌که) به او دروغ گفته نشود به مملکت پیروزی سرشار دهد.

۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد، فر را از آن برگیرد، پیروزی را دور نماید، کسی که از پی آن (دشمنان) بی‌قوّه مدافعه تاخته، ده‌هزار ضربت فرود آورد، (آن مهری) که ده هزار دیدبان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است.
برای فروغ و فرّش . . . . .[۳]

۱. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۲. مثل فقرهٔ ۷.
۳. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۸)

۲۸ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است. . . .[۱] کسی که ستون‌های خانه‌های بلند ساخته شده را حفظ کند، تیرک‌ها را قوی دارد و به خان و مان گله‌ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد، از آن (خانه‌ای) که او خوشنود باشد، خانه‌های دیگر را او براندازد، در صورتی او آزرده شود.

۲۹ نسبت به ممالک تو (هم) بد (و هم) خوب ای مهر، نسبت به مردمان تو (هم) بد (و هم) خوب ای مهر، تو ای مهر از توست صلح و از توست ستیزهٔ ممالک.

۳۰ از توست که خانه‌های سترگ از زنان برازنده برخوردار است، از گردونه‌های برازنده، از بالش‌های پهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است، از توست که خانه‌های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است، از گردونه‌های برازنده، از بالش‌های پهن، از بسترهای گسترده بهره‌مند است، آن خانهٔ پیرو راستی که تو را در نماز نام برده، با دعای به مناسبت وقت و با زَوْرْ می‌ستاید.

۳۱ با نمازی که نام تو برده شود، با دعای به مناسبت وقت با زَوْرْ، من تو را می‌ستایم ای مهر تواناتر با نمازی که نام تو برده شود، با دعای به مناسبت وقت، با زَوْرْ من تو را می‌ستایم، ای مهر تواناترین با نمازی که نام تو برده شود، با دعای به مناسبت وقت، با زَوْرْ من تو را می‌ستایم، ای مهر فریفته نشدنی.

۳۲ به ستایش ما گوش فرا ده ای مهر، ستایش ما را بپذیر ای مهر، ستایش (دعای) ما را مستجاب گردان، به نیاز زَوْرْ ما توجّه کن، به این مراسم حضور به‌هم رسان، آن‌ها را (ادعیه را) در خزینهٔ استغفار جمع کن، آن‌ها را در خانهٔ ستایش (بهشت) فرود آر.

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.

۳۳ بنا به پایدار مانده به سر قولی که داده شد، این کامیابی را به ما بخش ای توانـاتر، آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور، پیروزی خـرمی و دولت دادگری؛ نام نیک و آسایش روح؛ معرفت و علم روحانی؛ (تقدس) فتح آفـریدهٔ اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و درک کلام مقدس.

۳۴ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم، به تمام رقیب‌ها ظفر یابیم، تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم به تمام بدخواهان ظفر یابیم، تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشـمنان را شکست دهـیم، (چـه) از دیوها و مردمان، (چه) از جادوان و پری‌ها، (چه) از کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار. برای فروغ و فرّش . . . .[۱]

(کردهٔ ۹)

۳۵ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است،[۲] (کسی) که آنچه قول داده شد به‌عمل وادار کند، (کسی) سپاه بیاراید (و) دارای هـزار چسـتی است، شـهریاری (است) توانا (و) دانا.

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند، کسی که به جنگ استحکام بخشد، کسی که در جـنگ پایدار مانده؛ صفوف (دشمن) را از هم بدرد. تمام جناح صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد. به مرکز لشکر خونخوار لرزه در افتد.

۳۷ اوست کسی که می‌تواند پریشانی و هراس بـه آنـان (دشـمنان) مسـتولی نـماید، سرهای مردمانی که به مهر دروغ گـویند، او (از بـدن‌ها) پـرتاب کـند، سـرهای مردمانی که به مهر دروغ گویند جدا شود.

۳۸ منازل وحشت‌انگیز ویران گردد، از انسان تهی ماند آن منازلی که پیمان‌شکنان و دروغ‌پرستان و قاتلین پاکدینان حقیقی در آن‌ها به‌سر می‌برند، وحشت‌انگیز است

۱. مثل فقرات ۴-۶.
۲. مثل فقرهٔ ۷.

راه اسارت؛ از آنجایی که گاو چراگاه وقتی او در طول منازل مردمان پیمان‌شکن به گردونه کشیده شود، آن‌ها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند.[۱]

۳۹ همچنین تیرهای با پر عقاب آراسته آنان (دروغگویان به مهر و پیمان‌شکنان)، (هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کند، (اما) به نشان نرسد در صورتی‌که مهر دارنده دشت‌های پهن خشمگین و آزرده مانده، خوشنودی خاطرش به‌عمل نیامده باشد.
همچنین نیزه‌های خوب سرتیز آنان با دستهٔ بلند (هرچند) که از (قُوّت) بازوان پران شود، (اما) به نشان نرسد در صورتی‌که مهر دارنده دشت‌های پهن خشمگین و آزرده مانده، خوشنودی خاطرش به‌عمل نیامده باشد.
همچنین سنگ‌های فلاخن آنان که از (قوّت) بازوان پران شود به نشان نرسد، در صورتی‌که مهر دارندهٔ دشت‌های پهن خشمگین و آزرده مانده، خوشنودی خاطرش به‌عمل نیامده باشد.

۴۰ همچنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که به سر مردمان حواله شود، به نشان نرسد، در صورتی‌که مهر دارندهٔ دشت‌های پهن خشمگین و آزرده مانده، خوشنودی خاطرش به‌عمل نیامده باشد.
همچنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود به نشان نرسد، در صورتی‌که مهر دارندهٔ دشت‌های پهن خشمگین و آزرده مانده، خوشنودی خاطرش به‌عمل نیامده باشد.

۴۱ مهر (آنان را) از پیش به هراس اندازد. رشن از پی به هراس اندازد. سروش مقدس به همراهی ایزدان محامی[۲] آنان را از هر طرف به‌هم درافکند، این صفوف جنگ را او به معرض خطر درآورد، در صورتی‌که مهر دارنده دشت‌های پهن خشمگین و آزرده مانده، خوشنودی خاطرش به‌عمل نیامده باشد.

---

۱. مقصود این است حتی ستوران هم که غنیمت و دستبرد پیمان‌شکنان و دروغگویان شده و به گردونه‌های آنان بسته شده‌اند، نالان و گریان هستند، از اینکه در خدمت چنین اشخاصی درآمده‌اند.
۲. حمایت‌کننده: نگاهدارنده و دفاع‌کننده (لغت‌نامه دهخدا).

۴۲ آنگاه آنان به مهر دارنده دشت‌های پهن چنین گویند: تو ای مهر دارندۀ دشت‌های پهن، اینان ای مهر؛ اسب‌های تیزرو را از ما بربودند، اینان ای مهر؛ بازوان قوی ما را با تیغ نیست کردند.

۴۳ پس آنگاه مهر دارنده دشت‌های فراخ آنان را به خاک افکند، پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها برای آنکه مهر دارندۀ دشت‌های پهن خشمگین و آزرده است.
برای فروغ و فرّش . . . .[۱]

(کردۀ ۱۰)

۴۴ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۲]
کسی که منزلش به پهنای زمین در جهان مادی بنا شده است، فضای وسیعی است بیرون از خطر احتیاج، درخشان و پناگاهان بسیار بخشنده است.

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوه‌ها، در بالای برج‌ها، به‌منزله دیده‌بانان مهر نشسته به سوی پیمان‌شکنان نگرانند، به‌خصوص به کسانی چشم دوخته و به کسانی توجّه نموده که نخست به مهر دروغ گویند و راه کسی را در حمایت خود گیرند که به پیمان‌شکنان و به دروغ‌پرستان و به قاتلین پاکدینان حقیقی حمله برد.

۴۶ آن مهر دارندۀ دشت‌های فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیّا ساخته، از پشت سر حمایت کند، از پیش حمایت کند، مانند دیده‌بان فریفته نشدنی به هر طرف نظر اندازد، (این‌چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را یاری کند، آن (مهری که) ده هزار دیده‌بان دارد، آن دانای توانای فریفته نشدنی.
برای فروغ و فرّش . . . .[۳]

---

۱. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۲. مثل فقرۀ ۷.
۳. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۱۱)

۴۷ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است.[۱]
نام‌آوری که (اگر) غضب کند در میان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) سُم پهن برانگیزد به ضد لشکر دشمن خونخوار، به ضد صفوف جنگ که به‌هم درآویختند.

۴۸ اگر مهر به ضد لشکر دشمن خونخوار، به ضد صفوف جنگ که به‌هم درآویختند، در میان دو مملکت جنگجو مَرکب برانگیزد آنگاه دست‌های پیمان‌شکنان را از پشت سر ببندد، چشم‌های آنان را برآورد، گوشِ آنان را کر کند و پاهای آنان را از ثبات براندازد، برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند، (چنین شود حال) این ممالک و این هماوردان در صورتی‌که از مهر دارنده دشت‌های فراخ غفلت ورزند.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۲]

(کردهٔ ۱۲)

۴۹ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۳]

۵۰ کسی که برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله‌های متعدّد آرامگاه قرار دارد، در آنجایی که نه شب است نه تاریکی، نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مُهلک و نه آلودگی، آلودگی دیو آفریده و از بالای کوه هَرَئیتی مِه متصاعد نگردد.

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده به طیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هَرَئیتی به سراسر جهان مادی تواند نگریست.

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.
۲. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقرهٔ ۷.

۵۲ اگر (مرد) حیله‌گر بدکنشی پیش آید، (آنگاه) مهر دارنده دشت‌های پهن باگام‌های تند گردونه تندرو به جولان درآورد و همچنین سروش مقدس توانا و نـریوسنگ چُست، او (مهر) بکشد او را (مرد حیله‌گر را)، خواه در صف جنگ، خواه در مبارزه تن به تن.

برای فروغ و فرّش. . . . .[۱]

(کردهٔ ۱۳)

۵۳ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۲]

کسی که به‌راستی دست‌ها را به‌سوی اهورامزدا بلند نموده، این‌چنین گِله‌گویان است.

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم، ای خوب کنش، من پاسبان همه آفریدگانم، ای خوب کنش، مردمان در ستایش از من در نماز نام نمی‌برند آن‌طوری که سایر ایزدان را در نماز نام برده می‌ستایند.

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستایند چنان‌که از سایر ایزدان در نماز نام برده می‌ستایند، هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی خویش در وقت معین از زمان به مردمان پاک خواهم نمود، در وقت مقرّره فرا خواهم رسید.

۵۶ با نمازی که نام تو در آن برده شود با دعای به مناسبت وقت با نیاز زَورْ تو را مرد پاک می‌ستاید، با نمازی که نام تو برده شود با دعای به مناسبت وقت و با زَورْ من تو را می‌ستایم، ای مهر تواناتر با نمازی که نام تو برده شود، با دعای به مـناسبت وقت و با زَورْ من تو را می‌ستایم، ای مهر تواناترین با نمازی که نام تو برده شود با دعای به مناسبت وقت من تو را می‌ستایم ای مهر فریفته نشدنی.[۳]

---

۱. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. مثل فقرهٔ ۷.

۳. این فقره به عینه مثل فقره ۳۱ می‌باشد.

۵۷ به ستایش ما گوش فرا ده ای مهر. . . . .[۱]

۵۸ بنابه پایدار ماندن به سر قولی که داده شد. . . . .[۲]

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه. . . . .[۳]
برای فروغ و فرّش. . . . .[۴]

(کردهٔ ۱۴)

۶۰ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزارگوش است...[۵] کسی که به او نام نیک بالای خوب و مدح نیک و (برازنده است) (و) آن طوری که دلخواه است سعادت بخشد. . . . .[۶]
کسی که دارای ده هزار دیده‌بان است، (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۷]

(کردهٔ ۱۵)

۶۱ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۸] کسی که همیشه به پا ایستاده است، پاسبان بیدار دلیر زبان‌آوری که آب‌ها را زیاد کند؛ استغاثه را بشنود؛ باران بباراند؛ گیاه‌ها برویاند؛ برای ناحیه قانون گزارد؛ زبان‌آور ماهر فریفته نشدنی بسیار هوشمند و آفریدهٔ کردگار.

---

۱. مثل فقرهٔ ۳۲ ۲. مثل فقرهٔ ۳۳. ۳. مثل فقرهٔ ۳۴.
۴. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود. ۵. مثل فقرهٔ ۷.
۶. چنین کلمات در این فقره خراب شده است به‌طوری که چندین کلمات پس و پیش جمله که خراب نشده است بی‌ربط مانده است. ۷. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۸. مثل فقرهٔ ۷.

۶۲ کسی که هرگز نه قدرت؛ نه قوت به یک مرد پیمان‌شکن دهد، کسی که هرگز نه شرف؛ نه پاداش به یک مرد پیمان‌شکن ارزانی دارد.

۶۳ تو توانی (وقتی) که غضبناک شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری، از پاهای آنان ثبات و از چشم‌های آنان بینایی و از گوش‌های آنان شنوایی (سلب کنی)، نه یک نیزه خوب تیز شده، نه یک تیر پران....[۱]
برای فروغ و فرّش . . . .[۲]

(کردهٔ ۱۶)

۶۴ مهر را می‌ستاییم، (کاسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است. . . . .[۳] کسی که برای انتشار دین نیک خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و فروغ به هفت کشور بتابید.

۶۵ در میان چالاکان چالاک‌ترین؛ در میان وفاشناسان وفاشناس‌ترین؛ در میان دلیران دلیرترین؛ در میان زبان‌آوران زبان‌آورترین؛ در میان گشایش دهندگان گشایش‌دهنده‌ترین است. کسی که گله و رمه بخشد، کسی که شهریاری بخشد، کسی که پسران بخشد، کسی که زندگانی بخشد، کسی که سعادت بخشد، کسی که نعمت راستی بخشد.

۶۶ کسی که ارت نیک یار اوست و پارند به گردونه سبک سوار[۴] و نیروی مردانه و نیروی فر کیانی و نیروی جوّ جاودانی و نیروی داموئیش اُوپَمَنَ و نیروی فروهرهای پاکدینان[۵] و آنکه گروهی از مزدیسنان پاکدین را گرد هم آورد.[۶]
برای فروغ و فرّش . . . .[۷]

۱. مثل فقرهٔ ۲۴.
۲. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقرهٔ ۷.
۴. پارند فرشتهٔ نیک‌بختی و فراوانی است، رجوع کنید به فقرهٔ ۳۸ از تشتر یشت و به توضیحات آن.
۵. در خصوص داموئیش اُوپَمَنَ رجوع کنید به فقرهٔ ۹ همین یشت و به توضیحات آن.
۶. شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که به‌واسطهٔ اتحاد مذهبی مردم را به همدیگر نزدیک نمود.
۷. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۱۷)

۶۷ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است . . . [۱] کسی که با گردونه چرخ بلند به‌طرز مینوی ساخته شده از کشور اِرزَهی به سوی کشور خونیرَث شتابد، از نیروی زمان و از فرّ مزدا آفریده و از پیروزی اهورا آفریده برخوردار است.

۶۸ گردونه‌اش را ارت نیک بلند رُتبت می‌گرداند؛ برای او دین مزدا راه را مهیّا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود، آن فروغ سفید مینوی درخشان مقدس هوشیار بی‌سایه، اسب‌های (مهر) در فضای هوا پران به گردش درآیند، برای او داموئیش اُوپَمَنَ هماره خط سیر را مهیا دارد، در مقابل او تمام دیوهای غیرمریی و دروغ‌پرستان وَرِنَ به هراس افتند.

۶۹ نکند که ما خود را به معرض ستیزهٔ سرور غضبناک اندازیم، کسی که هزار ستیزه به ضد رقیب به‌کار تواند برد، کسی که ده هزار دیده‌بان دارد، (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی.
برای فروغ و فرّش . . . . [۲]

(کردهٔ ۱۸)

۷۰ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است... [۳] کسی که ورهرام اهورا آفریده از پیش او روان گردد به‌صورت یک گراز که با دندان‌های تیز از خود مدافعه کند، یک (گراز) نر با چنگال‌های تیز، گرازی که به یک ضربت هلاک کند، (گراز) غضبناکی که به آن نزدیک نتوان شد با صورت خال خال‌دار، یک (گراز) قوی با پاهای آهنین؛ با چنگال‌های آهنین؛ با اعصاب آهنین؛ با دُم آهنین؛ با چانه آهنین. [۴]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.
۲. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقرهٔ ۷.
۴. کلمه اوستایی وَرازَ در فارسی گُراز می‌باشد، چنان‌که وِهرکَ را در فارسی گرگ گوییم. گراز در ایران قدیم ←

۷۱ که دشمن را در تاخت بگیرد پر از غضب، با رشادت مردانه دشمن را در جنگ به خاک افکند و هنوز باور نمی‌کند که (دشمن را) هلاک کرده باشد، به نظر او چنین نمی‌رسد تا آنکه ضربتی فرود آورده، مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سرچشمه قوّه زندگی است.

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند. استخوان‌ها و موها و مغز و خون مرد پیمان‌شکن را درهم و برهم در روی زمین فرو ریزد.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۱]

(کردهٔ ۱۹)

۷۳ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۲] کسی که به‌راستی دست‌ها را بلند کرده با ضمیر شاد آواز بلند نموده، گوید ای اهورامزدا، ای خرد مقدس، ای آفرینندهٔ جهان مادی، ای پاک.

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستایند چنان‌که از سایر ایزدان در نماز نام برده می‌ستایند، هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معیّن از زمان به مردان پاک خواهم نمود، در وقت مقرّره فرا خواهم رسید.[۳]

۷۵ ما می‌خواهیم که مملکت تو را حمایت کنیم، ما نمی‌خواهیم که از مملکت (تو) جدا

←

علامت زور و قوّت بوده است. در بهرام یشت خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را به حضرت زرتشت ظاهر ساخته است. از هر یک از این ترکیب‌های مختلف که اسب و شتر و ورزاو و غیره باشد یک قسم قوّتی اراده شده است. در فقرهٔ ۱۵ از یشت مذکور بهرام به‌صورت گرازی جلوه می‌کند. به همین مناسبت قوّت این جانور است که وَرازَ جزو اسامی اشخاص هم شده است، در فقرهٔ ۹۶ از فروردین یشت آمده است «ما درود می‌فرستیم به پاکدین ایسونت پسر وَرازَ» در میان نامداران و شاهزادگان ایران قدیم و ممالک همسایه مثل ارمنستان و آلبانیا و غیره به گروهی برمی‌خوریم که اسمشان با کلمه وَرازَ ترکیب یافته است، مثل ورازبنده، ورازدات، ورازدخت، ورازسورن، ورازپیروز، ورازمهر، ورازنرسی و غیره (رجوع کنید به Iranisches Namenbuch von Justi).

۱. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. مثل فقرهٔ ۷.

۳. این فقره مثل فقرهٔ ۵۵ می‌باشد.

شویم، نه از خان و مان جدا شویم، نه از ده جدا شویم، نه از ناحیه جدا شویم، نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو ما را از دشمن حفظ کند.

۷۶ تویی که این دشمن را، تویی که این خصومت (مرد) بداندیش را نابود توانی کرد، کشنده (مرد) پاک را نابود ساز، تویی دارندهٔ اسب‌های زیبا و گردونه‌های زیبا، تویی از پی استغاثه یاور توانا.

۷۷ من (مهر را) به یاری می‌خوانم، بشود که او برای یاری ما آید، به‌واسطهٔ نذر فراوان و خوب زَوزْها، به‌واسطهٔ نیاز فراوان و خوب زَوزْها تا ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دایماً در منزل مطمئن و خوش به‌سر بریم.

۷۸ تویی که ممالک را (اقوام را) حفظ می‌کنی در صورتی‌که آنان مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را با مواظبت نیک بنوازند، تویی که (آن‌ها را) نابود می‌سازی در صورتی‌که آن‌ها از ممالک دشمن باشند. من تو را اینجا به یاری می‌خوانم بشود که او اینجا به یاری ما آید، (آن) مهر قوی در همه جا پیروزمند؛ سزاوار ستایش و برازندهٔ نیایش و سرور باشکوه مملکت.

برای فروغ و فرّش. . . . .[1]

(کردهٔ ۲۰)

۷۹ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، کسی که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزارگوش است...[2] کسی که از رشن منزل دریافت نمود، به کسی که رشن برای مصاحبت طولانی منزل برگزار کرد.

۸۰ تویی نگهبان خان و مان، تویی نگهدار کسی که دروغ نگوید، تویی پاسبان قبیله و پشتیبان کسانی که دروغ به‌کار نبرند، آری از پرتو مانند تو سروری من برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل می‌کنم، در محکمه داوری او

۱. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. مثل فقرهٔ ۷.

(اهورا) گروه مردمان پیمان‌شکن به خاک در افتد.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۱]

(کردهٔ ۲۱)

۸۱ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۲] کسی که از رشن منزل دریافت نمود، به کسی که رشن برای مصاحبت طولانی منزل برگزار کرد.

۸۲ کسی که اهورامزدا به او هزار چُستی ارزانی داشت، ده هزار چشم برای نگریستن بخشید و از قوّت این چشم‌ها و این چُستی‌هاست که او کسی را که پیمان خویش نپاید و عهد بشکند نگران است و از قوّت این چشم‌ها و این چستی‌هاست که مهر فریفته نشدنی است، آن کسی که ده هزار دیده‌بان دارد، آن توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۳]

(کردهٔ ۲۲)

۸۳ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های فراخ است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۴]
کسی که او را شهریار مملکت به‌راستی دست‌ها را بلند نموده به یاری می‌خواند، کسی که او را بزرگ شهر به‌راستی دست‌ها را بلند نموده به یاری می‌خواند.

۸۴ کسی که او را کدخدای ده به‌راستی دست‌ها را بلند نموده به یاری می‌خواند، کسی که او را رئیس خانواده به‌راستی دست‌ها را بلند نموده به یاری می‌خواند، در هر جایی که دو نفر به حمایت همدیگر برخیزند به‌راستی دست‌ها را بلند نموده او را به

۱. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۲. مثل فقرهٔ ۷.
۳. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۴. مثل فقرهٔ ۷.

یاری می‌خوانند، در هر جایی که بیچاره‌ای پیرو آیین راستین از حقش محروم شده باشد به‌راستی دست‌ها را بلند نموده او را به یاری می‌خواند.

۸۵ گله‌مندی که به او شکایت برد آوازش تا به ستارگان زبرین رسد، به گرداگرد (کرهٔ) زمین طنین براندازد، در روی هفت کشور منتشر شود، اگر او در نماز صوت خود بلند کند، همچنین گاو.

۸۶ که به غنیمت برده شود به اشتیاق گله خویش او را به یاری می‌خواند.[۱] کی دلیر ما مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ از پی تاخته گله گاوان را نجات خواهد داد؟
چه او ما را که به منزل دروغ رانده شدیم (رهانیده)، دگرباره به راه راستی (اشا) بر خواهد گردانید.

۸۷ از کسی که مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ خوشنود است به یاری وی شتابد، اما از کسی که مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ آزرده است خانه و ده و شهر و مملکت و شهریاری وی را ویران کند.
برای فروغ و فرّش . . . .[۲]

(کردهٔ ۲۳)

۸۸ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۳]
هوم مُقوّی درمان‌بخش و فرماندهٔ زیبا با چشم‌های زرد رنگ در بلندترین قُلّه کوه هَرَئیتی که موسوم است به هکر برای آن (مهر) بی‌آلایش، آن (هوم) بی‌آلایش، از برسم بی‌آلایش و از زورْ بی‌آلایش و از کلام بی‌آلایش (فدیه آورد).

۸۹ کسی را (هوم مقصود می‌باشد) که اهورامزدای پاک به‌منزلهٔ پیشوا (زوت) قرار داده

---

۱. در این جمله نیز مانند جملات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دست‌ها را بلند نموده) موجود است ولی بدون آن‌که ملتفت باشند در وقت نوشتن نسخه‌ای از فقرات پیش علاوه کرده‌اند.
۲. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقرهٔ ۷.

که به آواز بلند یسنا سروده، زود (مراسم) به جای آورد.او مانند زوت به چالاکی (مراسم) یسنا به جای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا ستایش نمود. مثل زوت اهورامزدا؛ مثل زوت امشاسپندان آواز خویش تا به آن فروغ زبرین (عالم بالا) بپیچانید، گرداگرد (کُره) زمین طنین برانداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت.[1]

۹۰ کسی که مثل نخستین هاونان[2] (آشام‌های) هوم ستاره نشان مینوی تهیّه شده را در بالای کوه هَرَئیتی نیاز نمود، به ترکیب زیبایش اهورا مزدا آفرین خواند، امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند، خورشید دارندهٔ اسب‌های تند از دور ستایش وی را بشارت داد.[3]

---

۱. زوت در اوستا زَاوتر اسمی است که به بزرگ‌ترین پیشوای مزدیسنا داده شده است، وظیفه زوت چنان‌که از اسمش برمی‌آید تهیّه نمودن زَوْر (زاوثرَ) یا آب مقدس می‌باشد. امروز این اسم را به یکی از دو موبدانی که برای یزشنه کردن و مراسم هوم به جای آوردن گماشته می‌شوند می‌دهند و دیگری را راسپی می‌نامند.

حضرت زرتشت خود را در گات‌ها یسنا ۳۳ قطعهٔ ۶ زوت می‌نامد، قدمت این کلمه تا به عهد آریایی می‌رسد، در سانسکریت هوتر hotar گویند.

در قدیم هر یک از پیشوایان به حسب مقام و وظیفه اسمی مخصوصی داشته و هفت طبقه بوده است، اسامی این طبقات در وندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ و در ویسپرد کرده ۳ فقرهٔ ۱ محفوظ و با اندک تفاوتی در پهلوی موجود است، از این قرار:

۱) هاوَنَنْ در پهلوی هاونان بزرگ‌ترین پیشوایی بوده که به تهیه نمودن هوم گماشته می‌شده است، چنان‌که ملاحظه می‌شود در این اسم کلمه هاون دیده می‌شود که یکی از آلات و ابزار مقدس پرستشگاه مزدیسنان است، برای آنکه گیاه هوم در هاون فشرده شده شربت معروف هوم ساخته می‌شود. صدای هاون به‌منزلهٔ ناقوس کلیساست که دینداران را پی ستایش می‌خواند، هاونی در اوستا که الحال هاونگاه گویند یکی از اوقات پنجگانهٔ روز است و آن وقتی است که در آن هوم تهیه می‌شود، مدت آن را از برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده‌اند.

۲) آترِوخش در پهلوی آتروخش؛ پیشوایی بوده که به خدمت آذر مقدس می‌پرداخته است.

۳) فرَبرِتَرْ در پهلوی فربرتار موظّف بوده که آلات را در هنگام مراسم مذهبی زیردست پیشوای بزرگ‌تر بگذارد.

۴) آبِرِت در پهلوی آبرت چنان‌که از اسمش برمی‌آید خدمت آب در وقت رسومات به او محوّل بوده است.

۵) آسنتر در پهلوی آسنتار، شست‌وشوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم با او بوده است.

۶) رئثویشکرَ در پهلوی رثویشکر (راسپی) نظر به معنی لفظی این کلمه پیشوایی بوده که کار مخلوط کردن هوم با شیر و غیره و تقسیم کردن آن با او بوده است.

۷) سراوشاوَرِزْ در پهلوی سروشاورز هفتمین و کوچک‌ترین رتبه بوده نظم و ترتیب پرستشگاه به او سپرده بوده است، در این اسم کلمات سروش و ورزیدن دیده می‌شود، رجوع کنید به مقالهٔسروش.

۲. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ پیش به کلمه هاوَنَنْ.

۳. تمام این فقره و فقره پیش راجع به هوم است، در هوم‌یشت مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت. در اینجا فقط برای توضیح به ذکر چند کلمه اکتفا نموده، گوییم:

←



هوم در اوستا هئوم در ودا برهمنان سومَ soma اسم گیاهی است که از آن آشام هوم می‌سازند. این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده می‌شود، در نزد برهمنان سوم اسم پروردگاری است، چنان‌که هوم در مزدیسنا اسم فرشته‌ای است که به فدیه هوم گماشته شده است. در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این فرشته مقصود می‌باشد، هوم نیز اسم یکی از پارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواسپ یشت از او اسم برده شده است کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده به کیخسرو تسلیم نمود، آنچه راجع‌به این هوم عابد در شاهنامه آمده در مقالهٔ افراسیاب نگاشتیم. در عهد ساسانیان نیز بنابه نقوش نگین‌ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده، چنان‌که امروز هم این اسم در میان پارسیان معمول است.

یشت بیستم اوستا مختص به هوم است. گذشته از این یشت مختصر یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ هر سه متعلق به هوم و مفصلاً از آن صحبت می‌دارد؛ در خصوص هوم مستشرقین مشروحاً صحبت داشته‌اند، در موقع خود مطالب عمدهٔ آنان را ذکر خواهیم کرد؛ هیچ شکی در این نیست که سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً یک گیاه بوده است، امروز به‌طور حتم نمی‌توانیم بگوییم هومی که مستعمل پارسیان است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان به‌کار می‌برند همان گیاه قدیم باشد، اکنون برخلاف پارینه گیاه سوم و هوم با همدیگر فرقی دارد، همچنین گیاهایی که به اسم هوم اکنون در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب تبت مثل دوای جوشانده استعمال می‌شود و در آن‌ها اثرات و خواص چندی تصور می‌گردد از یک جنس نیست، موبد دانشمند پارسی مُدی نقل از یک عالم گیاه‌شناس انگلیسی (Dr. Aitchinson) هوم را قسمتی از اِفدرا Ephedra نوشته است، در مقالهٔ هوم از گیاه‌هایی که حدس زده‌اند صحبت خواهیم داشت. عجالتاً در اینجا متذکر می‌شویم که تاکنون به‌طور یقین نمی‌توانیم هوم را با یکی از گیاه‌های معروف در عالم گیاه‌شناسی مطابق کنیم. حکیم مؤمن در تحفةالمؤمنین می‌نویسد: «هوم‌المجوس گیاهی است، ساقش یک عدد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره و شبیه به یاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است...». در جای دیگر می‌نویسد: «مرانیه هوم‌المجوس است مراهه اسم فارسی هوم‌المجوس است»، هوم آن‌طوری که نگارنده خشک آن را دیده‌ام گیاهی است بسیار کوچک، ساقه‌های پربرگ و پرگره آن شبیه است به ساقه رز، در قطر و رنگ شبیه به کاه گندم است.

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان به هندوستان می‌آوردند. در اوستا غالباً منبت این گیاه کوه بلند ذکر شده است، بندهش در فصل ۱۴ فقرهٔ ۱۸ فشردهٔ هوم را در خواص سرور و بزرگ کلاً گیاه‌های دوایی خوانده است.

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است، اساساً شربت مسکری بوده، پس از ظهور حضرت زرتشت کلیه فدیه خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است، هرچند که از هوم در هیچ جای گات‌ها سخنی نیست، ولی بارتولومه نوشته است که در گات‌ها یسنا ۳۲ قطعهٔ ۱۴ پیغمبر ایران استعمال شربت مُسکر را باز داشته است، چه در قطعهٔ مذکور از صفت دورَئوشه سخن رفته است یعنی دوردارندهٔ مرگ، همین صفت است که غالباً در اوستا برای هوم آمده است. هومی که امروز استعمال می‌کنند طوری نیست که احتمال سُکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مُسکری نبوده است. پلوتارک نیز از استعمال این گیاه مثل فدیه در نزد ایرانیان صحبت می‌دارد، از آنکه مراسم هوم پیش از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا به‌خوبی برمی‌آید، در یسنا ۹ آمده است: «در صبحگاهی فرشتهٔ هوم خود را به زرتشت ظاهر ساخت، زرتشت از او پرسید نخستین کسی که در جهان مراسم هوم به جای آورد کیست؟ هوم در پاسخ گفت: ویونگهان



۹۱ درود به مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ (و) هزار گوش و ده هزار چشم (دارنده)، تویی شایسته ستایش و برازندهٔ نیایش در خان و مان مردمان، تویی شایسته ستایش و برازندهٔ نیایش، خوشا به آن مردی که تو را به‌راستی نماز آورد هیزم در دست؛ برسم در دست؛ شیر در دست؛ هاون در دست؛ با دست‌های شسته، با هاون شسته، نزدیک برسم گسترده، نزدیک هوم حاضر شده،[۱] و با سرود (دعای) اهون وئیریه.[۲]

۹۲ به این دین شهادت داد اهورامزدای پاک و وهومن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خُرداد و امرداد، همچنین (به آن) اعتراف نمودند امشاسپندان بر طبق دستور دین اهورامزدای نیک کنش ریاست روحانی به نوع بشر را به او[۳] برگذار نمود تا آنکه (او) تو را در میان موجودات بزرگ جسمانی و روحانی و کامل‌کننده این بهترین مخلوق بشناسد.

→

نخستین بار هوم بفشرد و به او در عوض پسری مثل جمشید داده شد، دومین ستاینده هوم آبتین است در عوض فریدون به او عنایت شد، سومین اترط می‌باشد که در پاداش دو پسر مثل اورواخشیه و گرشاسب به او بخشیده شد، چهارمین پوروشسب است که در پاداش پسری مثل تو زرتشت از او به‌وجود آمد».

مراسم هوم از مهم‌ترین مراسم مزدیسناست، با آداب و شست‌وشوی مخصوصی با سرود اوستا در مقابل مجمر آتش پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زوژ و شاخه کوچکی از اوروارم (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرّره فشرده می‌شود و به آن اسم پراهوم می‌دهند. در واقع پراهوم چند قطره آبی است که چندین ساعت بر آن اوستا خوانده‌اند. می‌توان گفت که به‌منزلهٔ افخارستیا Eukharistia می‌باشد یا شرابی که در دین عیسیٰ روح و خون مسیح در آن پنداشته می‌شود. چنان‌که در مقالهٔ مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آیین مهر به رُم رفته در آنجا بعدها به شراب تبدیل یافته، افخارستیا شده است.

رجوع کنید به کتاب‌های ذیل:

Somacultus der Arier von Windischmann.

Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. 1 p. LXXVII.

Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. B 1. 88 S. 58, Nr. 7 Haug's Essays p. 399.

Sacred Books of the East by West vol. XVIII p. 164.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p. 300-313.

۱. در این فقره از لوازم عمده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است، هیزم در اوستا اَیِسمَ برای سوزاندن در آتشدان شیر برای آمیختن با زَوْر، هاون برای فشردن هوم می‌باشد. از برسم در جای دیگر مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت.

۲. اهون وئیریه همان نماز و دعای معروف یتا اهو می‌باشد.

۳. (او) باید راجع به مهر باشد.

۹۳ این‌چنین بشود که تو ای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ برای هر دو زندگانی آری، برای هر دو زندگانی ما را پناه بخشی، برای زندگانی جهان خاکی و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ‌پرست، از (دیو) خشم[1] دروغ‌پرست، از گروه لشکریان دروغ‌پرست که بیرق خونین برافرازد، از هجوم‌های (دیو) خشم آن (هجوم‌هایی) که خشم مکار با همراهی ویذاتو[2] دیو آفریده برانگیزاند.

۹۴ این‌چنین بشود که تو ای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ به مرکب‌های ما قوّت، به ابدان ما صحّت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم، از هماوردان مدافعه نماییم، رقیب‌های بداندیش کینه‌ور را به یک ضربت شکست دهیم.
برای فروغ و فرّش. . . . .[3]

(کردهٔ ۲۴)

۹۵ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های فراخ است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[4] کسی که پس از فرو رفتن خورشید به پهنای (کره) زمین به‌در آید، دو انتهای این زمین فراخ کُروی خارج از اندازه را پسوده، آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد.

۹۶ گرزی با صد گره (و) صد تیغه به‌دست گرفته (آن را) حواله‌کنان مردان را برافکند، (این گرز) از فلز زرد ریخته شده؛ از زر سخت ساخته شده است. محکم‌ترین سلاحی است، پیروزمندترین سلاحی است.

---

۱. خشم در اوستا اَئِشْمَ دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشتهٔ اطاعت قرار داده‌اند، هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده، در گات‌ها شش بار از خشم اسم برده شده است. در اوستا غالباً به اسلحهٔ خونین دارنده تعریف شده است، در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۱۵ آمده که به دیو خشم هفت قوّه داده شده، تا با آن‌ها سراسر موجودات را فنا تواند نمود.

۲. ویذاتو دیو مرگ است، معمولاً استوویذوتو گفته می‌شود، در یسنا ۵۷ فقره ۲۵ و وندیداد ۴ فقرهٔ ۴۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده است.

۳. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۴. مثل فقرهٔ ۷.

۹۷ اهریمن بسیار تبه‌کار در مقابل او به هراس افتد، (دیو) خشم مکار بدکنش در مقابل او به هراس افتد، بوشیاسْت[1] درازدست در مقابل او به هراس افتد، همه دیوهای غیرمریی و دروغ‌پرستان وَرنَ در مقابل او به هراس افتند.

۹۸ (نکند) که ما خود را به معرض مخاصمه مهر غضب‌آلود دارندهٔ دشت‌های پهن اندازیم، ای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ مبادا که تو غضب‌آلود به ما ضربت فرود آوری کسی که از قوی‌ترین ایزدان، کسی که از دلیرترین ایزدان، کسی که از چالاک‌ترین ایزدان، کسی که از تندترین ایزدان، کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می‌کند، او آن مهر دارنده دشت‌های فراخ.
برای فروغ و فرّش. . . . .[2]

(کردهٔ ۲۵)

۹۹ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های فراخ است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[3] در مقابل او تمام دیوهای غیرمریی و دروغ‌پرستان وَرِن به هراس افتند، آن سرور مملکت، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ سواره از طرف راست این زمین پهن کُرویِ خارج از اندازه به‌در آید.

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیک مقدس سوار است، از طرف چپش رشن برومند بلندبالا سوار است، گرداگرد از هر طرف (فرشتگان) آب‌ها و گیاه‌ها و فروهرهای پاکان ستایشگرند.

۱۰۱ به آنان (به همراهان) مهر صاحب اقتدار تیرهای یک اندازهٔ به پر عقاب نشانده ببخشد وقتی که او سواره به آنجایی رسد که ممالک پیمان‌شکنان (واقع است)

---

۱. بُوشَیه‌ستا دیو خواب است، در اشتاد یشت فقره ۲ و وندیداد فرگرد ۱۱ فقرهٔ ۹ و فرگرد ۱۸ فقرهٔ ۱۶ نیز از او اسم برده شده، غالباً دراز دست تعریف شده است، در پهلوی و فارسی بوشاسب گویند، در فرهنگ‌های فارسی نیز این کلمه ضبط شده به معنی خواب و رؤیا گرفته‌اند.

۲. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۳. مثل فقرهٔ ۷.

نخست گرز به اسب و مرد حواله کند، به ناگهان هر دو را به هراس در اندازد، اسب و سوار را هلاک کند.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۱]

(کرده ۲۶)

۱۰۲ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۲] کسی که سوار اسب سفید، نیزه سرتیز چوبه‌بلند و تیرهای دورزن با خود دارد، آن یل جنگ‌آزمای چالاک.

۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیّه نوع بشر گماشت، کسی که پاسبان و دیدبان سعادت کلیهٔ نوع بشر است، کسی که هیچ‌وقت به خواب نرفته، زنده‌دل خلقت مزدا را حفظ می‌کند. کسی که هیچ‌وقت به خواب نرفته، زنده‌دل خلقت مزدا را پاسبانی می‌کند.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۳]

(کردهٔ ۲۷)

۱۰۴ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۴] کسی که دست‌های (بازوان) بسیار بلندش پیمان‌شکن را گرفتار سازد، او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد، او را برافکند اگر او در مغرب باشد، اگر هم او در دهنه (رود) ارنگ باشد، اگر هم او در مرکز این زمین باشد[۵]

۱۰۵ همچنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده، گرفتار سازد آن بی‌شرفی را که از راه راست منحرف شده است، آن تیره ضمیر بی‌شرفی که با خود چنین می‌اندیشد آنچه زشت (از من) سر زد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی‌بیند.

---

۱. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۲. مثل فقرهٔ ۷.
۳. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۴. مثل فقرهٔ ۷.
۵. رجوع کنید به مقالهٔ رنگ‌ها.

۱۰۶ اما من در خیال خود چنین تصوّر می‌کنم که در جهان بشری نباشد که تا به آن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر به نیک‌اندیشی است، که در جهان بشری نباشد که تا به آن اندازه بتواند بدگویی کند که مهر مینوی قادر به نیک‌گویی است، که در جهان بشری نباشد که تا به آن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر به نیک‌کرداری است.[1]

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره‌مند باشد، به آن اندازه‌ای که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره‌مند است، در جهان بشری نیست که تا به آن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیزگوش که با هزار مهارت آراسته است.
هر که را دروغ گوید او می‌بیند، مهر توانا قدم به پیش گذارد، آن قادر مملکت روان گردد، از چشمان خویش نگاه زیبای دوربین روشن براندازد.

۱۰۸ که مرا خواهد ستود؟ کیست که دروغ می‌گوید؟
کیست که مرا با ستایش نیک؟ کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد؟ به که باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم؟ منی که آن را به جای توانم آورد، به که باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم؟ منی که آن را به جای توانم آورد، برای که باید من اعقاب برازنده به رشد رسانم؟

۱۰۹ به که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد یک سلطنت قوی ارزانی دارم؟ با آلات زیبا، با لشکر بسیار، سلطنت یک پادشاه قادر (که جمله را) سر بکوبد، یک (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازت مجریٰ دارد، که فوراً پس از حکم مجریٰ گردد، همان که او غضبناک فرمان آن صادر نماید، همچنین به این واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنودی مهر.

۱۱۰ به که باید من؛ منی که آن را به جای توانم آورد ناخوشی و مرگ و به که فقر زجردهنده بخشم؟ از که باید من فرزندان برازنده را به یک ضربت هلاک سازم؟

---

۱. یعنی بداندیشی و بدگویی و بدکرداری بشر در مقدار به پایه نیک‌اندیشی و نیک‌گویی و نیک‌کرداری مهر نخواهد رسید.

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم؟ با آلات زیبا؛ با لشکر بسیار سلطنت یک پادشاه قادر را (که جمله را) سر بکوبد، یک (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مُجریٰ دارد که فوراً پس از حکم مجریٰ گردد همان که او غضبناک فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدّر می‌سازد، برای ناخوشنودی مهر.

برای فروغ و فرّش. . . . .[1]

(کردهٔ ۲۸)

۱۱۲ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[2]

کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده، با تازیانه (گردونه) می‌راند، آن سرور نیرومند دلیر و یل رزم‌آزما، راه‌هایی که مهر می‌پیماید برای دیدن ممالکی که از او در آنجا خوب توجه می‌شود، روشن است با دشت‌های پهن و ژرف و در آنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردشند.

۱۱۳ بشود که هر دو بزرگ مهر و اهورا به یاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسب‌ها خروش برآید و تازیانه‌ها طنین براندازد و از زه کمان‌ها تیرهای تیز پرتاب شود، آنگاه پسران کسانی که به سختی زَوْرْ نیاز نمودند کشته گشته و موکنده به خاک در غلطند.

۱۱۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ به مرکب‌های ما قوّت، به ابدان ما صحّت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم، از هماوردان مدافعه نماییم، رقیب‌های بداندیش کینه‌ور را به یک ضربت شکست دهیم.[3]

برای فروغ و فرّش. . . . .[4]

---

۱. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. مثل فقرهٔ ۷.

۳. این فقره مثل فقره ۹۴ می‌باشد.

۴. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۲۹)

۱۱۵ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۱] تو ای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، تو ای سروری که با مان پت؛ با ویس پت؛ با زند پت؛ با دهو پت؛ با زرتشتوم مربوط هستی.[۲]

۱۱۶ (درجهٔ) مهر (عهد و میثاق و وفا) بیست است میان دو همدوش (همسر)، سی است میان دو همکار، چهل است میان دو (نفر) از یک خانواده، پنجاه است میان دو هم‌منزل، شصت است میان دو تن از پیشوایان، هفتاد است میان شاگرد و آموزگار، هشتاد است میان داماد و پدرزن، نود است میان دو برادر.

۱۱۷ صد درجه است میان پدر و مادر و پسر، هزار درجه است میان دو مملکت (دو قوم)، ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دین مزدیسنا،[۳] این‌چنین پیروزی (مهر) داراست، هر روز چنین خواهد بود.

۱۱۸ با ستایش پسین، با ستایش پیشین، من تقرب می‌جویم مادامی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هرا طلوع کند و غروب نماید، این‌چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش پسین و با ستایش پیشین تقرب جویم، بر خلاف میل اهریمن نابکار.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۴]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.

۲. راجع‌به مان پت و ویس پت و زند پت و دهو پت که به معنی بزرگ خانه و رئیس ده و بزرگ ناحیه و حاکم و شهریار ایالت است در پاورقی فقرهٔ ۱۷ شرح دادیم. زرتشتوم کلمهٔ پهلوی است به جای زرتشتروتمه اوستایی یعنی مانند زرتشت عنوانی بوده که به بزرگ‌ترین رئیس روحانی می‌داده‌اند. به‌منزلهٔ پاپ کاتولیک‌ها بوده. همان است که به اسم مسمغان یا به قول بیرونی مصمغان معروف است. ری مرکز سلطنت روحانی وی بوده است (رجوع کنید به گات‌ها).

۳. مقصود این است که تا به چه اندازه طبقات مختلف مردم باید نسبت به همدیگر حقوق پاس بدارند و تا به چه اندازه نسبت به همدیگر مهر و وفا مدیون هستند.

۴. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳۰)

۱۱۹ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است . . . .[۱]
مهر را بستای ای اسپنتمان، پیروان را بیاموز که برای او مزدیسنان، از چارپایان خُرد و بزرگ؛ از مرغ‌های پرنده که با شهپر پرواز کنند فدیه آورند.

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه مزدیسنان پاکدین است، هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند، مرد پاک می‌تواند از زَوری که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آن‌چنان سازد که مهر دارنده دشت‌های فراخ کسی که او ستایشش را به جای می‌آورد خوشنود و آسوده خاطر شود.

۱۲۱ از او پرسید زرتشت: چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زَوژی که از روی دستور تهیّه شده است استفاده کند و آن‌چنان سازد که مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ کسی که او ستایشش را به جای می‌آورد خوشنود و آسوده‌خاطر شود؟

۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آنان بدن خویش بشویند، برای کفّاره (گناهان) باید سی تازیانه آنان به خود بپسندند، برای ستایش و نیایش مهر دارندهٔ دشت‌های پهن در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند، برای کفّاره (گناهان) باید بیست تازیانه آنان به خود بپسندند، برای ستایش و نیایش مهر دارندهٔ دشت‌های پهن کسی نباید برای من از این زَوژها استفاده کند (بنوشد) در صورتی‌که او خود را برای (سرودن) استوت یسناها[۲] و ویسپرد قابل نشان نداد.
برای فروغ و فرّش. . . . .[۳]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.
۲. استوت یسنا یعنی آن یسناهایی که باید در هنگام عبادت و مراسم دینی سروده شود.
۳. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳۱)

۱۲۳ مهر را می‌ستاییم، (کسسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۱] کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود.

۱۲۴ بازوان برای حفاظت (پاکدینان) گشوده، آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ از گرزمان درخشان روان گردد، کسی که گرداننده‌ٔ گردونه‌ای است زیبا و یکسان و برازنده با زینت‌های گوناگون آراسته و زرین.

۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید یک‌رنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذا می‌یابند می‌کشند، سُم‌های پیشین آن‌ها از زر و سُم‌های پسین از سیم پوشیده است و این (اسب‌ها) همه به مال‌بند و قلاده و یوغ بسته شده که به‌واسطهٔ پیوستن به یک قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی پهلوی هم می‌ایستند.

۱۲۶ از طرف راست او دادگر ترین رشن مقدس می‌تازد، کسی که بهترین مدافع است و از طرف‌چپ درست‌کردار چیستا می‌تازد،[۲] آن زَوژ نیاز کننده مقدس که سفید و سفیدپوش است و اُوپَمنَ دین مزدیسنا.[۳]

۱۲۷ داموئیش اُوپَمَنَ[۴] دلیر سواره به‌در آید به‌صورت یک گراز که با دندان‌های تیز از خود مدافعه کند، یک (گراز) نر با چنگال‌های تیز، گرازی که به یک ضربت هلاک کند، (گراز) غضبناکی که به آن نزدیک نتوان شد با صورت خال‌خال‌دار، یک (گراز) دلیر چالاک تندتاز[۵] از پی او (مهر) و آذر شعله‌ور و فر توانای کیانی می‌تازند.[۶]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.

۲. چیستا یعنی دانش و معرفت و فرزانگی و اسم فرشتهٔ علم است، به‌خصوص با دین یک‌جا نامیده شده است. در یشت کوچک دین یشت ۱۳ بار چیستا با صفت درست‌ترین تکرار شده است، در فقرهٔ ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز به آن برمی‌خوریم بسا با صفات مزدا آفریده و مقدس آمده است. چنان‌که در فقرهٔ ۲۴ از یسنا ۲۲.

۳. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۹.

۴. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۹.

۵. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۷۰.

۶. در اینجا از آذر فرشته آتر (آتش) و از فر کیانی فرشته خورنگهه (خُره) اراده شده، چنان‌که در فقرهٔ ۶۶ همین ←

۱۲۸ در گردونهٔ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ هزار کمان خوب ساخته شده موجود است، بسا از این کمان‌های به زه آراسته از زه گَوَسْنَ (جانوری است)[1] ساخته شده است، آن‌ها (کمان‌ها) به سرعت قُوّهٔ خیال پران، به سرعت قُوّه خیال به سوی سر دیوها پرتاب شود.

۱۲۹ در گردونهٔ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ هزار تیر به پر کرکس نشاندهٔ ناوک زرین، با سوفارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجود است، بسا از چوبه‌های آن‌ها آهنین است، آن‌ها به سرعت قُوّه خیال پران، به سرعت قُوه خیال به سوی دیوها پرتاب شود.

۱۳۰ در گردونهٔ مهر دارنده دشت‌های فراخ یک هزار نیزه تیغه تیز خوب ساخته شده موجود است، آن‌ها به سرعت قوّهٔ خیال پران، به سرعت قُوّه خیال به سوی دیوها پرتاب شود.
در گردونهٔ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ یک هزار تبرزین (چکش)[2] دو تیغه پولادین خوب ساخته شده موجود است، آن‌ها به سرعت قُوّه خیال پران، به سرعت قوّه خیال به سوی دیوها پرتاب شود.

۱۳۱ در گردونه مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ یک هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است، آن‌ها به سرعت قُوّهٔ خیال پران، به سرعت قُوّهٔ خیال به سوی سر دیوها پرتاب شود.
در گردونهٔ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ یک هزار گرزه[3] آهنین خوب ساخته شده

→

یشت نیز از فر کیانی فرشتهٔ شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است. در فقرهٔ ۲ از تشتر یشت و در فقرهٔ ۴ از رشن یشت نیز به همین معنی است.

۱. گَوَسْنَ فقط همین یک بار این کلمه در اوستا دیده می‌شود، بارتولومه احتمال داده که آن یک جانور مخصوصی بوده که از زه آن زه کمان می‌ساخته‌اند، دارمستتر آن را به معنی گاو دانسته است. همچنین کانگا.

۲. کلمه‌ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن چَکُوشَ آمده است، معلوم می‌شود که چکش در قدیم یکی از آلات جنگ بوده است.

۳. کلمه‌ای که به گرزه ترجمه کردیم، در متن گذا آمده است، ظاهراً یک گرزی بوده که می‌انداخته‌اند. گرز معمولی در اوستا وَزْرَ می‌باشد که همیشه گره‌دار و تیغه‌دار تعریف شده است، چون اکنون در فارسی اسمی برای گرزی که می‌انداخته‌اند نداریم یعنی که نگارنده در جایی به چنین اسمی برنخورده‌ام، از این جهت برای امتیاز

←

موجود است، آن‌ها به سرعت قوّهٔ خیال پران، به سرعت قوّهٔ خیال به سوی سر دیوها پرتاب شود.

۱۳۲ در گردونهٔ مهر دارنده دشت‌های فراخ گرز زیبای سبک پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است، (که آن) حواله‌کنان مردان را برافکند، (این گرز) از فلز زرد ریخته شده، از زر سخت ساخته شده است، محکم‌ترین سلاحی است، پیروزمندترین سلاحی است، آن به سرعت قُوّهٔ خیال پران، به سرعت قوه خیال به سوی سر دیوها پرتاب شود.

۱۳۳ پس از کشتن دیوها، پس از برانداختن پیمان‌شکنان مهر دارنده دشت‌های فراخ سواره از بالای (کشور) اَرِزَهی (و) سَوَهی بگذرد، از بالای فَرَدَذَفْشوُ (و) وِیدَذَفْشوُ از بالای وَاُوروبَرِشتی (و) واورُوجَرِشتی و از بالای این کشور درخشان خونیرثَ.[۱]

۱۳۴ به‌راستی اهریمن بسیار تبه‌کار به هراس افتد، به‌راستی (دیو) خشم مکار بدکنش به هراس افتد، به‌راستی بُوشیاشتَ دراز دست به هراس افتد،[۲] به‌راستی همه دیوهای غیرمریی و دروغ‌پرستان وَرِنَ به هراس افتند.

۱۳۵ (نکند) که ما خود را به معرض مخاصمه مهر غضب‌آلود دارندهٔ دشت‌های پهن اندازیم، ای مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ مبادا که تو غضب‌آلود به ما ضربت فرود آوری، کسی که از قوی‌ترین ایزدان؛ کسی که از دلیرترین ایزدان؛ کسی که از چالاک‌ترین ایزدان؛ کسی که از تندترین ایزدان؛ کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می‌کند، او آن مهر دارنده دشت‌های فراخ.[۳]
برای فروغ و فرّش . . . .[۴]

→
اولی را به گرزه و دومی را به گرز ترجمه کردم، مسلم است که گرزه در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است رجوع کنید به: The Arms of the Ancient Persians by Jackson p. 111

۱. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۱۵.
۲. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۹۷.
۳. این فقره مثل فقرهٔ ۹۸ می‌باشد.
۴. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳۲)

۱۳۶ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است...[۱]
کسی که به گردونه‌اش اسب‌های سفید بسته شده به‌وسیلهٔ چرخ‌های زرین کشیده می‌شود و با سنگ‌های فلاخن درخشان (روان) او زَوْرهای نیاز شده را به منزل خود می‌آورد.

۱۳۷ خوشا به این مرد پیشقدم ای زرتشت پاک، چنین گفت اهورامزدا به آن (مردی) که برای او زوت[۲] مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی پذیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی به جای می‌آورد، مستقیماً مهر به خانهٔ چنین مرد پیشقدمی نزول کند، اگر او برای رضای خاطر مهر فرمانش را به موقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند.

۱۳۸ بدا به این مرد پیشقدم ای زرتشت پاک، چنین گفت اهورامزدا به آن (مردی) که برای او زوت نامقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی نپذیرفته، در پیش نیاز برسم جای گیرد، اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی طولانی یسنا بسراید.

۱۳۹ اهورامزدا را خوشنود نسازد، نه سایر امشاسپندان را، نه آن مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را، کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را حقیر (بشمرد)، آن مهر دارنده دشت‌های فراخ را حقیر بشمرد، دات را (قانون را) و رشن را و ارشتاد فزاینده جهان و بالنده جهان را حقیر (بشمرد).
برای فروغ و فرّش. . . . .[۳]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷. ۲. رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۸۹ به کلمه زوت.
۳. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳۳)

۱۴۰ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است ....[۱]
ای اسپنتمان من مهر را می‌ستایم، آن نیک، نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم، بی‌نظیر بلندمقام نیرومند، دلاور یل رزم‌آزما را.

۱۴۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد، کسی که در ظلمت پاسبان فریفته نشدنی است، در میان زورمندان زورمندترین است، در میان دلیران دلیرترین است، در میان بخشندگان داناترین است، آن پیروزمندی که از اوست فر کسی که هزار گوش، ده هزار چشم و ده هزار دید به آن دارد، آن (مهر) نیرومند دانای فریفته نشدنی.
برای فروغ و فرّش . . . .[۲]

(کردهٔ ۳۴)

۱۴۲ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است....[۳]
کسی که ترکیب‌های گوناگون خلقت خرد مقدس را (سپنتا مینو را) در بامداد ظاهر سازد، آن ایزد سترگ نیک‌کنش به محض آنکه او پیکر خود را مانند ماه بدرخشاند.[۴]

۱۴۳ چهره‌اش مانند ستاره تشتر می‌درخشد، گردونه‌اش را ای اسپنتمان آنکه در میان مخلوقات زیباترین و هیچ‌وقت به خطا نرود می‌گرداند، من آن (گردونه را) که خرد مقدس آفریدگار ساخت می‌ستایم، آن (گردونه) با زینت ستارگان آراسته مینوی ساخته (مهر را) که ده هزار دیدبان دارد، آن نیرومند از همه چیز آگاه فریفته نشدنی.
برای فروغ و فرّش . . . .[۵]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.
۲. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقرهٔ ۷.
۴. یعنی آنچه در شب در پردهٔ ظلمت پیچیده غیرمریی است در روز از روشنایی مهر دیده می‌شود.
۵. فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۳۵)

۱۴۴ مهر را می‌ستاییم، (کسی) که دارای دشت‌های پهن است، (کسی) که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزار گوش است . . . .[۱]
مهری که در گرداگرد مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در میان مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در بالای مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در پایین مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در پیش مملکت است ما می‌ستاییم، مهری که در پشت مملکت است ما می‌ستاییم.

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فناناپذیر مقدس را ما می‌ستاییم، ستارگان و ماه و خورشید را نزد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش . . . .[۲]

۱۴۶ یتا اهوبرای فروغ و فرّش . . . .
درود می‌فرستم به مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و به رام کشتزار خوب بخشنده
اشم وهو . . . .
اهمایی رئشچه . . . .[۳]

---

۱. مثل فقرهٔ ۷.
۲. فقرات ۴–۶ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. رجوع کنید به فقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت.

در انجام مهریشت بی‌فایده نیست که خوانندگان را از انتشار کتاب جدیدی راجع‌به مهر اطلاع دهیم این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند آلمانی استاد هرتل می‌باشد که چند ماه پیش از این از طبع خارج شده و پس از اتمام مهریشت و مقالهٔ آن به دست نگارنده رسیده است، اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در اینجا غنیمت می‌شمریم، تا بعدها در جای دیگر توفیق استفاده از آن روی دهد.
Die Sonne and Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

آذر

به یک هفته بر پیش یزدان بُدند   مپندار کآتش‌پرستان بدند
که آتش بدان‌گاه محراب بود   پرستنده را دیده پُرآب بود

فردوسی

آتش به‌طور عموم

چون در طیّ مقالات و ترجمهٔ یشت‌ها غالباً از آتش سخن رفت لازم آمد که شرحی در خصوص آن نگاشته آید. آتش یا آذر از روزگاران بسیار کهن تا به امروز توجّه کلیّه اقوام روی زمین را به خود کشیده، هر کسی به شکلی و عنوانی آن را ستوده، معزّز و محترم می‌دارد؛ ترقیّات دنیا از پرتو این عنصر است. مُوجد و مولّد و محرک بُخار و الکتریک و گاز و کشتی و راه‌آهن و کارخانه و کلیّه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را به این پایه رسانید همین آتش است. امروز در روی زمین خوشبخت ملّتی است که در خاک او موادّ سوختنی یعنی چشمهٔ نفت و معدن و زغال سنگ زیاد باشد، آن کاری که در عالم بالا از خورشید برآمده ظلمت شب را برطرف می‌سازد و به‌واسطهٔ حرارت خود رستنی‌ها مثل حبوبات و میوه‌ها را برای تغذیه ما نضج می‌دهد همین کارها به توسط آتش در روی زمین انجام می‌گیرد، در شب چراغ هدایت ما و در روز طباخ غذای ماست و باید نیز به نظر داشت که در سرمای زمستان در فصلی که گیتی دچار چنگال دیو افسردگی و پژمردگی است آتش یگانه رهانندهٔ نوع بشر است، به همین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید در دهم بهمن‌ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده‌اند تا با وجود باد سرد و برف و یخ و تگرگ بهتر به ارزش آذر برخورند.

گذشته از این فواید معمولی نیاکان ما در پارینه فایدهٔ دیگری نیز از این عنصر داشتند که به نظر ما امروز عجیب می‌آید و آن این است که به‌واسطهٔ آن یک قسم تلگراف بی‌سیم ساخته بودند بنابه فرمان شاهنشاه هخامنشی خشیارشا (۴۸۵-۴۶۵ پیش از مسیح) از شوشتر و همدان دو پایتخت بزرگ تا به سرحدّ ممالک وسیعه ایران برج‌های بسیار بلند به فاصله‌های معین ساختند و در بالای آن‌ها پاسبانان گماشته تا در شب‌ها به‌واسطهٔ شعلهٔ آتش و حرکات و علایم مخصوص و معیّنی که به آن می‌دادند از این برج به برج دیگر وقایع مهمّ دورترین حدود مملکت را به مراکز می‌رسانیدند، هر خاکی که به تصرف ایران درمی‌آمد فوراً در آنجا از همین برج‌ها برپا می‌کردند. در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپهبد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydie) به شاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید،[1] در شاهنامه و در یادگار زریران نیز آمده که به‌واسطهٔ آتش‌افروزی در بالای کوه‌های بلند لشکریان را به گرد آمدن و مهیّای حرکت شدن خبر می‌داده‌اند.

به ملاحظهٔ آنکه در میان عناصر آتش لطیف‌تر و زیباتر و مفیدتر است به‌خصوص توجّه اقوام روی زمین را به خود جلب نموده است، در ادیان آریایی مثل برهمنی و زرتشتی و بودایی چنان‌که در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتیٰ نزد بت‌پرست‌های افریقا آتش دارای اهمیّت مخصوصی است دانشمند آلمانی «شفتلوویتز» در کتاب گرانبهای خود موسوم به «آیین قدیم ایران در یهودیّت»[2] مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان می‌دهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا آتش را می‌ستایند، متمدّن‌ترین ملل اروپا با وحشی‌ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند به‌خصوص کتابی که اخیراً یکی از فضلای هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل می‌دارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است، از صفحه هفت به بعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتابند) از آتش و فروغ صحبت می‌دارد که چگونه آن‌ها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است.[3] در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع‌به ایران است صحبت می‌داریم راجع‌به سایر ممالک و اقوام هر که خواهد به کتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرفنظر کنیم و به گوشه و کنار مسئله

1. Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26.

2. Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920 S. 66-73.

3. Parsis: A People of the Book by Rezwi Calcutta 1928 P. 7.

بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی به اندازه‌ای صحبت شده که در چند صفحه نمی‌توان کلیّه مطالب راجع‌به آن را فراگرفت، همین‌قدر که یک نظر اجمالی از آن به‌هم رسانیده بتوانیم به معانی فقراتی که در یشت‌ها از آن یاد شده پی بریم اکتفا خواهیم کرد. آتش مثل همه عناصر و کلیّه چیزهایی که از قِبل آن فایده‌ای به انسان می‌رسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و کنونی نزد زرتشتیان محترم بوده و هست، قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپایی مقدس بوده، به‌خصوص نزد آریایی‌ها یعنی هندوان و ایرانیان بیشتر مورد توجه گردیده است، نظر به اینکه در آیین مزدیسنا آنچه آفریدهٔ اهورامزداست باید ستوده و معزّز باشد ایرانیان به آذر بستگی مخصوصی پیدا کرده‌اند و آن را موهبت ایزدی دانسته، شعله‌اش را یادآور فروغ رحمانی خوانده‌اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان به‌منزلهٔ محراب قرار داده‌اند.

وستالیس[1] در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانوادهٔ شریف به نگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است، در مدت خدمتش که سی سال بوده بایستی پاکدامن به‌سر بَرَد و نگذارد آتش مقدس که پشتیبان دولت رُم تصوّر می‌شده خاموش گردد.[2] در نزد هندوان اگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است، اما ایرانیان به این عنصر و به فرشتهٔ مُوکّل آن آتر نام نهاده‌اند در فرس هخامنشی نیز آتر می‌باشد. در پهلوی آتُر گفته‌اند.

کلمهٔ آذر فارسی نیز از همین ریشه است. آتش هیئت دیگری است از آن و در اوستا آتَرْش آمده است، این کلمه با کلمات دیگری ترکیب یافته یک دسته از اسامی خاص ایران قدیم را تشکیل داده، به‌خصوص در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۲ به یک دسته از این قبیل اسامی برمی‌خوریم که از مقدسین بوده و به فروهرهایشان درود فرستاده شده است، از آن جمله است آتِرِپاتَ که در پهلوی آتُرپات و در فارسی آذرباد شده است. بزرگ‌ترین و مهمّ‌ترین ایالت ایران آذربایجان وطن اصلی پیغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است، آتِرِپاتَ به قول مورّخین یونانی آتروپاتِس سلسله خشترَپاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر ماکدونی و بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشته اسم خود را به قلمرو امارت خویش داده، اترپاتکان (آذربایجان) نامیده‌اند.[3] در اینجا متذکر می‌شویم که زبان آذری یکی از لهجات ایران بوده، مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی و کردی و لری که

---

1. Vestalis

۲. رجوع شود به: Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910 S. 72-76.

۳. به معجم‌البلدان یاقوت نیز به کلمه آذربیجان مراجعه کنید.

پیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است. چنان‌که گفتیم از زمان بسیار کهن آتش میان آریایی‌ها به‌خصوص مقدس بوده، قطع نظر از گات‌ها که قدمت آن به عـقیدهٔ نگارنده تا به هزار سال پیش از مسیح می‌رسد در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند در جنوب بهستان (بیستون) نقشی از عهد مادها (مِدها) مانده که قدمت آن به قرن هشتم پیش از مسیح می‌رسد و در حال حاضر نقش مذکور موسوم است به دکان داود و آن قبری است در بدنهٔ کوه تراشیده شده، نقش آن عبارت است از یک ایرانی که در مقابل آتش ایستاده است.

در قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می‌بینیم که پادشاه روبـروی آتشدان ایستاده است. در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده می‌شود. در دورهٔ ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده، در روی سکّه‌های پادشاهان ایـن سـلسله نقش شده است. هنوز هم در ایران میان مسلمانان اثراتی از عهد کهن باقی مانده، در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه آتش می‌افروزند و از روی آن می‌گذرند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده، بی‌اختیار به آن سلام و تعظیم می‌کنند و قسم (به سوی سلیمان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است.

اخبارات مورخین قدیم

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را به آتش می‌دانسته‌اند، مگر آنکه برای آنان چنان‌که مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست، به ناچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الاهه آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وستا (Vesta) نامیده شده تصوّر نموده‌اند. هرودوت و گزنفون[1] و دیوژنس لِرتوس[2] و دینون[3] می‌نویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است. مـاکسـیموس تیروس[4] نیز ذکر می‌کند که آتش صورت خدای ایرانیان است، همان دیوژنس لرتوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته، در جای دیگر می‌نویسد که مغ‌ها به‌کلی به ضد عقیدهٔ کسانی هستند که به پروردگاران مُذکّر و مؤنث قایلند، هرودوت می‌نویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است؛ استرابون نیز این خبر را ذکر نمود می‌افزاید که به عقیدهٔ ایرانیان به آتش نَفَسْ رسانیدن جُرمی است. هرودوت و گزنفون هر دو ضبط کرده‌اند که ایرانیان برای آتش فدیه می‌آورند، استرابون از این فدیه اسم بـرده مـی‌گوید کـه چـوب

1. Xenophon
2. Diogenes Laertes
3. Dinon
4. Dinon

خشک و روغنی که به روی آن می‌پاشند فدیه‌ای برای آتش است. ماکسیموس تیروس نیز همین فدیه را از طرف اثربانان به آذر تقدیم می‌کند، کورتیوس[1] می‌نویسد سوگندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد می‌کنند بسیار اهمیّت دارد، به قول گزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدان‌ها گردش می‌دهند، باز کورتیوس ذکر می‌کند که آتش در آتشدان‌های نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده می‌شود و داریوش سوم در اربل (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته به اسکندر غلبه کنند.[2]

آنچه مورّخین قدیم راجع‌به آتش نقل کرده‌اند مطابق آیین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور می‌دارند، در آتشکده یا آتشگاه و در مهر و آذران و آتش بهرام آتش هماره روشن و شعله‌ور است، قریب به یقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران به هندوستان با خود همراه آورده‌اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است، امروز نیز مانند پارینه بخار دهن و نفس به آتش نمی‌رسانند، موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنام که ذکرش گذشت پیش دهان می‌آویزند تا نفس به عنصر مقدس نرسد، به همین ملاحظه است که سیگار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود در انظار خوش‌نما نیست، همچنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که برای طبخ غذا و شست‌وشو و غیره به‌کار می‌رود احتراماتی منظور می‌دارند یعنی که آن را به کثافاتی نمی‌آلایند، هیچ شکی نیست که آریایی‌ها در قدیم مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند، چنان‌که هندوان از زمان بسیار قدیم تا به امروز آتش انبوهی افروخته، در آن نفت یا روغنی پاشیده، مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را به آب می‌دهند، لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند چنان‌که کلمهٔ دخمه که در اوستا دَخْـمَ و در پهلوی دخمک گویند به معنی داغگاه است، یعنی محلّی که مردگان را می‌سوزانند، چه ریشه این کلمه که دگ باشد به معنی سوزانیدن است و کلمهٔ داغ از همین ماده است، از خود اوستا هم مفهوم می‌شود که در قدیم ایرانیان لاشهٔ مردگان را می‌سوزانیده‌اند، چه بسا در وندیداد از جرم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را

---

1. Curtius

۲. رجوع کنید به: Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach

در آتش می‌سوزانند معیّن شده است، فردوسی در شاهنامه هم به این عادت قدیم اشاره کرده گوید:

همی هر کسی هر سو آتش فروخت   یکی خسته بست و یکی کشته سوخت[۱]

مسلّم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است، گذشته از مندرجات اوستا به‌واسطه خبر هرودوت نیز که ذکرش گذشت می‌دانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان گناه بوده است، نگفته خود پیداست که هرودوت در همان جایی (کتاب ۳ فقرهٔ ۱۶) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته و بعد دومین پادشاه هخامنشی کمبوجیا را متهمّ ساخته که در مصر لاشهٔ فرعون امازیس[۲] را از گور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه‌ای است که از هر حیث مخالف عادت و آیین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوک کمبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودوت شرح می‌دهد.

آتش در اوستا

آذر ایزد در اوستا غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است، از این تعبیر خواسته‌اند عُلوّ مقام او را برسانند، چنان‌که سفندارمذ را که فرشته موکّل زمین است نظر به فایده آن دختر اهورامزدا نامیده‌اند. در یسنا ۲۵ فقرهٔ ۷ آمده است: «آذر پسر اهورامزدا را ما می‌ستاییم، تو را ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما می‌ستاییم، همه اقسام آتش را ما می‌ستاییم.» در فقرات ۴۶–۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب اژی دهاک (ضحاک) شمرده شده است که از طرف سپنت مینو به ضدّ ضحاک برانگیخته شده تا وی را از رسیدن به فرّ یعنی فروغ سلطنت بازدارد، در یسنا ۳۶ (هفت ها) فقرهٔ ۱ آذر میان پروردگار و بندگان واسطه تقرّب به درگاه ایزدی قرار داده شده است، در فقرات ۷۷–۸۷ از فروردین یشت آمده است: «وقتی که اهریمن به ضدّ آفرینش نیک راستی (اشا) قیام نمود، وهومن و آذر از پی یاری برخاسته، خصومت اهریمن نابکار را درهم شکستند به‌طوری که اهریمن نتوانست به جهان راستی آسیب زده، آب را از جریان و گیاه را از نموّ بازدارد». سراسر یسنا ۶۲ در ستایش آذر می‌باشد، آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از یسنای مذکور و از فقرهٔ ۹ از سی روزه استخراج شده است، چنان‌که در آغاز این مقاله گفتیم در تمام قطعات اوستا مکرراً از آذر یاد شده است برای اختصار فقط به ذکر چند فقرهٔ دیگر

۱. شاهنامه چاپ ترنر ماکان، ص ۲۱۰۶.

2. Amasis

اکتفا می‌کنیم. چون آذر در مزدیسنا از بزرگ‌ترین نعم ایزدی به‌شمار و برای سود و بهرهٔ انسان از عالم بالا به سوی جهان خاکی فرستاده شده است، لاجرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته‌اند. در فرگرد ۵ از وندیداد در فقرهٔ ۹ آمده است: «ای آفریدگار جهان، ای پاک آیا آتش انسان را می‌کشد؟ آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آتش انسان را نمی‌کشد، بلکه دیو مرگ استو ویذوتوُ او را بسته و دیو (ویّه) او را چنین بسته همی راند، آنگاه آتش تن و جانش را بسوزاند، در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذی‌مدخل است.» در فقرهٔ پیش همین فرگرد به عینه همین سئوال در خصوص آب شده است، باز جواب منفی است، دیو مرگ و بخت شخص آدمی‌کش است نه آب و آتش، در صورتی‌که باد هم که یکی از عناصر و در مزدیسنا ستوده و محترم است به اندازهٔ آتش و آب معصوم قرار داده نشده است، بلکه دو قسم باد تشخیص داده‌اند: بادی که خوب و سود بخشنده است ستوده و باد موذی و مضر نکوهیده است. در رام یشت در فقرهٔ ۵ آمده است: «ای باد آنچه از تو از طرف سپنت مینو (خرد مقدس) است ما می‌ستاییم.» باز برای رفع اشتباه و خارج نمودن باد موذی مکرراً در فقرهٔ ۵۷ همین یشت آمده است: «ای باد به آن قسمتی از تو که از طرف سپنت مینو است ما تعظیم نموده درود می‌فرستیم.»

در یسنا ۱۷ فقرهٔ ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده است، از این قرار:

(۱) بِرزی سونگهه

(۲) وُهوُ فریانَ

(۳) اُوروازِیْشتَ

(۴) وازِیْشتَ

(۵) سپنیشْتَ

در تفسیر پهلوی این فقره این پنج قسم آتش به حسب ترتیب این‌طور معنی شده است، نخستین که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است؛ دومین آتشی است که در کالبد انسانی است یا به عبارت دیگر حرارت غریزیّه است؛ سومین آتشی است که در رستنی‌ها و چوب‌ها موجود است؛ چهارمین آتش برق است، همان آتشی است که از گرز تشتر ایزد شراره کشیده دیو (سپینچکر) را هلاک نمود؛ پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان در مقابل اهورامزدا افروخته است، در فصل ۱۷ از بندهش که مخصوصاً از آتش صحبت می‌دارد همین پنج قسم آتش یاد شده است مگر آنکه در قسم اولی و پنجمی با تفسیر پهلوی اوستا

فرقی دارد، به این معنی که به قول بندهش بِرِزی سونگ آتشی است که نزد اهورامزدا افروزان است و سپنیشت آتشی است که در روی زمین به‌کار برند و از آن است آتش بهرام، در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از این پنج قسم آتش یاد شده است.

فر یا خُره

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگهه که در فارسی خُره یا فرّ گوییم، آن عبارت است از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا به پیغمبر یا پادشاهی بخشیده می‌شود، در جلد دوم یشت‌ها مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت، در اینجا مختصراً یادآور می‌شویم که در اوستا (چنان‌که در ادبیّات ما نیز مصطلح است) غالباً از فرّ کیانی و فرّ آریایی سخن رفته، دریای فراخکرت آرامگاه آن شمرده شده است ضحاک برای به‌دست آوردن آن کوشید و افراسیاب تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسیدن به آن به فراخکرت انداخت. زامیاد یشت که یکی از یشت‌های دلکش اوستاست یکی از مآخذ اطلاعات ماست راجع‌به فرّ، در مقاله جمشید گفتیم جمشید پس از آنکه دروغگویی و خودستایی آغاز نمود فرّ از او به‌صورت مرغی جدا شد، عقیدهٔ فرّ بعدها از مزدیسنا به دین یهود نفوذ نموده شخینا šexina در این دین اخیر فروغ و تسلّط مخصوص خدایی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد، چنان‌که یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت پسرش یوسف بی‌صبری کرد، ناله و فغان بسیار نمود و راضی به تقدیر نماند از این‌رو شخینا از او جدا شد، ولی دوباره به او پیوست، این داستان سامی به‌خوبی یادآور سرگذشت جمشید است، همچنین در مقابل فر کیانی شخینای بنی‌اسرائیل درست شده است.[1] در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکدهٔ معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذرگشسب شیز نزدیک اُرمیه و آذر فروبا در کاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است، این سه آتش از آسمان فرود آمده، چندی از جنبش باد دور گیتی می‌گشت تا آنکه هر یک در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی به محلی فرود آمد. بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت می‌دارد، آنچه تاریخی است این است که سه آتشکدهٔ مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است. در سُنّت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت، دقیقی نیز از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید:

---

۱. رجوع کنید به: Eranische Alterthumskunde von Spiegel Band II S. 50

یکی مجمر آتش بیاورد باز   بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است به آذر، یعنی پاسبانی این ماه و این روز به آذر ایزد برگذار شده است. دست آذر مه از کمان هوا تیرها زد چو ناوک دلدوز (ازرقی هروی)، آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده به قول ابوریحان بیرونی موسوم به آذر جشن، در این روز به‌خصوص به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند.

در مقالهٔ امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی پاسبانی آتش به امشاسپند اردیبهشت سپرده شده است، به قول بندهش در فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ گل آذرگون مختص به آذر است.

ز خون و تَف همه روزه دو دیده و دل من   یکی به آذر ماند یکی بـه آذرگـون

(قطران)

جشن سده

در انجام این نوشتار بی‌مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جشن سده نوشته شود، چه این عید مناسبت مخصوصی با آتش دارد. از زمان بسیار قدیم تا به امروز (نزد زرتشتیان کرمان) در سده آتش‌افروزی می‌شود، این جشن که در دهم بهمن‌ماه اتفاق می‌افتد بنابه سنّت روزی است که آتش پیدا شده است، در ادبیّات فارسی بسا به این اسم برمی‌خوریم. فرهنگ‌ها برای وجه تسمیه این عید به سده دلایل بسیاری ذکر کرده‌اند، برخی نوشته‌اند این عید را از این‌رو سده گویند برای آنکه در این روز فرزندان آدم ابوالبشر به صد رسیدند، برخی دیگر نوشته‌اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز به سنّ رشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را به فرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند. در اینجا لازم است یادآور شویم که در مزدیسنا کیومرث به جای آدم ابوالبشر سامی است.[۱] البته سنت قدیم ایران در کتاب التفهیم فی صناعة‌التنجیم که در سال ۴۲۰ یا ۴۲۵ به توسط ابوریحان تألیف شده است بهتر محفوظ مانده و بیشتر قابل اعتماد است. اینک عین عبارت فارسی ابوریحان «سذه آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشذ و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتش‌ها زنند به کوز و باذام و کرد بر کرد آن شراب خورند و لهو و شاذی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند به سوختن جانوران و اما سبب نامش آنست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از

---

۱. در فرهنگ‌ها نیز سده اسم درخت بسیار بزرگی است که به‌خصوص در دارالمرز و ماوراءالنهر می‌روید و از برگ انبوه و ثمرهٔ آن پشه تولید می‌شود آن را آغال پشه و پشه غال و پشه دار و در دار گویند و به عربی شجرةالبق خوانند.

فرزندان پذر نخستین سذ تمام شذ، اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بوذ بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغزشان بذان دوریش کنذ که بر کتف‌های او بوذ و او را وزیری بوذ نام او رماییل، نیک‌دل و نیک‌کردار و از آن دو تن یکی یله کردی و پنهان او را به دنباوند فرستاذی چون آفریذون وی را بگرفت سرزنش کرد و این رماییل گفت توانایی من آن بوذ که از دو کشته یکی برهانیذمی و جملهٔ ایشان در بس کوه‌اند، با وی سواران فرستاذ تا به دعوی او نگرند و او کسی را پیش فرستاذ و بفرموذ هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند زیراکه شب بوذ خواست که بسیاری ایشان به دیذ آیذ، بس نزدیک آفریذون به موقع افتاذ و او را آزاذ کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و پیش از سذه روزی است او را بر سذه گویند و نیز نو سذه گویند و حقیقت از وی چیزی ندانستم.»[1] سُنّت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده به هوشنگ نسبت داده شده است، از این قرار روزی هوشنگ با همراهانش از کوهی می‌گذشت، ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشم‌های سرخ از دور بدید، سنگی برگرفته به سوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد به سنگ بزرگ‌تری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست، هوشنگ خدای را از این فروغ سپاس گفته، آن را قبله قرار داد:

بگفتا فروغی است این ایزدی — پرستید باید اگر بخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه — همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد — سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار — بسی باد چون او دگر شهریار

---

۱. از یک نسخهٔ خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است، متأسفانه در اوقات استخراج لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده‌ام.

سروش

عفو الّهی بکند کـار خـویش　　مژده رحمت برساند سـروش

(حافظ)

سروش در اوستا سَرَاوشَ (Sraoša) معنی آن اطاعت و فرمانبرداری است، به‌خصوص اطاعت از اوامر الّهی و شنوایی از کلام ایزدی سروش از سرو (Sru) که به معنی شـنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده، مشتق می‌باشد. کلمهٔ سروش به مـعنی فـرشته در ادبیّات فارسی معروف است، کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم می‌باشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سراییدن.

در گات‌ها کلمهٔ سروش غالباً به معنی مذکور آمده است،[۱] در سایر قسمت‌های اوستا نیز به همین معنی بسیار استعمال شده است،[۲] حسّ اطاعت و قوّهٔ فرمانبرداری خود یکی از نعم الهی است بسا تمنّای داشتن آن گردیده است[۳] به کلمهٔ سروش حرف اَکه از ادوات نفی است افزوده اَسَراوَشَ گفته‌اند یعنی نافرمانبرداری و تمرّد از احکام ایزدی،[۴] بسـا در یک فقره از اوستا چندین بار کلمهٔ سروش تکرار شده است، گهی اسم مـجرّد بـه مـعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف.[۵]

۱. گات‌ها یسنا ۴۴ قطعهٔ ۱۶؛ گات‌ها یسنا ۴۵ قطعهٔ ۵؛ گات‌ها یسنا ۴۶ قطعهٔ ۱۷؛ گات‌ها یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۴.

۲. یسنا ۱۰ فقرهٔ ۱۶؛ یسنا ۵۶ فقرهٔ ۱؛ یسنا ۶۰ فقرهٔ ۵؛ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۸؛ ویسپرد ۹ فقرهٔ ۷؛ ویسپرد ۱۵ فقرهٔ ۲.

۳. یسنا ۵۶ در فقرات ۱ و ۲ و ۳.　۴. وندیداد فرگرد ۱۶ فقرهٔ ۱۸۶.　۵. یسنا ۵۶ فقرهٔ ۳.

در قدیم‌ترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است، در هر جایی از گات‌ها که به این فرشته برمی‌خوریم او را دارای مقام بسیار عالی می‌بینیم و به صفت مهین و بزرگ متّصف است.[۱] سروش یکی از مهمّ‌ترین ایزدان آیین مزدیسناست، مظهر اطاعت و فرمانبرداری است، نمایندهٔ خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آیین خداوندی، از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است، حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده می‌شود. در مقالهٔ امشاسپندان گفتیم که نخست سپنتَ مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته، پس از آنکه از دستهٔ امشاسپندان جدا شده، برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را به جای سپنت مینو قرار داده‌اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و وهمن در سر جای گرفته است.

در ادبیّات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گماشته شده است، از خود گات‌ها نیز معلوم می‌شود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلیّتی است چه در یسنا ۴۳ در قطعهٔ دوازده زرتشت به اهورامزدا می‌گوید: «از آنچه تو فرمان دادی سر نپیچیدم، وقتی که گفتی برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من به همراهی‌اش با گنج و مال مُزد هر یک از دو گروه راستی و دروغ‌پرست را از سود و زیان تقسیم کند». غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است،[۲] بسا با صفت نیک و پاداش نیک‌دهنده؛[۳] بسا با صفت توانا و پیروزمند و خوش‌اندام؛[۴] بسا با صفت دلیر و اسلحهٔ قوی آزنده و اهورایی آمده است. در میان اوصافی که برای سروش آورده شده به‌خصوص صفت تنومَنْترَ بسیار قابل دقت است،[۵] این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده‌اند یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است مَنْترَ به معنی کلام ایزدی است ترکیب این کلمه با تنو (تن) یک صفت بسیار برازنده برای سروش تشکیل داده است، چه گفتیم که این فرشته مظهر اطاعت از اوامر الهی است. وظیفه‌اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد، از این‌رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است، چشم و گوش به امر و نهی خدایی دوخته؛ تن به

---

۱. گات‌ها یسنا ۳۳ قطعهٔ ۵.

۲. یسنا ۴ فقرهٔ ۲؛ یسنا ۲۲ فقرهٔ ۴؛ یسنا ۷۰ فقرهٔ ۳؛ ویسپرد ۷ فقرهٔ ۱؛ ویسپرد ۱۱ فقرات ۶ و ۱۶؛ هرمزدیشت (یشت ۱) فقرهٔ ۹؛ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقرهٔ ۱۴۶؛ وندیداد فرگرد ۹ فقرهٔ ۵۶.

۳. یسنا ۱۰ فقرهٔ ۱؛ یسنا ۵۶ فقرهٔ ۳.

۴. یسنا ۶۵ فقرهٔ ۱۲؛ ویسپرد ۱۶ فقرهٔ ۱؛ وندیداد ۱۹ فقرات ۱۵ و ۴۰؛ مهریشت (یشت ۱۰) فقرهٔ ۵۲.

۵. یسنا ۳ فقرهٔ ۲۰؛ یسنا ۴ فقرهٔ ۲۳؛ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقرهٔ ۸۵.

قبول احکام عالم بالا در داده است. نظر به وظیفهٔ این فرشته است که در اوستا می‌خوانیم اوست در میان مخلوقات مزدا اوّل کسی که زبان به ستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود، اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی به جای آورد و پنج گـاتهای زرتشت را بسرود.[۱] ابوریحان بیرونی نیز می‌نویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار به زمزمه نمودن امر کرد.

در ادبیّات متأخرین مزدیسنان سروش پیک ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته‌اند، ابوریحان بیرونی نیز می‌نویسد که سروش را جبرائیل می‌دانند. نظر به معنی لفظی نیریوسنگهه مناسب‌تر است که این ایزد به جبرئیل و حامل وحی ترجمه شود، اما سروش را پیک خدایی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده، او به هر جای که رو آورد آیین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است، غالباً در اوستا سروش و مهر و رَشْن یک‌جا نامیده شده‌اند. در مهریشت دیدیم که می‌گوید سروش مـقدس و نـیک از طـرف دست راست مهر می‌راند و رَشْن از طرف چپ او می‌تازد،[۲] در اَرْت یشت که ذکـرش در جای خود بیاید به اشی فرشتهٔ ثروت خطاب شده است: «اهورامزدا پدر توست، آرمیتی مادر توست، سروش نیک و مقدس و رَشْن و مهر برادران تو هستند.»[۳] برخلاف در گات‌ها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمت‌های اوستا نیز اثری از این ارتـباط قـدیم موجود و با اشی متحدّ خوانده شده است.[۴]

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بـه خـواب نـمی‌رود، مـخلوقات مـزدا را پاسبانی می‌کند، کلیّه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخـتهٔ خـویش نگهبان است.[۵] گردونهٔ سروش نیز مانند گردونهٔ مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سُم‌های آن‌ها زرین است کشیده می‌شود،[۶] مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در یک بارگاه هزار ستون و ستاره‌نشان می‌باشد.[۷]

سروش در اوستا عموماً به ضد دیو و دروغ تعریف شده است، برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار به دور زمین می‌گردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز

---

۱. یسنا ۵۷ فقرات ۲ و ۸۶.
۲. مهریشت (یشت ۱۰) فقرهٔ ۱۰۰.
۳. ارت یشت (یشت ۱۷) فقرهٔ ۱۶.
۴. یسنا ۱۰ فقرهٔ ۱؛ یسنا ۲۷ فقرهٔ ۶؛ ویسپرد ۷ فقرهٔ ۱؛ ویسپرد ۱۱ فقرهٔ ۱۶؛ ویسپرد ۱۲ فقرهٔ ۹.
۵. سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۱۶.
۶. سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۲۷.
۷. سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۲۱.

است.[1] در فرگرد هیجدهم وندیداد از فقرهٔ ۳۰ تا ۶۰ سروش با حربهٔ آخته با دیو دروغ در پرسش و پاسخ است. سبب خوشنودی وی و ازدیاد دروغ را به‌واسطه گناهان مردم و چارهٔ بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست.

در میان گروه دیوهایی که از دشمنان سروش به‌شمارند از چند تن از آنان به‌خصوص اسم برده شده است از آن جمله است دیو کُنْدَ (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته، این دیو بدون شربت مُسکری مست است، احتمال برده می‌شود که لغت کُند و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستایی مشتق باشد. از سروش که با صفات دلیری و ناموری و زورمندی و چُستی و چالاکی آراسته است،[2] درخواست گردیده که دیو کندی را براندازد و در سرای دروغ و کلبهٔ مردمان ناپاک دیوپرست سرنگونش سازد،[3] به‌خصوص ائشم (Aešma) بزرگ‌ترین رقیب سروش است، معنی آن غضب و ویرانی و فساد است، این دیو همان است که امروز خشم گوییم، در اوستا هیچ دیوی شریرتر و ناپاک‌تر از خشم تعریف نشده، در خود گات‌ها شش بار از او اسم برده شده است. در خباثت سرآمد ناپاکان دیگر شمرده شده، برای آنکه دیوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند به زیر عَلَم خشم پناه برده‌اند.[4] از آنکه مکرراً گفتیم ایزد سروش حربه در دست گرفته با هم‌آوردان خود در زدوخورد است، حربهٔ او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست، فرشته‌ای که تنش کلام ربّانی است با سلاح مادی کاری ندارد، آلات جنگ و رزم او چنان‌که خود سروش یشت به ما می‌گوید نماز و دعاست، مثل نمازهای یتا اهو وئیریو - و هفت ها ـــ و فشوشُ منترَ ـــ و ینگهه هاتام،[5] مرغ سحرخیز خروس از طرف سروش فرشته شب زنده‌دار گماشته شده که بامدادان بانگ برداشته، مردم را از پی ستایش خداوند بخواند، به‌خصوص سحرخیزی نزد مزدیسنان بسیار ممدوح و از فضایل بزرگ شمرده می‌شود، بنابراین خروس که در سپیده‌دم مژده سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ روز می‌دهد نزد آنان مقدس و خوردن گوشت آن را به خود روا نمی‌دانند. اسم خروس در اوستا پَرُوْدَرْش می‌باشد، این لغت مذهبی است یعنی از پیش بیننده، مقصود این است که فروغ روز را از پیش دیده مژده ورود آن می‌دهد، اسم دیگر خروس کهرکتاس می‌باشد، این اسم از اسماء اصوات است

---

۱. سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲.

۲. سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۱۳.

۳. وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۴۱.

۴. گات‌ها یسنا ۳۰ قطعهٔ ۶.

۵. سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۲۲، در خصوص نمازهای مذکور رجوع کنید به مقاله ملحقات یشت‌ها و به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده.

مثل کیکری کیتوم Kikeri Kitum لاتینی که با اندک تغییری در تمام زبان‌های اروپـایی برای بانگ خروس استعمال می‌شود، هنوز هم در گیلان آواز ماکیان را کرکتاس می‌گویند، ولی در اوستا آمده است که مردمان بدزبان پرَودرش (خروس) را کهرکتاس می‌نامند. در اوستا کلمه خراوَس نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است، ولی به مـعنی نـرینه ماکیان نیست، بلکه همیشه معنی خـروشیدن و فـریاد بـرآوردن از آن اراده شـده است. کلمات خروس و خروش هر دو یکی است، مگر آنکه حرف سین و شین به‌هم مبدّل شده است. به مناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش برآوردن خروس آن را بـه چـنین اسمی نامزد کرده‌اند.[۱] در فرگرد هجدهم وندیداد شـرحـی راجـع‌به سـروش و خـروس مندرج است، دانستن آن از نقطه نظر اخـلاقی و لغـوی بسـیار مـفید است: «زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گماشته و خدمتگزار[۲] سروش مقدّس دلیر اهورایی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آزنده، اهـورامـزدا در پـاسخ گـفت ای سـپنتمان زرتشت پـرودَرش (خروس) که مردمان بدزبان آن را کهرکتاس می‌نامند گماشتهٔ سروش است، وقتی که سه قسمت از شب می‌گذرد آذر مقدّس از بیم خاموش شدن سروش را به یاری خود می‌خواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند، آنگاه سروش خروس را بیدار نموده، به بـانگ زدن وادار می‌کند، این مرغ در سپیده‌دم آواز بلند نموده می‌گوید ای انسان برخیز نماز اشا[۳] به جای آور به دیوها نفرین فرست، اگر نه دیو درازدست بوشاسب به شما غالب آمـده، دوباره جهان خاکی را که در سپیده‌دم بیدار گشته به خواب انداخته، گوید: ای انسان خوش بخواب هنوز وقت برخاستن تو نرسید، تو را با آن سه چیز بهتر از همه (یعنی) پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک کاری نباشد، تو را جز با پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت

---

۱. لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده‌اند همین کلمهٔ خروس است، در اینجا سین به هاء تبدیل یافته است مثل کلمهٔ آماس و آماه ــ احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو Kuru را از خروس فارسی گرفته باشند، چنان‌که کلمات دیگر روس سُباکا Sobaka و سُکا Suka از سگ فارسی است، اتفاقاً دو جانوری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده‌اند هرچند که خروس در نزد بابلی‌ها هم مقدّس بوده و از دیرزمانی حتی از عهد شومر در سـرزمین عراق کنونی با این مرغ آشنا بوده‌اند اما به نظر می‌رسد که به توسط ایرانیان در اروپا با آن آشنا شده‌اند، چـه در کتب یونانی‌های پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها شعرای یونان آن را مـرغ ایـرانـی نامیده‌اند، رجوع کنید به:

Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Hehn achte Auflage Berlin 1911 S. 326-340.

۲. لغتی که ما به گماشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سَرَاوشاوَرزَ آمـده است، گـذشته از آنکـه سَرَاوشاوَرِزَ عنوانی است که به خروس داده شده، یعنی پیشخدمت و عامل سروش، این عنوان نیز به کوچک‌ترین موظف یک پرستشگاه مزدیسنا داده شده، به کسی که در میان درجات مذهبی دارای هفتمین رتبه است.

۳. نماز اشا عبارت است از نماز معروف اشم وهو، رجوع شود به مقالهٔ ملحقات.

کاری مباد.»[۱] فردوسی نیز در شاهنامه خروس را پیک ایزدی می‌شمرد.[۲] در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی از خروس که مایهٔ نجات پسرش سیامک گردیده نقل شده، از آن جمله می‌نویسد: «عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند، خاصه سفید و گویند در خانه که او باشد دیو در نیاید.» ابوریحان در شب‌زنده‌داری سروش و گماشتهٔ او خروس چنین ذکر می‌کند: «روز هفدهم ماه که موسوم است به سروش روز، در همه ماه‌ها روز مبارکی است، سروش اول کسی است که به زمزمه کردن امر کرد، پاسبانی شب سپرده به اوست، او را نیز جبرئیل گویند در میان فرشتگان، نسبت به پری‌ها و جادوان شدیدترین است، در هر شب سه بار برخاسته پری‌ها را رانده جادوان را برمی‌اندازد. از برخاستن خویش شب را می‌درخشاند، جوّ هوا را خنک می‌سازد، آب را شیرین می‌نماید، خروس را به بانگ زدن می‌گمارد، در چارپایان شهوت برمی‌انگیزد، یکی از آن اوقات سه‌گانه در طلوع فجر است که گیاه نمو می‌کند.[۳] چنان‌که دیدیم محافظت روز هفدهم ماه به سروش ایزد سپرده شده است

همیشه سروشت به روز سروش   نگهبان و افزون‌ترت رای و هوش[۴]

در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ در هفدهمین روز به سروش درود فرستاده شده است.

گذشته از اوستا در کلیّه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً به اسم سروش برمی‌خوریم، بهمن یشت به سروش شغل پیک و قاصدی داده، چندین بار با نیروسنگهه که امروز در جزو اسامی خاص نرسی گوییم یک‌جا نامیده شده است.[۵]

در هر جای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص به او دانسته است.[۶]

اردای‌ویراف مقدس در سیر آسمان‌ها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده، تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته‌اند.[۷] در مینو خرد آمده

---

۱. وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۴–۲۵ دیو بوشاسب در اوستا بوشیستا آمده است، در فرهنگ‌های فارسی نیز این لغت موجود به خواب و رؤیا ترجمه شده است، زراتشت بهرام گوید:

نه در بیدار گفتم نه به بوشاسب   نگویم جز به پیش تخت گشتاسب

۲. نگارنده در شاهنامه به اشعاری که خروس پیک ایزدی خوانده شده باشد برنخورده‌ام، مطلب فوق از قاموس اوستایی یوستی Justi در تحت کلمه سروش نقل شده است Handbuch der Zendsprache

۳. آثارالباقیه چاپ زاخائو، ص ۲۱۹.

۴. فردوسی.

۵. بهمن یشت فصل ۳ فقرهٔ ۲۵ Sacred Books of the East by West

۶. بندهش فصل ۱۹ فقرهٔ ۳۳ و فصل ۳۰ فقرهٔ ۲۹ Sacred Books of the East

۷. اردای ویراف‌نامه فصل ۴ Ardâvirâf: Traduction par Barthélemy

است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش بپرسید، مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه (کشور غربی می‌باشد) و پس از آن در سوه (کشور شرقی) و در همه جای جهان،[1] اینک رسیدیم به سر سروش یشت. در اوستا دو سروش یشت داریم، اوّلی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسناها می‌باشد و نیز آن را در جزو یشت‌ها مـی‌نگارند، برای تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده می‌شود، چه محافظت روح انسان در سه شب اوّل پس از مرگ با سروش است، در بعضی از نسخ به آن سروش سر شب نام داده‌انـد. سـروش یشت دومـی کـه در ردیـف بیست‌ویک یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکـیل مـی‌دهد مـوسوم است بـه سروش یشت هادُخت به قول دینکرد (هادُخت بیستمین نسک اوستای عهد سـاسانیان بوده) که امروز موجود نیست، فقط چند قطعه از آن باقی مانده است، بنابرایـن سـروش یشت هادخت منسوب به نسک مفقود شده است در طی مقاله مطالب اسـاسی سـروش یشت سه شبه را بیان کردیم، مطالب عمده سروش یشت هادخت از این قرار است:

در قسمت اولی در تأثیر ادعیه و نمازهاست که خود سروش مظهر کلیّه ستایش‌ها و نیایش‌هاست.

در سه کردهٔ اخیر از قدرت و پیروزی سروش سخن رفته است.

گذشته از این دو یشت دعایی نیز در خُرده اوستا به اسم سروش باج موجود است که نسبتاً متأخر، ولی متضمّن برخی از قطعات قدیم اوستاست از آن قبیل قطعهٔ ۱۶ از یسنای ۴۴ (به استثنای جمله اول) و قطعهٔ ۷ از اشتودگات یسنای ۴۶ جزو آن است.

در انجام یادآور می‌شویم که‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ از یسنا نیز سروش درون نامیده می‌شود. این فصول از یسنا که به مراسم درون یعنی نان مقدس تـخصیص دارد بـه اسـم سروش نامزد شده است.

---

۱. مینو خرد فصل ۶۲ فقرات ۵ و ۲۵ ترجمهٔ وست West.

سروش یشت هادخت

سروش مقدس دلیر مانبردار[1] اسلحهٔ قوی آزندهٔ اهورایی را خوشنود می‌سازیم.

(کردهٔ ۱)

۱ سروش پارسای خوش‌اندام پیروزمند جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، نیایش نیک (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت.[2]

۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ‌پرست و زن دروغ‌پرست و دشمن را باز تواند داشت، این است (آنچه) بهتر چشم‌ها و گوش‌ها و دست‌ها و زانوها و دهن مرد دروغ‌پرست و زن دروغ‌پرست را بسته نابودشان سازد (به‌ویژه) نیایش نیک که نفریبد و آزار نرساند، رشادت گُرد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه بازدارد.[3]

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد، آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد، مرد پارسایی که بیشتر حمد و ثنا به زبان آورد، در پیروزی پیروزمندترین است، کلام مقدس دیوهای غیرمریی دروغ را بهتر از همه براند، (دعای) اهون وئیریه پیروزمندترین کلام است.[4] سخن راست در

---

۱. کلمهٔ فرمانبردار به جای صفت تنومَنْتَرَ یعنی کسی که تنش کلام مقدس است می‌باشد، در پهلوی تن فرمان گفته‌اند، در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت.

۲. دو جملهٔ اخیر مربوط به ماقبل به نظر نمی‌رسد ولی مقصود معلوم است، می‌گوید نیایش و ستایش در جهان بهترین چیزهاست، معنی مذکور از فقرات بعد به‌خوبی روشن می‌شود.

۳. شاید از جملهٔ اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را می‌راند.

۴. اهون وئیریه همان دعای معروف یتااهو می‌باشد، برای معنی آن رجوع کنید به فقرهٔ ۱۴ همین یشت.

سرانجام پیروزمندترین است. دین مزدیسنا در میان همه چیزهای خوب و همه چیزهایی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است، همچنین آیین زرتشت.

۴ ای زرتشت کسی که این کلام مُنزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا، با گفتار پارسا، با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریک مِه‌آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی‌رانی یا در تقاطع راه‌ها یا در انجمن مردان پاک یا در مجمع دروغگویان دیوپرست.

۵ یا در موقعی از مواقع، یا در بیم و هراسی از محکمهٔ قضا هرگونه در این روز و نه در این شب و به‌وسیلهٔ هیچ تجسّسی دیدگان دروغ‌پرست غضبناک خشمگین او راکشف نتواند کرد، خصومت رهزنانی که گله و رمه می‌ربایند با هیچ وسیله‌ای به او نرسد.

۶ ای زرتشت این کلام مُنزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته‌ای از دزدان یا گروهی از دیوها، به آواز بلند بخوان. آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینوَر و جادوان که جادویی به‌کار برند و پری‌ها که به اعمال پری پردازند به هراس افتاده روی به گریز نهند.
(دیوها منقاد به قهقرا رفته پنهان شوند، دیوپرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان).[۱]

۷ مانند سگ چوپان (که گرداگرد گله می‌گردد) ما پیرامون سروش پارسا آن پیروزمند مقدس می‌گردیم، این‌چنین ما سروش پاک آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک می‌ستاییم.

۸ برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش، برای ستایشش (نسبت) به ایزدان من او را با نماز بلند و با زَوْرْ می‌ستایم، آن سروش پاک را و اشی[۲] بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ[۳] زیبا بالا را، بشود که سروش پاک پیروزمند برای یاری ما آید.

---

۱. معنی جملاتی که در میان ابروان گذاشته شده تقریبی است.

۲. اشی در پهلوی و فارسی ارت و ارد گویند، فرشته ثروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مختص به اوست، روز ۲۵ ماه در تحت نگهبانی او قرار داده شده است.

۳. نریوسنگ (نئیریوسنگهه) فرشته‌ای است که به خدمت پیغامبری گماشته شده، پیک اهورامزداست. در یسنا ۱۷ فقرهٔ ۱۱ نیز اسم یک قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت، از همین کلمه است اسم خاص نرسی.

۹ سروش پاک را می‌ستاییم، سرور بزرگ اهورامزدا را می‌ستاییم، کسی که در تقدس سرآمد و در تقدس بالا دست است تمام تعلیمات زرتشت را می‌ستاییم، تمام اعمال نیک را می‌ستاییم، (آنچه) به‌جای آورده شده (و آنچه بعدها) به‌جای آورده خواهد شد.
ینگهه هاتام. . .[۱]

(کردهٔ ۲)

۱۰ سروش پارسای خوش‌اندام پیروزمند جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم...[۲]
کسی که شکست‌دهنده (مرد) آلوده به گناه کَیْذَ است.
کسی که شکست‌دهنده (زن) آلوده به گناه کائیذیه است.[۳]
کسی که زنندهٔ دیو دروغ بسیار قوی تباه‌سازنده زندگانی می‌باشد.
کسی که پاسبان و نگهبان سعادت کلیّه نوع بشر است.

۱۱ کسی که هرگز به خواب نرفته، هوشیار آفرینش مزدا را پاسبانی می‌کند.
کسی که هرگز به خواب نرفته، هوشیار آفرینش مزدا را نگهبانی می‌کند.
کسی که سراسر جهان را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته حفظ می‌کند.

۱۲ کسی که از آن زمان که آن دو گوهر، آن خرد مقدس و آن (خرد) خبیث خلقت (خوب و زشت) پدید آوردند به خواب نرفته و آنچه را که متعلق به راستی است پاسبانی نموده، تمام روزها و شب‌ها را با دیوهای مازندران می‌جنگد.

۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند، تمام دیوها به ناچار از او هراسیده روی به گریز نهند، ترس به آنان چیر گشته به طرف ظلمت بشتابند.[۴]
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش. . . .[۵]

---

۱. فقرات ۸ و ۹ در انجام سه کردهٔ دیگر همین یشت تکرار می‌شود. ۲. مثل فقرهٔ ۱.
۳. کَیْذَ اسم جرمی است رجوع کنید به توضیحات فقرهٔ ۲ از مهریشت.
۴. از فقرهٔ ۱۰ تا خود فقرهٔ ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵-۱۸ یسنا ۵۷ می‌باشد.
۵. مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت.

(کردهٔ ۳)

۱۴ یتا اهو... «مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که بر طبق قانون مقدّس اعمال جهانی منش نیک را به سوی مزدا آورد و شهریاری را که بـه‌منزلهٔ نگهبان بیچارگان قرار داده شد به سوی اهورا آورد.»

سروش پارسای خوش‌اندام پـیروزمند جـهان‌آرای مـقدس و سـرور راسـتی را می‌ستاییم، کسی که پـاسبان قـرار داد و مـعاهدهٔ دروغ (مشـرک) و مـقدس‌ترین (موحّد) است، امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین به سوی او فرود آمـدند، کسی که آموزگار دین است، (خود) اهورا مزدای پاک به او دین بیاموخت.

برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[1]

(کردهٔ ۴)

۱۵ یتا اهو . . . .[2]

سروش پارسای خوش‌اندام. . . .[3]

کسی که اهورامزدای پاک او را در هم شکنندهٔ دیو خشم سـلاح خـونین دارنـده قرارداد، صلح و فتح را ما می‌ستاییم که جنگ و ستیزه را درهم شکند.

۱۶ یاران سروش پاک را، یاران رشن راست را، یاران مهر دارندهٔ دشت‌های فـراخ را، یاران (ایزد) باد مقدس را، یاران دین نیک مزدیسنا را، یاران ارشتاد فرایندهٔ جهان و پرورندهٔ جهان و سود رسانندهٔ جهان را، یاران اشی نیک را، یاران چیستی نیک را، یاران چیستای راست‌ترین را.

۱۷ یاران همه ایزدان را، یاران کلام مقدس را، یاران داتَ (قانون) ضدّ دیوها را، یـاران سنّت کهن را، یاران امشاسپندان را.

---

۱. مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت.

۲. تا آخر دعای یتااهو که در آغاز فقرهٔ ۱۴ معنی شده است.

۳. مثل فقرهٔ ۱.

یاران سوشیانس‌های ما مقدسین جنس دوپا را.[۱]
یاران کلیّه آفرینش پاک را،
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۲]

(کردهٔ ۵)

۱۸ یتا اهو...[۳]
سروش پارسای خوش‌اندام پیروزمند جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم مانند نخستین و آخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین و آخرین و وسطی و پیشین نثار.

---

۱. در اینجا به یک دسته از فرشتگان مزدیسنا برمی‌خوریم که از برخی از آنان مفصلاً و برخی دیگر مختصراً صحبت داشتیم، از رشن ایزد در مقالهٔ بعد سخن خواهد رفت، در فقرهٔ ۲۱ از همین یشت نیز اسامی تمام این فرشتگان تکرار شده است، اینک در خصوص فرشتگانی که تاکنون صحبت نداشتیم مختصراً چند کلمه گفته می‌گذریم، ارشتات که الحال اشتادگوییم و محافظت روز ۲۶ هر ماه سپرده به اوست فرشته درستی و راستی است، در مهریشت فقرهٔ ۱۳۹ به او برخوردیم و در فقرهٔ ۱۸ از فروردین یشت هم به او خواهیم رسید، گذشته از این فقرات غالباً اسم او در اوستا تکرار شده است از آن جمله در یسنا ۱ فقرهٔ ۷ و یسنا ۲ فقرهٔ ۷ و یسنا ۱۶ فقرهٔ ۶ و غیره، غالباً با صفت فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ گیتی آمده است. ارشتی ترکیب دیگری است از ارشتات، هر دو فرشته مؤنث تصور شده‌اند، در فقرهٔ ۳۳ از یسنا ۵۷ به این ترکیب اخیر برمی‌خوریم. چون فقرهٔ مذکور به عینه به سروش یشت نقل داده می‌شود، فقره ۱۹ آن را تشکیل می‌دهد بنابراین اسم ارشتی نیز در فقرهٔ بعد هم دیده می‌شود.

ارشتی نیز به همین املاء به معنی نیزه است.

چیستا رشتهٔ علم و معرفت است، در توضیحات فقرهٔ ۱۲۶ از مهر یشت از آن صحبت داشتیم. چیستی ترکیب دیگری است از چیستا، هر دو فرشته مؤنث تصور شده‌اند. در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ و وندیداد ۱۹ فقرهٔ ۳۹ و غیره به او برمی‌خوریم. در ترجمه پهلوی فرزانک شده است. گذشته از آنکه از چیستا و چیستی فرشته اراده شده بسا در کتاب مقدس به معنی دانش و علم استعمال گردیده است. اسم جوان‌ترین دختر زرتشت پوروچیستا از همین کلمه ترکیب یافته، به معنی بسیار دانا و پُردان می‌باشد.

کلام مقدس در متن مَنْثرَ می‌باشد، غالباً در اوستا آمده و به معنی گفتار ایزدی است، در اینجا به معنی فرشته استعمال شده است.

داتَ که به معنی قانون است غالباً در اوستا استعمال شده از همین کلمه است، داد و دادگر وندیداد که جزوی از اوستاست به معنی قانون به ضدّ دیو می‌باشد. در فرس هخامنشی نیز دات به معنی قانون است، در فقره فوق به‌نظر می‌رسد که از آن فرشتهٔ قانون یا عدل و انصاف اراده شده باشد، سنت کهن اوپینا در فقرات ۱۳ از یسنا ۱ و ۲ و در فقرهٔ ۵ از یسنای ۷۱ نیز آمده است، به جای ترادیسیو traditio لاتینی می‌باشد، سوشیانس موعود مزدیسنان سه تن شمرده شده، هریک به نوبت خویش در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، رجوع کنید به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده.

۲. مثل فقرات ۸ و ۹ از همین یشت.

۳. تا آخر دعای یتااهو مثل آغاز فقرهٔ ۱۴.

۱۹ ما می‌ستاییم همهٔ (پیروزی‌های) سروش پاک؛ دلیر فرمانبردار؛ یل نیرومند؛ جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سر بکوبد، (پیروزی‌های) آن فتح‌کننده و پیروزگر مقدّس را و برتری پیروزی بخشندهٔ سروش پاک و ایزد اَرْشتی را.

۲۰ تمام خانه‌هایی که در حمایت سروش است ما می‌ستاییم، در آن (خانه‌هایی که) سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار، با کردارهای نیک سرشار.[۱]

۲۱ پیکر سروش پاک را می‌ستاییم، پیکر رشن راست را می‌ستاییم،
پیکر مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ را می‌ستاییم،
پیکر (ایزد) باد مقدس را می‌ستاییم، پیکر دین نیک مزدیسنا را می‌ستاییم.
پیکر ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورندهٔ جهان و سود رسانندهٔ جهان را می‌ستاییم.
پیکر اشی نیک را می‌ستاییم، پیکر چیستی نیک را می‌ستاییم،
پیکر چیستای درست‌ترین را می‌ستاییم.

۲۲ پیکر همه ایزدان را می‌ستاییم، پیکر کلام مقدس را می‌ستاییم.
پیکر دات (قانون) ضدّ دیوها را می‌ستاییم. پیکر سنّت کهن را می‌ستاییم.
پیکر امشاسپندان را می‌ستاییم، پیکر سوشیانس‌های خود، ما مقدّسین جنس دوپا را می‌ستاییم.
پیکر سراسر آفرینش پاک را می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۲]

۲۳ یتا اهو. . . . .
درود می‌فرستم به سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزندهٔ اهورایی
اشم وهو. . . . .
اهمایی رئشچه. . . .[۳]

---

۱. این فقره از فقرهٔ ۳۳ از یسنا ۵۷ برداشته شده است.
۲. مثل فقرات ۸–۹ از همین یشت.
۳. رجوع کنید به فقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت.

سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷)

در مقالهٔ سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده می‌شود، این اشتباه از دارمستتر است، به‌جاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت هادخت (سروش یشت سر شب) بنامیم. این یشت در تفسیر پهلوی هم این‌طور نامیده شده است. راست است که یشت مذکور چنان‌که ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده می‌شود، اما آن را سر شب نامیده‌اند، برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از به خواب رفتن می‌خوانند. رجوع کنید به:

Zand-i Khuitak Avistak edited by Dhabar Bombay 1927 p. 24.



سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحهٔ قوی آزندهٔ اهورایی را خوشنود می‌سازیم.

(کردهٔ ۱)

۱ سروشِ پارسای خوش‌اندام پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا در مقابل برسم گسترده نماز مزدا به‌جای آورد؛ نماز امشاسپندان به‌جای آورد، به نگهبان و آفریدگاری که همهٔ موجودات را بیافرید نماز آورد.

۲ برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۱]

۳ سروش پاک را می‌ستاییم، سرور بزرگ اهورامزدا را می‌ستاییم، کسی که در . .[۲]

(کردهٔ ۲)

۴ سروشِ پارسایِ خوش‌اندامِ پیروزمند . . . .[۳]

۵ نخستین کسی که برسم بگسترد سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و نُه شاخه تا (به بلندی) زانو، تا وسط پا، برای ستایش و نیایش و خوشنودی و ثنای امشاسپندان.[۴] برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۵]

(کردهٔ ۳)

۶ سروشِ پارسایِ خوش‌اندامِ پیروزمند . . . .[۶]

۷ نخستین کسی که پنج گات‌های اسپنتمان زرتشت پاک را، ابیات شعر و قطعات را با تفسیر و پاسخ بسرود،[۷] برای ستایش و نیایش و خوشنودی و ثنای امشاسپندان. برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۸]

(کردهٔ ۴)

۸ سروشِ پارسایِ خوش‌اندامِ پیروزمند . . . .[۹]

۹ کسی که برای مرد فقیر و برای زن فقیر پس از غروب آفتاب یک خانه محکمی بنا

۱. مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت.
۲. مثل فقرهٔ ۹ از سروش یشت هادخت.
۳. مثل فقرهٔ ۱ از همین یشت.
۴. رجوع کنید به مقالهٔ برسم بعد از این یشت.
۵. مثل فقرهٔ ۸ سروش یشت هادخت.
۶. مثل فقرهٔ ۱ از همین یشت.
۷. یک فرد شعر در اوستا افسمن و یک قطعه وَچَسْ‌تشتی و تفسیر آزئینتی آمده است.
۸. مثل فقرهٔ ۸ سروش یشت هادخت.
۹. مثل فقرهٔ ۱ از همین یشت.

می‌کند،[۱] کسی که با یک اسلحهٔ مُهلک زخم خونین به دیو خشم وارد آورد، و او را سرکوبان براند، چنان‌که یک قوی یک ضعیف را (می‌راند).
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۲]

(کردهٔ ۵)

۱۰ سروشِ پارساي خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، آن دلیر چُستِ زورمندِ جسورِ قوی بلندبالا را.

۱۱ کسی که از تمام جنگ‌ها پیروز به انجمن امشاسپندان مراجعت کند.
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۳]

(کردهٔ ۶)

۱۲ سروشِ پارساي خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، در میان جوانان (از قوی‌ترین جوان‌ها، دلیرترین جوان‌ها، کوشاترین جوان‌ها، چُست‌ترین جوان‌ها) بیشتر از او باید به هراس بود.[۴]

۱۳ بسیار دور از این خانه، بسیار دور از این ده، بسیار دور از این ناحیه، بسیار دور از این ایالت رانده شود. احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه‌ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و گفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته، خوب پذیرفته شده باشند.
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۵]

---

۱. یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم مانند توانگرانی که در زیر پناه خانه‌های خویش آرام دارند، در تحت حمایت سروش از نعمت آسایش برخوردار باشند.
۲. مثل فقرهٔ ۸ سروش یشت هادخت.
۳. مثل فقرهٔ ۸ سروش یشت هادخت.
۴. از کلمهٔ جوان (یَوَنْ) دلیر و یل اراده شده است.
۵. مثل فقرهٔ ۸ سروش یشت هادخت.

(کردهٔ ۷)

۱۴-۱۷ سروشِ پارساي خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، کسی که شکست‌دهنده (مرد) آلوده به گناه کیّذ است. . . . . [۱]

(کردهٔ ۸)

۱۸ سروشِ پارساي خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، کسی که برای او هوم مفرّح درمان‌بخش و سرور زیبا با چشم‌های زرد رنگ در بالای بلندترین قلّه هربرز فدیه آورد.

۱۹ کسی که خوش‌کلام و سخنان پناه‌دهنده گو و به موقع سخن‌گو است، کسی که از هر قسم علم آگاه و به کلام مقدس پی برده دارای آن است.

برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش. . . . [۲]

(کردهٔ ۹)

۲۰ سروشِ پارساي خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، کسی که خانهٔ صد ستون پیروزمندش در بالای بلندترین قلّه هربُرز ساخته شده است، داخل آن با روشنایی خود و خارج آن با ستارگان آراسته است.

۲۱ کسی که (دعای) اهون وئیریه پیروزمندترین سلاح اوست و یسنای هفت ها و فشوشومَنترَ و سراسر یسنو کِرِتی.[۳]

---

۱. از فقره ۱۴ تا خود فقرهٔ ۱۷ به عینه مثل فقرات ۱۰-۱۳ از سروش یشت هادخت می‌باشد.

۲. مثل فقرهٔ ۸ از سروش یشت هادخت.

۳. اَهُونَ وئیریه همان یتااهو است که در سر فقرات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ نیز دیده می‌شود، جای اصلی آن در یسنای ۲۷ در فقرهٔ ۱۳ می‌باشد. در خصوص یسنای هفت ها.

فشوشومَنترَ دعایی است برای توفیق و ترّقی، مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است از آن جمله در ←

برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش. . . . [1]

(کردهٔ ۱۰)

۲۲ سروشِ پارساي خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، از قوّت و پیروزی و فرزانگی و دانش اوست که امشاسپندان به هفت کشور محیط زمن فرود آمدند، کسی که آموزگار دین است.

۲۳ با قدرت کامل او به سوی جهان مادی روی آورد.
به این دین اعتراف نمود اهورامزدای پاک؛ همچنین وهمن؛ همچنین اردیبهشت؛ همچنین شهریور؛ همچنین سپندارمذ؛ همچنین خرداد؛ همچنین امرداد؛ همچنین الهام اهورا؛ همچنین کیش اهورا.

۲۴ بشود که تو در هر دو جهان ای سروش مقدس زیبابالا برای هر دو جهان به ما پناه خویش بخشی، برای این جهان خاکی و آن (جهان) مینوی در مقابل تبه‌کار ناپاک؛ در مقابل خشم ناپاک؛ در مقابل لشکریان ناپاکان که درفش خونین برافرازند؛ در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات) دیو خشم نابکار که به همراهی ویذاتو،[2] دیو آفریده برانگیخته شود.

۲۵ بشود که تو ای سروش مقدس زیبابالا به مرکب‌های ما قوّت و به ابدان ما صحّت

→

ویسپرد کردهٔ ۱ فقرهٔ ۸ و ویسپرد کرده ۲ فقرهٔ ۱۰ و در جزو دعاهای معروف به‌شمار رفته است، در فقرهٔ ۳۳ از یسنای ۵۹ آمده است «ما نماز فشوشومَنْتَرَ را که متعلق به هادخت است به جای می‌آوریم.»

از این فقره معلوم می‌شود که فشوشومَنْتَرَ به هادخت نسک که نسک بیستمین عهد ساسانیان را تشکیل می‌داده متعلق بوده است، در پهلوی آن را فشوش مانسر هاتُختیک گویند. یسنا ۵۸ به اسم فشوشومَنْتَرَ معروف است، کتاب شایست ناشایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقرهٔ ۴۹ آن را جزو ادبیات گات‌ها (گاسانیک) شمرده است.

از یسنو کِرِتی دعای معروف ینگهه هاتام مقصود می‌باشد، جای آن در یسنای ۲۷ فقرهٔ ۱۵ است.

۱. مثل فقرهٔ ۸ از سروش یشت هادخت.

۲. ویذاتو دیو مرگ است رجوع کنید به فقرهٔ ۹۳ از مهر یشت و به توضیحات آن.

بخشی که ما دشمنان را از دور کشف توانیم نمود، هماوردان را رانده و دشمنان بداندیش کینور را به یک ضربت شکست دهیم.

برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۱]

(کردهٔ ۱۱)

۲۶ سروشِ پارسایِ خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، کسی راکه چهار اسب سفید فروغ‌افشان هوشیار بدون سایه در جوّ هوا می‌کشند، سُم‌های آن‌ها که (از جنس) شاخ است با زر پوشیده است.

۲۷ تندتر از اسب‌ها؛ تندتر از بادها؛ تندتر از باران‌ها؛ تندتر از ابرها؛ تندتر از یک جفت مرغ در پرواز؛ تندتر از یک جفت تیرِ خوب از چله رها شده.

۲۸ به همهٔ کسانی که آن‌ها (اسب‌ها) از پی تعاقب کرده خواهند رسید، (اما به خود) آن‌ها که از پی تعاقب شوند نتوانند رسید، به آن اسب‌هایی که سروش نیک مقدس را می‌کشند با دو اسلحه‌اش،[۲] اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) او را گرفتار کند، اگر هم او در غرب باشد او را براندازد.

برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش . . . .[۳]

(کردهٔ ۱۲)

۲۹ سروشِ پارسایِ خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، کسی که قامت برافراشته، کمربند به میان بسته، برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است.

---

۱. مثل فقرهٔ ۸ از سروش یشت هادخت.

۲. معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست.

۳. مثل فقرهٔ ۸ از سروش یشت هادخت.

۳۰ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب به این کشور درخشان خوانیرس آمده، اسلحه‌ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها به دست دارد.

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار، برای برانداختن دیو خشم اسلحهٔ خونین آزنده، برای برانداختن دیوهای مازندران، برای برانداختن همه دیوها.
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش. . . .[۱]

(کردهٔ ۱۳)

۳۲ سروشِ پارسایِ خوش‌اندامِ پیروزمند؛ جهان‌آرای مقدس و سرور راستی را می‌ستاییم، اینجا و جای دیگر، اینجا و در سراسر روی زمین ما می‌ستاییم، همه پیروزی‌های پیروزگر سروشِ پاکِ دلیرِ فرمانبردار، یلِ نیرومندِ جنگاورِ قوی بازوان راکه دیوها را سر بکوبد، (پیروزی‌های) آن فتح‌کننده و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی‌بخشنده سروش پاک و ایزد ارشتی را (ما می‌ستاییم).

۳۳ تمام خانه‌هایی که در حمایت سروش است ما می‌ستاییم، در آن (خانه‌هایی که) سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای نیک سرشار، باگفتارهای نیک سرشار، با کردارهای نیک سرشار.[۲]
برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش. . . .[۳]
یتا اهو. . . .[۴]

---

۱. مثل فقرهٔ ۸ سروش یشت هادخت.
۲. این فقره به عینه مثل فقرهٔ ۲۰ از سروش یشت هادخت می‌باشد.
۳. مثل فقرهٔ ۸ از سروش یشت هادخت.
۴. رجوع کنید به فقره ۳۳ از هرمزدیشت.

برسم

پــــرستندهٔ آتش زردهشت　　همی رفت با باژ و برسم به مشت

(فردوسی)

زوژ و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب ستایش است، در این آیین از زوژ و هوم صحبت داشتیم، اینک در خصوص برسم گوییم.

این کلمه در اوستا بَرِسْمنْ آمده و از کلمهٔ بَرِزْ که به معنی بالیدن و نموّ کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره barh مـی‌باشد، آن عـبارت است از شـاخه‌های بـریده درختی که هر یک از آن‌ها را در فارسی تای و در پهلوی تاک گـویند، در اوسـتا مـعیّن نگردیده که این شاخه‌ها از چه درختی باید باشد، همین‌قدر در یسـنا ۲۵ فـقرهٔ ۳ آمـده اُوروَرَمْ بَرِسْمنیمْ یعنی برسم درخت یا گیاه، از این عبارت و از فقرات دیگر اوستا معلوم می‌شود که برسم باید از جنس اُورورا یعنی نـباتات بـاشد. در کـتاب پـهلوی شـایست ناشایست در فصل ۱۴ فقرهٔ ۲ نیز معیّن نشده که برسم از کدام درخت باید چیده شود، فقط به ذکر آنکه باید از درخت پاکیزه‌ای باشد اکتفا گردیده است، ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم باید از درخت انار چیده شود. این شاخه‌ها یا تای‌ها با شست‌وشو و آداب و ادعیهٔ مخصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده می‌شود، مدّت‌هاست که به جای برسم‌های نباتی برسم‌های فلزی که از برنج و یا نقره ساخته می‌شود بـه‌کـار می‌برند، این تای‌های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و به قطر یک هشتم بند انگشت است، در جایی که این برسم‌ها گذاشته می‌شود موسوم است به برسمدان یا ماهروی؛ برای آنکه قسمت بالایی آنکه دو انتهای برسم‌ها را نگاه می‌دارد به شکل تیغهٔ ماه است. در خود اوستا درازا و پهنای برسم نیز معیّن شده است. در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۱۹ آمده است:

«مردان پاک باید در دست چپ برسمن که به بلندی یک ائشَ و به پهنای یک یوَ باشد گرفته نثار کنند و به اهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند...» کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: اِشْ دراج جوک پهنا یعنی به درازای یک خیش و به پهنای یک جو خیش که در فارسی به معنی گاوآهن است و شعرا نیز استعمال کرده‌اند با کلمه اوستایی اَئِشَ یکی است، اما کلمه یَوَ در اوستا به‌خصوص معنی جو فارسی را ندارد، بلکه به معنی گندم و مطلق حبوبات و غلّه است. در اوستا از عدد این برسم‌ها نیز سخن رفته، در سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۶ آمده است: «سروش نخستین کسی است که برسم بگسترد، سه تای و پنج تای و هفت تای و نه تای تا به بلندی زانو و تا به وسط پاها...» حالیّه عدد برسم‌ها در مراسم فرق می‌کند، در مراسم وندیداد و ویسپرد سی و پنج تای و در مراسم یسنا بیست و سه تای و در باج پنج تای به‌کار می‌برند، کمترین عدد آن در نیرنگستان سه تای معین شده است. معمولاً اعدادی میان پنج و سی و سه (۵-۳۳) ذکر شده است، بنابه مندرجات اوستا مراسم برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده، چه در فقرهٔ ۷ از رام یشت آمده است که: «هوشنگ پیشدادی برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین و بستر زرین به نزدیک برسم گسترده نثار آورد.» گذشته از جاهایی که نشان دادیم در فقرات دیگر هم در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوی کم و بیش از برسم سخن رفته است، برای اختصار به نشان دادن برخی از مواضع اکتفا کرده می‌گذریم.[۱] یسنای دوم که در نماز زَوْر و برسم است در نسخ خطی قدیم برسم یشت نامیده شده است. در هنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته شده برسم‌ها را به همدیگر می‌بندند، به عینه همان‌طوری که هر زرتشتی بند معروف کشتی را سه بار به دور کمر می‌بندد، این بند برسم نیز کشتی نامیده می‌شود یا به لغت اوستایی ائیوینگهن که به معنی همیان و کمربند است. در وقت مراسم برسم‌ها در روی یک میز سنگی که آن را اراثروُ و اکنون اوروشگاه یا تخت آلات یا آلاتگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته می‌شود.

آداب شست‌وشویی که برای برسم‌ها به‌عمل می‌آید و قسمتی از آن‌ها که در اورویشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی می‌ماند و آب زَوْر و (جیوم) که به آن‌ها ضمیمه

---

۱. رجوع کنید به تشتر یشت فقرهٔ ۵۷ و مهر یشت فقرات ۸۸ و ۱۳۷ و رشن یشت فقرهٔ ۳ و فروردین یشت فقرهٔ ۲۷ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ و ارت یشت فقرهٔ ۶۱ و فرگرد ۱۸ وندیداد فقرات ۱ــ۳ و غیره و به کتب پهلوی دینکرد کتاب ۸ باب ۴۴ فقرهٔ ۶۵؛ بهمن یشت فصل ۲ فقرات ۳۶ و ۵۷ و ۵۸ فصل ۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست ناشایست فصل ۲ فقرهٔ ۱۸؛ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ فصل ۱۴ فقرهٔ ۲ و غیره.

می‌گردد و ادعیه‌ای که بر آن‌ها خوانده می‌شود بسیار مفصل است، از ذکر جزییات باید صرف‌نظر کنیم.

اینک ببینیم که مقصود از برسم چیست؟ مقصود از برسم گرفتن و مدّتی دعا بر آن خواندن همان برای نعمت نباتات که مایهٔ تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سپاس به جای آوردن است. برسم را که گفتیم از شاخه‌های تر درختی است، نمونهٔ کلیّه رَستنی‌ها قرار داده به آن درود می‌فرستند و شکر نعمت ایزدی ادا می‌کنند، گذشته از آنکه کلمهٔ برسم که گفتیم از بَرِزْ به معنی بالیدن و نموّ کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونه کلیه نباتات اراده شده است، دلایل دیگری هم داریم که از به‌کار بردن برسم همان شُکر نعمت مقصود می‌باشد. در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ وندیداد چنین آمده است: «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو به جای آورم، اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید به نزدیک گیاه از زمین روییده روی و چنین گویی: درود به تو ای گیاه زیبای توانای خوب روییده، تو ای نیکِ مزدا آفریده، ای گیاه مقدس.» پس از این فوراً در فقرهٔ ۱۹ که ذکرش در صفحهٔ اول همین مقاله گذشته آمده است «مردان پاک باید در دست چپ برسمی...»[۱] همچنین در همین فقره ذکر کردیم که برسم باید به بلندی یک گاوآهن و به پهنای یک جو باشد قهراً خیال انسان در این فقره از ذکر گاوآهن و جو به شخم و شیار زمین و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل می‌گردد. در آداب مراسم برسم که آن را در آب زَوْر می‌گذارند و از رطوبت به آن قوّتی می‌بخشند به‌خوبی یادآور باران و بالیدن رستنی‌ها و آبیاری نمودن محصولات و بارور نمودن زمین است، چنان‌که دارمستتر هم به همین معنی اشاره کرده است.[۲] دگر آنکه در تاریخ می‌خوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم به دست گرفته دعا می‌خوانده‌اند، لابد در این موقع شکر نعمت به جای می‌آورده‌اند.

گذشته از اوستا به‌واسطهٔ خبری که از استرابون رسیده، می‌دانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است، جغرافی‌دان مذکور راجع به یک آتشکده در کاتپاتوکا (در آسیای صغیر) می‌نویسد «مغ‌ها در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود نگاهداری

---

۱. به عینه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷-۱۹ فرگرد ۱۹ وندیداد مندرج است زرتشت به نوبت خویش به کی‌گشتاسب داده است، رجوع کنید به گشتاسب یشت فرگرد ۳ فقرات ۲۱-۲۳.

2. Le Symbolisme de ces opération est transparent: le Baresman représente la nature végétable, le sôhr représente les eaux: on met le sôhr on contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1. p. 397.)

می‌کنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود می‌خوانند و یک بسته چوب در دست می‌گیرند و پرده‌ای تا به پایین چانه آویخته که لب‌های آنان را می‌پوشاند.»[۱] مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است.

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه به این رسم برمی‌خوریم، از آن جمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم، روز نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گماشتگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه به ذکر باج (باژ) مشغول شد، سفیر مذکور برآشفته از سر خوان برخاست.

بیامد نیاطوس[۲] با رومیان　　نشستند با فیلسوفان به خوان
چو خسرو فرود آمد از تخت بار　　ابا جامهٔ روم گوهر نگار
خرامید خندان و بر خوان نشست　　بشد تیز بندوی و برسم به دست
جهاندار بگرفت باژ مهان　　به زمزم همی رای زد در نهان
نیاطوس کان دید انداخت نان　　ز آشفتگی باز پس شد ز خوان
همی گفت باژ و چلیپا به هم　　ز قیصر بود بر مسیحا ستم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو به آسیا پناه برد خسرو آسیابان نان کشکین نزد وی نهاد، یزدگرد به وی گفت:

بدو گفت شاه آنچه داری بیار　　خورش نیز با برسم آید به کار

خسرو رفت پی برسم

به برسم شتابید و آمد به راه　　به جایی که بود اندران باژگاه

از او پرسیدند که برسم برای که می‌خواهی؟ او در جواب گفت:

---

۱. رجوع کنید به: Rapp die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u römi quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته‌اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۶-۱۷ به برسم اشاره شده به‌کلی سهو است، به هیچ‌وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمی‌شود.

رجوع کنید به: Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 5.

۲. این اسم باید Theodosius = Taïadus باشد.

راجع به رسوم برسم به کتب ذیل مراجعه کنید:

Haug's Essays p. 397 - 398.

Sacred Books of the East by West Vol. V p. 284; vol. XVIII, p. 142; vol. XXXII, p. 162-3.

Le zend-Avesta par Darmesteter vol. I p LXXIII

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi Bombay 1922 p 277-286

بدو گفت خسرو که در آسیا   نشست است کند آوری برکیا

....

یکی کهنه خوانی نهادمش پیش   برو نان کشکین سزاوار خویش
به برسم همی باژ خواهد گرفت   سزد گر بمانی از او در شگفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد، او را به نزد مــاهوی سـوری بردند آن ناپاک به وی فرمان داد که مهمان خود را بکشد، او نیز چنین کرد، خنجر به تهی‌گاه شاهنشاه ناکام یزدان‌پرست فرو برده، وی را از برسم گرفتن و ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت.

رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشت‌های آنان غالباً از رشن اسم برده، دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایفشان همدیگر را یاری می‌کنند، حتی در مهریشت در فقرهٔ ۷۹ دیدیم که مهر و رشن هم‌منزل هستند. یشت‌هایی که متعلق به این ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است، همچنین روزهایی از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و به اسامی آنان نامزد شده، در تعاقب همدیگر می‌آید.

در میان این سه فرشته، مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجهٔ دوم و رشن در مرتبهٔ سوم است. در ادبیّات متأخر مزدیسنان هر سه به محاکمهٔ روز جزا گماشته شده‌اند، رشن سومین داور محاکمه روز واپسین به‌شمار رفته است. در خود اوستا در جایی صراحتاً اشاره به اعمال آنان در رستاخیز نشده است، هرچند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است، اما اطّلاعات ما در خصوص وی نسبتاً کم است، از یشت ۱۲ که مخصوص به اوست مطالب مهمّی به‌دست نمی‌آید، به قول بارتولومه از حیث قدمت هم به سایر یشت‌ها نمی‌رسد، در سراسر اوستا (غیر از گات‌ها) و در کلیّه کتب پهلوی و پازند غالباً به اسم رشن برمی‌خوریم که به او درود فرستاده می‌شود یا از او استغاثه می‌کنند. رشن در اوستا رشنو آمده، این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و به این معنی در اوستا بسیار استعمال شده، از آن جمله در ویسپرد کردهٔ ۱۶ فقرهٔ ۱؛ گذشته از این رشن اسم خاص فرشتهٔ عدالت است چنان‌که در طیّ یشت‌ها مکرراً از او یاد شده، از آن جمله در مهریشت فقرهٔ ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام‌یشت فقرهٔ ۴۷؛ رزیشته صفت خاص اوست یعنی راست‌تر، درست‌تر و در

پهلوی رزیستک گفته‌اند. معمولاً در فارسی این ایزد را با صفتش خوانده، رشن راست گوییم. کلمات فارسی رجه و رژه که به معنی صف و ردیف است از مادهٔ رزیشته است.[۱]

کلمه رشن از رَزْ که به معنی مرتّب ساختن و نظم دادن است می‌باشد، کلمهٔ مذکور به این معنی در اوستا بسیار استعمال شده، از آن جمله است در مهریشت فقرهٔ ۱۴؛ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بنیان است. کلمه دیگر اوستایی رَشمنْ که به معنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است، لغت رزم فارسی و رَشمَنْ اوستایی یکی است، در این لغت معنی اصلی کلمه را به مناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتّب جنگاوران منظور داشته‌اند.

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است، یک جهتِ یکرنگی و اتّحاد هم با ایزد ارشتاد دارد، چه بسا با او یک‌جا خوانده شده، چنان‌که در یسنا ۱ فقرهٔ ۷ و یسنا ۲ فقرهٔ ۷ در آغاز گفتیم که روز هجدهم ماه به رشن مختص است. در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ هم در فقرهٔ هجدهم به فرشته موکّل روز هجدهم درود فرستاده شده است، در فقرات ۴-۶ از یسنای ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقرهٔ ۵ به جای خود مندرج است، رشن نیز در ادبیّات فارسی رش بدون نون گفته می‌شود، چنان‌که فردوسی گوید:

چو هور سپهر آورد روز رش　　تو را زندگی باد پدرام و خوش

و عنصری نیز گوید:

درآمد در آن خانهٔ چون بهشت　　به روز رش از ماه اردیبهشت

مطالبی که از رشن یشت می‌توان استخراج نمود، این است که این فرشته مخصوصاً بر ضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایهٔ بیم و هراس آنان است، ترس دزدهای متعدّی از فرشته عدل و انصاف بسیار منطقی است، دگر آنکه از رشن یشت برمی‌آید که این فرشته در همه جاست، در سراسر هفت کشور روی زمین و در بالای کوه‌ها و در میان اقیانوس موجود است، از جهان خاکی گذشته، عالم بالا نیز مثل کرهٔ ستارگان و فلک ماه و خورشید و فضای فروغ بی‌پایان (اینران) تا به عرش اعظم (گرزمان) از حضور او خالی نیست، یعنی که در عالم زیرین و زبرین جایی نیست که از عدل و انصاف بی‌نیاز باشد، مرد پاکدین باید به‌واسطهٔ عبادت و اطاعت خویش توجّه این فرشته را در هر جایی که او باشد

---

۱. جاهایی که در اوستا رشن با صفت رزیشته آمده از این قرار است: یسنا ۱ فقرهٔ ۷؛ یسنا ۲ فقرهٔ ۷؛ یسنا ۱۶ فقرهٔ ۵؛ یسنا ۶۵ فقرهٔ ۱۲؛ یسنا ۷۰ فقرهٔ ۳؛ خردادیشت فقرهٔ ۳؛ سروش‌یشت فقرهٔ ۱۶؛ ویسپرد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲؛ ویسپرد کردهٔ ۱۱ فقرهٔ ۶ و غیره.

به طرف خود جلب کند. گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمهٔ اعمال انسان در روز قیامت به رشن برگزار شده، غالباً در کتب پهلوی او را در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده‌اند. در بندهش بزرگ مندرج است: «رشن فرشته درستی است، اوست که برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشت‌کرداران را نابود می‌سازد و به حساب کردار خوب و بد ارواح می‌رسد، اگر قاضی‌ای به ناحق حکم کرده، رشن آن را ندیده باشد آنگاه سروش مقدس زبان شکوه گشوده گوید: فضای جهان به من تنگ گردید زیراکه در آن عدالتی وجود ندارد.»

در آئوگمدَئچا در فقرات ۸ و ۹ مندرج است: «در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می‌شتابند و آن روان جاودانی را با خوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) می‌گذرانند.»[1]

در ارداى‌ويراف‌نامه در فصل ۵ ارداى‌ويراف مقدس می‌گوید: «وقتی که به همراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیک و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر به استقبال من آمدند و به من درود و آفرین خواندند، من خود در آنجا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را می‌سنجید». مینوخرد در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ نیز از وظیفهٔ رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید: «پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نموده، در صبح روز چهارم به همراهی سروش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزهٔ اهریمن و یارانش رهایی یافته از پل چینوات می‌گذرد، آنگاه رشن راست، ترازودار اعمال را می‌سنجد، کفّه ترازو را به هیچ طرف متمایل نسازد سر مویی خطا نکند، نه برای پاکان و نه برای ناپاکان؛ نه برای گدا و نه برای شاه، با همه یکسان رفتار کند، خواه توانگر، خواه درویش.» نگفته نگذریم به قول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است:

از گیسوی او نسیم مشک آیذ وز زلفک او نسیم نسترون

(روذکی)

---

۱. اَئوگمدَئچا یکی از قطعات اوستایی است، دارای ۲۸۰ کلمه است، اسم آن از کلمه‌ای است که جزوهٔ مذکور با آن شروع می‌شود.

رشن یشت

رشن راست‌ترین و ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهان و کلام راستین الهام شده و فزایندهٔ جهان را خوشنود می‌سازیم.

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید: ای اهورامزدای پاک!
من به تو روی آورده ای اهورامزدا، با گفتار راستین از تو می‌پرسم مرا پاسخ ده، تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی؛ تو ای خرد فریفته نشدنی؛ ای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی، چه حقیقتی در کلام مقدس آفریده شده، آنچه ترقّی‌دهنده؛ آنچه ممتاز؛ آنچه پرستار؛ آنچه قوی؛ آنچه ماهر و سرآمد مخلوقات دیگر است؟

۲ آنگاه اهورامزدا گفت: به‌راستی من تو را خبر دهم ای اسپنتمان پاک از این کلام مقدسِ بسیار فرهمند، از آن حقیقتی که در کلام مقدس آفریده شده، آنچه ترقّی‌دهنده؛ آنچه ممتاز؛ آنچه پرستار؛ آنچه قوی؛ آنچه ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است.

۳ و اهورامزدا گفت: یک ثلث از برسم را تو باید به طرف راه خورشید بگسترانی (بگویی)، ما استغاثه می‌کنیم، ما خواستاریم که خوشنود سازیم من اهورامزدا را، همچنین دوستی را، من به این ور برقرار شده به یاری می‌خوانم، به سوی آتش و برسم و به سوی کف دست سرشار، به سوی ور روغن و به سوی شیرهٔ گیاه‌ها.

۴ پس من به یاری تو آیم، منْ اهورامزدا به سوی این ور برقرار شده، به سوی آتش و برسم، به سوی کفِ دستِ سرشار، به سوی ور روغن، به سوی شیره گیاه‌ها، به همراهی باد پیروز؛ به همراهی داموئیش اُوَپمن؛ به همراهی فرکیانی؛ به همراهی سود مزدا آفریده.[1]

---

۱. فقرات ۳-۷ این یشت نامفهوم به نظر می‌رسد، اما پس از دانستن معنی کلمه ور که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده، مطلب روشن شده پی به مقصود خواهیم برد هرچند که جملات مربوط به هم نباشد.

کلمهٔ ور در پهلوی به جای لغت اوستایی ورنگهه آمده است و آن یک قضا و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است، در زبان فرانسه اوردالی (ordalie) گویند، در سایر زبان‌های اروپایی نیز همین لغت با اندک تفاوتی در املاء موجود است.

کلمه ورنگهه از ور مشتق است که در فرس هخامنشی و اوستا به معنی برگزیدن و مصمم شدن و باور کردن است، کلمهٔ مذکور در پهلوی واور و در فارسی باور شده است، بنابراین ورنگهه یعنی امتحان و آزمایش و اثبات حق؛ مشتبه نشود با کلمه دیگر که به همین املاء به معنی پوشاندن و پنهان کردن است. کلمه‌ای که در پهلوی به نهفتن ترجمه شده است و نه با کلمه دیگری که باز به همین املاء (ور) به معنی بارور نمودن و آبستن کردن است. در طی این مقاله ترکیب پهلوی کلمه را نگهداشته (ور) استعمال می‌کنیم، دینکرد در کتاب هشتمش می‌نویسد که: در سکاتوم نسک یک فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت می‌دارد. سکاتوم نسک هجدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم. گذشته از فقرات فوق رشن یشت و فقرهٔ ۹ از آفرین گهنبار که ذکرش بیاید دیگر در جایی به کلمه ور برنمی‌خوریم و از اقسام آن بنابه سنّت متأخرین که در کتب پهلوی مندرج است ۳۳ قسم بوده، اطلاعی نداریم. در کتاب پهلوی شایست ناشایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقرهٔ ۱۷ می‌نویسد که: (شش فقره از یسنای ۳۶ راجع‌به شش قسم ور گرم می‌باشد) راست است یسنای مذکور چنان‌که ترجمه آن را در جزو هفتن یشت بزرگ ملاحظه می‌کنید، از آتش صحبت می‌دارد اما نمی‌توان گفت که در آنجا ور معمولی مقصود است و در هیچ جای آن همه به کلمهٔ ور برنمی‌خوریم، بی‌شک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته، اما گناهکاران دچار گزندش خواهند شد. نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گداخته شدن فلزات و جاری شدن رودی از آن در سایر ادیان هم موجود است. (رجوع کنید به:

Altper. Reli. u. Judentum Scheftelowitz S. 206).

در فقرهٔ ۹ از آفرین گهنبار آمده است: اگر بر کسی سومین جشن سال پتیشهم بگذرد و در راه خدا انفاق نکند هر آینه او در میان مزدیسنان در روز آزمایش در هنگام طلب حقانیّت در مقابل ور گرم فرو ماند. چنان‌که ملاحظه می‌کنید در فقرهٔ مذکور ور گرم قید شده است، گرِمو ورنگهه (در شایست ناشایست نیز که ذکرش گذشت به همین قید برخوردیم.) لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است، در اوردالی (Ordalie) اروپا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر یک دارای چندین شعبه بوده است، مثلاً یک قسم از اوردالی گرم این بوده که دست‌ها یا عضو دیگر مدعی و مدعی‌علیه را داغ نموده می‌بستند و مهروموم می‌کردند، پس از انقضای مدت معیّن مهروموم را گشوده ملاحظه می‌کردند زخم هر کدام که زودتر خوب شده ذی حق بود. یک قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی‌علیه را در حوض آبی انداخته بایستی سر در آب فرو برند نفس هر کدام که زودتر تنگ شده سر از آب به‌در می‌کرد تقصیرکار بود. در تمام قرون وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا وجود داشته است، بعدها کشیش‌ها برای آنکه از شدّت این محاکمات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشتن ←

→

صلیبی و مدعی و مدعی‌علیه را در زیر آن سر پا نگاهداشتن؛ هر کدام که زودتر خسته شده می‌نشست، محکوم می‌شد.

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمی‌آید که در ایران قدیم چندین قسم ور معمول بوده است، یکی از آن‌ها موسوم بوده به گُرمک ور (ور گرم) و دیگر برسمک ور (ور با برسم)، و دیگر پااُورُوخوران، ظاهراً در این قسم از ور طرفین بایستی چیزی بخورند، شاید زهر که نظر به اثر سم حقانیت یکی از آنان ثابت می‌شده است. در دادستان دینیک در فصل ۳۷ و فقرهٔ ۷۴ به این قسم از ور اشاره شده است، چنان‌که وست West احتمال می‌دهد در فقرهٔ مذکور زهر استعمال کردن مدعیّان (همپتکاران) مقصود می‌باشد.

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دینکرد و شایَست ناشایست و اردای‌ویرافنامه نیز مندرج است که آذربد مهراسپند مشهور و بزرگ‌ترین دستور عهد شاپور دوم (۳۱۰–۳۷۹ میلادی) مرتب سازندهٔ خُرده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده، فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند و به وی آسیبی نرسید

(Livre d'Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143)

به قول سوگندنامه (در جزو کتاب روایت دفتر اول صص ۴۶–۵۴ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی) نُه من روی گداخته روی سینهٔ آذربد مهراسپند ریختند، آزمایش روی گداخته معمولاً در روی سینه تصور می‌شده و آن را ور نیرنگ می‌گفته‌اند (ور اینجا به معنی سینه است).

شایست ناشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵–۱۷ ور را معنی کرده می‌نویسد: آزمایش فلز گداخته، این است که در روی دل (سینه) به‌عمل می‌آید، دل باید به اندازه‌ای پاک و بی‌آلایش باشد که وقتی فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد، آذربد مهراسپند چنان زیست که وقتی فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند به این می‌ماند که به روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند، اما وقتی فلز به روی سینه زشت‌کردار وگناهکاری چکیده شد سوخته و خواهد مرد.

در ادبیّات ما نیز اثرات این محاکمه قدیم به اسم سوگند موجود است، از آن جمله است داستان به آتش رفتن سیاوخش که در شاهنامه مندرج است، سودابه نامادری سیاوخش وی رابه معاشقه با خویش متهم ساخت و پدرش کیکاوس را از وی بدگمان نمود، کیکاوس از پسرش خواست که در میان کوه آتشی که از هیزم افروخته بودند رفته، بی‌گناهی خود را ثابت کند.

ز هر دو سخن چون بر این‌گونه گشت — بر آتش بباید یکی را گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند — که بر بیگناهان نیاید گزند

سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره با حضور سران و بزرگان و سپهبدان در میان آتش رفت و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

چو بخشایش پاک یزدان بود — دم آتش و باد یکسان بود
چو از کوه آتش به هامون گذشت — خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی سرایندهٔ داستان ویس و رامین که به قول خودش داستان مذکور را از یک کتاب پهلوی ترجمه کرده است، می‌نویسد: (شاه موبد از زنش ویسه بدگمان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت، برای رفع سوءظن خویش و تهمت دیگران از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر در میان آتش برود.

وز آتشگاه لختی آتش آورد — به میدان آتشی چون کوه بر کرد
بسی از صندل و عودش خورش داد — به کافور و به مشکش پرورش داد

←

۵ ما استغاثه می‌کنیم، ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را، همچنین دوستی را من به این ور برقرار شده به یاری می‌خوانم، به سوی آتش و برسم؛ به سوی کف دست سرشار؛ به سوی ور روغن و به سوی شیرهٔ گیاه‌ها.

۶ پس به یاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا، به سوی این ور برقرار شده، به سوی آتش و برسم؛ به سوی کف دست سرشار؛ به سوی ور روغن؛ به سوی شیرهٔ گیاه‌ها؛ به همراهی بادِ پیروز؛ به همراهی داموئیش اُوپَمن؛ به همراهی فرکیانی؛ به همراهی سود مزدا آفریده.

۷ ای رشن پاک؛ ای راست‌ترین رشن؛ ای مقدس‌ترین رشن؛ ای داناترین رشن؛ ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد؛ ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت؛ ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید؛ ای رشنی که گله‌مند را بهتر از همه به فریاد رسی؛ ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی.

۸ اگر تو رنجیده‌خاطر نباشی بهتر (انسان را به مقصد) رسانی، بهتر ضربت فرود آوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازی. . . . .[1]

←

ویسه شکوه‌کنان گوید:

مرا گوید که بر آتش گذر کن — جهان را از تن پاکت خبر کن
بدان تا کهتر و مهتر بدانند — کجا در ویس و رامین بدگمانند)

پس از این مقدمه گوییم در فقرات ۳-۷ از رشن یشت اسامی برخی از ورهای معمولی محفوظ مانده است مثل ور آتش، ور برسم، ور کف دست سرشار یا به قول دارمستتر مایع سرشار؛ ور روغن؛ ور شیرهٔ گیاه؛ این ورها به چه ترتیب به‌عمل می‌آمده نمی‌دانیم، شاید ور روغن جزو ور گرم بوده که روغن داغ روی عضوی می‌ریخته‌اند و ور شیرهٔ گیاه عصارهٔ نباتات سمی بوده که به خورد همپتکاران (مدعیّان) می‌داده‌اند، مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورامزدا به پیغمبرش می‌گوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این‌گونه محاکمات خطرناک نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و به خداوند متوجه شوند و به فرشته عدل و انصاف رشن متوسّل گردند، تا رستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود.

۱. تمام فقرات ۵-۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۱. در آخر این فقره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آن‌ها مفهوم نمی‌شود.

۹ اگر هم تو ای رشن پاک در کشور اَرِزهی[۱] باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۲]...

۱۰ اگر هم تو ای رشن پاک در کشور سَوَهی باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۳]...

۱۱ اگر هم تو ای رشن پاک در کشور فرَدَذَفشوُ باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۴]...

۱۲ اگر هم تو ای رشن پاک در کشور ویدَذَفشو باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۵]...

۱۳ اگر هم تو ای رشن پاک در کشور واوروبَرِشتی باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...

۱۴ اگر هم تو ای رشن پاک در کشور واوروجَرشتی باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۶]...

۱۵ اگر تو هم ای رشن پاک در این کشور درخشان خوانیرس باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۷]...

۱۶ اگر هم تو ای رشن پاک، در دریای فراخکرت باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم[۸]...

۱۷ اگر هم تو ای رشن پاک در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت برپاست، آن (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آن را ویسپوبیش (همه را درمان‌بخش) خوانند و در آن تخم‌های کلیّه گیاه‌ها نهاده شده

---

۱. از فقرهٔ ۹–۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است، رجوع کنید به توضیحات فقره ۱۵ از مهریشت.
۲. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۳. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۴. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۵. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۶. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۷. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۸. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

است، ما تو را به یاری می‌خوانیم[1] ...[2]

۱. سیمرغ در اوستا سَئِنَ آمده است، در پهلوی سین مرو گویند، یعنی مرغ سین؛ گذشته از فقرهٔ مندرج در فوق در فقرهٔ ۴۱ از بهرام یشت نیز به این مرغ برمی‌خوریم (مرغو سَئِنَ)، مستشرقین این کلمه را به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. لغت سیمرغ فارسی همان سَئِنَ اوستاست که از آن یک مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده است. در فرهنگ‌های فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ به جای سیمرغ آمده است؛

جـز خـیالی نـدیدم از رخ تـو　　　جز حکایت نـدیدم از سـیرنگ

(خیالی، فرهنگ سروری)

در شاهنامه داستان سیمرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بـعد وی را تعلیم داده که چگونه پسرش رستم می‌تواند به اسفندیار روئین‌تن غلبه کند مشهور است، در کتاب رزمی ما آشیانهٔ سیمرغ در بالای کوه البرز است.

یکی کـوه بُـد نـامش البـرز کـوه　　　به خورشید نزدیک و دور از گروه

بدان جـای سـیمرغ را لانـه بـود　　　که آن خانه از خـلق بـیگانه بـود

ولی در اوستا چنان‌که ملاحظه می‌شود آشیانهٔ آن در بالای درختی است که در میان اقیانوس فراخکرت برپاست، در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است. از یک فرد شعر فـردوسی کـه در فرهنگ انجمن‌آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده‌ام برمی‌آید که سیمرغ با دریـا نیز سروکاری داشته است:

از آن جـایگه بـازگشتن نـمود　　　که نزدیک دریای سـیرنگ بـود

در اوستا نیز سَئِنَ اسم اشخاص می‌باشد، در فـقرهٔ ۹۷ از فـروردین یشت آمـده است «سَـئِنَ نخستین کسی است که با صد نفر پیرو به روی این زمین به‌سر برد.» این سَئِنَ همان است که به قول دینکرد صد سـال پس از ظـهور دیـن زرتشت مـتولّد گشـته و دویست سـال پس از آن درگذشت، در فقرهٔ ۱۲۶ از یشت مذکور نیز از یک خانوادهٔ سَئنَ یاد شده است. در فرهنگ‌های فارسی سیمرغ نیز اسم حکیم و دانایی بوده، شاید سَئِنَ پارسا و دانایی که در فقرهٔ ۹۷ فروردین یشت مندرج است، مأخذ دومین معنی سیمرغ فرهنگ‌ها باشد. اسم خاص سـیندخت کـه در شاهنامه آمده از سَئِنَ اوستاست و او زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است:

بپرسید سیندخت مـهراب را　　　ز خوشاب بگشود عنّاب را

درختی که به قول اوستا محل آشیانه سیمرغ است در کتب پهلوی نیز مکرراً یاد شده است، این درخت که در اوستا ویسپوبیش خوانده شده، در فصل ۱۸ از بندهش در فقرهٔ ۹ کلمهٔ مذکور چنین معنی گردیده است: (هماک بِزشک) یعنی پزشک و دارو و درمان، همه چیز ویسپوبیش اوستا یا هماک بزشک پهلوی صفت درخت مذکور است، اسم خود آن درخت در کتب پهلوی هرویسپ تخمک ضبط شده است. یعنی درخت کلیهٔ تخم‌های گیاه و رستنی، بندهش در فصل ۹ می‌نویسد: «درخت هرویسپ تخمک در میان اقیانوس فراخکـرت رویـیده است، در کـنار درخت گوکرن دانه‌هایی که از این درخت فرو می‌ریزد فرشته باران تشتر برگرفته با باران فرو می‌بارد.» به‌واسطهٔ مندرجات مینوخرد در فصل ۶۲ فقرات ۳۷–۴۲ مسئله روشن‌تر می‌شود، از این قرار: «آشیانه سین مرو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمه که جـد بـیش (ضـدّ گزند) خوانندش می‌باشد، هر وقت که سیمرغ از روی آن برمی‌خیزد هزار شاخه از آن می‌روید و هر وقت که به روی آن فرود می‌آید هزار شاخه از آن شکسـته، تـخم‌های آن‌هـا پـاشیده و

←

۱۸ اگر هم تو ای رشن پاک در سرچشمهٔ رنگ‌ها باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۳]

۱۹ اگر هم تو ای رشن پاک در دهنهٔ رنگ‌ها باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۴]

۲۰ اگر هم تو ای رشن پاک در آخر (حدود) این زمین باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۵]

۲۱ اگر هم تو ای رشن پاک در مرکز این زمین باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۶]

۲۲ اگر هم تو ای رشن پاک در هر جایی از جاهای این زمین باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۷]

۲۳ اگر هم تو ای رشن پاک در بالای هُربرز درخشان کثیرالسلسله باشی، در آن جایی که نَه شب است و نَه تاریکی، نَه باد سرد است نَه گرم، نه ناخوشی بسیار مُهلک، نه کثافت دیو آفریده و آن هربرزی که از آن مِه برنخیزد ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۸]

۲۴ اگر هم تو ای رشن پاک در بالای کوه در همه جا سُتوده و زرین هُکر باشی، آنجایی که به ارتفاع هزار قد آدم اردویسور ناهید برای من سرازیر می‌شود ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۹]

→

پراکنده می‌گردد، مرغ دیگری موسوم به چمروش تخم‌هایی که از هرویسپ تخمه فرو ریخته گردآوری نموده به جایی می‌برد که از آنجا تشتر آب برمی‌گیرد؛ انواع و اقسام تخم‌ها به‌واسطهٔ وی با باران فرو می‌ریزد (و گیاه‌های گوناگون) می‌روید.

۲. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۳. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۴. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۵. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۶. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۷. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۸. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۹. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۲۵ اگر هم تو ای رشن پاک در بالای قلّه کوه هَرایتی در آنجایی که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید من دور می‌زنند باشی، ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۱]

۲۶ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستاره ونند مزدا آفریده باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۲]

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارهٔ تشتر درخشان و باشکوه باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۳]

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستاره هفتو رنگ باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۴]

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگان حامل نطفهٔ آب‌ها باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۵]

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگان حامل نطفهٔ زمین باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۶]

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگان حامل نطفهٔ گیاه‌ها باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۷]

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگانی که متعلق به خرد مقدس است باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۸]

---

۱. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۲. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۳. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۴. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۵. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۶. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۷. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۸. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ماه حامل نطفهٔ ستور باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۱]

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) خورشید تیزاسب باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۲]

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاک در جوّ جاودانی فروغ بی‌پایان (انیران) باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۳]

۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت پاکان در فروغ در (آنجایی که) تمام خوشی‌ها مهیاست باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...[۴]

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در گرزمان درخشان (عرش) باشی ما تو را به یاری می‌خوانیم...

۳۸ یتااهو . . . . .
درود می‌فرستم به رشن راست‌ترین و ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهان و کلام راستین الهام شده و فزایندهٔ جهان،
اشم وهو . . . . . .
اهمایی رئشچه. . . . . .[۵]

---

۱. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۲. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۳. تمام فقرات ۵–۸ از همین یشت تکرار می‌شود.
۴. تمام فقرات ۵–۸ همین یشت تکرار می‌شود.
۵. رجوع کنید به فقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت.

فروهر

فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از به‌دنیا آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگرباره به عالم بالا از همان جایی که فرود آمده صعود کرده پایدار بماند، نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیّه موجودات اهورامزدا دارای چنین قوه‌ای است که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آن‌ها به سوی زمین فرستاده شده است. فنا و زوال جهان مادی را در این قُوّه جاویدانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی به ودیعه گذاشته شده راهی نیست، جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک او را آلوده نتواند نمود، به همان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن به سوی بارگاه قدس پرواز نموده، در ساحت پروردگار به‌سر برد.

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهمّ این دین کهن است. کلیّه مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده، مقالات و جزوات بسیار مفید راجع‌به آن نوشته‌اند. در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت و خُرده اوستا و در کلیّه کتب مذهبی پهلوی و پازند مفصلاً از فروهر سخن رفته است، گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنان از فروهر صحبت می‌شود بلندترین یشت‌های اوستا که یشت سیزدهم باشد مختص به آن و موسوم است به فروردین یشت و به‌علاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶ نیز به فروهر اختصاص دارد، در جزو خُرده اوستا دعایی نسبتاً متأخر نامزد است به همازور فروردیگان، در قسمت اولی این دعا به فروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده می‌شود، در قسمت دوم برای همه به‌طور عموم

تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنّا می‌شود. سرچشمهٔ اطلاعات ما راجع‌به فروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و ۲۶ است، در قطعات دیگری که از فروهر ذکری شده به مطالبی برنمی‌خوریم که بیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد، هرچند که مکرراً و مفصّلاً در اوستا از فروهر سخن رفته، ولی باز برای فهم پاره‌ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی‌نیاز نیستیم، اینک گوییم در آیین مزدیسنا به سه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که به‌تدریج عدد آنان به هفت قرار گرفته و شرحش در مقالهٔ امشاسپندان گذشت، دوم ایزدان که تعیین عدد آن‌ها غیرممکن است چه در خورشید یشت فقرهٔ اول از صدها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است، ولی مشهورترین ایزدان همان‌هایی هستند که در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ از آنان اسم برده شده و به هر یک پاسبانی یک روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشت‌ها به آنان تعلق دارد یا عیدی به اسم یکی از آنان است. گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشت‌ها به یک دسته از ایزدان دیگری برمی‌خوریم که هر یک را تا به اندازه‌ای که ممکن بود در یادداشت‌ها و حواشی شرح دادیم. طبقهٔ سوم که موضوع مقالهٔ ماست عبارت است از فروهران، عدد آن‌ها به اندازهٔ عدد مخلوقات اهورامزداست. بنابراین حد و حصری در آن‌ها نمی‌توان قایل شد، شاید در جایی که مورّخ یونانی دیوژنِس لِرتوس Diogenes Laertus (در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیست) می‌نویسد که به اعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر از فرشتگان است، همین فروهرها مقصود باشد.

در گات‌ها به کلمه فروهر برنمی‌خوریم، چنان‌که کلمهٔ امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمی‌شود، اما در هفت «ها» که پس از گات‌ها قدیم‌ترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادبیّات گاسانیک شمرده می‌شود در یک جا فروشی (فروهر) ذکر شده است، در فقرهٔ سوم از یسنای ۳۷ (هفت ها) گوید: «اما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک را می‌ستاییم.»

اشتقاق کلمه فروهر

پس از دانستن این مقدمه ببینیم فروهر چیست و معنی لفظی آن کدام است؟ این کلمه در اوستا فَرَوَشی و در فرس هخامنشی فَرَوَرتی و در پهلوی فَرَوَهَرْ می‌باشد امروز در ادبیّات زرتشتیان فَرَوهر گویند و در این سال‌های اخیر به همین شکل در تمام ایران مصطلح و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده‌ای گردیده است. در فارسی فَرَور و معمول‌تر آن فَرَورد می‌باشد. فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است

از همین کلمه است، به زودی از آن صحبت خواهیم داشت. بنابه شواهد تاریخی از دیرزمانی در ایران به این کلمه آشنا بوده‌اند و به اندازه‌ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسامی خاص قدیم غالباً به آن برمی‌خوریم، هرودوت می‌نویسد که پدر دیاکو سرسلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورِتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسلهٔ ماد به‌شمار است نیز چنین موسوم بود.[۱]

جغرافی‌نویس و مورّخ یونانی قرن دوم میلادی پوزانیاس[۲] نیز از فراورتس دومین پادشاه ماد اسم می‌برد،[۳] یکی از مدعیّان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتی، شاهنشاه در کتیبهٔ میخی بیستون از او اسم برده، گوید: «او را در ۲۵ ماه اَدُوْکَنیشَ Adukaniša (مطابق پاییز سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم.»[۴] گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم به اسم فَرَورتی برمی‌خوریم، ولی به ذکر چند فقرهٔ فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفا می‌کنیم.

مستشرقین را سر معنی فَرَوَشی اختلاف است، در سنّت مزدیسنان این کلمه را از ریشه‌ای که شبیه به لغت ورد vardh سانسکریت است دانسته‌اند و به معنی گوارانـدن و پروریدن گرفته‌اند، نیریوسنگ دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی می‌زیست، در ترجمهٔ سانسکریت یسنا فَرَوَشی را بـه کلمهٔ سانسکریت ورذی vrddhi ترجمه کرده است، بنابراین فَرَوَشی روح یا قوّه و یا فرشته‌ای است که به گوارانـدن غـذا موظف است، در ادبیّات متاخّر نیز همین معنی از فَروَهَر اراده شده است. چنان‌که در صد در بندهش عین عبارت فارسی آن این است: «فَروَهَر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب به وی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند.»[۵] بورنوف[۶] نیز همین معنی راگرفته آن را قوّهٔ نموّ و ترقی دادن دانسته است.[۷] دارمستتر به علمای پیش تأسی نموده، فَرَوَشی را به معنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است.[۸] شلوتمان[۹] آن را از ریشهٔ وخش vakhš که به معنی روییدن، بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت وچ vac

---

1. Herodotos 1, 96 & 1, 102.
2. Pausanias
3. Pausanias 4, 24, 2.
4. Die Keilinschriften des Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911 ? 31 & 32.
5. Spiegel, Die Traditionnelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172.
6. Burnouf
7. Burnouf Commentaire sur le yacna p. 271.
8. Darmesteter, Le zend A esta Vol. II p. 502.
9. Schlottmann

که به معنی واژه و سخن گفتن است مشتق می‌داند.[۱] اوپرت Oppert اسم فَرَوَرتی را که در کتیبهٔ بیستون آمده است به معنی غذادهنده گرفته است،[۲] به نظر اشپیگل[۳] می‌رسد که فَرَوَشی مرکب باشد از حرف فرَ fra که به معنی پیش و مقدّم است و از ریشهٔ وش vash که ممکن است به جای کلمه vakhš به معنی بالیدن استعمال شده باشد.[۴]

کیگر[۵] می‌نویسد که جزء دومی فَرَوَشی از ریشه وَرذ vared یا که به معنی بالیدن و نموّ کردن و روییدن و ترقی نمودن است می‌باشد.[۶] از این معنی سنّتی گذشته دستهٔ دیگری از علما فَرَوَشی را به معنی گرویدن و ایمان آوردن و یا به معنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته‌اند. یوستی[۷] می‌گوید که فعل ور var برای گرویدن به دین مزدیسنا استعمال شده است، فَرَاَورتی fraoreti یعنی ایمان و اعتقاد و فرَوَرِتَ fravareta یعنی معتقد و متدیّن، در خطوط میخی هخامنشیان نیز var به معنی اعتقاد کردن است و با وروس verus لاتینی و وار wahr آلمانی و وِرَ wera روسی نسبتی دارد، فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فَرَوَشی شد و برای فرشتهٔ محافظ نیکان تخصیص یافته است فَرَوَشی قوّه مابه‌الامتیاز دینداران است از این جهت است که برای غیر دینداران فَرَوَشی قایل نشده‌اند، یوستی نیز می‌نویسد که اسم فَرَوَرتی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است.[۸] دُ هارله[۹] با یوستی موافق، جزء دومی فَرَوَشی را (ور) اول به معنی برگزیدن و باور کردن، دوم به معنی پناه دادن گرفته است.[۱۰] هوگ[۱۱] هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده، فَرَوَشی را به معنی حمایت کردن می‌داند.[۱۲] تیل[۱۳] نیز به هر دو معنی مذکور متمایل است،[۱۴] جکسن[۱۵] از معنی سنّتی طرفداری نکرده به دو معنی مذکور اخیر اشاره می‌کند و آن را معنی معمولی و متداول علمای معاصر می‌شمرد.[۱۶]

---

1. Schlottmann, Commentar zu Hiob S. 91, 147.
2. Oppert, Insc. des Achèmendes p. 105.
3. Spiegel
4. Spiegel, Eranisehe Alterthumskunde Zweiter Band S. 91.
5. Geiger
6. Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879.
7. Justi
8. Justi Geschichte Irans. G ir Phi. III. Ab. S. 411.
و رجوع شود به: Geldner, Encyclop. Britannica XXIX, 823.
9. De Harlez
10. De Harlez, Mannuel de la Langue de l'Avesta,
11. Haug
12. Haug, Essays on The Sacred Langu. Writi, and Relig. of the Parsis. p. 206.
13. Tiele
14. Tiele, Relig. beit den Irani. Völker Deutsch. Ausg. von Gehrich S. 260.
15. Jackson
16. Jackson, Die Irani Relig. G ir Ph. S. 643.

چنان‌که دیدیم دانشمندان متأخّر طرفدار معنی سنّتی فَرَوَشی نیستند، نظر به دو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است به معنی سنّتی چندان وزنی نباید داد، بی‌شک فَرَوَشی مرکبّ است از فر + ور؛ فر یا فرا به معنی پیش و مقدّم در سر یک دسته از لغات فارسی موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان؛ در گات‌ها فرا fra آمده است و در سانسکریت پر pra و در لاتینی پرو pro می‌باشد. در تمام زبان‌های کنونی اروپا نیز در سر یک دسته لغات جای دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و before در زبان‌های آلمانی و انگلیسی، جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین به معنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته‌اند در فارسی در جزو کلمهٔ باور باقی است، در خود اوستا ور چندین معنی دارد اول به معنی فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است؛ دوم به معنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن؛ نظر به وظیفهٔ فروهر چنان‌که به زودی خواهیم دید و از پیش نیز مختصراً به آن اشاره کردیم مناسب است که آن را به معنی حمایت نمودن و پناه دادن و یا به معنی پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم.

از آنچه گذشت کلمهٔ فَرَوَشی به کلمهٔ فرشته مربوط نیست، فرشتک پهلوی و فرشتهٔ فارسی همان به معنی فرستاده می‌باشد. در خود اوستا در گات‌ها یسنا ۴۹ قطعهٔ ۸ فراِشْتَ fraešta به معنی پیک و رسول و فرستاده آمده است.

قوای پنجگانهٔ انسان

اکنون باید دید که فَرَوَهر چیست و به چه شغل و وظیفه گماشته شده است.

معمولاً در اوستا پنج قوّهٔ باطنی برای انسان تشخیص داده شده است. این قوا از حیث رتبه با هم مساوی نیستند برخی از آن‌ها بی‌آغاز و بی‌انجام است، برخی از آن‌ها فناپذیر و برخی دیگر از آن‌ها محدث ولی بعد از حیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد، در جایی که این قوای پنجگانه با هم ذکر شده در یسنا ۲۶ فقرهٔ ۴ می‌باشد که گوید: «ما می‌ستاییم اهو ــ و دئنا ــ و بئوذه ــ و اوروَنْ ــ و فَرَوَشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند.» هرچند که موضوع مقالهٔ ما پنجمین از آن قواست اما به‌طور اختصار چند کلمه از سایر قوا گفته، به سر مطلب می‌رویم.[1]

---

۱. در سنت این قوا را طور دیگر ذکر کرده‌اند بندهش بزرگ می‌نویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و ←

نخستین قوهٔ اهو ahu در پهلوی و در ادبیّات فارسی مزدیسنان اخو می‌باشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قوّه حیات و زندگانی و حرارت غریزیّه دانست، کار اخو این است که بدن انسان را محافظت نموده، اعمال آن را به نظم و نسق طبیعی بگمارد، این قوّه با بدن هستی یافته و با آن نیز نابود گردد، بنابراین آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه پست‌ترین قوای انسانی شمرده می‌شود.

دومی از این قواء دئنا daena در پهلوی و فارسی دین گوییم، دین در همه جای اوستا به معنی کیش و آیین نیست، بلکه غالباً به معنی وجدان و حسّ روحانی و ایزدی انسان است. در خود گات‌ها بسا به این معنی استعمال گردیده است.[۱] این قوّه ایزدی مستقّل است از جسم فناپذیر و آن را آغاز و انجامی نیست، این قوّه را آفریدگار در باطن انسان به ودیعه گذاشت تا هماره او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد. آنچه نیک است می‌ستاید و آنچه زشت است مذمّت می‌کند، اثر عمل این قوّه منوط به این است که انسان به این آواز باطنی گوش فرا دهد، تمجید و توبیخ آن را بشنود، اگر انسان آواز دین و یا وجدان را نشنید و مرتکب به جرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوّه ایزدی آلوده و ناپاک نگردد، مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین گشته به آسمان عروج می‌کند، از مرگ و زوال نیز خللی به جنبه جاودانی آن نمی‌رسد. پس از درگذشتن انسان دین را در جهان دیگر به روان او نفوذ و تسلّطی است، در سر پل چنود دین به‌صورت دختر زیبا و درخشانی به روان مرد پاک و پارسا رو کند و بدو گوید پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو من را بیافرید، منم پیکر اعمال نیک تو، منم صورت خداپرستی و پرهیزگاری تو، همچنین به روان مرد گنهکار به‌صورت زن پتیاره و زشتی درآمده، اعمال ناصواب او را از هیکل منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم می‌سازد.[۲]

سومی از این قواء بئوذَ Baodha در پهلوی بوذ و اکنون بوی گویند و آن قوّه دراکه و فهم انسانی است، موظف است که حافظه و هوش و قوه ممیّزه را اداره کند تا آنکه هر یک تکلیف خود به جای آورده بدن را خدمت نمایند، به نظر می‌رسد که بوی با بدن به‌وجود

←

جان و روان و آئیوینک âîvînak (قالب) و فروهر در صد در بندهش قواء این‌طور آمده است و جان و اخو و روان و بوی و فروهر، رجوع شود به زند اوستای دارمستتر، جلد دوم، ص ۵۰۰ و ادبیّات سنتی پارسیان، تألیف اشپیگل، ص ۱۷۲.

۱. رجوع کنید به گات‌ها ترجمهٔ نگارنده به یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۳.

۲. رجوع شود به هادُخت نسک (فرگرد ۲ فقرات ۱-۱۴) و ویشتاسب یشت فرگرد ۸ فقرات ۵۶-۶۰ زند اوستای دارمستتر جلد دوم و رجوع شود به اردای‌ویرافنامه فصل ۴ و ۱۷.

آمده، اما پس از مرگ فانی نمی‌شود با روان پیوسته به جان دیگر می‌شتابد، چه بسا در اوستا می‌بینیم که بوی با روان یک جا ذکر شده از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ در فقرهٔ ۲۹ گوید: «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی و روان وی را از اعمال جهانی بازخواست می‌کنند.» چهارمی از این قواء اُورونْ urvan را امروز روان گوییم، این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با اوست، ناگزیر کردار نیک و زشت از او بازخواست خواهد شد، روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند. پس از مرگ به حسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضهٔ خلد برین متنعّم است و یا در قعر جهنم معذّب، روان مرد پاک و نیکوکار با فروهر پیوسته با هم به‌سر برند، اینک رسیدیم به قوهٔ پنجمی که فَرَوَشی باشد؛ این قوّه فَرَوَشی یا فروهر نامیده می‌شود، در صورتی‌که متعلق به مرد پاک و نیکوکار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده می‌شود، در خود اوستا صحبتی از فَروَهَر مجرمین نیست، فقط در صد در بندهش آمده است که فَروَهَر یک مرد شریر با بوی و روان در جهنّم به‌سر خواهند برد.[۱] از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو به‌منزلهٔ فَروَهَر مجرمین است چه در وندیداد فرگرد ۸ فقرهٔ ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید: «کسی که پس از مرگش به دیو معنوی مبدّل می‌گردد.» چنان‌که از معنی لفظی فَرَوَشی برمی‌آید این قوه به معنی حافظ و نگهبان می‌باشد نه آنکه فقط انسان را چنین پاسبان و فرشته‌ای است، بلکه در کلیّه مخلوقات اهورامزدا این قوّه موجود است، هر یک از اجسام سماوی و آتش و آب و گیاه و جانوران سودمند را فَروَهَر مخصوصی است، حتیٰ خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فَروَهَری است. در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱۴ اهورامزدا به زرتشت می‌گوید: «فَروَهَر مرا که اهورا هستم به یاری بخوان.» فروهر اهورامزدا بزرگ‌تر و بهتر و زیباتر و پایدارتر و باهوش‌تر و رساتر و مقدس‌تر نامیده شده است.

صور اجسام از روی صور عالم معنوی فَرَوَشی ساخته شده است

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فَرَوَشی‌ها وجود داشته‌اند و در عالم بالا صور معنوی و روحانی کلیّه مخلوقات اهورا بوده‌اند. در فصل اول بندهش در فقرهٔ ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فَرَوَشی را بیافرید، یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره

---

۱. رجوع شود به: Justi, Handbuch der zend sprache به کلمهٔ فَرَوَشی.

پیش از آن صور معنوی آن‌ها موجود بوده است، عالم فَرَوَشی در مدت سه هزار سال طول کشیده، پس از انقضای این دورهٔ روحانی از روی صور معنوی فَرَوَشی‌ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعدها پا به دایرهٔ وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد، آخرین فروهری که به زمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست که پس از آن آخرالزمان است. در پتت ایرانی در فقرهٔ ۲۲ نیز چنین آمده است: «من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم.»[۱]

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی وارد دین یهود گردیده، قایل شده‌اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیافرید، همان‌طوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است، مشیاه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید، پیش از آنکه کلیه ارواح به زمین فرود بیایند مسیح به‌وجود نخواهد آمد.

قبل از آنکه اهورامزدا به عالم فَرَوَشی ترکیب مادی دهد به قول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آن‌ها را آزاد و مختار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و یا به قالب جسمانی درآمده به ضد جنود اهریمن بجنگند، فروهرها پذیرفتند که در جهان با بدی بستیزند چه دانستند که در انجام مظفر شده دیوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دگرباره حکمروا خواهد شد.[۲]

فروهر که صورت معنوی هر یک از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است، این فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته می‌شود تا دم مرگ او را محافظت کند. در دینکرد آمده است: «همین که زرتشت متولد شد دیوها خواستند که او را هلاک کنند اما فروهر زرتشت به‌صورت مرد دلیری او را پاسبانی نمود.»[۳] پس از انفصال روح از بدن و سرآمدن دورهٔ زندگانی فروهر به عالم بالا عروج می‌کند، ولی با صورت جسمانی ترک علاقه نمی‌کند چنان‌که خواهیم دید بازماندگان درگذشتگان هماره منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است.

عقیدهٔ به فروهر شبیه است به عقیدهٔ بقای روح که کلیّه اقوام قدیم به آن قایل بوده‌اند، اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است به‌طوری که آن را باید از خصایص آیین زرتشتی شمرد، در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم

---

۱. رجوع شود به: Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bd S. 228.

۲. رجوع کنید به: بندهش فصل ۲ فقرات ۱۰-۱۱.

۳. دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ فقرهٔ ۷.

دیده نمی‌شود چه فروهر چنان‌که خواهیم دید غیر از روح است، مگر آنکه برای فهم کلام ناگزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهتی به این عقیده دارد ذکر کنیم، از آن جمله بابلی‌ها اعتقاد داشته‌اند که هر کسی را خدای مخصوصی است که او را حفظ می‌کند و هر کسی فرزند خدا نامیده می‌شده است به نظر می‌رسد چنان‌که بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده‌اند عقیده فروهر ایرانیان به شکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا به سایر ادیان سامی نفوذ کرده باشد.

غالباً در انجیل می‌بینیم که برای انسان ملک و فرشتهٔ مخصوصی قایل شده‌اند. به‌طوری که تردیدی باقی نمی‌ماند از آنکه فقط اسم فَرَوَشی اوستا به ملک تبدیل یافته باشد.[۱] همچنین بسیار بعید به‌نظر می‌رسد که افلاطون در فلسفهٔ خویش در تحت نفوذ مزدیسنا نباشد و در جایی که می‌گوید هر یک از اجسام را یک صورت ذهنی و معنوی موجود است از فَرَوَشی بی‌اطلاع باشد، افلاطون می‌گوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکویی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (ideas) قالب و سرمشق (paradeigma) کلیّهٔ اشیاء موجوده است و یا به عبارت دیگر صُور ذهنی قالب اشیاء غیرحقیقی است، چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (ideas) که قدیمی و جاویدانی و غیرمریی است، آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است، پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فناپذیر؛ جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از ترکیب جسمانی او وجود داشته در صورتی‌که پاک و بی‌آلایش مانده باشد دوباره به عالم علوی عروج کرده به مقام اولی خود رسد و به حیات ابدی پیوسته گردد، این فلسفه کاملاً یادآور حکمت زرتشتی است مگر آنکه کلمهٔ فَرَوَشی به ideas تغییر یافته است.

در مینوخرد آمده است ستارگان بی‌حدومرز که در آسمان دیده می‌شوند فروهرهای مخلوقات جهان می‌باشند، چه برای هر یک از آفریدگان اهورامزدا از هر قسم و نوعی که باشد خواه آن‌هایی که پا به دایرهٔ وجود گذاشته‌اند و خواه آن‌هایی که بعد صورت هستی پذیرند فَرَوَهری در آسمان موجود است.[۲] لابد این عقیده که ستارگان فروهرهای مخلوقاتند در عهدی صورت یافته که علم نجوم در ایران نفوذ کرده بوده است، در خود اوستا به هیچ‌وجه مناسبتی میان ستارگان و فروهران به‌نظر نمی‌رسد.

---

۱. رجوع شود به انجیل متی در باب هجدهم فقرهٔ ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در باب دوازدهم فقرهٔ ۱۵.

۲. رجوع شود به مینوخرد فصل ۴۹ فقرات ۲۲ و ۲۳.

فَرَوَهر غیر از روان است

گفتیم که فَرَوَهر غیر از روان است، از فقرهٔ ۴ یسنای ۲۶ که شرحش گذشت این مسئله نیز به‌خوبی پیداست. در یسنای ۵۵ فقرهٔ ۱ از تن و پیکر و استخوان و قوّه (teviši توش توان) و بوی و روان و فروهر اسم برده شده است. در یسنا ۷۱ فقرهٔ ۱۸ گوید: روان مخصوص خود را می‌ستایم، فروهر مخصوص خود را می‌ستایم، از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم، ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فَرَوَهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی به هم مشتبه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیزی که به‌خصوص ممدّ این اشتباه شده و تفکیک فَرَوَهر را از روی مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس از مرگ به فروهر؛ در یسنا ۲۶ فقرهٔ ۱۱ آمده است: «ما می‌ستاییم همهٔ فَرَوَهرهای پاکان را، ما می‌ستاییم روان‌های درگذشتگان را، آن فَرَوَهرهای پاکان را» همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است.[۱]

جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن بازماندگان، نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند. در نزد هندوان نیز ستایش نیاکان (پیتارا Pitara) شباهتی به فروردگان ایرانی دارد، رُمی‌ها نیز ارواح مردگان را به اسم مانس manes پروردگارانی تصور کرده فدیه تقدیم آن‌ها می‌کردند، عقیده داشتند که روح پس از به خاک سپرده شدن بدن به یک مقام عالی می‌رسد، هرچند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد، به‌واسطهٔ فدیه و قربانی توجه او را از عالم زیرین به سوی خود می‌کشیدند، در قبرستان‌ها در ماه فوریه عیدی برای مردگان می‌گرفتند و فدیه و هدیه نیاز می‌نمودند.[۲]

اینک که صحبت ما به اینجا کشید مناسب است که چند کلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید، فروردین یگانه جشن ایران قدیم است که تا به امروز پایدار مانده و بزرگ‌ترین عید ملی ایران شمرده می‌شود، از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان

۱. رجوع شود به فقرهٔ ۷ از یسنای ۲۶ و به فقرهٔ ۲۳ از یسنای ۷۱.

2. Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179.

و به: Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

و سده نام و نشانی نیست، ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است.

از آنکه این موقع از سال به فَرَوَهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال به فروردین موسوم شده بی‌دلیل نیست، در کتب مذهبی و سنّت مزدیسنان وجه مناسب آن معلوم است.

اعیاد مذهبی یا شش گهنبار سال

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و یا آخرین گهنبار است در آیین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همان‌طوری که در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که خداوند در مدت شش روز آسمان‌ها و زمین و روشنایی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود، در سنّت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یَهُوَ در یک هفته بلکه در مدت یک سال، در فصل ۲۵ بندهش آمده است: «اهورامزدا می‌گوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز به توسط من انجام گرفت و شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است.» گفتیم که پیش از خلقت جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فَرَوَشی وجود داشته و پس از انقضای این مدت از این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است، این خلقت در شش بار در مدت یک سال صورت گرفته است، در خُرده اوستا در آفرین گهنبار فاصلهٔ این اوقات به همدیگر نیز معلوم گردیده است. نخستین گهنبار سال موسوم است به میدیوزرم به قول سنت در این روز آسمان خلقت یافت، این جشن در اردیبهشت ماه در روز دی به مهر (روز ۱۵) واقع می‌شود. دومین گهنبار موسوم است به میدیوشهم، این جشن در تیرماه در روز دی به مهر (روز ۱۵) واقع می‌شود، در این روز آب وجود یافت. سومین گهنبار را پتیه شهیم گویند. وقوع این جشن در شهریورماه در انیران روز (روز ۳۰) می‌باشد، در این روز زمین آفریده شد. چهارمین گهنبار را ایاسرم خوانند موقع آن مهرماه و در روز انیران (روز ۳۰) می‌باشد، در این روز گیاه خلق شد. به گهنبار پنجمین میدیارم اسم داده‌اند، در دی‌ماه و بهرام روز (روز ۲۰) واقع می‌شود، این روز به آفرینش جانور تخصیص دارد. ششمین گهنبار موسوم است به همسپتمدم این جشن در آخرین روز کبیسه سال که وهشتواشت می‌نامند واقع می‌شود، در این روز انسان آفریده شد. معنی لفظی همسپتمدم درست معلوم نیست، مستشرقین آن را به‌طور یقین معنی نکرده‌اند، نریوسنگ آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) ترجمه کرده است، دانشمند دیگر پارسی

کانگا آن را به معنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۴ ساعت شبانروز به دو قسمت مساوی و یا به عبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است.[۱]

هر یک از این جشن‌ها پنج روز طول می‌کشد، روزهایی که برای هر یک از گهنبار معین کردیم آخرین و مهم‌ترین روز آن جشن است، این گهنبارها چنان‌که دیدیم به فاصله‌های غیرمساوی از همدیگر دور می‌باشد، در خود آفرین گهنبار این فاصله‌ها این‌طور معین شده است.

از نخستین گهنبار تا به آخرین روز دومین گهنبار ۶۰ روز؛ از دومین تا به آخرین روز سومین ۷۵ روز؛ از سومین تا به آخرین روز چهارمین ۳۰ روز؛ از چهارمین تا به آخرین روز پنجمین ۸۰ روز؛ از پنجمین تا به آخرین روز ششمین ۷۵ روز؛ از ششمین تا به آخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است، بنابراین نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال، دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز، سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز، چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰)، روز پنجمین در دویست و نودمین (۲۹۰)، روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع می‌شود، هرچند که خلقت آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان به ترتیبی که ذکر شد و معین بودن خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است،[۲] ولی معلوم می‌شود از یک آبشخور بسیار قدیمی می‌باشد، چه در خود فروردین یشت در فقرهٔ ۸۶ ترتیب فوق منظور شده، مرتباً به فروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده می‌شود.

چنان‌که اشاره کردیم، هر یک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول می‌کشد، ولی در موقع ششمین گهنبار که خلقت بشر در اوقات آن صورت یافته فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف می‌کنند، بنابراین از روز بیست و ششم اسفندماه تا به آخرین روز پنجه وه (خمسهٔ مسترقه) در فروردین یشت در فقره ۴۹ نیز چنین آمده است: «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را می‌ستاییم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاهان خویش پرواز نموده، در مدت ده شب پی در پی در اینجا به‌سر برند.» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین گهنبار سال می‌نویسد که این عید ده روز طول می‌کشیده، آخرین پنج روز اسفندماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دومین فروردگان می‌گفته‌اند، به توسط مورخین نیز می‌دانیم که این جشن ده روز بوده

---

1. K E Kanga, Avesta Dictionary

۲. رجوع شود به بندهش فصل اول فقرهٔ ۲۸ و زات سپرم فصل اول فقرهٔ ۲۰.

است. خسرو انوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین[۱] را نپذیرفت، چه مشغول به جای آوردن اعمال عید بود.[۲] مینوخرد فقط پنج روز کبیسهٔ آخر سال را فروردیان می‌نامد.[۳] امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیان خوانده، تشریفات مذهبی به جای می‌آورند، عموماً در ایران آغاز سال نوروزی که خورشید داخل برج بره می‌شود جشن فروردین است، به نخستین ماه سال به مناسبت نزول فرورها از آسمان فروردین نام داده‌اند.

جشن نوروز

هنوز هم در ایران در اوقات این جشن خان می‌آرایند، همه جا را پاک می‌کنند، رخت نو می‌پوشند، بوی خوش بخور می‌دهند، گل و شیرینی و شربت می‌نهند، دعا می‌کنند و نماز می‌گزارند. در خوانچه‌ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد مثل سیم و سیب و سنجد و غیره می‌گذارند، این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره به هفت امشاسپندان و یا بزرگ‌ترین فرشتگان مزدیسنا می‌باشد، بی‌شک این رسومات که از روزگاران کهن به یادگار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و درگذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی به رسم سرکشی در روی زمین می‌گذرانند از خانه و زندگانی بستگان و از دینداری و پرهیزگاری و داد و دهش بازماندگان خویش خوشنود گشته، از درگاه خداوند خوشی و تندرستی آنان را بخواهند. مورخین قدیم غالباً از جشن فروردین یا نوروز ذکری کرده‌اند، به‌خصوص آنچه ابوعثمان جاحظ در کتاب خویش المحاسن و الاضداد و ابوریحان در آثارالباقیه نوشته‌اند قابل مطالعه است، به‌واسطهٔ قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیک بودن آنان به عهد ساسانیان کلیّه اطلاعات آنان راجع‌به نوروز و فروردجان یادآور اساس مذهبی این جشن است. ابوریحان می‌نویسد که در اوقات فروردگان در اتاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرایی از ارواح غذا می‌گذارند و بوی خوش بخور می‌کنند، گذشته از آنکه نخستین ماه سال به اسم فروهر است نوزدهمین روز هر ماه نیز به نگهبانی این فرشته سپرده شده است، فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به فروردگان، بنابه موافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی می‌شمرند، فَرَوَشی در یسنای ۱ فقرهٔ ۱۱ اسم ماه

---

1. Justin

2. Darmesteter Le zend-Avesta vol. II p 503.

۳. مینوخرد فصل ۵۷ فقره ۱۳.

و در یسنای ۱۶ فقرهٔ ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است، به قول بندهش گل بوستان اوروج که در فارسی بستان یا بوستان‌افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق به فروهرهاست.[۱]

فروردین یشت و کتب پهلوی

اینک رسیدیم به مندرجات فروردین یشت، قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه و طلب یاری از آن‌هاست به‌خصوص در هنگام فرود آمدن فروهرها یعنی در آخرین گهنبار سال سروده می‌شود.[۲]

گفتیم که در کلیّهٔ اوستا و کتب مذهبی پهلوی به مطالبی در خصوص فروهرها برنمی‌خوریم که در خود فروردین یشت نباشد. در طیّ مقاله از مندرجات کتب پهلوی و پازند در این زمینه اشاره کردیم، پیش از آنکه برویم به سر یشت سیزدهم چند کلمه دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده گوییم. در کتاب شایست ناشایست در فصل ۱۰ فقرهٔ ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون (نان مقدس) حاضر نمود، در اَئوگِمدَئچا Aogemadaeca که یکی از قطعات اوستایی است در فقرهٔ ۱۵ گوید وقتی که روان درگذشته به فردوس رسد فروهرهای پاکان به نزد او خورش جاودانی که در هنگام میدیوزرم تهیه شده است پیش آورند، در اردای‌ویرافنامه در فصل ۵ می‌خوانیم وقتی که اردای‌ویراف از پل چنوت گذشت، فروهر پاکان نیز در جزو فرشتگانی بوده که به ملاقات وی آمده بودند، اینک فروردین‌یشت کلمه فَرَوَشی در اوستا مؤنث است یشتی که به این فرشته مختص است بلندترین یشت‌های اوستاست از فقره یک تا نود و شش به‌طور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت می‌شود، از فقرهٔ مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و کلیّه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و به هر

---

۱. بوستان افروز بنگر رسته با شاه اسپرم گر ندیدستی خط قوس قزح بر آسمان ازرقی

این گل را در لاتینی āmārantus، در فرانسه amarante گویند. وست West و یوستی Justi آن را در ترجمهٔ انگلیسی و آلمانی بندهش به Cockscomb و Hahnenkamm ترجمه کرده‌اند.

۲. برای کلمهٔ گهنبار در اوستا یاایریه yairya استعمال شده است، این کلمه صفت است به معنی سالی و فصلی، از کلمه یار که به معنی سال است مشتق گردیده است. در زبان‌های آلمانی و انگلیسی یار yahr و یر year با یار اوستایی یکی است یاایریه نیز اسم شش فرشتگان گهنبارهای سال می‌باشد، کلمهٔ مذکور در پهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده، لابد از کلمهٔ گاس که در فارسی گاه گوییم می‌باشد، گهنبار و یا گاهانبار از گاسان‌بار پهلوی گرفته شده است، مشتبه نشود با گاس دیگر پهلوی که به جای گاتا استعمال می‌گردد از جمله جاهایی که در اوستا شش یاایریه و یا گهنبار با هم ذکر شده است از این قرار است یسنا ۹،۱ و ۹،۲ و ۱۴،۴ و ۸،۶ و ۱۱،۷ و ۸،۱۷ و ۱۱،۲۲ ویسپرد ۲،۱ و ۲،۲.

یک درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این یشت ذکر شده شمردم، اگر اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص در آن مندرج است، این یشت خود گنجینه‌ای است از لغات؛ به‌واسطهٔ این اسامی یک دسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده، چه معنی لفظی پیش‌تر از این اسامی معلوم است. چون عدد آن‌ها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستقلی است به ناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آن‌ها باید صرف‌نظر کنیم، مخصوصاً در قسمت اخیر این یشت دقت شده است که اسم هیچ‌یک از مشهورترین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستگان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است، فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامداران یک یک خوانده شده است.

چون ترجمهٔ یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج به درج کلیه مطالب آن نیستیم، مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته می‌شود.

اعمال فروهرها

عملیات فروهرها منحصر به عالم مادی و جهان خاکی نیست، عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی‌نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است، ناگزیر قوّهٔ محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است، حتی خود اهورامزدا قاعدهٔ کلّی را ملحوظ داشته با کمال فروتنی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهرهای پاکان در کار آفرینش مرا یاری نمودند، از پرتو فر و شکوه آن‌هاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاه‌ها و جانوران و مردمان را نگاه می‌دارم. از پرتو فروهرهاست که بچگان را در شکم مادر حفظ می‌کنم و این‌چنین خواهد بود تا دامنهٔ رستاخیز روزی که مردگان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء و احشا و موی آنان را دگرباره به هم پیوندم. اگر یاری فروهرهای پاکان نبودی هر آینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور، سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ می‌شدی، از پرتو فروهرهاست که زن به نعمت فرزند رسد و به آسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد، از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیمایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و ستارگان و فروغ بی‌پایان (انیران) و آب و گیاه هر یک در جای خویش غیر متحرک بودند. از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب به جنبش درآمده راه سیر پیش

گرفتند و آب روان گردید و گیاه بالیدن آغاز نمود و به طرف باغ و بستان بخرامید. فروهرها در قوّه و قدرت با هم مساوی نیستند، فروهرهای نخستین آموزگاران دین قوی‌ترین شمرده شده‌اند و پس از آن فروهرهایی که هنوز به قالب جسمانی درنیامده و آن فروهرهای سوشیانس‌هایی است که از ظهور خویش به جهان جان نو دمند، فروهرهای مقدسین زنده قوی‌تراند تا فروهرهای مقدسین مرده، معمولاً به فروهر نخستین بشر کیومرث درود فرستاده می‌شود تا به آخرین سوشیانت موعود مزدیسنا که آخرین آفریده اهوراست.

به‌خصوص در میدان‌های جنگ از فروهرها یاری طلب می‌شود فتح و پیروزی با امیر و شهریاری است که بیشتر فروهرها را از داد و دهش خویش خوشنود می‌کند، ملت دلیر ایران از فروهرهای نامداران و یلان خویش باید استغاثه کند و شکست لشکر دشمن را از آن‌ها بخواهد، فروهرها خود نیز دلیرانه خُود بر سر گذاشته و سپر به دوش انداخته و خنجر به میان بسته، به همراهی ایزد مهر و ایزد رشن و ایزد باد صفوف لشکر دشمن دیو یسنا را از چپ و راست در هم می‌شکنند.

در کلیّه مصایب و سختی‌ها و در ناخوشی‌ها و بیم و هراس باید از فروهرهای نیکان یاد نمود، یاوری و دستگیری آن‌ها را خواستار شد. فروهر هر یک از نامداران برای رفع بلای مخصوصی خوانده می‌شود، مثلاً فروهر جمشید به ضد فقر و خشکسالی؛ فروهر فریدون برای رفع تب و ناخوشی؛ فروهر گرشاسب به ضد دشمن و دزد و غیره، اساساً چون فروهر مقدس است از این‌رو به عموم آن‌ها درود فرستاده می‌شود، از فروهر اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان مینوی و آذر و سروش و نیریوسنگ و رشن و مهر و منتر (کلام ایزدی) گرفته تا به فروهر جانوران مفید اهلی و بری و مرغ‌های هوا و ماهیان دریا.

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریایی و خواه خارجه یاد شده، نسبت به هر یک تعظیم و تکریم می‌شود، نظام عالم به دست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی‌نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست، ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده‌اند؛ ۹۹۹۹۹ از آن‌ها مستحفظ هفتورنگ می‌باشند؛ ۹۹۹۹۹ از آن‌ها نگهبان جسم سام گرشاسب هستند؛ ۹۹۹۹۹ از آن‌ها نطفهٔ زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده‌بانی می‌کنند.[۱]

---

۱. رجوع کنید به مینوخرد فصل ۶۲ فقرهٔ ۲۳ و فقرهٔ ۲۹ در فصل ۴۹ فقرهٔ ۱۵، مینوخرد آمده است که ستاره هفتورنگ به همراهی ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان گماشته شده است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و پری و جادو را که به ضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم بازدارند.

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته، روی به بالا نـهد صـدها، هـزارهـا، ده هزارها فروهر به تکاپو افتاده می‌کوشند که به خانواده و ده و محل خود باران برسانند.[۱] در انجام مقال متذکّر می‌شویم که به‌خصوص در فروردین یشت خیرات توصیه شـده است، فروهرها خوشنود می‌شوند از بازماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمی‌کنند، در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است.

چون این مقاله در ۲۶ اسفندماه ۱۳۰۶ شمسی برای تصحیح دگرباره از مطبعه به دست نگارنده رسیده به‌جاست، در این اوقاتی که بنابه آیین کهن جشن نزول فروهرهاست این نامه را که با همین مقاله انجام می‌پذیرد مانند فدیه و نثاری به فروهرهای پاک و دلیـر و پارسای نیاکان‌مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کوروش و فردوسی و ابن‌سینا و خیّام و جلال‌الدین رومی و حافظ از ما بازماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند.

در خصوص فروهر رجوع کنید به کتب ذیل:

Darmesteter Ormazd et Ahriman p. 128-132.

" Le Zend-Avesta, Vol. II p. 500-505.

De Harlez. Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. CXIX-CXXV.

" " origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX p. 296-210

Spiegel, Erânische Alterthumsk unde Band II s. 9-98

Haug, Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Paris, London 1878 p. 206-213

Windischmann, Zoroastrische Studien herausgegeben von Fr, Spiegel Berlin 1863 s. 313-324

L. C. Cassartelli, La Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides Paris 1884 p. 76-80

Wilh. Geiger, ostiranische Kultur, Erlangen 1882 s. 286-294

Nathan Söderblom. Les Fravaschis, Paris 1899 متأسفانه به مطالعه این کتاب موفق نشده

N. Söderblom, La vie future d'après le Mazdéisme, Paris 1901 p. 7 et s, Scheftelowitz, Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 s. 152-158

C, p. Tiele, Geschichte der Religion im Altertum. Die Religion bei den Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von G. Gehrich Gotha 1903 s. 256-264

Jackson, Die Iranische Religion (G I r P h) s. 643

Bartholomae, Altiranische Wörterbuch, Strassburg 1904

Konrad Schwenck, Mythologie der Perser, Frankfurt am Main 1850 s. 314-320

Duncker, Geschichte des Alterthums Zweiter Band Berlin 1853 s. 377-378.

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ تشتر یشت.

خرمشاه تألیف نگارنده بمبئی، ۱۹۲۷ میلادی، صص ۵۴-۶۰.

گذشته از آنکه ترجمه فروردین یشت در جزو ترجمه اوستای دُ هارله و اشپیگل و دارمستتر و وُلف Wolff و یشت‌های گلدنر و لومل Lommel موجود است، هوگ و وندیشمان نیز یشت مذکور را در جزو دو کتابی کـه در فهرست فوق مندرج است در صفحات ۲۰۶-۲۱۳ و صفحات ۳۱۳-۳۲۴ ترجمه کرده‌اند.

یَشت‌ها

۲

مکتوب[1]

دوست عزیز معظّم محترم مرقومهٔ شریفه چند روز قبل زیارت گردید.... در خصوص ترجمهٔ یشت‌ها عقیدهٔ این ضعیف را خواسته بودید، بلی این کتاب یکی دو ماه قبل برای بنده رسید و بنده با کمال لذّت یک دور آن را مطالعه کردم و خواستم همان وقت مکتوبی خدمت سرکار در این خصوص عرض کنم و سرکار را به این خدمت بسیار مهم به ادبیات فارسی یعنی ترجمهٔ (اوستا) به فارسی سلیس معمولیِ عوام‌فهمِ خواص‌پسند که شاید این اوّلین مرتبه باشد بعد از اسلام که چنین کاری انجام داده شده است تهنیت بگویم، ولی حقیقتش این است که به قول سعدی خجل شد چو پهنای دریا بدید خودم را و معلومات

۱. نامه‌ای است از پاریس که استاد بزرگوار حضرت میرزامحمدخان قزوینی برای بنده به برلین فرستاده‌بودند.

عقیدهٔ ایشان را در خصوص جلد اول یشت‌ها از این‌رو خواستار شده بودم تا آن را به‌کار بسته در جلد دوم یشت‌ها خطاهای پیش خود را اصلاح کنم و تفسیر مجلدات دیگر اوستا را به طرزی خوش‌تر به مطالعهٔ هموطنان رسانم، پس از چندی از دانشمند پارسی حضرت دینشاه جی‌جی‌باهای ایرانی از بمبئی کاغذی به آقای میرزامحمدخان قزوینی رسیده انتقادی راجع به جلد اول یشت‌ها درخواست نمودند تا آن را در جلد دوم درج کرده، یادگاری از دانشمند بزرگ معاصر در تفسیر نامهٔ آسمانی ایرانیان به جای ماند و ضمناً مایهٔ شادمانی مفسّر آن باشد، استاد بزرگوار برای اینکه دیگرباره به مطالعهٔ یشت‌ها وقت گرانبهای خویش صرف نکنند مکتوب سابق خود را از بنده باز خواسته به هند فرستادند.

اینک که این مکتوب به امر دوست دانشمندم آقای دینشاه ایرانی در سر این کتاب جای داده شده و نمونهٔ آن برای تصحیح از چاپخانهٔ بمبئی راه دور پیموده، در برلین دوباره به نظر بنده رسیده، برخود واجب دانستم که از باب سپاسگزاری خوشی دوستان دانشمند خود را که نوشتهٔ ناچیز بنده را به دیدهٔ مهربانی نگریسته و مایهٔ شادمانی بنده شده‌اند از درگاه اهورامزدا دادار مهربان پژوهش کنم.

پورداود

برلین ۱۰ بهمن ۱۳۰۹

ناقصهٔ خودم را در جنب این کتاب عظیم‌القدر جلیل‌الشان کبیرالحجم ۶۲۸ صفحه، کوچک دیدم و مداخلهٔ خودم را در این موضوع که مطلقاً بنده از آن بی‌اطّلاعم و سرکار تقریباً تمام عمر خود را در آن صرف کرده‌اید به کلّی بی‌محلّ دانستم، سرکار خوب می‌دانید که اطلاعات ضعیف بنده از حدود لفظیّات و بعضی معلومات مختصر تاریخی، ولی تا تاریخ بعد از اسلام تجاوز نمی‌کند، در صورتی که این کتاب نفیس مهم از ابتدا تا انتهای آن راجع به یک عصری است که اقلاً یکی دو هزار سال قبل از اسلام است و بنابراین به قدر سر سوزنی دایرهٔ تنگ اطلاعات من به آن تماسّ [پیدا] نمی‌کند، ولی معذلک کلّه برای امتثال فرمایش عالی به ذکر چند فقره از ملاحظات خودم که عمده راجع به انشا و عبارات کتاب است نه به اصل موضوع و مندرجات آن اقتصار نمودم تا بدانید که خواندن این کتاب در وهلهٔ اول برای یک ایرانی معمولی یعنی برای کسی که هیچ تخصّصی در این موضوع ندارد مثل بنده چه قبیل اثراتی دارد.

اولین فکری که از یک دور مطالعهٔ این کتاب عارض انسان می‌شود این است که خوشبختانه از این به بعد عموم ایرانیان می‌توانند مستقیماً بدون استعانت از کتب مستشرقین اروپایی کتابی را که قرن‌های بی‌شمار تا ظهور اسلام در سرتاسر ایران یگانه کتاب آسمانی آبا و اجداد همین ایرانیان کنونی به شمار می‌رفت، و علاوه براین ــ با تورات و انجیل و مهابهاراتا ــ یکی از قدیم‌ترین کتب مدوّنه نوع بشر است (در مقابل کتب منقوره براحجار الواح و نحو ذلک) که از ازمنه بسیار قدیم به یادگار باقی مانده و به دست مردم امروزی رسیده است، یعنی کتاب اوستا را امروزه به همین زبان فارسی معمولی کنونی مطالعه کنند و از اوضاع و رسوم و اخلاق و مواعظ و حکم و دستورالعمل‌های زندگی و فلسفهٔ عالی و معتقدات دینی و روایات تاریخی و قصص اساطیری نیاکان قدیم خود و برادران زردشتی کنونی خود کماهوحقّه اطلاع به هم رسانند و در نتیجه این قوم نجیب یادگار عنصر خالص ایرانی را بهتر بشناسند، و شاید نیز یکی از نتایج حسنهٔ این شناسایی این باشد که این دو خاندان یک عایلهٔ بزرگ آریایی (یعنی ایرانیان مسلمان و پارسیان زردشتی) که قرن‌های طویل در مقابل طوفان‌های عظیم تاریخی مقاومت ورزیده و خصایص ممیّزهٔ نژاد خود را از دست نداده‌اند و در ضمن اقوام دیگر مستهلک نشده‌اند، از این به بعد به واسطهٔ شناسایی کامل‌تر از حال یکدیگر بیشتر از سابق به یکدیگر نزدیک گردیده به قوّت اتحاد بیش از پیش در حفظ ملّیت خود پایدار باشند.

از خصایص انشاء سرکار در این ترجمه و در سایر مسطورات خودتان در این سنوات اخیره ایجاز انشاء است، یعنی خلوّ از حشو و زواید و مکرّرات و عطف مترادفات و

سجع‌های خنک زورکی و ایراد اشعار و امثال به عنف گنجانیده با سریشم چسبانیده است، انشاء سرکار حدّ وسط است بین اطناب مملّ و ایجاز مخلّ ولی متمایل به ایجاز است از جنس انشاء تاریخ گزیده و تذکرةالاولیاء شیخ عطار، نه متمایل به اطناب از جنس انشاء تاریخ بیهقی در فارسی یا مؤلفات جاحظ در عربی، گرچه هر دو طریقهٔ مذکوره (یعنی ایجاز غیرمخلّ و اطناب غیرمملّ) مستحسن و مقبول و رایج است ولی سلیقهٔ نویسندگان در این باب مختلف است، کلّ یعمل علی شاکلته.

دیگر از صفات بارزهٔ انشاء سرکار طبیعی بودن و بی‌تکلّفی است که خاص و عام آن را می‌فهمند و تمایلی به طرف یکی از انشاهای خصوصی تا اندازه‌ای مصنوعی در آن مشهود نیست: نه تمایلی به وضع چیزنویسی فرنگی‌مآبان تازه و ولوع به استعمال عین کلمات اروپاییان و تقلید از طرز تعبیرات و اسالیب تالیف کلام ایشان، و نه تمایلی به فارسی خالص و اخراج عنصر عربی که شیوهٔ مصنوعی دسته‌ای از وطن‌پرستان کم‌اطلاع از اوضاع فقه‌اللّغهٔ دنیاست، و نه تمایلی به انشاء فاضلانهٔ عالمانهٔ متعربین که کلمات و اصطلاحات عربی در آن غالب باشد، باری انشاء سرکار حدّ وسط بین این افراطیات و مطابق ذوق سلیم و نزدیک به فهم جمهور ناس است، گرچه برای آنکه به کلّی حاقّ مطلب راگفته باشم باز در جزو بیست و نهم آثار تمایل به فارسی تا اندازهٔ بسیار قلیلی از آن لایح است برای کسی که مکرر آن را بخواند، ولی فقط تا اندازه‌ای که اسباب ملاحت انشا شده است نه تا حدّی که آثار تکلّف و ساختگی برآن ظاهر گردد.

یکی از کارهای بسیار خوبی که در این کتاب کرده‌اید این است که همه جا در تضاعیف کتاب اعلام را هم به حروف فارسی نوشته‌اید و هم به حروف لاتینی که به این طریق تلفظ صحیح آنها را هرخواننده‌ای که اقلاً حروف فرنگی را بشناسد اگرچه زبان‌دان نباشد (و اکنون اغلب مردم از همین قبیلند) می‌تواند مسبوق شود، والا اگر به حروف فارسی تنها اقتصار می‌کردید تلفظ صحیح اغلب اعلام مبهم می‌ماند و خطّ حالیهٔ ما از عهدهٔ آن فروق و تفاوتات دقیقهٔ اصوات اوستایی به هیچ‌وجه من‌الوجوه بیرون نمی‌آمد.

حواشی و توضیحاتی که براین کتاب افزوده‌اید فوق‌العاده مفید است و گمان می‌کنم بلکه یقین دارم فهم ترجمهٔ خشک و خالی اصل کتاب اوستا بدون این حواشی و توضیحات و تفسیرات و مقدمات مفصلهٔ مشروحه به واسطهٔ بُعد عهد اصل متن و خفاء و دقّت اشارات آن برای جمهور ایرانیان کنونی تقریباً از محالات می‌بود و به‌کلّی اصل مقصد بی‌نتیجه و عقیم می‌ماند، مخصوصاً مقدمات مبسوطه‌ای که در ابتدای اغلب یشت‌ها افزوده‌اید فوق آنچه به تصوّر آید مفید و ممتّع و دلکش و برای فهم اصل متن

به‌کلّی ضروری و لابدّ منه است مثلاً فصل راجع به مهر شاهکاری است از نظم و ترتیب و وضوح مطلب و کثرت فواید تاریخی، و همچنین است کمابیش حال سایر فصول.

افسوس که در مسئله سجاوندی[1] در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است، مثلاً جمل و کلمات مستقلّه از دیگر به واسطهٔ نقطه یا ویرگولی یا خطّ افقی یا قدری فاصله از یکدیگر تمایز داده نشده است و به این جهت بسیاری از اوقات مطالب در یکدیگر داخل شده برای خواننده اشکالات فراهم می‌آورد و فهم عبارت را تا اندازه‌ای در وهلهٔ اول قبل از مراجعهٔ ثانوی و ثالث تاریک کرده است، مثلاً در موضعی مرقوم فرموده‌اید: ــ «مَرِتَ مرد انسان مردنی درگذشتنی» خواننده در وهلهٔ اولی خواهد خواند:

«مرد انسان مردنی درگذشتنی» به تتابع اضافات و با خود خواهد گفت مردِ انسان یعنی چه؟ ولی بعد از اندکی مراجعه و فکر مقصود سرکار را درخواهد یافت که این است: ــ «مرد، انسان، مردنی، درگذشتنی» یعنی این کلمات اربعهٔ متقاربة المعنی عطف به یکدیگرند و در عین اینکه هرکدام از آنها تفسیر مستقلّی است برای کلمهٔ «مَرِتَ» از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل حاق معنی «مرت» بهتر دستگیر خواننده می‌شود، در فرهنگ آخر کتاب همه جا از مراعات این نکتهٔ جزیی غفلت ورزیده شده است، در فرهنگ‌های متقدّمین که آن وقت نقطه و ویرگول و نحوذلک رسم نبوده در این‌گونه موارد همیشه و بلااستثنا یک واو عاطفه می‌افزوده‌اند که درست آن واو عاطفه کار ویرگول امروزی را انجام می‌داده است و می‌گفته‌اند مثلاً: ــ «مَرِتَ مرد و انسان و مردنی و درگذشتنی» و به این طریق مطلب به‌کلّی روشن می‌شده است.

دیگر بسیار حیف که یک فهرست اعلام‌الرّجال و الاماکن به کتاب الحاق نفرموده‌اید تا فایدهٔ آن اتمّ باشد و شاید در آخر جلد دوّم بتوانید فهرست عامّی از این قبیل که شامل هردو جلد باشد بیفزایید که فوق‌العاده مفید خواهد بود.[2]

فرهنگی که در آخر این ترجمه افزوده‌اید از کارهای بسیار مفید و یک دسته از لغات فارسی امروزه ریشهٔ آنها به این طریق به دست می‌آید، به خصوص که هم فرهنگ است و هم فهرست زیرا که بیان کلمات را به صفحاتی که در آنجا به تفصیل صحبت از آن کلمات شده است حواله داده‌اید، ای کاش در خصوص اعلام نیز همین شیوهٔ مرضیّه را اختیار نموده بودید.

---

1. Punctuations.

۲. آقای پورداود متّعنا الله بطول بقائه در مکتوبی که بعدها به راقم سطور مرقوم فرموده‌اند نوشته‌اند که خودشان نیز این خیال را کرده بودند و قصد دارند که در آخر جلد دوم عین این کار را انجام دهند، ـ یعنی فهرست عامی از اعلام رجال و اماکن که شامل هردو جلد باشد بدان‌جا الحاق نمایند.

مطلب بسیار صحیحی فرموده‌اید در خصوص کتب مستشرقین که عموماً آن کتب بـرای استفادهٔ جمهور ناس نیست بلکه برای یک دسته از متخصّصین است، و باید بر این اضافه کرد که مخصوصاً کتب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از بس حاوی اشارات و رموز و اختصارات است که فی‌الواقع برای خود متخصّصین هم استفادهٔ از آنها همیشه آسان نـیست، کتاب «اساس اشتقاق فارسی جدید»[1] تألیف پاول هورن نمونه‌ای از این قبیل کتب است، پس از تفسیر هر لغتی عدّهٔ کثیری از این رموز و اختصارات مانند LW و AM و KZ و نحوذلک ایراد نموده است که بعضی از آنها را می‌توان از پیش و پس عبارات و از سایر قرائن حدس زد، ولی بعضی دیگر را به هیچ رمل و اسطرلابی مطلقاً و اصلاً نمی‌توان دانست مقصود از آنها چیست و اشاره به چه چیزهاست، و در اول یا آخر کتاب نیز به هیچ‌وجه جدولی برای تفسیر این اختصارات به دست نداده است، بلکه فهم آنها را به ذکاوت قرّاء باز گذاشته است مانند فهم الغاز و معمیات که تعمّداً به قصد تشحیذ اذهان (یا شاید در مورد مانحن فیه و امثاله تا اندازه‌ای برای اظهار فضل و سر و صورت عالمانه دادن به مطالب مبتذل) راه حلّ آنها را از عموم ناس مستور می‌دارند، اوقاتی که من در برلین بودم از یکی دو نفر از آلمانیان فاضل که با من آشنا بودند حلّ بعضی از این رموز و اشارات کتاب مذکور را که بـدان‌هـا جـدّاً محتاج بودم خواستار شدم، ایشان پس از تامل و مراجعهٔ زیاد در منزل خودشان بالأخره نتوانستند مقصود مؤلف را حدس بزنند و اشکالات من همان‌طور لاینحل ماند.

انتقادی که از طبری در مقدّمهٔ کتاب ص ز ـ ح فرموده‌اید و مسطورات او را «موهومات شرم‌انگیز و آلوده به تعصب» فرض کرده‌اید اگر اذن بدهید عرض می‌کنم که تا انـدازه‌ای بی‌اساس است زیرا که طبری این مطالب را و جمیع مطالب تاریخ کبیر و تفسیر کبیر خود را به طرز روایت سماعی که در صدر اسلام تا قرن چهارم و پنجم مابین علمای مسـلمین معمول بوده است از روات مختلفه تلقّی نموده است و یک کلمه بلکه یک حرف در آن روایات منقولهٔ مسموعه از خودش تصرّفی یا جرح و تعدیلی یا زیاده و نقصانی نکرده است و چون به ابن‌عباس و قتاده و عکرمه و وهب‌بن منبه و اعمش و شعبی و مداینی و سایر روات و محدّثین معروف آن عصر معتقد بوده است و حسن ظن بلیغ در حق آنها داشته است (مانند اعتقاد عموم عیسویان و عموم یهود و عموم هنود و غیرهم به رؤسای روحانی خود، نـه بیشتر و نه کمتر) هر روایتی را که از آنها بلاواسطه یا مع‌الوسایط تلقّی می‌نموده آن را عیناً بی‌کم و زیاد و مهماامکن با همان الفاظ و کلمات و حرکات و سکنات مانند «گرامافون»

---

1. Grandriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn, Strassburg 1898

برای مستمعین اعاده می‌نموده و املا می‌کرده و ایشان می‌نوشته‌اند، حالا اگر سرکار توقع دارید که در مورد شت وخشور زرتشت به خصوص او می‌بایستی طریقهٔ روایت معنعن ادعای عین مسموعات و مرویات خود را به کنار گذاشته برود از چپ و راست جویای صحت و سقم این روایت به خصوص که موضوع آن شت وخشور زرتشت بوده است بشود و از موبدان و دانایان زردشتی استفسار کند که آیا این روایت هشام‌بن محمد کلبی [راوی اصل روایات زردشت اوست چنان‌که در اصل طبری عربی هست که بنده رجوع کردم ـ و هشام‌بن محمد کلبی چنان‌که معلوم است از اشهر مشاهیر روات قرن دوم بوده است] در خصوص شت وخشور زرتشت راست است و مطابق با تواریخ و منقولات زردشتیان است یا دروغ و موهوم است و تا کجای آن راست است و تا کجای آن موهوم، اگر فی‌الواقع سرکار این توقع را از طبری دارید باید عرض کنم که از اوضاع و مجاری امور آن عصر و طریقه روایت و شدّت ورع و تقوای روات و محدّثین مشاهیر که عین یک مطلب راگاه تا ده مرتبه تکرار می‌کنند به واسطهٔ اینکه گاهی یک کلمه با هم در نتیجهٔ اختلاف دو راوی اختلاف دارند تصوّری کماهوحقّه نباید داشته باید والا ابداً چنین توقعی که به‌کلی خلاف عادات و رسوم و اوضاع آن عصر بوده است و وقوعش تقریباً از محالات است از طبری نمی‌داشتید.

اما میرخواند صاحب روضة‌الصّفا و فضل‌الله قزوینی صاحب تاریخ معجم و امثال این مولفین متأخر که ابداً اسمشان را هم نباید برد زیرا که این اشخاص غالباً تهیدست و قلیل البضاعة از علم و فضل بوده‌اند و هرچه بزرگان علما مثل طبری و مسعودی و ابن‌الاثیر و غیرهم مسطور داشته‌اند ایشان آنها را عیناً به فارسی ترجمه کرده‌اند، دیگر توقع اجتهاد از طرف ایشان در صحت و سقم این‌گونه اخبار راجع به ملل قدیمه که به هیچ‌گونه وسایل مقایسه و تحقیق و انتقاد در خصوص آنها برای ایشان موجود نبوده است فی‌الواقع توقع بسیار بعید از اوضاع و آداب آن عصر است.

[در اینجا جدولی از بعضی اغلاط مطبعی جمع کرده بودم که چون آقای پورداود مدّظله در مکتوبی که بعدها به راقم سطور مرقوم فرموده‌اند نوشته‌اند که آنها را در اول جلددوم در ضمن جدول غلطنامه درج خواهند کرد دیگر آنها را اینجا تکرار نکردم].

محمدبن عبدالوهاب قزوینی

پاریس ـ غرّهٔ فروردین ۱۳۰۸

کتاب‌هایی که استفاده شده است

برای تألیف این جلد نیز برخی از کتبی که فهرست آنها در جلد اول مندرج است استفاده شده اما به ملاحظه اختصار سلسلهٔ شمارهٔ آن کتب را در این فهرست نگاه داشته‌ایم و فقط اسامی کتاب‌هایی در اینجا نگاشته می‌شود که در جلد اول مورد استفاده نبوده است، برای فهرست کامل رجوع شود به جلد اول.

۱۳۷ ابن‌خلکان چاپ طهران، سنهٔ ۱۲۸۴

۱۳۸ Aischylos: Die Perser, übersetzt von Lion Feuchtwanger; München 1917.

۱۳۹ امین احمد رازی: هفت اقلیم، جزو اول چاپ کلکته، ۱۹۱۸ میلادی

۱۴۰ Bartholomae, Christian: Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten; Strassburg 1906.

۱۴۱ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor: Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, erster Band, Zweiter Teil; Leipzig 1888.

۱۴۲ Benjamin, S.G.W.:Persia; London 1889.

۱۴۳ Bouvat, L: Les Barmécides; Paris 1912.

۱۴۴ Boucher, Colonel Arthur: L'Anabase de Xénophon; Paris 1913.

۱۴۵ Brockelmann, C.: Geschichte der Arabischen Litteratur, Zweite Ausgabe; Leipzig 1909.

۱۴۶ Casartelli, L.C.:Médecine Mazdéenne: Louvain 1886.

۱۴۷ Cassel, D.Paulus: Zoroasier, sein Name und seine Zeit; Berlin 1886.

۱۴۸ Christensen, Arthur: Les Types du premier Homme et du premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens; stockholm 1917.

۱۴۹ Christensen, Arthur: Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhavn 1928.

۱۵۰ Christensen, Arthur: Quelque notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme; Copenhague.

۱۵۱ Clarke, James Freeman: Ten Great Religions; Boston 1883.

۱۵۲ Darab, Dastur Peshotan Sanjana: Gaotema in the Avesta; Leipzig 1898.

۱۵۳ Darmesteter, M.: Lettre de Tansar au roi de Tabaristan (Journal Asiatique, Mars-Avril 1894).

۱۵۴ Dastur Hoshang Memorial Volume, being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1918.

۱۵۵ Dhalla, Maneckji Nusservanji: Zoroastrian Civilisation; NewYork 1922.

۱۵۶ Dubash, Sorabji Edelji: Zoroastrian Sanitary Code; Bombay 1906.

۱۵۷ Dubeux, Louis: Chronique de Mohammad Tabari, Tome premier: Paris MDCCCXXXVI.

۱۵۸ Encyclopédie de l'Islām.

۱۵۹ Ethé, Hermann: Neupersische Littertur im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۶۰ گردیزی، ابوسعید عبدالحی‌بن الضحاک‌بن محمود، به سعی و اهتمام محمدناظم، چاپ برلین ۱۳۴۷

۱۶۱ Geiger, Wilhelm: Geographie von Iran im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۶۲ Geiger, Bernhard: Ameša Spentas; Wien 1916.

۱۶۳ Geldner, Karl F.: Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) im Religionsgeschichtliches Lesebuch, I Heft. herausgegeben von Alf. Bertholet; Tübingen 1926.

۱۶۴ Gobineau, Le Comte de: Histoire des Perses; II Tomes; Paris MDCCCLXIX.

۱۶۵ Gutschmid, Alfred von: Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden; Tübingen 1888.

۱۶۶ Hedin, Sven: Zu Land nach Indien, durch Persien, Seïstan, Belutschistan, zweiter Auflage, zweiter Band; Leipzig 1920.

۱۶۷ Hertel, Johannes: Die Zeit Zoroaster; Leipzig 1924.

۱۶۸ Hertel, Johannes: Achaemeniden und Kayaniden; Leipzig 1924.

۱۶۹ حمداله مستوفی قزوینی: نزهةالقلوب، به سعی و اهتمام لیسترانج، چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۳۱

۱۷۰ Horn, Paul: Übersetzungen aus dem Pehlevi-bendīdād.

Horn, Paul: Geschichte Irans in islamischer zeit im Grunriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۷۱ Hoshang Jamasp, Dastoor: Vendidâd, Avesta text with Pahlavi translation and commentary, Vol.II Glossarial Index; Bombay 1907.

۱۷۲ Ibnul'L.Balkhi: The Fársnàma

ابن‌البلخی: فارس‌نامه، به سعی و اهتمام لیسترانج و نیکلسون، کمبریج ۱۹۲۱

۱۷۳ Inostranzev: Iranian Influence on Moslem Literature, Part I, translated from the Russian by G.K.Nariman; Bombay 1918.

۱۷۴ Julius, Dutoit: Das Leben des Buddha; Leipzig 1906.

۱۷۵ Junker, Heinrich F.J.: Frahangi Pahlavik; Heidelberg 1912.

۱۷۶ Kessler, Konrad: Manichäische Religion I B.: Berlin 1889.

۱۷۷ Koeppen, Carl F.: Die Religion des Buddha und ihre Entstehung, zweite Auflage II B.; Berlin 1906.

۱۷۸ Marquart, Josef*: Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Heft I;

* استاد مارکوارت Marquart در سن شصت و شش سالگی در شب چهارم فوریه ۱۹۳۰=۱۵ بهمن ماه۱۳۰۸ به واسطه حادثهٔ ناگواری در اطاق خواب خود با گاز مسموم گردید، از مرگ ناگهانی این دانشمند بزرگ آسیب بزرگی به وطن ما رسیده چه هنوز یک رشته از تألیفات گرانبهای او که نگارنده خود نسخ خطی آنها را دیده‌ام از آن
←

Göttingen 1896; Heft II; Leipzig 1905.

۱۷۹ محمد عوفی: لباب‌الالباب، به سعی و اهتمام ادوارد براون، چاپ لیدن ۱۳۲۱

۱۸۰ Mohl, Jules: Livre des Rois (شاهنامه), Tome premier; Paris MDCCCLXXVI.

۱۸۱ Modi, Jivanji Jamshedji: Haoma in the Avesta; Bombay 1905.

۱۸۲ Moulton, James Hope: The Treasure of the Magi; Oxford 1917.

۱۸۳ Nyberg, H.S.: Hilfsbuch des Pehlevi; Upsala 1928.

۱۸۴ Oldenburg, H.: Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde; Stuttgart u.Berlin 1921.

۱۸۵ Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Dastur Hoshangji Asa and Martin Haug; Bombay 1870.

۱۸۶ Pabry, Jal Dastur C.: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life; NewYork 1926.

۱۸۷ Rehatse, E.: Orientalische Rüstungsstücke in der Zeitschrift d. D.M.G.XXXVI.

→ جمله تفسیر گات‌ها (سرودهای زرتشت) و ترجمهٔ بندهش (کتاب دینی پهلوی) و ترجمهٔ کتاب پهلوی «شهرهای ایران» و رساله‌ای راجع به امشاسپندان (مهین فرشتگان مزدیسنا) و غیره به طبع نرسیده است.

تألیفات دیگر آن دانشمند مرحوم که به طبع رسیده معتبرترین اسنادی است راجع به ایران قدیم، آخرین تألیف او رساله‌ای است در خصوص نوروز که نگارنده به بمبئی برای Dr.Jivanji Jamshedji Modi Appreciation Committee فرستاده‌ام. و در آنجا در جزو کتاب Modi Memorial Volume مندرج شده و یک ماه پیش از وفاتش منتشر شده است، با اینکه مارکوارت هیچ‌وقت در ایران نبوده، اما علاقه مفرطی به سرزمینی که موضوع تحقیقات عمرش بوده داشته است، مانند پروفسور براون Browne خواستار مجد و جلال آن بوده است، خواستار بوده که سراسر ایران زمین قدیم دیگرباره جزو قلمرو ایران گردد و ایرانیان به دین قدیم آباء و اجداد خود روی کنند و ثروتمندان زیارت گور کورش را در دشت مرغاب برخود واجب شمرند و زبان فارسی را از لغات بیگانه پاک کنند و الفبای عرب را به الفبای اوستا تبدیل دهند و به جای تاریخ هجری یک تاریخ ملی برگزینند چون کاملاً دوستار ایران و به اوضاع قدیم آن آگاه بوده کین مخصوصی نسبت به عرب‌ها و ترک‌ها که محوکنندگان تمدّن ایرانند اظهار می‌نمود، هوش و حافظه و پشتکار فوق‌العاده مارکوارت او را بی‌نظیر ساخته و به جرأت می‌توان گفت سرآمد مستشرقین ایران‌شناس بوده است، شاید به این زودی‌ها دیگر کسی به پایهٔ او نرسد و بدبختانه جای او چندی تهی بماند. این دانشمند مرحوم را به گردن عموم مستشرقین و همه ایرانیان و به خصوص به نگارنده حق بزرگی است که مکرراً در طی تألیف این نامه کتباً و شفاهاً از او استفاده نموده‌ام و بسا در موارد مشکله به او متوسّل شده‌ام، اهورامزدا روانش را در کشور جاودانی خود شاد و خرم کناد و فروهر زرتشت یارش باد.

۱۸۸ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, being Papers on Irânian Subjects, written by various scholars; Bombay 1914.

۱۸۹ سرجان مالکم: تاریخ ایران، چاپ بمبئی

۱۹۰ Spiegel, Fr.:Alexandersage bei den Orientalen; Leipzig 1851.

۱۹۱ Spiegel, Fr. Avesta und Shâhnâme.

۱۹۲ Shikand-Gûmânîk Vijâr, the Pazand-Sanskrit Text, edited by Hôshang Dastûr J.Jâmâsp-Âsânâ and E.W. West; Bombay 1887.

مؤلف شکند گمانیک وجار موسوم است به مرتان فرخ پسر اهرمزدات

۱۹۳ Schwarz, Paul: Iranim Mittelalter nach den Arabischen Geographen II u. IV Abt.; Leipzig 1910 und 1921.

۱۹۴ Taraporewala, Irach Jehangir Sorabji: Selections from Avesta and Old Persian, Part I; Calcutta 1922.

۱۹۵ Taraporewala, The Religion of Zarathushtra; Madras 1926.

۱۹۶ Unvala, Jamshedji Maneckji: Neryosangh's Sanskrit version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI) with the original Avesta and its Pahlavi version: Vienna 1924.

۱۹۷ Wesendonk, O.G.von: Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung; Hannover 1924.

۱۹۸ West, E.W.: Zarathuštra's Doctrine regarding the Soul. [From the "Journal of the Royal Asiatic Society," July, 1899].

۱۹۹ Wolff,Fritz: Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen; Strassburg 1910.

۲۰۰ Wurm, Paul: Handbuch der Religionsgeschichte, Zweite Auflage; Stuttgart 1908.

۲۰۱ Xénophon: Cyropédie et Retraite des Dix-Mille, traduction française de Gail; Paris.

۲۰۲ Zeitschrift für Indologie und Iranistik, herausgegeben im Auftrage der D.M.G. von Wilh. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.

۲۰۳ زرتشت بهرام پژدو، زرتشت‌نامه، به سعی و اهتمام فریدریک روزن. چاپ پطرزبورغ، ۱۹۰۴

۲۰۴ Zimmern, Heinrich: Akkadische Fremdwörter; Leipzig 1917.

دیباچه

به نام ایزد بخشندهٔ بخشایشگر

سوی گنبد آذر آرید روی   به فرمان پیغمبر راستگوی
به یزدان که هرگز نبیند بهشت   کسی کو ندارد ره زردهشت[1]

(دقیقی در شاهنامه)

اهورامزدا خدای یگانهٔ ایرانیان را ما می‌ستاییم، امشاسپندان نیرومند و توانا را که مهین فرشتگان و مظهر صفات پروردگارند ما می‌ستاییم، ایزدان مینوی را که گماشتگان شهریار بی‌همتا و نگهبانان آفریدگان نیکند ما می‌ستاییم، زرتشت سپنتمان، پیغمبر نیک‌پندار و نیک‌گفتار و نیک‌کردار را ما می‌ستاییم، آنچه در جهان نیکو و سودمند است ما می‌ستاییم، فروهرهای فرخندهٔ پارسایان را ما می‌ستاییم، ایران سرزمین ناموران و دلیران را ما می‌ستاییم.

پس از ستایش و درود چنین گوید مفسر این نامهٔ مقدس ابراهیم پورداود پور باقر پور محمد حسین رشتی که این بنده کم‌مایهٔ را از خردسالی، بدون مشوق، میلی به دانستن اوضاع ایران قدیم افتاد به تدریج این ذوق چنان در وی رگ و ریشه گرفت که مطالعهٔ کتب راجع به ایران باستان را به مطالعهٔ کتب دیگر برتری داد به خصوص در میان این کتب مسائل راجع به مزدیسنا یعنی دین زرتشتی بیش از همه توجهٔ او را به خود کشید، سال‌های دراز در تفرّج این گلزار پرشکوفه و بهار گذشت و همیشه آرزوی آن داشت که گلی به رسم ارمغان به ایران فرستد و از گلزار مزدیسنا به روی هموطنان روزنه‌ای گشاید و آنان را به شنیدن سرودهای مقدّس اوستا و نیایش‌های نیاکان پارسا خوش و خرم سازد تا

---

۱. راه یکی و آن راه راستی است همهٔ (راه‌های) دیگر بیراهه است «یسنا ۷۲ فقرهٔ ۱۱.»

اینکه در سال ۱۳۰۴ شمسی گزارش به هندوستان افتاد، در آنجا آمیزش با پارسیان و مطابق نمودن اخلاق آنان به اخلاق ایرانیان قدیم بر وی ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا باقی است و پیروان کیش کهن در میان گروه انبوه برهمنان و مسلمانان از هرجهت آراسته و دارای مقام بلندند گرچه پیش از این سفر در کتب مستشرقین خوانده بود که پارسیان هند نمایندهٔ خصلت‌های ستوده و اخلاق پاک ایرانیان باستانند[1]، اما پس از دیدن اوضاع آنان، که در هنگام دست یافتن عرب برایران مهاجرت اختیار نمودند، بر وی نیز یقین شد که هوای ناخوش هند که بیشتر مردمان آن سامان را سست نموده، نتوانسته به قوّت آئین اوستا غلبه کند و نیروی اراده و عزم و کوشش را از پیروانی که گوش به دستور پیغمبر ایران دارند سلب نماید و کسانی را که باید بنا به تعلیم اوستا زندگانی را میدان کارزار خوبی و بدی بشمرند و در بهبودی خود کوشا و در برانداختن دیو دریوزی و نادانی تخشا باشند، به گوشه گیری محکوم کند و قضا و قدر شوم را برآنان چیر سازد نه اینکه فقط نگارنده از پارسیان خاطره‌های خوب دارد هرکه از کشتی به بندر بمبئی فرود آید خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از یک سرچشمه دیگری زنده و خرم است.[2] همچنین نگارنده همیشه در گوش داشت که زرتشتیان ایران نیز در میان هموطنان خود به درستکاری و بی‌آزاری و بردباری مشهورند، مطالعهٔ کتب مزدیسنا و مشاهدهٔ اعمال پارسیان او را برآن داشت که به تفسیر اوستا کتاب دینی ایرانیان پردازد تا از این‌رو به تکلیف وجدانی و وظیفهٔ وطن‌پرستی خود رفتار کند و عموم هموطنان را از آئین کهن که امروزه هم موافق تمدن و مقتضیات این دوره است آگاه گرداند، در ماه خردادسال ۱۳۰۵ شمسی تفسیر گات‌ها راکه قدیم‌ترین قسمت اوستا و از سرودهای خود پیغمبر است به انجام رسانیده است و در ماه فروردین سال ۱۳۰۷ تفسیر جلد اول یشت‌ها پایان پذیرفته است، این دو کتاب در بمبئی به طبع رسیده منتشر شده است. خدای را شکر که این ارمغان نزد هموطنان مقبول افتاده و خود جداگانه مایهٔ تشویق گشته که تفسیر جلد دوم یشت‌ها را به معرض مطالعه عموم گذارم، اینک پس از صرف مدت طولانی این کار در آلمان صورت گرفته و باز در بمبئی به طبع رسیده است، امید است که ارباب هنر و دانش در آن نیز به دیدهٔ محبت بنگرند تا از حُسن اقبال آنان به زودی به تفسیر خرده اوستا دلگرم

---

۱. رجوع شود به: Geschichte des Alten Persiens von Justi S.I

و به کتاب دیگر همین مؤلف: Geschichte Irans im Grundriss der Irani. Philo. II Band S.395

2. The Treasure of the Magi by James Hope Moulton: Oxford 1917, p.119-122

گردد و آنچه در خصوص مزدیسنا ناگفته مانده در مجلدات دیگر به رشتهٔ نگارش آید. از بیست و یک یشت، دوازده یشت که هرمزد یشت و هفتن یشت و اردیبهشت یشت و خرداد یشت و آبان یشت و خورشید یشت و ماه یشت و تیر یشت و گوش = درواسپ یشت و مهر یشت و سروش یشت و رشن یشت باشد در جلد اول جای داده شده و نه یشت دیگر که فروردین یشت و بهرام یشت و رام یشت و دین یشت و ارت یشت و اشتاد یشت و زامیاد یشت و هوم یشت و ونند یشت باشد در جلد دوم آمده است. مقالهٔ فروهر که متعلق است به فروردین یشت در جلد اول به طبع رسیده است، در این جلد نیز مانند جلد اول ایزدهر یشت را مقاله‌ای است و مندرجات خود یشت تجزیه گردیده و برای روشن نمودن معنی برخی از جملات جداگانه توضیحات داده شده است، برای اجتناب از تکرار در بسیاری از موارد به توضیحاتی که در جلد اول داده شده حواله گردیده است، برای مزید فایده یک دسته از لغات اوستایی با لغات فارسی مطابق گردیده و معنی لغوی بسیاری از اسماء خاص نیز نگاشته شده است، از همهٔ پادشاهان دو سلسلهٔ پیشدادی و کیانی کمابیش سخن رفته به طوری که در فهم فقراتی که در یشت‌ها از آنان یاد شده اشکالی نمانده است. در آخر کتاب فهرستی برای لغات اوستایی که در این جلد به کار رفته موجود است و فهرست دیگری برای اسماء خاص و برخی از کلمات که در هردو جلد آمده ترتیب داده شده است، برای اینکه علایم قدمت را نموده باشم در ترجمه خود ساده مانده‌ام، چیزی نیفزوده و چیزی نکاسته‌ام. در وقت مقایسه کردن متن و ترجمه معلوم خواهد شد که به عینه یک دسته از لغات اوستایی که در فارسی هم مورد استعمال دارد در ترجمه به کار رفته است، با اینکه این تفسیر فارسی در میان کلّیه تفاسیر موجودهٔ یشت‌ها چه در زبان گجراتی و چه در السنهٔ اروپایی از همه مفصل‌تر است و نگارنده توفیق استفاده از کتب دانشمندان بزرگ اوستاشناس داشته و از هیچ زحمتی روی نگردانده و صبر و حوصله وافر به کار برده و وقت طولانی صرف کرده، باز مقرّ است که حق این نامهٔ کهن‌سال را به جای نیاورده است، همین‌قدر خوشدل است از اینکه پس از هزار و سیصد سال برخی از اجزاء کتاب مقدس ایرانیان را به زبان متداول کنونی ایران درآورده و امروزه هرایرانی می‌تواند بداند که رتبهٔ اخلاقی آباء و اجدادش به چه پایه بوده است و دیگر اینکه خوانندگان این نامه یک دسته از لغات و اصطلاحات دینی را در آن جمع خواهند یافت، به طوری که محصّلین بعد در نوشته‌های خود برای ادای کلمات و تعبیرات کمتر به تنگنا خواهند بود، چون این تفسیر نخستین تفسیری است که برای اوستا به زبان فارسی فراهم شده نگارنده آن را مثل ترجمهٔ

فرانسه زند اوستای آنکتیل دوپرون[1] می‌پندارد که پس از چندین سال اقامت در هندوستان و معاشرت با پارسیان به وطنش فرانسه برگشته و در سال ۱۷۷۱ میلادی ترجمهٔ اوستا را به زبان فرانسه منتشر ساخته است و همین ترجمه که نخستین ترجمه بوده به یکی از زبان‌های اروپا سبب گردیده که دانشمندان در پی تحقیق برآیند و از دین ایران که در گوشه و کنار تألیفات قدماء نیز ذکری از آن شنیده بودند اطلاع کامل به هم رسانند[2] نتیجهٔ تحقیقات صد و شصت ساله این شده که امروزه چندین صد کتب معتبر در زیر دست داریم. نگارنده نیز امیدوار است که این تفسیر فارسی هموطنان دانشمندش را برآن دارد که از باب خدمت به فلسفه و اخلاق و تاریخ و لغت در زمینه مزدیسنا خدمات شایان کنند و سزاوار است که دولت ایران در میان شاگردانی که هرساله برای تحصیل به اروپا می‌فرستد چند نفر را برای تحصیل اوستا و پهلوی تخصیص دهد یا چند تن از دانشمندان اوستا و پهلوی‌دان پارسی را برای تدریس به تهران بخواهد، مادامی که ایرانیان اطلاع کافی از تاریخ و دین ایران ندارند به ناچار باید آنچه در کتب بیگانه می‌خوانند بپذیرند و تمام ناسزاهایی که از زمان بسیار قدیم تا به امروز برخی از مغرضین و متعصّبین برای ما پسندیده‌اند همه را عین صواب بشمرند، چنان‌که این مغلطه‌ها در مشتی از هموطنان ناآزموده و نادان ما جای کرده آنچه در کتابی مندرج است به نظرشان «زرسره» می‌آید، تاریخ ما و ضمناً بسیاری از مسایل دینی به توسط نویسندگان یونان و رم و بیزانس و سوریه و ارمنستان و بعدها عرب‌ها به ما رسیده است، مجموع تألیفات آنان روی هم ریخته اسنادی است معتبر، اما به یک یک آنها نمی‌توان اعتماد داشت، بسا شده که مندرجات یکی از آنها به‌کلی برخلاف دیگری نوشته شده و بسا در کتابی مطلب کتاب دیگری صراحتاً تکذیب گردیده است، غالباً مطلبی از کتابی به‌کتاب دیگر و یا در ازمنهٔ مختلفه به سایر کتب نقل داده شده، اگر آن مطلب صواب است یا خطا از یک مأخذ و مدرک است. پیش از قرائت کتابی باید درجهٔ فهم و اطلاع نویسنده آن را بسنجیم و بعد ببینیم که در چه عهدی می‌زیسته و در کجا به سر می‌برده و در زیر نفوذ چه وقایع و پیش‌آمدهایی بوده و با ایرانیان چه پدرکشتگی داشته و اگر کشیش یا شیخ بوده تا به چه اندازه تعصب عیسوی و اسلامی گریبانگیرش بوده است، این دقّت‌ها در کتب مورّخین یونانی قرن پنجم پیش از میلاد و در تألیفات نویسندگان اروپایی همین روزهای خودمان

---

1. Anquetil Duperron

۲. رجوع شود به: Ten Great Religions by James Freeman Clarke; Boston 1888 p.178-180

لازم و نخستین شرط رسیدن به حقیقت امر است. با اینکه هرودوت قدیم‌ترین و بهترین سرچشمهٔ اطلاعات ما راجع به ایران قدیم است اما کلّیه مندرجات او را نمی‌توان چشم بسته پذیرفت، همیشه باید به خاطر داشت که این مورخ در سال ۴۸۴ پیش از میلاد یعنی فقط دو سه سالی پس از انجام جنگ یونان و ایران تولد یافت، در زمان او هنوز آتش کین ایرانیان در دل‌های یونانیان زبانه می‌کشید و هنوز بودند کسانی که خود مصائب و شداید آن جنگ را چشیده بودند، در چنین عهد و محیطی چگونه ممکن بوده که هرودوت در تاریخ خود بیطرف بماند.

آیا ممکن است گزنفون[1] یونانی در ذکر وقایع جنگ کورش صغیر با برادرش اردشیر دوم (۴۰۴ـ۳۶۱ پیش از مسیح) که همین مورّخ، پس از کشته شدن کورش، در سر ده هزار یونانی که در جزو لشکریان کورش بودند، فرار کرده و با هزار خطر و مشقّتی که خود ذکر می‌کند از دست ایرانیان به یونان جان به در برده، در کتابش، انابازیس[2]، به کلی بی‌غرض باشد؟ محققاً نه، تذکار این نکتهٔ تاریخی در این کتاب دینی برای این است که در جزو مندرجات مورّخین قدیم به یک رشته از مطالبی که راجع به دین ایران است برمی‌خوریم، مثلاً هرودوت در کتاب هفتم فقرهٔ ۱۱۴ می‌نویسد که: «خشایارشا در هنگام لشکرکشی خود به طرف یونان در آنجا بسیاری از پسربچگان و دختران مردم را زنده به خاک کرده، زندگان را به خاک کردن از رسوم ایرانی است زیراکه من شنیده‌ام وقتی که امستریس[3] زن خشایارشا پیر شد چهارده تن از پسربچگان بزرگان ایران را زنده به خاک کرد تا اینکه خوشنودی خدایی راکه در زیر زمین آرام دارد به جای آورده باشد.» نه اینکه فقط چنین خدای زیر زمینی آدمی‌خواری در هیچ قرنی برای ایرانیان سراغ نداریم، ایرانیان مردگان را هم به خاک نمی‌کردند چه رسد به زندگان. در کتابی که در بیشتر از دو هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از این نوشته شده چنین خبر نادرستی که در آن نظیر هم بسیار دارد چندان عجب نیست، ولی حیرت‌انگیز است که استاد نولدکه[4] دانشمند معاصر آلمانی در کتابش تاریخ ایران در ذکر سلطنت خشایارشا در جزو بدسلوکی‌های این شاهنشاه هخامنشی در یونان همین خبر هرودوت را یادآور شده می‌افزاید: خشایارشا را از این حرکت که ناشی از خرافات مذهبی وی بوده می‌توان بخشید، اما آزردن لاشهٔ لئونیداس[5] (پادشاه اسپارت Sparte) و بریدن سر امیرالبحر فنیقی دلیل شعور بچگانه اوست.[6] البته نولدکه به خوبی

---

1. Xenohpon
2. Anabasis
3. Amestris
4. Nöldeke
5. Leonidas
6. Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S.46.

می‌داند که در خبر مذکور هرودوت کمتر احتمال صدق می‌رود اما چون این مستشرق بنابه اقرار خودش طرفدار یونانیان است و از مشرقیان و به خصوص از ایرانیان خوشش نمی‌آید[۱] کلیه در تألیفاتش راجع به ایران در هرجا که دلش خواسته و بسا بدون بهانه به دست آوردن، بیجا نیشی به ما زده است. راست است هرودوت پدر تاریخ دنیا شمرده شده و نولدکه از بزرگان مستشرقین این دوره است اما نباید برای پاس آبروی آنان آبروی خود را بریزیم، آنان را فرشتگانی بیگناه یا مردمانی بیغرض و مرض پنداریم، در اینجا موقع آن نیست که از مورخین قدیم بحث کنیم و صحّت مندرجات آنان را در خصوص ایران بسنجیم همچنین راجع به مستشرقین همین‌قدر کافی است که بگوئیم: هرمستشرقی دانشمند نیست و هردانشمندی منصف نیست، بی‌شک ایرانیان قدیم مانند کلیه اقوام عهد کهن و مثل همهٔ ملل کنونی روی زمین دارای عیوب و نواقصی بوده‌اند، راست یا دروغ بودن آنچه در کتب قدماء به ما نسبت داده شده منوط به جمع آوردن کلّیهٔ وسایل تاریخی است و اما آنچه راجع به دین ایران نوشته‌اند از یونانیان گرفته تا عربها، می‌توان به توسط اوستا به صحّت و سقم آنها پی برد. مطالعهٔ اوستا به ما ثابت می‌دارد که قسمتی از شایعات به‌کلی درست و قسمت دیگر نه اینکه فقط در کتاب دینی ایران مصداقی ندارد بلکه برخلاف رسم و عادت و خصلت ایرانیان است تعصّبی که پس از استیلای عرب به ایران رسیده، در مدت بیشتر از هزار سال به ایرانیان مجال نداده که در پی تحقیق برآیند، رفته رفته کار به جایی رسیده که اسم مزدیسنا از زبان‌ها افتاده و تا چند سال پیش از این «اوستا» از کلمات شاذ و نادر به شمار می‌رفته است. همه آباء و اجداد خود را همان‌طوری که عرب‌های دشمن به ما تلقین کرده‌اند از دوزخیان می‌پنداشته‌اند.

اینک که حس وطن‌پرستی در ایران زیاد شده و بیداد دشمنان به یاد آمده و همه دانسته‌اند که دست کین تازی و مغول درِ علم و معرفت را به روی آنان بسته و آنان را از کاروان تمدن و ترقی دور داشته، امید است که فرزندان آن خاک به ایران قدیم متوجّه گردند در زمینهٔ تاریخ مزدیسنا که به منزلهٔ ناموس ملّی ماست از شنیدن عقاید بیگانگان بی‌نیاز گردند و آنچه در آنها نیک و زشت است خود بتوانند حکم کنند، طوطی‌وار محتاج به تکرار کردن قول یک مؤلف قدیم متعصّب یا یک نویسنده جدید مغرض نشوند. شکی نیست که در آینده در خود ایران تحصیلات اوستایی به درجهٔ کمال خواهد رسید، چون این کتاب در سرزمین ما به وجود آمده و زبانش مصطلح نیاکان ما بوده و هنوز یک دسته از

---

۱. در صفحهٔ VI از همان کتاب

لغات و تعبیرات آن در زبان ما موجود است و بسا از رسوم و عادات عهد زرتشتی در میان ما باقی مانده و به خصوص کتب پهلوی که کلید فهم اوستاست با اندک تغییری فارسی است، نظر به همهٔ اینها یک ایرانی نژاد و فارسی زبان بهتر به مطالب اوستا پی تواند برد و ترجمهٔ اوستا به زبان فارسی بهتر و مقرون‌تر به صواب خواهد افتاد تا به یکی از زبان‌های خارجه، اوستا باید در آینده فروغی به تاریخ ما افکند و آنچه در آنجا پیچیده است روشن سازد و ارزش داستان ملی ما راکه پر از مردانگی و پهلوانی است به ما بنمایاند و در زمینهٔ ادبیّات ما عهد تجدّدی (renaissance) پیش آورد و ریشه و بنیان چندین هزار سالهٔ لغات فارسی را به ما نشان دهد و بالاخره ما را به اخلاق پاک نیاکان نامدار ما نزدیک سازد و بدانیم که آن ناموران در روزگار فرخندهٔ خویش به خوشی و سرافرازی به سر می‌بردند، دنیا را سرای سپنج و گلخنی پر از آسیب و رنج نمی‌پنداشتند، گدایی و دریوزی نزد آنان نیکو و پسندیده نبود، برزیگرانشان به جامهٔ شیّادان درنیامده بودند، نعمت اخروی آنان را خیره نکرده چشم از نعمت دنیوی نمی‌پوشیدند و دست از کار و کوشش نمی‌داشتند، بهشت را پاداش تنبلی دو روز عمر خود نمی‌شمردند، با داشتن زندگانی خوش دیندار و پارسا هم بودند. این کتاب که عبارت از سرودهای مقدس اجداد ما و دستور زندگانی آنان است به ما می‌گوید: کار و کوشش مایهٔ رستگاری است، در راستی و درستی سعادت جهانی و مینوی است، منش پاک فروغ ایزدی است، کسی شایستهٔ فرماندهی و برتری گردد که سر اطاعت به درگاه خسرو بی‌همتا فرود آورد؛ از کسی فرمان برند که خود از سروش، فرشتهٔ بردباری و فرمانبری پند نیوشد، خانهٔ بهشتی کسی راست که ارت، فرشتهٔ توانگری بدو روی آورد و او را در زندگانی جهانی بی‌قید بیند، کسی از گله و رمه برخوردار گردد که ایزد گوش، موکل چارپایان سودمند از سلوک وی نسبت به جانوران اهلی خوشنود باشد، تشتر، فرشتهٔ باران کشتزار کسی را سیراب کند که از دستگیری مستمندان و انفاق در راه خدا دریغ نورزد؛ کسی همیشه پیروزگر و سرافراز ماند که مهر پاسبان عهد و پیمان را نیازرده باشد، کسی از بیداد اهرمنی و ستم جفاکاران در امان خواهد بود که خود از راه عدل و انصاف نگشته باشد، و به رشن، فرشتهٔ عدالت روی آورده باشد، فروهرهای نیاکان از برای خان و مانی بخشایش ایزدی درخواست کنند که کسان آن خانه پاکیزه‌خو و با داد و دهش باشند، همای دانش (چیستا) برسر کسی شهپر افکند که دیندار و پارسا و پرهیزکار باشد، فرّ و شکوه هماره از آنِ ایرانیان است، اگر دست از دامن کوشش باز ندارند. این است خلاصهٔ بیست و یک یشت اوستا، نظر به همین مطالب است که این کتاب بسیار کهن کهنه نشدنی است و سزاوار است که ایرانیان این میراث مقدّس

اجدادی را محترم بدارند همان‌طوری که ادباء و نویسندگان ما می‌کوشند که در گوشه و کنار باز چند فرد شعری از سخن‌سرایان قدیم ایران مثل حنظلهٔ بادغیسی و فیروز مشرقی و بوسلیک گرگانی و شهید بلخی و غیره بجویند، به جاست به سرودهای اوستا نیز که راه چندین هزار ساله پیموده و از پراکندگی و پاشیدگی خود گویای سُمّ اسکندر و بیداد عرب و یادآور روزگار پست و زشت چنگیز و تیمور است روکنند و از خواندن این سرودها روان خود را به فروهرهای پاک و دلیر نیاکان پیوندند.

چون‌که گل رفت و گلستان شد خراب   بوی گل را از که جوییم از گلاب

اینک که از دست کین دشمنان همه چیز خود را باخته‌ایم جز همین اوستا یادگار دیگری از گمشدگان در دست نداریم تا از این سرودها در سرها شوری نیست، تا دل‌ها از هیجان ملی تهی است و تا یک ایرانی از هرحیث ایرانی نیست وطن ما به فرّ و شکوه ایران باستان نخواهد رسید، اگر ما را آرزوی بقاست باید برای مادیات دست حاجت به سوی اروپا بریم و برای معنویات چشم امید به سوی عهد فرخندهٔ نیاکان دوخته داریم.

عرب‌ها عنداله مستحسن دانستند که تمام آثار تمدّن قوم قدیم ایران را نابود کنند، آنچه مفاخر ملی ما بود دستخوش تعصّب آنان شد، آثار و نقوش پادشاهان ما را محو کردند، معبدهای ما را ویران نمودند، بزرگان و دانشمندان ما راکشتند، بانوان ما را به خرید و فروش درآوردند، کتاب‌های ما را سوختند، چنان کردند که ما امروزه جز چند آثار باقیماندهٔ پادشاهان و چند قطعات پراکندهٔ اوستا سند دیگری از عهد آبادی و سرافرازی در دست نداریم، آری چنان کردند که امروزه به برخی از ما امر مشتبه شده می‌گویند: اگر ایران حقیقتاً در قدیم هنروران و دانشمندانی داشته پس کو آثار و کتب آنان؟ اینک به جاست که از زبان یکی از مورخین دانشمند عرب بشنویم که دشمنان فرومایهٔ ما در هنگام استیلای خود چه برسر ما آوردند. عبدالرحمن ابن‌خلدون که در سال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره درگذشت در فصل معنون به «العلوم العقليّة و اصنافها» پس از یک صفحه مطلب دیگر که ربطی به ما نحن فیه ندارد گوید: «واعلم انّ اكثر من عنى بها [ای بالعلوم العقليّة] في الأجيال الذين عرفنا اخبارهم الأمّتان العظيمتان قبل الاسلام و هما فارس و الرّوم....... اما الفرس فكان شأن هذه العلوم العقليّة عندهم عظيماً و نطاقها متّسعاً لما كانت عليه دولتهم من الضخامة و اتّصال الملک، و لقد يقال انّ هذه العلوم انما وصلت الى يونان منهم حين قتل الاسكندر دارا و غلب علي مملكة الكينيّة فاستوی [فاستولی؟] علی كتبهم و علومهم مالا يأخذه الحصر، و لمّا فتحت ارض فارس و وجدوا فيها كتباً كثيرة كتب سعدبن ابی‌وقاص الي عمربن الخطّاب ليستأذنه في

شأنها و تفتیلها للمسلمین فکتب الیه عمر انّ اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدیً فقد هدانا الله با هدی منه و ان یکن ضلالاً فقد کفاناالله فطرحوها في الماء او في النّار و ذهبت علوم الفرس فیها عن ان تصل الینا»[۱] یعنی: «و بدان که ما بین اممی که اخبار و تاریخ احوال ایشان به ما رسیده است اقوامی که از همه بیشتر به علوم عقلیّه توجه نموده‌اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند... اما ایرانیان اهمیّت این علوم عقلیّه نزد ایشان به غایت عظیم بوده است و دامنهٔ آن به غایت وسیع، به مناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدّت سلطنت آنان، و گویند که این علوم به یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است، وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و برکتب و علوم ایرانیان که از حدّ و حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران [به دست عرب] مفتوح گردید. کتب بسیاری در آن سرزمین به دست ایشان افتاد، سعدبن ابی‌وقّاص [سردار لشکر عرب] به عمربن الخطّاب در خصوص آن کتب‌نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید، عمر به او نوشت که آن کتب را در آب افکنید چه اگر آنچه در آنهاست رهنمایی است، خداوند ما را به رهنماتر از آن رهنمایی کرده است، و اگر گمراهی است خداوند ما را از شرّ آن محفوظ داشته است، لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدوّن بود از میان رفت و به دست ما نرسید.»

ابوریحان بیرونی نیز که در ۳ ذی‌الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰ هجری در غزنه درگذشت، در خصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالت‌های ایران قدیم بوده در آثار الباقیه می‌نویسد: «و لمّا فتح قتیبة‌بن مسلم خوارزم المرة الثانیة بعد ارتداد اهلها ملک علیهم اسکجموک... و کان قتیبة اَباذَ من یحسن الخطّ الخوارزمیّ و یَعلم اخبارهم و یدرس ماکان عندهم و مزّقهم کلَ ممزّق فخفیت لذلک خفاءً لایتوَصل معه الی معرفته حقایق ما بعد عهدالاسلام به»[۲] یعنی: «و چون قتیبه‌بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس از مرتد شدن اهالی آن فتح نمود اسکجموک را برایشان والی گردانید... و قتیبه هرکس را که خط خوارزمی می‌دانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلّع به‌کلّی فانی و معدوم الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض متفرّق ساخت و لهذا اخبار و

---

۱. مقدمه ابن‌خلدون، طبع مصر سنه ۱۳۱۱، صص ۲۸۵ـ۲۸۶

عین همین عبارت را نیز حاجی خلیفه در کشف‌الظنون (طبع اسلامبول ج ۱، ص ۴۴۶) در تحت عنوان علم الحکمه ذکر کرده است و گویا از همان مقدمه ابن‌خلدون نقل کرده است.

۲. الآثارالباقیه عن القرون الخالیه به اهتمام زاخوئو Sachau چاپ لیپزیگ ۱۹۲۳، صص ۳۵-۳۶.

اوضاع ایشان به درجهٔ مخفی و مستور مانده است که به هیچ‌وجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن مملکت بعد از ظهور اسلام به دست نیست.»

باز ابوریحان در صفحهٔ ۴۸ از همان کتاب گوید: «ثمّ لمّا کان من اهلاک قتیبةبن مسلم الباهلّی کتبتهم [ای کتبة اهل خوارزم] و قتله هَرابذتهم و احراقه کتبهم و صحفهم بقوا أُمّیین یقولون فیما یحتاجون الیه علی الحفظ فلمّا طال علیهم الأمد فاتهم ما اختلف فیه و حفظوا ما أتّفق علیه» یعنی: «و چون قتیبه‌بن مسلم نویسندگان ایشان را [یعنی نویسندگان اهالی خوارزم را] هلاک نمود و هربذان [پیشوایان دینی] ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های ایشان را بسوخت اهل خوارزم اُمّی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط به محفوظات خود اتّکا نمودند و چون مدّت متمادی گردید و روزگار دراز برایشان بگذشت امور جزئیّهٔ مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلّیهٔ متّفق علیه در حفظ ایشان باقی ماند.»[۱] دولتشاه سمرقندی در تذکرةالشعراء می‌نویسد: «حکایت کنند که امیر عبداللّه‌بن طاهر که به روزگار خلفای عبّاسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او نهاد، پرسید که این چه کتاب است گفت این قصّهٔ وامق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما به نام نوشیروان جمع کرده‌اند، امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواهیم، ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است، فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هرجا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند.»[۲] چنین بود سلوک عرب، چنین بود سرانجام کتاب‌های ما، اوستا نیز از آسیب زمان و گزند دشمنان مصون نمانده، امروزه فقط یک چهارم اوستای عهد ساسانیان را در دست داریم. از بیست و یک نسک یا کتاب آن عهد که به ۳۴۵,۷۰۰ کلمه تخمین شده[۳] اکنون فقط چند جزوه باقی است که مجموعاً به ۸۳,۰۰۰ کلمه تخمین

---

۱. تشکرات فراوان تقدیم استاد بزرگوار دانشمند آقای میرزامحمدخان قزوینی می‌کنم که درخواست نگارنده را راجع به اتلاف کتب ایران به دست عرب اجابت فرموده چند فقره عبارات ابن‌خلدون و بیرونی را از پاریس فرستاده‌اند، ترجمه فارسی آنها نیز از ایشان است.

۲. تذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی طبع براون، ص ۳۰ در خصوص خبر دولتشاه آقای میرزا محمدخان قزوینی در کاغذی به نگارنده می‌نویسد: «امیر عبدالله (۲۱۴ـ۲۳۰)بن طاهر سوم از ملوک طاهریهٔ خراسان است که اصلاً ایرانی بودند و شبه استقلالی در خراسان داشتند و به همین جهت که اصلاً ایرانی بودند و پدرشان طاهر در قصیدهٔ معروفی افتخار به ایرانی بودن خودشان می‌نماید حکایت مذکور بی‌دلیل به نظر می‌آید یا شاید دولتشاه در شخص اشتباه کرده است و کسی دیگر بوده غیر عبدالله‌بن طاهر.»

3. Sacred Books of the East Vol.XXXVII by West p.45

گردیده است.[1] در عهد ساسانیان نیز تمام اوستای عهد هخامنشیان را در دست نداشته‌اند، چه قسمتی از آن در استیلای اسکندر از میان رفته بوده است، پلینیوس[2] بزرگ رُمی که در سال ۷۹ میلادی درگذشت نوشته که سرودهای زرتشت دو هزار هزار (۲,۰۰۰,۰۰۰) شعر بوده است.[3] در طی تفسیر یشت‌ها مکرراً اشاره به عظمت اوستای قدیم کرده‌ایم و گفته‌ایم که طبری و مسعودی هم نوشته‌اند که اوستا را در روی دوازده هزار پوست گاو به خط زر نوشته بوده‌اند. آنچه از این نامهٔ مقدس که از دستبرد حوادث روزگار رهایی یافته به ما رسیده میراث گرانبهایی است که از نیاکان پارسای ما به جا مانده است، همهٔ فرزندان ایران راست که در آن به دیدهٔ ادب و محبت بنگرند و از اندرز و پند آباء و اجداد روی نتابند.

به استا و زند انـدرون زردهشت　　بگفت است و بنمود گرم و درشت
کـه هـرکو ز فـرمان و پـند پـدر　　بـتابد مـرا و هست جـادو پسـر

(فردوسی)

در انجام از باب سپاسگزاری باید بیفزایم که جلد دوم یشت‌ها مانند جـلد اول آن در تحت مراقبت هیربد دانشمند آقای بهمن جی نسروانجی دهـابر[4] انـجام گـرفته است، از استاد بزرگوار که در مدت طولانی به خود زحـمت مـلاحظه کـردن ایـن اوراق داده‌انـد بی‌اندازه متشکرم. چه پس از دقّت عالمانه ایشان از تردید بیرون آمده امیدوار شده‌ام که به این نامهٔ فضلای ایران به ملاحظه اینکه از نظر یکی از دانشوران نامی پارسیان گـذشته اطمینان خواهند داشت.

همچنین سپاسدار دوستان خود آقایان استاد خدا بخش ایرانی و عبدالحسـین خـان سپنتا هستم که متحمل زحمات تصحیح نمونه‌های این کتاب بوده‌اند، ایشـان در بـمبئی آنچه لازمهٔ دقت بوده به‌کار برده‌اند، به طوری که نگارنده در برلین خاطرجمع بوده‌ام از اینکه این نامه از دلسوزی ایشان به خوبی از طبع خارج خواهد شد.

به خصوص درود فراوان و سپاس بیکران به دوست دانشـمند عـزیزم آقـای دیـنشاه جی‌جی باهای ایرانی تقدیم می‌کنم، اگر تصادف روزگار مرا به ایشان نـزدیک نـمی‌کرد

---

1. Geldner in Avesta, Pahlavi, and Ancient Iranian Studies; Strassburg 1904, p.80

2. Plinius

3. Historia Naturalis XXX 1.2

رجوع شود به: Zoroastrian Civilisation by Maneckji Nusservanji Dhalla; NewYork 1922, p.40-41

4. Dhabhar

هرآینه به آرزوی خود نمی‌رسیدم و به واسطهٔ فقدان وسایل به انتشار این کتب موفق نمی‌گردیدم. اگر هموطنانم از تفسیر اوستا به خطای هزارساله برخورده، دانسته‌اند که دین آباء و اجدادشان برخلاف آنچه مدعیان و دشمنان ساخته‌اند می‌باشد و اگر پیروان کیش کهن در ایران و دوستاران آثار نیاکان بس از بیشتر از هزار سال به زبان بومی خود دارای چند جلد کتابی راجع به مزدیسنا شده‌اند، همانا آن را مدیون فداکاری و نیّت پاک این رادمرد نیک سرشت هستند، مسلم است هرکه خواستار علم و معرفت و دوستار مجد و جلال ایران باستان است هماره دوستار و سپاسگزار دینشاه ایرانی است که برای توسعهٔ معارف ما و احیای مافات وطن ما کوشاست.

پورداود

برلین اول فروردین ۱۳۱۰ شمسی، ۲۱ مارس ۱۹۳۱ میلادی

فروردین یشت

مقدّمه

مقالهٔ متعلق به فروردین یشت در جلد اول یشت‌ها مندرج است، آنچه برای فهم مطالب این یشت لازم بود گفته شد اینک در اینجا چند کلمهٔ دیگر افزوده گوییم فروردین یشت که قدیم‌ترین و بلندترین یشت‌هاست دارای ۳۱ کرده یا فصل و ۱۵۸ فقره است، اسامی بیشتر از سیصد و پنجاه پادشاهان و نامداران و دلیران و پارسایان چه مرد و چه زن در آن ضبط و به فروهر هریک جداگانه درود فرستاده شده است، برخی از این اسامی تکرار شده و برخی اسم خانوادگی گروهی از پارسایان است که به ناچار تکرار شده و بسا اسامی زنان آنان پس از ذکر اسامی شوهران یاد شده است، اسامی گروهی از دختران پارسا نیز در آن مندرج است. بسا چندین اشخاص مختلف دارای یک اسم هستند و برای تشخیص اَپَرَزاتَ aparazāta یعنی بعد زائیده شده قید شده‌اند. نگارنده آن را به (دوم) یا (مُتأخّر) ترجمه کردم، مثلاً جاماسب دوم یا جاماسب مُتأخر؛ به این ملاحظات دسته‌ای از این اسامی مکرر شده است. پس از تفریق مکرّرات باز شاید عدد اسامی غیرمکرر به سیصد برسد،[1] این اسامی که خود جداگانه فرهنگی است از نقطهٔ نظر علم اشتقاق بسیار گرانبهاست، نگارنده چنان‌که در آخر مقاله فروردین یشت (فروهر) گفتم خیال نداشتم که

---

۱. دانشمند دانمارکی کریستنسن در کتاب مختصر خود (تحقیقات زرتشتی) که ۴ ماه پیش از طبع خارج شده، عدد اسامی خاص فروردین یشت را دویست و بیست و هفت (۲۲۷) نوشته است نگارنده آنها را شمرده زیادتر از سیصد و پنجاه یافتم، رجوع شود به:

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen Kobenhasvn 1928 p.14.

در تفسیر فروردین یشت به این اسامی بپردازم چه عدد آنها زیاد و هریک را جداگانه شرح دادن چندین ماه وقت لازم داشت، پس از شروع به تفسیر این یشت حیفم آمد که در خصوص اسامی آباء و اجداد نامدار و پارسای خود که فقط از تطاول زمان اسمی از آنان در کتاب مقدس اوستا و در برخی از کتب پهلوی باقی مانده جستجویی نکرده بگذرم، از هریک از آنان که باز در خود اوستا یادی شده و یا در یکی از کتب پهلوی نام و نشانی به جا مانده، شرح دادم متأسّفانه از بیشتر از آنان در هیچ جا اثری نیافتم و پس از به‌کار انداختن تمام وسایل موجوده و صرف وقت و حوصله به ذکر معانی لفظی آن اسامی اکتفاء کردم، معنی لفظی برخی از آنان اصلاً معلوم نیست. تقریباً پنجاه اسم را پس از تفتیش کردن و اثری نیافتن برای اختصار از ذکر معانی آنها صرف‌نظر کردم، گرچه معانی آنها معلوم و کسانی که با اوستا و مزدیسنا آشنا هستند به خوبی می‌توانند حدس بزنند، معانی اسامی را از فرهنگ لغات قدیم ایران تألیف بارتولومه استخراج کردم.[1]

کلّیهٔ این اسامی نیز در کتاب اسامی ایرانی تألیف یوستی معنی شده، اما برخی از آنها خالی از سهو و لغزش نیست،[2] ترکیب این اسامی چنان که کریستنسن در کتاب مذکور به آن برخورده بهترین دلیل قدمت این یشت است، در فهرست بلند اسامی خاص این یشت ابداً به اسمی برنمی‌خوریم که یادآور عهد هخامنشیان یا اشکانیان و ساسانیان باشد و هیچ‌یک از این اسامی با کلمه مهر که غالباً در جزو اسامی اشخاص عهدهای مذکور دیده می‌شود ترکیب یافته است، بلکه یک دسته از آنها با کلمات مزدا و اشا (ارت) و خشترا (شهریور) و آتر (آذر) مرکّب شده که همه اسامی ایزدان گات‌هاست که منسوب به خود حضرت زرتشت است وزمان وی امروزه به اکثریت آراء دانشمندان بیش از هزار سال قبل از مسیح است. باید در اینجا متذکر شویم که متدرجاً به فهرست اسامی خاص این یشت افزوده‌اند و وضع فهرست خود دلیل است که اسامی پارسایان قرون بعد اضافه شده تا از فروهر کلّیه پارسایان مشهور مزدیسنا یادآوری شده باشد، مثلاً از فروهر استوت ارت که سوشیانت یا موعود زرتشتی است سه بار یاد شده است: یک بار در آخر فقرهٔ ۱۱۰ و بار دوم در آخر فقرهٔ ۱۱۷ و سومین بار در آخر فقرهٔ ۱۲۸، فهرست اسامی از فقرهٔ ۸۷ با کیومرث که نخستین بشر است شروع شده و با فقرهٔ ۱۴۲ در ذکر اسم اِرِدَتْ فذری که اسم ما در سوشیانت (آخرین مخلوق اهورامزدا) انجام یافته است، در انجام می‌افزاییم که

1. Altiranisches Wörterbuch von Chris. Bartholomae; Strassburg 1904.

2. Iranisches Namenbuch von Ferdi. Justi; Marburg 1895.

فروردین یشت دارای بلندترین رُتبهٔ اخلاقی است و عقیده به فروهر از خصایص دین مزدیسناست.

پیش از شروع به تفسیر فروردین یشت اسامی خاص ذیل راکه در فقرات مختلف این یشت آمده در مقالات جداگانه شرح می‌دهیم.

گئوتِمَ در فقرهٔ ۱۶؛ کیومرث در فقرهٔ ۸۷؛

زوپسر تهماسب در فقرهٔ ۱۳۱؛ منوچهر در فقرهٔ ۱۳۱؛

توران و سلم و سائینی و داهی در فقرات ۱۴۳-۱۴۴.

گئوتم

(در فقرهٔ ۱۶ فروردین یشت)

گَئُوْتِمَ اسم یکی از دیویسنان و از رُقبای زرتشت است جز در فقرهٔ ۱۶ از فروردین یشت دگر در هیچ جای اوستا و نه در هیچ کتب پهلوی اسمی از او برده نشده است، معنی لفظی آن معلوم نیست، در سانسکریت گوتَمَ Gotama موجود و اسم طبقه‌ای از سرودگویان وداست، اسم مؤسّس دین بودایی نیز گوتَمَ می‌باشد، به این مناسبت برخی از مستشرقین از آن جمله هوگ[۱] گمان کرده‌اند که در اوستا گَئُوْتِمَ همان گوتَم مؤسّس دین بودایی باشد و در فقرهٔ ۱۶ از فروردین یشت مناظره‌ای میان زرتشت و بودا اراده گردیده است،[۲] به خصوص دارمستتر در ترجمه اوستای خود در سر این مسئله پافشاری می‌کند و دلایلی ذکر می‌کند که گَئُوتِمَ همان بوداست و از مناظره مذکور مناظره‌ای از طرف زرتشت با پیروان بودا مقصود می‌باشد،[۳] این حدس و مجموع دلایلی که برای استحکام آن ذکر شده هیچکدام مبنی براساسی نیست. اشپیگل[۴] پیش از دارمستتر در ترجمه اوستای خود فقرهٔ ۱۶ فروردین یشت را طور دیگر ترجمه کرده، گَئوتِمَ را اسم خاص ندانسته، بلکه اسم جنس گرفته است به معنی دهقان Landmann[۵]، گلدنر[۶] نیز معنی دیگری از آن مقصود دانسته به اهل قبیله Stammesgenossen ترجمه کرده است.[۷] همچنین یوستی[۸] پس از آنکه گَئُوْتِمَ را یکی از دشمنان مزدیسنا ذکر کرده احتمال داده که کلمه مذکور اصلاً اسم

---

1. Haug
2. Haug's Essays p.208.
3. Zend-Avesta par Darmesteter Vol.II p.259 et Vol.III p.XLVIII
4. Spiegel
5. Avesta die Heili. Schriften der Parsen von Spiegel B.III S.114
6. Geldner
7. Übersetzungen aus dem Avesta von Geldner in Kuhns Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung S.555.
8. Justi

جنس باشد نه اسم خاص،[۱] تیل[۲] می‌نویسد ابداً ممکن نیست که گَئَوْتِمَ اوستا به گوتَمَ بودا مناسبتی داشته باشد، ولی ممکن است که با گوتَمَ که یکی از سرودگویان وداست مربوط باشد و نیز دانشمند مذکور در تردید است از اینکه در عهد قدیم گوتَمَ مؤسّس دین بودایی را بدون عنوان بودا یا مرتاض یا سکیاکه اسم خانواده وی بوده در جایی ذکر کرده باشند.[۳] در ودا اسم هفت تن از ریشیها Rišis یعنی سرودگران یا آموزگاران ذکر شده، یکی از آنان موسوم است به گوتَمَ که مکرراً اسمش در ریگ‌ودا آمده است، در مهابهارتا کتاب رزمی هندوان نیز غالباً به این اسم برمی‌خوریم.[۴]

به مناسبت مهمّ بودن مسئله و برای نمودن راه تحقیقی برای خوانندگان این نامه لازم است که چند کلمه در خصوص بودا گفته شود، چه در همین مقاله از یک کلمه دیگر اوستایی که بوئیتی Būiti باشد و نیز برخی از مستشرقین آن را با بودا مشتبه کرده‌اند صحبت خواهیم داشت.

از پادشاه هند اسوکا[5] (از سال ۲۶۳ تا ۲۲۶ یا ۲۶۰ـ۲۲۳ پیش از مسیح سلطنت نمود) مُروّج دین بودا که به منزلهٔ کی گشتاسب حامی زرتشت و کنستانتین مروج دین عیسی بود کتیبه‌ای کشف شده که از آن ۴۸۰ پیش از مسیح سال وفات بودا مفهوم می‌شود، ولی عموماً سال وفات او را ۴۸۳ ذکر کرده‌اند، نظر به اینکه در کتب دینی بوداییان ۸۰ سال عمر برای بودا قائل شده‌اند باید سال ولادت وی ۵۶۰ یا ۵۶۳ پیش از مسیح باشد. بودا در کاپیلاواستو Kapilavastu که نزدیک سرحدّ جنوبی نپال واقع است مُتولّد شده است، پدرش که از اُمرا بوده موسوم بوده است به سودُهدانَ[۶] از قبیلهٔ سکیا[۷] اسم خانواده بودا گوتَمَ Gotama و اسم شخصی وی سِیدْهتا بوده است.[۸]

بودا در خانواده خود به اسم شخصی خود خوانده می‌شده است وقتی که شهر و خانواده خود را ترک کرده در نقاط مختلف هند وعظ می‌کرده، معاصرین وی را سَرَمنَ گوتَمَ نامیده‌اند، یعنی گوتَمَ مرتاض و زاهد، چه سَرَمَنَ Sramana که ذکرش بیاید به معنی

---

1. Irani. Namenbuch von Justi

2. Tiele

3. Die Religion bei den Irani. Völk. von Tiele übersetzt von Gehrich S.37 und 257.

4. Gaotema in the Avesta by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Leipzig 1898 p.7-8.

برای مزید اطلاع به ترجمهٔ اوستای هارله و به ترجمهٔ فروردین یشت وندیشمان که گَئَوْتِمَ را اسم خاص دانسته‌اند ملاحظه شود:

Avesta Traduit par De Harlez.

Zoroastrische Studien von Windischmann S.315.

5. Asoka

6. Suddhodana

7. Sakya

8. Das Leben des Buddha von Dr.Julius Dutoit; Leipzig 1906 S.IX-X

مرتاض است و از همین کلمه است شمن در فارسی، بنا به عادت شرفای هند که به خانوادهٔ خود اسم یکی از سرودگویان ودا را می‌داده‌اند قبیلهٔ سکیا نیز برای خانوادهٔ خود اسم گوتَمَ را که اسم یکی از سرودگویان ودا است برگزیده است، بودا که به معنی بیدار و داناست، عنوانی است که پیروان پس از آنکه هادی آنان به حدّ کمال رسیده بدو داده‌اند، ممکن است که همین عنوان را پیروان سایر فرقه‌های مذهبی به مرشدان خود که معاصر بودا بوده‌اند می‌داده‌اند، گهی هم بودا به طرز شاعرانه سکیامونی Sakyamuni یعنی دانای قبیلهٔ سکیا خوانده می‌شده است.[1]

دین بودا در عهد اسوکا پادشاه مقتدر مذکور از حدود هند تجاوز نموده، به واسطهٔ مبلغین از شمال غربی تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد، متدرجاً به سواحل جیحون رسید، محققاً پیش از میلاد مسیح دین بودا به بلخ رسیده، در آن سرزمین زرتشتی معابد بودایی برپا بود و مورّخ و نویسنده یونانی الکساندر پولی هیستور[2] که در حدود سال ۶۰ و ۸۰ پیش از مسیح کتاب خود را نوشت از شمن‌های بلخ ذکری می‌کند.[3]

آنتیوخس دومین پادشاه سلوکید (۲۶۱ـ۲۴۶ قبل از میلاد) بنابه درخواست اسوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالک قلمرو سلوکید به دستور بودایی برای ستوران آرامگاه و مریضخانه بسازد،[4] همان‌طوری که ایرانیان پس از استیلای عرب خدمات شایان به دین اسلام نمودند و گروهی از دانشمندان علوم اسلامی ایرانی بودند، چندین صد سال پیش از داخل شدن اسلام به ایران زمین ایرانیانی هم که در ممالک شرقی ایران به کیش بودا گرویده بودند خدمات برازنده به دین بودا نمودند و کتاب‌های بسیار گرانبها از خود به یادگار گذاشتند که تا اکنون هم بوداییان چین و ژاپون رهین منّت دانشمندان ایرانی هستند، پس از دخول دین بودا به چین درسال ۶۷ میلادی گروهی از دانشمندان ایرانی و بودایی کیش برای تبلیغ به چین رفتند و کتب مقدس بودایی را به زبان چینی ترجمه نمودند، به طور تحقیق معلوم نیست که چند نفر مبلغ از ایران به چین رفتند، فقط اسم پنج نفر از آنان محفوظ مانده است از این قرار:

ان شی‌کائو (An Shi-kao)، ان هوان (An Hüan)، ت ان وُتي(T'an-wu-ti)، ان فاهین (An Fa-hien)، ان فاچین (An Fa-chin) از اینکه این اسامی ایرانی نیست برای این است

---

1. Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde von H.Oldenberg, Stuttgart u Berlin 1921 S.113.

2. Alexander Polyhistor

3. Die Religion des Buddha von C.Fr. Koeppen Zweite Auflage; Berlin 1906 Band II S.33.

4. Erânische Alterthumskunde von Spiegel Band II S.717.

که مبلغین خارجه در چین اسامی خود را به چینی ترجمه می‌نمودند و برای امتیاز اسامی ممالک و اوطان خود را در سر اسامی شخصی خود جای می‌دادند چنان‌که ملاحظه می‌شود اسامی مبلغین ایرانی مذکور به استثنای سومی از آنان مصدّر است به ان An، این کلمه دلیل است که مبلغین مذکور از اشکانیان بودند چه مملکت پارت‌ها یا اشکانیان به زبان چینی ان‌سی (An-Si) و به زبان ژاپونی ان‌سوک (An-Sok) نامیده می‌شود، به ملاحظهٔ اینکه در زبان چینی قدیم تلفظ ار (Ar) نبوده کلمه ارشاک (اشک) به ان (An) تغییر یافت. بنا به سنّت بوداییان چین و ژاپون ان شی‌کائو (An Shi-kao) ولیعهد اشکانی بوده، در شعب مختلفه علم و صنعت مهارتی تامّ داشت و به آموختن کتب دینی ممالک خارجه همّت گماشت پس از مرگ پدرش از بی‌حقیقتی دنیا اندوهگین و آزرده گشته، چشم از سلطنت بپوشید، تاج و تخت به عمّش برگذار نمود، خود منزوی و تارک‌الدنیا شد، به مطالعهٔ تعلیمات بودایی پرداخت، غالباً ریاضت می‌کشید و به اوراد و اذکار مشغول می‌گشت، پس از چندی از مملکت خویش خارج شده به سیر و سفر رفت، تا اینکه در سال ۱۴۸ به لو ینگ Lo yang پایتخت چین رسید، در زبان چینی زبردست و استاد شد، تا سال ۱۷۰ میلادی در کار ترجمه کتب مقدس بودایی به زبان چینی بود. در فهرست چینی کتب مذهبی بودایی ترجمه چندین کتب منسوب به اوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است.

ان هوان (An Hüan) نیز از شاهزادگان اشکانی بود، مردی نیک‌سرشت و خوش‌اخلاق بود، خاقان چین او را مفتخر ساخته سرهنگ اول سوارنظام خود گردانید. در چین شاهزاده ان An یا سرهنگ ان An نامیده می‌شد، به همراهی دانشمند چینی ین‌فوتائو (Yen Fo-tao) در لوینگ در سال ۱۸۱ دو کتاب به زبان چینی ترجمه نمود.

ت ان وُتی (T'an-wu-ti) در ژاپونی دُم مو تای (Dom-mu-tai) یک بودایی از مملکت پارت‌ها بود، در لوینگ در سال ۲۵۴ میلادی چندین قطعه به زبان چینی ترجمه نمود. ان فاهین یک رُهبان بودایی از مملکت پارت‌ها بود، تاریخ ورود او در چین معلوم نیست، دو کتاب او پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است.

ان فاچین (An Fa-chin) رُهبانی از مملکت پارت‌ها در لوینگ در حدود سال ۲۸۱ و ۳۰۶ چندین کتاب ترجمه نمود، سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است، امروزه دو جلد از کتب او موجود است.[۱]

---

۱. برای اطلاعات مفصل‌تر راجع به مبلغین ایرانی در چین و اسامی کتب آنان که بهترین اسناد قدیم بودایی است ←

در پهلوی معبد معروف بودایی در بالای کوه کارلی (Karli) (اکنون کارلا) در میان راه بمبئی و پونه منزلی که در بدنهٔ کوه سنگی برای اقامت رُهبانان یا شمن‌ها ساخته شده و نگارنده مکرراً به دیدن آن رفتم، بانی آن یک ایرانی است که به کیش بودا گرویده بوده است. گفتیم پیش از میلاد مسیح دین بودا به بلخ رسید، در آن سرزمین زرتشتی معابد بودایی برپا بود، از آن جمله است معبد نوبهار معروف که اسمش به گوش همه رسیده است، نوبهار در بلخ که آل برمک تولیت آن را داشته‌اند محققاً آتشکده و منسوب به زرتشتیان نبوده، چنان‌که برخی از مورخین عرب و ایرانی پنداشته‌اند و دقیقی در شاهنامه راجع به آن گفته است.

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت　　فرود آمد از تخت و بربست رخت
به بلخ گزین شد برآن نوبهار　　که یزدان‌پرستان در آن روزگار
مر آن خانه پنداشتندی چنان　　که مر مکّه را تازیان این زمان

معبد نوبهار به واسطه شهرتی که داشت بعدها با سایر معبدهای زرتشتی مشتبه گردید، از اشعار فردوسی نیز در متمّم داستان لشکرکشی ارجاسب به ضدّ گشتاسب چنین برمی‌آید که لهراسب در آتشکده منزوی بوده بنا به سنت زرتشتیان حضرت زرتشت هم در همان روز هجوم تورانیان در آتشکده شهید گردید.

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ　　بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
و از آنجا به نوش آذر اندر شدند　　رد و هیربد را همه سر زدند
ز خونشان بمرد آتش زردهشت　　ندانم چرا هیربد را بکشت

لابد در اینجا از کلمهٔ رد حضرت زرتشت مقصود است، در اینجا متذکر می‌شویم که خبر دقیقی در منزوی شدن لهراسب در معبد به کلّی در تحت نفوذ بودایی است، چه در تاریخ ایران در هیچ قرنی سراغ نداریم که پادشاهی در معبدی منزوی شده باشد، گذشته از اینکه آئین مزدیسنا هم با انزوا و ریاضت سروکاری ندارد.

اسم نوبهار مناسبتی با بهار فارسی ندارد و ترجمهٔ این اسم به ربیع‌الجدید چنان‌که عمربن الازرق الکرمانی ترجمه کرده درست نیست، بلکه نَو ویهارَ nava vihara که در سانسکریت به معنی دیر نو می‌باشد اسم اصلی آن معبد بوده است. از مندرجات برخی از

→

رجوع شود به مقاله بسیار مفید هوری پروفسور در دارالفنون توکیو

Dastur Hoshang Memorial Volume; Bombay 1918 p.509-513.

Persian Buddhist Translators in China by Kentok Hori, Imperial University of Tokio.

مورخین هم به خوبی برمی‌آید که نوبهار معبد بودایی بوده، از آن جمله است خبر الکرمانی مذکور که یاقوت حموی و ابن‌الفقیه ذکر کرده‌اند، بنابراین برمکی‌ها که تولیت نوبهار را داشتند و در اراضی وسیع و موقوفات دیر ریاست روحانی داشتند اصلاً بودایی بودند و بعدها در آخر قرن اول هجری به اسلام گرویدند و در دربار خلفای بنی‌عباسی به وزارت رسیدند،[۱] کلمهٔ برمک را هم برخی از مستشرقین از لغت سانسکریت پَرَ مَکَ para maka که به معنی سرو بزرگ است مشتق دانسته‌اند، گرچه از مندرجات مورخین و جغرافی‌نویسان راجع به آل برمک و نوبهار ذهن قهراً منتقل به کیش بودا و دیر بودایی می‌شود، گذشته از این از اخبارات چینی ابداً شکی نمی‌ماند که بلخ در مشرق ایران یکی از مراکز مهمّ بودایی بوده و نوبهار متعلق به پیروان این دین بوده است. زائرین چینی در اطراف و اکناف ممالک بودایی قدیم برای به دست آوردن کتب مقدس و آثار بودایی مسافرت نموده و سفرنامه‌ها از خود گذاشته‌اند، یکی از این زایرین چینی موسوم بوده به هوان تسنگ Hüan Tsang که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ در گردش بوده و در شهر بلخ که در آن عهد صد دیر بودایی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و رُهبان داشته در خود نوبهار که صد نفر شمن داشته در مدت یک ماه منزل کرده است، در آنجا تشتی که بودا برای غسل و تطهیر به‌کار می‌برده محفوظ بوده است، یک دندان بودا و جاروب بودا را هم زایر چینی مذکور در آنجا دیده است.[۲]

در گوشه و کنار تاریخ ایران مکرراً به اسم بودا و آثار مقدس وی برمی‌خوریم، شاید ذکر یک دو فقرهٔ آن خالی از فایده نباشد، چنان‌که معروف است پس از درگذشتن بودا استخوان‌ها و دندان‌ها و موها و ناخن‌ها و آنچه متعلق به او بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا Stūpa می‌نامند در ممالک مختلفهٔ بودایی حفظ شده که هنوز هم بنا به سنّت بوداییان برخی از آنها موجود است، هریک از این بقایای بودا را مانند صلیبی که عیسیٰ در بالای آن جان سپرده و چندی هم در خزینهٔ ساسانیان محفوظ بوده، تاریخ و سرگذشتی است. دو اثر بودایی در عهد سلطنت ساسانیان به ایران رسید، اولی از آنهایکی از دندان‌های بودا بوده که در قدیم در پیشاور محفوظ بوده، در حدود سال ۵۲۰ میلادی در ناگره نزدیک جلال‌آباد بود، در قرن هفتم

---

۱. رجوع شود به: Encyclopédie de L'Islam: Barmakides par Barthold

۲. رجوع شود به: Die Religion des Buddha von Koeppen B,II S.34.

Erānšahr von Marquart S.90.

Les Barmécides par Bouvat Paris 1912 p.5 et 28-30.

میلادی زایر چینی هوان تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت خود در ناگره نیافت، بنا به خبری که در یک سالنامهٔ چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران به چین رسید و یک دندان بودا را به رسم هدیه با خود به دربار چین آورد، لابد این دندان پیش از تاجگذاری خسرو انوشیروان در ایران بوده، چه پادشاه مذکور در سال ۵۳۱ میلادی به تخت نشست هنوز لشکرکشی‌های او به طرف کابل و پنجاب روی نداده بود که دندان مذکور در جزو غنایم به دست ایرانیان آمده باشد، احتمال برده می‌شود که شمن‌های کابل دره[۱] در آغاز قرن ششم از اثر تعقیبی فرار کرده، آن دندان را با خود به ایران برده باشند؛[۲] دومی از آن آثار کشکول (پاتره Patra) بودا بود که به خصوص اهمیّت دارد و در آینده بنا به عقیدهٔ بوداییان به بوداهای بعد یعنی به موعودهای بودایی خواهد رسید، این کشکول اصلاً در پاتلی پوتره (Pāttliputtra) که شهر حالیه پاتنه (Patna) در کنار رود گنگ باشد محفوظ بوده، پس از آنکه جزیرهٔ سیلان به دین بودا گروید اسوکا پادشاه مذکور هند آن را به رسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد، در قرن قبل از میلاد آن کشکول به غارت رفت، پس از چندی دوباره به جزیرهٔ سیلان برگشت، زایر چینی فا هین (Fa hian) در قرن پنجم میلادی آن را در سیلان نیافت ولی در پیشاور به زیارت آن موفق شد و معجزاتی که از آن کشکول دیده ذکر می‌کند. در دو قرن بعد آن کشکول در کابل دره نبوده، هوان تسنگ به نوبت خویش آن را در آنجا نیافته می‌نویسد: «حالیّه در قصر پادشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل به ایران برد.» چنان‌که در تاریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله هدایایی که تقدیم کرد یکی کتاب بیدپای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانبهایی پر از مروارید بود، این ظرف ظاهراً همان کشکول فقر بودا بود.[۳]

به خصوص دانستن مناسبات ایرانیان با بودائیان بسیار مفید است، چه قسمتی از آئین مانی که در عهد دومین شاهنشاه ساسانی شاپور اول (۲۴۰ـ۲۷۱ میلادی) ظهور نموده، از تعلیمات بوداست همان‌طوری که مانی پیغمبر خود را سوشیانت زرتشتی و بارقلیط عیسوی خوانده خود را موعود بودایی هم نامیده است، دین شریف بودا در کلیهٔ ممالک

---

۱. مملکتی که امروزه در جغرافیا کابل دره نامیده می‌شود در قدیم عبارت بوده از نواحی رود کابل تا به رود سند، پیشاور پایتخت آن بوده است. این مملکت در کتیبهٔ بیستون و نقش رستم در عهد هخامنشیان بـه فـرس گـندارا Gandāra نامیده شده است، مشتبه نشود به مملکت قندهار کـه در اوسـتا هَـرَخوائـیتی و در کـتیبه هـخامنشی هَرَاوِوَتي Harauvati نامیده شده است.

2. Die Religion des Buddha von Koeppen B.1 S.520.

3. Die Religion des Buddha von Koeppen B.1 S.524-526.

شرقی ایران زمین قدیم کم و بیش دوام داشت تا اینکه در استیلای عرب مانند دین زرتشت و مانی دستخوش تعصب پا برهنگان جزیرةالعرب گردید. از این چند فقرهٔ وقایع تاریخی که مجملاً به ذکر آنها پرداختیم. به خوبی برمی‌آید که ایرانیان زرتشتی از زمان بسیار قدیم مناسباتی با بودائیان داشته‌اند و چندان هم جای تعجب نبوده، اگر در کتب مقدس ایرانیان ذکری از بودا و آئینش شده باشد ولی به هیچ وجه در اوستا نه صراحتاً و نه کنایتاً اسمی از بودا و دینش نیست، باید به نظر داشت که پیش از ظهور بودا ایرانیان با کیش برهمنی سروکاری داشته‌اند، از کلّیه فرشتگان یا دیوها یعنی پروردگاران باطل که در اوستا از آنان ذکری شده باید از دین برهمنان و کتب ودا نام و نشانی جُست، نه از کتب مقدس بودائیان؛ اگر اتّفاقاً برخی از کلمات اوستا شباهتی با کلمات بودایی دارد برای این است که دین بودا در سرزمین هند به وجود آمده و مؤسس این دین خود برهمنی و آبشخور بسیاری از فلسفه و تعلیماتش همان ودا برهمنان است، به خصوص در فروردین یشت ممکن نیست که اسمی از بودا باشد، چه این یشت بسیار قدیم‌تر از بوداست.

اما کلمهٔ شمن که در این مقاله چندین بار تکرار گردید، این لغت در ادبیّات فارسی معروف است و برای بت‌پرست استعمال می‌شود، چنان‌که رودکی گفته است:

بت‌پرستی گرفته‌ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم

(لغات اسدی)

و معزّی سروده است:

مگر فلک صنم خویش کرد بخت تو را که پیش او به عبادت چمیده چون شمن است

(فرهنگ سروری)

این لغت از سانسکریت سَرَمَنَ Saramana مشتق شده و در این زبان اخیر برای روحانیون استعمال می‌شده است، سَرَمَنَ کسی است که خانه و کسان را ترک گفته در خلوت به ریاضت و عبادت می‌گذراند، به عبارت دیگر سَرَمَنَ یعنی زاهد و تارک‌الدنیا، در زبان پالی Pāli که یکی از لهجات سانسکریت بوده و قدیم‌ترین و معتبرترین کتب دینی بودائیان جنوبی به این زبان نوشته شده، سَمَن شده است. خود بودا را چنان که گفتیم سَرَمَنَ گوتَمَ می‌گفته‌اند، در تمام ممالک بودایی کنونی این لغت با اندک تغییر و تحریفی موجود است.[1] گفتیم که الکساندر پولی هیستور در قرن قبل از مسیح از شمن‌های بلخ ذکری کرده است، بی‌شک مقصودش همان روحانیون کیش بودا بوده است، چنان‌که سه هزار طلاب و

1. Die Religion des Buddha von Koeppen B.1 S.33.

مرتاضین بلخ که زایر چینی هوان تسنگ نقل کرده شمن‌ها بوده‌اند. شمن در فارسی برای پیروان بودا استعمال نمی‌شود بلکه برای تعیین مطلق بت‌پرستان می‌آید، نمی‌دانیم این لغت در چه عهدی داخل زبان فارسی شده، کرپان‌ها طبقه‌ای از روحانیون برهمنی که غالباً حضرت زرتشت در گات‌ها از آنان شکایت می‌کند و در سراسر اوستا از گمراه‌کنندگان و پرستندگان پروردگاران باطل یا بُت‌ها شمرده شده، همان سَرَمَنَ‌های سانسکریت یا شمن‌ها هستند.[۱] به هیچ وجه دلیلی نداریم که شمن‌ها را به خصوص مرتاضین بودایی و کلمه بت را با بودا یکی بدانیم.

اینک رسیدیم به سر کلمهٔ بوئیتی که دارمستتر بدون هیچ دلیل محکمی مایل است آن را با بودا یکی بداند،[۲] این کلمه سه بار در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ تکرار شده است و هر سه بار با کلمه دیو یک جا آمده است: (بوئیتی دَئِوُ).

برای اینکه درست مورد استعمال این کلمه را دریابیم دو فقرهٔ اولی فرگرد مذکور وندیداد را ترجمه می‌کنیم: «از طرف شمال اهریمن تبه‌کار آن دیو دیوان بشتافت و این چنین گفت آن اهریمن زشت تبه‌کار، ای (دیو) دروغ برو زرتشت پاک را هلاک کن، دروغ با دیو بوئیتی و با آسیب مر شئون به سوی وی شتافت زرتشت نماز اهنون وئیریه به جای آورد، آب‌های نیک و رود دائیتیای نیک[۳] را بستود و به دین مزدیسنا اعتراف نمود، دروغ مغلوب وی گشته با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون قدم واپس کشید.» اهریمن برای اینکه دین راستین مزدیسنا را از میان ببرد دیو دروغ و دیو بوئیتی که عفریت بت‌پرستی است و مرشئون را که دیو فراموشی و محوکنندهٔ دین یکتاپرستی است از لوح خاطر انسانی برآن گماشت که زرتشت را هلاک کنند، معنی فقرات فوق به اندازه‌ای روشن است که هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند از اینکه بوئیتی را دیوی بدانیم که مردم را به بت‌پرستی وادار می‌کند. در تفسیر پهلوی اوستا در تفسیر همین فقرات وندیداد بوئیتی دِئوْ در پهلوی بت شیدا Būt Šeda ترجمه شده است. شیدا کلمه‌ای است سامی (آرامی) به جای کلمهٔ آریایی دیو که در فارسی به معنی آشفته و دیوانه است[۴]، اصلاً این لغت به زبان اکاد (Akkad)[5]

---

۱. در خصوص شمن رجوع شود به: Encyclopédie de L'Islam: Shaman par V.F.Büchner.

2. Zend Avesta par Darmesteter Vol.II p.259 Vol.III p.XLVIII

۳. دائیتیا رودی است در آریاویج، رجوع کنید به جلد اول.

۴. رجوع شود به: Vendidâd, Avesta text with Pahlavi Translation and Commentary Vol.II: Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp. Bombay 1907. Neupersische Schriftsprache vonP.Horn, im Grundriss der Irai. Philologie B.1 Abt.2 S.6.

۵. راجع به اکاد جلد اول یشت‌ها ملاحظه شود.

شِدُوْ (Šedu) و اسم عفریتی بوده است، در عبری شِدْ Šed و در آرامی شِیدا (Šēdā) شده است،[۱] در کتب معروف پهلوی دینکرد در کتاب هفتم آن در باب سوم فقرات ۳۶ـ۳۹ در معجزات حضرت زرتشت به عینه فقرات ۱ و ۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد که ذکرش گذشت به پهلوی چنین نقل شده است: «اهریمن تبه‌کار (پُرمرگ) زشت از طرف شمال (اپاختر) شتافته خروش برآورد: ای (دیو) دروغ بشتاب، زرتشت پاک را بکش. دروغ با دیو بت (بت شیدا) و با دیوسج فراموشکار (نهان روان) فریفتار به سوی وی شتافت. زرتشت به آواز بلند نماز اهونور بسرود، دروغ و دیو بت و سج فراموشکار فریفتار خود باخته روی به‌گریز نهادند.»[۲] دیو سج همان مرشئون اوستاست که دیو فراموشی است و نماز اهونور نیز همان نماز اهون وئیریه = یتا اهو وئیریه می‌باشد،[۳] در فصل ۲۸ بندهش در فقرهٔ ۳۴ نیز از بت شیدا اسم برده شده گوید: «بت شیدا آن است که ستایشش در میان هندوان است...» جملهٔ دوم این فقره مبهم است معنی درستی از آن برنمی‌آید.[۴] از اینکه در بندهش پرستش بُتی به هندوان نسبت داده شده، ابداً مستلزم این نیست که خیال ما به بودا متوجه شود، کلّیه پروردگاران آریایی که مزدیسنا برضد ستایش آنهاست و همه در اوستا دیوها و پروردگاران باطل نامیده شده در میان هندوان ستایش می‌شده و تا به امروز هم ستایش می‌شوند.

در سومین جایی که در اوستا از بوئیتی اسم برده شده گفتیم که در فقرهٔ ۴۳ فرگرد ۱۹ وندیداد است، در اینجا بوئیتی با گروهی از دیوها با هم ذکر شده‌اند مثل دیو اِنْدرَ (Indra) که نزد هندوان از بزرگ‌ترین پروردگاران به شمار است، اما نزد ایرانیان رقیب امشاسپند اردیبهشت خوانده شده است.[۵] و دیو سئورو (Sauru) که در سانسکریت سَرْوَ (Sarva) گویند و اسم پروردگاری است اما در مزدیسنا دیو آشوب و غوغا و مستی است و رقیب

---

1. Akkadische Fremdwörter von H.Zimmern Leipzig 1917 S.69

۲. فقرات فوق در ترجمه انگلیسی دینکرد که به توسط داراب دستور سنجانا صورت گرفته طور دیگر ترجمه شده است.

۳. راجع به نماز یتا اهو وئیریه به گات‌ها تفسیر نگارنده مراجعه شود.

۴. جملهٔ دومی در پهلوی چنین است: «اَفَشْ وَخشْ پَوَنْ بُتیها ما همان چگون بُت اسپ پرستد» و چنین ترجمه شده است: «and his growth is lodged in idols, as one worships the horse as an idol»
وست West می‌نویسد که معنی این جمله روشن نیست اما دارمستتر برای اینکه ثابت کند که بت شیدای بندهش همان بوداست در جملهٔ مبهم مذکور کلمات (بت اسپ) را بوتاسپ خوانده یعنی بودا! رجوع شود به: Sacred books of the East Vol. V by West. p.111
و به: Zend Avesta par Darmesteter Vol.II p.259

۵. رجوع به جلد اول.

امشاسپند شهریور شمرده می‌شود،[۱] دیو ناونگهئی‌ثیه (Naonhaithya) دیو ناخوشنودی، رقیب امشاسپند سپندارمذ،[۲] دیو تئوروی (Taurvi) دیو گرسنگی، رقیب امشاسپند خرداد، دیوزَئیریچ (Zairiča) دیو تشنگی، رقیب امشاسپند امرداد؛[۳] دیو اَئِشْمَ (Aēšma) دیو خشم، رقیب ایزد سروش،[۴] دیو مرشئون که ذکرش گذشت،[۵] دیو دریوی (Drivi) دیو دریوزی و گدایی، دیو دئیوی (Daivi) دیو فریب، دیو کسویش (Kasviš) دیو کین و کیفر، دیو پَئیتیشَ (Paitiša) دیوی است که برضد آنچه نیک است در کار و کوشش است یا به عبارت دیگر قوّه‌ای است اهریمنی که برای تباه نمودن جهان در مقابل هرچیز نیک برعکس رفتار نموده، چیز زشت پدید می‌آورد. دیو بوئیتی یا دیو بُت در میان این دیوها پس از دیو مرشئون ذکر شده است و ابداً تصور نمی‌رود که از این کلمه شخص بودا اراده شده باشد، چنان‌که گفتیم در اوستا و کتب پهلوی همیشه کلمهٔ بوئیتی یا بت با دیو یا شیدا قید شده است، در گات‌ها کلمهٔ دیو برای پروردگاران باطل آریایی آمده و در سایر قسمت‌های اوستا برای مطلق شیاطین در جایی از اوستا به نظر نگارنده نیست که شخص معروفی دیو نامیده شده باشد، مثلاً ضحاک یا ارجاسب دیو خوانده شده باشند، بنابر آنچه گذشت گوییم نه کلمه گئوتِمَ مناسبتی با گوتَمَ بودا دارد و نه بوئیتی با بودا، اگر بایستی مانند کلمهٔ گئوتِمَ اوستایی که در سانسکریت شبیه و نظیری دارد برای کلمهٔ بوئیتی نیز در سانسکریت کلمهٔ شبیه و مناسبی پیدا کنیم لابد باید به لغت بهُوتَ Bhūta متوجه شویم که در سانسکریت به معنی جنّ و شبح می‌باشد، گروهی از دانشمندان مثل یوستی[۶] و تیل[۷] و وِست[۸] همین کلمهٔ اخیر سانسکریت را با بوئیتی اوستا آمده و بوئیتی اوستا از بهُوتَ سانسکریت، در انجام متذکر می‌شویم که در فقرهٔ ۹ از فرگرد ۱۱ وندیداد دیوی موسوم به بوئیذی و ماده او بوئیذیژا ذکر شده احتمال برده می‌شود که این کلمه ترکیب دیگری از بوئیتی باشد.

---

۱. رجوع به جلد اول.
۲. رجوع به جلد اول.
۳. رجوع به جلد اول.
۴. رجوع به جلد اول.
۵. رجوع به جلد اول.

6. Handbuch der Zendsprache von Justi

7. Die Religion bei den Irani. Völkern von Tiele Übersetzt von Gehrich S.37.

8. Sacred Books of the East Vol.V by West p.111.

کیومرث

(در فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت)

گیومرد =گلشاه =گرشاه = پادشاه کوه

میرخواند در روضةالصفا ذر ذکر سلطنت پیشدادیان می‌نویسد: «کیومرث لفظی است سریانی و معنی آن زندهٔ گویا باشد.»[۱] اتفاقاً معنی این اسم مرکّب را به خوبی می‌دانیم و هیچ‌کس امروزه تردیدی ندارد که این اسم ایرانی است و هردو جزو آن در زبان‌های فرس و اوستا و پهلوی و فارسی و سانسکریت و در کلّیه زبان‌های هند و اروپایی اشتقاقاتی دارد و به هیچ وجه مربوط به لغات سریانی یا به لغات یکی از السنهٔ سامی نیست.

این اسم در اوستا گیّه مَرِتن آمده است، در پهلوی گیومرد و فارسی کیومرث گوییم جزء اول این اسم که گیّه باشد به معنی جان و زندگی است و در تفسیر پهلوی اوستا نیز کلمهٔ مذکور جان ترجمه شده است. لغت زندگی از همان مادهٔ گیّه است که به مرور زمان و اختلاف لهجات ایران به این شکل درآمده در زبان فارسی باقی مانده است، این لغت به معنی مذکور مستقلاً در اوستا مکرراً استعمال شده، از آن جمله در گات‌ها یسنا ۳۰ قطعهٔ ۴ و در هفت‌ها یسنا ۴۱ فقرهٔ ۳ و در یسنا ۹ فقرهٔ ۱ و در وندیداد فرگرد ۲ فقرهٔ ۴۱ و در تشتر یشت فقرهٔ ۱۱ و مهر یشت فقرهٔ ۷۱ و زامیاد یشت فقرهٔ ۴۴ و غیره، جزء دیگر که مَرِتَنْ باشد صفت است، یعنی مردنی و درگذشتنی، یا به عبارت دیگر مردم و انسان؛ چون سرانجام بشر فنا و زوال است به این مناسبت او را مردم یعنی مردنی و درگذشتنی نامیده‌اند، مَرِتَنْ نیز به معنی مردنی و مردم خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است، از آن جمله در گات‌ها یسنا ۳۲ قطعهٔ ۱۲ و غیره. این کلمهٔ در اوستا مشتقات زیاد دارد از آن

---

۱. برخی از مورخین قدیم هم این اسم را سریانی پنداشته‌اند.

جمله است مرِتَ که نیز به معنی مردنی و بشر است آن را در پهلوی مرتُم و در فارسی مردم گفتند، در فرس هخامنشی همین کلمه مرتیه martya می‌باشد که لغت مرد در فارسی از آن آمده است، مشیا و مشیانه که بنا به سنّت ایرانیان بـه مـنزلهٔ آدم و حـوای سـامی است و ذکرشان به زودی بیاید از ریشهٔ کلمات فوق است، ریشهٔ کلّیه این کلمات (مَرْ) می‌باشد که در اوستا و فرس به معنی مردن است.[1] گذشته از معنی مذکور از کلمهٔ گیّه که چند بار در اوستا بدون مرِتَن آمده کیومرث اراده شده است، چنان‌که در فروردین یشت فقرهٔ ۸۶ و در یسنا ۶۸ فقرهٔ ۲۲ و در ویسپرد کردهٔ ۲۱ فقرهٔ ۲، در این سه فـقرات فـقط از گـیّه (یـعنی کیومرث) اسم برده شده و به او در جزو اهورامـزدا و زرتشت و مـهر و گـوشورون درود فرستاده شده است، گذشته از این چند موضع در جاهای دیگر اوستا گیّه با مَرِتَن آمـده، چنان که در فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت و در فقرهٔ ۲ از یسـنای ۲۳ و در فـقرات ۵ و ۱۰ از یسنای ۲۶، با اینکه مکرراً در کتاب مقدس به اسم کیومرث برمی‌خوریم ولی شرح حالی از او به دست نمی‌آید، فقط از فقرهٔ ۱۰ یسنای ۲۶ برمی‌آید که او نخستین بشر است، چه در آن فقره آمده است: «فروهرهای مردان پـاک را مـی‌ستاییم، فـروهرهای زنـان پـاک را می‌ستاییم، همهٔ فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان را از کیومرث تـا بـه سـوشیانت پیروزگر می‌ستاییم.» مکرراً در طی تفسیر یشت‌ها گفتیم کـه سـوشیانت یـعنی مـوعود مزدیسنا که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، آخرین خـلقت اهـورامـزد است، در فـقرهٔ مذکور به فروهر همهٔ پاکدینان از آغاز خلقت که با کیومرث شروع شده تا به انجام خلقت بشر که با سوشیانت ختم می‌گردد درود فرستاده شده است، دگر اینکه از فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت که ترجمهٔ آن را ملاحظه خواهید کرد می‌دانیم که کیومرث نخستین کسی است کـه به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فراداد و اوست مؤسس خانواده ایرانی و نژاد ایـران از پشت اوست، این دو فقره سرچشمه قدیم‌ترین وقایعی است که در تاریخ و داستان ملی ما که ذکرش بیاید به کیومرث نسبت داده شده است، در دو موضع دیگر که فقرهٔ ۲ از یسنای ۲۳ و فقرهٔ ۵ از یسنای ۲۶ باشد فقط به ذکر اسم کیومرث اکتفاء شده به فروهر وی در جزو فروهرهای زرتشت اسپنتمان و کی‌گشتاسب و ایسدواستر پسر زرتشت و نخستین آموزگاران کیش درود فرستاده شده است. این است آنچه در سراسر اوستا راجع به کیومرث به دست می‌آید، خوشبختانه نواقص را راجع به داستان کیومرث به واسـطهٔ کـتب قـدیم و مـعتبر مورخین می‌توانیم تکمیل کنیم. محققاً مندرجات طبری و بلعمی (یعنی مقدمه‌ای که بلعمی برای ترجمهٔ تاریخ طبری نوشته است) و مسعودی و حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و

---

۱. رجوع به جلد اول.

مجمل‌التواریخ از مآخذ بسیار قدیمی است. شاید سرچشمهٔ معلومات برخی از آنها راجع به کیومرث، چنان‌که حمزه اصفهانی قید می‌کند خود اوستای مفقود شده باشد، مقصود نگارنده نیست که در اینجا مطالب کتب مذکور را با اختلاف روایاتی که در آنهاست در اینجا ذکر کنیم، چه کتب مذکور در دسترس همه کس می‌باشد، بلکه به ذکر خلاصه‌ای از مطالب آنها که به کلّی مطابق مندرجات کتاب پهلوی بندهش است نقل می‌شود به خصوص بندهش مفصل‌تر از سایر کتب از کیومرث صحبت می‌دارد. پیش از شروع به مطلب باید بگوییم که آنچه در شاهنامه راجع به کیومرث آمده از اصل داستان منحرف است. همچنین مسعودی بنابر صواب این داستان را شرح نداده است چه کیومرث بنابر صواب نخستین پادشاه پیشدادی نیست، بلکه نخستین بشر است و در سنّت کهن ایران مشیا و مشیانه از صلب او به وجود آمده‌اند.

فردوسی می‌گوید:

«پژوهندهٔ نامهٔ باستان ... که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه ... کیومرث آورد کاو بود شاه

مدت سلطنت او سی سال بوده:

به گیتی درون سال سی شاه بود ... به‌خوبی چو خورشید برگاه بود

رسم پرستش نیز از او ماند:

به رسم نماز آمدندیش پیش ... از آن جایگه برگرفتند کیش

پسر او سیامک نام داشت که به دست دیوی (بچه اهریمن) کشته گشت، هوشنگ پسر سیامک از پدر انتقام کشیده پس از کیومرث به تخت نشست.» در کتب مورخین به طور عموم کیومرث گلشاه نامیده شده است، به قول حمزهٔ اصفهانی «ای ملک‌الطین» بلعمی و بیرونی او را نیز گرشاه خوانده‌اند، به قول بلعمی «گر کوه است و پادشاه کوه خواندند.»[1]

گری در اوستا مکرراً آمده و به معنی کوه است، از آن جمله در فروردین یشت فقرهٔ ۹ این کلمه در سانسکریت گیری Giràỳ می‌باشد، در پهلوی نیز گر گویند و در افغانستان غر، وجه مناسبت این اسم را به زودی به واسطهٔ مندرجات بندهش خواهیم دانست.

همچنین کلمهٔ کیومرث عموماً زندهٔ گویا معنی شده است، به قول حمزه «کهومرث یعنی حیّ ناطق میّت» اینک خلاصهٔ مندرجات بندهش راجع به کیومرث. «کیومرث نخستین

---

۱. دوبو Dubeux کسی که تاریخ طبری را به فرانسه ترجمه کرده می‌نویسد: «چون معنی کلمهٔ گر نزد متأخرین از شعراء و مورخین ایران نامعلوم بوده از این جهت آن را به کلمهٔ گِل تبدیل داده به جای گرشاه گِلشاه گفتند.»
Chronique de Mahommad Tabari par Louis Dubeux. Tom. I. Paris MDCCCXXXVI. p.6.

بشر را اهورامزدا بیافرید، او در مدت سی سال تنها در کوهساران به سر برد، در هنگام مرگ از صُلب او نطفه‌ای خارج شده به واسطهٔ اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند، پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل دو ساقهٔ ریباس به هم پیچیده[۱] در مهر ماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئیدند، پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه، پس از پنجاه سال آن دو با همدیگر ازدواج نمودند، بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصهٔ ظهور نهادند. از این یک جفت هفت جفت پسر و دختر متولد شدند یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم بوده به نساک (این کلمه در پهلوی نیزوساک خوانده می‌شود.) از سیامک و نساک یک جفت متولد شدند موسوم به فَرَواک و زنش موسوم به فراواکئین Fravakain، از آنان ۱۵ جفت به وجود آمدند که کلّیه نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آنهاست، یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش گوزک Gūzak نام داشتند، ایرانیان از پشت آنان می‌باشند.»

داستان خلقت آدم ابوالبشر بنا به عقیدهٔ مسلمانان که درواقع عقیدهٔ اقوام سامی پیش از اسلام بوده، مفصّلاً در تاریخ طبری مندرج است و در برخی از جزئیّات که اینک جای ذکر آن نیست شباهتی به داستان آفرینش کیومرث دارد. بنا به آنچه گذشت هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیا پسر کیومرث می‌باشد، در بندهش و حمزه اصفهانی و آثارالباقیه ابوریحان بیرونی نیز این طور مسطور است، اما فردوسی هوشنگ را پسر سیامک و نوهٔ کیومرث می‌شمرد. دگر اینکه در کتب مذکور برخلاف شاهنامه، هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی است نه کیومرث، به قول حمزهٔ اصفهانی: «اوشهنج فیشداد اول پادشاه فرس است و او را نیز بوم‌شاه گویند» و در هرجایی از اوستا که از هوشنگ اسم برده شده با پَرَذات قید شده است و همین کلمه است که امروزه پیشداد گوییم، در جلد اول یشت‌ها از هوشنگ و معنی پیشداد صحبت داشتیم در اینجا فقط یادآوری می‌کنیم که در اوستا هم هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده است نه کیومرث.[۲]

---

۱. عقیدهٔ به اینکه انسان اصلاً از گیاه تشکیل یافته نزد برخی از اقوام هند و اروپایی نیز موجود بوده است رجوع شود به: Zaroasirische Studien von Windischmann S.412

۲. رجوع کنید به تاریخ طبری در ذکر سلطنت کیومرث و به مقدمهٔ تاریخ بلعمی چاپ کانپور صفحه ۴ و به تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیاء تألیف حمزه‌بن الحسن الاصفهانی چاپ برلین صفحات ۱۲ و ۱۹ و ۲۳ و به آثارالباقیه چاپ زاخو صفحات ۱۰۳ـ۱۰۶ و به روضة‌الصفا در ذکر کیومرث به خصوص به بندهش فصل ۳ فقرات ۱۹ـ۲۳ و به فصل ۱۵.

و به: Eranische Altorthumskunde von Spiegel B.1 S.508-514

زو پسر تهماسب

(در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت)

اُوْزَوَ لفظاً یعنی یاری کننده، یکی از پادشاهان پیشدادی و پسر تُـوماسْپَ Tumāspa می‌باشد. معنی این اسم اخیر چنین است کسی که اسب‌هایش فربه هستند. در اوستا فقط یک بار در فقرهٔ ۱۳۱ به اسم این پدر و پسر برمی‌خوریم، ولی آنان در تاریخ و داستان ملی ما مشهورند و همانند که امروزه زو یا زاب و طهماسب می‌گوییم. بـدبختانه دوازدهـمین نسک عهد ساسانیان که از این ناموران صحبت می‌داشت و ممکن بود که ما را از روایات مختلف کتب متأخرین بی‌نیاز سازد از میان رفته است، در دینکرد در کتاب هشتم و نهم مندرجات ۲۱ نسک اوستای عهد ساسانیان به طور خلاصه مندرج است، در کتاب هشتم در فصل ۱۲ از دوازدهمین نسک سـخن داشـته مـی‌نویسد: «ایـن نسک مـوسوم است به چیترَدات Citradāt، مندرجات آن عبارت است از بیان نژادهـای آدمـی از کـیومرث نخستین بشر که چگونه اهورامزدا او را آفرید و از مشیا و مشیانه و کیفیّت خلقت آنان و تفصیل ازدیاد نوع بشر در کشور مرکزی خونیرس و واقعهٔ نفوذ بشر در روی شش کشور دیگر که در اطراف خونیرس واقع است و در بیان نژادهای گوناگون و عادات قبایل و در ذکر پیشدادیان و شهریاری آنان برای نگهداری و رهنمایی مردمان و در ذکـر هـوشنگ پیشدادی و سلسلهٔ نسب وی که نخستین پادشاه بود و طهمورث که در روی هفت کشور دومین پادشاه بود و در تعداد سلسلهٔ انساب از آغاز آفرینش تا به جمشید و در ذکر سلسلهٔ جمشید که سومین پادشاه هفت کشور بود و در آگاهی از زمان وی و در ذکر ترقی زمان وی از آغاز آفرینش تا انجام شهریاری او و در ذکر پادشاه ستمگر ضحّاک و نژاد وی و آگاهی از زمان وی و ترقیات عهد وی از انجام شهریاری جم تا انجام استیلای ضحاک و در ذکر سلسلهٔ نسب از جم تا فریدون و در ذکر سلطنت فریدون پادشاه خونیرس و دست یافتن

وی بر ضحاک و کشتن وی دیوهای (بت‌پرستان) مازندران را و تقسیم کردن کشور خونیرس در میان سه پسرش سلم و تور و ایرج و در ذکر پادشاهی منوچهر در ایران زمین و سلسلهٔ نسب ایرج و در ذکر پادشاهی افراسیاب پادشاه توران که در مملکت تور سلطنت می‌کرد و از زو پسر تهماسپ پادشاه ایران زمین که از پشت منوچهر بود و در ذکر سلطنت کیقباد سلسلهٔ کیانیان و ایران خدای و در ذکر پادشاهی گرشاسب که به مملکت تور دست یافت و در ذکر پادشاهی کیکاوس نوهٔ کیقباد پادشاه کیانی و پادشاه هفت کشور و در ذکر کیخسرو پسر سیاوش که خونیرس خدای بود و در ذکر مشروحی راجع به نژادهای ایران و توران و مملکت سلم تا به عهد کی‌لهراسب و کی گشتاسب و پیغمبر دین مزدیسنا زرتشت اسپنتمان و ترقیات زمان از آغاز شهریاری فریدون تا ظهور زرتشت و رسالت وی...»

چیتردات دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده است. دینکرد مندرجات آن را مفصل‌تر بیان می‌کند و نگارنده به اختصار پرداختم، چنان‌که از فهرست مندرجات دینکرد برمی‌آید از یک یک پادشاهان و ناموران سلسلهٔ پیشدادیان و کیانیان در نسک یا کتاب مخصوصی در جزو اوستا صحبت شده بود، بنابراین قدیم‌ترین خدای‌نامه یا شاهنامهٔ ایران همان دوازدهمین نسک اوستا بوده که در قرن سوم هجری نیز یعنی در زمان آترفون‌بغ مؤلف دینکرد موجود بوده است.

پس از ذکر این مقدمه گوییم در کتب تاریخ شرح سلطنت زو پسر تهماسب با اندک تفاوتی از همدیگر ذکر شده است، بسا مدت سلطنت وی با گرشاسب یک‌جا ذکر گردیده، چنان‌که در روضة‌الصفاء آمده: «در مفاتیح العلوم گوید که گرشاسب و زاب به شرکت سلطنت می‌راندند.» حمزهٔ اصفهانی می‌نویسد: «مدت سلطنت زاب‌بن سوماسب (تهماسب) سه سال و مدت سلطنت کرشاسف با زاب نه سال بوده است.» در جای دیگر می‌نویسد: «گرشاسب در زمان سلطنت زو بن تهماسب در مدت چهار سال در برخی از نواحی سلطنت راند.» ابوریحان بیرونی مدت سلطنت زاب را نه سال و سلطنت گرشاسب و زاب را با هم سه سال ذکر کرده است. در شاهنامه سلطنت زو پنج سال طول کشیده و در بندهش فصل ۳۴ فقرهٔ ۶ پادشاهی زوب توهماسپیان نیز پنج سال مندرج است. در شاهنامه آمده که پس از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب بنا به پیشنهاد زال سران و بزرگان و سپهبدان ایران زو پسر طهماسب را به پادشاهی برگزیدند، هرچند که طوس و گستهم دو پسر نوذر وجود داشتند اما چون دارای فر ایزدی و برازندهٔ تاج و تخت نبودند ناگزیر پادشاهی به زو برگذار شد که او هم از پشت فریدون و خاندان منوچهر بود:

ز تخم فریدون بجستند چند　　یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پور طهماسب زو　　که زور کیان داشت فرهنگ گو

زو وقتی که به تخت نشست کهن‌سال بود، به عدل و انصاف پرداخت، کشور آبادان نمود، از اثر جنگ طولانی ایرانیان و تورانیان قحط و غلاء مملکت را فراگرفت، باران نمی‌بارید، خشکسالی مردم را به ستوه آورد و آن را سزای کردار زشت و خونریزی پنداشتند و زو را برآن داشتند که با افراسیاب صلح کند و به مملکت آسایش بخشد، زو در سنّ هشتاد و شش سالگی درگذشت و تاج و تخت به پسرش گرشاسب برگزار نمود. در شاهنامه از اجداد زو ذکری نشده و سلسلهٔ نسب وی در سایر کتب مختلف مندرج است. در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۳ سلسلهٔ نسب او چنین است: زوب توهماسپیان پسر آگایی مسواک Agāimasvāk، پسر نوذر، پسر منوچهر، در آثارالباقیه مندرج است زاب بن تهماسب بن کمجهوبربن زو بن هوشب بن ویدینک بن دوسر بن منوشجهر.

برای اینکه شرح حال این پادشاه پیشدادی روشن شود بی‌فایده نیست که عین مندرجات بلعمی راجع به زو که در بسیاری از مواضع مطابق با حمزه اصفهانی است در اینجا نقل شود، اینک بلعمی: «و این همه کارها در روزگار منوچهر بود با عدل و داد و او را پسری بود نام او طهماسب و منوچهر برو خشم گرفته بود و خواست که بکشدش بدان سبب که او را دختری بود و طهماسپ به زنی کرده بود، پس سرهنگان طهماسپ را درخواستند بدیشانش بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود، آن دختر که زن او بود بستید و در خانه باز داشت و منجمان گفته بودند که او را ازین زن پسری باشد که پادشاه شود، پس او را پسری آمد و طهماسپ بمرد و پسرش کودک بود که منوچهر بمرد و افراسیاب بیامد و پادشاهی عجم بگرفت و جور و ستم کرد و رسم‌های منوچهر برداشت و شهرها خراب کرد و آب‌ها خشک شد و قحط افتاد و پنج سال بماند و افراسیاب در ایران دوازده سال پادشاه بود و پسر طهماسپ را نام زوار (زو) بود. پس مردمان با او بیعت کردند و با افراسیاب حرب کرد و او را بشکست و از ایران زمین بیرون کرد و باز به ترکستان شد و عجم از جور او برستند و این زوار (زو) بن طهماسپ ملکی سخت با عدل و داد بود و هرجا که افراسیاب ویران کرده بود او آبادان کرد، هفتاد سال (لابد ۷۰ سهو کاتب است باید ۷ باشد، میرخواند هم ۷ نوشته است) از رعیّت خراج نخواست تا نعمت‌ها بر ایشان فراخ شد و در روستای عراق رودی از دجله بکشید و آن را زاب نام کردو بر لب او شهرستانی بنا کرد و امروز آن شهر را مدینةالعقبه خوانند. به بغداد و در هر سه شهر بوستان بنا کرده است

و آن هر سه امروز آبادان است و آن هر سه را در دیوان بغداد زاب‌الاعلی و زاب الوُسطی و زاب السفلی گویند و بفرمود که از کوه‌ها هرجا گیاه خوش بودی یافتند و بیخ آن آوردند و در بوستان‌ها نشاندند و از بهر خود حلوها و طعام‌ها فرمود که پیش از آن کسی ندانسته بود و هرسال بر ترکستان تاختن کردی و خواسته آوردی و همه به سپاه دادی تا همه بی‌نیاز شدند و جهان بر دست او آبادان شد و او را وزیری بود نـام او گـرشاسپ و از فـرزندان آفریدون بود و او را همه داد فرمودی کردن و زوار (زو) سی سال پادشاه بود.»

منوچهر

(در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت)

منوچهر از خاندان ایرج یکی از پادشاهان پیشدادی است، اسم خاندان وی در اوستا ائیریاوَ (Airyāva) آمده است یعنی یاری کنندهٔ ایرانیان؛ منوچهر در اوستا مَنُوش چیثرَ می‌باشد یعنی از نژاد و پشت منوش؛ منوش محققاً یکی از ناموران قدیم بوده که امروزه در اوستا اسمی از او نیست، ولی در سایر کتب غالباً به چنین اسمی برمی‌خوریم، در اعصار بعد چندین نامور به مانوش موسوم بوده‌اند از آن جمله در فصل ۳۱ بندهش فقرهٔ ۲۸ مانوش در سلسلهٔ نسب لهراسب در جزو اجداد این پادشاه کیانی شمرده شده است، همچنین در فرهنگ‌ها مانوش یا مانوشان اسم کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافته، لابد این کوه به ناموری که مانوش نام داشته منسوب است. میرخواند در روضة‌الصفاء می‌نویسد: «یکی از مستوران حرم ایرج که به منوچهر حامله بود از وهم گریخته پناه به کوهی برد که آن را مانوشان می‌گفتند، چون خلف ایرج در آن کوه متولد شد او را مانوش چیر خواندند و به کثرت استعمال منوچهر شد.» در فصل ۱۲ بندهش در فقرهٔ ۲ چنین آمده «کوه زردز Zardhaz که آن را نیز مانوش گویند از سلسلهٔ جبال البُرز است.» در فقرهٔ ۱۰ از همین فصل بندهش آمده: «کوه مانوش بسیار بزرگ است، کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافت.» در زامیاد یشت فقرهٔ ۱ در جزو کوه‌ها از کوه مَنوْش اسم برده شده و پس از آن از کوه زِرِذَزَ یاد شده، بنابراین زردز کوهی است نزدیک کوه مانوش که در بندهش هردو یکی ضبط شده است، عجالتاً راجع به این کوه به همین قدر اکتفاء نموده تا در زامیاد یشت در تعداد کوه‌ها مفصل‌تر از آن صحبت بداریم. اسم منوچهر و خاندانش ایرج فقط یک بار در اوستا در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت یاد شده است. داستان این پادشاه پیشدادی معروف است، شاهنامه و کلیه کتب تواریخ مفصلاً از آن ذکر می‌کنند

به خصوص در روضةالصفاء مشروحاً به ذکر پادشاهی وی برمی‌خوریم، مجملاً یادآور می‌شویم که فریدون ممالک خود را در میان سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرد، سلم و تور به برادر کوچک‌تر خود که در ایران شهریاری داشت رشک برده او را کشتند، در شاهنامه اسم دختری که از ایرج آبستن بوده ماه‌آفرید ضبط شده است.

یکی خوب چهره پرستنده دید　　کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت　　قضا را کنیزک از او بار داشت

از ماه‌آفرید دختری متولد شد که فریدون او را پس از رسیدن به سنّ بلوغ به برادرزادهٔ خود پشنگ داد، از آنان منوچهر به وجود آمد که صد و بیست سال پادشاهی نمود و کین جدّش ایرج را خواسته، سلم و تور را بکشت. مجملاً از جنگ منوچهر و افراسیاب در جلد اول صحبت داشتیم و در اینجا محتاج به تکرار نیستیم، چنان‌که ملاحظه می‌شود در شاهنامه اسم دختری که از ماه‌آفرید متولّد شده ذکر نشده، ولی در بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۹ اسم این دختر گوزک ضبط گردیده است، همچنین در تاریخ طبری اسم کوزک یاد شده، اما به جای اینکه او را دختر ایرج قید کند پسر ایرج نوشته است.

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه منوشجهر بن کوزن دختر ایرج درج کرده است.

دگر اینکه در شاهنامه منوچهر نبیرهٔ فریدون شمرده شده، در صورتی که در سایر کتب میان وی و فریدون چندین پشت قرار داده‌اند مسعودی در مروج‌الذهب هفت پشت نقل کرده و در تاریخ طبری به عینه مثل بندهش میان منوچهر و فریدون ده پشت شمرده شده است، اسامی اجداد منوچهر در کتب تاریخ و بندهش یکی است مگر اینکه به واسطهٔ نسّاخین این اسامی کم و بیش تغییر یافته، اینک ترکیب عربی و فارسی آنها با ترکیب پهلوی بندهش فرقی دارد، اینک آنچه در فصل ۳۱ بندهش فقرات ۹ـ۱۴ راجع به سلسلهٔ نسب منوچهر مندرج است می‌نگاریم: «از فریدون سه پسر به وجود آمدند سلم و تور و ایرج، از ایرج دو پسر و یک دختر به وجود آمدند، دو پسر وانیتار و اناستوخ موسوم بودند و دختر موسوم بود به گوزک، ایرج و پسرانش را سلم و تور کشتند، اما دخترش را فریدون نجات داده پنهان نمود، از این دختر یک دختر متولّد گردید، سلم و تور از آن آگاه گشته، مادرش را (گوزک را) کشتند، فریدون دختربچهٔ نوزاد را پنهان نموده، تا ده پشت او را حفظ نمود تا اینکه منوچهر به دنیا آمده، از جدّ خویش ایرج انتقام کشیده، سلم و تور را کشت. سلسلهٔ نسب منوچهر چنین است منوچهر پسر مانوش خورنر، پسر مانوش خورشید وینیک پسر ائیرک پسر ثریتک پسر بیتک پسر فرزوشک پسر زوشک پسر فرگوزک پسر گوزک دختر ایرج پسر فریدون.»

توران، سلم، سائینی، داهی

(در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردین یشت)

در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ از ممالک ایران و توران و سلم و سائینی Sāini و داهی Dāhi اسم برده شده است، سه مملکت اولی یادآور داستان معروف فریدون است که جهان را در میان سه پسران خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود، برای روشن نمودن مطالبی که بعد خواهد آمد چند جمله از مندرجات قدیم‌ترین مورخین ایرانی را راجع به داستان مذکور در آغاز مقاله می‌نگاریم. بلعمی که ترجمه‌ای است از تاریخ طبری می‌نویسد: «او را (فریدون را) سه پسر بود، مهترین تور نام و میانین سلم و کمترین ایرج، پس آفریدون هم به زندگانی خود جهان برفرزندان قسمت کرده، ناحیت ترک و خزر و چین و ماچین و مشرق تور را داد و او را فغفور نام کرد و زمین روم و روس و آلان و مغرب سلم را داد و او را قیصر نام کرد و اقلیم میان را که آن را ایران زمین خوانند عراقین و آذربایجان و پارس و خراسان و حجاز تا حدّ یمن به ایرج داد.» حمزهٔ اصفهانی در تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیاء ذکر می‌کند: «قالوا و قسم فریدون مملکته بین ثلثه اولاده و هم سلم و طوج و ایرج فجعل العراق و ماینقسم الیها من البلدان مع ارض المغرب و بلاد الهند الی ایرج اصغر اولاده و خصّه بالتاج و السریر و جعل ارض الروم الی بلاد افرنجه مع بلاد المغرب الی سلم اکبر اولاده و جعل التبت و الصین و بلاد المشرق الی طوج اوسط اولاده» ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم می‌نویسد: «از آفریدون که جبّاران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را به سه بخش کرده، به میان سه فرزند خویش پارهٔ مشرقی را که اندرو ترک و چین است پسرش را داد، توژ پارهٔ مغربی که اندرو روم است پسرش را داذ سلم و پارهٔ میانکی که ایرانشهر است پسرش را داذ ایرج.»

فردوسی در شاهنامه می‌گوید:

نهفته چو بیرون کشید از میان — به سه بهره کرد آفریدون جهان
نخستین به سلم اندرون بنگرید — همه روم و خاور مر او را گزید
دگر تور را داد توران زمین — ورا کرد سالار ترکان و چین
وزان پس چو نوبت به ایرج رسید — مر او را پدر شهر ایران گزید

تعیین و تشخیص ممالک و اقوام تور و سلم برخلاف آنچه در کتب تاریخ ما مسطور است آسان نیست، بنا به سنّت ملی ما چنان که خوارزمی در مفاتیح‌العلوم می‌نویسد مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالک مجاور رود جیحون است، دانشمند آلمانی مارکوارت[1] می‌نویسد خاک توران به مملکت خوارزم که در اوستا و کتب پهلوی آریاویچ نامیده شده متّصل بوده، از طرف مشرق جیحون تا به دریاچهٔ آرال امتداد داشت، تورانیان ایرانی نژاد بوده، جز اینکه از حیث تمدن پست‌تر بودند. از زمان بسیار قدیم دلایلی در دست است که ایرانیان شهرنشین شده و به فلاحت و زراعت می‌پرداختند، گات‌های زرتشت که قدیم‌ترین اسناد کتبی ایرانیان است بهترین دلیلی است که ایرانیان برخلاف همسایگان و هم‌نژادان خویش میل مخصوصی به آبادی و کشت و کار داشتند، از این جهت به جاه و جلال خود افزوده، محسود تورانیان گردیدند. غالباً تورانیان بیابان‌نورد و چادرنشین به ایرانیان هجوم آورده، دستبردی می‌نمودند. رفته رفته پایهٔ تمدّن ایرانیان به جایی رسید که تورانیان را بیگانه و ننگ دانستند که آنان را نیز مانند خود به اسم شرافتمند ایرانی نامزد سازند. بالاخره به نژادشان داغ باطله زده، آنان را انْائیریه یعنی غیرایرانی و خارجه خواندند. دست‌اندازی اقوام بیگانه در سرزمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داده، افتادن بلخ و سُغد به دست بیگانگان و متواری شدن ایرانی نژادان آن سامان و یا در تحت فرمان خارجه درآمدن آنان متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد. ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان مشرقی خود را تورانی و دشمن می‌نامیده، بعدها اقوام بیابان‌نورد و چادرنشین وحشی را که در سرزمین قدیم توران به غارت و یغما می‌پرداختند تورانی نام دادند، اعمّ از اینکه آنان حقیقتاً تورانی باشند یا از نژاد دیگر، سواحل سیحون و جیحون که از یک قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده همیشه به نظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزهٔ تورانیان اصلی و قدیم را مجسم می‌نمود، نوبه به نوبه هر قبیلهٔ مهاجری که به آن سرزمین‌ها می‌رسیده بنای کشتار و غارت را می‌گذاشته، نزد ایرانیان از تورانیان به شمار رفتند، خواه آن قبیله آریایی

---

1. Marquart

بوده، خواه مغول و تتار و هیتال و ترک؛ از همین جهت است که در شاهنامه ترک و چینی و هیتال جملگی تورانی نامیده شده‌اند، بنابراین هیچ‌یک از طوایف مغول‌نژاد و نه ترک‌های عثمانی و نه طوایف غیرآریایی مقیم قفقاز و ترکستان روسیه منسوب به تورانیان داستان ملی ما نیستند، چنان‌که گفتیم مهاجرت طوایف خارجه در سرزمین تورانیان قرن‌ها پس از تاریخ سنّتی است که ایرانیان برای رقبای تورانی خود مثل افراسیاب و ارجاسب قائل شده‌اند چطور ممکن است که تورانیان داستان ملی ما مغول‌نژاد باشند، در صورتی که اسامی گروهی از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقی مانده ایرانی است و در طی یشت‌ها معانی آنها را بیان کردیم. دگر اینکه در سنت هم تور پسر فریدون مؤسس سلطنت و مملکت توران بود، افراسیاب پادشاه تورانی که در جلد اول یشت‌ها از او صحبت داشتیم از خاندان فریدون است، همچنین ارجاسب رقیب کی گشتاسب از همان دودمان و پشت است، نه اینکه فقط تمدن ایرانیان و وضع چادرنشینی و بیابان‌نوردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بوده، بلکه بعدها که ایرانیان از حضرت زرتشت دین یکتاپرستی پذیرفتند بیش از پیش آتش کینه تورانیان که به دین قدیم خود باقی مانده بودند شعله‌ور گردید. جنگ کی‌گشتاسب و ارجاسب یک جنگ مذهبی است. ولی قسمتی از تورانیان هم پیرو پیغمبر ایران بودند چنان‌که از فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت برمی‌آید در میان آنان نیز پارسا و پاکدین یا اشو بودند، در خودگات‌ها حضرت زرتشت از فریان تورانی اسم می‌برد که خاندانش از نیکان و دوستان پیغمبر می‌باشند. (رجوع شود به جلد اول).

مملکت سلم یا سرم در اوستا سئیریم Sairima آمده شکی در این نیست که از سئیریم همان سرم یا سلم اراده شده است، ولی اشکال در تعیین محل آن است چنان‌که ملاحظه شد مورخین این مملکت را روم و روس و آلان و مغرب و خاور زمین و بلاد فرنگستان و اروپا ذکر کرده‌اند، اما مستشرقین به حدس و احتمال ساخته، برخی به قوم سامی نژاد سولیم Solym که در آسیای صغیر در مملکت لیسی Licie ساکن بوده‌اند متوجه شده‌اند، ولی غالب مستشرقین گمان می‌کنند که قوم سلم همان طوایف معروف سرمت Sarmat یا Sauromat باشند، استاد مارکوارت هم چنین عقیده‌ای دارد.

سرمت‌ها قومی بودند ایرانی‌نژاد، خاک آنان از شمال شرقی دریاچهٔ آرال تا رود ولگا امتداد داشت، سرمت‌ها نیز مانند تورانیان چادرنشین بودند، به فلاحت اعتنایی نمی‌کردند، از تمدن و زندگانی شهری بهره نداشتند، بنا به خبری که از مورخین قدیم یونان و رُم به ما رسیده مادها (مِدها) خود را از بستگان و خویشان سرمت‌ها می‌خواندند.

بندهش در فصل ۱۵ که از نژادهای مختلف و محل اقامت آنان صحبت می‌دارد در فقرهٔ ۲۹ می‌نویسد: «آنانی که در مملکت سلم که اَروم باشند ساکن هستند» کلمهٔ اَرُوم Arūm که در تفسیر وندیداد برای توضیحات فقرهٔ ۲۰ از فرگرد اول نیز استعمال شده کلمه‌ای است پهلوی برای تعیین ممالک شرقی امپراطوری رُم، بنابراین مملکت سلم عبارت بوده از سوریّه و آسیای صغیر، ولی چنان‌که اشاره کردیم بیشتر از دانشمندان و مستشرقین قوم سرم را با سرمت‌ها یکی دانسته‌اند و کلیهٔ چهار مملکتی که در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردین یشت از آنها اسم برده شده، در مشرق ایران واقع و به اقویٰ احتمال ساکنین آنها نیز ایرانی‌نژاد بوده و در میان آنان کم و بیش پیرو آئین زرتشت بوده‌اند.

اینک رسیدیم به دو کلمهٔ دیگر که سائینی و داهی باشد، تعیین مملکت سائینی به کلی غیرممکن است وندیشمان Windischmann و بعد از او دارمستتر نوشته‌اند که از این مملکت چین اراده شده، امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست.

وست West تصور کرده که این مملکت سمرقند باشد، چه در فصل ۱۵ بندهش فقرهٔ ۲۹ آمده: «آنانی که در مملکت سِنی (Sênî) که کینیستان Kînîstan باشد ساکن هستند.» ظاهراً کینیستان همان سمرقند است، این حدس هم بسیار سُست و مبنی براساسی نیست، از آغاز اوستاشناسی تا به امروز هریک از دانشمندان این فنّ حدسی زده، اما هیچکدام دارای دلیل محکمی نیستند فقط شباهت کلمات با همدیگر موجب این احتمالات گردیده است. انکتیل دوپرون[1] در یک قرن و نیم پیش این مملکت را با سوئنس[2] که به قول استرابون[3] مملکتی بوده در میان دریای سیاه و خزر یکی دانسته است، یوستی[4] در موضوع سائینی اوستا به کلمهٔ سان متوجه شده، که در فرهنگ‌ها قصبه‌ای است در بلخ یا در کابل، یاقوت در معجم‌البلدان سان را قصبه‌ای در بلخ ضبط کرده است،[5] اما مملکت داهی به اقوی احتمال قوم آن همان است که مورخین قدیم یونان داهه Dahae ذکر کرده‌اند، داهه در سانسکریت داسَ Dāsa می‌باشد و صفتی است به معنی اهریمنی و وحشی در مقابل کلمهٔ آریا، این طایفهٔ دلیر ایرانی که شعبه‌ای از قبایل اسکیت‌ها (Skyths) بوده در طرف شرقی دریای خزر سُکنیٰ داشته‌اند، از ازمنهٔ بسیار قدیم تا هنگام استیلای عرب‌ها در تاریخ ایران راجع به وقایع سرزمین میان رود جیحون و دریای خزر به اسم

---

1. Anquetil du Perron 2. Soanes 3. Strabon
4. Yusti

۵. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۹۶

آنان برمی‌خوریم، به قول بروسوس[1] پیشوای دینی و مورّخ کلده که در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیسته کورش بزرگ در آخرین جنگ‌های خود با داهه‌ها در زد و خورد بوده است ارین[2] مورّخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیرانداز داهه اسم می‌برد، بعدها آنان نیز جزو سواران تیرانداز لشکر اسکندر و آنتیوخُس بوده‌اند، قسمتی از لشکریان اشکانیان هم از همین طایفه بوده‌اند، دوم پادشاه اشکانی تیرداد (۲۴۸-۲۱۴ پیش از مسیح) به توسط پارن‌ها که دسته‌ای از داهه‌ها بوده‌اند به شکست دادن سلوکیدها موفق شده‌اند. به قول گوتشمید[3] از زمان بسیار قدیم از سواحل رود سیحون تا به صحراهای جنوبی روسیه محل قبایل ایرانیان چادرنشین بوده است، داهه‌ها از آن قبایل محسوب می‌شوند، یاقوت و سایر جغرافی‌نویسان از شهر دهستان اسم می‌برند که در سرحدّ مازندران و ترکستان واقع است، لابد این شهر با داهه مناسبتی دارد. هرچند که بنای آن به قباد پسر فیروز و بنا به قولی به عبدالله‌بن طاهر (در عهد خلیفه مهدی) منسوب شده است.

دانشمند دانمارکی کریستنسن[4] اخیراً کتاب مختصرِ مفیدی راجع به تحقیقات آئین زرتشت نوشته، ضمناً فروردین یشت و اسامی مندرجهٔ در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ را مورد بحث قرار داده است به نظر دانشمند مذکور احتمالات مستشرقین راجع‌به ممالک مذکور درست نیست و تعیین محل آنها به طور تحقیق غیرممکن است.

راجع به ممالک مندرجهٔ در فوق به کتب ذیل ملاحظه شود:

ترجمهٔ اوستای اشپیگل Spiegel و ترجمهٔ اوستای دُهارله De Harlez و ترجمهٔ اوستای دارمستتر Darmesteter در توضیحات فقرات ۱۴۳_۱۴۴ فروردین یشت و به

Sacred Books of the East by West vol.5 p.59 and Vol.37 p.262.

Ostiranische Kultur von Geiger S.199-202.

Zoroastrische Studien von Windischmann S.229-230.

Handbuch der Zendsprache von Justi.

Geschichte der Meder und Perser von Piášek; Gotha 1906 I Band S.38.

Geschichte Irans von Justi (im Grundriss der Irani. Philolo. II Band S.421.)

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae.

---

1. Berosos
2. Arrien
3. Gutschmid
4. Christensen

Ērānšahr von Marquart S. 155-157.

Etudes sur le Zaroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen; Kobenhavn 1928 p.15-17.

Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung von O.G. von Wesendonk; Hannover 1924 S.23-26.

Geschichte Irans von Alfred von Gutschmid; Tübingen 1888 S.31-32.

فروردین یشت

به خوشنودی فروهرهای توانای بسیار نیرومند پاکدینان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و فروهرهای پیامبران (نبانزدیشتان).[۱]

---

۱. این فقره سرآغاز این یشت شمرده می‌شود، درواقع خود یشت از شمارهٔ ۱ شروع می‌شود. هریک از یشت‌ها دارای سرآغازی است که به مناسبت ایزد همان یشت در برخی از کلمات امتیازی پیدا می‌کند، رجوع شود به مقالهٔ ملحقات یشت‌ها در جلد اول.

کلماتی که به (نخستین آموزگاران کیش) و (پیامبران) ترجمه شده، در متن (پَئوئیریو تَکَئش) و (نَبانَزْدِیْشتَ) آمده که در پهلوی پوریوتکیشان و نبانزدیشتان گویند معنی لفظی کلمهٔ اولی نخستین آموزگاران کیش می‌باشد چه پئوئیریو به معنی نخستین و تکئش به معنی کیش است، نبانزدیشت نی مرکب است از دو جزء نبا که به معنی ناف است، در خود اوستا مشتقّات زیاد دارد نپتیّه و نافیّه یعنی اعقاب و خانواده و دودمان؛ در فقرهٔ ۶۶ همین یشت ناف به معنی خویش و خانواده است. گذشته از کلمات فارسی ناف و نافه (پهلوی نافک) کلمات دیگری نیز در فارسی با لغت اوستایی (نبا) نسبتی دارد، از این قبیل است نواده و نبیر و نبیره که در سانسکریت و فرس هخامنشی نپات می‌باشد و در اوستا نیز (نپات) و (نپتر) آمده است اَپَمْ نپات که یکی از فرشتگان آب است معنی لفظی آن چنین است از ناف آب و زادهٔ آب (رجوع شود به جلد اول)، (نپوس) Nepos لاتینی و نوادهٔ فارسی هردو از یک ماده است چنان‌که (نابل) Nabel آلمانی و (نول) Navel انگلیسی و ناف فارسی، جمله از یک ریشه و بُنیان است جزء دومی را که نَزدیشتَ باشد در فارسی نزدیک گوئیم و نَزْدَ در اوستا همان کلمه نزدیک یا نزد فارسی است، بنابراین نبانزدیشت یعنی کسانی که از یک دودمان و پشتند و به مناسبت از یک ناف و تخمه بودن به همدیگر نزدیکند و یا به عبارت دیگر خویشاوندان، نظر به اینکه کلمات مذکور را در فارسی و در کلیهٔ زبان‌های هند و اروپایی مشتقات بسیار است اشکالی در سر معانی لفظی آنها نداریم، اشکال در این است که از این کلمات چه کسانی اراده شده‌اند. مستشرقین پوریوتکیشان را به نخستین آموزگاران دین یا نخستین پیامبران یا نخستین گروندگان و پیروان اولیه دین ترجمه کرده‌اند و نبانزدیشتان را به معنی خویشاوندان یا نیاکان گرفته‌اند، در سُنّتِ مزدیسنان کلمات مذکور به معانی نخستین پیروان و نخستین آموزگاران و دانایان پیش می‌باشد، در خود اوستا هم به چنین دانایانی که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده‌اند اشاره شده است، از آن جمله‌اند ویونگهان پدر ←

(کردهٔ ۳۳)

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت اینک تو را به راستی ای اسپنتمان، از زور و نیرو و فرّ و یاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان به یاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند.

۲ از فروغ و فرّ آنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه می‌دارم که از فراز نور افشاند که این زمین و گرداگرد آن را مانند خانه‌ای احاطه کرده است، آن آسمانی که از مینویان برافراشته، اُستوار و بعیدالحدود برپاست، چنان به نظر می‌رسد که فلز گداخته‌ای برفراز طبقهٔ سومی (زمین) درخشان باشد.[1]

۳ آسمانی که مانند جامهٔ ستاره نشان مینوی ساخته شده که مزدا به همراهی مهر و رشن و سپندارمذ[2] در بر دارد، (آسمانی) که آغاز و انجام آن دیده نشود.

۴-۸ از فروغ و فرّ آنان است ای زرتشت که من نگاه می‌دارم، اردویسور ناهید را، کسی که به همه جا گسترده و درمان بخشنده.......[3]

۹ از فروغ و فرّ آنان است ای زرتشت که من نگاه می‌دارم زمین فراخ اهورا آفریده را، این (زمین) بلند و پهن را که حامل بسا چیزهای زیباست که حامل سراسر جهان

←

جمشید و آبتین پدر فریدون و اترط پدر گرشاسب و پوروشسب پدر زرتشت (رجوع کنید به یسنای ۹ فقرات ۴-۱۴) در اوستا به هرجایی که به این کلمات برمی‌خوریم از آنها همان معنی سنتی برمی‌آید. چنان‌که در فقرهٔ ۱۷ همین یشت، بنابراین اگر کلمات مذکور را مانند تفسیر پهلوی اوستا به معنی نخستین پیروان و نخستین گروندگان دین زرتشت و یا به قول کتب پهلوی به معنی داناکان پیشنکان بگیریم به خطا نرفته‌ایم (رجوع کنید به گات‌ها).

۱. در مزدیسنا برای عمق زمین سه طبقه قائل شده‌اند چنان‌که در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ نیز از این طبقه سه‌گانه سخن رفته است، اما سطح زمین هفت پاره تصور شده و هفت کشور در اوستا و در ادبیات فارسی مشهور است راجع به هفت کشور رجوع کنید به جلد اول یشت‌ها.

۲. در خصوص فرشتگان مهر و رشن و سپندارمذ رجوع کنید به جلد اول.

۳. این فقرات به عینه مثل فقرات ۴-۸ از آبان یشت است که در تعریف ایزد آب اردویسور ناهید می‌باشد. رجوع شود به جلد اول فقرات ۱-۵ از یسنا ۶۵ نیز مثل فقرات ۴-۸ از آبان یشت است.

مادی است، چه جاندار و چه بیجان و کوه‌های بلند را که دارای چراگاه‌های بسیار و آب فراوان است.

۱۰ در روی این (زمین) رودهای قابل کشتی‌رانی جاری است و در روی آن گیاه‌های گوناگون می‌روید برای نگهداری ستوران و مردمان و برای نگهداری ممالک ایران و برای نگهداری جانوران پنجگانه[1] و برای نگهداری مردان پاک.

---

۱. در جلد اول یشت‌ها گفتیم که کلمهٔ گاو (گئوش) به علاوه از معنی معمولی دارای یک معنی بسیار منبسط است، بسا این کلمه در اوستا به همهٔ جانوران مفید اطلاق شده است اینک در اینجا افزوده گوئیم کلمات (جانوران پنجگانه) که ترجمهٔ کلمات اوستایی (گئوش پنچو) می‌باشد و مکرراً در فروردین یشت فقرات ۱۰ و ۴۳ و ۴۴ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۶۹ آمده خود بهترین دلیل است که کلمهٔ گاو اسم جنس کلیه جانوران مفید است چه نظر به مندرجات اوستا در ایران قدیم کلیه جانوران را عبارت از پنج طبقه می‌دانسته‌اند، اسم این طبقات در خود اوستا محفوظ مانده است، در فقرهٔ ۷۴ فروردین یشت و در فقرهٔ ۹ یسنای ۷۱ و در فقرهٔ ۱ از نخستین کردهٔ ویسپرد اسامی آنها به ترتیب ذیل مندرج است.

۱) آوپاپَ جانور آبی، ۲) اَوْپَسمَ جانوری که در زیرزمین و سوراخ‌ها به سر می‌برد یعنی جانور خزنده، ۳) فَرْپترِجات پرنده، ۴) رَوَشْ چرات جانوری که آزادانه در گردش است، آن عبارت است از جانور مفید بری در مقابل جانور اهلی، ۵) چَنگَرْنگهکْ چرنده، در تفسیر پهلوی فقرهٔ ۹ از یسنای ۷۱ و فقرهٔ ۱ از نخستین کردهٔ ویسپرد و در بندهش فصل ۲۴ اسامی پهلوی این طبقات پنجگانه از این قرار است: ۱ آپیک: جانوری که در آب به سر می‌برد و رئیس (رد) این طبقهٔ از جانوران ماهی (کر) شمرده شده است (رجوع به جلد اول)، ۲ آونیک: جانوری که در سوراخ زندگی می‌کند و بزرگ و سرور این طبقه کاکوک یا کاکوم یعنی قاُقم می‌باشد، ۳ وایندک: جانوری که در هوا به سر می‌برد و رئیس این طبقه مرغ کرشپت یعنی چرغ قرار داده شده است (رجوع به جلد اول)، ۴ فراخرفتار: جانوری که آزاد در گردش و بیابان‌نورد است، خرگوش بزرگ و رد این طبقه است، ۵ چَرَکْ ارژانی: جانوری که در چراگاه زندگی می‌کند، خر بُز رئیس این طبقه خوانده شده است. در فقرهٔ ۷۴ از فروردین یشت پیش از نامیدن طبقات پنجگانه از دو طبقهٔ دیگری از جانوران نیز یاد شده است از این قرار: دئیتیک و یَسُوْک؛ دئیتیک همان است که اکنون در فارسی دد گوییم و از آن جانور وحشی اراده می‌کنیم.

نه هرآدمی زاده از دد بـه است　　که دد ز آدمی زادهٔ بد بـه است

(سعدی)

این کلمه که در اوستا در مقابل جانور اهلی استعمال شده در واقع همان (رَوَشْ چرات) یعنی جانوری است که آزاد و دشت‌نورد است، بنابراین جداگانه طبقهٔ مخصوصی نیست، مُمدّ براین در فصل ۶۱ مینوخرد در فقرهٔ ۱۱ آمده: «خرگوش رئیس ددان است» برای اینکه کلمهٔ دئیتیک با جانوران درنده که از آفریدگان خرد خبیث یا اهریمنند مُشتبه نشود بسا آن را با صفت ائیذیو (در گات‌ها ائیدیو) آورده‌اند یعنی ددی که به‌کار آید و سودمند باشد از آن جمله در فقرهٔ ۱۵۴ فروردین یشت و در فقرهٔ ۱ یسنای ۳۹، همچنین یَسُوکَ جداگانه اسم طبقهٔ مخصوصی نیست، بلکه مان چنگر نگهک یعنی طبقهٔ چرندگان اهلی است که مثل میش و بز در چراگاه‌ها به‌سر می‌برند و کلمهٔ مذکور در مقابل جانوران بری استعمال شده است، لُغت شبان فارسی از همین کلمه است، شبان یعنی پَسُو یا فَشُو بان بی‌شک از این طبقات پنجگانه که در اوستا به آنها درود فرستاده شده جانوران مفید اراده ←

۱۱ از فروغ و فرّ آنان است ای زرتشت که در شکم مادران فرزندانی را (پسرانی را) که هستی یافته‌اند حفظ نموده نمی‌میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل استخوان‌ها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان را) به هم پیوندم.[۱]

۱۲ اگر فروهرهای توانای پاکان مرا یاری نمی‌کردند هرآینه برای من در اینجا بهترین جنس جانوران و انسان باقی نمی‌ماندند، دروغ قوّت مـی‌گرفت، دروغ فـرمانروا می‌شد، جهان مادی از آنِ دروغ می‌گردید.

۱۳ میان زمین و آسمان در میان دو گوهر (خوبی و بدی = سپنتا مینو و انگـره مـینو) دروغ جای گزیند میان زمین و آسمان، در میان دو گوهر دروغ به اقتدار رسد، پس آنگاه انگره مینو (اهریمن) (در صورتی که) غالب باشد از سپنتای مینوی مغلوب شده قدم واپس نکشد.

۱۴ از فروغ و فرّ آنان است که آب‌ها از سرچشمه‌های خشک نشدنی جاری است، از فروغ و فرّ آنان است که از زمین گیاه‌ها از سرچشمه‌های خشک نشدنی می‌روید، از فروغ و فرّ آنان است که بادهای ابر برطرف کـننده از سـرچشـمه‌های خشک نشدنی می‌وزد.

←

گردیده است، جانوران موذی و درنده در این طبقات محسوب نگردیده، حتی از جانورانی که در زیر زمین به سر می‌برند یا در دشت و بیابان می‌گردند جانوران مفیدی مثل قاقُم و خرگوش اراده گردیده است. در انجام یـادآور می‌شویم که در اوستا به چارپایان خرد مثل میش و بز (انومیّه) نام داده‌اند و چارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خر را (ستئورَ) نامیده‌اند، همهٔ جانوران مفید در تحت حمایت ایزدگوش یا ایـزد درواسپ قـرار داده شـده‌انـد. (رجوع شود به جلد اول).

۱. کلمه‌ای که به فرزند ترجمه شده در متن پُوْثرَ آمده است، در فُرس نیز پُوثرَ می‌باشد و در سانسکریت پُوترَ، در پهلوی پُوس و پُسر و پور گویند، فور در لغت فغفور مُعرّب بغپور است. این کلمه در همه جای اوستا به معنی پسر یا پور در مقابل دوغذر (در گات‌ها دوغدر) که به معنی دُخت یا دختر است نیست بلکه مانند کلمهٔ گئوش ـ گاو کـه ذکرش گذشت معنی اعمّی دارد و بسا برای مطلق فرزندان و بچگان استعمال شده است، خواه نر و خواه ماده، فقرهٔ ۱۵ همین یشت ممدّ بر این معنی است.

۱۵ از فروغ و فرّ آنان است که زنان از فرزندان (پسران) حمل گیرند،
از فروغ و فرّ آنان است که آنان به آسانی وضع حمل کنند،
از فروغ و فرّ آنان است که آنان (زنان) حاملهٔ (نطفهٔ) فرزندان (پسران) شوند.

۱۶ از فروغ و فرّ آنان است که یک مرد انجمنی (دانا و زبان‌آور) تولد گردد، کسی که در انجمن سخن خود را به‌گوش‌ها فرو تواند برد، کسی که از دانش برخوردار در مناظره گئوتم (Gaotema) را مغلوب (نموده) پیروزمند به در آید.[۱]
از فروغ و فرّ آنان است که خورشید راه خویش می‌پیماید،
از فروغ و فرّ آنان است که ماه راه خویش می‌پیماید،
از فروغ و فرّ آنان است که ستارگان راه خویش می‌پیمایند.

۱۷ آنان فروهرهای پاکانند که در جنگ‌های سخت بهترین امداد هستند، ای اسپنتمان (در میان) فروهرهای پاکان (فروهرهای) نخستین آموزگاران کیش یا آنهای (فروهرهای) مردانی که هنوز متولد نشده و به سوشیانت‌های نو کنندهٔ جهان متعلقند قوی‌ترین می‌باشند،[۲] اما فروهرهای دیگران آنهای، مردان پاکی که هنوز در حیاتند قوی‌ترند از آنهای کسانی که مرده‌اند ای اسپنتمان.

۱۸ کسی که در طی زندگانی از فروهرهای پاکان خوب مواظبت کند (خواه) یک امیر مملکت، (خواه) یک شهریار، چنین کسی پیروزمندترین شهریار گردد، (خواه) هرشخصی که باشد اگر از مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و از ارشتاد پرورانندهٔ جهان و فزاینده گیتی خوب مواظبت کند.[۳]

۱۹ این است آنچه من تو را به راستی از نیرو و زور و فرّ و یاری و پشتیبانی، فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه ساختم ای اسپنتمان که چگونه فروهرهای توانای پاکان به یاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند.

---

۱. راجع به گئوتِمَ مقالهٔ گئوتمَ ملاحظه شود.
۲. راجع به سوشیانت‌ها یعنی موعودهای مزدیسنا به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده مراجعه شود.
۳. ارشتاد فرشتهٔ راستی ودرستی است رجوع شود به جلد اول.

(کردهٔ ۳۴)

۲۰ اهورامزدا با اسپنتمان زرتشت گفت: اگر در این جهان مادی راهزنی به سر راه تو آید ای اسپنتمان زرتشت و اگر از جنگ و احتیاج هولناک برای شخص خود در هراس باشی ای زرتشت، آنگاه این واج را[۱] آهسته بخوان، این واج پیروزمند را بلند بخوان ای زرتشت.

۲۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستایم، (به یاری) می‌خوانم و می‌سرایم. فروهرهای متعلق به خانه و به ده و به ناحیه و به ایالت و به زرتشتوم را ما می‌ستاییم،[۲] (فروهرهای) مقدسینی را که حالا وجود دارند، (فروهرهای) کسانی را که بوده‌اند، (فروهرهای) کسانی را که خواهند بود، فروهرهای تمام اقوام را، آن قوی‌ترین (فروهرهای) اقوام قوی را.

۲۲ آن (فروهرهایی) که آسمان را نگهداری کردند، آب را نگهداری کردند، زمین را نگهداری کردند، گاو را (ستوران را) نگهداری کردند، در شکم مادران فرزندان (پسران) را که هستی یافته‌اند حفظ نموده، نمی‌میرند. تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل استخوان‌ها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسُل (آنان) به هم پیوندد.[۳]

۲۳ (فروهرهایی که) بسیار آورند،[۴] که زورمند فرارسند، که نیک فرارسند، که نیرومند فرارسند، که با جرأت فرارسند، که از پی استغاثه فرارسند، در ستیزهٔ خونین آنها را به یاری باید خواند؛ در رزم آنها را به یاری باید خواند؛ در جنگ آنها را به یاری باید خواند.

---

۱. واج در اوستا وَچْ در تفسیر پهلوی گویشن و سخن آمده است، در ادبیات مردیسنان کلمهٔ واج مستعمل به معنی کلام مقدس و دعاست از همین ریشه است، کلمهٔ آواز فقرهٔ بعد (فقرهٔ ۲۱) واج یا دعایی است که باید در مواقع سخت مذکور خواند.

۲. راجع به کلمات خانه و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۳. مطلب فقرهٔ ۱۱ در اینجا ادعا شده است.

۴. یعنی نعمت‌های فراوان بخشند.

۲۴ که یاری طلبندگان را پیروزی بخشند، به حاجتمندان رستگاری دهند، به رنجوران تندرستی ارزانی دارند، به آن مقدسی که آنها را ستایش‌کنان و خوشنودکنان زَورْ نثار کند فرّ نیک بخشند.

۲۵ (فروهرها) بامیل‌تر به آنجایی درآیند که مردان مقدس نسبت به راستی با ایمان‌تر باشند و در آنجایی که بزرگ‌ترین خیرات تهیه شود و در آنجایی که (مرد) مقدس طرف ستیزه نباشد.

(کردهٔ ۳۵)

۲۶ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که در میان سواران زورمندترین و در میان پیش‌روندگان چست‌ترین و در میان پشتیبان‌ها نـلرزیدنی‌ترین، در مـیان اسلحه و آلات مغلوب نشدنی‌ترین (هستند) که حملهٔ (دشمن را) به ضد کسی که آنها بدو توجه نمودند باز دارند.

۲۷ این نیکان را، این بهترین را و فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم، آنها را در هنگام برسم‌های گسترده،[1] آنها را در صف رزم، آنها را در جنگ، آنها را در آنجایی که مردان دلیر در رزمگاه می‌جنگند به یاری باید خواند.

۲۸ مزدا آنها را به یاری خواند برای نگهداری آن آسمان و آب و زمین و گـیاه، در آن هنگامی که سپنتا مینو آسمان را برافراشت و در هنگامی که او آب را، در هنگامی که او زمین را، در هنگامی که او ستور را، در هنگامی که او گیاه را (پدید آورد)؛ در هنگامی که او فرزندانی راکه در شکم مادر هستی یافته‌اند حفظ نموده، نمی‌میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل که استخوان‌ها و موها و گوشت و احشـاء و پـاها و آلات تناسُل (آنان را) به هم پیوندد.[2]

۲۹ سپنتا مینو (فروهرهای) نیرومند و آرام گزیده، خوب چشم و تندنظر و شـنوایِ و

۱. راجع به برسم، جلد اول یشت‌ها ملاحظه شود.
۲. مثل فقرهٔ ۱۱.

دیرزمانی آسائیدهٔ و بلندِ و کمربند به بالا بسته و در آرامگاه نیک و در آرامگاه فراخ برقرار شده و تیزپروازِ و دولتمندِ و نامدار را بر آن گماشت که آسمان را نگهداری کنند.[۱]

(کردهٔ ۳۶)

۳۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم، کسانی که دوستی آنان نیک[۲] و نیک‌کردارند، کسانی که نزد آنان مصاحبت طولانی بهتر جای گزید، کسانی که مردان را نیازارند، آن مردانی که شما (فروهرها) نیکان را؛ اسرارمندان را؛ دور بینندگان را؛ چاره بخشان را؛ نامداران را در رزم؛ پیروزمندان را پیش از این نیازرده باشند.

(کردهٔ ۳۷)

۳۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که برضد دشمنان با یک ارادهٔ قوی از بالا درکارند بسیار زورمند، که از بالا در صف جنگ، بازوان قوی دشمنان بدخواه را نابود کنند.

(کردهٔ ۳۸)

۳۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که وفاشناس (و) دلیر، نیرومند در مقابل کمینگاه‌ها امان بخشند، مینویان بخشایشگرِ درمان دهنده که از درمان اشی بهره‌مندند که[۳] بسان زمین فراخ و بسان رودها دراز و بسان خورشید بلندند.

---

۱. یکی از اسباب اشکال ترجمهٔ اوستا صفات پی در پی است که در یک جمله می‌باشد ترجمه آنها به هرزبانی که باشد خوش اتفاق نمی‌افتد، چنان‌که در این فقره ملاحظه می‌شود غالب کلمات آن صفت است.

۲. کلمه‌ای که به (دوستی آن نیک) ترجمه شده در متن آمده که تحت‌اللفظی به معنی (خوب دوست) می‌باشد.

۳. اشی (در فارسی ایزد ارت) فرشتهٔ ثروت است، یشت ۱۷ مختص به اوست، به جای خود از او صحبت خواهیم داشت. رجوع کنید به جلد اول.

(کردهٔ ۳۹)

۳۳ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که چالاک (و) دلیر (و) جنگ‌آزما و مهیب، (هراساننده) همه ستیزهٔ دشمنان را در هم شکسته نابود سازند، چه از دیوها و چه از مردمان که بنا به خواهش و میلشان هماوردان را در وقت حمله براندازند.

۳۴ شما نیکی‌های خودتان را و فتح و برتریِ غلبه کنندهٔ اهورا آفریده را به آن ممالکی ارزانی می‌دارید و شما ای تواناترین و در آنجایی که از نیکی‌های شما سوءاستفاده نشده خوشنود و نرنجیده و نیازرده باشید. در آنجایی که شما را سزاوار ستایش و شایسته نیایش دانسته و راه برگزیده خود می‌پیمایید.

(کردهٔ ۴۰)

۳۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم، آن نامدارانِ در جنگ پیروزمندِ بسیار قوی...[1] که از (راه) منحرف نشوند، هردو (آنها را) به یاری می‌خوانند: تعاقب کننده و تعاقب شده، برای دست یافتن تعاقب کننده استغاثه می‌کند و تعاقب شده برای رهایی یافتن.

۳۶ آنها (فروهرها) با میل‌تر به آنجایی روی آورند که در آنجا مردان پارسا باشند، کسانی که بیشتر به راستی ایمان دارند در آنجایی که نذرهای بزرگ باشد و در آنجایی که پارسا خوشنود شده باشد.

(کردهٔ ۴۱)

۳۷ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که لشکر بیشمار بیارایند، که

---

۱. به‌جای نقاط کلمات سپاروداشتَ خراب شده به نظر می‌رسد، اما گلدنر و دارمستتر و کانگا Kanga آن را به سپر دارنده ترجمه کرده‌اند.

سلاح به‌کمر بسته با درفش‌های برافراشتهٔ درخشان (به در آیند)، آنانند که سابقاً فرارسیدند در هنگامی که خشتاویِ‌های دلیر برضد دانوها می‌جنگیدند.[۱]

۳۸ شمایید که سابقاً حمله دانُوهای تورانی را درهم شکستید، شمایید که سابقاً ستیزهٔ دانوهای تورانی را درهم شکستید، از پرتو شما بود که سابقاً کَرِشنَزْها[۲] بسیار نیرومند شدند، (همچنین) آن خشتاویِ‌های دلیر و سوشیانت‌های دلیر، آن ناموران پیروزمند، منازل هولناک بیشتر از ده هزار اُمرای دانوها ویران گردید.

(کردهٔ ۴۲)

۳۹ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که جناح دو صف مرتّب شدهٔ جنگ را درهم شکستند، مرکز را از هم پاشند، چالاک برای یاری مردان نیک از پی تازند (و) برای به تنگنا انداختن بدکردار.

(کردهٔ ۴۳)

۴۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم، آن توانایان، دلیران، پیروزمندان، در جنگ کامیابی را که (گهی) آسایش بخشند، (گهی) حمله برند، (گهی) تکاپو کنند که...[۳] کالبد برازنده (و) روان شریف دارند آن پاکانی که به استغاثه کننده پیروزی بخشند، به خواستار کامیابی بخشند، به ناخوش تندرستی بخشند.

۴۱ آنها به آن کسی فرّ نیک بخشند که آنها را مانند آن مرد بستود، (مانند) زرتشت پاک کسی که رادمرد جهان مادی و سرور جنس دوپا (بشری است) در آن هنگامی که او (زرتشت) مُصمّم کاری بود، در آن هنگامی که او در معرض خطر بیم و هراس بود.

---

۱. خشتاوی اسم یک خانوادهٔ ایرانی و دانُوْ اسم یک قبیلهٔ تورانی است. رجوع شود به جلد اول.
۲. کرشنز اسم یک خانوادهٔ ایرانی است.
۳. از کلمهٔ سرَوَشِمْنَ که به جای آن نقاط گذاشتیم. معنی درستی برنمی‌آید.

۴۲ وقتی که از آنان استغاثه شود از فراز آسمان، برای یاری به سُرعت قُوّهٔ خیال فرود آیند با همراهی نیروی نیک ساخته شده و پیروزی آفریدهٔ اهورا و برتری غلبه کننده و سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوه‌ها آورد که مقدس و فرخنده به حسب بهترین راستی برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است.

۴۳ آنها (فروهرها) در میان زمین و آسمان (ستارهٔ) ستویس[۱] را به گردش درآورند که باران بباراند و استغاثه بشنود، باران بریزاند و گیاه‌ها برویاند، برای نگهداری چارپایان و انسان، برای نگهداری ممالک ایران، برای نگهداری جانوران پنجگانه،[۲] برای یاری مردان پاک.

۴۴ در میان زمین و آسمان ستویس راه پیماید، باران بباراند، استغاثه را بشنود، باران بریزاند و گیاه‌ها برویاند، (آن ستویس) زیبای درخشان پرفروغ برای نگهداری چارپایان و انسان برای نگهداری ممالک ایران، برای نگهداری جانوران پنجگانه، برای یاری مردان پاک.

(کردهٔ ۴۴)

۴۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که با خود فلزّی، با سلاح فلزّی، با سپر فلزّی در میدان رزم درخشان می‌جنگند که خنجر آخته برای نابود ساختن هزاران دیوها برگرفته‌اند.

۴۶ اگر در میان آنان بادی وزیده بوی مردان (جنگجو) آورد آنگاه آنان به سوی آن جنگجویی روی آورند که فتح به طرف وی پیش‌بینی شده، به آن طرفی که برای آنان نثار آورند، برای آن فروهرهای نیک توانای مقدسین پیش از آنکه شمشیر کشیده شود و بازوان بلند گردد.

---

۱. ستویس یکی از ستارگان باران است رجوع شود به جلد اول.

۲. فقرهٔ ۱۰ همین یشت و توضیحات آن ملاحظه شود.

۴۷ هریک از دو طرف (جنگجو) که نخست به آنان با خلوص عقیده و صفای ایمان نماز آورد، به همان طرف فروهرهای توانای مقدسین با همراهی مهر و رشن و داموئیش اُوپَمنَ[1] و با همراهی باد[2] پیروزمند روی آورند.

۴۸ آنان ممالک (اقوام) را به یک ضربت براندازند پنجاها صدها و صدها هزارها؛ هزارها ده هزارها و ده هزارها صدهزارها[3] به آن طرفی که فروهرهای توانای مقدسین با همراهی مهر و رشن و داموئیش اُوپَمَنَ و با همراهی باد پیروزمند روی آورند.

(کردهٔ ۴۵)

۴۹ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که در هنگام همسپتمدم[4] از آرامگاه‌های خود به بیرون شتابند، در مدت ده شب پی در پی در اینجا برای آگاهی یافتن به سر برند.

۵۰ که ما را خواهد ستود، که ستایش خواهد نمود، که خواهد سرود، که (ما را) خوشنود خواهد ساخت، که با دست جُود (ما را) با شیر و پوشاک خواهد پذیرفت (و) با خیراتی که به واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند، اسم کدام یک را از میان ما او خواهد ستود، روان کدام یک را از میان ما او ستایش خواهد نمود، به کدام یک از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که برای او غذای فناناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد.

۵۱ مردی که آنها را با دست جُود با شیر و پوشاک (و) خیراتی که به واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند بستاید، برای چنین کسی آن فروهرهای توانای مقدسین (در صورتی که) خوشنود (و) نیازرده (و) نرنجیده (باشند) درخواست می‌کنند.

۵۲ که این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد، از اسب تندرو و گردونهٔ استوار با نصیب باد، از مرد پایدار انجمنی (زبان‌آور) برخوردار باد، آن (مردی) که هماره ما

---

۱. داموئیش اُوپَمنَ اسم فرشته‌ای است. رجوع شود به جلد اول. ۲. ایزد باد (وات) مقصود است.
۳. راجع به ترجمهٔ این جمله که مکرراً در یشت‌ها دیده می‌شود و مستشرقین در ترجمهٔ آن با همدیگر متفق نیستند، رجوع کنید به یشت‌ها ترجمهٔ لومل Lommel ص ۳۷.
۴. همسپتمدم ششمین گهنبار جشن آخر سال. رجوع شود به جلد اول.

را با دست جود با شیر و پوشاک (و) با خیراتی که به واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند می‌ستاید.

(کردهٔ ۴۶)

۵۳ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که به آب‌های مزدا آفریده راه زیبا بنمودند، (آن آب‌هایی که) سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی به جای خود ساکن مانده جاری نبود.

۵۴ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده به سوی امکنه‌ای که از طرف فرشتگان مُعیّن شده و به سوی (سرزمین‌های) پُرآب که از پیش مقرّر گردیده، جاری است، برای خوشنودی اهورامزدا و برای خوشنودی امشاسپندان.

(کردهٔ ۴۷)

۵۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که به گیاه‌های حاصل‌ده باغ‌های زیبا بنمودند که سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی به جای خود ساکن مانده نموّ نمی‌کرد.

۵۶ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده، در امکنه‌ای که از طرف فرشتگان مُعیّن شده و در وقتی که از پیش مقرّر گردیده نموّ می‌کند، برای خوشنودی اهورامزدا و برای خوشنودی امشاسپندان.

(کردهٔ ۴۸)

۵۷ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که به ستارگان و به ماه و به خورشید (و) به انیران[۱] راه‌های پاک بنمودند که سابقاً مدت زمانی به جاهای خود ساکن مانده حرکت نمی‌کردند، به واسطهٔ ستیزگی دیوها؛ به واسطه هجوم دیوها.

۱. انیران (اَنَغْرَ رَئوچاو) یعنی فضای فروغ بی‌پایان.

۵۸ اما اینک به پایان راه گرائیده، تا به آخرین نقطهٔ گردش (به عهد) نیک تجدّد رسند.[۱]

(کردهٔ ۴۹)

۵۹ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که نُه و نود و نهصد و نه هزار و نُه بار ده هزار[۲] از آنان فراخکرت[۳] درخشان را پاسبانی می‌کنند.

(کردهٔ ۵۰)

۶۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که نُه و نود و نهصد و نه هزار و نُه بار ده هزار از آنان هفتورنگ[۴] را پاسبانی می‌کنند.

(کردهٔ ۵۱)

۶۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که نُه و نود و نهصد و نه هزار و نُه بار ده هزار از آنان پیکر سام گرشاسب گیسو دارنده و مسلح به‌گرز را پاسبانی می‌کنند.[۵]

(کردهٔ ۵۲)

۶۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان نطفهٔ اسپنتمان زرتشت مقدس را پاسبانی می‌کنند.[۶]

---

۱. اشاره است به آخرالزمان و ظهور سوشیانت: موعود مزدیسنا که جهان از ظهور وی نو خواهد شد.

۲. یعنی ۹۹۹۹۹ ۳. راجع به دریای فراخکرت جلد اول، ملاحظه شود.

۴. راجع به ستارهٔ هفتورنگ جلد اول، ملاحظه شود.

۵. راجع به گرشاسب جلد اول، ملاحظه شود.

۶. راجع به نطفهٔ حضرت زرتشت که بنا به‌سنت در دریاچهٔ هامون محفوظ مانده و در آینده سبب تولید سوشیانت‌ها خواهد شد به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده مراجعه شود.

(کردهٔ ۵۳)

۶۳ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که در طرف راست امیر فرمانده می‌جنگند، در صورتی که او پیرو راستی باشد؛ در صورتی که فروهرهای توانای مقدسین از او خشمگین (نباشند) خوشنود (و) نیازرده (و) نرنجیده باشند.

(کردهٔ ۵۴)

۶۴ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که بزرگ‌تر؛ قوی‌تر؛ دلیرتر؛ نیرومندتر؛ پیروزمندتر؛ درمان‌بخش‌تر؛ مؤثرتر (اند) از آنکه بتوان با کلام شرح داد، که ده هزارها (از آنان) در وسط خیرات دهندگان فرود می‌آیند.

۶۵ وقتی که آب‌ها ای اسپنتمان زرتشت از دریای فراخکرت با فرّ مزدا آفریده سرازیر شود، آن‌گاه فروهرهای توانای مقدسین برخیزند، چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین چندین ده هزارها.

۶۶ تا هریک برای خانواده خود، ده خود، ناحیهٔ خود، مملکت خود آب تحصیل کند این چنین گویان: مملکت ما باید ویران گشته و خشک شود؟

۶۷ (فروهرها) در صف رزم برای محل و منزل خود می‌جنگند، در آنجایی که (هریک از آنها) آشیان و خانه داشته‌اند، آن‌چنان که گویی مرد دلیری سلاح به‌کمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه می‌کند.

۶۸ و آنهایی که در میان آنان (فروهرها) موفق گردند، آب را هریک به خانوادهٔ خود، به دهِ خود، به ناحیهٔ خود، به مملکت خود می‌رساند، این چنین گویان مملکت ما باید خُرم گردد و نموّ کند.

۶۹ وقتی که شهریار مقتدر مملکت از دشمن کینور تهدید شود این چنین او، این فروهرهای توانا را به یاری می‌خواند.

۷۰ آنان به یاری وی می‌شتابند در صورتی که آن فروهرهای توانای مقدسین از او خشمگین نباشند، خوشنود (و) نرنجیده (و) دشمنی نگرفته باشند، آنان به سوی وی پرواز کنند چنان که گویی مرغ خوب شهپری (پرواز کند).

۷۱ آنان (فروهرها) او را مانند سلاح و سپر مانند زرهٔ پشت و جوشن به‌کار آیند، برضد دروغ غیرمریی و وَرِنهای فریفتار و کیّذ مفسد[۱] و برضد اهریمنِ مهلک ناپاک، چنان‌که گویی به یک صد و به هزار و به ده هزار سنگر ضربت فرود آمده باشد.

۷۲ چنان‌که به این ترتیب به او نَه تیغ خوب آخته شده، نَه گرز خوب حواله شده، نَه تیر خوب رها شده، نَه نیزهٔ خوب پرتاب شده، نَه سنگ‌های فلاخن با (قوّت) بازوان انداخته شده نرسد.

۷۳ آنان (فروهرها) خود را ظاهر سازند، آنان خود را نموده به‌کلّی مهیّا (شوند)، آن فروهرهای آرام جای گزیدهٔ نیک توانای پاک مقدسین تا اینکه آگاهی یابند که ما را خواهد ستود، که ستایش خواهد نمود، که خواهد سرود، که (ما را) خوشنود خواهد ساخت، که با دست جُود (ما را) با شیر و پوشاک خواهد پذیرفت (و) با خیراتی که به واسطهٔ آن (به نعمت) راستی رسند، اسم کدام‌یک را از میان ما او خواهد ستود، روان کدام‌یک را از میان ما او ستایش خواهد نمود، به‌کدام یک از ما؛ او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که برای او غذای فناناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد.[۲]

۷۴ منش‌های آفریده شده را می‌ستاییم، دین سوشیانت‌ها را می‌ستاییم،[۳] روان‌های چارپایان اهلی را می‌ستاییم، (روان‌های) جانوران بری را می‌ستاییم، (روان‌های)

---

۱. غالباً در اوستا دروغ‌پرستان وِرَن که مملکت دیلم = گیلان باشد با دیوهای مازندران یعنی مشرکین مازندران یک‌جا ذکر شده، از اوستا برمی‌آید که در این دو مملکت گروهی به دین قدیم باقی مانده، پیرو دین زرتشتی نبوده‌اند. رجوع شود به جلد اول. از کیذ مجرم و گناهکاری اراده شده است. رجوع شود به جلد اول.

۲. قسمت دوم این فقره (که ما را خواهد ستود...) به عینه مثل فقرهٔ ۵۰ همین یشت است.

۳. دین در اینجا به معنی کیش نیست بلکه یکی از ارواح انسانی است چه در ردیف روان و فروهر آمده و به معنی وجدان و حس روحانی آدمی است، در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت. رجوع شود به جلد اول.

جانوران آبی را مـی‌ستاییم، (روان‌هـای) خـزندگان را مـی‌ستاییم، (روان‌هـای) پرندگان را می‌ستاییم، (روان‌های) جانوران بیابان‌گرد را می‌ستاییم، (روان‌هـای) چرندگان را می‌ستاییم،[1] فروهرهای (این جانوران را) می‌ستاییم.[2]

۷۵ فروهرها را می‌ستاییم، رادمردان را می‌ستاییم، دلیران را می‌ستاییم، دلیرترین‌ها را می‌ستاییم، پاکان را می‌ستاییم، پاک‌ترین‌ها را می‌ستاییم، نیرومندان را می‌ستاییم، نیرومندترین‌ها را می‌ستاییم، اُستواران را می‌ستاییم، پـیروزمندان را مـی‌ستاییم، زورمندان را می‌ستاییم، زورمندترین‌ها را مـی‌ستاییم، چـالاکـان را مـی‌ستاییم، چالاک‌ترین‌ها را می‌ستاییم، تخشایان را می‌ستاییم، تخشاترین‌ها را می‌ستاییم.[3]

۷۶ زیراکه آن فروهرهای نیک، توانای پاک، مقدسین در میان مـخلوقات دو گـوهر تخشاترین هستند که سابقاً در آنجا با هیجان قیام نمودند وقتی که دو گوهر (یعنی) خرد مقدس (و) خرد خبیث (سپنت مینو و اهریمن) به‌کار آفرینش پرداختند.

۷۷ وقتی که اهریمن برضد آفرینش نیک راسـتی خـروج نـمود، آنگـاه در آن مـیان وهومن و آذر به درآمدند.[4]

۷۸ آنان خصومت‌های اهریمن نابکار را درهم شکستند بـه طـوری کـه آب‌هـا را از جریان و گیاه‌ها را از نموّ نتوانست بازداشت، فوراً آب‌های قوی آفرینندهٔ توانـا و شهریار مطلق اهورامزدا به جریان درآمد و گیاه‌ها بالیدن آغاز نمود.

۷۹ همهٔ آب‌ها را می‌ستاییم، همهٔ گیاه‌ها را می‌ستاییم، همه فروهرهای نیک تـوانـای پاک مقدسین را می‌ستاییم، آب‌ها را نـام بـرده مـی‌ستاییم، گـیاه‌ها را نـام بـرده می‌ستاییم، فروهرهای توانای پاک مقدسین را نام برده می‌ستاییم.

---

۱. راجع به طبقات جانوران به توضیحات فقرهٔ ۱۰ همین یشت مراجعه شود.

۲. در آغاز این فقرهٔ سه بار در متن کلمهٔ (می‌ستاییم) پس از کلمات (منش‌ها) و (دین) و (روان‌ها) بـیجا تکـرار شده، لابُد سهو نسّاخ است.

۳. تخشا را به جای کلمهٔ یاسکرتْ که به معنی کوشا و ساعی و عامل و فعال و مؤثر می‌باشد ترجمه کردیم.

۴. راجع به امشاسپند وهومن = بهمن، به جلد اول و راجع به ایزد آذر به جلد اول مراجعه شود.

۸۰ در میان همه این فروهرهای ازلی، اینک فروهر اهورامزدا را می‌ستاییم که بزرگ‌تر و بهتر و زیباتر و استوارتر و داناتر و خوش‌ترکیب‌تر و در راستی عالی‌رتبه‌تر است.

۸۱ که روان سفید روشنِ درخشانش کلام مقدس (مَنترَسپنت) است و ترکیب‌هایی که او پذیرد زیباترین ترکیب‌های امشاسپندان است، بزرگ‌ترین (ترکیب‌های) امشاسپندان است، خورشید تیز اسب را می‌ستاییم.

(کردهٔ ۵۵)

۸۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم، آن (فروهرهای) امشاسپندان را، آن شهریاران تندنظر، بلندبالای، بسیار زورمند، دلیر اهورایی را که مقدسین فناناپذیرند.

۸۳ که هرهفت یکسان اندیشند، هرهفت یکسان سخن گویند، هرهفت یکسان عمل کنند، که در اندیشه یکسان؛ در گفتار یکسان؛ در کردار یکسانند و همه را یک پدر و سرور است، اوست اهورامزدا.

۸۴ یکی از آنان روان دیگری را مشاهده تواند نمود آن (روانی که) به پندار نیک اندیشد و به‌گفتار نیک اندیشد و به‌کردار نیک اندیشد و به گرزمان (بهشت) اندیشد و راه آنان روشن است وقتی که به سوی (نثار) زور پرواز می‌کنند.

(کردهٔ ۵۶)

۸۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم، آن (فروهر) آذر اُوزْوازِیْشتَ[1] مقدس انجمنی را و آن (فروهر) سروش پاک دلیر فرمانبردار، (تنومنتر) گرز قوی آزندهٔ اهورایی را، آن (فروهر) نریوسنگ را.[2]

---

۱. اُوْروازِیُشتَ یکی از آتش‌های پنجگانه است، آتشی است که در رستنی‌ها و چوب‌هاست. رجوع شود به جلد اول.
۲. ایزد نریوسنگ پیک اهورامزداست، رجوع شود به جلد اول.

۸۶ آن (فروهر) رشن راست‌ترین را و آن (فروهر) مهردارندهٔ دشت‌های فراخ را و آن (فروهر) کلام مقدس را و آن (فروهر) آسمان را و آن (فروهر) آب را و آن (فروهر) زمین را و آن (فروهر) گیاه را و آن (فروهر) ستور را (گئوش) و آن (فروهر) کیومرث را[۱] و آن (فروهر) دو جهان مقدس را.

۸۷ فروهر کیومرث پاک را می‌ستاییم. نخستین کسی که به‌گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فراداد، از او خانواده ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا به وجود آمد، رحمت و فروهر زرتشت اسپنتمان مقدس را اینک می‌ستاییم.

۸۸ نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک گفت، نخستین کسی که نیکی به جای آورد، نخستین آترُبان و نخستین رزم‌آزما و نخستین کشاورز ستورپرور[۲]، نخستین کسی که بیاموخت، نخستین کسی که بیاموزانید، نخستین کسی که برای خود بپذیرفت، نخستین کسی که دریافت ستور را؛ راستی را؛ کلام مقدس را؛ و اطاعت از کلام مقدس را؛ و سلطنت (روحانی) را و همه چیزهای نیک مزدا آفریده را که منسوب به راستی است.[۳]

۸۹ کسی که نخستین آترُبان، نخستین رزم‌آزما، نخستین کشاورز ستورپرور (است)؛ نخستین کسی که روی از دیو بگردانید و بشر را تربیت نمود؛ نخستین کسی که در جهان مادی (نماز) اشم وهو خواند،[۴] به دیوها نفرین نمود و اعتراف کرد که مزداپرست، پیرو زرتشت، دشمن دیوها و به‌کیش اهوراست.

۹۰ اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا به ضدّ دیوهاست برخواند، اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا به ضد دیوهاست بشارت داد، اوست نخستین کسی که در جهان مادی آنچه

---

۱. راجع به کیومرث، مقالهٔ کیومرث ملاحظه شود.
۲. در سنت است که طبقهٔ سه‌گانه که عبارت باشند از آتربانان یعنی پیشوایان دینی و رزمیان و کشاورزان، از پشت سه پسر زرتشت می‌باشند، در موقع دیگر از آنها صحبت خواهیم داشت.
۳. فقرات بعد نیز تا آخر فقرهٔ ۹۵ راجع است به خود حضرت زرتشت.
۴. راجع به نماز معروف اشم وهو... به گات‌ها تفسیر نگارنده، مراجعه شود.

را که از دیوهاست غیرقابل ستایش، غیرقابل نیایش نامید، اوست دلیر سراسر زندگی خوش (و) نخستین آموزگار ممالک.

۹۱ به واسطهٔ او تمام کلام مقدس که در سرود اَشِمْ محتوی است آشکار گردید، کسی که بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی است، ستایندهٔ راستی است که بزرگ‌ترین و بهترین و نیکوترین (چیز است) و مبشّر دینی است که در میان همه (دین‌ها) بهترین است.

۹۲ کسی راکه تمام امشاسپندان متّفقاً با خورشید، با میل و طیب خاطر و صفای عقیدهٔ بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی خواستار شدند و ستایندهٔ راستی که بزرگ‌ترین و بهترین و نیکوترین (چیز است) و مُبشّر دینی که در میان همهٔ (دین‌ها) بهترین است (خواندند).

۹۳ در هنگام تولّد و نشو و نمایش آب‌ها و گیاه‌ها شادمان شدند، در هنگام تولد و نشو و نمایش آب‌ها و گیاه‌ها بالیدند، در هنگام تولّد و نشو و نمایش همه آفریدگان خرد مقدس به خود مژدهٔ رستگاری دادند.

۹۴ خوشا به ما یک آتُربان (پیشوای دینی) متولّد شد، اوست اسپنتمان زرتشت، ما را با نذر زَوْر و برسم گستردهٔ زرتشت خواهد ستود. از این پس دین نیک مزدا در روی هفت کشور منتشر خواهد شد.

۹۵ از این پس مهر، دارندهٔ دشت‌های فراخ همهٔ فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را فروخواهد نشاند، از این پس اَپَمْ نپات قوی همهٔ فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را به لگام خواهد کشید، تقدُّس و فروهر مدیوماه مقدس پسر آراستی را اینک می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد.[۱]

---

۱. مئیذیوئی مانگهه پسر آراستی را اینک مدیوماه گویند، یکی از یاران مهم حضرت زرتشت است. پیغمبر ایران او را در گات‌ها یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۹ پس از کی گشتاسب و فراشوشتر و جاماسب اسم می‌برد، از این قرار «مدیوماه اسپنتمان پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد ←

۹۶ فروهر پاکدین اسمو خوانونت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اشنو خوانونت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین گَوَیَنْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پَرَشتْ گَئوْ (پسر پراتَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وُهَوْستی پسر سنئویّه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ایسونت پسر ورازَ را می‌ستاییم.[۱]

←

گماشت تا دیگران را آگاه سازد، از اینکه پیروی به آئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست.» چنان‌که ملاحظه می‌شود زرتشت او را به اسم خانوادهٔ خود که اسپنتمان باشد می‌نامد، در سنت مدیوماه پسرعموی زرتشت است بندهش در فصل ۳۲ که از سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران صحبت می‌دارد، در فقرات ۲ و ۳ آن می‌نویسد: «از پتیرسب دو پسر ماند یکی پوروشسب و دیگری آراستی، از پوروشسب زرتشت به وجود آمد و از آراستی مدیوماه، وقتی که زرتشت دین آورد و نخست در آریاویج مراسم ستایش به جای آورد، مدیوماه دین وی پذیرفت.» در فقرهٔ ۱۰۶ همین یشت نیز به فروهر اشستو پسر مدیوماه درود فرستاده شده است.

در زادسپرم مندرج است که در مدت ده سال مدیوماه یگانه پیرو زرتشت بوده است و در مدت دو سال دیگر کی گشتاسب به او گرویده است، معنی لفظی مدیوماه چنین است کسی که در میان ماه یعنی در پانزدهم ماه تولد یافت و معنی لفظی پسرش اشستو چنین است کسی که نماز اشا (اشم وهو...) به جای می‌آورد، در فقرهٔ ۱۲۷ همین یشت از یک مدیوماه دیگری یاد شده که برای امتیاز مدیوماه بعد زائیده شده نامیده شده است.

۱. در این فقره پس از مدیوماه که ذکرش در فقرهٔ پیش گذشت از شش نفر دیگر از نخستین پیروان حضرت زرتشت یاد شده است، دائرهٔ اطلاعات ما راجع به آنان بسیار تنگ است، برخی از آنان مجملاً در کتب پهلوی یاد شده‌اند، همچنین معنی لفظی برخی از این اسامی معلوم نیست (نخست) اسمو خوانونت Asmō x̌anvant در فقرهٔ ۳۰ از هرمزد یشت نیز این اسم موجود است، رجوع شود به جلد اول.

(دوم) اشنو خوانونت در معنی لفظی با اسمو خوانونت یکی است.

(سوم) گَوَیَنْ Gavayan لفظاً یعنی دارندهٔ گاومیش،

(چهارم) پَرشتْ گَئو Paršat. Gav پسر پراتَ Parāta لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای ابلق، در فصل ۲۹ بندهش مندرج است که پرشت گاو خنبیه در دشت پیشیانسی (در کابلستان) سرور جاودانی است، او را از این جهت خنبیه گویند برای اینکه او را از بیم دیو خشم در خم پنهان کرده بودند.

در فقرهٔ ۱۳۸ خواهیم دید که یکی از پارسایان موسوم به فرَذاخشتی Fradhāxšti به خونبیه Xumbya منسوب است و همین اسم در کتاب نهم دینکرد فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۱ (چاپ سنجانا) فراد خشت خمبیک ضبط شده و در جزو هفت شهریاران جاودانی خونیرس شمرده شده که در سوشیانس شهریار است، کتب پهلوی راجع به هفت جاودانی‌ها با همدیگر موافق نیستند بسا یک دو تن از آنان که در کتابی از جاودانی‌ها به شمار رفته در کتاب دیگر ذکری از آنان نشده و به جایشان کسان دیگر نامیده شده‌اند (به فصل ۹۰ دادستان دینیک نیز ملاحظه شود) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۳ فقرهٔ ۱۷ از پرشت گاو مثل فروردین یشت بدون خنبیه اسم برده شده، مندرج است: اهورامزدا به زرتشت گفت این آئین را با ایمان راسخ بپذیر، من که اهورامزدا هستم یار تو خواهم بود، خرد و آگاهی از آن تو خواهد شد. مدیوماه و پرشت گاو و سئن و کی گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب از یاوران تو خواهند گردید. سئن همان است که در فقرهٔ بعد از او یاد شده.

در فقرهٔ ۱۲۷ همین یشت از یک پرشت گئو دیگری اسم برده شده که از مملکت اپاخشیرا و برادر بازگروگئو می‌باشد ذکرش به زودی بیاید.

←

۹۷ فروهر پاکدین سَئِنَ پسر اَهومْ ستوتْ را می‌ستاییم، نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد،[۱] فروهر پاکدین پِرئیدیذیّه را می‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین اوَسمانَرَ پسر پئشته را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین اَشَـوْرئوچه پسر فرانیه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وُرِشمورئوچه پسر فرانیه را می‌ستاییم.[۴]

۹۸ فروهر پاکدین ایسدواستر پسر زرتشت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اروتدنر پسر زرتشت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین خورشیدچهر پسر زرتشت را می‌ستاییم،[۵]

→

(پنجم) وُهْوَسْتی Vohvasti پسر سنئویّه Snaoya لفظاً یعنی کسی که استخوان‌هایش خوب است، در فقرهٔ ۱۱۲ از یک وُهوستی دیگری که از خاندان پئوروذاخشتی است اسم برده شده است، سنئویّه شاید به معنی «کسی که خوشنود است» باشد.

(ششم) ایسونت Isvant پسر ورازَ Varāza ایسونت یعنی دارنده و توانگر راجع به ورازَ که به معنی گراز است، به جلد اول مراجعه شود، در خصوص وهوستی پسر سنئویّه و ایسونت پسر ورازَ و سئن پسر اهوم ستوت در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۵ از ورشت مانسر (Varštmansar) نسک یعنی از دومین نسک اوستای عهد ساسانیان نقل نموده می‌نویسد: «در هنگام نو شدن جهان (رستاخیز) زرتشت از خاندان ایازم (یازدهمین جد زرتشت به قول مسعودی هایزم) زوْت همه جهان خواهد بود و وُهوستی پسر سنئویّه هاونان خواهد بود. ایسونت پسر ورازَ که از مملکت توران است آتروخش خواهد بود. سئن پسر اهوم ستوت که از مملکت سائینی است فربرتار خواهد بود و گشتاسب از خاندان نوذر سرشاورز خواهد بود.» در خصوص زوت و هاونان و آتروخش و فربرتار و سروشاورز رجوع شود به طبقات هفتگانه پیشوایان دینی در ایران قدیم در جلد اول، در خصوص مملکت سائینی Sāini رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۴۴ همین یشت.

۱. سَئِنَ Saēna پسر اَهُومْ سَتوتْ Ahūm. Stūt سَئِنَ نیز به معنی سیمرغ است، شرح آن در جلد اول گذشت، معنی اسم پدرش که اهوم ستوت باشد چنین است: «کسی که نماز اهون (یتا اهو) به جای می‌آورد.» در فقرهٔ ۱۲۶ همین یشت از سه تن یاد شده که از خاندان سئن می‌باشند. در کتاب هفتم دینکرد فصل ۶ فقره ۵ آمده: «در میان دستورات راجع به سئن گفته شده است که او صد سال پس از ظهور دین متولد شد و دویست سال پس از ظهور دین درگذشت، او نخستین پیرو مزدیسناست که صد سال زندگانی کرد و با صد نفر از مریدان خویش به روی این زمین به در آمد.»

۲. پِرئیدیذیّه Pereididhaya؟ اطلاعی از او نداریم.

۳. اوسمانر Usmānar پسر پئشته Paēšatah در فقرهٔ ۱۲۰ نیز اسم این پسر و پدر تکرار شده است، اوسمانر یعنی کسی که مردان او را حُرمت کنند، در فقرهٔ ۱۱۵ از یک نَنَراستی Nanarāsti اسم برده شده که او نیز پسر پئشته می‌باشد.

۴. وهورئوچه vōhu.raočah اَشَورئوچه Ašō.raočah و وَرِشمورئوچه varesmō.raočah هرسه پسران فرانیه Frānya هستند، معنی وهورئوچه که بعدها بهروز شده و در تاریخ ایران غالباً به چنین اسمی برمی‌خوریم، معلوم است. اشورئوچه یعنی کسی که فروغ و روشنایی راستی (اشا) با اوست، وَرِشمُورئوچه یعنی کسی که دارای فروغ مؤثر است، در فقرهٔ ۱۱۳ اسم یک وهورئوچه دیگر که پسر وَرَکَسَ varakasa باشد ذکر شده است، همچنین در فقرهٔ ۱۲۶ به یک ورسمورئوچه دیگر برمی‌خوریم که پسر پرثْ وَفْسَمَنْ Perethvafsman می‌باشد.

۵. ایست واستر Isat.vāstra و روتَت نَرَ Urvatat.nara هوَرِچیثرَ Hvare.čithra اکنون وایسد استرو اُروتدنر و

←

فروهر پاکدین دَاوِتُبیش دلیر را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین ثری میثونت اسپنتمان را می‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین دائونگه پسر زئیرِیْتَ را می‌ستاییم.[۳]

۹۹ فروهر پاکدین، کی‌گشتاسب دلیر تن، ایزدین کلام (تنومنتر)، گرز قوی آزندهٔ اهوریایی را می‌ستاییم که با گرز سخت برای راستی راه آزاد جست، که با گرز سخت برای راستی راه آزاد یافت، کسی که بازو و پناه این دین اهورایی زرتشت بود.

۱۰۰ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته، از بند برهانید، آن را در میان جای داد،[۴] (آن دین) فرمانگزارِ بزرگِ متزلزل نشدنی مقدس که از ستور و

←

خورشیدچهر گویند به حسب ترتیب بزرگ‌ترین و متوسطی و کوچک‌ترین پسر پیغمبر شمرده می‌شوند، معنی خورشیدچهر معلوم است و ممکن است هم به معنی خورشیدنژاد باشد، چه کلمهٔ چیثرَ نخست به معنی نمایش و ظهور و پیدایش است، دوم به معنی تخمه و نژاد و اصل و نسبت است، در پهلوی و فارسی چهر شده است. در گاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۲ در جایی که حضرت زرتشت می‌فرماید: «از پی ستایش اوست که کی‌گشتاسب و پسر زرتشت سپنتمان راه دین برحق و فرستادهٔ اهورا را روشن و منبسط می‌کنند.» ظاهراً در اینجا از این پسر ایسدواستر اراده شده است، در یسنا ۲۳ فقرهٔ ۲ و در یسنا ۲۶ فقرهٔ ۵ نیز از همین پسر یاد شده است، در فقرهٔ ۱۲۷ فروردین یشت از یک اروتدنر دیگری یاد شده که برای امتیاز اروتدنر بعد زائیده شده (دوم یا متأخر) نامیده شده است.

در سُنت است که ایسدواستر و اروتدنر و خورشیدچهر به حسب ترتیب نخستین پیشوای دینی و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بوده‌اند، یعنی این سه پسر بزرگ و سردار سه طبقه معروف ایران قدیم که اثورنان واستریوشان و ارتشتاران باشند قرار داده شده‌اند.

بندهش در فصل ۳۲ از سلسلهٔ نسب زرتشت صحبت داشته، از این سه پسر چنین یاد کرده است: «ایسدواستر پیشوا و موبدان موبد بود، صد سال پس از تأسیس دین درگذشت، اروتدنر بزرگ برزیگران بود و اینک بزرگ ورجمکرد است، خورشیدچهر بزرگ سپاهیان بود اینک در گنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر گشتاسب است.» در جلد اول مفصلاً از جمشید و ورجمکرد یعنی باغی که جمشید بنا به فرمان اهورامزدا برای پیش آمد طوفان ملکوش در زیر زمین ساخت والحال ریاست آن باغ با اروتدنر است صحبت داشتیم، همچنین در جلد اول از گنگ دژ سخن رفت راجع به طبقات سه‌گانه در ایران قدیم به گات‌ها تفسیر نگارنده مراجعه شود، در فقرهٔ ۱۲۸ همین یشت از سه پسر آینده زرتشت که سوشیانت‌ها یعنی موعودهای مزدیسنا هستند و در آخرالزمان ظهور خواهند کرد اسم برده شده و در فقرهٔ ۱۳۹ از سه دختر زرتشت یاد شده است.

۱. دَاوِتُبیش Daēvō.tbiš یعنی دشمن دیوها، اطلاعی از او نداریم.

۲. ثری میثونت Thrimithvant معنی این اسم معلوم نیست چنان‌که ملاحظه می‌شود این شخص از خاندان زرتشت و منسوب به اسپنتمان است.

۳. دائونگه Daonha پسر زئیریتَ Zairita معنی اسم پسر معلوم نیست، زئیریتَ به معنی زرد رنگ است.

۴. یعنی مقامی که درخور آن بود معین نمود و آن را سرآمد سایر ادیان ساخت.

چراگاه برخوردار است، که از ستور و چراگاه آراسته است.[۱]

۱۰۱ فروهر پاکدین زریر را می‌ستاییم،[۲] فـروهر یـوخت وَری را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین سری راَوخشن را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کِرِسَاوْخشَنْ را مـی‌ستاییم، فروهر پاکدین وَنارَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ویراز را می‌ستاییم، فروهر پاکـدین نیَجرَ پسر سوه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین بُوْجَسرَوَهْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین بِرِزیه ارشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین تـیژیه ارشـتی را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین پِرِسوَارشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وَئِژیه ارشتی را می‌ستاییم.[۳]

۱۰۲ فروهر پاکدین نپتیه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وَژاسَپَ را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین هباسپ را می‌ستاییم، فروهر پاکـدین ویسـتئورو (از خـاندان) نـوذر را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فَرْش هَموَرِتْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرَشوکَرَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین آتِروَنوش را می‌ستاییم، فـروهر پـاکـدین آتِـرپاتَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین آتِرداتَ را مـی‌ستاییم، فـروهر پـاکـدین آتِـرِچیثرَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین آتِرِخوارنه را می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین آتِـرِسوه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین آتِرِزنتو را می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین آتِـرِدئیگهو را

---

۱. از کی گشتاسب که از پادشاهان کیانی و دوست و حامی زرتشت است در مقالهٔ زامیادیشت که نیز کیان یشت نامیده شده صحبت خواهیم داشت.

۲. راجع به زریر برادر کی گشتاسب به جلد اول، مراجعه شود.

۳. اسامی این فقره به استثنای زریر فقط همین یک بار در اوستا دیده می‌شود، در کتب پهلوی هم از آنان یـادی نشده است، معانی لفظی برخی از آنها به قرار ذیل است:

(نخست) یُوخْتَ وَری Yuxta vari یعنی جوشن در بر کرده؛

(دوم) سری رَاوخشن Sriraoxšan یعنی دارندهٔ ورزاوهای زیبا؛

(سوم) کِرَسَاوْخشَنْ Keresaoxšan یعنی دارندهٔ ورزاوهای لاغر؛

(چهارم) وَنارَ Vanāra یعنی ؟؛

(پنجم) ویرازَ Virāza یعنی فرمانده مردان و به معنی گُراز نیز می‌باشد؛

(ششم) نیجَرَ Nǐjara پسر سوه معنی نامعلوم، سوه به معنی سودمند است؛

(هفتم) بُوَجسْرَوَهْ Bujasravah کسی که به نجات‌دهنده مشهور است؛

(هشتم) بِرِزیه ارشتی Berezyaršti دارندهٔ نیزهٔ بزرگ؛

(نهم) تیژیه ارشتی Tižyaršti دارندهٔ نیزهٔ تیز؛

(دهم) پِرثوارشتی Perethvaršti دارندهٔ نیزهٔ پهن یعنی تیغه پهن؛

(یازدهم) وَئِژیه ارشتی Vaežyaršti دارندهٔ نیزهٔ تیز.

می‌ستاییم.[۱]

---

۱. از اشخاص این فقره به استثنای چند تن از آنان اطلاعی نداریم به ناچار باید به ذکر معانی لفظی آنان بسازیم.

(نخست) نپتیه Naptya یعنی ناف و نژاد و تخمه، رجوع شود به توضیحات سرآغاز این یشت.

(دوم) وَژاسپ Važāspa دارندهٔ اسب بزرگ؛

(سوم) هباسپ Habāspa دارنده اسب اصیل؛

(چهارم) ویستئورو رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۷۶ آبان یشت در جلد اول.

(پنجم) فرَشْ هَمْوَرِتَ Fraš.hām.vareta یکی از پسران کی‌گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان به دست کُهرم سپهبد ارجاسب کشته شد، این اسم در شاهنامه فرشیدورد شده است.

ابا کُهرم تیغزن در نبرد برآویخت چون شیر فرشیدورد
ز کُهرم بدان‌گونه تن خسته شد که جان از تن شیر بگسسته شد

(ششم) فرَشوکَرَ Frašō.kara یکی از پسران کی‌گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان به دست نامخواست پسر هزار از سرداران ارجاسب کشته شد، در یادگار زریران چندین بار از او و کشندهٔ او نامخواست پسر هزار اسم برده شده است، از آن جمله در فقرهٔ ۲۹ و ۳۰ و در شاهنامه نیز نامخواست معروف است.

کجا باشد آن جادوی خویش کام کجا نامخواست از هزارانش نام

فرشوکر یعنی کسی که رستاخیز برانگیزد در شاهنامه از چندین پسران کی‌گشتاسب که در جنگ تورانیان کشته شدند اسم برده شده که هیچ‌یک در یادگار زریران نیست. آن پسران از این قرارند: اردشیر؛ شیرو؛ شیداسب؛ نیوزار؛ یوستی Yusti و دارمستتر Darmesteter می‌نویسند که اشخاص فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت و دو نفر دیگری که در فقره بعد آمده همه از برادران اسفندیار و پسران کی‌گشتاسب می‌باشند. به نظر نگارنده این حدسی است که مبنی براساسی نیست، چه از هیچ جای اوستا و نه از یادگار زریران و نه از سایر کتب پهلوی و نه از شاهنامه دلیلی به دست نمی‌آید که این اشخاص را پسران کی‌گشتاسب بدانیم ذکر اسامی این ناموران در میان فرشیدورد و فرشوکر و اسفندیار دلیل برادر بودن آنان نیست، اگر نه بایستی پشوتن که معروف‌ترین پسر گشتاسب است نیز در جزو آنان آمده باشد. بنا به مندرجات یادگار زریران می‌دانیم که کی گشتاسب دارای فرزندان بسیار بود، در فقرهٔ ۳۰ کتاب مذکور جاماسب پیشگویی نموده به گشتاسب می‌گوید که در جنگ ارجاسب ۲۲ از برادران و پسران تو به دست تورانیان کشته خواهند شد، در فقرهٔ ۴۸ کی گشتاسب گوید: «اگر در این جنگ همهٔ پسران و برادران و بزرگان کشور من و حتی زنم هوتس از کسی که سی پسر و دختر دارم کشته شوند باز من از آئین مزدیسنا که از هرمزد پذیرفتم روی نخواهم گردانید.» بی‌شک ناموران فقرات فوق مناسبتی با همدیگر دارند که ما امروز به واسطه نقصان اسناد اطلاعی از آنان نداریم، اسامی این ناموران از اسامی معمولی ایران قدیم بوده، غالبا در طی تاریخ ایران می‌بینیم که سرداران و بزرگان و پیشوایان در قرون متفاوته دارای چنین اسامی بوده‌اند، اینک آن اسامی:

(نخست) آتِرِونوش Ăterévanuš یعنی دوستار آتش؛

(دوم) آتِرِپاتَ Āterepāta (آذرباد) کسی که در پناه آتش است رجوع شود به جلد اول؛

(سوم) آتِردانَ Āteredāta آذر داد، در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز به چنین اسمی برمی‌خوریم؛

(چهارم) آتِرچیثرَ Ātetečithra آذر چهر، در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز به چنین اسمی برمی‌خوریم؛

(پنجم) آتِرخوارنه Āterexvarenah آذر خره دارندهٔ فر آذر؛

(ششم) آتِرسوه Āteresavah دارندهٔ سود آذر؛

(هفتم) آتِرزنتو Āterezantu در پهلوی آتورزند یعنی از ناحیهٔ آذر، در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز به چنین اسمی برمی‌خوریم. رجوع شود به جلد اول؛

←

۱۰۳ فروهر پاکدین هوشّیئوْثنَ را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین پیشی شیّئوْثنَ را می‌ستاییم[۲]. فروهر پاکدین اسفندیار دلیر را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین بَستوری (نستور) را می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین کوارسمن (کرزم) را می‌ستاییم،[۵] فروهر

→

(هشتم) آتِرِدئینگهو Āteredainhu یعنی از مملکت آذر، در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز به چنین اسمی برمی‌خوریم، رجوع شود به جلد اول.

۱. هوشّیؤْثن Hušyaothna یعنی خوب‌کردار، در فقره ۱۰۴ باز به این اسم برمی‌خوریم، ولی در آنجا هوشیؤْثن دیگری است، پسر فرشوشتر است.

۲. پیشی شیؤُثن Pišišyaothna معنی ؟

۳. اسفندیار نوهٔ لُهراسب پسر گشتاسب و زنش هوتُس می‌باشد، پدر بهمن معروف است، بنا به شاهنامه رستم به دستور سیمرغ تیر جادویی از چوب گز به‌دو چشم وی زده وی را کشت.

تهمتن گز اندر کمان کرد زود　　بدان‌سان که سیمرغ فرموده بود
بزد راست بر چشم اسفندیار　　سیه شد جهان پیش آن نامدار

این کلمه در اوستا سپنتوداتَ Spentō.dāta آمده و به همین معنی خود جداگانه لغتی است که در اوستا مکرراً استعمال شده است. چنان‌که در فقرهٔ ۹۳ همین فروردین یشت و در فقره اول. از کردهٔ ۱۹ ویسپرد؛ دوم سپنتودات اسم کوهی است در فقرهٔ ۶ زامیاد یشت در جزو کوه‌ها شمرده شده است، شاید همان کوه سپند باشد که در شاهنامه آمده است؛ سوم سپنتودات که اینک اسفندیار گوییم یکی از ناموران ایران و در داستان ملی ما دارای مقام بلندی است. در فصل ۳۱ بندهش که از سلسلهٔ کیانیان صحبت می‌دارد در فقرهٔ ۲۹ می‌نویسد: «گشتاسب و زریر و برادران دیگرشان از کی لهراسب به وجود آمدند، از گشتاسب اسفندیار و پشوتن به وجود آمدند، از اسفندیار بهمن و آتروترسه و میتروترسه و فرزندان دیگر به وجود آمدند.» دقیقی در شاهنامه می‌گوید که اسفندیار چهار پسر داشت از این قرار: بهمن و مهرنوش و آذرافروز و نوش آذر، در فقرهٔ ۳۰ از فصل ۳۱ بندهش نیز سلسلهٔ اردشیر بابکان ساسانی به اسفندیار متصل شده است. در فقرهٔ ۴۱ یادگار زریران آمده: «کی گشتاسب پس از آنکه پیشگویی‌های جاماسب را شنید و از واقعهٔ جنگ هولناک آینده آگاهی یافت به خاک افتاد، یک یک شاهزادگان از او التماس نمودند که از خاک برخیزد و به تخت نشیند، اما سود نبخشید تا اینکه اسفندیار از در به در آمد به هرمزد و دین مزدیسنا و عمر شاهنشاه سوگند یاد کرد که فردا در میدان کارزار تنی از تورانیان را زنده نگذارد، کی گشتاسب از شنیدن این پیمان از خاک برخاست و به تخت نشست.» در انجام داستان یادگار زریران نیز مندرج است که پس از کشته شدن زریر برادر کی گشتاسب سه تن از دلیران ایران داد مردانگی دادند، یکی نستور پسر زریر؛ دیگری گرامی کرت پسر جاماسب؛ سومی اسفندیار پسر کی گشتاسب که به خصوص عرصه را به دشمن تنگ نموده، ارجاسب پادشاه توران را گرفتار ساخت. یک دست و یک پا و یک گوشش را برید و یک چشمش را به آتش بسوخت، آنگاه او را سوار خر دم بریده‌ای نموده، گفت اینک به توران برگرد و آنچه از دست یل نامور اسفندیار دیدی نقل کن.

۴. بَشْتَوری یا بَستوئیری در شاهنامه اشتباهاً نون به‌جای باء نوشته شده، نستور آمده است. او پسر زریر و برادرزادهٔ گشتاسب است، رجوع شود به جلد اول.

۵. کوارسمن Kavārasman در شاهنامه کرزم یا گرزم شده است و در تاریخ طبری قرزم ضبط شده است، از ذکر این اسم در ردیف اسفندیار و نستور و فرشوشتر و جاماسب می‌توان پی برد که کرزم از بستگان گشتاسب است،

←

پاکدین فرشَ اشتر (از خاندان) هُووَرا می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین جـاماسب از خاندان هُووَ را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین اَوارَاشتری را می‌ستاییم.[۲]

۱۰۴ فروهر پاکدین هوشیّئوثنَ از خاندان فرشوشتر را می‌ستاییم،[۳] فـروهر پـاکـدین خوادِئَنَ از خاندان فرشوشتر را می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین هنگهئوروه از خاندان جاماسب را می‌ستاییم،[۵] فروهر پاکدین وَرْشن خاندان هَنگهئوروه را می‌ستاییم،[۶] فروهر پاکدین وهومنه (بهمن) (پسر) اَوارَاُشتری را مـی‌ستاییم،[۷] بـرای مـقاومت کردن برضدّ خواب‌های بد و علایم بد و...[۸] بد و پری‌های بد.

۱۰۵ فروهر پاکدین منثرَواکَ پسر سائیمُوژی هیربد و پیشوای مقدس را مـی‌ستاییم[۹]

→

دقیقی در شاهنامه راجع به او گوید:

یکـی سـرکشی بـود نـامش کـرزم — گـــوی نـــامبردار فـــرسوده رزم
به دل کین هـمی‌داشت ز اسـفندیار — نـــدانـــم چســـان بـود آغـاز کـار
شنیدم که گشتاسب را خویش بـود — پســـر را هـمیشه بـدانـدیش بـود

از تهمت و افتراء کرزم، گشتاسب از پسرش اسفندیار بدگمان شده او را به زندان افکند، کرزم یعنی فـرماندهٔ رزم کیانی.

۱. فرشَ اُشترَ (فرشوشتر) و جاماسب دو برادر و از شرفای ایران از خانوادهٔ هُووَ Hvōva (در گاتها هوگوَ) هـردو وزیر کی گشتاسب بوده‌اند. فرشوشتر پدرزن حضرت زرتشت است پیغمبر ایران در گاتها مکرراً اسم او را می‌برد چنان‌که در یسنا ۲۸ قطعه ۸ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۶ و یسـنا ۴۹ قـطعه ۸ و یسـنا ۵۱ قـطعه ۱۷ هـمچنین در سـایر قسمت‌های اوستا غالباً از او یاد شده است از آن جمله در یسنا ۱۲ فقره ۷ و یسنا ۷۱ فقره ۱ در گشتاسب یشت نیز چندین بار به اسم او برمی‌خوریم چنان‌که در فقرات ۱۱ و ۵۴ و ۵۵ جاماسب شوهر پوروچیستا و داماد پـیغمبر است غالباً با فرشوشتر یک جا ذکر شده است در جلد اول یشتها از او و خانواده‌اش صحبت داشتیم در فقره ۱۲۷ فروردین یشت نیز از یک جاماسب دیگر یاد شده که برای امتیاز جاماسب دوم یا متأخر نامیده شده است معنی جزء اول این اسم معلوم نیست در جزء دوم کلمهٔ اسب موجود است فرشوشتر یعنی دارنده شتر کـارآمـد و شـتر راهوار در فقره بعد (فقره ۱۰۴) از اعقاب فرشوشتر و جاماسب اسم برده شده است.

۲. اَوارَ اُشتری Avāraoštri جزء دوم این اسم که شتر باشد معلوم است جزء اول آن که اَوارَ باشد نمی‌دانـیم چـه معنی دارد، از این نامور اطلاعی نداریم. در فقره بعد (فقره ۱۰۴) از بهمن نامی پسر اَوارَ اُشتری یاد شده است.

۳. راجع به هوشیّئوثن و فرشوشتر به توضیحات فقره ۱۰۳ ملاحظه شود.

۴. خوادِئنَ Xvādaēna یعنی نگهدار دین خود.

۵. هنگهئوروه Hanhaurvah معنی ؟

۶. وَرْشنَ Varšna در فقره ۱۱۶ از یک ورشن دیگر اسم برده شده است.

۷. وهومنه اینک بهمن گوئیم یعنی خوب منش، توضیحات فقره پیش ملاحظه شود.

۸. به جای نقاط کلمهٔ ائوایفرَ خراب شده معنی‌ای از آن برنمی‌آید.

۹. منثرَواکَ Mathravāka پسر سائیموژی Sāimuži منثرواک یعنی سرایندهٔ کام مقدس در فقرهٔ ۱۱۵ از پسرش

←

که از همه بیشتر ناپاکان مشرک (و) دشمنان راستی راکه برای سرودهای (خویش) خروش برآورند و بزرگ جسمانی و سرور روحانی ندارند، آن مفسدینی که فروهران را بهراسانند، برانداخت برای مقاومت کردن در ستیزه‌ای که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد.

۱۰۶ فروهر پاکدین اَشَستو پسر مدیوماه را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین اَوَرِثْـرَبه پسر راشترِوغنتی را می‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین بوذْرَ پسر دازگراسپَ را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین زبئورونت را می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین کَرِسْنَ پسر زبئورونت را می‌ستاییم،[۵] آن دلیر فرمانبردار (تنومنثر) سلاح قوی آزندهٔ اهورایی را.

۱۰۷ کسی که در خان و مانش اشی نیک زیبای درخشان به در آید در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند خوش‌اندام، کمربند بلند بسته، راست بالا مجلّل، (رایومند) آزاده نژاد، کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش (آزادی) جوید، کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضدّ هماورد بهتر می‌جنگد.

۱۰۸ فروهر پاکدین ویراسپ از خاندان کَرْسنَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین آزاتَ از خاندان کَرْسنَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرایئوذَ از خاندان کَرْسنَ را می‌ستاییم،[۶] فروهر پاکدین ونگهو پسر ارشیه را می‌ستاییم، آن ارشیه انجمنی راکه

→

اسم برده شده است، سائیموژی یعنی دارنده خر کُرهٔ ابلق، کلمهٔ هیربد در اوستا ائـثرَپئیتی آمده و کلمه‌ای که به پیشوا ترجمه کردیم در متن هِمیْذپئیتی می‌باشد.

۱. اشستو Ašastu رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۹۵.

۲. اَوَرِثْرَبه Avarethrabah پسر راشتَرِ وغنتی Rāštare Vaghenti یعنی جشن آرا.

۳. بُوذرَ Būdhra از خاندان دازگراسپ DāZgrāspa بُوْذرَ یعنی مُدِّق؛ دازگراسب یعنی دارندهٔ اسب سیاه رنگ.

۴. زَبئُورونْت Zbaurvant یعنی ؟

۵. کَرِسْنَ Karsna یعنی ؟ فقرهٔ بعد (فقرهٔ ۱۰۷) نیز راجع است به کَرِسْنَ، در فقره ۱۰۸ سه تن از پارسایان به خاندان کَرِسْنَ منسوبند.

۶. وِیْراسْپَ Virāspa این اسم مرکّب است از ویرَ که به معنی مرد است و از اسب شاید بتوان آن را این طور معنی کرد دارنده مردانی به منزلهٔ اسب.

آزات یعنی آزاد فرایئوذَ Frāyaodha، یعنی کسی که در جنگ پیشقدم است، این سه برادر از خاندان کَرْسنَ که ذکرش گذشت می‌باشند.

در میان مزدیسنان تخشاترین است،[۱] فروهر پاکدین داَرّیتْرَثَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فراَرّیتْرَثَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین سکاَرّیتْرَثَ را می‌ستاییم.[۲]

۱۰۹ فروهر پاکدین اَرْشَوَنتْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ویرَشونتْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پئیتیرَشوَنتْ را می‌ستاییم[۳]، فروهر پاکدین اَمْرُوْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین چَمْرُوْ را می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین دراثَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پئیتی دراثَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پئیتی ونگهه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرشاوخشَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین نِموَونگهو پسر وئذنگهه را می‌ستاییم.[۵]

۱۱۰ فروهر پاکدین وَئسَذَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اشاونگهو پسر بیوندنگهه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین جرودنگهو پسر پئیریشتُور را می‌ستاییم، فروهر پاکدین نِرِمیزدَنَ پسر آئیثویو را می‌ستاییم، فروهر پاکدین بِرِزیشنو پسر اَرَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کسوپیتو پسر اَرَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فریه را می‌ستاییم،[۶]

---

۱. ونگهو Vanhu یعنی نیک، پسر ارشیه Aršya، یعنی راست و درست.

۲. داریّت‌رَثَ Dārayat ratha، فرارَیتْرَث Frārayat ratha، سکارَیتْرَث Skārayat ratha، شاید این سه نفر هم برادر همدیگر باشند. معانی لفظی این اسامی به‌حسب ترتیب از این قرار است: دارنده گردونه (گردونه جنگی)، پیش رانندهٔ گردونه، دَور گرداننده گردونه.

۳. اَرْشوَنتْ Aršavant، ویرشونتْ Vyaršavant پئیتیرَشوَنتْ Paityaršavant از هیچیک از این سه نفر خبری نداریم و نه معانی اسامی آنان را درست می‌دانیم.

۴. اَمْرو و چَمْرو دو تن از پارسایانند، شرح حالی از آنان در دست نیست و معنی لفظی آنها نیز معلوم نیست، ابداً این دو کلمه با سین مرو و چمروش که در بندهش و مینوخرد از آنها سخن رفته و اسم دو مرغی است مناسبتی ندارد (رجوع شود به جلد اول).

۵. دراثَ Drātha، پئیتی دراثَ Paiti.dratha، پئیتی ونگهه Paitivanha، فرشاوخش Frašāvaxša، نِمَوْونگهو Nemōvanhu، وئِذنگهه Vaēdhanha، از هیچکدام از این پارسایان اطلاعی نداریم و نه معانی اسامی آنان را می‌دانیم، فقط معنی فرشاوخش معلوم است یعنی بیش از پیش بزرگ شده.

۶. وَئِسَذَ Vaēsadha معنی ؟ اشاونگهو Ašāvahu یعنی کسی که نیکیش از اشا (راستی) است پسر بیوندنگهه Bivandanhu معنی ؟ احتمال دارد که اشاونگهو در پهلوی تحریف شده، اشاشگهد Ašāšagahad شده باشد که در فصل ۱۹ بندهش فقرهٔ ۱ آمده: کسی که بزرگ روحانی کشور ارزه یعنی کشور غربی می‌باشد (رجوع شود به جلد اول) جرودنگهو Jarōdanu یعنی کسی که پاسبان مملکت است، پسر پئیریشتُورَ Pairištūra یعنی ؟ شاید کسی که به قول بندهش در فصل ۲۹ فقره ۱ دارای ریاست روحانی کشور سوه یعنی کشور شرقی می‌باشد، همین ←

فروهر پاکدین استوت اِرِتَ را می‌ستاییم.[۱]

(کردهٔ ۲۶)

۱۱۱ فروهر پاکدین گئوپیوگهو را مـی‌ستاییم،[۲] فـروهر پـاکـدین هـمَ بـرِترونگهومْ را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین ستئوتر وهیشتهه اشهه را می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین پُئورو ذاخشتی از خاندان خشتاوَ را می‌ستاییم،[۵] فروهر پاکدین خشویِوراسپ از خاندان خشتاو را می‌ستاییم.[۶]

←

جرودنگهوی اوستا باشد که در پهلوی تحریف شده است (رجوع به جلد اول) نِرمیزدَنَ Neremyazdana شاید از کلمات نِرِ + میزدَ باشد، یعنی ضیافت دهندهٔ مردان؟ پسر آئیثویو Aithvyu معنی ؟ بِرِزیشنو Berezišnu یعنی بلند زانو پسر اَرَ Ara این کلمه گذشته از اینکه در اینجا اسم خاص است در آبان یشت فقرهٔ ۹۳ اسم یک قسم عیب و نقصی است (رجوع به جلد اول)، کسُوپیتُو Kasupitu یعنی کم غذا، فریه Fraya در فقرهٔ ۱۱۹ فروردین یشت باز به همین اسم برمی‌خوریم، گذشته از این دو موضع غالباً این لغت در اوستا استعمال شده و به معنی دوست می‌باشد.

۱. استْوَتْ اِرِتَ Astvat ereta در آئین مزدیسنا به سه سوشیانس یا سوشیانت یعنی موعود قائل شده‌اند که هـر یک به فاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد. این سه موعود که از پشت زردشتند در فقرات ۱۲۹–۱۲۸ فروردین یشت مرتباً یاد شده‌اند و نیز اسامی مادرهای آنان در فقرات ۱۴۲–۱۴۱ مندرج است در هـرجـای از اوستا که سوشیانت مفرد آمده از آن آخرین سوشیانت کـه اسـتوت اِرِتَ بـاشد اراده گـردیده است، چـنان‌که در توضیحات فقرهٔ ۸۶ (مقالهٔ کیومرث) از فروردین یشت اشاره کردیم استوت اِرِتَ آخرین آفریدهٔ اهورامزدا خواهد بود از ظهور وی رستاخیز برانگـیخته، جـهان مـعنوی روی خـواهـد داد. در یسـنای ۵۹ فـقرهٔ ۲۸ آمـده است: «به سوشیانت درود می‌فرستیم» در فرگرد ۲ ویسپرد فقرهٔ ۵ به کسی درود فرستاده شده که به کلام سوشیانت که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد مُتکّی باشد، بی‌شک در فقرات مذکور آخرین سوشیانت مـقصود مـی‌باشد محلّ ظهور استوت اِرِتَ و دو برادر دیگرش از مشرق ایران زمین در کنار دریاچهٔ هامون خواهد بود، چنان‌که در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۵ به آن اشاره شده است. در زامیاد یشت فقرات ۹۱–۹۷ نسبتاً مفصل از سوشیانت و محل ظهور وی سخن رفته است، در جای خود به توضیحات آن خواهیم پرداخت. استوت اِرِتَ یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است (رجوع کنید به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده، بمبئی ۱۹۲۷).

۲. گئوپیونهُو Gaopivanhu یعنی فربه کننده گاوان.

۳. همَ برِترونگهوَمْ ham.bretar-vanhvam یعنی گردآورنده نیکی‌ها.

۴. ستئوتر وهیشتهِ اشهه Staotar-vahištahe-ašahe یعنی به جـای آورنـده نـماز اشـا وهـیشتا، در فـقرهٔ ۱۴۰ به فروهر زن ستئوتر وهیشتهِ اشهه درود فرستاده شده است.

۵. در فقرهٔ ۱۴۰ به فروهر زن پُئوروداخشتی درود فرستاده شده است، به توضیحات فقرهٔ ۷۲ آبان یشت در جلد اول مراجعه شود.

۶. در فقرهٔ ۱۴۰ به فروهر زن خشویوراسپ درود فرستاده شده است، راجع به معنی آن به توضیحات فقرهٔ مذکور مراجعه شود.

۱۱۲ فروهر پاکدین اَیواستی از خاندان پئورُو ذاخشنی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وُهوَستی از خاندان پئوروذاخشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین گیّه ذاستی از خاندان پئوروذاخشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اشوزد از خاندان پئورو داخشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اُورُوذو از خاندان پئوروذاخشتی را می‌ستاییم،[1] فروهر پاکدین خشترو چینهه از خاندان خشویوراسپ را می‌ستاییم.[2]

۱۱۳ فروهر پاکدین اشاهورَ از خاندان جیشتی را می‌ستاییم،[3] فروهر پاکدین فرایزنت را می‌ستاییم،[4] فروهر پاکدین فرنه از خاندان فرایزنت را می‌ستاییم،[5] فروهر پاکدین جروونگهو از خاندان فرایزنت را می‌ستاییم،[6] فروهرهای پاکدینان اشوزد وثریتَ پسران سایوژدری را می‌ستاییم،[7] فروهر پاکدین وهورئوچه از خاندان وَرَکسَ را می‌ستاییم،[8] فروهر پاکدین اَرِجهوت پسر تو را می‌ستاییم،[9] فروهر پاکدین اوْسینمه را می‌ستاییم.[10]

۱۱۴ فروهر پاکدین یوختاسپ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اش‌شیئوْثنَ از خاندان گیّه ذاستی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وهومنهه (پسر) کتو را می‌ستاییم. فروهر پاکدین وُهْوَزْدهْ پسر کتو را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اشَ سَرِذَ پسر اش سئیرینک را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَشَ سَرِدَ پسر زئیرینک را می‌ستاییم، فروهر پاکدین چاخشنی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین سیاوسپی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین

---

۱. از اعضای خانواده پُئوروداخشتی اطلاعی نداریم، در فقرهٔ ۹۶ همین یشت به یک وُهوستی دیگر برخوردیم، در فقرهٔ ۱۴۰ به فروهر زن گیّه ذاستی درود فرستاده شده است، به توضیحات فقره مذکور مراجعه شود. در فقرهٔ ۱۱۴ خاندان گیّه ذاستی مندرج است راجع به اشوزد به توضیحات فقره ۷۲ آبان یشت مراجعه شود.

۲. خشترو چینهه Xšathrō.činah یعنی خواستار سلطنت، ایو استی Ayō.asti یعنی آهنین استخوان، آوروذو Urūdhu معنی ؟

۳. اشاهُورَ شاید این اسم از اشا و اهورا مرکب باشد جیشتی معنی ؟

۴. فرایزنت Frāyazenta یعنی به فدیهٔ برازنده، در فقرهٔ ۱۴۰ از زنش یاد شده است.

۵. فِرنه Frēnah معنی ؟

۶. جروونگهو Jarō.vanhu یعنی پاسبان نیکی.

۷. راجع به اشوزد و ثریتَ و سایوژدری به جلد اول یشتها مراجعه شود. ثریتَ در شاهنامه اترط شده است، رجوع شود به جلد اول.

۸. وهورئوچه (بهروز)، رجوع شود به توضیحات فقره ۹۷ وَرَکسَ Varakasa یعنی نگهدار برگان.

۹. اَرِجهوت Arejahvat یعنی ارجمند، احتمال دارد از کلمهٔ تورَ Tūra تورانی مقصود باشد، چه کلمهٔ مذکور در اوستا به معنی تورانی استعمال شده است.

۱۰. در فقرهٔ ۱۴۰ از زن اوسینمه یاد شده است، راجع به معنی آن به توضیحات فقرهٔ مذکور مراجعه شود.

پئوروشتی پسر کوی را می‌ستاییم.[۱]

۱۱۵ فروهر پاکدین وَرِشمپا پسر جَنَ نَرَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین نَـنَزَاسـتی پسـر پَئشته را می‌ستاییم، فروهر پاکدین زرزْداتی پسـر پـئشته را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین گَئِوَنی پسروهومنهه را می‌ستاییم، فروهرهای پاکدینان اِرِزُو و سرُوَتوْ سپادَ را می‌ستاییم، فروهرهای پاکدینان زرینگهه و سپنتوْ خَرَتو را می‌ستاییم، فـروهر پاکدین ورشنی پسر واکِرِزَنْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فراچیه پسر تَئُوْروَاِتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وهمئذاتَ پسر منثرواکَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اُوشترَ پسر سَذَنَه را می‌ستاییم.

۱۱۶ فروهر پاکدین دنگـهوسروتَ را مـی‌ستاییم، فـروهر پـاکـدین دنگـهو فـراده را می‌ستاییم، فروهر پاکدین سَپوَیَدْ پسر مخشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پینگهر پسر مخشتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اُوْشتازَنْتَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَشَ سَوَه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اشااُوروَاِث را می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین هَئوْمَوْ خوارَنه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وَرشنَ را می‌ستاییم.

۱۱۷ فروهر پاکدین فرَوَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اُوسناکَ را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین خوانونت را می‌ستاییم، فروهر پاکـدین دَئِـناوَزه را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین اِرَجوَنْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَئیوی خوارِنَهْ را می‌ستاییم، فـروهر پاکدین هُوَیزَتَ را می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین هـرِذاسپ را مـی‌ستاییم، فـروهر پاکدین پازِیْنَهْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین خواَخَشْترَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَشَوْپَئوئیریّه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین استوَت اِرِتَ را می‌ستاییم.[۲]

---

۱. از اشخاص این فقره و فقرات بعد اطلاعی نداریم، هرچند که معانی لغوی اکثر این اسامی معلوم است. اما برای اختصار از ذکر آنها صرف‌نظر کردیم. آخرین اسم فقرهٔ ۱۱۴ که کوی Kavi باشد سه بار در این یشت آمده است. در فقرهٔ ۱۱۹ به فروهر خود او درود فرستاده شده و در فقرهٔ ۱۲۳ از فروهر گَرْشتَ پسر کوی یاد شده است، کوی را که در فارسی کی گوییم عنوان سرسلسلهٔ پادشاهان کیانی قُباد بوده است، در زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت.

۲. راجع به استوت اِرِتَ به توضیحات فقرهٔ ۱۱۰ مراجعه شود.

(کردهٔ ۲۷)

۱۱۸ فروهر پاکدین هوگَئَوْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین انگهویو را می‌ستاییم، فروهر پاکدین گئَوْری را می‌ستاییم، فروهر پاکدین گئورینّه را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین مَزْدراوَنگهوْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین سریراونگهو را می‌ستاییم، فروهر پاکدین آیُوتَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین سُورَوْیَزَتَ را می‌ستاییم.

۱۱۹ فروهر پاکدین اِرِذْوَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کَوِیْ را می‌ستاییم، فروهرهای پاکدینان اوْخشَنْ پسر وِیْذِیسَرَوَهْ (و) دُوْرَاِسْروْتَ پسر بِرزَوَنت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وَنگهُوْذاتَ پسر خواذات را می‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین اوزیه از خاندان ونگهوذات را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فریه را می‌ستاییم.[۳]

۱۲۰ فروهر پاکدین اِشمْ‌ِینگهه رَئوچَ را نام برده می‌ستاییم، فروهر پاکدین اِشمِ ینگهه‌وَرِزَ را نام برده می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَشِمْ‌یَهمائی اُوْشتَ را نام برده می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین یَوْایشتَ از خاندان فریانَ را می‌ستاییم،[۵] و (فروهر) اُوْسمانَرْپَئشته را برای مقاومت کردن برضد خصومتی که از خانواده برخاسته باشد.[۶]

۱۲۱ فروهر پاکدین سپیتی پسر اُوْسپنسُوْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اِرِزْراسپ پسر

---

۱. گئَوْرَیَنَهْ Gaorayana یکی از جاویدانی‌هاست که از یاوران سوشیانت خواهد بود. رجوع شود به کتاب ۹ دینکرد، فصل ۲۳، فقرهٔ ۲.

۲. خواذاتَ Xvadhāta یعنی خود داد، خود قانون، خود کام، خود رای و جاودانی این کلمه به معنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده است، همین کلمه است که در پهلوی خُتای و در فارسی خدای یا خداگویند.

۳. در فقرهٔ ۱۱۰ باز به اسم فریه برخوردیم، رجوع شود به توضیحات فقرهٔ مذکور.

۴. اَشِمْ یَهْمائی اُوْشتَ این اسم مرکّب است از کلمات آغاز یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱، اَشِمْ یهمائی اُوْشتَ یکی از هفت جاودانی‌هاست که در خونیرس به سر می‌برد رجوع شود به بندهش فصل ۲۹ فقرهٔ ۵ و به دادستان دینیک فصل ۹۰ فقرهٔ ۳ راجع به خونیرس جلد اول ملاحظه شود.

۵. در خصوص یوایشت از خاندان فریان رجوع شود به جلد اول.

۶. به اسامی این پدر و پسر در فقرهٔ ۹۷ نیز برخوردیم رجوع شود به توضیحات فقرهٔ مذکور.

اُوْسپسنُوْ را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین اُوْسَـذَنْ پسـر مـزدیسنَ را مـی‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین فرادَتْ وَنگهو پسر ستیونت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین رَئُوچِسْ چَئِشْمَنْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین هوَرِچَئِشْمَنْ را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین وِیْسرُوتر را می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین بَـرِمْنَ را مـی‌ستاییم، فـروهر پـاکـدین وِیْسرُوْتَ را می‌ستاییم.

۱۲۲ فروهر پاکدین هَوْسپَ را می‌ستاییم، فروهر پاکـدین چـثوَرِسْپَ را مـی‌ستاییم،[۴]

---

۱. سپیتی Spiti اِرِزْراسپَ Erezrāspa هر دو پسر اُوْسپَشْنُو Uspasnu می‌باشند، سـپیتی یـعنی سـفید، اِرِزْراسپَ یعنی دارندهٔ اسب راست‌رو، اُوْسپَشْنُوْ یعنی کسی که گرد برانگیزد. در فصل ۲۹ بندهش فقرهٔ ۱ از این دو برادر اسم برده شده است، در فصل مذکور هر یک از هفت کشور روی زمین در تحت ریاست یکی از نیکان و پارسایان قرار داده شده است، ریاست روحانی کشور فردذفش یعنی کشور جنوب شرقی باسپیتی پسـر اُوْسـپَشْنُو مـی‌باشد و ریاست روحانی کشور ویدفش یعنی کشور جنوب غربی با اِرِزراسپ پسر اُوْسپَشْنُو می‌باشد و ریاست روحانی کشور ویدفش یعنی کشور جنوب غربی با اِرِزراسپ پسر اُوْسپَشْنُوْ می‌باشد، در کتاب نهم دینکرد در فـصل ۲۰ فقرات ۱۷ـ۲۴ داستانی راجع به هجوم مازندرانیان در عهد فریدون مندرج است و از آن چنان برمی‌آید که این دو برادر از مازندران بوده‌اند، اینک آن داستان به طور خـلاصه: «پس از سـپری شـدن روزگـار شـهریار ضـحاک مازندرانیان به خونیرس (مملکت مرکزی) روی نهاده کشور را ویران کردند، مردم به ستوه آمده به نـزد فـریدون شکوه بردند و بدو گفتند ضحاک دیوها را در بند داشتی و همه در عهد او در امان بودند، آنگاه فریدون لشکر بزرگی آراسته به میدان جنگ مازندرانیان شتافت پنجاه‌ها و صدها و هزارها و ده هزارها از آنان بکشت، فقط یک ثلث از آنان خسته و درمانده به‌کوه‌های مازندران برگشتند، از آن پس کسی از مازندرانیان را یارای آن نبود کـه از کـوه فرود آمده داخل خونیرس شود. دو تن از آنان یکی سپیتی پسر اُوْسپسنُو و دیگری اِرِزْراسپ پسر اوسپسنُو برای آموختن دانش دینی نـزد فـرشوشتر آمـدند.» فـرشوشتر مـعاصر حـضرت زرتشت و پـدرزن پـیغمبر و وزیـر کی گشتاسب و برادر جاماسب است.

۲. اُوْسَذَنْ Usadhan پسر مَزْدَیَسْنَ اُوْسَذَنْ یعنی دارای چشمه‌ها، مَزْدَیَسْنَ یعنی مزداپرست؛ در فـقرهٔ ۱۳۲ نـیز همین اسم در جزو پادشاهان کیانی ضبط شده است، همچنین در فقرهٔ ۷۱ از زامیادیشت در ردیف پادشاهان کیانی به این اسم برمی‌خوریم. همین اسم نیز در اوستا اُوسَنْ آمده، چنان‌که در فقرهٔ ۴۵ آبان یشت و در فقرهٔ ۳۹ بـهرام یشت اُوْسَذَنْ یا اُوسَنْ هر دو یکی است، اینک در فارسی کاوُس گوییم، در فقرات مذکور از اُوسَـذَنْ یـا اُوْسَـنْ (به استثنای فقرهٔ ۱۲۱ فروردین یشت) کیکاوُس پادشاه کیایی نوهٔ کیقباد اراده شده است.

۳. رَئوچَسْ چَئِشْمَنْ Raočasčaēšman هوَرِچَئِشْمَنْ Hvarēčaēšman این دو اسم نیز در فقرهٔ ۱۲۸ تکـرار شـده است اولی یعنی روشنی پاشنده، دومی یعنی فروغ خورشید پاشنده، در دادستان دینیک در فصل ۳۶ فقرهٔ ۴ این دو پارسا روشن چشم و خور چشم ضبط شده و در جزو شش یاوران جاودانی سوشیانت در هنگام رستاخیز شمرده شده‌اند، از مابقی این یاوران که به قول دادستان دینیک در هفت کشـور فـرمانده‌انـد در تـوضیحات فـقرهٔ ۱۲۸ صحبت خواهیم داشت.

۴. هَوْسپَ Hvaspa یعنی کسی که اسبش خـوب است، چَـثْوَرِسْپَ Čathvarespa یـعنی کسـی کـه چـهار اسب (به گردونه) بسته است، هوسپ و چثورسپ که در پهلوی تحریف شده هـر دو در فـصل ۲۹ بـندهش در فـقرهٔ ۱ ←

فروهر پاکدین دَوْرامَئِشی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرئورئوس پسر کَئوشَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فریناشپَ پسر گَئوَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فَرادَتْنَرْ پسر گَرَوارَتو را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وهوشتر پسراَخْننگهه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ویوارِشوَ پسر ائینیاوَ را می‌ستاییم.

۱۲۳ فروهر پاکدین فرارازی پسر تور را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ستیپی پسر رَوَنت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پرْشِینتَ پسر گندرِوَ را می‌ستاییم،[1] فروهر پاکدین اَوِیّه پسر سپنگه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَئِتوَ از خاندان مایُوْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین یَئتوش گاَوْ پسر وَیاتَنَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین گَرْشتَ پسر کوی را می‌ستاییم.[2]

۱۲۴ فروهر پاکدین پُئوروْبنگهه پسر زئوش را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وُهوداتَ پسر کاتَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین بَاَونگْهَهْ پسر ساَوَنگْهنَگْهَه را می‌ستاییم، فروهرهای پاکدینان هَورِزْ (و) اَنکسَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ارَوَئوشترَ پسر اِرِزَونت دئینگهئوش را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فراچیثر پسر بِرِزَوَنتْ را می‌ستاییم،[3] فروهر پاکدین وهوپِرِسَ پسر اَئینیاوَ را می‌ستاییم.[4]

۱۲۵ فروهر پاکدین پَرَوْدَسْمَ پسر داشتانی مُوْژِیْ از مملکت موژ را می‌ستاییم، فروهرهای پاکدینان فراتورز (و) اَسروتَ از خاندان بئش تَستورَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَوَرِگاَوْ پسر اِرِزَوَنتْ پسر اوئیغمتستوْرَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین گَئومَنتْ پسر زوَنْ رَئوژدی از مملکت رَئوژْدیه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ثریت پسر اَئِوسَرِذْ (و) فیوشتَ تنّی از مملکت تنیه را می‌ستاییم.[5]

←

آمده‌اند، اولی بزرگ روحانی است در کشور وروبرشت یعنی در کشور شمال غربی، دومی بزرگ روحانی است در کشور وروجرشت یعنی کشور شمال شرقی، رجوع شود به جلد اول.

۱. گندْرِوَ ترکیب دیگری است از گندَرِوَ اولی یکی از پارسایان است که به فروهرش درود فرستاده شده است، دومی دیوی است که به دست گرشاسب کشته شده است. رجوع شود به جلد اول.

۲. در فقرهٔ ۱۱۹ به اسم کوی برخوردیم.

۳. در فقرهٔ ۱۱۹ به اسم بِرِزوَنتْ برخوردیم.

۴. در فقرهٔ ۱۲۲ به اسم ائینیاوَ برخوردیم.

۵. پَرَوْدَسْمَ پسر داشناغنی یک مُوْژی از مملکت مُوْژَ و گئوْمَنتْ پسر زَوَنْ یک رَئوژدی از مملکت رَئوژدیه و

←

۱۲۶ فروهر پاکدین تِیْرِوَنکَثْوَ (از خاندان) اُوْسپَیْشَتَ (از دودمان) سَئِنَ را مـی‌ستاییم، فروهر پاکدین اُوْتیوْتي پسر وِیْتکوِی (و فروهر) زِیغرِیْ پسر سَئِنَ را مـی‌ستاییم، فروهر پاکدین فرَوْهکفرَ از خاندان مِرِزِیْشمَ از دودمان سَئِنَ را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین وَرِشموْرَئَوْچَه پسر پرث وَفشمن را می‌ستاییم.[۲]

۱۲۷ فروهرهای پاکدینان اَشَ‌نِمَهْ (و) ویدت گـاو از مـملکت انگـهوی را مـی‌ستاییم، فروهرهای پاکدینان پَرْشَتْ گَاَوْ (و) دازگرَوْگَاَوْ از مملکت اپخشیرا را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین هوْفرَوَخشْ از خاندان کهَرْکَنَ‌ها را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَکَیّذَ از خاندان پُوْذَها را می‌ستاییم، فروهر پاکدین جاماسپ دوم را می‌ستاییم، فروهر پاکدین مدیوماه دوم را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اووتدنر دوم را می‌ستاییم.[۴]

۱۲۸ فروهر پاکدین رَئوچَس چَئشمنْ را می‌ستاییم، فروهر پاکـدین هـوَرچـئشمن را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرادت خوارنه را می‌ستاییم، فروهر پـاکـدین ویـذَتْ خوارِنَهْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین وُئورونِمهَ را مـی‌ستاییم، فـروهر پـاکـدین وئوْروْسَوَهْ را می‌ستاییم،[۵] فروهر پاکدین اوخشـیتْ اِرِت را مـی‌ستاییم، فـروهر

→

فیوشتَ یک تنی از مملکت تنیه نامیده شده‌اند، این ممالک که در متن Muža و Raoždya و Tanya آمده نمی‌دانیم در کجا واقع بوده است، نظر به اینکه اسامی اشخاص منسوب به این ممالک ایرانی است بایستی این ممالک هم در سرزمین ایران واقع باشد نه در خارج، چنان‌که برخی از مستشرقین گمان کرده‌اند.

۱. در خصوص سَئِنَ رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۹۷.

۲. در فقرهٔ ۹۷ نیز به اسم وَرِشموْرَئوچه برخوردیم.

۳. اَنگهویْ Anhvi ظاهراً این کلمه تحریف شده چه در نسخ با املاء مختلف نوشته شده است، اسم مملکتی است. اپخشیرا Apaxšīrā نیز اسم مملکتی است تعیین محل این دو مملکت غیرممکن است همین‌قدر می‌دانیم که هر دو مملکت در ایران زمین واقع بوده است، گذشته از اینکه اسامی اشخاصی که منسوب به آنهاست ایرانی است اسـم مملکت اپخشیرا خود دلیل ایرانی بودن این مملکت است. چه این کلمه به معنی (بی‌شیر) می‌باشد.

۴. به اسامی جاماسب و مدیوماه و اُروتدنر در فـقرات ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۳ بـرخـوردیم، در ایـن فـقره جـاماسب و مدیوماه و اروتدنر دیگری مقصود می‌باشد که برای امتیاز با صفت بعد زائیده شده قید گردیده‌اند.

۵. در فقرهٔ ۱۲۱ از دو تن از این پارسایان که رَئوچَسْ چِئشمَنْ و هَوِرَچِئشمَنْ باشند صحبت داشتیم و گفتیم که بنا به مندرجات دادستان دینیک در فصل ۳۶ فقرهٔ ۴ روشن چشم (رئوچس چئشمن) و خور چشم (هَوِر چئشمنَ) در هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت می‌باشند، اینک در این فقره هر شش یاوران سوشیانت که دادستان از آنـان صحبت می‌دارد یک‌جا نامیده شده‌اند، نخستین و دومین رئوچس چئشمن و هورچئشمن که ذکرشان گذشت.

←

پاکدین اوخشیث نِمهْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَستوَتَ اِرِت را می‌ستاییم.[۱]

→

(سوم) فرادَتْ خوارِنَهْ Frādat Xvarenah یعنی فر پرور در دادستان فراذت فرّه شده است.

(چهارم) وِیْذَتْ خوارِنَهْ Vidhat Xvarenah در دادستان ورِدَت فرّه شده است یعنی از فر برخوردار.

(پنجم) وُئُورُونمه Vouru.nemah یعنی فراخ نیایش در دادستان کامک نیایش شده است.

(ششم) وُئُورُوْسَوَهْ Vouru.savah یعنی فراخُ سود، در دادستان کامک سُوت شده است، به قول دادستان دینیک در هنگام رستاخیز و برخاستن مردگان که پنجاه و هفت سال طول خواهد کشید این شش پارسایان جاودانی در هفت کشور روی زمین سوشیانت را یاری خواهند نمود و با خونیرس یعنی با کشور مرکزی و محل اقامت سوشیانت در گفت و شنید خواهند بود، روشن چشم در ارزه یعنی کشور غربی فرمانده و بزرگ خواهد بود، خور چشم در سوه یعنی کشور شرقی، فراذت فرّه در فردذفش یعنی کشور جنوب شرقی، ورِدت فرّه در ویدذفش یعنی کشور جنوب غربی، کامک نیایش در وُروبرشت یعنی کشور شمال غربی، کامک سوت در وُروجرشت یعنی در کشور شمال شرقی (راجع به هفت کشور جلد اول ملاحظه شود).

۱. در توضیحات فقرهٔ ۱۱۰ راجع به اَشتوَتْ اِرِتَ گفتیم که در آئین مزدیسنا به سه موعود قائل شده‌اند که هر یک به فاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهد کرد، آخرین آنان استوت اِرِتَ می‌باشد که معمولاً اسم سوشیانت به او اطلاق می‌شود در آخر فقرهٔ ۱۱۷ باز به اسم استوت اِرِت برخوردیم، اینک در این فقره اسم هر سه موعود در یک‌جا ذکر شده‌اند.

(نخست) اُوْخشیتْ اِرِتَ Uxšyat.ereta یعنی پرورانندهٔ قانون مقدس، امروزه اوشیدر یا هوشیدر گویند. در کتب پهلوی خورشتیدر یا اوشتیر آمده است، گاهی کلمهٔ بامی را به آن افزوده هوشیدر بامی می‌گویند.

(دوم) اُوْخشَیتْ نِمه Uxšyat.nemah یعنی پرورانندهٔ نماز و نیایش، امروزه اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه گویند.

(سوم) استوت اِرِتَ که در توضیحات فقرهٔ ۱۱۰ از او سخن رفت، این سه برادر از پشت پیغمبر ایران هستند. بنا به سنت نطفهٔ حضرت زرتشت را ایزد نریوسنگ برگرفته به فرشتهٔ آب ناهید سپرد که آن را در دریاچهٔ کیانسو (هامون) حفظ نمود، در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه‌ای از خاندان بهروز خداپرست و پرهیزگار در آن دریاچه آب‌تنی نموده، از آن نطفه آبستن خواهد شد، پس از انقضای مدت نه ماه هوشیدر پا به عرصهٔ دنیا خواهد گذاشت، این پسر به سن سی سالگی از طرف اهورامزدا برانگیخته، دین از پرتو ظهور وی جانی خواهد گرفت، از جمله علامات ظهور وی این است که خورشید ده شبانروز غیرمتحرک در وسط آسمان خواهد ایستاد و به هفت کشور روی زمین فروغ خواهد پاشید. آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق‌العاده زهره خود باخته از هول و هراس جان خواهد سپرد و زمین از ناپاکان تُهی خواهد گشت. در آغاز هزارهٔ دوازدهمین دگرباره دوشیزه‌ای از خاندان بهروز در دریاچهٔ هامون تن خویش شُسته بارور خواهد شد، پس از نه ماه هوشیدر ماه مُتولّد خواهد شد و به سن سی سالگی به رسالت خواهد رسید، در هنگام ظهور وی خورشید بیست شبانروز در میان آسمان غیرمتحرک خواهد ایستاد. در عهد سلطنت روحانی هوشیدر ماه ضحاک از کوه دماوند زنجیر گسیخته، دست ستم و کینه خواهد گشود به فرمان اهورامزدا یل نامور گرشاسب نریمان از دشت زابُلستان برخاسته آن ناپاک را هلاک خواهد کرد. در آخر دوازدهمین هزاره باز دوشیزه‌ای از خاندان بهروز در هامون خود شُسته آبستن خواهد شد، از او سوشیانت آخرین آفریده اهورامزدا روی به جهان خواهد نمود، چون به سن سی سالگی رسد امانت رسالت مزدیسنا به وی برگزار شود به واسطه غیرمتحرک ماندن خورشید در وسط آسمان به عالمیان ظهور سوشیانت و نوکنندهٔ جهان بشارت داده خواهد شد، از ظهور وی اهریمن نیست شود، دیو دروغ نابود گردد، یاوران جاودانی آن حضرت که کیخسرو و گیو و گودرز و طوس و پشوتن و گرشاسب نریمان و غیره باشند نیز قیام کنند، مردگان

←

(کردهٔ ۲۸)

۱۲۹ کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد و اَسْتْوَتْ اِرِتَ نامیده خواهد شد، از این جهت سوشیانت برای اینکه او به سراسر جهان مادی سود خواهد بخشید، از این جهت اَسْتْوَتْ اِرِتَ برای اینکه او آنچه را جسم و جانی است پیکر فناناپذیر خواهد بخشید، برای مقاومت کردن برضد دروغ جنس دوپا (بشر).
برای مقامت کردن در ستیزه‌ای که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد.[۱]

(کردهٔ ۲۹)

۱۳۰ فروهر پاکدین، جم قوی، دارندهٔ گلهٔ فراوان از خاندان ویونگهان را می‌ستاییم،[۲] برای مقاومت کردن برضد فقارتی که از طرف دیوهاست و برضد بی‌علوفگی که از خشکی است و برضد زوال مرشون.[۳]

۱۳۱ فروهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را می‌ستاییم،[۴] برای مقاومت کردن برضد جرب و تب و... و لرزهٔ تب و...[۵]، برای مقاومت کردن برضد آزار مار،[۶] فروهر

→

برخیزند و جهان معنوی روی نماید. در فقرات ۱۴۱ـ۱۴۲ از مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت یاد شده است. (رجوع شود به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده).

۱. تمام این فقرات راجع است به اَشْتوَت اِرِتَ که در فقرهٔ پیش گذشت، در مقالهٔ فروهر (جلد اول) گفتیم که فروهر هریک از نامداران و پارسایان برای رفع آسیب و بلای مخصوصی خوانده می‌شود، چنان‌که در فقرهٔ فوق ملاحظه می‌شود به فروهر سوشیانت درود فرستاده شده، برای مقاومت کردن در مقابل دروغ جملهٔ اخیر فقرهٔ ۱۲۹ مثل جملهٔ اخیر فقرهٔ ۱۰۵ می‌باشد، در متن آمده (ستیزه که از پاکدینان برانگیخته شده باشد) ولی به نظر می‌رسد که چنین مقصود باشد (ستیزه که برضد پاکدینان برانگیخته شده باشد).

۲. راجع به جم و خاندانش ویونگهان جلد اول ملاحظه شود.

۳. مرشَوَن دیو زوال و فراموشی است، رجوع شود به جلد اول و به مقالهٔ گئوتِمَ جلد دوم.

۴. راجع به فریدون و خاندانش آبتین جلد اول ملاحظه شود.

۵. به جای نقاط از کلمات نَیْزَ و واوَرْشا نمی‌دانیم که چه ناخوشی‌هایی مقصود می‌باشد.

۶. فروهر فریدون برای رفع ناخوشی‌ها و گزش مار ستوده شده، به این مناسبت که او مؤسّس طب و مخترع تریاق است چنان‌که در تاریخ بلعمی مندرج است: و نخست پادشاهی که در نجوم نگریست او (فریدون) بود و در علم طب نیز رنج ببرد و تریاق او ساخت. حمزه اصفهانی می‌نویسد: و فریدون احدث‌الرقی و ابدع التریاق من جرم

←

پاکدین اَئوْشنرَ بسیار زیرک را می‌ستاییم.[۱] فروهر پاکدین اوزَوَ از خاندان نوماسپ را می‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین اغریرث دلیر را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین منوچهر از خاندان ایرج را می‌ستاییم.[۴]

۱۳۲ فروهر پاکدین کیقباد را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کی اپیوه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کیکاوس را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کی‌آرش را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کی‌پشین را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کی‌ویارش را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کی‌سیاوش را می‌ستاییم، فروهر پاکدین کیخسرو را می‌ستاییم.[۵]

۱۳۳ برای نیروی خوب ترکیب یافته‌اش،[۶] برای پیروزی اهورا آفریده‌اش، برای برتری فاتحش، برای حکم خوب مجریٰ شده‌اش، برای حکم تغییرناپذیرش، برای حکم مغلوب نشدنیش و برای شکست فوری دشمنان (از او).

۱۳۴ برای قوّت سالم و برای فرّ مزدا آفریده و برای تندرستی، برای فرزندان نیکِ باهوشِ دانای زبان‌آورِ مقتدرِ روشن چشم، از احتیاج رهانندهِ دلاور، برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی (بهشت) غیرقابل تردید.

←

الافاعی و اَسّس الطب و دل من النبات مایدفع الآفات عن اجسام ذوی الارواح.

راجع به این موضوع کتاب ذیل ملاحظه شود: Traité de Médecine Mazdéenne par Casartelli; Louvain 1886 p.5

۱. اَئوْشنرَ Aošnara به قول دینکرد مُشاور کیکاوس بوده، بالاخره کیکاوس از دیوها فریب خورده او را کشت. اَئوْشنرَ در هوش و فراست مشهور بوده، در (آفرین پیغمبر زرتشت) حضرت زرتشت به کی گشتاسب دعا کرده گوید: «بکند که تو مانند مزدا نیک کنش شوی، مانند فریدون پیروزگر گردی، مانند جاماسب نیرومند باشی، مانند کیکاوس بسیار زورمند گردی، مانند اَئوْشنرَ زیرک شوی...»

راجع به کیکاوس و اوشنر مقاله کیانیان (کیکاوس و اوشنر) نیز ملاحظه شود.

Sacred Books of the East vol.XLVII p.13

۲. اُوْزَوَ از خاندان تُوْماسپَ رجوع شود به مقالهٔ زو پسر تهماسب در همین جلد.

۳. اغریرث پسر پشنگ و برادر افراسیاب و گرسیوز بوده، برخلاف برادرانش از نیکان و دوستار ایرانیان بوده، به همین جهت افراسیاب پادشاه توران او را کشت. رجوع شود به مقالهٔ افراسیاب در جلد اول.

۴. راجع به منوچهر از خاندان ایرج مقالهٔ منوچهر ملاحظه شود.

۵. از کلّیهٔ این پادشاهان کیانی در فقرات ۷۰ـ۷۷ زامیاد یشت نیز یاد شده است، در مقالهٔ کیانیان از آنها صحبت خواهیم داشت.

۶. یعنی نیروی کیخسرو، فقرات ۱۳۴ و ۱۳۵ نیز راجع به اوست.

۱۳۵ برای سلطنت درخشان، برای مدت زندگانی بلند، برای همهٔ خوش‌بختی‌ها، برای همهٔ درمان‌ها، برای مقاومت کردن برضد جادوان و پری‌ها و کوی‌ها و کرپان‌های ستمکار،[۱] برای مقاومت کردن برضد آزاری که از ستمکاران سرزند.

۱۳۶ فروهر پاکدین سام گرشاسب گیسوان دارندهٔ مسلح به گُرز را می‌ستاییم،[۲] برای مقاومت کردن برضد (دشمن) قوی بازوان و لشکر (دشمن) با سنگر فراخ؛ با درفش پهن؛ با درفش برافراشته؛ با درفش گشوده؛ (لشکری که) درفش خونین برافرازد؛ برای مقاومت کردن برضد راهزن ویران کنندهِ هولناک آدمی‌کش بیرحم؛ برای مقاومت کردن برضد آزاری که از راهزن سرزند.

۱۳۷ فروهر پاکدین آخْروْرَ از خاندان خسرو را می‌ستاییم،[۳] برای مقاومت کردن برضد دروغگویی که دوست خود را هم می‌فریبد و برضد بخیل ویران کنندهٔ جهان، فروهر پاکدین هوشنگ دلیر را می‌ستاییم،[۴] برای مقاومت کردن برضد دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان وَرِنَ (گیلان)،[۵] برای مقاومت کردن برضد آزاری که از دیوها سرزند.

۱۳۸ فروهر پاکدین فرَذاخشتی پسر خوْنبیّه را می‌ستاییم،[۶] برای مقاومت کردن برضد (دیو) خشم گرز خونین آزنده و برضد دروغ‌پرستانی که خشم را بزرگ می‌دارند. برای مقاومت کردن برضد آزاری که از خشم سرزند.[۷]

---

۱. کویْ و کَرَپَنْ غالباً در گات‌ها نیز با هم نامیده شده‌اند، از اُمرا و پیشوایان دیویسنا بوده‌اند، مکرراً حضرت زرتشت از آنان که گمراه کنندگان قومند در گات‌ها شکایت کرده است. در قسمت‌های دیگر اوستا از آنان نیز به معانی مذکور و به معانی مطلق گمراه‌کنندگان و مفسدین اراده شده است، رجوع شود به گات‌ها تفسیر نگارنده.

۲. راجع به گرشاسب جلد اول ملاحظه شود.

۳. آخْرُوْرَ Axrūra از خاندان خسرو و از دوستان گرشاسب بوده است، معنی ؟

۴. راجع به هوشنگ جلد اول ملاحظه شود.

۵. وَرِنَ = دیلم = گیلان رجوع شود به جلد اول.

۶. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۹۶.

۷. دیو خشم در اوستا اَئِشمَ آمده، رجوع شود به جلد اول.

(کردهٔ ۳۰)

۱۳۹ فروهر پاکدین هُووِیْ را می‌ستاییم،[۱] فروهر پاکدین فرنی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ثریتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین پئوروچیستا را می‌ستاییم،[۲] فروهر پاکدین هوتئوسا را می‌ستاییم،[۳] فروهر پاکدین هُما را می‌ستاییم،[۴] فروهر پاکدین

---

۱. در این فقره و فقرهٔ بعد از زنان پارسا یاد شده است.

هُووِیْ Hvōvī دختر فرشوشتر و زن حضرت زرتشت است، در دین یشت فقرهٔ ۱۵ نیز از او یاد شده است. در گات‌ها یسنا ۵۱ فقرهٔ ۱۷ در جایی که پیغمبر ایران می‌گوید: «فرشوشتر هُوگوَ دختر گرانبها و عزیزی رابه زنی به من داد، پادشاه توانا مزدا اهورا وی را برای ایمان پاکش به دولت راستی رساند.» اشاره به همین زن است، در سنت است که سه پسر آینده زرتشت (سوشیانت‌ها = موعودها) که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از پشت همین زن و پیغمبر می‌باشند، چنان‌که در فصل ۳۲ بندهش فقرهٔ ۸ آمده سه پسر آیندهٔ زرتشت که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند از هووی هستند. در فقرهٔ ۱۲۸ همین یشت به اسامی این سه برادر برخوردیم. در جلد اول یشت‌ها و در توضیحات فقرهٔ ۱۰۳ همین یشت از جاماسب و برادرش فرشوشتر صحبت داشتیم و گفتیم آنان از خاندان هوُوَ (در گات‌ها هوُگو) هستند، هوُوِیْ مؤنّث هُووَ می‌باشد، یعنی دارندهٔ گاوهای خوب.

۲. در توضیحات فقرهٔ ۹۸ از سه پسر زرتشت که ایسدواستر واُروتدنر و خورشید چهر باشند صحبت داشتم، همچنین از سه پسران آینده پیغمبر که موعودهای مزدیسنا هستند، در توضیحات فقرات ۱۱۰ و ۱۲۸ و ۱۲۹ سخن رفت. اینک در این فقره از سه دختر پیغمبر یاد شده است (نخست) فرنی Freni در کتب پهلوی فرِن آمده است، این کلمه گذشته از اینکه اسم خاص است خود جداگانه به معنی بسیار و فزون و فراوان می‌باشد و به همین معنی مکرراً در اوستا استعمال شده است، چنان‌که در آبان یشت فقرهٔ ۱۲۹ و مهریشت فقرهٔ ۲۰ فرنی بزرگ‌ترین دختر زرتشت است، چنان‌که در فقرهٔ بعد ملاحظه می‌شود اسم چهار تن از زنان پارسا فرنی بوده است، امروزه هم این اسم در میان پارسیان معمول است.

(دوم) ثریتی Thritī دختر وسطی زرتشت است، معنی این کلمه درست معلوم نیست شاید به معنی (سوم) باشد، ثریتی مئونّث ثریت می‌باشد و در فقرهٔ ۱۱۳ دیدیم که یکی از پارسایان چنین موسوم بوده است.

در جلد اول یشت‌ها گفتیم که پدر گرشاسب ثریتَ نام داشته و این اسم در شاهنامه اترط شده است، ثریتی در کتب پهلوی سریت آمده است.

(سوم) پئوْرُوْچیستا Poaručistā جوان‌ترین دختر زرتشت و زن جاماسب است، در گات‌ها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۳ پیغمبر ایران از این دخترش اسم می‌برد و او را از پشت هیچتسب و خاندان اسپنتمان و جوان‌ترین دختر خود می‌نامد، قطعهٔ مذکور در گات‌ها و قطعات بعد آن راجع است به عروسی این دختر با جاماسب وزیر کی‌گشتاسب، این اسم در پهلوی و حالیّه نزد زرتشتیان پورو چیست گفته می‌شود. معنی آن چنین است: پردانش و بسیاردان؛ در بندهش که در فصل ۳۲ از خاندان زرتشت سخن رفته در فقرهٔ ۵ فرن و سریت و پورو چیست سه دختر پیغمبر به شمار رفته‌اند. در وجرکرت دینیک آمده است: «از اورویج که نخستین زن زرتشت بود چهار فرزند متولد شدند یکی پسر موسوم به ایسدواستر و سه دختر موسوم به فرن وسریتک و پورو چیست؛ از ارنیج بَرِدا که دومین زن زرتشت بود دو پسر متولد شدند یکی موسوم به اُروتدنر و دیگر موسوم به خورشیدچهر.»

۳. هوتئوْسا Hutaosā که در پهلوی هُوتسْ گویند از خاندان نوذر و زن شاه گشتاسب است و در فقرهٔ ۳۵ رام یشت نیز به او برخواهیم خورد. (رجوع شود به جلد اول).

۴. هما دختر شاه گشتاسب است، رجوع شود به جلد اول.

زئیری‌چی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ویسپ تَئوروشی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اوْشتَ وئیتی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین توشنامتی را می‌ستاییم.[۱]

۱۴۰ فروهر پاکدین فِرنی زن پاکدین اُوْسِینمه را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین فرایزَنت را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین خشـوْیِوراسْپَ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین گیّه ذاستی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اَسبنا زن پاکدین پئوروذاخشی را می‌ستاییم، فروهر پاکدین اوخشنتی زن پاکدین ستئوتر وهیشتهه اشهه را می‌ستاییم.[۲]

۱۴۱ فروهر پاکدین دوشیزه (کنیزک) وَذُوتْ را می‌ستاییم[۳]، فروهر پاکدین دوشیزه جَغروتْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین دوشیزه فرنگهاد را می‌ستاییم، فروهر پاکدین دوشیزه اوْروْذَیَنتْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین دوشیزه پئسنگهنو را می‌ستاییم، فروهر پاکدین (دوشیزه) هوَرِذا را می‌ستاییم، فروهر پاکدین (دوشیزه) هوچیثرا را می‌ستاییم، فروهر پاکدین (دوشیزه) کنوکا را می‌ستاییم، فروهر پاکدین دوشیزه سروتت فذری را می‌ستاییم.

---

۱. از این چهار زن پاکدین یا پارسا اطلاعی نداریم باید به ذکر معانی این اسماء اکتفا کنیم (نخست) زئیری‌چی Zairiči یعنی زرد رنگ؛ (دوم) وِیسپَ تئوروشی Vīspa-taurušī یعنی به همهٔ شکست دهنده؛ (سوم) اوْشتَ وَئیتی Uštavaitī یعنی متضمن اوْشتَ (اسمی است که به یسنای ۴۳ می‌دهند یعنی که یسنای مذکور به مناسبت اولین کلمه‌ای که با آن شروع شده اوْشتَ وئیتی نامیده می‌شود)؛ (چهارم) تُوْشنامتی Tušnāmaitī یعنی اندیشهٔ نرم و آرام، تُوْشنامتی، نیز اسم فرشته‌ای است و در گات‌ها یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۵ آمده است، در واقع اسم دیگری است برای امشاسپند ارمتی = سپندارمذ.

۲. در فقره ۱۱۳ از اُوسِیمهْ و فرایَـزْنتْ و بستگان خانواده فرایزنت یاد شده، همچنین در فقره ۱۱۱ از خشویوراسپ و پئورو ذاخشتی و ستئوتر وهیشتهه اشهه یاد شده و در فقرهٔ ۱۱۲ از گیه ذاستی اسم برده شده است. در این فقره به فروهرهای زنان آنان درود فرستاده شده است. معانی برخی از این اسامی را که در فقرات پیش ذکر نکردیم در اینجا می‌نگاریم اُوسِینمه Usinemah یعنی نمازگزار؛ خشوْیوْراسْپَ Xšvivrāspa یعنی با اسب‌های تند، گیه ذاستی Gayadhāsti کسی که زندگانیش از زندگی‌بخش است؟؛ اَسبنا این اسم مؤنث اَسَبَنَ می‌باشد که در فقره ۷۳ آبان یشت از او اسم برده شده است، رجوع شود به جلد اول؛ اوْخشنتی Uxšenti یعنی ؟

۳. کلمه‌ای که ما به دوشیزه ترجمه کردیم در متن کنیا می‌باشد، همین کلمه است که در پهلوی و پازند کنیک و کنیچک و در فارسی کنیزک یا کنیز گویند. در زبان معمولی فارسی امروزه کنیز به معنی خدمتکار است. همان‌طوری که کلمهٔ آلمانی مِدْخِ Mädchen که اصلاً به معنی دختر و دوشیزه است برای خدمتکار هم استعمال می‌شود. کنیز در زبان ادبی فارسی به همان معنی اصلی خود می‌باشد. از این هشت دختر یا کنیزک پارسا اطلاعی نداریم و معانی لفظی این اسماء به‌استثنای دو تن از آنها درست معلوم نیست. فقط به طور یقین می‌دانیم که هوچیثرا Hučithrā یعنی خوبچهر و هَوِرذا Hvaredhā به معنی خورشیدسان نگاه کننده است.

۱۴۲ فروهر پاکدین دوشیزه و نگهوفِذریْ را می‌ستاییم، فروهر پاکدین دوشیزه اِرِدَتْ فِذْرِی را می‌ستاییم، کسی که همچنین ویسپ تئوروئیری نامیده (خواهد شد)، از این جهت ویسپ تئوروئیری برای اینکه کسی را می‌زاید که همهٔ آزارهای دیوها و مردمان را دور خواهد نمود،[1] برای مقاومت کردن برضد آزاری که از جهی سرزند.[2]

(کردهٔ ۳۱)

۱۴۳ فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می‌ستاییم،[3] فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می‌ستاییم، فروهرهای مردان پاکدین ممالک سئیریم را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین ممالک سئیریم را می‌ستاییم.

۱۴۴ فروهرهای مردان پاکدین ممالک سائینی را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین ممالک سائینی را می‌ستاییم، فروهرهای مردان پاکدین ممالک داهی را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین ممالک داهی را می‌ستاییم.

۱۴۵ فروهرهای مردان پاکدین همهٔ ممالک را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاکدین همهٔ

---

۱. از موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت باشند در توضیحات فقرهٔ ۱۲۸ صحبت داشتیم، اینک در این دو فقره از مادرهای آنان یاد شده است.

(نخست) سرُوْتَتْ‌فذْریْ Srūtat fedhrī یعنی کسی که پدرش نامی و مشهور است، مادر هوشیدر خواهد بود.

(دوم) وَنگهوْفِذریْ Vanhu fedhrī یعنی کسی که از پدر شریف و نیک است مادر هوشیدر ماه خواهد بود.

(سوم) اِرِدَتْ فِذِریْ Eredat fedhrī یعنی کسی که مایهٔ آبروی پدر است مادر سوشیانت آخرین موعود خواهد بود و او را نیز وَیسپَ تئُوروئیری Vīspa taurvairī گویند یعنی همه را شکست دهنده، وجه این تسمیه در فقرهٔ فوق ذکر شده است. در کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷–۱۰ شرحی از موعودها و مادرهای آنان مندرج است. در کتاب مذکور این دوشیزگان ۱۵ ساله که هریک به نوبت خود مادر یکی از موعودها خواهد بود از خاندان بهروز پسر فریان می‌باشند. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۲۸ همین یشت و به رسالهٔ سوشیانس تالیف نگارنده.

۲. جهی و جهیکا زن بدعمل و فاحشه را گویند، در پهلوی چه گویند و به همین ترکیب در فرهنگ‌های فارسی باقی مانده است. بندهش در فصل ۳ مفصلاً از او صحبت می‌دارد و او را از یاران اهریمن و عفریتهٔ حیض می‌شمرد. جهی در اوستا در مقابل نائیری Nāirī یا نائیریکا که به معنی زن صالحهٔ شوهرکرده است آمده است، رجوع شود به جلد اول.

۳. راجع به ممالکی که در این فقره و فقرهٔ بعد آمده مقالهٔ توران و سلم و سائینی و داهی ملاحظه شود.

ممالک را می‌ستاییم، همهٔ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را مـی‌ستاییم از کیومرث تا سوشیانت پیروزگر.

۱۴۶ بشود فروهرهای نیکان به زودی اینجا به دیدن ما شتابند، بشود آنان به یاری مـا آیند، بکند آنان همچنین در هنگامی که ما در تنگنا هستیم مـا را بـا مـدد مـریی نگهداری کنند، با پشتیبانی مانند اهورامزدا و با سروش پاک توانا و سـپند مـنتر (کلام مقدس) دانا، آن پیک دشمن دیو که از اهورامـزدای دشـمن دیـو است کـه زرتشت را پناه جهان مادی فرستاد.

۱۴۷ به پائین آرام بگزینید. شما ای خوبان، ای آب‌ها، ای گیاه‌ها و شما ای فروهرهای پارسایان، در این خانه شاد و خوب پذیرفته شده بمانید، در اینجا آتربانان مملکت به راستی اندیشیده دست‌ها را در طلب یاری برای ما در ستایش شما ای توانایان بلند می‌کنند، شما ای تواناترین‌ها.

۱۴۸ اینک فروهر همهٔ مردان و زنان پاک را می‌ستاییم، آنانی که روان‌هایشان درخور ستایش و فروهرهایشان شایستهٔ استغاثه است، اینک فروهر همهٔ مردان و زنـان پاکدین را می‌ستاییم، فروهر آنانی که در ستایش آن اهورامزدای پاک (از برای ما) پاداش بخشد، در میان همهٔ اینان ما از زرتشت شنیدیم که او (زرتشت) نخستین و بهترین آموزگار کیش اهورایی است.

۱۴۹ اینک ما جان و وجدان و قوّهٔ درّاکه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش[۱] و نخستین شنوندگان آئین را، آن مردان و زنان پاک را کـه سـبب پـیروزی راسـتی بوده‌اند می‌ستاییم، اینک ما جان و وجدان و قوّهٔ درّاکه و روان و فروهر پیامبران دین (نیاکان را)، آن مردان و زنان پاک را که سبب پیروزی راستی بوده‌اند می‌ستاییم.

۱۵۰ آموزگاران کیش؛ خانمان‌ها؛ ده‌ها؛ نـاحیه‌ها؛ مـملکت‌هایی را کـه پـیش از ایـن بوده‌اند می‌ستاییم، آموزگاران کیش؛ خانمان‌ها؛ ده‌ها؛ ناحیه‌ها؛ مملکت‌هایی را که

۱. راجع به قوای پنجگانه به جلد اول و راجع به آموزگاران کیش و پیامبران دین یا نیاکان به توضیحات سرآغـاز همین یشت مراجعه شود.

پس از این خواهند بود می‌ستاییم، آموزگاران کیش؛ خانمان‌ها؛ دهها؛ ناحیه‌ها؛ مملکت‌هایی را که اکنون هستند می‌ستاییم.

۱۵۱ آموزگاران کیش؛ خانمان‌ها؛ ده‌ها؛ ناحیه‌ها؛ مملکت‌ها را می‌ستاییم که (به تأسیس) خانه کامیاب شدند، به ده کامیاب شدند؛ به ناحیه کامیاب شدند؛ به مملکت کامیاب شدند؛ به راستی کامیاب شدند؛ به کلام ایزدی کامیاب شدند؛ (به نجات) روان کامیاب شدند؛ به داشتن همهٔ خوشی‌ها کامیاب شدند.[۱]

۱۵۲ زرتشت سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان مادی را می‌ستاییم، که نیکخواه‌ترین موجودات؛ بهترین شهریار موجودات؛ شکوهنده‌ترین موجودات؛ فرهمندترین موجودات؛ به ستایش برازنده‌ترین در میان موجودات؛ به نیایش شایسته‌ترین در میان موجودات؛ در میان موجودات شایسته‌ترین کسی است که خوشنودی وی خواسته شود، به آفرین سزاوارترین در میان موجودات و به حقیقت او نزد هریک از موجودات ممدوح و برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش نامیده شده برطِبق بهترین راستی.

۱۵۳ این زمین را می‌ستاییم، آن آسمان را می‌ستاییم، آنچه خوب که در میان آنهاست می‌ستاییم، آنچه برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش (و) آنچه را که درخور پرستش مرد پارسایی است (می‌ستاییم).

۱۵۴ روان‌های جانوران سودمند بری را می‌ستاییم، همچنین روان‌های مردان و زنان پارسا را در هرجایی که تولّد یافته (و) که وجدان نیکشان از پیروزی برخوردار باشد یا برخوردار خواهد بود یا برخوردار بوده است می‌ستاییم.

۱۵۵ جان و وجدان و قوّهٔ درّاکه و روان و فروهر مردان پاک و زنان پاک را که از دین آگاهند و از پیروزی برخوردارند یا برخوردار خواهند بود یا برخوردار بوده‌اند می‌ستاییم، کسانی که برای راستی فتح نمودند،

---

۱. معنی این جملهٔ اخیر تقریبی است.

ینگهه هاتم....
یتا اهو.....(۸ بار).[1]

۱۵۶ فروهرهای قوی بسیار نیرومند پیروزگر پارسایان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و فروهرهای پیامبران، بشود که در این خانه خوشنود بخرامند.

۱۵۷ بشود از این خانه خوشنود گشته، جزای نیک و رحمت سرشار درخواست کنند، بشود از این خانه خوشنود برگردند. بکند آنان سرودهای مقدس و مراسم را به آفریدگار اهورامزدا و به امشاسپندان رسانند، مباداکه آنان گله‌گویان از این خانه و از ما مزداپرستان دور شوند.

۱۵۸ یتا اهو...
آفرین (درود) می‌فرستم به فروهرهای قوی بسیار نیرومند پاکدینان (و) به فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (و) به فروهرهای پیامبران،
اشم وهو...
اهمایی رئشچه...[2]

۱. راجع به دعاهای ینگهه هاتم... ینا اهو... گات‌ها ملاحظه شود.
۲. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات یشت‌ها و به فقرهٔ ۳۳ هرمزدیشت در جلد اول.

بهرام

بهرام در اوستا وِرِثْرَغنْ Verethraghan و در پهلوی ورهران می‌باشد، ارمنی‌ها آن را مختصر نموده ورام گفتند همین اسم در گرجستان گورام شد، معمولاً در روی مسکوکات و کتیبه‌ها ورهران آمده است، تغییر یافتن نون ورهران به میم از قبیل تغییر بان پهلوی است به بام فارسی.[1] در ادبیات مزدیسنا نیز ورهرام گفته می‌شود، در بندهش واهرام ضبط شده است. بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست، در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است، در مهریشت دیدیم که بهرام یار و همراه مهر یعنی فرشتهٔ رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان است. در فقرهٔ ۴۷ بهرام یشت خواهیم دید که بهرام با همراهی مهر و رشن جلوه‌گر است و جویاست که فریبندگان مهر یعنی مردمان پیمان‌شکن مهر و عهدنشناس را به سزا رساند و خوار شمرندگان رشن یعنی عدالت را دُچار رنج و گزند نماید.

معنی لفظی بهرام مناسبت تامّی با وظیفهٔ این ایزد دارد چنان‌که خواهیم دید بهرام به معنی فتح و پیروزی است، بهرام فرشتهٔ پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است، در هنگام جنگ و نبرد باید هماوردان برای پیروزی یافتن و چیر شدن بدو مُتوسِّل شوند و او را به یاری بخوانند، هریک از دو صف معرکه که بیشتر به واسطهٔ ستایش و نیایش و نذر فرشته پیروزی را خوشنود و شاد کند رستگار و کامیاب و غالب خواهد بود، نگفته خود پیداست که ایرانیان جنگ‌آور و رزم‌آزما که هماره در میدان‌های جنگ در زد و خورد بودند تا به چه اندازه به ایزد بهرام اهمیّت می‌دادند، به مناسبت وظیفهٔ این فرشته است که

---

۱. در خصوص ترکیب‌های مختلف اسم بهرام نزد مورخین قدیم رجوع شود به:

Nöldeke, Tabari s.46 N.3.

در آغاز بهرام یشت می‌خوانیم: «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدای مینوی پاک، تو ای آفرینندهٔ جهان خاکی، ای مقدس کیست در میان ایزدان مینوی که بهتر مسلّح است. آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آن کس که بهرام اهورا آفریده است ای اسپنتمان زرتشت». به نظر می‌رسد که بهرام در عهد ساسانیان به خصوص مورد توجّه بوده است، پنج تن از شاهنشاهان این سلسله بهرام نام داشته‌اند، گروهی از نامداران آن زمان که تاریخ اسامی آنان را حفظ نموده نیز چنین نامزد بوده‌اند[۱]، پیش از سامانیان هم در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری و پادشاهان هند و اسکیت بهرام به اسم اورلاگنو Orlagno نقش است.[۲]

کلمهٔ بهرام مرکب است از دو لغت اوستایی وِرِثْرَ؛ جزء اول وِرِثْرَ به معنی حمله و هجوم[۳] و به معنی فتح و نصرت است[۴] و به معانی مذکور در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروزگری ترجمه شده است.

جزء دوم که غَنْ باشد به معنی کشنده و زننده است و در جزو اخیر یک دسته از لغات مرکّبه اوستایی دیده می‌شود مثل خرَفسرَغنَ یعنی حشرات کش و آن اسم چوبدستی سرسیخی است که در قدیم موبدان (آترُبانان) به دست می‌گرفته‌اند و یکی از علایم درجهٔ آنان بوده، چه کشتن حشرات موذی که از موجودات اهریمنی بشمارند در مزدیسنا ثواب است، این کلمه در پهلوی مارگن گردید.[۵] هیئت دیگری از این کلمه که جَنْ باشد در کتیبه‌های هخامنشی و در اوستا به معنی زدن آمده است. از همین کلمه است لغت زدن در فارسی. وِرِثرَغن مجموعاً به معنی فتح و پیروزی است و در اوستا برای آن شواهد بسیار داریم[۶] غالباً وِرِثْرغَنْ یا ورثرجن صفت مانند برای انسان و فرشتگان و ادعیه مثل سوشیانت و هوم و واج و سروش و آذر و مهر و باد و غیره آمده است.[۷] در سانسکریت این

---

۱. رجوع شود به: Yusti, Iranisches Namenbuch

۲. رجوع شود به: Darmesteter, Zend-Avesta vol II p.506

و به Jackson, Iranische Religion, im Grundriss der Irani. Philologie II Band s.643

۳. فروردین یشت فقرهٔ ۳۸ و یسنا ۵۸ فقرهٔ ۱.

۴. هرمزدیشت فقرهٔ ۲۲ و فروردین یشت فقرهٔ ۲۴ و زامیاد یشت فقرهٔ ۵۴ و یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱۱.

۵. رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱۴ فقرهٔ ۸ و فرگرد ۱۸ فقرهٔ ۲، در جزء اخیر کلمه وارِغَنْ که در فقرهٔ ۱۹ بهرام یشت و در فقرات ۳۵ـ۳۸ زامیاد یشت آمده، نیز کلمه غَنْ که به معنی زدن است دیده می‌شود، اما معنی جزء اولی آن معلوم نیست. رجوع شود به توضیحات فقرات مذکور.

۶. یسنا ۹ فقره ۱۷ و ویسپرد کردهٔ ۹ فقرهٔ ۴ و مهریشت فقرهٔ ۱۶.

۷. یسنا ۹ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۵۷ فقرهٔ ۳ و وندیداد فرگرد ۱۰ فقرهٔ ۹ و غیره.

کلمه وَرَترَهَن Vrtra-han می‌باشد، کلمه هن در معنی با کلمه جن یا غن فرس و اوستا فرقی ندارد، اما کلمهٔ ورتر سانسکریت با وِرِثرَ اوستا تفاوتی دارد به این معنی که کلمهٔ ورتر در سانسکریت به صیغهٔ مخنّث به معنی دشمن است و به صیغهٔ مذکر اسم عفریتی است اژدها شکل که به دست اندرا Indra کشته شده است.[۱] اندرا که یکی از بزرگ‌ترین پروردگاران هندوان و پروردگار ملی آنان شمرده می‌شود و در سرزمین هند در جنگ برضد سیاه‌پوست‌های بومی آن سامان پشت و پناه آریایی‌ها بوده و امروز هم در کیش برهمنی خداوند آسمان و بهشت است همیشه به صفت ورترَهنَ متّصف شده است، یعنی کشندهٔ عفریت دشمن؛ در ودا کتاب مقدس برهمنان از جمله اعمال دلیرانه که به اندرا نسبت داده شده کشته شدن همین ورتر به دست او می‌باشد. ورتر اژدهایی بوده که آب را در کوه‌ها حبس نموده از جریان باز می‌داشت، اندرا او را کشته و سینه کوه را با هزاران تیر چاک زده، آب را از زندان برهانید و به سوی دریا روان ساخت.[۲]

اسم ورثرغن (بهرام) که در مزدیسنا به ایزد پیروزی داده شده از همین ورترهن سانسکریت است که در ودا صفت پروردگار اندرا می‌باشد، اساساً هم کلمهٔ وِرِثرَغن در ایران قدیم چنان‌که نزد هندوان به معنی دشمن‌کش بوده است، معنی پیروزی و فتح در اوستا معنی مجازی این کلمه است. چنان‌که ملاحظه می‌شود بهرام یادگاری است از پروردگار قدیم آریایی و به منزلهٔ اندرای هندوان است، گرچه در هیچ جای اوستا اشاره نشده که بهرام هم مانند اندرا کشندهٔ اژدها باشد، اما غیرمستقیم اثری از این داستان نزد ایرانیان نیز می‌توان به دست آورد.

ستایش بهرام از زمان قدیم به ارمنستان نفوذ کرده بوده و در آنجا به اسم وهاگن Vahagn به جای نیم پروردگار یونانی هرقل (Hercule) مقام و منزلتی پیدا نموده، برای او مجسمه می‌ساخته‌اند و به یاد مفاخر او اشعار می‌سروده‌اند، تولّد او را از آب دریا می‌پنداشته‌اند و او را کشنده اژدهایی گمان می‌کرده‌اند.[۳]

برخی از اعمال دلیرانهٔ بهرام که در بهرام یشت مندرج است به خوبی یادآور اعمال

---

۱. رجوع شود به: Die Yašt's des Avesta von Lommel s.131.

2. Handbuch der Religions Geschichte von Paul Wurm, Stuttgart 1908 s.206-209.

۳. رجوع شود به کتب ذیل: Zend-Avesta par Darmesteter vol.II p.559-561.

The Religion of Zarathuštra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala, Madras 1926 p.13 and 104.

Die Yatš's des Avesta von Lommel s.130-135.

Die Ameša-Spentas, ihr Wesen und ihre Bedeutung von Dr.Bernhard Geiger Wien 1916 s.66 ff.

دلیرانه اندرا می‌باشد، عجب در این است که اندرا در مزدیسنا از یاران اهریمن و دیو بزرگی شمرده شده است. در اوستا دو بار به اسم این دیو برمی‌خوریم، در غالب نسخ خطی اِینْدْرَ Indra نوشته شده، در برخی از نسخ اَندرَ Andra، در فرگرد ۱۰ وندیداد فقرهٔ ۹ و در فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۴۳ در هردوجا اِیندرَ در سر دیوهایی که از رقبای امشاسپندان شمرده می‌شوند جای دارد، در کتب پهلوی نیز مکرراً به اسم اندرَ Inder برمی‌خوریم ولی در هیچ جا مشروحاً از او ذکری نشده است. در تفسیر پهلوی یسنا ۴۸ در توضیحات فقرهٔ ۱ آن قید شده که در روز رستاخیز اردیبهشت دیو اندر را شکست خواهد داد. در فصل ۳۰ بندهش فقرهٔ ۲۹ نیز مندرج است که اندر رقیب امشاسپند اردیبهشت است. در فصل ۲۸ فقره ۸ بندهش آمده که دیو اندر خیال آدمی را از اعمال نیک منصرف می‌سازد، در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۳ اندر، دیو فریفتار تعریف شده است.

گفتیم در اوستا غالباً بهرام به معنی پیروزمند آمده و صفت گروهی از ایزدان است از جمله صفت ایزد آذر است، آتش بهرام که به منزلهٔ کاتدرال Cathédrale عیسویان است مناسبت مخصوصی با بهرام ایزد پیروزی ندارد بلکه در اینجا بهرام به معنی اصلی خود می‌باشد یعنی آتش پیروزمند، نگهبانی روز بیستم ماه سپرده به فرشتهٔ پیروزی و موسوم است به بهرام روز که به خصوص روز مقدسی شمرده می‌شود، زرتشتیان آن روز را جشن گرفته به پرستشگاه آتش بهرام می‌روند. در شایست ناشایست فصل ۲۲ فقرهٔ ۲۰ بهرام برانگیزانندهٔ جنگ نامیده شده است، در مینوخرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ آمده: «روان در روز چهارم پس از وفات انسان در سپیده‌دم به همراهی سروش پاک و بادبه و بهرام نیرومند (اماوند) و ستیزگی جنود دیوها مثل است وهاذ (Ast-vahād) و باد بد و فرهزیست (Frehzist) دیو و نیزیست (Nizist) دیو و ستیزگی دیو خشم تباه‌کار بدکنش به پل چینود بلند و سهمگین می‌رسد، آنجایی که هرنیکوکار و گناهکاری باید از روی آن بگذرد.» در فصل ۵ ارداویرافنامه، اردای ویراف مقدس می‌گوید: «وقتی که من با سروش پاک و آذر ایزد از پل چینود گذشتم آنگاه مهر ایزد و رشن راست و بادبه و ایزد بهرام نیرومند برای سیر در بهشت و برزخ و دوزخ با من همراه شدند.» در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ مندرج است که گیاه سیسنبر مخصوص به ایزد واهرام است،[1] به یک قسم بیدمشک اسم این ایزد

---

۱. سیسنبر گیاهی است بسیار خوشبو میان نعناع و پونه (تحفه حکیم مؤمن)، سیسنبر را در عربی تمام خوانند، (بحرالجواهر) سیسنبر را نیز سیه سنبل گویند (برهان قاطع). اسم لاتینی آن Sisymbrium با فارسی یکی است، از اشعار قُدماء برمی‌آید که این گیاه به خصوص برای چاره زهر کژدم مفید است در فرهنگ سروری از شاعری که ←

را داده بهرامج (بهرامک) نامزد کرده‌اند.[۱]

ستارهٔ مریخ نیز در فارسی موسوم است به بهرام، همان ستاره‌ای که در لاتینی به اسم پروردگار جنگ رم مارس Mars نامزد شده، در نزد ایرانیان دارای اسم فرشتهٔ فتح و ظفر است واهرام در بندهش فصل ۵ فقرهٔ ۱ و بهرام در ادبیّات فارسی اسم کوکب فلک پنجم است، به واسطهٔ معانی مختلف کلمهٔ بهرام غالباً در نظم و نثر به این لغت برمی‌خوریم خواه اسم ایزد پیروزی و فرشتهٔ نگهبان روز بیستم ماه، خواه ستارهٔ مریخ، خواه اسم گیاهی، خواه اسم یکی از پادشاهان و نامداران عهد کهن، به خصوص به واسطهٔ داستان فرو رفتن بهرام گور در باتلاق شکارگاهی که موضوع منظومه‌های بسیار دلکش سخن‌سرایان ماست به کلمهٔ بهرام مأنوسیم.[۲]

اینک مجملاً بهرام یشت را تعریف نموده می‌رویم به سر تفسیر آن، چهاردهمین یشت اوستا مخصوص به ایزد پیروزی بهرام است. این یشتِ نسبتاً بلند یکی از قصاید رزمی بسیار قدیم است، برخی از قطعات آن به خصوص شاعرانه و با طرزی بدیع و عالی سروده شده است. این یشت یادآور عهد آریایی و ترجمهٔ آن بی‌اندازه دشوار است، از حیث مضامین با یشت‌های دیگر فرق دارد. مندرجات بهرام یشت را به پنج قسمت عمده تقسیم می‌توان نمود: (نخست) از فقرهٔ ۱ تا فقرهٔ ۲۷؛ (دوم) از فقرهٔ ۲۸ تا فقرهٔ ۳۳؛ (سوم) از فقرهٔ ۳۴ تا فقرهٔ ۴۱؛ (چهارم) از فقرهٔ ۴۲ تا فقرهٔ ۴۶؛ (پنجم) از فقرهٔ ۴۷ تا فقرهٔ ۵۶؛ در قسمت اول ایزد پیروزی در ده ترکیب مختلف جلوه کرده، خود را به زرتشت می‌نماید از این قرار

←

اسمش ضبط نشده این شعر شاهد آورده شده است:

بوی سیسنبر از حرارت خویش — عقرب چرخ را گداخته نیش

شیخ نظامی گفته است:

ریخته نوش از دم سیسنبری — بردم این عقرب نیلوفری

امروزه‌در طبّ جوهر سیسنبر موسوم به تیمُل thymol که از گیاه تیم thym که قسمی از سیسنبر است کشیده شده دوای پادزهر (Antiseptique) می‌باشد.

۱. رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحرالجواهر.

۲. همیشه تا بود از پیش رشن مهر و سروش — چنان‌که از پس بهرام رام باشد و باد

رافعی (فرهنگ سروری)

فلک خامس آن بهرام است — آنکه در فعل ورای خود کام است

سنایی

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار — که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

حافظ

نخست در کالبد باد؛ دوم در کالبد ورزاو؛ سوم در کالبد اسب؛ چهارم در کالبد شتر؛ پنجم در کالبد گراز؛ ششم در کالبد جوانی پانزده ساله؛ هفتم در کـالبد مـرغ شکـاری وارغَـنْ (شاهین ؟)؛ هشتم در کالبد میش نردشتی؛ نهم در کالبد بز نردشتی؛ دهم در کالبد مردی دلیر.

به مناسبت اینکه بهرام فرشتهٔ پیروزی است انـواع و اقسـام زور و نـیروی طـبیعی و انسانی و حیوانی که لازمهٔ فتح و نصرت است برای او قائل شده‌انـد، از هـریک از ایـن ترکیب‌های دهگانه یک قسم قُوّت و قدرت و شجاعت اراده گردیده است، در قسمت دوم در بهره‌مند شدن زرتشت از پیروزی معنوی و مادی سخن رفته است، در قسمت سوم در اثرات تعویذ پرِ وارِغَنْ که یکی از اشکال فرشتهٔ پـیروزی است صـحبت شـده است، از قسمت چهارم چنین برمی‌آید که در میدان جنگ پرهای وارِغَنْ که در هوا پراکنده شـده باشد اگر در سر یکی از دو گروه هماورد سایه افکند رستگاری و پیروزی با همان گروه خواهد بود، به عبارت دیگر می‌توان گفت فتح از آن گروهی است که ایزد پیروزی به طرف آنان توجّه کرده باشد، در قسمت پنجم آمده که چگونه باید در ایران زمین ایزد پیروزی را از خود خوشنود سازند تا از آسیب‌ها و گزندها ایمن مانند و چگونه ایزد پیروزی از نذر خونین و قربانی دیویسنان (مشرکین) روگردان و دلتنگ است، از فقرهٔ ۵۷ تا فقرهٔ ۶۱ از هوم سخن رفته است. به نظر می‌رسد چنان‌که گلدنر می‌نویسد این پنج فقره و دو فقرهٔ بعد را که فقرات ۶۲ و ۶۳ باشد بعدها افزوده باشند هرچند که در دو فقرهٔ اخیر باز از قدرت و نیروی بهرام در صف جنگ صحبت شده است.[۱]

در بهرام یشت فقراتی موجود است که در سایر قطعات اوستا نیز دیده می‌شود. مـثلاً فقرهٔ ۱۵ آن شبیه به فقرهٔ ۷۰ مهریشت است و فقرات ۲۸–۳۳ آن مطابق فقرات ۶–۱۳ دین یشت است، نظر به اینکه فقرات مذکور در بهرام یشت اصلی است باید گـفت کـه فـقرات مذکور دین یشت از بهرام یشت برداشته شده است، همچنین فقرات ۴۸–۵۳ بهرام یشت مثل فقرات ۵۶–۶۱ تشتر یشت است، مگر اینکه در اولی بهرام به جای تشتر و در دومی تشتر به جای بهرام نامیده شده است، معلوم نیست که کدام یک از آنها از دیگری برداشته است.[۲] بهرام در برخی از اشکال دهگانهٔ خود با سایر ایزدان شرکت دارد، در فقرات ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ تشتر یشت دیدیم که فرشتهٔ باران تشتر در جنگ به ضد دیو خشکی اپوش در کالبد جوانی پانزده ساله و ورزوو اسب سفید درآمد، همچنین در فـقرهٔ ۱۲۷ مـهر یشت

1. Drei Yašt's von K.Geldner s.61

2. Etudes sur la Zoroastrisme de la Perse Antique par Arth. Christensen p.8.

دیدیم که داموئیش اَوْپَمَنَ به صورت گرازی همراه مـهر است، در فـقرات ۳۵ـ۳۸ زامـیاد یشت خواهیم دید که فرّ یا فروغ و شکوه سلطنت و قدرت بـه صـورت مُـرغ وارِغَـن از جمشید جدا شده نوبه به نوبه به سوی مهر و به سوی فریدون و به سوی گرشاسب پرواز نمود. گذشته از اینکه در بهرام یشت مهر فرشتهٔ جنگ و رشن فرشتهٔ عدالت از یاران بهرام شمرده شده‌اند دو فرشتهٔ دیگر نیز در مصاحبت وی دیده می‌شوند، نخست اَمَ که در فقرات ۷ و ۹ آمده و فرشتهٔ زور و نیرو می‌باشند، در اوستا اَمَونَتْ به معنی با جـرأت و زورمـند است، در مینوخرد اماوند صفت بهرام آمده است دوم اُوْپَرَتاتْ که در آخرین فـقرهٔ بـهرام یشت آمده فرشتهٔ برتری و زبردستی است، در فقرات ۵ و ۱۰ هفتن یشت و در یسنا ۱ فقرهٔ ۶ و یسنا ۲ فقرهٔ ۶ و در سی روزه فقرهٔ ۲۰ بهرام و اَمَ و اُوپَرَتاتْ هر سه با هم نامیده شده‌اند، در ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۸ بهرام و اُوپَرَتاتْ یک‌جا آمده‌اند، در ویسپرد کردهٔ ۹ فقره ۴ نیز از اُوپَرَتات یاد شده اما با گروهی از ایزدان دیگر.

بهرام یشت

(کردهٔ ۱)

۱ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، زرتشت از اهورامزدا پـرسید: ای اهـورامـزدای مینوی پاک؛ ای آفریدگار جهان مادی؛ ای مقدس؛ کیست در میان ایزدان مینوی، کسی که بهتر مسلّح است؟ آنگاه اهورامزدا گـفت: آن کس بـهرام اهـورا آفـریده (است) ای اسپنتمان زرتشت.[1]

۲ به سوی او (به سوی زرتشت) نخستین بار بهرام اهورا آفریده، در کـالبد بـاد تـند زیبای مزدا آفریده بوزید، فرّ نیک مزدا آفریده آورد (آن) فـرّ مـزدا آفـریده را و درمان و نیرو (آورد).

۳ آنگاه (بهرام) بسیار نیرومند به او (گفت): در نیرو نیرومندترینم، در پـیروزی مـن پیروزمندترینم، در فرّ من فرهمندترینم، در نیکی مـن نـیک‌ترینم، در سـود مـن سودمندترینم، در درمان من درمان‌بخش‌ترینم.

۴ من ستیزگی را خواهم درهم شکست، ستیزگی همهٔ دشـمنان را (چـه) جـادوان و پری‌ها، (چه) کاوی‌های ستمکار و کرپان‌ها.

۱. فقرهٔ اول در آغاز ده کردهٔ اولی تکرار می‌شود و فقره اولی هریک از این ده کرده را تشکیل می‌دهد.

۵ برای فروغ و فرّش من او را با ستایش بلند می‌ستایم، آن بهرام مزدا آفریده را، با زَوْرْ بهرام مزدا آفریده را می‌ستاییم، برطبق نخستین آئین اهورا با هوم آمیخته به شیر؛ با برسم؛ با زبان خرد و کلام مقدس؛ با گفتار و کردار و زَوْر و با کلام راستین.

ینگهه‌هاتم.....[۱]

(کردهٔ ۲)

۶ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم.....[۲]

۷ به سوی او دومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گاو نر زیبایی با شاخ‌های زرین درآمد.[۳] در بالای شاخ‌های او اَمَ خوب ساخته شده (و) خوب رُسته هویدا بود،[۴] این چنین بهرام اهورا آفریده درآمد برای فروغ و فرّش....[۵]

(کردهٔ ۳)

۸ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم....[۶]

۹ به سوی او سومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سفید زیبایی با گوش‌های زرد و لگام زرین درآمد، در روی پیشانی او اَمَ خوب ساخته شده (و) خوب رُسته هویدا بود، این چنین بهرام اهورا آفریده درآمد برای فروغ و فرّش....[۷]

---

۱. ینگهه‌هاتم... رجوع شود به فقرهٔ ۲۲ هرمزدیشت در جلد اول و به گات‌ها به مقالهٔ ملحقات.

۲. مثل فقرهٔ ۱.

۳. کلمه‌ای که به (درآمد) ترجمه شده در تمام فقرات ۷ـ۲۷ مثل فقرهٔ ۲ درمتن وَزْ آمده که به معنی سواره آمدن و تاختن است، همین کلمه در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن شده که فقط برای باد استعمال می‌شود. در فقرهٔ ۲ این کلمه را به مناسبت باد وزیدن ترجمه کردیم ولی در سایر فقرات بنا به معنی کنونی کلمه وزیدن مناسبتی با گاو و شتر و باز و غیره ندارد از این جهت آن را به (درآمد) ترجمه کردیم.

۴. اَمَ به معنی جُرأت و قُوّت و رشادت است و نیز اسم فرشتهٔ قدرت و نیرو است.

۵. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۶. مثل فقرهٔ ۱.

۷. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۴)

۱۰ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم....[۱]

۱۱ به سوی او چهارمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد شتر سرمست دندانگیر[۲] جست و خیز کنندهٔ تیزتکِ رهسپاری که موهایش برای لباس مردمان به‌کار آید درآمد.[۳]

۱۲ که در میان نرهای (چارپایان) جفتگیر دارای قوّت بزرگ است که دارای رغبت بزرگ است، (وقتی که) او به سوی شترهای ماده روی آورد، آن شتران ماده‌ای که در پناه یک شتر سرمست هستند بهتر محفوظند، آن (شتری) که شانه‌هایش پرزور و کوهان‌هایش قوی است...[۴] چشم‌ها و باکله باهوش است، (یک شتر) با شکوه بلند نیرومند.

۱۳ (یک شتر) روشن رنگ؟ که چشم‌های دوربینش در شب تیره از دور می‌درخشد که کف سفید از سر فرو پاشد به روی زانوهای خوب و پاهای خوب خویش ایستاده، مانند شهریار مطلق مقتدری به اطراف خود نگران، این چنین (بهرام) درآمد.
برای فروغ و فرّش....[۵]

---

۱. مثل فقرهٔ ۱.
۲. کلمه‌ای که (دندان‌گیر =گازگیر) ترجمه شده در متن آمده که معنی آن درست معلوم نیست و در برخی از نسخ آمده است.
۳. فقرات ۱۲ـ۱۳ نیز در تعریف شُتر است و یادآور اشعار مُعزّی است که در تعریف شترش گفته است.

هامون گذار و کوه‌وش دل بر تحمل کرده خوش ‌ ‌ ‌ تا روز هرشب بارکش، هرروز تا شب خار کن
هامون نوردی تیز رو، اندک خور و بسیار دو ‌ ‌ ‌ از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن
چون باد و چون آب روان در کوه و در وادی دوان
چون آتش خاکی روان در کوهسار و در عَطَنْ (خوابگاه شُتر)
سیاره در آهنگ او حیران ز بس نیرنگ او ‌ ‌ ‌ در تاختن فرسنگ او از حدّ طایف تا خُتن
گردون پلاسش بافته، اختر ز مامش تافته ‌ ‌ ‌ از دست‌وپایش یافته روی زمین شکل مِجَنْ (سپر)

۴. به جای نقاط از کلمه معنی برنمی‌آید.
۵. تمام فقره ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۵)

۱۴ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم.....[۱]

۱۵ به سوی او پنجمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گرازی که با دندان‌های تیز حمله کند درآمد، (گرازی) نر با چنگال‌های تیز ؟ گرازی که به یک ضربت می‌کشد وقتی که غضب‌آلود است به آن نزدیک نمی‌توان شد، (گرازی) دلیر با صورت خالخال‌دار که مهیّای (جنگ) از هر طرف تازد،[۲] این چنین (بهرام) درآمد.
برای فروغ و فرّش....[۳]

(کردهٔ ۶)

۱۶ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم...[۴]

۱۷ به سوی او ششمین بار بهرام اهورا آفریده، در کالبد مرد پانزده سالهٔ نورانی، روشن چشمان زیبایی با پاشنه‌های خُرد درآمد، این چنین (بهرام) درآمد.
برای فروغ و فرّش....[۵]

(کردهٔ ۷)

۱۸ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم....[۶]

---

۱. مثل فقرهٔ ۱.

۲. این فقره شبیه است به فقره ۷۰ مهر یشت، گراز که در جانورشناسی بسیار پرزور تعریف شده، در ایران قدیم در قُوت و نیرو معروف بوده بسا در جزو اسامی اشخاص نامدار دیده می‌شود. در شاهنامه مردان شجاع به گراز تشبیه شده‌اند.

سپاهش ندادند پاسخش باز   بترسیده بُد لشکرش زان گراز

رجوع شود به جلد اول.

۳. تمام فقره ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۴. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۵. تمام فقره ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۶. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۱۹ به سوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین که (شکار خود را) از پائین (یعنی با چنگال‌ها) گرفته از بالا (یعنی با منقار) پاره می‌کند درآمد که در میان مرغکان تندترین است، که در میان بلندپروازان سبک‌پروازترین است.[۱]

۲۰ در میان جانداران فقط اوست که خود را از تیر پران می‌رهاند ـ او یا هیچکس دیگر ـ[۲] اگرچه آن (تیر) خوب پرتاب شده بپرد که شهپر آراسته در هنگام سپیده‌دم پرواز می‌کند، در طرف شب خوراکِ شب جوینده، در طرف صبح خوراکِ صبح جوینده (است).

۲۱ که در تنگه‌های کوه‌ها (شهپر) می‌ساید، که به قلهٔ کوه‌ها (شهپر) می‌ساید، که به دره‌ها و رودها (شهپر) می‌ساید، که به قلهٔ درخت‌ها (شهپر) سائیده، به بانگ مرغ‌ها گوش فرادهنده (است)، این چنین (بهرام) درآمد.
برای فروغ و فرّش....[۳]

(کردهٔ ۸)

۲۲ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم....[۴]

۲۳ به سوی او هشتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد میش گُشن دشتی زیبایی با شاخ‌های پیچ در پیچ درآمد، این چنین (بهرام) درآمد،
برای فروغ و فرّش....[۵]

---

۱. کلمه‌ای که به (مرغ شاهین) ترجمه شده از روی ترجمه لومِل Lommel می‌باشد، کلمهٔ مذکور در متن وارِغَنْ آمده، گروهی از مستشرقین آن را ترجمه نکردند، این کلمه با کلاغ چنان‌که دارمستتر پنداشته مناسبتی ندارد، ترجمهٔ این فقره بسیار دشوار است، ترجمه نگارنده مطابق ترجمه وُلف Wolff می‌باشد که مقرون به صواب به نظر می‌رسد. بنا به تعریفی که از این مرغ شده شکّی نمی‌ماند که از آن یک مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است، رجوع شود به فقرات ۳۵ـ۳۸ زامیاد یشت، فقرات ۲۰ـ۲۱ نیز راجع است به وارِغَنْ.

۲. از سیاق کلام و وزن شعر برمی‌آید که جملهٔ (او یا هیچکس دیگر) بعدها افزوده شده باشد.

۳. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۴. مثل فقرهٔ ۱.

۵. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۹)

۲۴ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم....[۱]

۲۵ به سوی او نهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گُشن بُزدشتی زیبایی با شاخ‌های سر تیز درآمد،[۲] این چنین (بهرام) درآمد.
برای فروغ و فرّش....[۳]

(کردهٔ ۱۰)

۲۶ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم....[۴]

۲۷ به سوی او دهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد رایومند زیبای مزدا آفریده درآمد که یک کارد (دشنهٔ) زرکوب منقّش به انواع زینت‌ها در برداشت. این چنین (بهرام) درآمد.
برای فروغ و فرّش....[۵]

(کردهٔ ۱۱*)

۲۸ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، کسی که دلیر (مرد) سازد؛ مرگ آورد؛ نو کند کسی که صلح نیک بخشد و خوب به مقصد رساند، زرتشت پاک برای پیروزی در اندیشه؛ برای پیروزی در گفتار؛ برای پیروزی در کردار؛ برای پیروزی در سخن؛ برای پیروزی در پاسخ به او نماز آورد.

---

۱. مثل فقرهٔ ۱.
۲. راجع به لغات مش گُشنْ و گُشنْ بُز یعنی گوسفند نر (قوچ) یا غرم و بُز نر به مقدمة‌الادب زمخشری در تحت کلمات کَبَشٌ و تیسٌ مراجعه شود.
۳. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۴. مثل فقرهٔ ۱.
۵. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
* فقرات ۲۸ـ۳۳ این یشت با اندک فرقی فقرات ۶ـ۱۳ دین یشت را تشکیل می‌دهد.

۲۹ به او بهرام اهورا آفریده سرچشمهٔ صلب (نیک) و قوّت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینایی که ماهی کَرَ در آب داراست،[۱] که تموَّجی را به درشتی مویی در رود رنگ‌های دور کنار به عمق هزار قد آدمی تواند دید.[۲]
برای فروغ و فرّش....[۳]

(کردهٔ ۱۲)

۳۰ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم. کسی که دلیر (مرد) سازد....[۴]

۳۱ به او بهرام اهورا آفریده سرچشمهٔ صلب (نیک) و قوّت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آن‌چنان قوّهٔ بینایی که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر، یک موی اسب را که در روی زمین افتاده تواند شناخت، از اینکه آن (مو) از یال یا از دم (اسب) است.
برای فروغ و فرّش....[۵]

(کردهٔ ۱۳)

۳۲ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، کسی که دلیر (مرد) سازد....[۶]

۳۳ به او بهرام اهورا آفریده سرچشمهٔ صلب (نیک) و قوّت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آن‌چنان قوّهٔ بینایی که کرکس زرین طوق داراست که (پاره) گوشتی را به بزرگی مشتی به فاصلهٔ نه مملکت تواند شناخت، اگرچه در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگرچه در بزرگی مثل سر سوزنی است.
برای فروغ و فرّش...[۷]

---

۱. کَرَ اسم ماهی عجیب‌الخلقه‌ای است در اقیانوس فراخکرت.
۲. در خصوص رود رنگ‌ها رجوع شود به جلد اول.
۳. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۴. تمام فقرهٔ ۲۸ تکرار می‌شود.
۵. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۶. تمام فقرهٔ ۲۸ تکرار می‌شود.
۷. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۱۴)

۳۴ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاک، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس، اگر من از مردان بسیار بدخواه به ساحری آزرده شوم چارهٔ آن چیست؟

۳۵ آنگاه اهورامزدا گفت: پری از مرغ وارِغَنْ بزرگ شهپر بجوی، این پر را به تن خود بمال، با این پر (ساحری) دشمن را باطل نما.

۳۶ کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مرد توانایی او را نتواند کشت و نه او را از جای به در تواند برد، آن بسیار احترام؛ بسیار فرّ نصیب آن کس سازد آن او را پناه بخشد، آن پر مرغکان مرغ.[۱]

۳۷ پس امیر فرمانگزار و بزرگ مملکت آن آدمی‌کش بکشد (اما) نه صد را، او آنان را به یک بار نکشد... فقط او یکی را کشته؛ می‌گذرد.[۲]

۳۸ همه بترسند از آن کسی که پر با اوست، چنان‌که همهٔ دشمنان از من برای شخص خود می‌ترسند، همه دشمنان می‌ترسند از نیرو و پیروزی که در شخص من نهاده شده است.[۳]

۳۹ پیروزی که اُمرا مشتاق آنند، اُمرازادگان مشتاق آنند، ناموران مشتاق آنند،[۴] که کیکاوس مشتاق آن بود، که (نیروی) اسبی در بر دارد، که (نیروی) شتر سرمستی در بر دارد، که (نیروی) آب قابل کشتی‌رانی در بر دارد.

---

۱. مرغکان مرغ تعبیری است برای بیان عظمت و بزرگی مثل شاهنشاه و موبدان موبد.

۲. به‌جای نقاط از کلمهٔ Vaessaepa معنی برنمی‌آید، ترجمهٔ این جمله خالی از اشکال نیست مقصود این است که امیر و فرماندهی اگر هم به سپاه و لشکری که با خود تعویذ وارِغَنْ دارد دست بیابد فقط یک دو نفری از آنان را می‌تواند هلاک سازد نه صدها را.

۳. یعنی از نیرو و پیروزی من که اهورامزدا هستم.

۴. لومل Lommel کلمهٔ نامور را که در متن هئوسرونگهنو آمده اسم خاص گرفته یعنی کیخسرو، رجوع شود به مقالهٔ کیانیان (کیخسرو).

۴۰ که فریدون دلیر در برداشت کسی که ضحاک را شکست داد، (آن ضحاک) سه پوزه؛ سه کله؛ شش چشم را که دارای هزار چالاکی (تردستی) بود، آن دروغ دیوآسای بسیار قوی که اهریمن برضد جهان مادی برای تباه کردن جهان راستی به وجود آورد.[۱]
برای فروغ و فرّش....[۲]

(کردهٔ ۱۵)

۴۱ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، بکند پیروزی (بهرام) با فرّ این خانه را از برای گلهٔ گاوان فراگیرد، چنان‌که این سیمرغ،[۳] چنان‌که این ابر بارور کوه‌ها را احاطه می‌کند.
برای فروغ و فرّش....[۴]

(کردهٔ ۱۶)

۴۲ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، زرتشت از اهورا پرسید: ای اهورامزدای مینوی پاک، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس، کجا بهرام اهورا آفریده را نام برده به یاری خوانند؟ کجا (او را) ستایش، کجا (او را) نیایش کنند؟

۴۳ آنگاه اهورامزدا گفت: وقتی که دو سپاه برابر همدیگر ایستند ای اسپنتمان زرتشت، هریک صف رزم آراسته، پیشرفتگان (به فتح قطعی) نرسند، شکست خوردگان (شکست فاحش) نیابند.

۴۴ چهار پر در سر راه هردو (صف) بیفشان، هریک از دو سپاه که نخست اَمَ خوب ساخته شده و خوب بالا را و بهرام اهورا آفریده را نثار پیش آورد پیروزی نصیب او شود.

---

۱. جملات راجع به ضحاک به عینه مثل جملات فقرهٔ ۸ از یسنای ۹ می‌باشد. راجع به کیکاوس و فریدون و ضحاک جلد اول ملاحظه شود. ۲. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. راجع به سیمرغ یا سَئِنَ به جلد اول و به توضیحات فقرهٔ ۹۷ فروردین یشت در همین جلد مراجعه شود.
۴. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۴۵ به اَمَ و به بهرام آفرین می‌فرستم، به هر دو پشتیبانان، به هر دو نگهبانان، به هر دو پاسبانان (بکند) هر دو پرواز کنند به اینجا و آنجا پرواز کنند، هر دو به بالا پرواز کنند.[۱]

۴۶ ای زرتشت این منتر را به هیچ کس دیگر میاموز جز به پدر یا به برادر تنی یا به آتُربان (متعلق) به طبقهٔ سه‌گانه، این‌ها سخنانی است قوی و محکم؛ قوی و فصیح؛ قوی و پیروزمند؛ قوی و چاره‌بخش؛ این‌ها سخنانی است که سر مختل را (پریشان را) نیز نجات دهد و یک ضربت فرود آمده را برگرداند.
برای فروغ و فرّش....[۲]

(کردهٔ ۱۷)

۴۷ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم که با همراهی مهر و رشن در میان صفوف آراسته جنگ رفته بپرسد که به مهر دروغ گوید، که از رشن روی گرداند، به‌که باید من ناخوشی و مرگ بخشم، منی که آن را به جای توانم آورد.

۴۸ پس اهورامزدا گفت اگر مردمان بهرام اهورا آفریده را آنچنان که شاید نثار پیش آورند و ستایش و نیایشی که درخور اوست برطبق بهترین راستی به جای آورده شود. هرآینه به ممالک ایران لشکریان دشمن داخل نشوند. نه سیل؛ نه جرب؛ نه زهر؛ نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرق‌های برافراشته.[۳]

۴۹ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا برای بهرام اهورا آفریده، ستایش و نیایش برازنده، که برطبق بهترین راستی است؟

---

۱. معنی این فقره درست روشن نیست شاید معنی ذیل مقصود باشد: فرشتگان اَمَ و بهرام چهار پر مذکور در فقرهٔ ۴۴ را برگرفته جُفت جفت در دو صف سپاه هماوردان پراکنده می‌کنند، پرش و جنبش هریک از آن دو جفت در هوا به فتح و پیروزی همان صفی که پرها در طرف آن در پرش است بشارت خواهد داد.
۲. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. فقرات ۴۸ـ۵۳ مثل فقرات ۵۶ـ۶۱ تشتر یشت است.

۵۰ آنگاه اهورامزدا گفت: برای او ممالک ایران باید یک گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (امّا) یک‌رنگ.

۵۱ به راهزن نباید از آن (نذر) قسمتی برسد، نه به زن بدعمل و نه به آن (نابکاری؟) که گاتها نمی‌سراید و برهمزن زندگانی است، کسی که مخالف این دین اهورایی زرتشت است.

۵۲ اگر قسمتی از آن (نذر) به راهزن رسد یا به زن بدعمل و یا (به نابکاری؟) که گات‌ها نمی‌سراید و برهمزن زندگانی است، کسی که مخالف این دین اهورایی زرتشت است، هرآینه بهرام اهورا آفریده چاره و درمان را برگیرد.

۵۳ به ناگاه سیل ممالک ایران را فراگیرد، به ناگاه لشکر دشمن به ممالک ایران درآید، به ناگاه ممالک ایران درهم شکند، پنجاه‌ها صدها و صدها هزارها؛ هزارها ده هزارها؛ ده هزارها صدهزارها.

۵۴ پس از آن او (اهورامزدا؟) ندا درداد ای مردان آیا بهرام اهورا آفریده و گوشورون[۱] آفریدهٔ دادار شایسته ستایش و نیایش نیستند، در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیو یسنان خون می‌ریزند، یا (خون) ریزان (سیل) روان کنند.[۲]

۵۵ در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیویسنان در آتش این گیاهی که هپِرِسی موسوم است و این هیزمی که نِذِکَ موسوم است[۳] در آتش اندازند.

---

۱. در اینجا از گوشورون که روان ازلی چارپایان سودمند است، فرشتهٔ نگهبان چارپایان اراده شده است. رجوع شود به گات‌ها به مقالهٔ گوشورون.

۲. ویامبورَ Vyâmbura در نُسخ خطی به املاء مختلف نوشته شده، این کلمه صفت است به قول بارتولومه Bartholomae یعنی برضد آب از ویامبورَ یک دسته دیوهای مخصوص اراده شده که متأسفانه از آن اطلاعی نداریم، چه در هیچ جای دیگر ذکری از آن نشده است.

۳. هَپِرِسی و نِمِذْکَ اسم گیاه و هیزمی است که سوزانیدن آنها ممنوع بوده است، نمی‌دانیم که چه گیاه و یا هیزم و چوب از آنها اراده شده، نظر به اینکه در آئین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت باید هَپِرِسی و نِمِذْکَ هیزمی باشد که خوب نمی‌سوزد یا بدبو است.

۵۶ در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیویسنان پشت (گاورا) خم کنند و کمرش را درهم شکنند و اندام‌هایش را (دست‌ها و پاهایش‌ها را) دراز کنند، به نظر می‌رسد که آنان می‌کشند اما نمی‌کشند..... [۱] در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیویسنان گوش‌ها را می‌پیچانند و چشم‌های (گاو) را بیرون می‌آورند. [۲]
برای فروغ و فرّش.... [۳]

(کردهٔ ۱۸)

۵۷ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، هوم از زوال رهاننده را در برمی‌گیرم، [۴] هوم پیروزمند را در برمی‌گیرم، نگهبان خوب را در برمی‌گیرم، نگهدار تن را در برمی‌گیرم، کسی که یک هوم با خود نگه دارد در جنگ از بند اسارت ـ دشمن ـ برهد. [۵]

۵۸ تا من این سپاه را شکست دهم، تا من این سپاه را یکسره شکست دهم، تا من این سپاه را درهم شکنم که مرا تعاقب می‌کند.
برای فروغ و فرّش.... [۶]

(کردهٔ ۱۹)

۵۹ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، سنگی که به سیغوئیر منسوب است پسر امیری در برگیرد و ده هزار از پسران اُمرا (نیز) که به نیرومند نامزد است، آن پیروزمند که به پیروزمند نامزد است، آن نیرومند. [۷]

---

۱. چندین کلمه خراب شده است.

۲. در این فقره و فقرهٔ پیش اشاره به زجر بی‌فایده‌ای است که دیو یسنان در وقت قربانی و مراسم دینی به گاو می‌دهند، چنان‌که در گات‌ها مکرراً آمده پیغمبر ایران پیروان خود را از نذر خونی و قربانی باز می‌دارد.

۳. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۴. شاخه‌ای از گیاه هوم مقصود می‌باشد.

۵. در بسیار از نسخه‌ها کلمهٔ دشمن ندارد، احتمال دارد که بعدها افزوده باشند.

۶. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۷. شاید در این فقره چنین مقصود باشد سنگ سیغوئیر را مثل تعویذ در برمی‌گیرم، چنان‌که پسر امیری آن را در ←

۶۰ تا من مانند همهٔ ایرانیان دیگر از یک فتح بزرگ بهره‌مند شوم، تا من این سپاه را شکست دهم، تا من این سپاه را یکسره شکست دهم، تا من این سپاه را درهم شکنم که مرا تعاقب می‌کند.
برای فروغ و فرّش....[۱]

(کردهٔ ۲۰)

۶۱ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم یتا اهو....[۲]
نیرو برای ستور؛[۳] درود به ستور؛ گفتار نرم برای ستور؛ پیروزی برای ستور؛ خوراک از برای ستور؛ پوشاک برای ستور؛ کشت و ورز برای ستور؛ برای تغذیهٔ ما آن را بپروران.[۴]
برای فروغ و فرّش....[۵]

(کردهٔ ۲۱)

۶۲ بهرام اهوراآفریده را می‌ستاییم، کسی که صفوف رزم را از هم پاشد، کسی که صفوف رزم را از هم بدرد، کسی که صفوف رزم را به تنگنا اندازد، کسی که صفوف رزم را پریشان سازد کسی که صفوف رزم را یکسره از هم پاشد، کسی که صفوف رزم را یکسره از هم بدرد، کسی که صفوف رزم را یکسره به تنگنا اندازد، کسی که صفوف رزم را یکسره پریشان سازد، (آن) بهرام اهورا آفریده (صفوف رزم) دیوها؛ مردمان؛ جادوان؛ پری‌ها؛ کاوی‌ها؛ کرپان‌های ستمکار را.

←

برگیرد. سیغوئیر لابد اسم مملکت یا قومی بوده که امروزه نمی‌دانیم چه ملت و یا سرزمینی است، در سنگ مخصوصی که منسوب به سیغوئیر بوده اثرات و خواصی تصور می‌کرده‌اند.

۱. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. دعای یتا اهو در اینجا باید خوانده شود.

۳. در این فقره به‌جای ستور کلمه گو (گاو) آمده که به معنی اعمّ ستوران و چارپایان سودمند است، رجوع به توضیحات فقرهٔ ۱۰ فروردین یشت.

۴. دو جملهٔ اخیر از گات‌ها یسنا ۴۸ قطعهٔ ۵ می‌باشد.

۵. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.

برای فروغ و فرّش....[۱]

(کردهٔ ۲۲)

۶۳ بهرام اهوراآفریده را می‌ستاییم، وقتی که بهرام اهوراآفریده در صفوف رزم برانگیختهٔ قریه‌های (رستاق‌های) متّحده دست‌های مردمان پیمان‌شکن را (دروغگویان به مهر را) از پشت سر ببندد و چشم‌های آنان را بپوشاند و گوش‌های آنان را کر کند، کسی نتواند پا بیرون نهد، کسی نتواند مقاومت کند.
برای فروغ و فرّش....[۲]

۶۴ یتااهو....
آفرین (درود) می‌فرستم به بهرام اهوراآفریده و به او پرَتاتَ پیروزگر اشم وهو...
اهمایی رئسچه....[۳]

۱. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۲. تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات یشت‌ها و به فقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت در جلد اول.

ویو = اندروای

(ایزدِ هوا)

پانزدهمین یشت موسوم است به رام یشت، این یشت نظر به انشاء و قواعد صرف و نحوی نسبتاً جدید به نظر می‌رسد، اما نظر به خصایص و تعریفی که از فرشتهٔ آن شده شکّی نمی‌ماند که مندرجات آن متکّی به اسناد قدیمی است، حتی اوصاف فرشتهٔ آن از یک قطعهٔ قدیمی به این یشت نقل داده شده است، بدبختانه مقداری از کلمات این یشت خراب شده و بسا از جملات آن دگرگونه گشته، به طوری که معنی‌ای از آنها برنمی‌آید و در ترجمهٔ چند جمله هم باید معنی تقریبی ساخت.

هرچند که این یشت به رام ایزدی که در تقویم مزدیسنا نگهبانی روز ۲۱ ماه سپرده به اوست منسوب است. اما در هیچ جای آن از رام اسم برده نشده، بلکه سراسر یشت در تعریف و توصیف ایزد ویو یعنی فرشتهٔ هوا می‌باشد. در این یشت گروهی از پادشاهان و نامداران (مثل آبان یشت و گوش یشت و ارت یشت) هریک به نوبت خویش به فرشتهٔ هوا نماز برده و نذر نموده، برتری و رستگاری درخواست کرده‌اند و به علاوه دوشیزگان چنان‌که در فقرات ۳۹ـ۴۱ مندرج است و برای رسیدن به شوهران خوب و خوش‌بخت شدن و کامیاب گردیدن به ویو متوسّل شده‌اند. وجه مناسبت میان ایزد رام و ایزد ویو را نمی‌دانیم چیست، دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (جلد ۲، ص ۵۷۹) از بندهش بزرگ نقل می‌کند. «رام آن است که او را وای وه می‌نامند» اما در خود اوستا رام و ویو دو ایزد مختلف تعریف گردیده و با هم نامیده شده‌اند؛ چنان‌که در ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۹ و در دو سی روزه کوچک و بزرگ فقرهٔ ۲۱ و در یسنا ۷۲ فقرهٔ ۱۰ و از این فقرات برمی‌آید که ویو از یاران و از همکاران ایزد رام می‌باشد.

رام در اوستا رامَ Rāma یا رامَنْ Rāman آمده و در پهلوی رامشن گفته‌انـد، مـعنی آن همان است که امروزه در فارسی دارد یعنی صلح و سازش و آسایش و خوشی و شادمانی، چنان‌که فردوسی گفته است:

برین گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام با من به مهر

کلمهٔ رام به معنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده، از آن جمله در یسنا ۲۹ فقرهٔ ۱۰ و یسنا ۳۵ فقرهٔ ۴ و یسنا ۴۸ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۵۳ فقرهٔ ۸ و یسنا ۶۸ فـقرهٔ ۱۵، هـمچنین مکرراً این کلمه در اوستا اسم مخصوص ایزد رام است چنان‌که در یسنا ۱ فقرهٔ ۳ و یسنا ۲ فقرهٔ ۳ و یسنا ۱۶ فقرهٔ ۵ و یسنا ۲۲ فقرهٔ ۲۳ و ویسپرد کردهٔ ۱ فقرهٔ ۷ و مهریشت فقرهٔ ۱۴۶ و وندیداد کردهٔ ۳ فقرهٔ ۱، در تمام این فقرات و فقراتی که در پیش ذکر شده رام با صـفت خواسترَ xvāstra آمده، این صفت مرکب است از کلمهٔ هُو که به معنی خوب است و از واسترَ که به معنی چراگاه و علوفه و اغذیه است، مجموعاً یعنی چراگاه و اغذیهٔ خوب بخشنده، در پهلوی خورُومْ گفته‌اند در جاهایی که رام اسم مجرّد استعمال شده، نیز با صفت مذکور آمده است. در اکثر فقرات فوق رام پس از مهر نامیده شده، در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ گل خیری زرد مخصوص به رام می‌باشد. اینک ویـو ایـزد هـوا کـه گـفتیم در سـراسـر پانزدهمین یشت از عظمت و جلال وی سخن رفته است، ویو Vayu را در پهلوی وای یا اندر وای گفته‌اند، نگارنده در تفسیر رام یشت هیئت اخیر را برگزیدم. این کلمه را می‌توان باد یا هوا ترجمه کرد. چه در زبان آریایی قدیم برای باد دو لغت داشته‌اند. نـخست واتَ Vāta؛ دوم وایو Vāyu این دو لغت در سانسکریت و اوستا اسم مـخصوص پـروردگار و ایزدی هم هست. در ودا برهمنان لغت وایو نُدرتاً برای بـاد اسـتعمال شـده، غـالباً اسـم پروردگار مخصوص عنصر باد است و اکثر با اندرا Indra یک‌جا نامیده شـده است. در کتاب مذکور از اعمال وی کمتر سخن رفته، از نقطهٔ نظر دینی نخستین پروردگاری است که نذورات را می‌پذیرد. وایو که یکی از عوارضات طبیعی است در ودا به‌کلّی جنبهٔ طبیعی خود را در مقابل عقاید مذهبی نباخته، بـاز یـادآور مـعنی اصـلی خـود مـی‌باشد، وات برخلاف آن بیشتر رنگ و روی طبیعی خود را نگاه داشته، معمولاً در سانسکریت برای باد استعمال شده و نُدرتاً اسم خاص پروردگار باد است، واتَ در اوستا چنان‌که در ودا معمولاً به معنی باد است و گاهی هم اسم خاص ایزد باد می‌باشد. در یشت‌ها سه بار واتَ به معنی فرشته آمده، چنان‌که در مهریشت فقرهٔ ۹ ورشن یشت فقرهٔ ۴ و فروردین یشت فقرهٔ ۴۷ واتَ همیشه با صفت پیروزمند آمده و با مهر یک‌جا نامیده شده است.

برای ایزد باد یشت مخصوصی نداریم. اما روز ۲۲ ماه در محافظت این ایزد است، در فصل ۲۷ بندهش فقرهٔ ۲۴ واترنگبوی (بادرنگبوی) گیاه مخصوص ایزدباد نامیده شـده

است. در اوستا ایزدی که در ردیف ایزد آب و ایزد آتش و ایزد خاک می‌توان نامید تا عنصر چارگانه کامل گردد همان ویو می‌باشد که ایزد مطلق هوا می‌باشد. نظر به مندرجات رام یشت ویو نیز فضایی است که از بالا به حدود عالم مینوی و از پایین به حدود جهان تیره پیوسته است، چنان‌که از فقرات ۴۳ـ۴۴ رام یشت برمی‌آید ویو عبارت است از هوا یا جوّی که آفرینش خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل می‌سازد، بنا به توضیحات فصل اول بندهش: در قسمت زبرین این جوّ فروغ جاودانی حکمفرماست و در آنجا مقام اهورا مزداست و قسمت زیرین آن راکه ظلمت ابدی احاطه کرده مرکز اهریمن است. هوا در میان این دو منطقهٔ نورانی و ظلمانی واقع است که میدان کارزار گوهر خوبی و بدی است، بهشت در منطقهٔ نورانی و دوزخ در منطقهٔ ظلمانی قرار داده شده است. برزخ که آن را در پهلوی همستگان (یعنی هماره یکسان) گویند در جوّ واقع است، بنابراین هوایی که مجاور عالم مینوی و از ساحت قدس اهوراست پاکیزه و مقدّس است و برای نگهبانی آن فرشته‌ای گماشته شده که شایستهٔ ستایش و درخور نیایش است، اما هوایی که ملاصق جهان تیره و از مرکز استیلای اهریمن است ناپاک و مظهر آن دیوی تصوّر شده سزاوار نفرین، از این جهت است که غالباً در رام یشت تکرار شده «ای ویو = ای هوا آنچه از تو از طرف اهورامزداست ما می‌ستاییم.»

بنابراین دو ویو داریم: یکی ایزدی است نگهبان هوای پاک و سودبخش و دیگری دیوی است مظهر هوای ناپاک و زیان‌آور، در رام یشت از دیو ویو اسم برده نشده، اما در فرگرد ۵ وندیداد صراحتاً از این دیو یاد شده و با دیو مرگ استوویذوتو Astovīdhotu (رجوع به جلد اول) یک‌جا نامیده شده است و در مینوخرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ از وای وه و وای وتر (هوای خوب و هوای بد) صحبت شده، وای وتر به همراهی استوویذوتو و دیوهای دیگر در مقابل وای‌وه و سروش و بهرام در سر پل چنوت می‌کوشند که روح را به دوزخ کشانند، چنان‌که ملاحظه می‌شود دیو ویو با دیو مرگ مربوط است.

کلمهٔ ویو[۱] از وا vā که به معنی وزیدن است مشتق شده است، گفتیم در ودا وایو Vāyu

---

۱. راجع به ویو کتب ذیل ملاحظه شود:

Erânische Alterthumskunde von Soiegel 2 Bd. s.101-104.

Études Iraniennes par Darmesteter Tome second p.187-194.

Zend-Avesta par Darmesteter vol.II p.578-580.

Geschichte der Religion im Alterthum von Tiele. Deutsche Ausgabe von Gehrich II Band s.221-225.

Die Ameša Sepenta von Bernhard Geiger s.79.

Die Yašt's drs Avesta von Herman Lommel s.143-150.

غالباً اسم مخصوص پروردگار باد است و با اندرا Indra مـربوط است، ایـنک در ایـنجا می‌افزاییم: وایو و اندرا در ودا با هم سوار گردونهٔ درخشـان هسـتند و نشـیمنگاه زریـن دارند، از وایو و اندرا معاً در جنگ پیروزی درخواست می‌شود و شکست دشمن طـلب می‌گردد، اساساً وایو نزد اقوام آریایی هند و ایرانی اسم یکـی از پـروردگاران طـبیعت و دارای خصایص معیّنی بوده، بعدها نزد ایرانیان امتیازی گـرفته بـرای آن دو جـنبه قـائل شده‌اند، یک جنبهٔ خوبی و یک جنبهٔ بدی؛ اندروای خوب مثل همهٔ چیز خـوب ایـزدی است و اندروای بد مانند سایر چیزهای بد اهریمنی است، برخلاف اوستا در ودا صحبت از اندروای خوب و بد نیست.

در انجام متذکر می‌شویم در اوستا اُوْپَرَوْ کئیریه Uparo Kairya صفتی است که همیشه برای ویو آورده شده و معنی آن مناسبت تامی با شغل ایزدهوا دارد. یعنی در بالا عامل و در بالا کارگر، نگارنده این صفت را به معنی مجازی گرفته «زبردست» ترجمه کرده‌ام.

تهمورث

(در فقرهٔ ۱۱ رام یشت)

در کتب تواریخ راجع به تهمورث روایات مختلف ذکر شده به طوری که نمی‌توان میان آنها الفتی داد، مثلاً طبری و پس از او تقریباً همهٔ مورخین نوشته‌اند که در عهد تهمورث بوداسف ظهور کرد که مذهب صابئین آورد، همچنین غالباً نوشته‌اند که در عهد تهمورث طوفان به وقوع پیوست و این پادشاه کتب را در اصفهان به زیر خاک پنهان نمود تا از آسیب طوفان محفوظ ماند.

چنان‌که می‌دانیم بوداسف یا بودای هندی (رجوع به مقاله گئوتم) محققاً در اواسط قرن ششم قبل از مسیح تولد یافت و طوفان نوح بنا به مندرجات تورات در دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح به وقوع پیوست و مذهب صابئین که در قرآن هم از آنان اسم برده شده و هنوز یک جمعیّت تقریباً پنج هزار نفری از آنان در عراق و چند خانواده در جنوب ایران موجود و نگارنده در سال ۱۳۰۶ شمسی مفصلاً با آنان صحبت داشتم ابداً مربوط به آئین بودا نیست، همچنین آنچه مسعودی می‌نویسد که ایرانیان پیش از زرتشت مذهب صابئین داشته‌اند به‌کلی بی‌اساس است، از این روایات نقیض و درهم برهم چنین برمی‌آید که در هردوره و عهدی داستان نوی به داستان تهمورث افزوده شده، امروزه برای ما ممکن نیست که به مآخذ اصلی پی برده، وجه مناسبت آنها را بیان کنیم. چون از ذکر مناسبات منطقی عاجزیم در این مقاله لزومی به ذکر آن روایات هم نمی‌بینیم، چه در تاریخ کبیر طبری و مروج‌الذهب مسعودی و تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیاء حمزهٔ اصفهانی و آثارالباقیه بیرونی و مجمل‌التواریخ و غیره مفصلاً این روایات مندرج است. در کتب برخی از

مستشرقین کلیهٔ داستان تهمورث جمع گردیده و کمابیش شرح و توضیحاتی هم برای آنها نوشته شده است، در آخر این مقاله صورت آن کتب را خواهیم نگاشت. در این مقاله آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص تهمورث آمده و آن مقداری از مندرجات مورخین و فردوسی که برای فهم مطلب لازم باشد ذکر خواهد شد، همچنین در این داستان به مسایلی خواهیم پرداخت که در آنها فایدهٔ لغوی باشد اینک گوییم تهمورث در اوستا تَخمَوْاُورُوْپَ Taxmo urupa آمده، جزء اول این اسم مرکب که تخم باشد در فرس هخامنشی و گات‌ها و سایر قسمت‌های اوستا به معنی دلیر و پهلوان است، این کلمه به این معنی خود جداگانه مکرراً در اوستا استعمال شده است، در پهلوی و فارسی تهم شده، چنان‌که فردوسی گفته است:

تهم هست در پهلوانی زبان　　به مردی فزون ز اژدهای دمان

در شاهنامه تهمتن لقبی است که به رستم داده شده، یعنی بزرگ‌پیکر و قوی‌اندام، درواقع تهمتن معنی کلمهٔ رستم است، چه رستم نیز مرکب است از دو جزء نخست از کلمهٔ رَئوذ که به معنی بالش و نموّ است. از همین کلمه است روی در فارسی که به معنی چهره و صورت ظاهر است. کلمهٔ مذکور از ریشهٔ فعل رئود raod که به معنی بالیدن است می‌باشد. از همین کلمه است رستن و روئیدن، دوم از کلمهٔ تهم بنابراین رستم درُست به معنی تهمتن است یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر، بسا در فرهنگ‌ها رستهم ضبط شده که به خوبی جزء دوم اسم محفوظ است، در اسم گستهم نیز کلمهٔ تهم به هیئت اصلی خود باقی است. یکی از سرداران داریوش بزرگ که در کتیبهٔ بیستون از او اسم برده شده موسوم بوده به تخم سپاد یعنی دارندهٔ سپاه دلیر، در تفسیر پهلوی اوستا تخم به «تگ» ترجمه شده است.

معنی جزء دوم که اوروپ باشد به طور تحقیق معلوم نیست، برخی از مستشرقین معنی‌ای برای آن حدس زده‌اند که چندان قابل توجه نیست، کلمهٔ اُوروپی urupi جُداگانه در اوستا استعمال شده و به معنی یک قسم سگی است و چنان‌که در فرگرد ۱۳ وندیداد فقرهٔ ۱۶ و فرگرد ۵ فقرهٔ ۳۳ در کتب تواریخ دو صفت برای تهمورث ذکر کرده‌اند، اولی دیوبند که معنی آن معلوم است و به مناسبت دربند نمودن وی دیوها را به چنین صفتی متّصف شده است، دومی ریباوند یا دیباوند، این کلمه که به اشکال دیگر هم ضبط شده خواه به واسطه خود مؤلفین که پی به ترکیب اصلی کلمه نبرده‌اند و خواه به دست نُسّاخ به واسطه کم و بیش گذاشتن نقاط از تلفظ و هیئت اصلی خود منحرف شده است، اما معنی آن را درست نوشته‌اند. در مجمل‌التواریخ که در عهد سلطان سنجر در سال ۵۲۰ هجری تالیف شده ریباوند چنین معنی شده است: «آنکه سلاح تمام دارد.» در روضة‌الصفا این طور معنی شده: «یعنی تمام سلاح»، حمزهٔ اصفهانی می‌نویسد: «طهمورث زیباوند: معنی

زیباوندانه شاک السلاح» این صفت باید در فارسی زیناوند نوشته شود، در اوستا مکرراً به صفت زئننگهونت Zaenanhvant یا ازینونت azinavant برمی‌خوریم، بسا این صفت برای خود تهمورث آمده، چنان‌که در آفرین زرتشت فقرهٔ ۲ زئننگهونت صفت اوست و در رام یشت فقرهٔ ۱۱ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۲۸ ازینونت صفت اوست و معنی آن دارندهٔ زین یا مسلح می‌باشد، چه این صفت از کلمهٔ زَئِنَ zaena که به معنی سلاح است ساخته شده است. زین فارسی که به معنی یراق و زین اسب است، با لغت اوستایی زئن یکی است، لغت مذکور در قدیم در هیچ جا به معنی یراق اسب نیامده، بلکه همیشه به معنی اسلحه و آلات جنگ است. متقدّمین از شعراء کلمهٔ زین‌افزار را به معنی ادوات جنگ گرفته‌اند، چنان‌که فرخی گفته است:

از آن کرانه کمان برگرفت و اندر شد　　میان آب روان با سلیح و زین افـزار

زین در زبان ارمنی که از فارسی به عاریت گرفته شده به همان معنی اصلی خود باقی و به معنی سلاح است. در کتاب ائوگمدئچا بنابر صواب زیناوند صفت تهمورث ضبط شده است، در آفرین پیغمبر زرتشت حضرت زرتشت به کی گشتاسب دعا کرده گوید بشود که تو مانند تهمورث مسلح (زیناوند) شوی، در شاهنامه این صفت بـرای تـهمورث نـیامده است. در اوستا دوبار از تهمورث یاد شده، نخست در فقرات ۱۱–۱۳ رام یشت؛ دوم در فقرات ۲۸–۲۹ زامیاد یشت؛ در فقرات مذکور رام یشت آمده است: «تهمورث زیناوند از فرشتهٔ هوا چنین درخواست نمود که وی را به همهٔ دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکر اسبی درآورده براو سوار گشته تـا بـه دوانت‌هـای زمـین براند.» در فقرات مذکور زامیاد یشت آمده است: «فر کیانی مـدت زمـانی بـه تـهمورث زیناوند تعلق داشت، از پرتو آن او در روی هفت کشور شهریاری نمود، به دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپان‌ها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی درآورده، در مدت سی سال به دو کرانه زمین همی‌تاخت.» متأسفانه در اوستا مختصراً از تهمورث یاد شده، اما آنچه در کتاب مقدس مندرج است مطابق مندرجات کتب مـتأخرین است، مورخین تهمورث را دومین پادشاه پیشدادی ذکر کرده‌انـد، از رام یشت هـم ایـن طـور برمی‌آید که تهمورث دومین شهریار این خاندان باشد، چه اسم او پس از هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی و پیش از جمشید سومین شهریار این سلسله ذکر شده است. دیگر اینکه در اکثر کتب تواریخ سلطنت وی سی سال مندرج است، در زامیاد یشت همین مـدت را برای او قائل شده‌اند، چه او در مدت سی سال اهریمن را مطیع خود داشته، براو مستولی بود. در اوستا اسم پدر تهمورث معیّن نشـده، امـا حـمزهٔ اصـفهانی او را پسـر نـوبجهان

(ویونجهان)، پسر ایونکهذ، پسر هونکهذ، پسر اوشهنج ذکر نموده و جمشید را برادرش دانسته است، در مجمل‌التواریخ هم این طور مسطور است، مگر اینکه ابورکهذ و هورکهذ به جای ایونکهذ و هونکهذ نقل شده است. مسعودی تهمورث را پسر نوبجهان (ویونجهان)، پسر ارفخشدس، پسر هوشنگ نوشته است، در آثارالباقیه تهمورث پسر ویجهان، پسر اینکهد، پسر اوشهنک ولقبش زیباوند ضبط شده است. بندهش در فصل ۳۱ فقرات ۲ و ۳ مطابق ابوریحان نقل می‌کند: «تهمورث پسر ویونگهان، پسر یکهد، پسر هوشنگ بوده است، جم و تهمورث و نرس برادر بوده‌اند. بنا به اتفاق روایات صواب این است که تهمورث را پسر ویونگهان وبرادر جمشید بدانیم و بنا به سلسلهٔ نسبی که برای او نوشته‌اند او را نوه یا نبیرهٔ هوشنگ بشماریم نه اینکه چنان‌که به خطا در شاهنامه آمده، او را پسر هوشنگ و پدر جمشید بخوانیم. در کتب تواریخ نیز مانند اوستا داستان رام کردن اهریمن توسط تهمورث مفصلاً نقل شده است. در سنّت شکست اهریمن به دست تهمورث در روز خرداد، در ماه فروردین روی داد».[1] در تاریخ بلعمی مسطور است: «خدای عزّوجل او را چنان نیرو داده بود که ابلیس را و دیوان را فرمانبردار خود کرده بود و ایشان را فرموده بود که از میان خلق بیرون شوند و همه را از آبادانی بیرون کرد به بیابان‌ها و دریاها فرستاد و شان و زینت ملوک و اسب نشستن و زین برنهادن او آورد و استر به جهان او آورد و خر براسب او افکند تا استر آمد و استر را بار برنهاد و یوز را شکار او آموخت و پارسی را او افکند و خط او نوشت.» در شاهنامه آمده است:

برفت اهرمن را به افسون ببست   چو بر تیز رو بارگی برنشست
زمان تا زمان زینش برساختی   همی گرد گیتیش برتاختی

در یک روایت منظوم که مستشرق مرحوم اشپیگل[2] در کتاب خود موسوم به (ادبیّات پارسیان) طبع نموده، این داستان مفصلاً نقل شده و خلاصه‌اش این است:[3] «تهمورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت، برو زین نهاده برپشت او سوار شده، هرروز سه بار گرد گیتی می‌گشت و برسرش گرز پولادین می‌کوفت و با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می‌پیمود. وقتی که از گردش برمی‌گشت او را در بند نموده، جز زخم گرز گران آشام و خوراکی نداشت. زن تهمورث واقعهٔ اسب بی‌خواب و خوراک را از شوهرش بازپرسید. تهمورث در پاسخ گفت من خود نیز از کار این اهریمن در شگفت بودم، راز کار

1. Sacred Books of the East Pahlavi Texts II by West P.314.

2. Spiegel

3. Die Traditionnelle Literatur ūer Parsen von Spiegel Wien 1860 s.317-326.

از او جویا شده به من چنین گفت که خوراک من از گناه مردم است، هرآن روزی که از مردمان بیشتر گناه سر زند من بیشتر خورش یافته شاد و خرم شوم، هرآن روزی که کمتر بدی کنند من در رنج گرسنگی دُچار گردم. اهریمن سال‌ها در بند بود تا اینکه برای رهایی خود چاره‌ای اندیشید و به زن تهمورث وعده بخشیدن انگبین و ابریشم داد، تحفه‌هایی که در جهان کسی ندیده بود، در صورتی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام تاخت و تاز در فراز و نشیب البرز در کجا از سرعت سیر من او را هراس فراگیرد. زن تهمورث بنا به دستور اهریمن قضیّه را از شوهرش درخواست نمود، تهمورث در جواب گفت هنگامی که او از البرز به تندی سر سوی نشیب نهد مرا بیم فراگیرد و گرز پیاپی به سرش می‌کوبم تا از گزند جان به در برم. زن تهمورث آنچه از شوهرش شنیده بود به اهریمن بازگفت و عسل و ابریشم دریافت. روز دیگر در بامداد بنا به عادت تهمورث برپشت اهریمن اسب پیکر برآمده، گرد گیتی همی‌تاخت تا بر فراز البرز برآمد و از آنجا روی به نشیب نهاد. آنگاه اهریمن سرکشی نمود و خیرگی آغاز کرد. هرچند تهمورث گرز نواخت و خروش برآورد و برمرکب نهیب زد سودی نبخشید. اهریمن او را از زین به زمین بیفکند و دم درکشیده او را فروبرد و روی به گریز نهاد. آنگاه سروش، شاه جمشید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت و بدو تدبیری آموخت که چگونه لاشهٔ تهمورث را از شکم اهریمن بیرون تواند کشید، جمشید آنچنان که سروش گفته بود به جای آورد و اهریمن را به جرم غلامبارگی فریفته، لاشه تهمورث از شکمش بیرون کشیده و شست و شو داده به اُستودان نهاد، بنای اُستودان از آن روز است...»

درکتب مورخین بنای چندین شهر چنان‌که حمزه می‌نویسد به تهمورث منسوب است، از آن قبیل بابل و قهندز مرو و کردینداد که یکی از شهرهای مداین بوده است، دیگر از اعمال مشهور تهمورث رام کردن دیوهاست که در اوستا هم اشاره به آن شده است. میرخواند در روضة‌الصفاء از تاریخ جعفری نقل نموده می‌نویسد که: «تهمورث به دست خود یک هزار و چهارصد و هشتاد دیو بکشت و هشتصد سال عمر او بود و سی سال سلطنت کرد و در دیار بلخ مدفون گشت.» دیگر از اعمال مشهور تهمورث به وجود آوردن خط است که در اوستا ذکری از آن نیست، اما در یکی از قطعات اوستایی معروف به ائوگمدئچا فقرهٔ ۹۱ آمده است: «تهمورف زیناوند ویونگهان که دیو دیوان اهریمن را به بار داشت هفت قسم دبیری (خط) از او آورد.»[1] همچنین در مینوخرد فصل ۳۷ فقره ۲۱

---

1. Aoge nivaêcâ übersetzt, erklârt von Wil.Geiger Erlangen 1878.

آمده: «برتری تهمورث نیک آئین در این بود که او اهریمن را در مدت سی سال به بار داشت و هفت قسم دبیری را (خط را) که اهریمن پنهان نموده بود آشکار ساخت.» در شاهنامه مندرج است دیوها در جنگ تهمورث شکست یافته گرفتار بند وی شدند، از او درخواستند که آنان را نکشد تا در عوض هنر نوشتن به او بیاموزند.

نوشتن به خسرو بیاموختند　　دلش را به دانش برافروختند
نوشتن یکی نه که نزدیک سی　　چه رومی، چه تازی و چه پارسی
چه هندی و چینی و چه پهلوی　　نگاریدن آن کجا بشنوی

چنان‌که ملاحظه می‌شود فردوسی می‌گوید تقریباً سی قسم خط بیاموختند، اما فقط از شش قسم خط اسم می‌برد دیگر اینکه از شاهنامه برمی‌آید که خط صنعت اهریمنی است، بی‌شک سهوی است چنان‌که از مندرجات ائوگمدئچا و مینوخرد صراحتاً مفهوم می‌شود، باید خط را هنر ایزدی و آفریدهٔ سپنت مینو یا خرد مقدس دانست، لکن چندی اهریمن آن را پنهان نموده، بشر را از آن محروم داشت. در انجام متذکّر می‌شویم که تهمورث در آئین مزدیسنا از پارسایان و از خداپرستان به شمار است و برخلاف آنچه حمزهٔ اصفهانی نوشته که در عهد تهمورث بت‌پرستی رواج گرفت در کتاب هفتم دینکرد فصل ۱ فقرهٔ ۱۹ مندرج است که تهمورث بت‌پرستی را برانداخت و مردم را به ستایش پروردگار امر کرد.[۱]

---

۱. در خصوص تهمورث به کتب ذیل رجوع شود:

Zoroastrische Studien von Windischmann s.196-211.

Erânische Alterthumskunde von Spiegl B.I s.516-522.

Le Premier homme et le Premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Arch. d'études Orient, par Christensen vol.XIV, upsala 1918, p.131-218.

Encyclopédie de l'Islām, Tabmūrath par v.Minorsky.

رام یشت

به خوشنودی اندر وایِ (ویو) زبردست که دیدبان سایر آفرینش‌هاست.

(کردهٔ ۱)

۱ من می‌ستایم آب را و بغ را،[۱] من می‌ستایم آشتی پیروزمند را و سود را، هریک از این دو را، این اندر وای را ما می‌ستاییم، این اندر وای را ما (به یاری) می‌خوانیم، برای این خانه، برای خان خدای این خانه، و برای رادمردی که زَورْ نذر کند...[۲] ستور و کلام تا اینکه به یک‌بارگی به دشمن شکست دهیم و بهترین ایزد را ما می‌ستاییم.

---

۱. بغ به معنی خدا و ایزد است و نیز به معنی برخ و بهره و بخش است، چنان‌که بگَ Baga در گات‌ها به این معنی اخیر آمده است، در سایر قسمت‌های اوستا بَغَ گاهی به معنی ایزد و گاهی به معنی بهره و برخ است، در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی غالباً به‌کلمهٔ بگَ به معنی خدا برمی‌خوریم: «بغ بزرگ است اهورامزدا...» در سانسکریت بهاگَ Bhaga و در روسی بُگوْ Bogu گویند، در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۲۳ بغوداتَ Baghōdāta یعنی خداداده و خداآفریده و از همین ترکیب است، اسم شهر معروف بغداد در کنار دجله و باکو شهر معروف قفقاز نیز متضمن کلمهٔ بغ است. در فقرهٔ ۳۵ تشتریشت بَغَوْ بخت Baghō-baxta یعنی از طرف ایزدان مقرّر شده.

فغ معرب بغ در ترکیب کلمهٔ فغفور عنوانی است که ایرانیان به پادشاهان چین داده‌اند، یعنی پور بغ یا پسر خدا، درواقع عنوان پادشاهان آن سرزمین را از چینی به فارسی ترجمه کرده‌اند. در اشعار متقدمین بسا کلمهٔ فغ به معنی بت استعمال شده، عنصری گفته است:

گفتم فِغان کنم ز تو ای بت هزار بار　　گفتا که از فُغان بود اندر جهان فِغان

(لغات فرس اسدی)

به جلد اول یشت‌ها نیز مراجعه شود.

۲. به جای نقاط کلمه‌ای است که معنی آن درست معلوم نیست.

۲ او را بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاویچ (درکنار رود) دائیتیای نیک،[۱] در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده، با کف دست سرشار.

۳ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندر وای زبردست که من آفرینش خرد خبیث (انگره مینو) را درهم شکنم. اما نه (آفرینش) خرد مقدس (سپنت مینو) را.

۴ اندر وای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه آفریدگار اهورامزدا کامروا گردید.[۲]

۵ اندر وای پاک را ما می‌ستاییم، اندر وای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند، با زور می‌ستایم، آن اندر وای نیرومند زبردست را و اندر وای زبردست را ما می‌ستاییم با هوم آمیخته به شیر و با برسم و با زبان خرد و کلام مقدس و با گفتار و کردار و زوْر و با کلام راستین.
ینگهه‌هاتم....[۳]

(کردهٔ ۲)

۶ من می‌ستایم آب را و بغ را...[۴]

۷ او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالای قلّهٔ (کوه) هرای،[۵] به فلزّ پیوسته در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده، با کف دست سرشار.

۱. راجع به کلمات آریاویچ و دائیتیا جلد اول مراجعه شود.
۲. راجع به تواضع ایزدی که اهورامزدا یکی از فرشتگان خود را می‌ستاید جلد اول ملاحظه شود.
۳. درخصوص دعای معروف ینگهه‌هاتم.... رجوع شود به‌جلد اول به‌فقرهٔ ۲۲ هرمزدیشت و به گات‌ها به‌مقالهٔ ملحقات.
۴. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۵. کوه هرا = البرز رجوع شود به جلد اول.

۸ از او درخواست این کامیابی را، به من ده تو ای اندر وای زبردست که من دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان وَرِنَ را برافکنم.[۱]

۹ اندر وای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه هوشنگ پیشدادی کامروا گردید.
اندر وای پاک را ما می‌ستاییم، اندر وای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[۲]

(کردهٔ ۳)

۱۰ من می‌ستایم آب را و بغ را....[۳]

۱۱ او را بستود تهمورث زیناوند (مسلح) در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده، با کف دست سرشار.[۴]

۱۲ از او درخواست این کامیابی را، به من ده تو ای اندر وای زبردست که من به همهٔ دیوها و مردمان؛ به همهٔ جادوان و پری‌ها ظفر یابم، که من اهریمن را به پیکر اسبی درآورده، در مدت سی سال تا به دو کرانهٔ زمین برانم.

۱۳ اندر وای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه تهمورث کامروا گردید، اندر وای پاک را ما می‌ستاییم، اندر وای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش...[۵]

---

۱. وَرِنَ = دیلم و گیلان رجوع شود به جلد اول.
۲. مثل فقرهٔ ۵.
۳. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۴. راجع به تهمورث و صفت زیناوند (مسلح) مقالهٔ تهمورث ملاحظه شود.
۵. مثل فقرهٔ ۵.

(کردهٔ ۴)

۱۴ من می‌ستایم آب را و بغ را...[۱]

۱۵ او را بستود جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب در بالای هُکر[۲] بلندِ سراسر درخشان (و) زرین در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زریـن، نـزد برسم گسترده، با کف دست سرشار.

۱۶ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندر وای زبردست که من در مـیان تولّدیافتگان (بشر) فرهمندترین گردم، در میان مردمان خورشیدسان باشم که من در سلطنت خود چارپایان و انسان را فناناپذیر کـنم، آب‌هـا و گـیاه‌ها را خشک نشدنی سازم (و) اغذیهٔ زیان‌ناپذیر خورند (در سلطنت جم دلیر نه سرما بـود نـه گرما، نه پیری بود نه مرگ (و) نه رشکِ دیو آفریده).[۳]

۱۷ اندروای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه جمشید کامروا گردید، اندروای پاک را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[۴]

(کردهٔ ۵)

۱۸ من می‌ستایم آب را و بغ را...[۵]

---

۱. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.

۲. هُکرْ در اوستا هُوْکئریه hukairya اسم بلندترین قُلهٔ کوه هـربُرز (البـرز) است، رود اردویسـور از بـالای آن به‌بلندی هزار قد آدمی سرازیر گشته به دریای فراخکرت فرو می‌ریزد. رجوع شود به یسنای ۶۵ فقرهٔ ۳؛ به آبان یشت فقرات ۳ و ۲۵ و ۹۶ و به‌گوش یشت فقرهٔ ۸ و به مهر یشت فقرهٔ ۸۸ و به‌رشن یشت فقرهٔ ۲۴ و بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۵ معنی لفظی هُوْکئیریه یعنی خوب کنش در خصوص هربرز جلد اول ملاحظه شود.

۳. جملاتی که در میان ابروان نوشته شده متعلق است به یسنای ۹ فقرهٔ ۵ که به اینجا بعدها افزوده شده است.

۴. مثل فقرهٔ ۵.

۵. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.

۱۹ او را بستود اژی‌دهاک (ضحاک) سه پوزه در کرندِ سخت راه،[۱] در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده، با کف دست سرشار.

۲۰ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که همهٔ هفت کشور را از آدمی تهی کنم.

۲۱ نه به ستانیده، نه به آرزومند، نه به ناجوانمردِ زَوژ نثارکنندهٔ این کامیابی را اندروای زبردست ارزانی نبخشید.
برای فروغ و فرّش...[۲]

(کردهٔ ۶)

۲۲ من می‌ستایم آب را و بغ را...[۳]

۲۳ او را ستود فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشهٔ وَرِنَ، در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده، با کف دست سرشار.

۲۴ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که من به اژی‌دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار مکر دارنده ظفر یابم، به این دیو دروغ بسیار قوی (و) خبیث و فریفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید برای فنای جهان راستی، که من هردو زنش را شهرناز و ارنواز را برُبایم، کسانی که برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند و گه از نیکوترین جهانند.[۴]

۲۵ اندروای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه فریدون کامروا گردید، اندروای

---

۱. در خصوص کرند که در اینجا با صفت (راه دشواردارنده و صعب‌العبور) آمده رجوع شود به جلد اول.
۲. مثل فقره ۵.
۳. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۴. برای توضیحات این فقره و دو خواهر جمشید شهرناز و ارنواز رجوع کنید به جلد اول به مقاله فریدون.

پاک را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش...[۱]

(کردهٔ ۷)

۲۶ من می‌ستایم آب را و بغ را...[۲]

۲۷ او را بستود گرشاسب دلیر در گوذَ آبشار رنگ‌های مزدا آفریده،[۳] در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

۲۸ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که من کین برادر خود اورواخشیه را خواسته هیتاسپ را بکشم[۴] و او را به گردونهٔ خویش بکشم. این چنین (شد) با اشتی گفیه سرور، این‌چنین با آئو گفّیه بزرگ، این‌چنین با گندَرِوَ که در آب به سر می‌برد.[۵]

۲۹ اندروای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه گرشاسب کامروا گردید، اندروای پاک را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[۶]

---

۱. مثل فقره ۵.
۲. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۳. گَوْذَ Gudha جوی یا آبشار (اَپَغژار apaghžāra) رود رنگ‌ها می‌باشد، رجوع کنید به جلد اول و به توضیحات فقرهٔ ۵۶ زامیاد یشت.
۴. راجع به برادر گرشاسب اُورواخشیه Urvāxšaya و کشنده وی هیتاسب جلد اول ملاحظه شود.
۵. اشتی گفیه یا استی گفیه Asti.Gafya اَئِوُگفیه Aēvō.Gafya به قول بارتولومه از رُقبای گرشاسب هستند، از قرینهٔ کلام نیز چنین برمی‌آید، چه سومین رقیب گرشاسب که گندرِوَ یا گندرب باشد معروف است، در جلد اول از او صحبت داشتم.
۶. مثل فقره ۵.

(کردهٔ ۸)

۳۰ من می‌ستایم آب را و بغ را....[۱]

۳۱ او را بستود اَئورُوَسارَ بزرگ.[۲] در بیشهٔ (جنگل) سفید، در پیش بیشهٔ سفید، در میان بیشهٔ سفید، در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

۳۲ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که یـل ممالک ایران و استوارسازندهٔ سلطنت: خسرو مارا[۳] نکشد که خویشتن از کیخسرو برهانم.
او را برافکند کیخسرو در همه بیشهٔ آریایی‌ها (ایرانیان).[۴]

۳۳ اندروای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه کیخسرو کامرواگردید، اندروای پاک را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[۵]

(کردهٔ ۹)

۳۴ من می‌ستایم آب را و بغ را....[۶]

۳۵ او را بستود هُوُتس[۷] دارندهٔ برادران بسیار از خاندان نوذر در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

---

۱. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.

۲. اَئورُوَسارَ Aurvasāra امیری است که به دست کیخسرو شست یافت، معنی لفظی این اسم معلوم نیست.

۳. در متن کلمه (مارا) به جای (مرا) آمده است.

۴. به نظر می‌رسد که در این فقره جملاتی افتاده باشد، ظاهراً بایستی این طور باشد اَئوروسَارَ کامیاب نگردید، اما نذر رقیب وی کیخسرو مقبول افتاد و به شکست دادن اَئوروسَارَ موفّق گردید.

۵. مثل فقره ۵.

۶. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.

۷. هوتس زن کی گشتاسب است. رجوع شود به جلد اول.

۳۶ از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که من در خانهٔ کی گشتاسب عزیز و محبوب و خوب پذیرفته شوم.

۳۷ اندر وای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه هوتس کامروا گردید، اندروای پاک را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[1]

(کردهٔ ۱۰)

۳۸ من می‌ستایم آب را و بغ را....[2]

۳۹ او را بستودند دوشیزگان هنوز به مردها نرسیده در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

۴۰ از او درخواستند این کامیابی را به ما ده تو ای اندروای زبردست که ما خان‌خدای (شوهر) زیبابالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن و شوهر) در حیات هستیم خوب سلوک کند و اعقاب دانا؛ هوشیار و خوشگو او از ما به وجود آورد.

۴۱ اندروای زبردست این کامیابی را به آنان داد تا اینکه آن دوشیزگان کامروا گردیدند.
اندروای پاک را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را ما می‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[3]

---

۱. مثل فقرهٔ ۵.
۲. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقره ۵.

(کردهٔ ۱۱)

۴۲ من می‌ستایم آب را و بغ را....[۱]
سپنت مینوی (خرد مقدسِ) رایومند (و) فرهمند را ما می‌ستاییم.

۴۳ ای زرتشت پاک به راستی اندروای نام من است، از این جهت به راستی اندروای نام من است، برای اینکه من هردو آفرینش را می‌رانم، آنچه آفریدهٔ خرد مقدس است و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است. ای زرتشت پاک؛ جوینده نام من است، از این جهت جوینده نام من است برای اینکه من به هردو آفرینش می‌رسم، آنچه آفریدهٔ خرد مقدس و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است.

۴۴ ای زرتشت پاک به همه چیر شونده نام من است، از این جهت به همه چیر شونده نام من است برای اینکه من به هردو آفرینش ظفر یابم، آنچه آفریدهٔ خرد مقدس و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است، ای زرتشت پاک، نیک کردار نام من است، از این جهت نیک کردار نام من است، برای اینکه من نسبت بـه آفریدگار اهورامزدا و امشاسپندان نیکویی ورزم.

۴۵ پیشی رونده نام من است، پس رونده نام است...
....[۲] یابندهٔ فرنام من است.

۴۶ تند نام من است، تندترین نام من است، دلیر نام من است، دلیرترین نام من است، سخت نام من است، سخت‌ترین نام من است، قوی نام من است، قوی‌ترین نام من است.
... نام من است،
... نام من است، به یکبارگی شکست‌دهنده نام من است،
... نام من است، برضد دیوکار کننده نام من است،
... نام من است.[۳]

---

۱. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۲. به جای نقاط شش کلمه خراب شده است.
۳. در این فقره چهار کلمه خراب شده است.

۴۷ ستیزه‌شکن نام من است، به ستیزگی چیرشونده نام من است، تموّج آورندهٔ (آب) نام من است، موج ریزنده نام من است، موج‌انگیز نام من است، زبانهٔ کشنده نام من است....[۱]

گِرِذَ نام من است...[۲]

۴۸ نیزهٔ سر تیز نام من است؛ نیزهٔ سر تیز دارنده نام من است؛
نیزهٔ پهن نام من است، نیزهٔ پهن دارنده نام من است؛
نیزهٔ آخته نام من است، نیزه آزنده نام من است؛
فرهمند نام من است، بسیار فرهمند نام من است.

۴۹ و این نام‌های مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی در میان لشکر تشنه به خون (باشی) و در میان صف رزم مرتّب شده، در میان دو مملکتی که (دو قومی که) به ضد هم می‌جنگند.

۵۰ و این نام‌های مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی که آموزگار دروغین ناپاک پوینده یا دونده یا سواره یا با گردونه تازنده به طمع نعمت و به طمع عافیت (روی کند).

۵۱ و این نام‌های مرا بخوان ای زرتشت پاک. وقتی که او در بند نگاه داشته شده، در بند بیرون کشیده شده، در بند سواره به در برده شده باشد..........[۳]

۵۲ اندروای که در همه جا به اسب‌ها و مردان تردید مستولی کند و در همه جا به ضد دیو در کار است، در امکنهٔ پست و به هزار تیرگی پیچیده حاضر شود، به نزد کسی که به او توجه کرده باشد.

۵۳ با کدام هدیه تو را بستایم، کدام هدیه نثارت کنم، با کدام هدیه مراسم ستایش تو را

---

۱. در این فقره سه اسم خراب شده است.

۲. گِرِذَ Geredha طمّاع ترجمه شده، دو اسم دیگر نیز در جملات بعد که به جای آنها نقاط گذاشتیم با همین کلمه ترکیب یافته، اما معنی‌ای از آنها برنمی‌آید.

۳. به جای نقاط از چندین کلمات معنی‌ای برنمی‌آید.

مجری سازم، بشود حضور به هم رساند اندروایِ تند و کمربند بـه بـالا بسـته، بـا کمربند محکم، با گام بلند؟ با سینهٔ گشاده؟ با تهیگاه قـوی؟ بـا چشـم‌های آلوده نشده؟ مانند کسی که شهریار مملکتی و شهریار مطلق است.[۱]

۵۴ ای زرتشت پاک برسم برگیر.....روشن و پرفروغ
در روشنایی روز تا سپیده‌دم.[۲]

۵۵ اگر تو ستایش مرا به جای آوری، من تو را از کلام مزدا آفریدهٔ فرهمند درمان‌بخش آگاه سازم به طوری که اهریمن تبه‌کار به تو غلبه کند، نه جادو؛ نه جادوگر؛ نه دیو؛ نه بشر.

۵۶ اندروایِ چالاک را مـا مـی‌ستاییم، انـدروای دلیـر را مـا مـی‌ستاییم، انـدروای چالاک‌ترین چالاکان را ما می‌ستاییم، اندروای دلیرترین دلیران را ما می‌ستاییم، اندروای زرین خود را ما می‌ستاییم، اندروای زرین تاج را ما می‌ستاییم، اندروای زرین طوق را می‌ستاییم، اندروای زرین گردونه را ما می‌ستاییم، اندروای زریـن چرخ را ما می‌ستاییم، اندروای زرین سلاح را ما می‌ستاییم، اندروای زرین جامه را ما می‌ستاییم، اندروای زرین کفش را ما می‌ستاییم، اندروای زرین کـمر را مـا می‌ستاییم، اندروای مقدس را ما می‌ستاییم، اندروای زبردست را مـا مـی‌ستاییم، آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
برای فروغ و فرّش....[۳]

۵۷ یتا اهو....
آفرین (درود) می‌فرستم به اندروایِ زبردست که دیدبان سـایر آفـرینش‌هاست، آنچه از تو ای اندروایِ که از خرد مقدس است ما می‌ستاییم.
اشم وهو....
اهمایی رئشچه....[۴]

---

۱. معانی جملاتی که در آخر آنها علامت استفهام گذاشتیم درست معلوم نیست.
۲. این فقره خراب شده است. ۳. مثل فقرهٔ ۵.
۴. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات یشت‌ها و به فقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت، جلد اول.

چیستا = دانش

یشت شانزدهم موسوم است به دین یشت، ولی در این یشت از دین که در مقالهٔ بعد از آن صحبت خواهیم داشت سخن نرفته، بلکه سراسر این یشت متعلق است به ایزد علم که او را چیستی یا چیستا گویند، در اوستا گاهی چیستی Čisti و گاهی چیستا Čistā آمده است، از این دو کلمه که هر دو به صیغهٔ مؤنث است یک چیز اراده گردیده است ممکن است که چیستا شکل معمولی کلمهٔ اصلی چیستی باشد، چیستی به معنی دانش و معرفت است و بسا معانی دیگر که اندیشه و آگاهی و آئین و دستور دینی باشد از آن برمی‌آید. چیّتا در سانسکریت که به معنی اندیشه و تصوّر است از همان مادهٔ چیستی می‌باشد، چیستی از فعل چیت Čit که به معنی اندیشیدن و آگاهی یافتن و دانستن است و در اوستا غالباً استعمال شده مشتق می‌باشد، چیستی در کتاب مقدس مشتقات زیاد دارد، از آن جمله است چیستیونت Čistivant یعنی دانشمند؛ سومین دختر پیغمبر ایران موسوم بوده به پئوروچیستا Pōuručistā، حضرت زرتشت از این دخترش راجع به عروسیش با جاماسب و زیرکی گشتاسب در گات‌ها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۳ اسم می‌برد. پُئُوروچیستا یعنی پُردان و بسیار فرزانه، چیستی و چیستا در تفسیر پهلوی اوستا به فرزانگی ترجمه شده، نگارنده در تفسیر دین یشت آن را (علم) ترجمه کرده‌ام.

چیستی به معانی که در فوق ذکر شده مکرراً در گات‌ها آمده است، چنان که در یسنا ۳۰ قطعهٔ ۹ و یسنا ۴۴ قطعهٔ ۱۰ و یسنا ۴۷ قطعهٔ ۲ و یسنا ۴۸ قطعهٔ ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ در هرجای گات‌ها که لغت چیستی استعمال شده اسم مجرّد است به یکی از معانی مذکور در هیچ جا اسم ایزد مخصوص علم نیست، اما در قسمت‌های دیگر اوستا هم

اسم مجرّد است چنان‌که در هرمزدیشت فقرات ۷ و ۲۶ و غیره و هم اسم مخصوص ایزد دانش است چنان‌که در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ و در سروش یشت‌ها دُخت فقرهٔ ۱۶ و در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۹، در این دو فقرهٔ اخیر چیستی و چیستا هردو با هم ذکر شده‌اند، لابُد از هر دو ترکیب همان فرشتهٔ علم اراده کرده‌اند.

چیستا به معنی فرشتهٔ علم همیشه با صفت رَزِیشتَ razišta آمده، یعنی راست‌ترین، چنان‌که در یسنا ۲۵ فقرهٔ ۵ و در خورشید نیایش فقرهٔ ۸ و در مهریشت فقرهٔ ۱۲۶، در اینجا متذکر می‌شویم که چیستا در فقرهٔ اخیر مقدّس و زوَرْ نثار کننده (یعنی عبادت کننده) و سفید و سفیدپوش تعریف شده است، سفیدپوش بودن چیستا یعنی ایزدعلم مزدیسنا قهراً ما را به سفیدپوش بودن آتُربانان و موبدان یعنی علماء دین مزدیسنا منتقل می‌سازد که از زمان قدیم تا امروز سفیدپوش بوده و هستند نظر به معنی کلمه چیستی این ایزد مناسبت تامّی با (دئنا) یعنی ایزد دین مزدیسنا دارد و به همین مناسبت است که یشت شانزدهم با اینکه در تعریف چیستی است دین یشت نامیده شده است، بسا این دو ایزد با هم نامیده شده‌اند از آن جمله در فقرهٔ ۲۴ دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ آمده است: «چیستای راست‌ترین مزدا آفریدهِ مقدس را ما می‌ستاییم، دین نیک مزدیسنا را ما می‌ستاییم.»

گذشته از قطعات مختلف اوستا که برای نمونه چند فقرهٔ آنها را راجع به چیستا ذکر کردیم تمام دین یشت چنان‌که در آغاز گفتیم به ایزدِ علم متعلق است. از مندرجات این یشت برمی‌آید که این ایزد به دین زرتشتی اختصاص دارد، چه فقط در این یشت زرتشت و زنش هوْوی و آتُربان یعنی پیشوایِ دینی و شهریار مملکت بدو نماز برده، حاجتی خواسته‌اند، در صورتی که در یشت‌های دیگر چنان‌که در آبان یشت و گوش یشت و رام یشت و ارت یشت گروهی از پادشاهان پیشدادی و نامداران پیش از زرتشت ایزدان این یشت‌ها را ستوده تمنّایی داشته‌اند.

پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از ایزد علم درخواست کرده است، به خصوص در فقرهٔ دوم این یشت به جمله‌ای برمی‌خوریم که در عین سادگی بسیار دلکش و در این روزگاران که وطن ما گرفتار چنگال نادانی اهریمنی است به جاست درخواست نیاکان خود را که در چندهزار پیش از فرشتهٔ دانش داشته‌اند یادآور شویم، حضرت زرتشت در فقرهٔ مذکور به چیستا خطاب نموده گوید: «ای علم راست‌ترین مزدا آفریدهٔ مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی به من برس.»

دین

کلمهٔ دین در اوستا دَئِنا daenā آمده و مانند کلمهٔ چیستا مـؤنث است و از دا dā کـه به معنی اندیشیدن و شناختن است مشتق می‌باشد، از همین ماده است کلمهٔ سانسکریت دهی dhi، چنان‌که ملاحظه می‌شود ریشه و بُنیان کلمهٔ دین در فارسی آریایی است؛ برای دین کلمهٔ عربی اصل و بنیانی در زبان قدیم سامی موجود است. در زبان قوم سامی نژاد اکّاد Akkad که در شمال عراق کنونی سلطنت داشته‌اند و بعدها بـابلی‌ها جـای آنـان را گرفته، تمدّنشان را اخذ کرده‌اند کلمات دنو dēnu و دینو dinu به معنی قانون و حقّ و قضاء و حکم است، دانو dānu یعنی حکم کردن، دیّانو dajjānu یعنی حاکم و قاضی، در عبری و آرامی دین dīn و دینَ dīna به معنی قانون و حق و قضاء و حکم است، دان dān یعنی حکم کردن، دیّان dajjān و دیّانا dajjāna یعنی حاکم و قاضی، مدینتَ medīnta یعنی مدینه و بلد (شهر)؛ لغات عربی دین و دیّان و مدینه از آرامی وارد زبان عربی شده است.[1] مدینه نظر به معنی اصلی محل حکم و قضات و یوم‌الدّین یعنی روز محاکمه و کلمهٔ دین در عـربی نخست به معنی حکم و قضاء؛ دوم به معنی رسم و عادت؛ سوم به معنی کیش و آئین است. برخی از مستشرقین نوشته‌اند که دین عربی به معنی مذهب از ایرانیان به عـاریت گـرفته شده است و برخی دیگر گمان کرده‌اند که لغت دین را ایـرانـیان از بـابلی‌ها بـه عـاریت گرفته‌اند.[2] در قدیم‌ترین آثار کتبی ایران که گات‌های زرتشت باشد و قدمت آن تا به هزار سال پیش از مسیح می‌رسد مکرراً به کلمهٔ دَئنا برمی‌خوریم در قسمت‌های دیگر اوستا نیز

---

1. Akkadische Fremdwörter von zimmern s.23-24.

2. Encyclopédie de l'Islam: Dīn par D.B.Macdonald.

بسیار استعمال شده است. در تفسیر پهلوی اوستا یا زند، دین و دینا یا دیک گردیده و در فارسی نیز دین گوییم، دین در گات‌ها به معانی مختلف آمده، در یسنا ۴۴ قطعات ۱۰ و ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعهٔ ۶ و یسنا ۵۳ قطعات ۱ و ۲ به معنی کیش است و بسا در قطعات دیگر به معنی خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان است چنان‌که در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ و ۲۰ و یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۳ و یسنا ۳۴ قطعهٔ ۱۳ و یسنا ۴۴ قطعهٔ ۹ و یسنا ۴۵ قطعهٔ ۲ و یسنا ۴۶ قطعات ۶ و ۷ و ۱۱ و یسنا ۴۸ قطعهٔ ۴ و یسنا ۴۹ قطعهٔ ۹ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ و یسنا ۵۳ قطعهٔ ۵ همین‌طور است، در اجزاء دیگر اوستا دین گاهی به معنی کیش و با صفات اهورایی و زرتشتی و مزدیسنا و زیبا و نیک آمده، چنان‌که در یسنا ۶ فقرهٔ ۲ و یسنا ۸ فقرهٔ ۷ و یسنا ۱۲ فقرهٔ ۹ و وندیداد فرگرد ۲ فقرات ۱ و ۴۲ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲ و ۱۶ و تشتر یشت فقرات ۲۳ و ۲۹ و ۵۹ و گوش یشت فقرهٔ ۲۶ و مهر یشت فقرات ۶۴ و ۶۸ و فروردین یشت فقرات ۹۴ و ۹۹ و زامیاد یشت فقرهٔ ۸۲ و گاهی به معنی خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان است، چنان‌که در یسنا ۴۰ فقرهٔ ۱؛ یسنا ۵۴ فقرهٔ ۱ و وندیداد فرگرد ۵ فقرهٔ ۶۲ و فرگرد ۱۰ فقرهٔ ۱۹ و غیره.

دین به معنی اخیر یکی از قوای پنجگانهٔ باطنی انسان است، در یسنا ۲۶ فقرهٔ ۴ و فروردین یشت فقرات ۱۴۹ و ۱۵۵ این پنج قُوّه باز هم ذکر شده و در جلد اول یشت‌ها از آنها صحبت داشتیم. دین در ردیف سایر قوای باطنی آدمی حِسِ روحانی و ایزدی و تشخص معنوی وی به شمار است یا به عبارت دیگر وجدان اوست که مستقلّ از عالم جسمانی فناپذیر است و آن را آغاز و انجامی نیست، این قوه را آفریدگار در باطن انسان به ودیعه گذاشته تا او را از خوبی و بدی کردارش آگاه سازد، اگر انسان به آواز این قوّه گوش فراندهد و از نیکی روی گردانیده به سوی زشتی گراید و به گناهی آلوده گردد آسیبی به این قوّه نخواهد رسید و به همان تقدّس و پاکی ازلی خود به عالم مینوی برخواهد گشت. پس از درگذشتن انسان، دین در جهان دیگر در سر پل چنوت (صراط) کردار وی را مجسم ساخته بدو روی کند، اگر انسان نیکوکار است دین به صورت دختر زیبایی جلوه کند و اگر گناهکار است به هیئت زن پتیاره و مهیبی درآید عجالتاً به همین قدر اکتفاء نموده، به زودی از مجسم شدن دین در واپسین مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت. گذشته از معانی مذکور بسا دین در اوستا اسم مخصوص فرشتهٔ کیش زرتشتی است و همیشه با صفت مزدیسنا آمده است، چنان‌که در یسنا ۸ فقرهٔ ۳ و مهر یشت فقرهٔ ۱۲۶ و ارت یشت فقرهٔ ۱۶، در این فقرهٔ اخیر اهورامزدا پدر ایزد ارت و سفندارمذ مادر وی و سروش و رشن و مهر برادران وی و دین مزدیسنا خواهر وی خوانده شده‌اند، دین نیز اسم روز ۲۴ ماه

است. یعنی که نگهبانی این روز به ایزد دین سپرده شده است. در یسنا ۱۶ فقرهٔ ۶ و در سی روزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۲۴ از دین به مناسبت موکّل بودن وی به روز ۲۴ ماه یاد شده است، روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه که موسوم است به دی نیز دین نامیده می‌شود، چنان‌که دهمین ماه سال که موسوم است به دی نیز دین گفته می‌شود، اما در این چهار موضع دین به معنی کیش نیست و ایزد آئین از آن اراده نمی‌شود، بلکه به همان معنی دی که به معنی آفریدگار است می‌باشد، در جلد اول از آن صحبت داشتیم. در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ مندرج است که گل سرخ مخصوص به ایزد دین است.

گفتیم که دین به معنی تشخص معنوی و وجدان است و در گات‌های زرتشت غالباً به همین معنی آمده و اساس فلسفهٔ پیغمبر ایران شمرده می‌شود، در هریک از افراد بشر این تشخّص معنوی موجود و در میان قوای باطنی که به آن اشاره کردیم مهم‌ترین و شریف‌ترین به شمار است، چه در طیّ زندگانی انتخاب خوب و بد با اوست، در میان دو گوهر متضاد که سپنت مینو و انگره مینو یا راستی و دروغ باشد انسان آزاد و باید به میل و ارادهٔ خویش به استعانت دین یا وجدان راه راست یا راه کج بگزیند. در گاتها یسنا ۴۶ قطعهٔ ۶ فرماید: «ای اهورا در همان هنگامی که تو دِئنایِ (دین) ازلی را بیافریدی کسی که دوستار دروغ است به دروغ اخلاص ورزد و کسی که خواستار راستی است به راستی روی ارادت آورد.» در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ فرماید: «هنگامی که تو در روز نخست جهان مادّی و دِئنا (دین) را از پرتو منش و خرد خویش ساختی، هنگامی که تو جهان را به خلعت هستی بیاراستی، هنگامی که تو کردار و گفتار بیافریدی تا هرکس به آرزو و ارادهٔ خویش به‌کار انتخاب پردازد از همان هنگام این یک با سخن سنجیده و دیگری با گفتار نکوهیده، چه دانا و چه نادان، هریک به فراخور دل و مغز خود آواز خویش بلند می‌کند....» از فقرات فوق برمی‌آید که دین ازلی است، اما هنگام عمل او پس از آفرینش جهان جسمانی است در یسنا ۴۸ قطعهٔ ۱۷ پیغمبر ایران خواستار است که وجدان (دئنا) زنش دختر فرشوشتر به دولت راستی برسد و به فروغ درستی روی کند تا در انتخاب خویش خوب را از بد شناخته پیرامون دروغ و آنچه زشت است نگردد، چون در طیّ زندگانی انتخاب آئین راستین و کیش دروغین با وجدان (دین) است، ناگزیر در روز واپسین نیز، چنان‌که در یسنا ۳۱ قطعهٔ ۲۰ و یسنا ۴۹ قطعهٔ ۹ اشاره شده وجدان به همراهی روان درکار خواهد بود و در نمودن راه بهشت و دوزخ و بخشیدن پاداش نیک و سزای زشت ذی‌مدخل خواهد بود، این فلسفهٔ زرتشتی بعدها در اجزاء دیگر اوستا برگ و بری گرفته، به مجسم شدن دین یعنی وجدان آدمی به صورت دختر زیبایی یا زن زشتی

در روز قیامت قائل شده‌اند. این عقیده که یکی از شاهکارهای آئین مزدیسناست کم و بیش در اوستا و کتب پهلوی ذکر شده، به خصوص در هادُخت نسک مفصلاً از آن سخن رفته است. به ملاحظه مهمّ بودن مسئله دو فرگرد نسک مذکور را که راجع به این موضوع است تفسیر خواهیم کرد، برای اینکه در این زمینهٔ بسیار دلکش که به انتهاء درجه پایهٔ اخلاق ایرانیان برآن بلند نهاده شده، اهمالی نکرده باشیم پیش از تفسیر دو فرگرد هادخت نسک مختصراً به سایر اجزاء اوستا و کتب پهلوی و پازند و فارسی راجع به این موضوع می‌پردازیم، در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرات ۲۷ـ۳۰ از مجسم شدن اعمال در روز واپسین چنین سخن رفته است: «چون در صبح روز چهارم پس از وفات روان نیکوکار یا گناهکار از بدن جدا گشته به پل چنوت (صراط) رسد، در آنجا دیو وِیْزَرِشَ[۱] روان مرد دروغ‌پرستِ دیو یسنا را به زنجیر بندد، آنگاه دختری نازنین و زیبا و آزاده‌نژاد و خوش‌اندام روی کند روان گناهکار را به مغاک تیره کشاند و روان نیکوکار را از پل چنوت و از زبرکوهِ (هرا) گذرانیده به ساحت ایزدان مینوی آرام دهد.» چنان‌که بعد معلوم خواهد شد در هرجایی که از چنین دختری یاد شده همان دین یا وجدان آدمی است که به حسب کردار انسان به صورت دختر زیبایی یا زن زشتی اعمال جهانی را مجسم نموده، در مقابل روان ظاهر می‌شود.

در فرگرد ۸ ویشتاسب یشت نیز از مجسم شدن دین در آخرت صحبت شده، اما در اینجا محتاج به ترجمه نمودن این فرگرد نیستیم، چه مندرجات آن خلاصه‌ای است از فرگرد دوم هادخت نسک که به زودی آن را تفسیر خواهیم کرد.[۲] جز اینکه در اینجا می‌افزائیم که فرگرد ۸ ویشتاسب یا گشتاسب یشت به فرشوشتر که برادر جاماسب و پدرزن زرتشت و وزیر کی گشتاسب است خطاب شده است.[۳] پس از قطعات اوستایی در میان کتب مذهبی در جایی که مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته در فصل ۲ فقرات ۱۲۵ـ۱۹۱ از کتاب پازند مینوخرد است، مندرجات آن در برخی از جاها با مندرجات فرگرد دوم و سوم هادُخت نسک فرقی دارد چنان‌که وست[۴] منتقل شده، احتمال دارد که

---

۱. وِیْزَرِشَ Vizareša در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۱۸ آمده «در روزها و شب‌هایی که هنوز روح در روی زمین به سر می‌برد به واسطه دیو ویزرش در بیم و هراس افتاده معذب است، دیو ویزرش بردرِ دوزخ آرام دارد.» این روزها و شب‌ها عبارت است از سه روز و شبی که بنا به آئین مزدیسنا روح پس از وفات در سر بالین مرده می‌ماند و در روز چهارم از جسد مرده جدا می‌شود.

۲. راجع به ترجمهٔ گشتاسب یشت زند اوستای دارمستتر، جلد دوم، صفحات ۶۸۱ـ۶۸۳ ملاحظه شود.

۳. در خصوص ویشتاسب (گشتاسب) یشت رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

4. West

مأخذ مطالب آن غیر از متون اوستایی که امروزه در دست داریم باشد.[1] در اردای ویرافنامه فصل ۴ مندرج است که اردای‌ویراف مقدس در هنگام سیر بهشت و دوزخ به همراهی سروش و ایزد آذر به پل چنوت رسید، در آنجا روان نیکوکاری را دید که سه روز پس از وفات از جسد جدا گشته، به عالم بالا روی نهاده بود، همچنین در فصل ۱۷ همین کتاب مندرج است که وقتی اردای‌ویراف مقدس از سیر بهشت برگشت و آهنگ سیر دوزخ نمود دوباره به پل چنود رسید، در آنجا روان گناهکاری را دید که در سه شب اولی پس از مرگ معذّب بود و دینش کردار نکوهیده‌اش را به شکل زن پتیاره و ناهنجاری درآورده، او را به سوی دوزخ می‌کشانید.[2] در روایت پهلوی فصل ۲۳ فقرات ۵ـ۱۲ مجسم شدن دین مثل ارداویرافنامه ذکر شده است.[3]

دینکرد مختصراً به این مسئله اشاره کرده می‌نویسد: «دین به صورت دختر خوب‌چهری یا به صورت زن زشتی درآمده، روان را به سوی بهشت یا دوزخ رهنمون گردد.»[4]

در کتاب (شکند گمانیک وجار) تألیف مرتان فرّخ پسر اهرمزدات که ظاهراً در نیمهٔ دوم از قرن نهم میلادی نوشته شده و متن پهلوی آن از دست رفته، امروزه فقط ترجمهٔ پازند و سانسکریت آن که به توسط دستور معروف پارسیان هند نریوسنگ (در اواخر قرن دوازدهم میلادی) صورت گرفته موجود است، در فصل ۴ فقرات ۹۱ـ۹۶ مندرج است: «در روز چهارم پس از وفات کسی دختر زیبایی که خزینه‌دار کردار نیک است با توشه‌ای از کردار نیک به روان نیکوکار روی آورد، همچنین در روز چهارم پس از مرگ کسی زن زشتی که خزینه‌دار کردار نکوهیده است با توشه‌ای از کردار زشت به روان گناهکار روی نماید.»[5] در دادستان دینیک فصل ۲۵ فقرهٔ ۵ نیز مسئلهٔ مجسم شدن اعمال مثل (شکند گمانیک وجار) طرح شده است.[6] در کتاب (صد در بندهش) فارسی در فصل ۹۹ مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته[7] و عین مندرجات صددر بندهش در روایت فارسی

---

1. Mainyo-i-Khard, translated by West p.134-137.

2. The Book of Arda Viraf by M.Haug

یادداشت‌های بارتلمی نیز ملاحظه شود: Artâ Vîrâf-Nâmak par Barthélemy

۳. رجوع شود به: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C.Pavry, NewYork 1926 p.39.

4. Dinkard, elition Sanjana vol.2 (trans) p.82-83.

5. Shikand-Gûmânîk vijâr, the Pâzand-Sanskrit text edited by Hôshang Dstûr J.Jâmâsp-Âsânâ and E.W. West, Bombay 1887.

6. Sacred Books of the East vol XVIII by West

۷. صددر نثر و صد در بندهش: Saddar Nasr and Saddar Bundehesh edited by Ervad B.Dhabhar Bombay. 1909. صص ۱۶۱ـ۱۷۰

(روایت کامه بهره) نیز موجود است چه اساساً صددر بندهش جزیی از روایت قدیم محسوب است،[۱] چنان‌که ملاحظه می‌شود مسئلهٔ مجسم شدن دین یا وجدان در روز واپسین یکی از مسایل بسیار مشهور مزدیسناست. بی‌شک مانی (در سال ۲۷۴ میلادی کشته شد) که در دین خود به صوری قائل شده که پس از وفات در مقابل روح جلوه می‌کنند و در کتاب فهرست العلوم شرحی از آن ضبط شده در تحت نفوذ آئین زرتشتی بوده است.[۲]

اینک رسیدیم به هادخت نسک که راجع به مجسم شدن دین حاوی مجموع مطالب کتب فوق است، هادخت نسک که در متن اوستای وسترگارد در جزو قطعات یشت‌ها طبع گردیده یشت ۲۱ و یشت ۲۲ شمرده شده است.[۳] اما در متن اوستای گلدنر[۴] عدد یشت‌ها از ۲۱ تجاوز نکرده ونندیشت آخرین آنها به شمار رفته است و معمولاً زرتشتیان همین ترتیب اخیر را محفوظ داشته و هنوز هم می‌دارند. هوگ در سال ۱۸۷۲ میلادی متن اوستایی هادخت نسک را با تفسیر آن معاً از روی دو نسخهٔ خطّی قدیمی که در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده تصحیح نموده و تلفّظ پهلوی تفسیر مذکور را با خط لاتینی درج کرده و با ترجمهٔ انگلیسی در آخر ارداویرافنامه منتشر ساخته است.[۵] چندی بعد دارمستتر در جزو ترجمهٔ زند اوستای خود هادخت نسک را نیز ترجمه کرده است،[۶] تفسیر پهلوی هادُخت نسک دارای ۱۵۳۰ کلمه است.[۷]

در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از اوستا سخن رفته و اجزاء آن یک یک شرح داده شده هادُخت نسک بیستمین نسک یا کتاب اوستا به شمار رفته است، بنابراین هادُخت نسک کنونی قطعه‌ای است که از بیستمین نسک مفقود شدهٔ عهد ساسانیان به جا مانده است و به علاوه سروش یشت هادُخت که امروزه یازدهمین یشت اوستا را تشکیل می‌دهد از هادُخت نسک قدیم به یادگار مانده است. همچنین آفرین گهنبار جزو همان نسک از دست رفته می‌باشد.[۸]

---

1. Dârâb Hormazyâr's Rivâyat edited by Ervad M.R.Unvâlâ vol.I Bombay 1922. ص ۱۴۹-۱۵۰

2. Manichäiche Religion von Konrad Kessler I Band, Berlin 1889 s.223 and 398-400.

3. Zend avesta edited by Westergaard vol.I Texts Yasht-fragment XXI to XXII.

4. Geldner

5. The Books of Arda Viraf, with Gosht-i-Fryano, and Hadokht-Nask, texts and translations by Hoshang and Haug London-Bombay 1872.

6. Le Zend-Avesta par Darmesteter vol.II p.646-658.

7. Pahlavi Literature by West (im G. ir. Ph.) II. Band S.88.

۸. جلد اول یشت‌ها نیز ملاحظه شود و به:

Avestalitteratur von Geldner (im G.ir.Ph.) II Band s.20.

پس از این مقدمه گوییم هادُخت نسک کنونی راکه امروزه به طـور مـعمول یکـی از قطعات اوستایی می‌شمارند، نه جزوی از یشت‌ها و دارای سه فرگرد یا فصل است، فصل اول آنکه مرکب است از ۱۷ فقره در فضیلت و تأثیر دعای معروف (اشم وهو...) می‌باشد چون داخل در موضوع این مقاله نیست آن را تفسیر نمی‌کنیم، در فـرگرد دوم از مـجسم شدن دین (وجدان) نیکوکار به صورت دختر زیبایی سخن رفته و در فرگرد سوم از مجسم شدن دین گناهکار به صورت زن زشتی بحث گردیده است.[۱]

۱. راجع به دین و ترجمهٔ هادُخت نسک (گذشته از ترجمهٔ هوگ Haug و دارمستتر Darmesteter) کـتب ذیـل ملاحظه شود:

La vie Future d'après le mazdéisme par Nathan Söderblom; Paris 1901 p.82-91.

The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C.Pavry NewYork 1926 p.28-48.

Die Yašt's des Avesta von H.Lommel Göttingen 1927 S.101-104 und 154-156.

هادخت نسک

فرگرد ۲

۱ پرسید زرتشت از اهورامزدا، ای اهورامزدا! ای خرد مقدس! ای آفریدگار جهان مادّی! ای پاک! وقتی که پاکدینی (اشو) از جهان درگذرد آن شب در کجا روانش آرام گیرد؟

۲ آنگاه گفت اهورامزدا: او (یعنی روح) به سر بالین جا نموده، اُشتودگاتا[1] سرایان این چنین آمُرزش درخواست کند: «رحمت (نیکویی) براو، رحمت به آن کسی که مزدا اهورا به ارادهٔ خویش بدو رحمت فرستد.» در این شب روان به اندازهٔ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد.

۳ در شب دوم کجا روانش به سر برد؟

---

۱. اشتود اسم دومین گات‌هاست که از یسنای ۴۳ تا ۴۶ باشد، لابد در اینجا (ها) یا فصل اول این گات‌ها مقصود است که (های) ۴۳ باشد، چه در این (ها) در قطعات اولی حضرت زرتشت برای خود و حاضرین دعای خیر می‌کند و در قطعات بعد از معرفت به ذات اهورامزدا صحبت می‌دارد، در فرگرد سوم هادخت نسک خواهیم دید که روان مرد گناهکار در سر بالین جسد مرده گاتا (کام نمویی زم) می‌سراید، کام نمویی زم اسم (های) ۴۶ از اشتودگات‌ها می‌باشد که در قطعات اولی آن پیغمبر ایران از عدم توفیق خود گله‌مند است. در اینجا متذکر می‌شویم که هریک از فصول گات‌ها را به کلمه‌ای که آن فصل با آن شروع شده می‌نامند، بنابراین اشتود از کلمهٔ اوشتا Uštā می‌باشد که نخستین کلمهٔ یسنا ۴۳ می‌باشد و کام نمویی زم که در متن فرگرد سوم هادخت نسک کِیمْ آمده از همان کلمات کام نمویی زم می‌باشد که نخستین کلمات یسنا ۴۶ می‌باشد.

۴ آنگاه گفت اهورامزدا او به سر بالین جا نموده، اُشتودگاتا سرایان این چنین آمرزش درخواست کند: «رحمت براو، رحمت به آن کسی که مزدا اهورا به ارادهٔ خویش بدو رحمت فرستد.» در این شب روان به اندازهٔ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد.

۵ در شب سوم کجا روانش به سر برد؟

۶ آنگاه گفت اهورامزدا، او به سر بالین جا نموده، اشتودگاتاسرایان این چنین آمُرزش درخواست کند: «رحمت براو، رحمت به آن کسی که مزدا اهورا به ارادهٔ خویش بدو رحمت فرستد.» در این شب روان به اندازهٔ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد.

۷ پس از سپری شدن شب سوم در سپیده‌دم روان مرد پاکدین را چنین می‌نماید که در میان گیاه‌ها باشد و بوهای خوش دریابد و او را چنین می‌نماید که باد معطری از نواحی جنوبی به سوی وی می‌وزد،[۱] (بادی) خوشبوتر از بادهای دیگر.

۸ و مرد پاکدین را چنین می‌نماید که این باد را به مشام (بینی) خود دریافته باشد، (چنین گوید) از کجا می‌وزد این باد، این خوشبوترین باد که هرگز به مشام خود درک نکرده بودم؟

۹ در وزش این باد دین وی (وجدان وی) به پیکر دختری به او نمودار شود، (دختری) زیبا؛ درخشان؛ با بازوان سفید؛ نیرومند؛ خوشرو؛ راست بالا؛ با سینه‌های برآمده؛ نیکوتن؛ آزاده؛ شریف نژاد؛[۲] به نظر پانزده ساله؛[۳] کالبدش به اندازهٔ جمیع زیباترین مخلوقات زیبا.

---

۱. طرف جنوب در مزدیسنا محل فروغ و فردوس خوانده شده و طرف شمال را مسکن اهریمن و دیوها و محل دوزخ و آسیب دانسته‌اند. در خصوص نحوست شمال رجوع شود به اردیبهشت یشت فقرات ۹ و ۱۶ و خرداد یشت فقرهٔ ۸ و وندیداد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲ و فرگرد ۸ فقرات ۱۶ـ۱۸ و فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱ و مینوخرد فصل ۴۹ فقرات ۱۵ـ۱۷.

۲. در آبان یشت فقرات ۶۴ و ۷۸ و ۱۲۶ در برخی از این صفات ناهید مثل دین تعریف شده است.

۳. سِنّ پانزده سالگی در اوستا بهترین اوقات عمر آدمی شمرده شده، در یسنا ۹ فقرهٔ ۵ آمده که در عهد سلطنت جمشید پسر ویونگهان پدر و پسر هردو پانزده ساله می‌نمودند.

۱۰ آنگاه روان مرد پاکدین به او خطاب نموده بپرسد، ای دختر جوان (زن جوان) تو کیستی؟ تو ای خوش‌اندام‌ترین دخترهایی که من دیده‌ام؟

۱۱ پس از آن دین خودِ او (وجدانش) به او پاسخ دهد: تو ای جوانمردِ نیک‌پندارِ نیک‌گفتارِ نیک‌کردارِ نیک دین، من دین خود تو هستم. (جوانمرد پرسد) پس کجاست کسی که تو را دوست داشت برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوشبویی و نیروی پیروزمند و قدرتِ به دشمن غلبه کنندهٔ (تو) آنچنان که تو به نظرم می‌آیی؟

۱۲ (دختر پاسخ دهد) ای جوانمردِ نیک‌پندارِ نیک‌گفتارِ نیک‌کردارِ نیک‌دین، آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی برای این بزرگی و نیکی و زیبایی و خوشبویی و نیرویِ پیروزمند و قدرتِ به دشمن غلبه کنندهٔ (من) آنچنان که من به نظر تو می‌آیم.

۱۳ وقتی که تو می‌دیدی دیگری (لاشه) می‌سوزانید و به بت‌پرستی می‌پرداخت و ستم می‌ورزید و درخت‌ها را می‌برید. آنگاه تو نشسته گات‌ها می‌سرودی و آب‌های نیک و آذر اهورامزدا را می‌ستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور می‌رسید خوشنود می‌ساختی.

۱۴ محبوب (بودم)؛ تو مرا محبوب‌تر ساختی. زیبا (بودم)؛ تو مرا زیباتر ساختی، مطلوب (بودم)؛ تو مرا مطلوب‌تر ساختی، بلندپایه (بودم)؛ تو مرا بلندپایه‌تر ساختی و از این پس من اهورامزدای همیشه ستوده و معتمد را مردمان ستایش خواهند نمود.[۱]

۱۵ روان مرد پاکدین نخستین گام فرابرداشته به هومت (پندار نیک) درآید، روان مرد پاکدین دومین گام فرابرداشته به هوخت (گفتار نیک) درآید، روان مرد پاکدین سومین گام فرابرداشته به هوورشت (کردار نیک) درآید، روان مرد پاکدین چهارمین گام فرابرداشته، به انیران (فروغ بی‌پایان) درآید.[۲]

---

۱. این جملهٔ اخیر به نظر می‌رسد که از طرف اهورامزدا بیان شده است، چنان‌که گلدنر Gelner و دارمستتر و دستور زال پاوری Pavry نوشته‌اند، نه از زبان دین چنان‌که هوگ Haug و زودربلوم Söderblom ترجمه کرده‌اند.

۲. هومت و هوخت و هورشت که در کتاب مینوخرد فصل ۵۷ فقرهٔ ۱۳ هومتگاه و هوختگان و هوورشتگاه ←

۱۶ آنگاه مرد مقدسی که پیش از او بدرود زندگانی گفته بدو خطاب نموده پرسد: چگونه تو ای پاکدین بدرود زندگانی گفتی؟ چگونه ای پاکدین از منزل‌های پر از ستور این جهان هوا و هوس رستی؟ چگونه از جهان مادّی به جهان معنوی و از جهان فناپذیر به جهان جاودانی درآمدی؟ چگونه می‌نماید تو را (این) سعادت طولانی؟

۱۷ آنگاه می‌گوید اهورامزدا از او مپرس از کسی که راه پربیم و سهمگین و تباه را بپیمود و از جدایی روان از تن.

۱۸ برای او خورشی از روغن زرمیّه[1] آورند، این چنین است خورش جوانمرد نیک‌پندارِ نیک‌گفتارِ نیک‌کردارِ و نیک دین، پس از مرگ این چنین (است) خورش زن جوان بسیار نیک‌پندارِ بسیار نیک‌گفتارِ بسیار نیک‌کردارِ خوب تعلیم یافتهٔ مطیع بزرگ خویش (شوهر خویش) و مقدسه.

→

نامیده شده سه طبقهٔ بهشت است، در ارداى‌ویرافنامه در فصل ۷ و ۸ و ۹ مندرج است: که اولی در کره ستارگان؛ دومی در فلک ماه و سومی در فضای بلندترین روشنایی واقع است. پس از طی نمودن این سه مرحله روان نیکوکار می‌رسد به فضای فروغ بی‌پایان = انیران (anaghra.raočao) در آنجاست، بارگاه جلال اهورامزدا یا عرش اعظم که آن را در ادبیّات فارسی گرزمان (گرونمانَ Garonmāna) گویند، یعنی خان و مان ستایش در آنجاست، نیز انگهو وهیشتَ (anhu vhišta) یعنی بهترین جهان که در فارسی بهشت شده است. همچنین برای دوزخ سه طبقه قائل شده‌اند: روان گناهکار پس از رسیدن به سر پُل چنوت (صراط) در گام اول به دژمت (dušmata پندار بد)، در گام دوم به دژوختَ (dužūxta گفتار بد)، در گام سوم به دژورشت (dažvaršta کردار بد) داخل شود. از این مهالک گذشته، به فضای تیرگی بی‌پایان (اَنَغرَتِمنگهْ anaghra-temanh) درآید، در آنجاست مقرّ اهریمن که خان و مان دروغ (drujōnmāna) نامیده می‌شود، در آنجاست نیز (دُژانگه dužanh) یعنی جهان زشت که در فارسی دوزخ شده است.

۱. زرمیه Zaremaya صفت است یعنی بهاری از کلمهٔ زَرِمَ Zarema که به معنی بهار و فصل سبز است مشتق شده است. روغن زرِمیه کره‌ای است که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند، چون روغن این فصل بسیار عالی و مطلوب است غذای بهشتی را نیز چنین موسوم ساخته‌اند. در دادستان دینیک در فصل ۳۱ فقره ۴۱ راجع به این وجه تسمیه مندرج است: «چون کره شیر گاوِ در دوم ماه بهار دوشیده که در اوستا زرمیه نامیده شده به خوبی و لذّت معروف است، از این جهت این اسم را برای این خورش بهشتی برگزیده‌اند.»

فرگرد ۳

فرگرد سوم هادُخت نسک نیز به بلندی فرگرد دوم آن است و دارای هجده فقره است، کلمات و جملات آن هم همان است که در فرگرد دوم استعمال شده، مگر اینکه به مناسبت صحبت شدن از روان گناهکار برخی از کلمات و جملات تغییر می‌یابد. آنچه در فرگرد دوم خوب و پسندیده بوده در فرگرد سوم زشت و نکوهیده شده است. نسّاخین قدیم نظر به اینکه فرگرد سوم شباهتی با فرگرد دوم دارد شش فقرهٔ سوم راکه از فقرهٔ ۲۷ تا خود فقرهٔ ۳۲ باشد از قلم انداخته‌اند، این فقرات محذوف در مقابل فقرات ۹ـ۱۴ دومین فرگرد است، البتّه نسّاخین منتقل نشده که در فقرات محذوف باید درست به عکس مطالب فقرات ۹ـ۱۴ فرگرد پیش مندرج شود، خوش‌بختانه مندرجات فقرات از قلم افتاده را می‌توان دانست که از چه قرار بوده است، چنان‌که گفتیم در فصل ۱۷ ارداي‌ويراف‌نامه که از روان گناهکاری سخن رفته کاملاً مندرجات سومین فرگرد هادُخت نسک ذکر شده است. اینک نواقص فرگرد سوم هادُخت نسک را به واسطه فصل هفدهم ارداي‌ويرافنامه تکمیل نموده، بدون رعایت ترتیب فقرات خلاصه آن را می‌نگاریم. زرتشت از اهورامزدا حال روان گناهکار را در سه شب اولی پس از مرگ پرسید، اهورامزدا در پاسخ گفت که روان در سه شب اولی گرد بالین جسد سرگشته به سر برده، این چنین گاتا «کام نمویی زم» می‌سراید: «ای اهورامزدا به‌کدام مملکت روی آورم، به‌کجا رفته پناه جویم؟» پس از سپری شدن شب سوم در سپیده دم روان مرد ناپاک را چنین می‌نماید که در میان برف‌ها و یخ‌ها باشد و بوهای گندیده دریابد و او را می‌نماید که باد عفنی از نواحی شمال به سوی وی می‌وزد، از خود می‌پرسد از کجاست این باد که بدبوتر از آن هرگز درک نکردم، در وزش این باد دین

خود را (وجدان خود را) می‌بیند که به صورت زن شت پتیاره؛ چرکین؛ خمیده زانو؛ مانند کثیف‌ترین حشرات و گندیده‌تر از تمام موجودات گندیده به او روی می‌آورد. روان مرد گناهکار از او می‌پرسد تو کیستی که هرگز زشت‌تر از تو ندیدم؟ زن در پاسخ گوید: ای جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار، من کردارِ زشت خود تو هستم، از آز و کردار بد توست که من چنین زشت و تباه و بزهکار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و درهم شکسته‌ام، وقتی که تو می‌دیدی کسی ستایش می‌نمود و نیایش ایزدان به جای می‌آورد و آب و آتش و گیاه و آفریدگان نیک دیگر را محافظت می‌نماید تو به خوشنود ساختن اهریمن و دیوها می‌پرداختی، وقتی که تو می‌دیدی کسی صدقه و خیرات می‌کرد و آنچنان که باید پارسایان از نزدیک و دور رسیده را خدمت می‌کرد و مهمان‌نوازی می‌نمود، تو بخل می‌ورزیدی و در به روی مردم می‌بستی؛ من منفور بودم، تو منفورترم ساختی؛ من هولناک بودم، تو هولناک‌ترم ساختی؛ من نکوهیده بودم، تو نکوهیده‌ترم ساختی؛ من در شمال (دوزخ) جای داشتم، تو به واسطهٔ پندار و گفتار و کردار زشت خود بیش از پیش مرا به طرف شمال راندی؛ گمراه شدگان هماره به من نفرین کنند برای اینکه مدت زمانی اهریمن را فرمان بردند. روان مرد ناپاک در قدم اول به دژمت؛ در قدم دوم به دژوخت؛ در قدم سوم به دژورشت و در قدم چهارم به ظلمت بی‌پایان رسد، آنگاه مرد ناپاکی که پیش از او بدرود زندگانی گفته از او می‌پرسد تو ای ناپاک چگونه از سرای فانی به عالم باقی رسیدی؟ چگونه می‌نماید تو را این زجر طولانی؟ پس از آن اهریمن گوید از کسی که راه پربیم و هراس مرگ را پیموده و درد جدایی روح از بدن کشیده چیزی می‌پرسید، برای او خورش زهرآلود آورند، چه جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار و زشت دین را جز از آن نشاید. به زن بد عمل بسیار زشت پندار و بسیار زشت گفتار و بسیار زشت کردار و ناپاک و بد تعلیم یافته و نافرمان‌بردار از شوهر خویش نیز چنین خورشی دهند.

در انجام نوشتار متذکر می‌شویم که در فرگرد دوم هادُخت نسک برای زنی که اعمال نیکوکار را مجسم می‌سازد لغت نائیریکا Nāirikā استعمال شده، چه این لغت به معنی زن نیکوکار و یزدان‌پرست است. در فرگرد سوم برای زنی که اعمال زشت مرد گناهکار را مجسم می‌سازد لغت جهی J̌hī آمده، چه جهی یا جهیکا J̌hikā به معنی زن گنهکار و روسپی خو و بدکاره و اهریمنی است. (رجوع شود به جلد اول).

دین یشت

(کردهٔ ۱۲)

به خوشنودی راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس

۱ راست‌ترین علم مزداآفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید و به گذر نیک کشاند و آنچه موافق میل است به عمل آورد،[۱] کسی که زَوْر تقدیم کند؛ مقدس؛ هنرمند؛ نامدار؛ تندکردارِ؛ تیزکنشِ به مقصد نیک رساننده و گشایشِ نیک بخشنده را آن دین مزدایی نیک را.[۲]

۲ او را (علم را) زرتشت از جای خود برخاسته و از خانه به بیرون شتابنده (چنین) بستود: ای راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان، اگر در دنبال باشی به من برس.

۳ بشود صلح (آشتی) نصیب ما گردد چنان‌که راه‌ها به مقصد خوب رساند و کوه‌ها گذرهای نیک بخشد و از بیشه‌ها به خوبی بتوان گذشت و از رودهای قابل کشتی‌رانی به خوشی گذر توان نمود، سود و شهرت و نیایش و قدرت از آن ما (باد).

۴ برای فروغ و فرّش من او را با ستایش بلند می‌ستایم، او را با ستایش خوب به جای آورده شده، با زَورْ می‌ستایم، آن راست‌ترین علم مزداآفریدهٔ مقدس را،

---

۱. (آنچه موافق میل است به عمل آورد) معنی حدسی است، از کلمهٔ نیمروزْ یشت nimarezišta که معنی آن به طور تحقیق معلوم نیست.
۲. فقره اول در آغاز کرده‌های دیگر این یشت تکرار می‌شود.

راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم: با هوم آمیخته به شیر و با برسم و با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و زَوْر و با کلام راستین.
ینگهه‌هاتم....[۱]

(کردهٔ ۱۳)

۵ راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید....[۲]

۶ او را (علم را) بستود زرتشت برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و برای این کامیابی.[۳]

۷ که به او راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها و شنوایی در گوش‌ها و قوّت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوهٔ بینایی که ماهی (کَرَ) در آب داراست،[۴] که تموّجی را به درشتی مویی در رود (رنگهای) دور کنار (بعیدالحدود) به عمق هزار قد آدمی تواند دید.[۵]
برای فروغ و فرّش....[۶]

(کردهٔ ۱۴)

۸ راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید....[۷]

۹ او را بستود زرتشت برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و برای این کامیابی.

---

۱. فقره ۴ در انجام کرده‌های دیگر این یشت تکرار می‌شود، در خصوص دعای معروف ینگهه‌هاتم... در جلد اول به فقرهٔ ۲۲ هرمزد یشت و به گات‌ها در مقاله ملحقات مراجعه شود.
۲. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۳. از فقره ۶ تا ۱۳ با اندک تفاوتی مثل فقرات ۲۸ـ۳۳ بهرام یشت است.
۴. کرَ اسم ماهی عجیب‌الخلقه است در اقیانوس فراخکرت، رجوع شود به فرهنگ لغات اوستا در جلد اول.
۵. در خصوص رود (رنگ‌ها) رجوع شود به جلد اول.
۶. به عینه مثل فقرهٔ ۴.
۷. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.

۱۰ که به او راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها؛ شنوایی در گوش‌ها و قوّت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوّهٔ بینایی که اسب داراست که در شب تیره اگرچه باران ببارد و ژاله بریزد و تکرگ بیفتد (به مسافت نُه مملکت) یک موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه آن از یال یا از دُم (اسب) است.[۱]
برای فروغ و فرّش....[۲]

(کردهٔ ۱۵)

۱۱ راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید....[۳]

۱۲ او را بستود زرتشت برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و برای این کامیابی.

---

۱. کلماتی که در میان ابروان نوشته شده بعدها افزوده‌اند.
اشعار فردوسی در تعریف رخش اسب معروف رستم بسیار قابل توجه است به خصوص یک فرد آن راجع به قوّهٔ بینایی رخش بسیار شبیه به فقرهٔ ۱۰ دین یشت است:

سیه چشم و بور ابرش و گاو دُم — سیه خایه و تند و پولاد سُم
تنش پرنگار از کران تا کران — چو داغ گل سرخ بر زعفران
چه بر آب بودی، چه بر خشک راه — به روز از خور افزون بد و شب ز ماه
پی مورچه بر پلاس سیاه — شب تیره دیدی دو فرسنگ راه
به نیروی پیل و به بالا هیون — به زَهره چو شیر و کُه بیستون

نظامی در صفت شبدیز اسب معروف خسرو پرویز گوید:

بر آخر بسته دارد ره نوردی — کزو در تک نبیند باد گردی
سبق برده ز وهم فیلسوفان — چو مرغابی نترسد ز آب طوفان
به یک صفرا که بر خورشید راند — فلک را هفت میدان باز ماند
به گاه کوه کندن آهنین سم — گه دریا بریدن خیزران دُم
زمانه گردش و اندیشه رفتار — چو شب کارآگه و چون صبح بیدار
نهاده نام آن شبرنگ شبدیز — برو عاشق‌تر از مرغ شب آویز

از اوستا که قسمت مهمّ آن منظوم است به خوبی می‌توان دریافت که ذوق شاعرانه و خیالات عالی و تعبیرات دلکش از هزار سال پیش از مسیح تا به امروز از خصایص ایرانیان بوده و هست.

۲. به عینه مثل فقرهٔ ۴.

۳. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.

۱۳ که به او راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها؛ شنوایی در گـوش‌ها و قوّت در بازوان و صحّت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوهٔ بینایی که کرگس زرین طوق داراست، کـه (پـاره) گـوشتی را بـه بـزرگی مشـتی به فاصلهٔ نه مملکت تواند شناخت اگرچه در بزرگی مانند برق سوزن درخشـانی است، اگرچه در بزرگی مثل سر سوزنی است.
برای فروغ و فرّش....[1]

(کردهٔ ۱۶)

۱۴ راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید....[2]

۱۵ او را بستود هُووِیْ پاک و دانا[3] که زرتشت پاک را خواستار بـود تـا ایـنکه از او خوش‌بخت گشته برطبق دین بیندیشد، برطبق دین سخن گوید، برطبق دین رفتار کند.
برای فروغ و فرّش....[4]

(کردهٔ ۱۷)

۱۶ راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید....[5]

۱۷ او را بستود آتُربانِ دور سفرکرده[6] که حافظه برای (مسائل) دین خواستار و قوت برای تن خواستار بود.
برای فروغ و فرّش....[7]

---

۱. به عینه مثل فقرهٔ ۴. ۲. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۳. هُووِیْ Hvōvi دختر فرشوشتر و زن زرتشت است، در فقرهٔ ۱۳۹ فروردین یشت نیز از او اسم برده شده است، رجوع شود به توضیحات فقرهٔ مذکور. ۴. به عینه مثل فقرهٔ ۴.
۵. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۶. مقصود از (آتُربان دور سفرکرده یا دور فرستاده شده) پـیشوای دیـنی است کـه بـرای تـبلیغ دیـن زرتشـتی به ممالک خارجه و سرزمین‌های دور سفر می‌کرد. ۷. به عینه مثل فقرهٔ ۴.

(کردهٔ ۱۸)

۱۸ راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما می‌ستاییم که راه نیک نماید....[۱]

۱۹ او را بستود رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش برای مملکت خواستار و قوّت برای تن خواستار بود.
برای فروغ و فرّش....[۲]

۲۰ یتا اهو....
آفرین (درود) می‌فرستم به راست‌ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس.
اشم وهو....
اهمائی رئشچه....[۳]

---

۱. تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار می‌شود.
۲. به عینه مثل فقرهٔ ۴.
۳. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات یشت‌ها و به فقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت.

ارت (اشی)

اُرت یا اَرْدْ در اوستا اشی‌ونگوهی Ašĭ,vanuh نامیده شده است، کلمهٔ اخیر (وَنگـهوُ vanhu) صفت است یعنی نیک و خوب از همین مادّه است، لغت (وه) یا (به) در فارسی، با اشی بدون این صفت در اوستا آمده است، در پهلوی ارشش ونگ Aršašvang گویند، این اسم در پهلوی به‌هیئت‌های دیگر هم نوشته شده، معمولاً ارشیش‌ونگ Aršašvang گفته می‌شود، ارت یا ارد نیز پهلوی است که در زبان فارسی باقی مانده است.

در اوستا و چه در گات‌ها و چه در قسمت‌های دیگر آن ارت (اشی) گاهی اسم مجّرد است، به‌معنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مُزد و پاداش و بهره و گاهی اسـم خاص ایزدی است که نگهبانی ثروت و دارایی به‌عهدهٔ اوست. ارت از جمله ایزدان دین زرتشتی است، که در گات‌ها از او اسم برده شده است، گذشته از امشاسپندان (وهـومن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد) و آذر و سروش وارت، دیگر بـه‌اسـامی هیچ یک از فرشتگان و ایزدان مزدیسنا در گات‌ها بر نمی‌خوریم، ارت مثل سفندارمذ و ناهید و چیستا (فرشتهٔ علم) مؤنث تصوّر شده، ایزدی است که در جهان مادّی ثـروت و نعمت و جلال و خوشی دینداران از پرتو اوست، در جهان معنوی و در روز واپسین پاداش اعمال نیک و سزای کردار زشت به‌دستیاری او بخشیده خواهد شـد. در تـفسیر پـهلوی اوستا در توضیحات یسنا ۶۰ فقرهٔ ۴ کلمهٔ اشی (ارت) چنین تفسیر شده: «تُووانکیه هیچ فرارونیه "tuvānĭkĭh hač frāronĭh" یعنی توانگری که از درستکاری و پارسایی است.[1]»

دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (ج ۲، ص ۳۱۸) از بندهش بـزرگ نـقل مـی‌کند:

---

۱. در لغات فُرس اسدی در تحت لغت فـراورن چـنین ضـبط است، کـواکب بـیابانیان فـریررون گـویند ز آنک رفتنشان باز پس بودْ آن را فراورن گویند، آنچ برصلاح بود و آنچ برصلاح نبود آن را فریررون گویند. دقیقی گفت:

حسودت در بذاز بهرام فـیرون   نظر با تـوز بـرجـیس فـراورن

«ارت ایزدخانهٔ بهشتی است، بهتر است که او را اهلیش ونگ Ahlishvang بنامند برخی نیز او را اشیش ونگ می‌نامند، او به‌فروشکوه خانه می‌افزاید زیرا هرکه به‌دیگران چیزی دهد همان چیز افزوده و بزرگ‌تر شده به‌خانه‌اش برمی‌گردد، همچنین ارت پاسبان گنجینهٔ پارسایان است برای اینکه بهشت به‌منزلهٔ خانه‌ای است که از جواهرات ساخته شده باشد، گفته شده است که سراسر جهان مادّی بدون دین اهورا به‌اندازهٔ خانه و نشیمنگاه یک مرد پارسا ارزش ندارد.» نریوسنگ Nerioseng دستور دانشمند معروف پارسیان که در اواخر قرن دوازدهم میلادی به‌سر می‌برده در تفسیر سانسکریت یسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ کلمهٔ اشی را در سانسکریت به‌لاکشمی Lakimi که به‌معنی ثروت است ترجمه کرده و چنین توضیح داده است: «نیکی اشی در این است که ثروت اشخاص خوب را حفظ می‌کند و پشتیبان کسانی است که ثروت خود را در راه هرمزد انفاق نموده و آن را در اعمال خیّریه صرف می‌کنند و او نیکان را از گزند دشمنانشان دور می‌دارد» از توضیحات فوق وظیفه و شغل ایزد ارت به‌خوبی معلوم می‌شود، همین وظیفه در گات‌ها هم برای این ایزد معیّن شده، مگر اینکه در این قسمت قدیمی اوستا شخصیّت این ایزد آن‌طوری که در سایر قطعات کتاب مقدس دیده می‌شود ثابت نیست، مثل امشاسپندان جنبهٔ تجرّد او غلبه دارد، نه اینکه فقط پاداش کردار نیک پارسایان با ایزد ارت است بلکه سزای کردار زشت‌گناهکاران نیز با این فرشته است، به‌این معنی: عقوبتی که از طرف ایزد ارت به‌گناهکاران می‌رسد نیز ایزدی است و نظر به‌عدل و انصاف خداوندی که باید هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت، نباید سزای کردار زشت را از طرف ایزد ارت جنبهٔ تیره و نکوهیده وی تصوّر نمود، در هیچ جای گات‌ها حضرت زرتشت از سزای کردار بزهکاران تنها یاد نکرده، بلکه در هرجا که از آن سخن رفته با ذکر پاداش نیکوکاران توأم است، برخلاف بسا از پاداش نیک بدون ذکر سزای زشت صحبت داشته است. در خود گات‌ها جزای اعمال شخصیّت پیدا نموده، مظهر رحمت و سخط خداوندی است، برای کلیهٔ مردمان خواه راستی‌پرستان و خواه پیروان دروغ، در گات‌ها: یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ کلمهٔ اشی هم اسم مجرّد استعمال شده، به‌معنی پاداش و مزد و هم اسم ایزدی است که نماینده پاداش و سزاست، از این قرار: «و هنگامی که تو به‌من گفتی: تو باید برای تعلیم یافتن به‌سوی راستی روی آوری، من سر نپیچیدم، از آنچه تو گفتی! خود را مهیّا ساز بیش از اینکه سروش من به‌مصاحبت اشی گنجور مزد هردو گروه را از سود و زیان تقسیم کند.» در یسنا ۳۴ قطعهٔ ۱۲ آمده است: «چه چیز است آئین تو، چه را خواستاری؟ چه ستایش، چه عبادت؟ بیاگاهان ما را ای مزدا تا بشنوند که چه پاداشی اشی خواهد بخشید. به‌واسطهٔ اشا (راستی) راه نیک وهومن را (منش پاک را) به‌ما

بیاموز.» در یسنا ۳۱ قطعهٔ ۴ نیز اشی ایزدآسا جلوه‌گر و با ارمتی (سپندارمذ) یک جا نامیده شده است. گذشته از این چند قطعات اشی در گات‌ها غالباً اسم مجرّد استعمال شده است به‌معانی مذکور در فوق[1].

در یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ دیدیم که اشی مصاحب و متحّد سروش خوانده شده است، همین ارتباط و اتحاد در سایر قسمت‌های اوستا نیز میان ارت و سروش ملاحظه می‌شود چنان که در یسنا ۲۷ فقرهٔ ۶ و ویسپرد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۱ و ویسپرد کردهٔ ۱۱ فقرهٔ ۱۶ و ویسپرد کردهٔ ۱۲ فقرهٔ ۱؛ در یسنا ۱۰ فقرهٔ ۱ آمده است:

«از اینجا اکنون رانده باد: رانده دیوها؛ رانده عفریته‌ها؛ سروش نیک (در اینجا) منزل کناد؛ اشی نیک در اینجا فرود آیاد؛ اشی نیک در اینجا آرام گزیناد. در این خانهٔ اهورایی که (از آنِ) هوم راستی‌پرور است.»[2]

در قسمت‌های دیگر اوستا نیز ارت گاهی اسم مجرّد است و گاهی اسم فرشتهٔ مخصوص، کلیّهٔ لوازم خوشی و آسایش یک خاندان پارسا از پرتو توجه ایزد ارت است، برای زندگانی باشکوه و پر نعمت باید به‌او متوسّل شد، به‌هرخاندانی که ارت به‌صورت دختر زیبایی روی کند برکت و وسعت لازمه نزول اوست، در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۷ آمده است: «کسی که در خان و مانش (در خانهٔ کَرْسنَ) اشیِ نیکِ زیبایِ درخشان به‌در آمد، در کالبد دختر زیبایی بسیار نیرومند؛ خوش‌اندام؛ کمربند بلند بسته؛ راست بالای مجلّل؛ آزاده نژاد؛ کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش جوید؛ کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضد هماوردان بهتر می‌جنگد.» در فقرات ۱–۳ یسنا ۵۲ از اشی یاد شده، مندرج است که اشی کامروا می‌سازد و همهٔ چاره و درمان آب‌ها و جانوران و گیاه‌ها با اوست و ستیزگی دیوها و مردمان را که بدخواه خانواده‌ای باشند تواند در هم شکست و پاداش نیک اُخروی در دست اوست. در فقرهٔ ۵۴ زامیاد یشت آمده: اشی آسایش بخشنده، ستور و علوفه ارزانی دارنده با آن کسی همراه است که دارای فرّ است. در یشت بعد که اشتاد باشد در فقرات ۳–۵ آن خواهیم دید که راجع به‌جاه و جلال بخشیدن ارت به‌خان و مان مرد خداپرست و راستی دوست مفصل‌تر صحبت شده است.

---

۱. رجوع شود به‌گات‌ها، یسنا ۲۸ قطعات ۴ و ۷ و یسنا ۳۱ قطعهٔ ۴ و یسنا ۴۳ قطعات ۱ و ۴ و ۵ و ۱۶ و یسنا ۴۶ قطعهٔ ۱۰ و یسنا ۴۸ قطعهٔ ۹ و یسنا ۵۰ قطعهٔ ۹ یسنا ۵۱ قطعات ۵ و ۱۰ و ۲۱.

۲. از (خانهٔ متعلق به‌هوم) خانه‌ای که در آنجا مراسم هوم به‌جای آورده می‌شود و به‌عبارت دیگر خاندانی که مزدیسنا کیش است اراده شده است.

بیست و پنجمین روز ماه موسوم است به‌ارت، یعنی که پاسبانی این روز به‌عهده فرشتهٔ توانگری است، در یسنا ۱۶ فقرهٔ ۶ نیز ارت در ردیف فرشتگان سی روز ماه یاد شده است، همچنین در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۲۵ بنا به‌ترتیب اسامی روزهای ماه به‌ارت برمی‌خوریم. در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ آمده که اقسام بهارها گل‌های مخصوص به‌ارت می‌باشد، در فصل ۲۲ همین کتاب که از دریاها صحبت شده در فقرهٔ ۴ آن راجع به‌دریای خوارزم مندرج است: «گفته شده است که دریای خوارزم پر از سود است برای اینکه از توانگری ارت بهره‌مند است.»

پارندی Pärendi که در پهلوی پارند گویند از یاران و همراهان ایزد ارت شمرده شده، چه این دو ایزد غالباً با هم نامیده شده و وظیفهٔ آنان نزدیک به‌همدیگر است، پارند نیز که مانند ارت مؤنث است گاهی اسم مجرّد است به‌معنی فیض و فراوانی و نعمت، چنان که در یسنا ۳۸ (هفت‌ها) فقرهٔ ۲ و آفرینگان گهنبار فقرهٔ ۴ و گاهی اسم خاص ایزدی است که نگهبانی گنج و ثروت با اوست. نریوسنگ مذکور در تفسیر سانسکریت یسنا ۱۳ فقرهٔ ۱ می‌نویسد: «پارند پاسبان گنج‌های نهانی است.» لابد از گنج‌های نهانی معادن مقصود می‌باشد. در فقرهٔ مذکور یسنای ۱۳ ارت و پارند یک جا نامیده شده‌اند. همچنین در فقرهٔ ۳۸ تشتریشت و فقرهٔ ۶۶ مهریشت و فقرهٔ ۲۵ دو سی روزه این دو ایزد با هم دیده می‌شوند، در فقرهٔ ۸ گشتاسب یشت از ارت و در فقرهٔ ۹ آن از پارند یاد شده است، غالباً پارند با صفت (گردونهٔ چست و سبک دارنده) تعریف شده است (رجوع به‌جلد اول). درویسپرد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲ آمده است: «پارند چست را ما می‌ستائیم کسی که چست است در میان چست اندیشان؛ چست در میان چست گویان؛ چست در میان چست کرداران؛ او بدن‌ها را چست و چالاک گرداند.»[۱]

کلمهٔ آدا ädā که به‌معنی پاداش اخروی است در گات‌ها و قسمت‌های دیگر اوستا غالباً استعمال شده و گاهی هم اسم خاص ایزدی است، چنان که در گات‌ها یسنا ۴۹ فقرهٔ ۱ و در یسنا ۶۸ فقرهٔ ۲۱ و در ویسپرد کردهٔ ۴ فقرهٔ ۱ آدا و ارت یک جا نامیده شده‌اند، آدا اسم

---

۱. برخی از مستشرقین خواسته‌اند که میان لغات پارند و پرن که ستارهٔ پروین باشد مناسبتی قرار دهند، اما نگارنده وجه مناسب منطقی در جایی نیافتم هرچند میان پارند و پرن و به‌خصوص پرند که متقدمین از شعراء استعمال کرده و در فرهنگ‌ها به‌معانی مختلف مثل بافتهٔ ابریشمی (قسمی از پرنیان) و پرنیان و پروین و تیغ و جوهر شمشیر و غیره ضبط شده شباهت تامّی موجود است، معزّی گفته است:

گه با پلنگان در کمر، گه با گوزنان در شمر (آبگیر)   گه از رفیقان قمر، گه از ندیمان پرن

فرخی گفته است:

چون پرند بیدگون بر روی پوشد مرغزار   پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

دیگری است برای فرشتهٔ توانگری، چنان‌که توشنامیتی Tušnāmaitī اسم دیگـری است برای آرمئیتی Armaitī (سفندارمذ) (رجوع به جلد اول).

اینک ارت یشت، آنچه در قطعات مختلف اوستا راجع به‌ارت ذکر شده در این یشت جمع است. ارت از برای علّو مقامش دختر اهورا مزدا و خواهر امشاسپندان و از خرد سوشیانت‌ها برخوردار خوانده شده است (فقرهٔ ۲)، در جای دیگر اهورا مزدا پدرش و سپندارمذ مادرش و سروش ورشن و مهر برادرانش و دین خواهرش شمرده شده‌اند (فقرهٔ ۱۶).

از قسمت اولی این یشت که از جاه و جلال سخن رفته قهراً به‌یکی از صـفات بـارزهٔ ایرانیان قدیم که میل مخصوصی به‌جاه و جلال داشته و جویای زندگانی خوب بوده‌انـد منتقل می‌شویم و از قسمت اخیر آن متوجه می‌شویم که ارت نگهبان خوانده‌ای است که اخلاق نیک در آن فرمانروا باشد.

مطالب مهّم این یشت از این قرار است: نخست فقرات ۶ـ۱۴ راجع است به‌جاه و جلال مذکور، تمام خوشی زندگانی و لذایذ دنیوی و شکوه و نعمت و سازش و آرامش و غذاهای فراوان و گوناگون و آذوقهٔ بسیار در انبار ذخیره شده و بـوهای خـوش و بسـترهای بـا بالش‌ها آراسته و خانه‌های خوب و مستحکم ساخته شده و ستوران و گله و دیوان‌هـای زیبا و زنان و دختران نیکو با انواع زینت‌ها مثل دست‌بند و خـلخال و طـوق و کـمربند آراسته و اسب‌های تیزتک و گردونه‌های خروشنده و نیزه و تیر و شترهای مهیب کوهان بلند و زر و سیم و لباس‌های فاخر نصیب خاندان مرد پارسایی شود که فرشتهٔ توانگری ارت از او خوشنود گشته، بدو روی آورده باشد. دوم فقرات ۱۵ـ۲۲ راجع است به‌ملاقات و مکالمهٔ حضرت زرتشت با ایزد ارت، در این قـطعات کـه از قـطعات بسـیار دلکش و شاعرانه اوستا محسوب است پیغمبر ایران با مدح و ثنا توجه ایزد ارت را به‌خود کشیده، به‌او می‌گوید که جهان از تولّدش ره و رسم خداپرستی گرفت و اهریمن از او شکست یافته رهسپار دیار تیره گردید، ایزد ارت نیز پیغمبر را ستوده در برگرفت. سوم فقرات ۲۳ـ۵۲ راجع است به‌نامداران و پادشاهانی که ایزد ارت را ستوده، حاجت‌های خود را به‌او عرضه داشته و تمنّای رستگاری نمودند. این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و فریدون و هوم پارسا و کیخسرو و زرتشت و کی گشتاسب باشند به‌همان ترتیب درگوش یشت هم یاد شده‌اند. چهارم فقرات ۵۴ـ۶۲ را می‌توان در سـتایش ارت و مـراسـم وی مـحسوب داشت، در این فقرات مطالب مختلف نیز گنجانده شده است، مثلاً زنان و مـردان عـقیم و کودکان خُردسال و دختران نابالغ نباید از آب زَوْری که نذر ارت شده استفاده کنند (فقره ۵۴)، در فقرات ۵۵–۵۷ به‌رقابت تورانیان و ایرانـیان اشـاره شـده است بـه‌خصوص فـقرات

۵۷–۵۹ دارای بلندترین درجه اخلاقی است و به‌خوبی خاندان پاک و بی‌آلایش ایرانیان قدیم را می‌نمایاند، در این فقرات ایزد ارت خروش برآورده گله‌مند است از زنی که فرزند نیاورد یا از زنی که بچه سقط کند و آمیزش با چنین زنی را نهی می‌کند، از زنِ شوهر داری که از بیگانه آبستن است و از مردی که به‌زور دختری را از راه به‌در برده آبستن می‌کند، اما او را به‌زنی نمی‌گیرد نیز گله‌مند است.

ارت یشت

(کردهٔ ۱)

به‌خوشنودی ارت نیک، چیستای نیک،[۱] اِرِث نیک، رَسستاتْ نیک[۲] فرّ (و) سود مزدا آفریده.

۱ ارت نیک را ما می‌ستاییم، شهریار بزرگوار خوب بالا را، کسی که خوب ستوده شده، کسی که چرخ‌های (گردونه‌اش) خروشنده (است)، نیرومند سود بخشنده، درماندهِ بسیار هوشمند[۳] توانا را.[۴]

---

۱. چیستا اسم فرشتهٔ علم است، رجوع شود به‌مقالهٔ آن.

۲. اِرِثِ Erethé و رَسستاتْ Rasastāt را غالب مستشرقین به‌راستی و درستی و عدل و انصاف و مروّت ترجمه کرده‌اند، بارتولومه Bartholomae اِرِثِ راکلمه‌ای تقریباً به‌معنی انرژی Energie گرفته ورسستاتْ و کلمهٔ راسنتْ rāsant را که از همان ماده است و در فقرات ۱ و ۳ یسنای ۵۲ استعمال شده معنی نکرده است.

اِرِثِ ورَسستاتْ دو فرشتهٔ مزدیسنا مـی‌باشند، در تـفسیر پـهلوی اولی رَسْ Ras و دومـی رس اسـتیشنیه Ras ēstīšnih شده است، کلمهٔ رَسْ که مایهٔ اشتباه برخی از مفسرین اوستاگردیده به‌راس Rās که در پهلوی و در فارسی نیز به‌معنی راه است مربوط نیست، در انـجام ایـن یشت بـاز بـه‌ترتیبی کـه در آغـاز آمـده بـه‌اِرِثِ ورَسستاتْ برمی‌خوریم که با ارت و چیستا ذکر شده‌اند. همچنین در یسنا ۱ فقره ۱۴ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۷ فقرهٔ ۱۶ این چهار ایزد با هم نامیده شده‌اند، در سی روزهٔ کوچک فقرهٔ ۲۵ نیز به‌آنان در جزو ایزدان دیگر بـرمی‌خوریم، در ویسپرد کرده ۹ فقرهٔ ۴ اِرِثِ بدون رسستاتْ آمده، ولی آن را در اینجا می‌توان اسم مجرد گرفت. اِرِثِ و رِسستاتْ نیز مثل ارت و چیستا مؤنثند چون در اوستا از این دو ایزد کمتر اسم برده شده و در هرجـایی هـم کـه بـه آنـان برمی‌خوریم فقط به‌ذکر اسامی آنان اکتفاء شده اطلاعی از وظیفهٔ آنان نداریم، نظر به اینکه همیشه با ارت و چیستا آمده‌اند باید آنان را از یاران مخصوص همدیگر پنداشت.

۳. کلماتی که به‌(بسیار هوشمند) ترجمه کرده‌ایم در متن پِرِثوویرَ perethu-vira آمده، هردو جزء این صـفت در ←

۲ دختر اهورا مزدا، خواهر امشاسپندان (است) کسی که با خرد سوشیانت‌ها فراز آید و آن کسی را او کامروا ساخته معرفت (خرد) فطری بخشد و آن کسی را او به‌یاری آید که از نزدیک او را بخواند و از دور او را بخواند، کسی که (آب) زَوْرْ نذر ارت کند (به‌این می‌ماند) که (آب) زَوْرْ نذر مهر کرده باشد.

۳ برای فروغ و فرّش من او را با ستایش بلند می‌ستایم، او را با ستایش خوب به‌جای آورده شده؛ با زورْ می‌ستایم، آن ارت نیک را؛ ارت را ما می‌ستاییم، با هوم آمیخته به شیر؛ با برسم؛ با زبان خرد و کلام مقدس؛ با گفتار و کردار و زورْ و کلام راستین. ینگهه هاتم...[۵]

(کردهٔ ۲)

۴ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۶]

۵ درود به‌هوم و به‌کلام مقدس (منترا) و به‌زرتشت پاک حقیقتاً دَرود به‌هوم، زیرا که همهٔ می‌ها را خِشم سلاح (گرز) خونین آرنده همراه است، اما مـی هـوم را خـود راستی در پی است.[۷]

۶ ای ارت نیک؛ ای ارت زیبا؛ ای ارت درخشان؛ ای کسی که بـا فـروغ شـادمانی افشانی؛ ای ارت! تو ای کسی که فرّ نیک بخشی. به‌مردانی که تو همراه آنـانی، از خان و مان بوی خوش برآید، از آن خان و مانی که ارت نیک پاهای خود فرو نهد، رأی موافق؛ دوستی طولانی (نصیب آن خانه گردد).

←

زبان فارسی هم موجود است، اما پهن ادراک یا فراخ فهم در فارسی مصطلح نیست، مگر اینکه به زبان ادبی تیز ویر ترجمه کنیم چنان که ناصرخسرو گفته است:

زین بد کنش حذر کن و زین پس دروغ او منیوش — اگـــر بـــه‌هوش و بـــصیّری و تـیز ویـر

۴. فقرهٔ اول در آغاز ۹ کردهٔ دیگر این یشت تکرار می‌شود.

۵. فقره ۳ در انجام کرده‌های دیگر این یشت تکرار می‌شود. ۶. مثل فقرهٔ اول.

۷. راجع به‌گیاه هوم و فشرده یا می هوم جلد اول ملاحظه شود.

۷ مردان در کشور پادشاهی کنند با اغذیهٔ فراوان، در آنجایی که آذوقه انبار شده و بوهای خوش بلند گشته و بسترهای (گاه‌ها) گسترده و سایر اموال گرانبها فراهم است[۱]، (آن مردانی) که تو همراه آنان باشی، ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پرنعمت[۲]! ای نیرومند!

۸ خانه‌هایشان برپاست، خوب ساخته شده، از ستوران برخوردار، قابل دوام در مدت طولانی، (خانه‌های) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پر نعمت! ای نیرومند!

۹ تخت‌هایشان (گاه‌ها) برپاست و خوب گسترده شده، خوشبو؛ خوب ساخته شده و با بالش‌ها آراسته با پای‌های زرنشان (تخت‌های) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پر نعمت! ای نیرومند!

۱۰ زنان عزیزشان روی تخت‌های زیبای با بالش‌های آراستهٔ خود آرمیده و خود را زینت می‌کنند، با دست‌بند و گوشوارهٔ چهارگوشه برای نمایش آویزان، و طوق زرنشان (این چنین گویان) چه وقت خان خدا به‌سوی ما خواهد آمد، چه وقت او از ما شاد گشته و از تن ما تمتّعی خواهد داشت؟ (زنان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پُر نعمت! ای نیرومند!

۱۱ کنیزکانشان (دختران) نشسته، خلخال‌ها به‌پاکرده و کمربند به‌میان بسته با تن زیبا؛ انگشت‌های بلند؛ بدن به‌اندازه‌ای زیبا که برای نظر کننده لذتی است، (کنیزکان)

---

۱. به‌فقرهٔ ۱۳۰ آبان یشت نیز ملاحظه شود.

۲. کلمه‌ای که ما به (پُر نعمت) ترجمه کرده‌ایم و در فقرات ۸–۱۴ نیز دیده می‌شود، در متن وُاُورُوْ سَرِذَ Vōuru.Saredha آمده و معنی تحت‌اللفظی آن پُر انواع و بسیار اقسام می‌باشد. کلمهٔ سَرِذَ نیز به‌همین املاء به‌معنی سال می‌باشد، احتمال دارد چنان که لومل Lommel برخورده، از کلمهٔ مرکب مذکور انواع محصول سال و ارزاق گوناگون و نعمت‌های عدیده اراده شده باشد و این صفت به‌این معنی مناسبت تامّی با وظیفهٔ ایزد ارت دارد که فرشتهٔ رزق و فراوانی و نعمت و ثروت است، به‌این ملاحظه ترجمهٔ صفت مذکور به (پر نعمت) مناسب مقام است. (Vol.2 p. 185. Études ira. par Darmesteter نیز ملاحظه شود).

کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پر نعمت! ای نیرومند!

۱۲ اسب‌های تندِ هراس‌انگیز و تیز تک‌شان گردونهٔ تند را با چرم نرم (تسمه) به‌گردش درآورند، (مرد) سرودگرِ دلیرِ سر تیزِ اسب چُست گردونه را بگردانند[۱]، (آن سرودگر) دارندهٔ نیزهٔ سر تیز دسته بلند را که از دور زننده، با تیر چست پران هماورد را از پشت سر پی کند و دشمن را از پیش رو براندازد، (اسب‌های) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پُرنعمت! ای نیرومند!

۱۳ شتران هراس‌انگیز کوهان بلند بسیار جسورشان از زمین برخاسته، در هیجان با همدیگر بستیزند،[۲] (شتران) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پُر نعمت! ای نیرومند!

۱۴ ایشان را آورنده سیم و زر در سرا آورد،[۳] از ممالک خارجه و رخت‌های به‌طرز عالی کار شده، کسانی را که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک، به‌راستی خوشا به‌کسی که تو یارش شوی، همچنین یار من باش تو ای پُر نعمت! ای نیرومند!

---

۱. مقصود از مرد سرودگری که اسب‌ها را می‌گرداند، مردی است که ایزد ارت را مدح و ثنا می‌گوید و سرودگوی اوست.

۲. به‌مناسبت (شتران هراس‌انگیز) که جزو جلال و ثروت شمرده شده متذکر می‌شوید، هرودوت (1,80) می‌نویسد: وقتی که سپاه کورُش به سارد پایتخت لیدی رسید در دشتی مقابل سواران کُرزُس Krösos صف جنگ آراست، کورُش چون سواران هماورد بدید به‌بیم افتاده چاره اندیشید، امر کرد تا همهٔ شتران بارکش لشکریان ایران را جمع کرده آذوقه و بار و بُنه از پشت آن‌ها برگیرند و سواران اسب‌های خود گذاشته به‌شترها سوار شوند، آن‌گاه شترسواران ایران روی به‌معرکه نهاده نزدیک سواران لیدی آمدند، چون چشم اسب‌های آنان به‌هیکل مهیب شترها افتاده برمیدند و از میدان روی بگردانیدند و این سبب فتح سپاه کورُش شد. بنا به‌آنچه هرودوت می‌نویسد: اسب از بوی شتر نیز متأذی است و از آن دوری می‌جوید فقرات: ۱ـ۱۳ بهرام یشت که از شتر سخن رفته ملاحظه شود.

۳. کلمه‌ای که به‌(آورنده) ترجمه شده در متن آبِرتر Āberetar آمده است، مستشرقین آن را به‌کاروان یا عامل یا بازرگان یا خدمتکار ترجمه کرده‌اند، نگارنده معنی حقیقی کلمه را نگاشته، حدس معنی مجازی را به خود خوانندگان واگذار می‌کنم.

۱۵ به‌سوی من بنگر، رحمت خود را شامل من ساز، ای ارت بزرگوار نیک آفریدهٔ خوبچهر، (تو ای کسی که) به‌ارادهٔ خود فرمانگزاری و به‌تن تو فرّ داده شده است.[۱]

۱۶ پدر توست اهورامزدا، که بزرگ‌ترین ایزدان، که بهترین ایزدان (است). مادر (توست) سپندارمذ؛ برادران تو (هستند) آن سروش نیک مقدس و رشن بزرگوار نیرومند و مهر، دارندهٔ دشت‌های فراخ کسی که ده هزار دیدبان (و) هزار گوش دارد؛[۲] خواهر (توست) دین مزدیسنا.

۱۷ در میان ایزدان ستوده‌ترین کسی که از (راه) راست منحرف نشود آن ارت نیک بزرگوارِ در گردونهٔ خود درنگ نموده به‌این سخنان گویا شد: تو که هستی که مرا می‌خوانی، (ای کسی) که آوازش در میان کسانی که مرا می‌خوانند نازنین‌تر به‌گوشم می‌آید.

۱۸ آنگاه او چنین گفت: (منم) سپنتمان زرتشت، نخستین بشری کی (نماز) اَشَ و هیشتَ[۳] به‌جای آورد، اهورامزدا را بستود، امشاسپندان را بستود، کسی که در هنگام تولّد و نشو و نمایش آبها و گیاه‌ها خرسند شدند در هنگام تولّد و نشو و نمایش آب‌ها و گیاه‌ها ببالیدند.

۱۹ در هنگام تولد و نشو و نمایش اهریمن بگریخت از این زمین پهن کُروی بعیدالحدود، این چنین گفت آن اهریمن زشت نهادُ پر آسیب: همهٔ ایزدان (با هم) نتوانستند مرا برخلاف اراده‌ام برانند، اما او زرتشت تنها مرا برخلاف اراده‌ام براند.

۲۰ او مرا بسوخت با (نماز) اهونَ وئیریه[۴]، چنان سلاحی که مانند سنگی است به‌بزرگی خانه‌ای، او مرا بسوخت با (نماز)اش وهیشت، گویی که مانند فلزّ گداخته (بسوخت)، او چنان کرد که برای من درگذشتن از این زمین بهتر است، او به‌تنهایی مرا راند، او سپنتمان زرتشت.

---

۱. در این فقره و فقرهٔ بعد زرتشت متکلم است تا خود فقرهٔ ۲۲ راجع است به‌مکالمه و ملاقات پیغمبر با ایزد ارت.
۲. راجع به‌ده هزار دیدبان و هزار گوش مهر، جلد اول ملاحظه شده.
۳. یاز معروف اشم و هو...مقصود است.
۴. نماز معروف یتا اهو... مقصود است.

۲۱ آنگاه او چنین گفت آن ارت نیک بزرگوار، به‌نزدیک من آی، سپنتمان راست کردارِ پاک به‌گردونه من تکیه زن، به‌نزدیک او درآمد: او سپنتمان زرتشت، به‌گردونه‌اش تکیه زد.[۱]

۲۲ پس (ارت) او را بپسود با بازوی چپ و راست، با بازوی راست و چپ و این سخن گفت: تو نغزی ای زرتشت، تو خوب آفریده‌ای ای سپنتمان، با پاهای خوب، با بازوان بلند[۲] به‌تن تو فرّ داده شده (و) به‌روان تو سعادت جاودانی، راست است آنچه به‌تو می‌گویم.
برای فروغ و فرّش...[۳]

(کردهٔ ۳)

۲۳ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۴]

۲۴ او را بستود هوشنگ پیشدادی به‌پایهٔ[۵] هرای بلندِ زیبای مزدا آفریده.

---

۱. این فقره و فقرهٔ بعد اشاره به‌این است که زرتشت به‌دستیاری ایزد ارت از سعادت دُنیوی و اُخروی برخوردار شد، چنان که در مقالهٔ ارت گفتیم. اهورامزدا به‌توسط این فرشته نعمت جهانی را، بخشایش روز واپسین را به بندگانش ارزانی دارد.

۲. دَرِغو بازو Dareghō_bāzu یعنی دراز بازو جزو وجاهت شمرده شده است، در فقرهٔ ۱۱ همین یشت به‌لغت (بلند انگشت) دَرِغو انگشت Dareghō_angušta برخوردیم که به‌معنی دراز انگشت است و از آن انگشت بلند و باریک اراده شده است، ممکن است که از دراز بازو و یا دراز دست زبردستی و تسلط و اقتدار اراده شده باشد، یعنی کسی که دستش به‌همه جا می‌رسد چه پنجمین پادشاه هخامنشی اردشیر اول را (۴۶۴-۴۲۴ پیش از مسیح) دراز دست می‌گفته‌اند که نزد مورخین یونان ماکروخیر Makrokheir و نزد مورخین رُم لنگی مانوس Longimanus نامیده می‌شده است. عنوان مذکور اصلاً به‌معنی مقتدر و زبردست بوده و قدماء نیز به‌همین معنی گرفته‌اند، اما مورخین متأخر آن را به‌معنی حقیقی کلمه گرفته، از آن کسی را که دارای دستهای بلند بوده مقصود دانسته‌اند. رجوع شود به:

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke S. 49.

و به: Geschichte der Meder u. Perser von Prášak II. B. S. 162.

۳. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود. ۴. مثل فقرهٔ اول.

۵. کلمه‌ای که (به‌پایه) ترجمه شده در نسخ قدیم خطی اوستا مختلف نوشته شده، در برخی آوپَ بَذَ و در برخی دیگر آوپَ بدی و در برخی نیز آوپَ بدِ ضبط شده است، این دو هیئت اخیر در متن اوستای گلدنر Geldner و در ←

۲۵ و از او درخواست: این کامیابی را به‌من ده‌ای ارت نیک بزرگوار که من به‌همهٔ دیوهای مازندران ظفر یابم، که مرا ترس نگرفته از بیم دیوها گریزان نشوم که از من همهٔ دیوها برخلاف میلشان ترسیده فرار کنند (و) از ترس در تاریکی بدوند.[1]

۲۶ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار، هوشنگ پیشدادی این توفیق را یافت برای فروغ و فرّش...[2]

(کردهٔ ۴)

۲۷ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[3]

۲۸ او را بستود جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب در بالای (کوه) هرا.

۲۹ و از او درخواست: این کامیابی را به‌من ده ای ارت نیک بزرگوار که من برای آفریدگان مزدا گلهٔ پرواری مهیّا سازم، که من برای آفریدگان مزدا بیمرگی (زندگانی جاودانی) آورم.

→

متن اوستای وسترگارد Westergaard سر هم درج شده، یعنی دو جزء این کلمه مُتصل به‌همدیگر نوشته شده است. در پاورقی‌های دو متن مذکور نسخهٔ بدل‌ها نیز ضبط گردیده است، در فرهنگ لغات اوستایی کانگا Kanga و فرهنگ زبان اوستایی یوستی Yusti آوْپَ بَدَ Upabda متصل و در فرهنگ لغات ایران قدیم بارتولومه Bartholomae آوپَ بَدَ Upa pad منفصل مندرج است، در فقرهٔ ۲۱ آبان یشت و در فقرهٔ ۳ گوش (درواسپ) یشت نیز این کلمه موجود و نگارنده (در بالا) ترجمه کرده‌ام. دارمستتر Darmesteter این کلمه را در فقرات فوق مذکور به‌معنی قلعه واشپیگل Spiegel به‌معنی قُلّه گرفته‌اند، اما غالب مستشرقین چنان که وندیشمان Windischmann و دُهارله De Harlez و گلدنر و کانگا و اخیراً لومل Lommel ولی متردّداً به‌معنی پایه گرفته‌اند. بارتولومه این کلمه را چنین معنی کرده است. .Gegen am Fuss, Hang, Anstieg، وُلف Wolf در ترجمهٔ اوستای خود کلمه اخیر را برگزیده و نگارنده قریب به‌همین معنی آن را در فقره ۲۱ آبان یشت و در فقرهٔ ۳ گوش یشت (در بالا) ترجمه کرده‌ام، نظر به‌این که کلمهٔ بدَ Bda و از همین مادّه کلمهٔ پَذَ paďha یا پاذَ Pādha به‌معنی پا می‌باشد اگر آوپَ بَد Upa bda را منفصل نوشته و به معنی (به پایه) بگیریم شاید مقرون‌تر به صواب باشد.

۱. در تاریکی بدوند یعنی در جهان تیره سرنگون شوند، رجوع شود به‌فقرهٔ ۴ گوش یشت

۲. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.

۳. مثل فقرهٔ اول.

۳۰ و که من از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا پیری و مرگ را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا در مدت هزار سال باد گرم و سرد را دور بدارم.[۱]

۳۱ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار، جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب این توفیق را یافت.
برای فروغ و فرّش...[۲]

(کردهٔ ۵)

۳۲ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۳]

۳۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین، از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشهٔ وَرِنَ.

۳۴ و از او خواست: این کامیابی را به‌من ده ای ارت نیک بزرگوار که من به‌اژی دهاگ (ضحّاک) سه پوزه؛ سه کله؛ شش چشم؛ هزار مکر دارنده؛ ظفر یابم، به‌این دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید و برای فنای جهان راستی، که من هردو زنش را برُبایم: شهر ناز و ارنواز را، کسانی که از برای توالد و تناسُل دارای بهترین بدن می‌باشند و که از نیکوترین جهانند.[۴]

۳۵ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار، فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا این توفیق را یافت.
برای فروغ و فرّش...[۵]

---

۱. رجوع شود به‌فقرات ۹ـ۱۰ گوش یشت.
۲. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.
۳. مثل فقرهٔ اول.
۴. رجوع شود به‌فقرهٔ ۱۴ گوش یشت.
۵. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.

(کردهٔ ۶)

۳۶ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۱]

۳۷ او را بستود هوم...[۲] درمان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان در بلندترین قلّهٔ کوه هرا.

۳۸ و از او درخواست: این کامیابی را به‌من ده ای ارت نیک بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابکار را در بند آورم و بسته بکشم، و بسته برانم، بسته برایِ کیخسرو (برم) تا او را روبروی دریاچهٔ چئچست ژرف و پهن (وسیع السطح) بکشد، آن پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که به‌خیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر.[۳]

۳۹ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار هوم...[۴] درمان‌بخش شهریار زیبای زرد دیدگان این توفیق را یافت.
برای فروغ و فرّش...[۵]

(کردهٔ ۷)

۴۰ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۶]

۴۱ او را بستود یل ممالک ایران متحدّ سازندهٔ کشور خسرو.

۴۲ و از او درخواست: این کامیابی را به‌من ده ای ارت نیک بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابه‌کار را روبروی دریاچهٔ چئچست (ارمیه) ژرف و پهن بکشم، من پسر کیفر کشنده از سیاوش که به‌خیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر.[۷]

---

۱. مثل فقرهٔ اول.
۲. به جای نقاط از کلمهٔ فراشمی frāšmi معنی درستی برنمی‌آید، رجوع شود به جلد اول.
۳. در خصوص هوم عابد رجوع شود، مقالهٔ افراسیاب در جلد اول و فقره ۱۸ گوش یشت نیز ملاحظه شود.
۴. به جای نقاط از کلمه فراشمی frāšmi معنی درستی برنمی‌آید، رجوع شود به جلد اول.
۵. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.
۶. مثل فقرهٔ اول.
۷. رجوع شود به‌فقرهٔ ۲۲ گوش یشت.

۴۳ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار، یل ممالک ایران، متحّد سازندهٔ کشور خسرو این توفیق را یافت.
برای فروغ و فرّش...[۱]

(کردهٔ ۸)

۴۴ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۲]

۴۵ او را بستود زرتشت پاک در آریاویج (در کنار رود) دائیتیای نیک.

۴۶ و از او درخواست: این کامیابی را به‌من ده ای ارت نیک بزرگوار که من هُوتسِ نیک و آزاده را برآن دارم که به‌حسب دین بیندیشد و به‌حسب دین سخن گوید و به‌حسب دین رفتار کند و او به‌دین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را دریابد و برای جمعیّت من مایهٔ شهرت نیک شود.[۳]

۴۷ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار، زرتشت این توفیق را یافت برای فروغ و فرّش...[۴]

(کردهٔ ۹)

۴۸ ارت نیک را ما می‌ستاییم...[۵]

۴۹ او را بستود کی‌گشتاسبِ بلند همّت رو به‌روی آب دائیتیا.

۵۰ و از او درخواست: این کامیابی را به‌من ده ای ارت نیک بزرگوار که من بـه‌اَشْتَ اَئورْوَنتْ پسر وِیشْپَ نئورَوْ اَشتیْ... با خُود سر تیز و با سپر سر تیز[۶] و ستبر گردن

---

۱. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.
۲. مثل فقرهٔ اول.
۳. هوُتس زن کی گشتاسب است، رجوع شود به‌فقرهٔ ۲۶ گوش یشت.
۴. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.
۵. مثل فقرهٔ اول.
۶. خود سر تیز و سپر سر تیز در اوستا اُورْوِیْ. خئوذَ Urvi.xaodha اُورْوِیْ وِرِثْرَ Urvi.verethra آمده است و آن
←

که دارای هفتصد شتر است، در عقب زئینیاوَرَ خویذاهه در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد، که من به‌دَرْشِینیکَ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد.

۵۱ که تَثَریاوَنتْ زشت نهاد را براندازم، که من دیویسنا سپینجَ اُورُوْشکَ را براندازم، که من دگرباره همای و واریذکنا را از مملکت خیون‌ها به‌خانه برگردانم، که من ممالک خیون را برافکنم: پنجاه‌ها صدها و صدها هزارها و هزارها ده هزارها و ده هزارها صد هزارها.[۱]

۵۲ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار، کی گشتاسب بلند همّت این توفیق را یافت. برای فروغ و فرّش...[۲]

(کردهٔ ۱۰)

۵۳ ارت نیک را می‌ستاییم...[۳]

۵۴ و گفت ارت نیک بزرگوار: از (آب) زَوری که نذر من می‌شود نباید به‌هیچ کس برسد، نه به‌مردانی که سترون شده‌اند[۴]، نه به‌زنانی که دشتان نشوند[۵]، نه به‌کودکان

→

عبارت بوده از خود و سپری که در بالای آنها سیخی به‌شکل سرنیزه یا به‌شکل تیر نصب بوده، این شکل خود و سپر در قرون اخیر هم در ایران معمول بوده است. در بالای خودی از عهد شاه‌عباس صفوی که تصویر آن در مجلهٔ آلمانی انجمن شرقی دیده می‌شود، سیخ بسیار بلندی نصب است به‌طوری که ارتفاع خود به‌سی سانتی‌متر می‌رسد، رجوع شود به:

Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI

Orientalische Rüstüngsstücke von E. Rehatsek S. 655-656

۱. در خصوص اسامی خاص این دو فقره، رجوع شود به‌فقرات ۳۰ـ۳۱ گوش یشت و توضیحات آن.

۲. فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار می‌شود.

۳. مثل فقرهٔ اول.

۴. لغتی که به(سترون) ترجمه شده در متن پئیریشتَ خشوذَر Pairišta.xšudhra آمده که در پهلوی پتیرک شوسر Patirakšusr شده است یعنی منی خشکیده، این صفت برای مرد سالخورده‌ای آورده شده که از کار افتاده و قوّهٔ توالد و تناسلش زایل شده باشد.

۵. دشتان زنی است که حایض نشود، این لغت از کلمهٔ دَخشتَ Daxšta مشتق شده که به‌معنی حیض است. در

←

نابالغ[۱]، نه به‌دخترانی که هنوز به‌مرد نرسیده‌اند.

۵۵ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسب‌های تند[۲] مرا برهانیدند (تعاقب کردند)، من خود را به‌زیر پای...[۳] گاو نری پنهان کردم، آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز به‌مرد نرسیده مرا براندند.[۴]

۵۶ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسب‌های تند مرا برهانیدند من خود را به‌زیر گلوی یک میش گشن،[۵] از یک گلهٔ مرکّب از صد (گوسفند) پنهان کردم، آنگاه

←

اینجا کلمهٔ جهیکا که معمولاً برای زن پست و سبک می‌آید استعمال شده است. راجع به این کلمه به جلد اول و به آخر فرگرد ۳ هادُخت نسک در همین جلد مراجعه شود.

۱. نابالغ به‌جای کلمهٔ اوستایی اَپِرنایو aperenäyu استعمال شده که به‌معنی (نابُرنا) می‌باشد و در پهلوی اَپُرنای شده است اَ= از ادوات نفی است و پرنایو مرکب است از دو جزء اولی پِرِنَ Perena یعنی پُر، دومی آیو āyu یعنی زمان و مدّت، بنابراین اَپِرنایو یا نابُرنا کسی است که هنوز عدهٔ سالی که برای سنّ بلوغش لازم است پُر نشده باشد، پِرِنایو Perenāyu که در اوستا نیز استعمال شده، کسی است که به‌سنّ بلوغ رسیده و زمانی که برای رسیدن به‌آن لازم است پُر شده باشد همین کلمه است که امروزه در فارسی بُرنا گوییم و از آن مطلق جوان اراده کنیم، ناصرخسرو گفته است: ای گنبد گردندهٔ بی‌روزن خضرا با قامت فرتوتی و با قوّت برنا
در فرهنگ انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق بسیار عجیبی برای لُغت بُرنا مندرج است.

۲. نوذر پسر منوچهر برادر زراسب مؤسّس خاندان نوذریان است که پس از منوچهر هفت سال پادشاهی نمود و به‌دست افراسیاب تورانی کشته شد، در فقرهٔ ۹۸ آبان یشت نیز نوذریان دارای اسب‌های تندرو تعریف شده‌اند. رجوع شود به‌جلد اول یشت‌ها و به فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت در همین جلد.

۳. به‌جای نقاط از کلمه معنایی برنمی‌آید.

۴. مکرراً گفتیم که در یشت‌ها استعاراتی است که باید در سر آنها دقّتی کرد و بدون تأمل در آنها حکمی ننمود بسا شده که در این گونه موارد مشکله یک دو کلمه را هم مفسرین اوستا برصواب ترجمه نکرده و در این صورت استعاره و کنایه‌ای راکه ممکن بود پس از دقت دریابیم معمّایی ساخته‌اند و به‌کلی دور از فهم و ادراک، در این فقره و فقرهٔ بعد از دانستن معنی مناسب لغت پزدیهٔ به توسط بارتولومه Bartholomae که به‌معنی رم دادن است، معمّایی حل گردیده، دانشمند دیگر آلمانی ریخلت Reichelt ما را به‌معانی بسیار دلکش و نغز این دو فقره که اشاره است. به‌رقابت نوذریان یعنی پادشاهان کیانی و تورانیان منتقل ساخته می‌نویسد: «جنگ دایمی میان تورانیان و نوذریان ثروت را از مملکت بیرون کشید، فرشته توانگری ارت به‌گاو و گوسفند که کنایه از مایهٔ ثروت قومی است که هنوز در درجهٔ پائین تمدن است پناه برد، اما ملتی که نظر به خامی و بی‌تجربگی به‌کودکان و دختران خردسال تشبیه شده به‌معنی التجاء فرشته ثروت برنخورده، از اینکه دولت و ثروت بسته به‌پرورش چارپایان و ستوران است، ناگزیر فرشته ثروت را از پناهگاه‌های خود رانده باز به‌جنگ دایمی دلخوش داشتند. رجوع شود به:
The Dastur Hoshang Memorial Volume; Bombay 1918 p. 897_8.

۵. گشن در اوستا وَرْشی، لغتی است که برای گوسفند نر استعمال شده است، در فرهنگ‌ها به‌معنی مطلق ستوران نر ضبط است.

کودکان نابالغ و دختران هنوز به‌مرد نرسیده مرا براندند، در آن هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسب‌های تند مرا برهانیدند.

۵۷ در نخستین گِله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزند نزاید[1]: بـه‌منزل او داخل مشو، و در بستر او میاسای، با شما چه کار کنم؟ به‌آسمان بالا روم، به‌زمین فرو روم؟

۵۸ در دومین گِله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی کـه فـرزندی از مـرد بـیگانه به‌وجود آورده برای شوهرش آورد، با شما چه کار کنم؟ به‌آسمان بالا روم، به‌زمین فرو روم؟

۵۹ در سومین گِله شکوه کند ارت نیک بزرگوار: این برای من خشِن‌ترین کاری است که مردمان ستمکار می‌کنند از اینکه آنان دختری را از راه به‌در برده و مدتی بی‌زناشویی (او را) آبستن کنند، با شما چه کار کنم؟ به‌آسمان بالا روم، به‌زمین فرو روم؟

۶۰ آنگاه گفت اهورامزدا، ای ارت زیبای آفریدهٔ کردگار، به‌آسمان بالا مرو، بـه‌زمین فرو مرو، اینجا اندرخانهٔ زیبای خسروی بنیان من به‌سر بر.

---

۱. در این فقره نیز مانند فقرهٔ ۵۴ برای زن کلمهٔ جهیکا استعمال شده است، چنین به‌نظر می‌رسد که در این فـقره زن بد عملی مقصود باشد که جنین پس اندازد: در وندیداد فرگرد ۱۵ فقرهٔ ۱۴ از چنین زنانی که دوایی به‌کار برده جنین می‌افکنند و بچه سقط می‌کنند سخن رفته است، در فقرهٔ مذکور از چهار دوا یا گیاه که شیرهٔ آنها برای جنین افکندن به‌کار می‌رفته اسم برده شده، از آن جمله است بنگ که در اوستا بنگهٔ Banha و در پهلوی منگ می‌باشد بنج و منج معرّب بنگ و منگ است، چرس یا حشیش از همین گیاه که در لاتینی اندیکا Indika یا کانابیس ساتیوا Cannabis Sativa گویند استخراج می‌گردد. ناصرخسرو گفته است: سپس بیهشان دهر، مرو گرنخوردی تو همچو ایشان بنگ

در فرهنگ سروری نقل از صیدنه ابوریحان شده، مندرج است: «منگ نوعی است از حبوب که چون خورده شود عقل خورنده مختل گردد و مست گردد، آن را در معاجین به‌کار برند و دانهٔ آن به‌لون سرخ بود و به‌نانخواه مشابهت دارد، اما از آن بزرگ‌تر باشد.» سوزنی گفته است: خر منگ خورد گویی دیوانه شد به‌شهر خر زهره خورده بودی باری به‌جای منگ

در فرهنگ‌ها گذشته از اینکه منگ بزرالبنج ضبط شده، معانی دیگر هم از برای آن مسطور است، در لغات فرس اسدی مندرج است: «منگ قمار باشد، قریع‌الدهر گفت نشکیبند زلوس و نشکیبند ز فـحش، نشکـیبند ز لاف و نشکیبند ز منگ»

۶۱ با این نذر تو را درود گویم، با این نذر تو را نیایش کنم چنان که گشتاسب تو را نزد آب دائیتیا بستود، زوت[۱] باید در پشت برسم[۲] ایستاده به‌آواز بلند بگوید: با ایـن نذر تو را درود گویم، با این نذر تو را نیایش کنم، ای ارت زیبای آفریدهٔ کردگار.

۶۲ یتااهو...

آفرین (درود) می‌فرستم به‌ارت نیک و به‌چیستای نیک، به‌اِرِثِ نیک، به‌رَسستات نیک، به‌فر (و) سودمزدا آفریده.

اشم و هو...

اهمایی رئشچه...[۳]

---

۱. زوتْ در اوستا زاوتر Zaotar اسمی است که به بزرگ‌ترین پیشوای دینی مزدیسنا می‌دهند، رجوع شـود بـه جلد اول.

۲. در خصوص برسم رجوع شود به مقالهٔ آن در جلد اول.

۳. رجوع شود به‌مقالهٔ ملحقات یشت‌ها و به فقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت.

اشتاد

روَنت باد ویژه جـان و دل شـاد نگهدارت سروش و رشن و اشتاد

(زراتشت بهرام)

ارشتات Arštat که معمولاً در فارسی اشتاد گفته می‌شود ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده به‌اوست، در یسنای ۱۶ فقرۀ ۶ و در دو سی روزۀ کوچک و بزرگ فقرۀ ۲۶ در ردیف سی فرشتگان روزهای ماه شمرده شده است، ارشتات یعنی راستی و درستی؛ آرشْ که به معنی راست می‌باشد، در سر یک دسته از کلمات مرکبۀ اوستا دیده می‌شود مثل اَرشْ تکئشَ arštkaeša یعنی راست کیش، ارشْ مننگه arš manah یعنی راست منش و راست پندار، اَرشْ و چَنگه arš vaĉanh یعنی راست گفتار از همین مادّه است. کلمات اِرِش ereš و اِرِشوَ erešva و اِرِشیه erešya که در گات‌ها استعمال شده و هرسه در پهلوی (راست) ترجمه شده است، ارشتات که فرشته مؤنث است غالباً در اوستا و کتب پهلوی یاد شده،[1] امـا فـقط به‌ذکر اسمش اکتفاء گردیده، به‌طوری که امروزه معلوماتی راجع به‌این ایزد در دست نداریم.

چند باری هم در اوستا ارشتی Aršti آمده که ترکیب دیگری است از ارشتات، چنان که در یسنا ۵۷ فقرۀ ۳۳ و در فقرۀ ۱۹ سروش یشت هادُخت که از فقرۀ مذکور یسـنای ۵۷ برداشته شده است، در این دو موضع ارشتی با کلمه ایزد قید گردیده است.[2]

---

۱. رجوع شود به‌یسنا ۱ فقرۀ ۷ و یسنا ۲ فقرۀ ۷ ویسنا ۳ فقرۀ ۹ و ویسپرد کرده ۷ فقرۀ ۲ و هفت امشاسپند یشت فقرات ۵ و ۱۰ و مهریشت فقرۀ ۱۳۹ و سروش یشت هادُخت فقرات ۱۶ و ۲۱.

۲. ارشتی به‌همین املاء به‌معنی نیزه است و در پهلوی، خِشت گفته‌اند.

چنان بود تیرش کزو پی کمان شمردند هـر تـیر خشت گـران

(اسدی)

دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (ج ۲ ص ۳۲۱) نقل از بندهش بزرگ نموده می‌نویسد: «اشتاد رهنمای مینویان و جهانیان است، زامیاد موکّل زمین است. گفته شده است که رشن روان‌های مردگان را شمرده و اشتاد و زامیاد آنها را به پلهٔ ترازو می‌گذارند؛ و در جای دیگر (ج ۲ ص ۶۱۱) باز از بندهش بزرگ نقل می‌کند: «در هنگامی که روان‌های مردگان برای حساب کردار نیک و زشت خود به‌سر پُل چنوات آیند، آنگاه اشتاد معاون امرداد که موکّل گیاه‌ها و بی‌مرگی است به‌همراهی رشن و زامیاد فرا رسند.» نظر به مندرجات بندهش بزرگ اشتاد در روز واپسین در وقت محاکمهٔ اُخروی و سنجیدن اعمال وظیفه و شغلی دارد، در سایر کتب پهلوی نیز مختصراً به همین وظیفه اشاره شده است.[۱]

اشتاد غالباً با رشن که ایزد دادگری است یک جا نامیده شده و ارتباط مخصوصی با او دارد و از یاران یا همکاران او شمرده می‌شود، زیرا که راستی و درستی لازمهٔ دادگری است.

صفاتی که در اوستا برای اشتاد آمده از این قرار است: فرادَتْ گَئثَ frādat gaetha در پهلوی فراخ داتارِ گهان یعنی فزایش بخشندهٔ گیتی و فزایندهٔ جهان، وَرِدَتْ گَئثَ Varedat.gaetha در پهلوی والشن داتارِ گهان یعنی بالنده و پرورانندهٔ جهان، سَوُگَئث Savō gaetha در پهلوی سوتنیتارِگهان Sütēnitār gehan یعنی سود رسانندهٔ جهان.

اشتات نیز جزو اسامی خاص ایرانیان قدیم بوده است،[۲] در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ مندرج است که: «همهٔ گیاه هوم‌های سفید متعلق است به اشتاد،[۳] اینک اشتاد یشت، گذشته از اینکه در این یشت ابداً اسمی از اشتاد برده نشده، مطالب آن هم مربوط به‌این ایزد نیست، مگر اینکه در فقرهٔ ۸ این یشت دو بار کلمهٔ ارْشوُخْذَ aršuxdha که صفت است به‌معنی راست گفته شده که در پهلوی راست گوشنْ ترجمه گردیده، تکرار شده است، از این قرار: و گفتارِ راست گفته شدهٔ (راستین) پیروزمندِ درمان‌بخش را ما می‌ستاییم، گفتار درمان‌بخش راست گفته شدهٔ (راستین) پیروزمند را ما می‌ستاییم.» جزء اولی این صفت همان کلمهٔ (اَرِشْ) است که ذکرش گذشت.

این یشت کوچک که فقط دارای ۹ فقره است و از قطعات دلکش کتاب مقدس شمرده می‌شود، نیز ائیرینم خوارنو airyanem Xvarenō یعنی فرّ ایرانی نامیده می‌شود، چنان که یشت بعد که از فرکیانی صحبت می‌دارد موسوم است به فرکیانی، اما معمولاً زامیاد یشت نامیده می‌شود.

---

۱. رجوع شود به‌آئوگمدئچا فقرات ۸ و ۹ و اردای ویرافنامه فصل ۵ و شایست ناشایست فصل ۱۷ فقرهٔ ۴، جلد اول یشت‌ها نیز ملاحظه شود.

۲. رجوع شود به: Iranisches Namenbuch von Yusti.

۳. رجوع شود به‌جلد اول یشت‌ها.

در فقرات ۳ـ۴ اشتاد یشت از ارت فرشتهٔ توانگری که یشت ۱۷ متعلق به‌اوست سخن رفته و در فقرات ۵ـ۷ از تشتر فرشتهٔ باران که هشتمین یشت منسوب به‌اوست صحبت شده است، اما مطالب مختلف این یشت چنان که در تفسیر آن ملاحظه خواهید کرد ارتباطی با فرّ دارد. در انجام متذّکر می‌شویم شاید میان اسم این یشت و مفهوم این یشت چنین ارتباطی بتوان تصوّر کرد که فرّ ایرانی با شکوه و جلال سلطنت ایران نصیب کسی می‌شود که راستی دوست و دُرست‌کردار باشد.

تفسیر پهلوی اشتاد یشت مثل قسمت عمدهٔ تفسیر پهلوی اوستا (زند) از دست رفته است، در کتاب (زند بهمن یشت) فصل اول فقرهٔ ۶ از تفسیر وهومن یشت و خرداد یشت و اشتاد یشت اسم برده شده است.[۱]

---

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

اشتاد یشت

به‌خوشنودی فرّ ایرانی مزدا آفریده

۱ اهورا مزدا گفت به‌سپنتمان زرتشت: من بیافریدم فرّ ایرانی از ستور برخوردار؛ پُر رمه؛ پُر ثروت؛ پُر فرّ را (که) خرد (علم و معرفت) خوب فراهم شده و دارایی خوب فراهم شده (بخشد)؛ درهم‌شکنندهٔ آز؛[1] در هم شکنندهٔ دشمن (است).

۲ او (یعنی فرّ ایرانی) اهریمن پُر گزند را شکست دهد، خشم سلاح خونین آزنده را شکست دهد[2]، بوشاسب خواب‌آلود را شکست دهد[3].

---

۱. آز در اوستا آزی، دیو حرص و طمع است و در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۲۷ چنین تعریف شده است: «آز دیوی است که همه چیز را فرو برد، اگر چیزی نصیبش نشود خود را بخورد، او خبیثی است که اگر تمام اموال جهانی به‌او داده شود او را پُر نکرده قانع نسازد و گفته شده است: چشم آزمند دامی است که جهان در آن فانی است.» از دیو آز که غالباً با صفت دئوُدات daevō_dāta یعنی دیو داد یا دیو آفریده آمده در یسنا ۱۶ فقرهٔ ۸ و یسنا ۶۸ فقرهٔ ۸ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۹ و ۲۱ اسم برده شده است، از این دو فقره اخیر چنین برمی‌آید که دیو آز دشمن آذر می‌باشد، آزت هرروز به‌فردا دهد وعده چیزی که نباشد چنان (ناصرخسرو)

۲. دیو خشم و غضب مقصود است، رجوع شود به جلد اول.

۳. بوشاسب اسم دیو خواب سنگین است که در فرهنگ‌های فارسی هم ضبط گردیده، در بندهش فصل ۲۸ فقره ۲۶ چنین تعریف شده است: «بوشاسب دیوی است که تنبلی آورد.» در اوستا بوشینستا Būšyānstā آمده، در وندیداد فرگرد ۱۱ فقرات ۹ و ۱۲ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۶ و مهریشت فقرات ۹۷ و ۱۳۴ از او اسم برده شده است: غالباً با صفت دَرِ غَوگو Dareghō gava یعنی دراز دست آمده است، جلد اول یشت‌ها نیز ملاحظه شود.

یخ (سرمای) در هم فسرده را شکست دهد[۱]، دیواپوش را شکست دهد[۲]، ممالک غیر ایرانی را شکست دهد[۳].

۳ من بیافریدم ارت نیک بزرگوار را، او در خانهٔ زیبای خسروی بنیان (من) به‌در آید[۴].

۴ همراه شود ارت بسیار خوشی بخشنده، آن مردی را که راستی را خوشنود سازد، او (ارت) به‌در آید در خانهٔ زیبای خسروی بنیان (در حالی که) همهٔ رمه؛ همهٔ پیروزی؛ همه خرد (معرفت و دانش)؛ همه فرّ ارزانی دارنده است، (اگر) آن ارت نیک بزرگوار یک پا فرونهد در خانهٔ زیبای خسروی بنیان.

۵ هزار اسب و هزار رمه آورد و فرزندان کارآزموده،
سراسر ستارهٔ تشتر به‌جنبش درآید، سراسر باد زبردست مزدا آفریده و سراسر فرّ ایرانی (به‌جنبش درآیند).

۶ و آنها به‌همهٔ قلل کوهها حاصل دهند (و) به‌همهٔ ژرفا (دره‌های) رودها و همهٔ گیاه‌های نو دمیدهٔ زیبای سبز رنگ نشو و نما بخشند، به‌یخ در هم‌فسرده زوال آورند[۵] و به‌دیو اپوش زوال آورند.

---

۱. یخ در اوستا اَئخَ Aēxa در فقرهٔ ۶ همین یشت نیز آمده است، در هادخت نسک فرگرد ۳ فقرهٔ ۲۵ نیز بایستی همین کلمه باشد، اما در نسخ اشتباهی در املاء این کلمه اتفاق افتاده که آن را نامفهوم ساخته است. در فرگرد سوم هادخت نسک دیدیم که روان مردگناهکار پس از سر آمدن شب سوم مرگ در صبح از جسد جدا می‌شود و او را چنین می‌نماید که در میان برف‌ها و یخ‌ها در آمده باشد و از طرف شمال بادگندیده به‌مشامش رسیده باشد، سرما و زمستان سخت و یخ و فسردگی طبیعت کردهٔ اهریمنی است، در این فقره لابُد از کلمهٔ یخ سرمای سخت اراده گردیده است.

۲. ایوش (اَپئوشَ Apaoša) دیو خشکی است، این کلمه لفظاً هم به‌معنی خشک کننده است. ایوش رقیب تشتر فرشته باران است، در تشتر یشت منازعهٔ فرشتهٔ باران و دیو خشکی به‌طرز شاعرانه تعریف شده، همچنین در بندهش فصل ۷ فقرات ۸–۱۲ شرحی راجع به‌آنان مندرج است. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها و به فقرات ۲۱–۲۸ تشتر یشت.

۳. غیر ایرانی به‌جای کلمه اَن اَئیریه Anairya ترجمه شده است: اَن از ادوات نفی است یعنی (نه ایرانی) یا (نِران).

۴. رجوع شود به‌فقرهٔ ۶۰ ارت یشت.

۵. نظر به اینکه در دو جملهٔ پیش در همین فقرهٔ ۶ کلمهٔ فرَدَثَ Fradatha کلمه‌ای که در پهلوی فراک دِهشنیه Frakdahīšnih شده و نگارنده به‌مناسبت مقام (حاصل) و (نشو و نما) ترجمه کرده‌ام تکرار شده، نساخین قدیم ←

۷ درود به‌ستارهٔ تشتر رایومند، فرهمند؛ درود به‌باد زبردست مزدا آفریده؛ درود به‌فرّ ایرانی.
یتا اهووئیریو... (چهار بار).
اشم و هو... (سه بار).

۸ (نماز) اهونَ وئیریه را ما می‌ستاییم[1]، اردیبهشت زیباترین امشاسپند را ما می‌ستاییم، گفتار راست گفته شده پیروزمند درمان‌بخش را ما می‌ستاییم، گفتار درمان‌بخش راست گفته شدهِ پیروزمند را ما می‌ستاییم، کلام مقدس و دینِ مزدیسنایِ خواستار هوم را ما می‌ستاییم، فرّ ایرانی را ما می‌ستاییم، ینگهه هاتم...

۹ یتا اهووئیریو... (دو بار)
آفرین (درود) می‌فرستم به‌فرّ ایرانی مزدا آفریده،
اشم و هو...
اهمائی رئشچه...[2]

→

ملتفت نشده همین کلمه را در جمله سوم هم نوشته‌اند، در صورتی بایست کلمهٔ مهرکَ Mahrka بنویسند چنان که در جملهٔ چهارم همین کلمه اخیر برای دیو اپوش آورده شده است. شکی نیست که اصلاً برای یخ یا سرمای سخت کلمهٔ مهرکَ که به‌معنی فنا و نیستی است و امروزه در فارسی مرگ گوییم و نگارنده در فقرهٔ فوق (زوال) ترجمه کرده‌ام آورده شده بوده است، زیرا که یخ و فسردگی طبیعت از سرمای سخت و در نتیجه آسیب یافتن گیاه‌ها و حبوبات و مانند خشکی و بی‌آبی که دیواپوش نماینده آن قرار داده شده، از کردهٔ اهریمنی بشمارند و فرشتهٔ باران تشتر که زمین را بارور و قلل کوهها و دره‌ها را خوش و خرم و حاصل‌خیز می‌نماید دشمن آنهاست و آنها را به‌طرف فنا و زوال می‌کشاند.

۱. نماز معروف یتا اهو وئیریه... مقصود است.

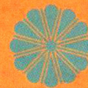
۲. رجوع شود به‌مقالهٔ یشت‌ها ۲۲ و به فقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت در جلد اول.

فهرست برخی از لغات

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد









مؤسسهٔ انتشارات نگاه

ISBN 978-600-376-039-4



۴۰۰۰۰ تومان